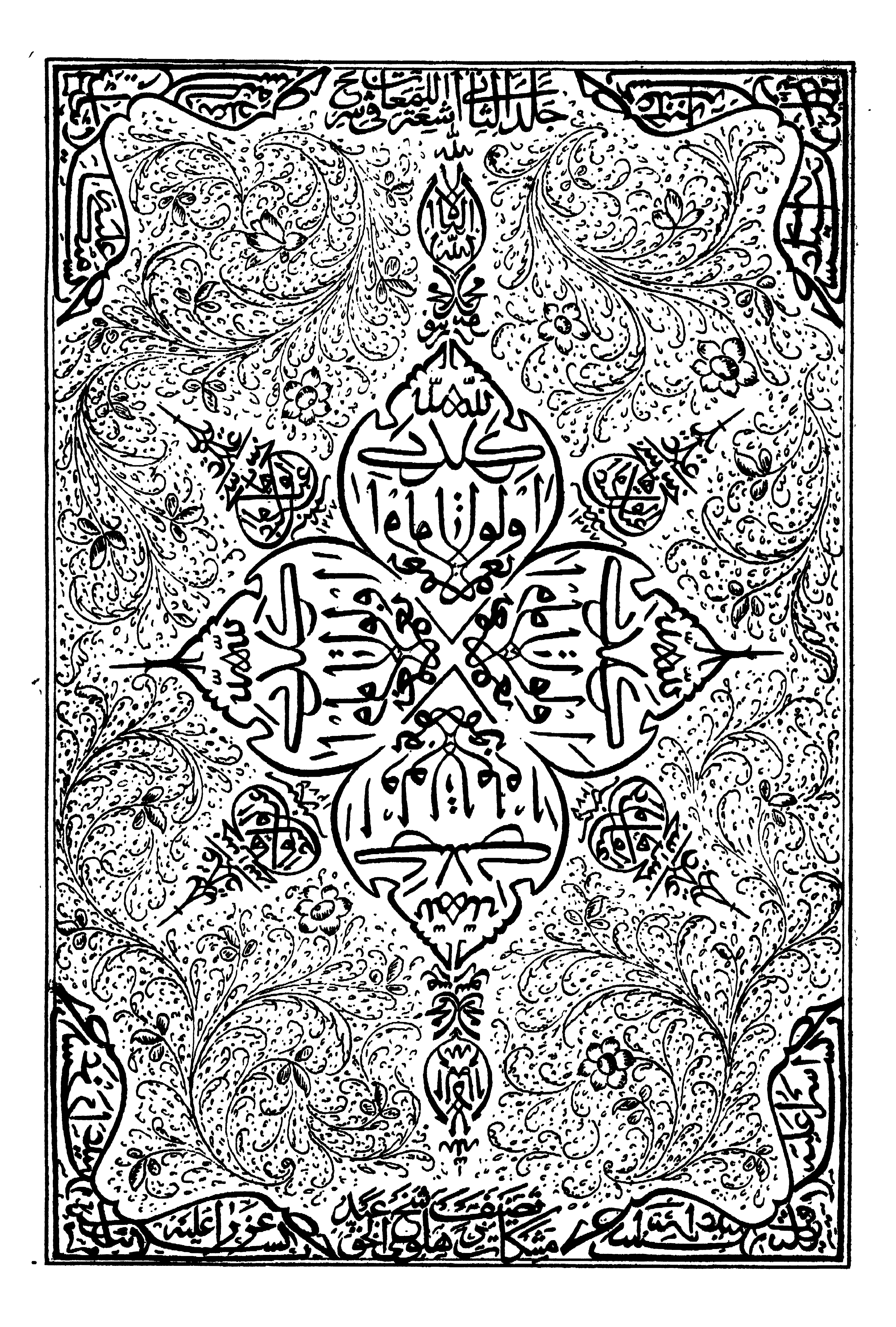
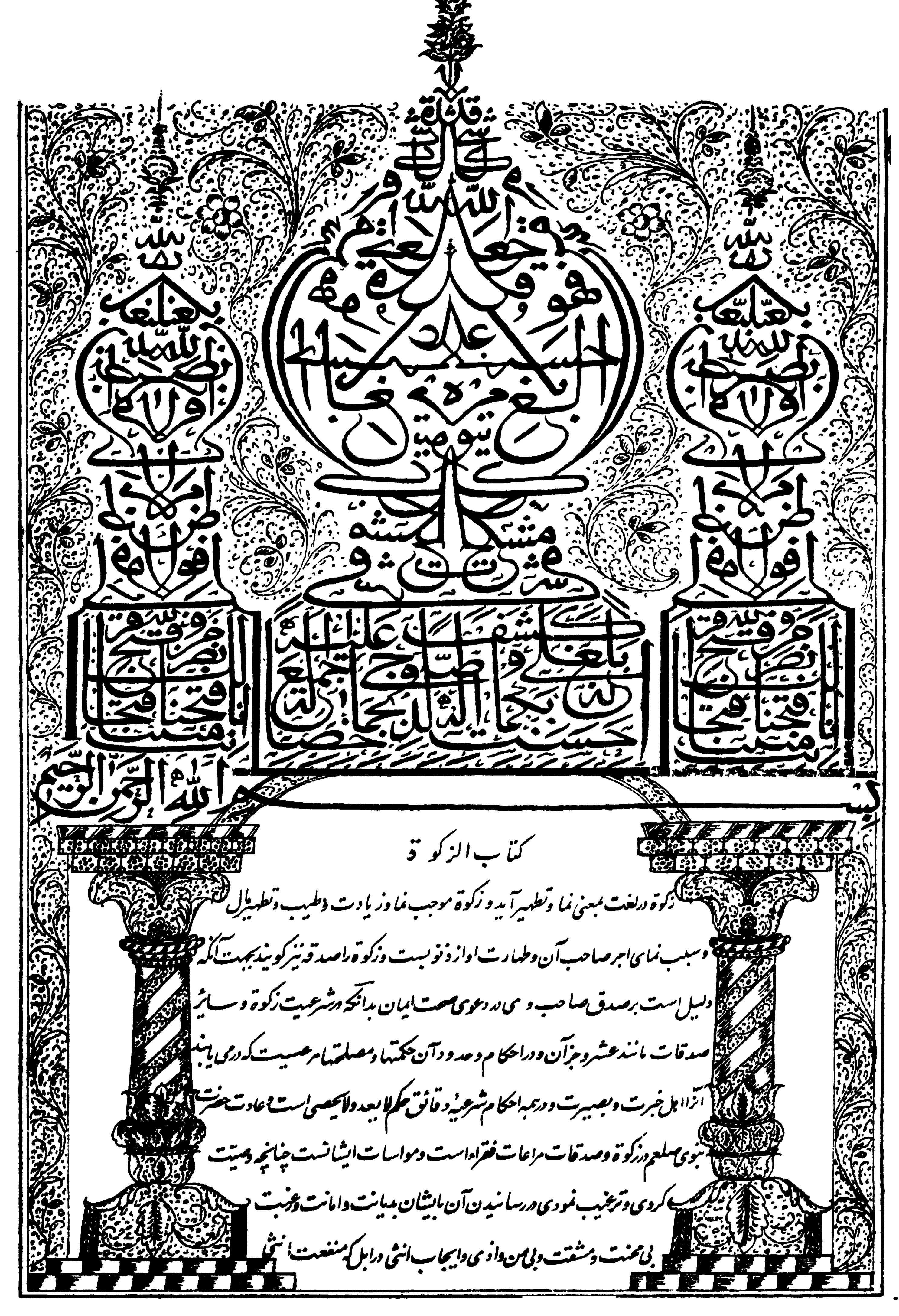

جلد الثاني
اشعة اللمعات في شرح



بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب الزکوة

زکوة در لغت بمعنی نما و تطهیر آید و زکوة موجب نما و زیادت و طیب و تطهیر مال
و سبب نمای اجر صاحب آن و طهارت او از ذنوب است و زکوة را صدقه نیز گویند بجهت آنکه
دلیل است بر صدق صاحب وی در دعوی صحت ایمان بدانکه در شرعیت زکوة و سائر
صدقات مانند عشر و جز آن و در احکام و حدود آن حکمتها و مصلحتها مرعیست که در می یابند
آنرا اهل خبرت و بصیرت و در همه احکام شرعیه دقائق حکم لایعد و لایحصی است و عادت حضرت
نبوی صلعم در زکوة و صدقات مراعات فقراء است و مواسات ایشانست چنانچه وصیت
کردی و ترغیب نمودی در رسانیدن آن بایشان بدیانت و امانت و عزیمت
بی محنت و مشقت و بی من و اذی و ایجاب انثی و اهل که منفعت انثی

درو ی بیشتر از مذکور است و نیز ازین باب است مراعات باصحاب اموال تا عمال بر ایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد اعتدال نکنند
و از اموال جیده و خلاصه انتخاب ننمایند و زیاده بر قدر فرض از هدایا و ضیافات نستانند و شرط نماو حولان حول که ناظر در تیسیر و رفق است
و اصل آنست و هم از جهت رعایت حکمت و عدالت است که زکوة را در چهار صنف مال که دوران و وجود آن میان خلق بیشتر و احتیاج
کسان بآن فراوان تر است واجب گردانید تا دادن آن بآسانی میسر بود و گرفتن آن بیشتر موجب دفع حاجت گردد یک صنف زرع و ثمار چنانچه
دانه خرما و انگور و مانند آن نه مثل بقول و خضراوات که در اندک زمانی تباه گردد و صنف دوم بهیمة الانعام از شتر و گاو و گوسفند بشرائطی و تفصیلی
که در فقه مذکور است سوم صنف زر و سیم که قوام و معاش عالمیان باعتبار تقویم اشیا بدانست چهارم صنف اموال تجارت از هر صنف که باشد
در هر سال یکبار فرمود و در زروع و ثمار در وقت حصاد و کمال آن فرمود و نیز از رعایت عدالت است که بحسب سعی صاحب مال در تحصیل مال و سهولت
و مشقت وی در مقدار واجب تفاوت بیان فرمود لاجرم پنج رانکی واجب گردد در مالی که بی مشقت و تکلف بدست آید همچو گنجی که بیابد از کان
یا از دفینه و آمدن سال در ان اعتبار نکرد و ملکه در حال که بیابد بر وی واجب شود که اخراج خمس کند و آنچه از اموال در تحصیل آن مشقتی و کلفتی لاحق است
نیمه آن که ده رانکی باشد واجب گردد چنانکه در زروع و ثمار که بآب باران حاصل شود و نیمه آن یعنی بیست رانکی واجب کرد در آنچه بزیادت تکلفی
محتاج بود از دولابی که بآن از حوضها و جویها آب بکشند یا از چاهی بگاو و شتر و خر کشند و نیمه آن که چهل رانکی است واجب شود در آنچه محتاج است
بعمل و تعب دائم از ارتکاب مشقت اسفار و رکوب بحار و ترقب و انتظار قیم و امثال آن و دیگر از رعایت عدالت آنست که در هر نوعی از مال بحسب مصلحت
حال و حکمتی که جز علم شارع بدان نرسد نصابی تعیین فرمود چنانکه در نقره دویست درم و در زر بیست مثقال و در گوسفند چهل و در گاو سی و در شتر پنج که
در کمتر ازین نصابها چیزی واجب نبود الفصل الاول عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعث معاذا الی الیمن فقال روایتست
از ابن عباس رض که آن حضرت صلعم فرستاد معاذ بن جبل را بسوی یمن بامارت و قضا و آمده است که آن حضرت بنفس کریم خود مشایعت او کرد
پیاده و معاذ سوار بود و گفت شاید که باز در نیابی مرا تو یا معاذ و هم چنین واقع شد پس گفت آن حضرت بمعاذ انک تاتی قوما اهل کتاب بدرستیکه
تو می آئی قومی را که اهل کتاب اند تخصیص اهل کتاب بذکر بجهت اهتمام بحال ایشانست و گرنه در آنجا مشرکان و غیر آن از اهل ذمه بسیار بودند فادعهم الی
شهادة پس نخست دعوت کن ایشان را بگواهی دادن ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فان هم اطاعوا لذلك پس اگر فرمان برداری کنند
ایشان ترا برای آن یعنی ادای شهادتین کنند و مسلمان شوند فاعلمهم ان الله قد فرض علیهم خمس صلوات فی الیوم واللیلة پس بیاگاهان
ایشان را که بدرستیکه خدای تعالی بتحقیق فرض کرده است بر ایشان پنج نماز در روز و شب فان هم اطاعوا لذلك فاعلمهم ان الله قد فرض

علیهم صدقة پس اگر ایشان فرمان برداری کنند بر نماز پیچگا نه پس بدان ایشان را که بدرستیکه خدای تعالی بتحقیق فرض کردانیده است بر ایشان صدقه یعنی زکوة تقدیم اعلام بصلوة بر اعلام
بزکوة بجهت اهتمام وفضل اوست بر سائر اعمال نه که شرط آن باشد توخذ من اغنیائهم فترد علی فقرائهم گرفته شود صدقه از توانگران ایشان بآن صدکه توانگری را درین باب نهاده اند پس
بازگردانیده شود بر درویشان ایشان فان هم اطاعوا لذلک پس اگر ایشان اطاعت کنند مر صدقه را و بدهند آنرا فایاک وکرائم اموالهم پس دور دار خود را از نفائس اموال ایشان که چیده
چیده بگیری چنانکه شکم دار و فربه و جز آن بلکه هر چه که مالک بدهد بشرط سلامت از عیب و نقصان که در شرع جائز نیست واتق دعوة المظلوم و پرهیز کن دعای ستم کرده شده را فانه لیس
بینها وبین الله حجاب پس بدرستیکه نیست میان دعا کردن مظلوم و میان خدا پرده والبته بجناب صمدیت وی میرسد و مستجاب میگردد اگر چه کافر باشد چنانکه در بعضی اخبار آمده است
متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من صاحب ذهب ولا فضة لا یؤدی منها حقها نیست هیچ خداوند زر و سیم که نمی گذارد
از ان حق آنرا که زکوة است الا اذا کان یوم القیمة مگر آنکه چون باشد روز قیامت صفحت له بتشدید گوفته شود و ساخته شود برای وی صفائح من نار صفیحه از آتش وصفیحه آنچه نرم شود
از کوفتن مانند آهن و مس وصفائح الباب تختهای در وصفیحه شمشیر پهنا و روسنگ پهن را نیز گویند وصفیحة الوجه بشره پوست روی وصفائح از زر و سیم ساخته میشود ومن نار از جهت آن
گفت که گویا از بس گرم کرده اند و سختی گرمی آتش میگردد چنانکه فرمود فاحمی علیها فی نار جهنم پس گرم کرده میشود بران صفائح در آتش دوزخ فیکوی بها جنبه پس داغ کرده
میشود بآن صفائح پهلو آنکس وجبینه و پیشانی او وظهره و پشت او و تخصیص این سه عضو بداغ کردن بجهت آنست که جمع کردن مال و امساک وی برای طلب برتری و جاه و تنعم
تنعم بمطاعم شهیه وملابس بهیه بود و از جهت آنکه روی گردانیدن از سائلان و اعراض کردن از ایشان و پشت دادن بایشان و اینها اشرف اعضای ظاهراند و مشتمل اند بر اعضای رئیسه
که دماغ و دل و جگر است کلما ردت اعیدت له هرگاه که بر آورده شوند آن صفائح بازگردانیده شوند برای آنکس یا برای داغ کردن چنانکه آهن گرم بار بار در کورهٔ آهنگری در آورده
شود و بر آورده میشود فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة در روزی که باشد اندازهٔ وی پنجاه هزار سال که عبارتست از روز قیامت و این کنایت است از غایت درازی
و سختی وی بر گناهکاران و این روز بر نیکوکاران چنان گذرد که دو رکعت نماز بگذارند اینجا طبع فلسفی حیران بود و در خود پیچیده و باطن ایمانیان منفتح و منشرح بود چنانکه هیچ تنگی و تیرگی را بدان
راه نبود والحمد لله حتی یقضی بین العباد تا آنکه حکم کرده شود میان بندگان فیری سبیله اما الی الجنة واما الی النار پس دیده شود راه وی یا به بیند وی راه خود را یا بسوی
بهشت و یا بسوی دوزخ ویری بضم یا و فتح آن وسبیله بنصب لام و رفع آن هر دو روایت است قیل گفتند صحابه یا رسول الله فالابل پس حکم شتر که حق آنرا ادا نکرده باشند چیست و
عذاب تارک زکوة در وی چگونه بود قال گفت آن حضرت صلعم ولا صاحب ابل لا یؤدی منها حقها و نیست هیچ خداوند شتران که ادا نمی کند از ان حق آنرا ومن حقها حلبها
یوم وردها و حق واجب شتران اگر چه همان زکوة است ولیکن از جملهٔ حقوق شتران که مستحب و در طریقهٔ شکر گذاری حق گویا که حکم واجب دارد دوشیدن شتران است روز ورود بکسر
واو و سکون را بمعنی فرود آمدن شتران بر آب برای آب خوردن که مردم در ان فراهم می آیند و تشنه بسر می باشند و ظاهر حدیث دال است که ترک این حق نیز عذاب شود و بالجمله نیست هیچ صاحب شتران
که ادا نمی کند حق آنرا الا اذا کان یوم القیمة مگر آنکه چون باشد روز قیامت بطح لها بر روی انداخته شود صاحب شتران جهت شتران تا بروی بگذرند و پامال کنند بقاع قرقر بصحرای فراخ هموار که در
وی کوه و تل نباشد و قرقر بفتح قافین و سکون رای نخستین نیز بمعنی قاع است و تاکید و صفت کاشفه اوست اوفر ما کانت در حال بودن شتران فربه تر و تمام تر نیست تا گران تر و تنومند تر باشند
لا یفقد منها فصیلا واحدا در حالیکه کم نمی کند صاحب شتران از ان شتران یک بچه شتر یعنی بچه نیز با شتران باشند و احتمال دارد که مراد بفصیل همین شتران باشد چه هر شتر بچه شتر است و معنی آن
باشد که کم نمی کنند صاحب شتران از ان شتران یک شتر را و مؤید نیست عبارتی که در بقر و غنم بیاید تطاه باخفافها پامال میکنند این شتران آنکس را بسمهای خود و سم شتر را خف میگویند و سم گوسفند
ظلف چنانکه بیاید وتعضه بافواهها و میگزند آنکس را این شتران بدندانهای خود کلما مر علیه اولیها رد علیه اخراها هرگاه که بگذرد بروی طائفهٔ نخستین شتران بازگردانیده شود
بروی طائفهٔ پسین آنها یعنی هر بار که بگذرند و تمام شوند باز دیگر بار از سر گیرند یعنی مکرر و دائم پامال کرده باشند و درین عبارت سخن میکنند و میگویند که ظاهر آنست که گفته شود کلما مر علیه اخراها
رد علیه اولیها زیرا که رد و رجوع در اولی واقع میشود نه در اخری و در روایت مسلم هم برین نسق واقع است و در حدیث ابی ذر غیر همچنین است و توربشتی گفته که آنچه در کتاب واقع شده است سهو است
که از بعضی رواة واقع شده صاحب مصابیح بی تامل آنرا نقل کرده انتهی و اگر تکلف کنند و از دمرور مرور لیدارند نه رجوع فلا اشکال فتامل فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة حتی
یقضی بین العباد فیری سبیله اما الی الجنة واما الی النار قیل یا رسول الله فالبقر والغنم قال ولا صاحب بقر ولا غنم لا یؤدی منها حقها الا اذا کان یوم القیمة
بطح لها بقاع قرقر ترجمه این عبارت معلوم شد لا یفقد منها شیئا در حالیکه کم نمیکند از ان گاوان و گوسفندان چیزی را لیس فیها عقصاء در حالتیکه نیست در آن بقر و غنم
پیچیده شاخها که زور آن کمتر رسد وعقصاء بفتح عین و سکون قاف ولا جلحاء و نیست در میان آن جلحا بفتح بتقدیم جیم بر حای مهمله آنکه شاخ ندارد ولا عضباء و نه
شکسته شاخ تنطحه بقرونها میزند آن گاوان و گوسفندان او را بشاخهای خود وتطاه باظلافها و پی سپر میکنند او را بسمهای خود اظلاف جمع ظلف بکسر ظای معجمه
سم شکافته چون سم گاو و گوسفند و امثال آن و سم شتر را خف می گویند و اسپ و خر را حافر کلما مر علیه اولیها رد علیه اخراها فی یوم کان مقداره خمسین الف
سنة حتی یقضی بین العباد فیری سبیله اما الی الجنة واما الی النار قیل گفته شد یا رسول الله فالخیل پس اسپان حکم آنها چیست قال گفت آن حضرت صلعم الخیل ثلثة
پس اسپان سه قسم اند هر یک حکمی دارد هی لرجل وزر و اسپان مر مردی را بزه و بار گناه اند وزر بکسر واو و سکون زا گرانی بزه وهی لرجل ستر و اسپان مر مردی را پرده و موجب ستر حال
تا مردم ندانند که فقیر و محتاج است و حجابند که باز میدارند او را از اظهار حاجت بمردم وهی لرجل اجر و اسپان مر مردی را اجر و ثواب اند فاما التی هی له وزر پس اسپان که آن

مرمرد را سبب بزه و بار گناهند فرجل ربطها رياء پس اسپان مردی اند که بسته است آنرا بجهة نمودن مردم تا بدانند که وی مجاهد و غازیست و در واقع نیست و نخزا و بسته است آنهارا برای
نازیدن و بزرگی کردن و نواء بر مردم و فخر خواست چه ریا در طاعت میباشد و نواء بکسر نون علی اهل الاسلام و بسته است برای عداوت کردن بر مسلمانان تا بر ایشان بغی کند و بجنگ بر آید
فهی له وزر پس اسپان برای این چنین شخصی سبب بزه و بار گناهند واما التی له هی ستر واما اسپان که آن برای مرد پرده اند فرجل ربطها فی سبیل الله پس اسپان مردیست
که بسته است آنهارا در راه خدا یعنی در راه طاعت و بندگی نه در معصیت و بیفرمانی وی چنانکه در قسم اول بود و خصوص جهاد و غزا در راه خدا نیز مراد نیست چنانکه در قسم ثالث بلکه
مراد آنست که برای سواری خود بسته است تا در حاجتهای مشروعه سوار شود و تردد کند و فقر و احتیاج خود را از مردم بپوشد چنانچه در روایتی دیگر واقع شده است و ربطها تغنیا
یعنی بسته است برای اظهار غنا و توانگری خود و تعففا از طلبیدن اسپ از مردم نزد احتیاج بسواری ثم لم ینس حق الله فی ظهورها پس فراموش نکرده است حق خدا را در طلب
ثواب از وی در پشتهای اسپان که سوار میشود بر پشتهای ایشان در طاعت وامور خیر و عاریت میدهد و سوار میکند مردم را بر آن ولا رقابها و نه فراموش کرده است حق خدا را
در گردنهای اسپان که ادا می کند حق آنها در زکوة و شافعیه میگویند که حق در رقاب اسپان آنست که نیکوئی با آنها بکند بکاه و دانه و اصلاح کند آنرا و دفع ضرر کند از آنها و بنای اختلاف
در تفسیر اختلاف در آنست که نزد ما در اسپان زکوة است که اگر بیرون در صحرا چرند و در خانه علف نیابند خداوند اسپ مختار است که پس هر اسپی را دیناری بدهد یا قیمت کند آنهارا
و از هر دویست درهم پنج درهم بدهد چنانکه حساب زکوة است و نزد صاحبین و شافعی در اسپ زکوة نیست زیرا که در حدیث واقع شده که نیست بر مسلمانان در عبد وی و نه در
فرس وی صدقه و دلیل امام ابوحنیفه قول آنحضرت است صلعم که فرمود در سر هر اسپ که بیرون بچرد دیناریست و آنچه شافعی روایت کرده بر اسپ غازی محمول است که سواری
میکند بر آن و همچنین عبد برای خدمت است و بتقویم فرس هر دویست از عمر رض و سخن درینجا دراز است و در شرح سفر السعادت پارهٔ از آن مذکور است فهی له ستر پس این
اسپان مر او را پرده و ستر حال اند واما التی له هی اجر واما آنکه آن مر مرد را موجب اجر و ثواب عظیم است فرجل ربطها فی سبیل الله لاهل الاسلام پس اسپان مردی
که بسته است آنهارا در راه خدا برای اهل اسلام که جهاد کند و دیگران را نیز در جهاد اعانت کند و سوار گرداند تا جهاد کنند فی مرج بفتح میم و سکون را و بجیم در چراگاه فراخ و
روضة و زمینیکه آب و گیاه دارد فما اکلت من ذلک المرج او الروضة من شیء پس نخورند آن اسپان از آن مرج یا روضه چیزی را الا کتب له عدد ما اکلت حسنات مگر آنکه
نوشته شود مر صاحب اسپان را بشمار آنچه خورده اند اسپان نیکیها و ثوابها وکتب له عدد ارواثها وابوالها حسنات و نوشته میشود او را بشمار سرگینهای اسپان و گمیزهای اسپان
نیکیها ولا تقطع طولها و نبرند رسنهای خود را طول بکسر طاء و فتح واو رسیمان که بندند یک طرف او را بمیخ و دیگر را بپای اسپ یا دست وی تا بگردد و بچرد فاستنت
شرفا او شرفین پس بر آید یک زمین بلند یا دو زمین بلند را الا کتب الله له عدد آثارها وارواثها حسنات مگر آنکه مینویسد خدایتعالی و ثابت گرداند مر آن مرد را
بشمار گامهائیکه اسپ میزند و بشمار سرگینها نیکیها ولا مر بها صاحبها علی نهر فشربت منه و نمیگذرد بآن اسپان صاحب آن از آن جوی پس آب میخورند اسپان از آن جوی
ولا یرید ان یسقیها و نمیخواهد آن صاحب اسپان که آب بخوراند اسپان را یعنی وی نیت آب خورانیدن ندارد بلکه بی قصد و اراده او آب میخورند فکیف که وی نیت و قصد
و ارادهٔ آن داشته باشد الا کتب الله له عدد ما شربت حسنات مگر آنکه مینویسد خدای تعالی برای وی بشمار آنچه نوشیده اند اسپان نیکیها و ازینجا معلوم میشود که کسی
کاری میکند و در ضمن آن بی اختیار وی کارهای دیگر پیدا میشود در آنجا ثواب می آید و در اول کتاب در شرح حدیث انما الاعمال بالنیات اشارتی باین واقع شده است
نعم ذکر قیل گفته شد یا رسول الله فالحمر پس خران حکم آن چیست و در ادای حق آنها و ترک آن چیزی وارد شده است قال گفت آنحضرت صلعم ما انزل علی فی الحمر شیء
فرو فرستاده نشده است بر من در حکم خران چیزی بخصوص الا هذه الآیة الفاذة الجامعة مگر این آیت تنها که جامع احکام تمام افعال است از خیر و شر فاذه بفاء و ذال معجمه
فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره پس کسیکه عمل کند مقدار یک ذره نیکی می بیند و میباید جزای آنرا ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره و کسیکه بکند مقدار ذره بدی می بیند
جزای آنرا پس اگر خیری کند جزای آن می یابد اما چیزی مخصوص و جزای مخصوص نازل و وارد نشده رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من
آتاه الله مالا فلم یؤد زکوته کسی که بدهد او را خدایتعالی مالی پس ادا نکند زکوة آنرا مثل له ماله یوم القیمة شجاعا اقرع مصور گردانیده شود برای وی مال وی روز
قیامت بصورت مار و شجاع بضم شین وکسر آن مار نر یا تنین نر یا مطلق مار نر یا ماده اقرع ماریکه موی بر سر ندارد و این نشان از زهر و درازی عمر اوست له زبیبتان
برای وی دو بای موحده میان آنها تحتیه و بعد فوقانیه مر آن مار را دو نقطهٔ سیاه است بالای دو چشم او یا در رون دو چشم او و بعضی گفته اند که در دهن وی یطوقه یوم القیمة
گردانیده میشود آن مار مانند طوق در گردن آنکس روز قیامت ثم یأخذ بلهزمتیه پس میگزد آن مار بهر دو طرف لهزمت خود یعنی شدقیه یعنی بهر دو کنج دهن خود
لهزمتین بفتح لام و سکون ها و فتح زاء دو استخوان بر آینده زیر نرمهٔ گوش و در شرح شیخ گفته لهزمتیه یعنی لحییه دو استخوان دهان که ریش بر آن میروید و چون نزدیک نشید من
بود تفسیر کرده بدان و بعضی ضمیر لهزمتیه راجع باقرع یا شجاع باشد و تواند که بشخص مالدار باشد و یا زائده بود و چنین میگزد آن مار بهر دو کنج آنکس را ثم یقول انا مالک
پس میگوید آن مار بزبان حال یا قال من مال توام که زکوة آن ندادی انا کنزک من گنج توام که زکوة جدا کرده نه دادی ثم تلا و پس خواند آنحضرت صلعم این آیت را ولا
یحسبن الذین یبخلون الآیة تا آخر آیه که این است بما آتاهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیامة رواه البخاری وعن ابی ذر عن
النبی روایتست از ابو ذر از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آنحضرت صلعم ما من رجل یکون له ابل او بقر او غنم لا یؤدی حقها نیست هیچ مردی که باشد

مراد از اشتران یا گاوان یا گوسفندان که ادا نکند حق آنها را الا اتی بها یوم القیمة اعظم ما یکون واسمنه مگر آنکه آورده میشود آن اشتران و گاوان و گوسفندان
در حال بودن آنها بزرگتر و فربه تر تطأه باخفافها پی سپر میکنند آنرا در اشتران بپایهای خود وتنطحه بقرونها و میزنند گاوان و گوسفندان او را بشاخهای خود کلما
جازت اخریها ردت علیه اولیها هربار که بگذرد طائفهٔ پسین آنها باز گردانیده شود نخستین آنها این عبارت بر ظاهر واقع است بخلاف عبارت حدیث ابی هریره که
سابقا گذشت چنانکه اشارت بدان کرده شد حتی یقضی بین الناس تا آنکه حکم کرده شود در میان مردم متفق علیه وعن جریر بن عبد الله روایت است از جریر بن
عبد الله بجلی که از مشاهیر صحابه است و بسیار جمیل و جلیل و بزرگ قوم خود بوده است قال قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اتاکم
المصدق چون بیاید شما را صدقه ستاننده یعنی از جانب امام برای گرفتن زکوة اموال بیاید که آنرا ساعی و عامل خوانند در قاموس گفته که مصدق بر وزن محدث گیرندهٔ
صدقه و متصدق تا دهنده صدقه فلیصدر عنکم وهو عنکم راض پس باید که باز گردد مصدق از پیش شما و حال آنکه وی از شما راضی و خوشنود است بانیطرق که
خوب پیش آئید بوی و ادا کنید صدقه بتمام و کمال رواه مسلم وعن عبد الله بن ابی اوفی پدر و پسر هردو صحابی اند و این عبد الله آخر صحابه است که در کوفه از عالم
رفت قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اتاه قوم بصدقتهم قال حکم چنان بود که مردم صدقات و زکوة خود را پیش آنحضرت می آوردند آنحضرت صلعم در
مصارف آن صرف مینمود و بود آنحضرت که چون می آوردند نزد وی قومی صدقهٔ خود را دعا میکرد ایشانرا و میگفت اللهم صل علی آل فلان خدایا درود بفرست
و رحمت کن بر آل فلان که صدقه آورده است یعنی بر وی و بر کسان وی فاتاه ابی بصدقته پس آورد نزد آنحضرت پدر من که ابو اوفی است صدقهٔ خود را فقال پس
گفت آنحضرت صلعم اللهم صل علی آل ابی اوفی و حکم آلهی نیز همچنین بود که بگیر صدقهٔ ایشانرا و صلوات بفرست بر ایشان چنانکه منطوق قرآن مجید است متفق علیه وفی
روایة اذا اتی الرجل النبی صلی الله علیه وسلم بصدقته قال چون می آورد مردی نزد آنحضرت صلعم صدقهٔ خود را میگفت آنحضرت اللهم صل علیه ازین
روایت معلوم شد که مراد بآل فلان همان فلانست و آل مقحم است چنانکه آل فرعون و آل داؤد و مراد ذوات آنها است و اتباع نیز بتبعیت در آن داخل اند چنانکه اشارت
کردیم وعن ابی هریرة قال گفت بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم عمر علی الصدقة فرستاد آنحضرت یکباری عمر بن الخطاب را برگرفتن صدقه از مردم فقیل
منع ابن جمیل بفتح جیم پس آمده گفتند بآنحضرت صلعم که منع کرد و نداد زکوة را ابن جمیل که منافق بود و فقیر بود خدای تعالی او را غنی کردانیده در فتح الباری گفته که واقف
نشدم بر نام وی در کتب حدیث و بعضی گفته اند که نام وی عبد الله بوده بعضی گفته اند حمید و گفته اند که جمیل منافق بود و بعد از آن توبه کرد از نفاق و قاضی حسین گفته که در وی
نازل شده است قول حق سبحانه تعالی ومنهم من عاهد الله لئن اتانا من فضله لنصدقن الآیة است وخالد بن الولید که صحابی مشهور بود او نیز نداد والعباس وعباس بن عبد
المطلب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم او نیز نداد و دیگران همه دادند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما ینقم ابن جمیل نقم بمعنی ناخوش
کراهت است که بحد سخط برسد و موجب کفران نعمت گردد و انتقام بمعنی مبالغه در عقوبت نیز ازین باب است یعنی مکروه نمی پندارد ابن جمیل و کفران نعمت نمیورزد الا
انه کان فقیرا فاغناه الله ورسوله مگر بسبب همین که وی فقیر بود و هیچ چیز نداشت پس توانگر کردانید او را خدا و رسول وی و این توانگری سبب بغی و طغیان وی
شد و بکفران نعمت کشید و غنا بحقیقت از خداست و ذکر رسول بجهت آنست که وی صلعم واسطه است در افاضت خیرات و وصول نعما از جناب حق در تفسیر کریمه ومنهم من
عاهد الله لئن اتانا من فضله لنصدقن ولنکونن من الصالحین آورده اند که آنحضرت صلعم دعا کرد او را بغنا و ثروت بالتماس وی و عهد وی که شکرگذاری نعمت کند و
اما خالد فانکم تظلمون خالدا و اما خالد بن ولید که میگوئید وی نداد زکوة سببش آن بود که شما ظلم میکنید او را و حال وی اینست که وی قد احتبس ادراعه و
اعتده فی سبیل الله تحقیق وقف کرده است زرههای خود و همه سازهای جنگ خود را از سلاحها و چارپایها در راه خدا بر غازیان و هرکه حالش این باشد که اینچنین
خیرات بعمل میکند منع زکوة که واجب است چگونه خواهد کرد پس شاید که منع وی از جهت ظلم کردن شما است بروی و شجاع بر ظلم صبر نتوان کرد یا مراد آنست که وی چیزی ندارد
که زکوة آن دهد و هرچه نزد وی بود از مال حتی سلاح جنگ و ساز آن همه را در راه خدا وقف کرده و فقیر شده نشسته است واعتده بفتح همزه و سکون عین و ضم تا جمع
عتاد بفتح بمعنی ساخت و آمادگی والله اعلم واما العباس فهی علی واما عباس پس زکوة وی بر من است ومن ضامن آنم و سببش آن بود که میگویند که آنحضرت صلعم پیشتر
گرفته بود دو ساله زکوة عباس را یکی زکوة این ساله که از وی می طلبیدند دیگر زکوة سال آینده چنانکه فرمود ومثلها معها و مانند زکوة این سال با وی آنست که
زکوة سال آینده است و بعضی گفته اند که آنحضرت صلعم مهلت داده و تاخیر کرده در زکوة دو ساله عباس را از بالتماس وی بجهت ضرورتی و احتیاجی که داشت و امام را
جائز است که مهلت دهد و تاخیر کند بروجه نظر و مصلحت و بعد از آن بگیرد یا آن از خصایص آنحضرت بود صلعم ثم قال پس گفت آنحضرت یا عمر اما شعرت ان عم الرجل صنو ابیه
ای عمر ندانستی و نفهمیدی که برادر پدر مرد مثل پدر او است پس عباس بجای پدر من است و تعظیم وی نگاهدار و ایذا مکن واصل صنو بکسر صاد و سکون نون آنست که دو سه
درخت خرما از یک بیخ برآید و هر یکی را صنو گویند و هردو را صنوان فی الصراح صنو بکسر یکی از چند تنهٔ درخت که همه از یک بیخ رسته باشند و برادر پدر متفق علیه وعن ابی حمید
بضم حاء و فتح میم الساعدی منسوب به بنی ساعده که قبیله ایست از انصار صحابی مشهور است حافظ صلوة آنحضرت صلعم چنانچه در باب صفت صلوة گذشت قال استعمل
النبی صلی الله علیه وسلم رجلا من الازد گفت عامل کردانید آنحضرت مردی را از ازد بفتح همزه و سکون زا که از بلاد یمن است و آنرا ازد شنوه نیز گویند یقال له گفته

میشد و نام برده میشد آنمرد را ابن اللتبیة بضم لام و فتح آن و فتح مثناة و سکون آن نیز گفته اند و کسر موحده و تشدید یای نسبت نام مادر اوست که منسوب است به بنی لتب
بسکون تا، قبیله مشهور است و نام ابن اللتبیة عبد الله است علی الصدقة عامل گردانید بر گرفتن صدقه فلما قدم قال هذا لکم پس چون باز آمد ابن مرد از آن سفر گفت
بمسلمانان این مقدار مال برای شما است که صدقه اموال است و هذا اهدی لی و این مقدار دیگر پیشکش فرستاده شده است برای من و چون این سخن با آنحضرت رسید
ناخوش آمد فخطب النبی صلی الله علیه وسلم پس خطبه بر آمد آنحضرت فحمد الله واثنی علیه پس حمد گفت آنحضرت و ستایش کرد بر ذات پاک وی تعالی چنانکه در خطبه میباشد
ثم قال پس گفت اما بعد فانی استعمل رجالا منکم علی امور بعد التحمید و ستایش بدرستی که من عامل میگردانم مردانرا از شما بر کارها مما ولانی الله از جمله آن کارها که
ولایت داده و حاکم گردانیده است مرا خدای تعالی فیاتی احدهم فیقول پس می آید یکی از شما از آن عاملان پس میگوید هذا لکم و هذه هدیة اهدیت لی این مر شما
راست و این هدیه است که فرستاده شده است مرا فهلا جلس فی بیت ابیه پس چرا ننشست ایمرد در خانه پدر خود او بیت امه یا در خانه مادر خود شک راویست
یا تنویع است فینظر ایهدی له ام لا پس ببیند وی که آیا پیشکش فرستاده میشد برای وی یا نه یعنی این پیشکش که فرستاده شده است برای وی بسبب عملداری اوست
اگر عملدار نمی بود و در خانه خود نشسته می بود کی میفرستادند پس این حکم مال اصل دارد و ازینجا معلوم میشود که اگر دوست شخص یا خویش وی باشد که همیشه برای وی
هدیه میفرستاده نه از جهت این عمل جائز است گرفتن او چنانکه در هدیه قاضی و ضیافت وی گفته اند والذی نفسی بیده لا یاخذ احد منه شیئا بخدا سوگند نگیرد
هیچ یکی از آن مال مذکور چیزی را الا جاء به یوم القیمة یحمله علی رقبته مگر آنکه بر می آرد آنمال را روز قیامت بر گردن خود ان کان بعیرا له رغاء اگر باشد آنمال از
جنس شتر میباشد مراو را رغا بضم را و غین معجمه ممدوده آواز شتر و کرگ و کفتار و شتر مرغ و آواز گریه صبی و گریستن او بقرا له خوار یا اگر باشد آنمال از جنس گاو
میباشد مراو را آواز گاو وخوار بضم خا آواز بقر و در قاموس گفته آواز گاو و گوسفند و آهو او شاة تیعر یا اگر باشد آنمال از جنس گوسفند که آواز میکند تیعر بکسر عین و
فتح آن بر وزن یضرب یا بر وزن یفتح و یعار بضم یاء آواز غنم را گویند ثم رفع یدیه پس بر داشت آنحضرت هر دو دست خود را حتی راینا عفرة ابطیه تا آنکه دیدیم
ما سفیدی هر دو بغل آنحضرت و عفرة بر وزن حمرة و صفرة بیاض و اعفر ابیض چنانکه احمر و ابیض ثم قال پس گفت آنحضرت اللهم هل بلغت اللهم هل بلغت کرر دو
بار خداوندا آیا رسانیدم حکم ترا بخلق متفق علیه قال الخطابی و فی قوله گفته است خطابی در قول آنحضرت و هلا جلس فی بیت امه و ابیه فلینظر ایهدی
الیه ام لا دلیل علی ان کل امر یتذرع به الی امر محظور فهو محظور دلیل است آنکه هر کاری که وسیله کرده شود و وسیله شود بسوی امری حرام پس
وی حرام است زیرا که وسائل را حکم مقاصد است پس هر چه وسیله امر حرام است آن نیز حرام است ازینجهت آمده است که هر قرضی که بآن منفعتی حاصل شود ربوا است و کل
دخل فی العقود و این نیز کلام خطابی است که هر چیزی که در آمده است در عقدها مثل عقد بیع و هبه و نکاح مثلا ینظر هل یکون حکمه عند الانفراد نظر کرده شود
و تامل نموده شود که آیا هست حکم وی نزد انفراد یعنی پیش از دخل در عقد کحکمه عند الاقتران همچون حکم وی نزد اقتران و اجتماع و در آمدن وی در عقد ام لا یا
نیست هکذا فی شرح السنة و این کلیه ثانی لائق مذهب کسی است که از حیله منع میکند چنانچه امام مالک و احمد و امام ابوحنیفه و شافعی و غیر ایشان که حیله را جائز
میدارند نظر نمیکنند باین داخل کذا فی شرح الشیخ و عن عدی بن عمیرة بفتح عین و کسر میم و سکون یا صحابی است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من
استعملناه منکم علی عمل هر کسیکه عامل گردانیم ما او را از شما بر عملی فکتمنا مخیطا پس پوشید وی از ما سوزنی را المخیط بکسر میم و سکون خا و فتح یا مثناة فوقه پس پوشید چیزیرا
که بالای سوزن است در کمی یا زیادی کان غلولا میباشد این کتمان خیانت و غلول بضم غین معجمه خیانت در غنیمت و بمعنی مطلق خیانت نیز آمده یاتی به یوم القیمة
می آید آنکس باین غل روز قیامت و عقاب کرده شود او را رواه مسلم الفصل الثانی عن ابن عباس رض قال لما نزلت هذه الایة گفت ابن عباس
چون نازل شد این آیت که والذین یکنزون الذهب والفضة مجمل مضمون آیت آنکه آنکسانیکه گنج میکنند زر و سیم را و خرج نمیکنند آنرا در راه خدا کرم کرده
میشود آن زر و سیم در آتش دوزخ و داغ کرده میشود بدان پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان چنانکه در فصل اول گذشت کبر ذلک علی المسلمین بزرگ و گران
آمد این بمسلمانان فقال عمر انا افرج عنکم پس گفت عمر من بگشایم بستگی این اشکال را از شما تفریج بجیم و تشدید یعنی گشادن از فرج بمعنی گشایش فانطلق عمر پس رفت عمر
فقال پس گفت یا نبی الله انه کبر علی اصحابک هذه الایة بدرستیکه گران آمد بر یاران تو این آیت فقال پس گفت آنحضرت ان الله لم یفرض الزکوة الا
لیطیب ما بقی من اموالکم بدرستیکه خدای تعالی فرض نگردانیده است زکوة را مگر برای آنکه پاک گرداند چیزی که باقی مانده است بعد از زکوة دادن از مالهای
شما پس چون زکوة مال ادا کردند مال باقی شما پاک شد اگر جمع کنید و گنجینه سازید باکی ندارد و در آیت قرآن که بر گنج نهادن وعید فرود آمده است بر تقدیریست که
منع زکوة کنند و اگر زکوة دهند و گنج نهند داخل وعید نیست و انما فرض المواریث و فرض نگردانید وی تعالی میراثها و ذکر کلمة و ذکر کرد آنحضرت کلمه را اینقول
راویست یعنی آنحضرت بعد از قول وی و انما فرض المواریث کلمه ذکر کرد که من یاد ندارم آنرا و آنچه یاد دارم همین است که فرمود که حق تعالی که مواریث فرض کرده است
برای همین کرده است که لتکون لمن بعدکم تا باشد اموال مرکسانی را که بعد از شما اند که وارثان اند یعنی در حکم میراث اشارتی بجواز جمع مال کرده که اگر مال جمع نشود
و بعد از کسی باقی نماند میراث از کجا باشد فقال پس گفت راوی فکبر عمر پس تکبیر گفت عمر بجهت تعجب از فتح و حمد و ثنای حق بر گشاده شدن گره این اشکال و اباحت

شارع بر جمیع اموال ثم قال پس گفت آنحضرت الا اخبرک بخیر ما یکنز المرء آیا خبر ندهم ترا ای عمر به بهترین آنچه گنج کند مرد المرأة الصالحة آن گنج کدام است زن صالحه که
بفرموده حق عمل کند و در فرمان برداری و رضای شوهر باشد چنانکه فرمود اذا نظر الیها سرته چون نظر کند مرد بسوی وی خوشحال و شادمان گرداند او را مشاهده حسن
صورت و سیرت و روش وی واذا امرها اطاعته و چون کار فرماید مرد او را فرمانبرداری کند او را واذا غاب عنها حفظته و چون غائب گردد مرد از آن زن
نگاه دارد حق او را و نفس و مال رواه ابو داود وعن جابر بن عتیک بفتح عین و کسر تاء و سکون یاء انصاری صحابی بزرگست و در شهود وی بدر را اختلافست
و بعد از بدر تمامه مشاهد را حاضر شده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سیاتیکم رکیب تصغیر رکب که جمع راکب است زود باشد که بیایند شما را
سوارکان مبغوضون که دشمن داشته شده اند و مکروه اند نزد مردم بحکم طبیعت زیراکه برای گرفتن اموال ایشان می آیند یا بجهت آنکه کج خلقی میکنند و سختی مینمایند مراد
مصدقان اند که برای گرفتن صدقات می آیند فاذا جاؤکم فرحبوا بهم پس چون بیایند شما را جای فراخ کنید برایشان و مرحبا گوئید برایشان وخلوا بینهم وبین ما
یبتغون و خالی گردانید و تهی سازید میان ایشان و میان چیزی که می طلبند ایشان از اموال تا میان ایشان و آن چیز حائلی و مانعی نباشد فان عدلوا فلانفسهم پس
اگر عدل ورزند ایشان و زور و ستم نکنند پس برای خود میکنند که ثواب عدالت یابند وان ظلموا فعلیهم و اگر ظلم و ستم و زور کنند پس بر ایشان است بزه و زیان
آن و مراد آنست که اگرچه ظلم کنند باعتقاد و زعم شما یا مراد فرض و تقدیر آنست مبالغة والا اگر بحقیقت ظلم کنند رضای ظالم چه صورت دارد وارضوهم فان تمام
زکوتکم رضاهم و خشنود گردانید ایشان را زیراکه تمام و کمال زکوة شما خوشنودی ایشانست یعنی اگرچه اصل واجب زکوة باداء مال حاصل میشود ولیکن اگر مصدقان راضی
و خوشنود روند اتم و اکمل است ولیدعوا لکم و باید که دعا کنند مصدقان برای شما بمتابعت آنحضرت بحکم الهی تعالی بعد از اخذ صدقات دعا میکرد رواه ابو داود
وعن جریر بن عبد الله صحابی مشهور است بحسن صورت و سیرت قال جاء ناس یعنی من الاعراب الی رسول الله گفت آمدند بعضی مردم از بادیه نشینان
بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فقالوا ان ناسا من المصدقین یاتوننا فیظلموننا پس گفتند که بعضی مردم از مصدقان می آیند ما را پس ظلم میکنند ما را فقال
پس گفت آنحضرت ارضوا مصدقیکم راضی گردانید صدقه گیرندگان خود را قالوا گفتند آن مردم اعراب یا رسول الله وان ظلمونا راضی گردانیم ما ایشان را
اگرچه ظلم کنند ما را قال گفت آنحضرت ارضوا مصدقیکم وان ظلمتم راضی گردانید مصدقان خود را اگرچه ظلم کرده شوید شما بهمان توجیه و تاویل که گفته شد رواه
ابو داود وعن بشیر بفتح با و کسر شین ابن الخصاصیة بفتح خای معجمه و تخفیف صاد مهمله و تشدید یا و تخفیف آن نام مادر بشیر است که صحابی است و مولای
آنحضرت قال قلنا ان اهل الصدقة یعتدون علینا گفت بشیر گفتیم ما یعنی با آنحضرت که اهل صدقه که برای گرفتن صدقات ما می آیند تجاوز مینمایند از حد انصاف
و اعتدال و ظلم میکنند بر ما افنکتم من اموالنا بقدر ما یعتدون آیا بپوشیم ما از اموالهای خود باندازه آنچه ظلم میکنند قال لا گفت آنحضرت نپوشید و صبر کنید بر
آنچه میکنند رواه ابو داود وعن رافع بن خدیج بفتح خا و کسر دال انصاری صحابیست قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العامل علی الصدقة
بالحق کالغازی فی سبیل الله عمل کننده بر صدقه بطریق حق و عدل و انصاف همچو کسی است که غزا کننده است در راه خدا و یابنده است ثواب آنرا حتی یرجع
الی بیته تا آنکه باز گردد بسوی خانه خود رواه ابو داود والترمذی وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده عن النبی صلی الله علیه وسلم قال
لا جلب ولا جنب روایت است از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش از آنحضرت که روا نیست نه جلب و نه جنب هر دو بجیم متحرک الاوسط اول بلام و ثانی بنون
مراد بجلب آنست که فرود آید ساعی در جائی دور و امر کند خداوندان ماشیه را که کشیده بیارند ماشیه خود را در جای که فرود آمده است و جنب آنکه خداوند
ماشیه دور برد از جای خود و ساعی را تکلف کند که بجانب او آورد هر دو منهی عنه است از جهت حصول تعب مشقت در اول بر متصدق و در ثانی بر مصدق و
لا تؤخذ صدقاتهم الا فی دورهم و گرفته نشود صدقهای مردم مگر در سراها و جایهای ایشان این تتمه و تاکید کلام سابق است و شامل صورت جلب و جنب است
هر دو رواه ابو داود وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استفاد مالا فلا زکوة فیه حتی یحول علیه الحول کسیکه بیابد مالی را
پس نیست زکوة آن بروی تا آنکه بگذرد بروی یکسال رواه الترمذی وذکر جماعة انهم وقفوه علی ابن عمر و ذکر کرده است ترمذی جماعتی را از رواة که
وقف کرده اند این حدیث را بر ابن عمر یعنی این قول ابن عمر است نه حدیث آنحضرت و حدیث موقوف قول صحابی را گویند چنانچه مرفوع حدیث رسول را خوانند
اما این چنین موقوف که بی سماع آنحضرت معلوم نتوان کرد حکم مرفوع دارد چنانکه در مقدمه معلوم شد وعن علی ان العباس رضی الله عنهما سال رسول
الله صلی الله علیه وسلم فی تعجیل صدقته قبل ان تحل روایت است از امیر المؤمنین علی رض که عباس رض سؤال کرد در شتاب دادن زکوة خود در پیش از
آنکه تمام شود سال و فرود آید وقت وی و تحل بکسر حاست از حلول دین یا حلول در مکان بکسر و ضم هر دو است کذا قالوا فرخص له فی ذلک پس رخصت کرد
آنحضرت عباس را در شتاب دادن زکوة و همین است مذهب نزد ما و نزد اکثر ائمه از جهت وجود سبب زکوة که نصاب است و این حدیث مؤید توجیه اول در قول آنحضرت
لکم واما العباس فهی علی که در فصل اول از حدیث ابی هریره گذشت رواه ابو داود والترمذی وابن ماجه والدارمی وعن عمرو بن شعیب عن
ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم خطب الناس فقال الا من ولی یتیما له مال فلیتجر فیه خطبه خواند آنحضرت و تعلیم کرد مردم را پس گفت

آگاه باشید هر که والی شد و نگاه داشت یتیمی را که مر او را مالی است پس باید که سوداگری کند در وی و لا یترکه حتی تاکله الصدقة و نگذارد مال یتیم را بی تجارت تا آنکه بخورد مال او را
صدقه یعنی کم گرداند و فانی گرداند او را زکوة رواه الترمذی وقال فی اسناده مقال روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت در اسناد این حدیث سخن است لان المثنی
بن الصباح ضعیف زیرا که مثنی بن صباح بتشدید باء که یکی از راویان این حدیث است اگرچه مرد صالح و در عبادت قوی است اما حدیث وی نرم است وفات سنه تسع و اربعین ومائة الفصل
الثالث عن ابی هریرة قال لما توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم واستخلف ابوبکر بعده گفت ابوهریره چون وفات یافت آنحضرت و خلیفه گرفته شد ابوبکر بعد
از وی وکفر من کفر من العرب و کافر شد کسیکه کافر شد از عرب بانکار زکوة و لحوق بمسیلمه کذاب لعنه الله پس مراد بکفر حقیقت کفر باشد زیرا که چون وجوب زکوة قطعی است پس
انکار وی کفر باشد چنانکه نماز یا امتناع آوردند از دادن زکوة پس اطلاق کفر بطریق تغلیظ و تشدید باشد و مراد کفران نعمت است چنانکه در حدیث من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر گفته
و در شرح شیخ گفته که شاید بعضی منکر شدند و بعضی امتناع آوردند پس اطلاق کفر و نفی هر دو جائز باشد و عمر رض اول اخذ بظاهر کرد و در کفر ایشان ایستاده در آخر چون حقیقت حال در یافت
موافق شد با ابی بکر و اعتراف کرد که حق همانست که ابوبکر بدان رفته است چنانکه میفرماید قال عمر بن الخطاب لابی بکر رضی الله عنهما کیف تقاتل الناس وقد قال رسول الله
چگونه کشش میکنی مردم را و حال آنکه بتحقیق گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا امر کرده شدم که قتال کنم مردم را تا آنکه بگویند ایشان
لا اله الا الله فمن قال پس کسی که بگوید لا اله الا الله عصم منی ماله ونفسه نگاه دارد از من مال خود را و نفس خود را الا بحقه مگر بحق اسلام و در روایتی صریح آمده است
الا بحق الاسلام چنانکه دیت و قصاص و جزآن وحسابه علی الله و حساب وی بر خداست یعنی حکم او در ظاهر شرع این است حساب باطن او در آخرت بعلم الهی است چنانکه منافق
باشد و بزبان لا اله الا الله بگوید نه بصدق فقال ابوبکر والله لاقاتلن من فرق بین الصلوة والزکوة پس گفت ابوبکر بخدا سوگند هر آئینه قتال میکنم کسی را که جدائی کند و فرق نهد میان
نماز و زکوة که بوجوب نماز قائل باشد و وجوب زکوة را منکر گردد و یا اول عمل کند و از ثانی امتناع آرد فان الزکوة حق المال زیرا که زکوة حق واجب در مال است چنانکه نماز حق واجب نفس است
و موجب عصمت خون و اسلام است والله لو منعونی عناقا بخدا سوگند اگر منع کنند مرا بزغاله و عناق بفتح عین انثی ولد معز که بیکسال نرسیده است و در روایتی عقالا اگر منع کنند پای
بند شتر را و این مبالغه است در طلب جمیع واجب و در قاموس گفته است که عقال بکسر عین زکوة یکساله از شتر و گوسفند کانوا یؤدونها الی رسول الله بودند که ادا میکردند بسوی
رسول خدا صلی الله علیه وسلم لقاتلتهم علی منعها هر آئینه قتال میکنم ایشان را بنا بر منع عناق بحیثیت کفر ورزند اگر منکر شوند یا برای حفظ شعار اسلام و سد باب فتنه اگر منع کنند
بی انکار بخلافهم قال عمر فوالله ما هو الا رأیت ان الله شرح صدر ابی بکر للقتال گفت عمر پس بخدا سوگند نبود شان من و حال من در این محاجت مگر آنکه دانستم من
و روشن و هویدا شد بر من که خدای تعالی کشاده سینه ابوبکر صدیق را برای قتال فعرفت انه الحق پس شناختم من که همین است حق که قتال باید کرد و در روایات آمده است که صحابه و یکی نیز
حتی علی مرتضی رض منع کردند ابوبکر را و گفتند که اول عهد خلافت تست و مخالفان جماعت کثیر اند مبادا خللی و فتوری در کارخانه اسلام راه یابد و توقف و تاخیر لایق می نماید ابوبکر
گفت رضی الله عنه اگر تمام مردم یک جانب شوند و من تن تنها باشم قتال میکنم و این دلالت دارد بر کمال شجاعت ابوبکر رض متفق علیه وعنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم یکون کنز احدکم یوم القیامة شجاعا اقرع میباشد گنج یکی از شما روز قیامت مار بزرگ کل چنانچه در فصل اول گذشت یفر منه صاحبه
میگریزد از آن مار صاحب مار که همین صاحب گنج باشد وهو یطلبه و حال آنکه آن مار میجوید او را حتی یلقمه اصابعه تا آنکه لقمه میگرداند صاحب گنج آن مار را انگشتان خود چنانکه
عادتست که در وقت خوف از مار و مانند آن دست را در دهن آن می اندازند و نیز اثر اعطاء و منع در دست و انگشتان ظاهر میگردد رواه احمد وعن ابن مسعود عن النبی صلی الله
علیه وسلم قال ما من رجل لا یؤدی زکوة ماله الا جعل الله یوم القیامة فی عنقه شجاعا نیست هیچ مردی که ادا نمیکند زکوة مال خود را مگر آنکه میگرداند خدای تعالی
روز قیامت در گردن وی مار را ثم قرأ علینا مصداقه من کتاب الله پس تر خواند آنحضرت برما دلیل این سخن را که تصدیق میکند آنرا و موافق است با آن از کتاب خدا این
آیت را ولا یحسبن الذین یبخلون بما آتاهم الله من فضله الآیة تا تمام آیت چنانکه در فصل اول گذشت رواه الترمذی والنسائی وابن ماجه و
عن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت عائشه شنیدم آن حضرت را که میگفت ما خالطت الزکوة مالا قط
الا اهلکته نیامیخت زکوة هیچ مالی را مگر آنکه هلاک کرد زکوة بجهت بیرون نیامدن وی از آن مال آن مال را بضایع شدن آن مال یا بحرام گردانیدن آن و حرام چون نفع گرفته نمیشود
از آن در حکم هالک و ضایع است رواه الشافعی والبخاری فی تاریخه روایت کرد این حدیث را شافعی و روایت کرد بخاری در تاریخ خود نه در صحیح خود والحمیدی
و روایت کرده است حمیدی و زاد و زیاده کرده است حمیدی در تفسیر خود و مراد بمخالطت زکوة مهلکه قال گفت آنحضرت یکون قد وجب علیک صدقة میباشد
اینکه بتحقیق واجب شده است بر تو زکوة فلا تخرجها پس بیرون نمی آری تو زکوة را فیهلک الحرام الحلال پس هلاک میگرداند حرام حلال را بمخالطت یعنی بعدم انتفاع
بهلاک و ضیاع وقد احتج به من یری تعلق الزکوة بالعین و بتحقیق حجت گرفته است باین حدیث باین تفسیر کسی که اعتقاد کرده تعلق زکوة را بعین مال چنانکه شافعی
ائمه دیگر در اظهر روایات از ایشان و ایشان تجویز نمی کنند دفع قیمت در زکوة زیرا که این قربتی است که تعلق گرفته است بمحل پس ادا نباید بغیر آن چنانکه هدایا و ضحایا و تعلق زکوة بمال
نزد ایشان تعلق شرکت است زیرا که منصوص علیه شاة است مثلا پس شارع مخصوص واجب گردانیده است عین منصوص علیه را و ترک واجب گنجایش ندارد و بر تقدیر تعلق زکوة
بمال در ذمه چنانکه نزد حنفیه است مخالطت زکوة بمال صورت ندارد و دلیل حنفیه بر تعلق زکوة بذمه آنست که امر باداء زکوة بسوی فقیر ایصال است مر رزق موعود را که مشار

الیه است بقول حق تعالی وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و رزق عبارت است از چیزی که واقع شود و بوی کفایت و این مختلف است باختلاف حوائج بعد از آن
واجب گردانید مال مسمی را اغنیا برای ذات کریم خود جل جلاله و امر کرد بانجاز ان مواعید از ان مسمی و مال مسمی احتمال ندارد بکفایت آن حوائج و انجاز مواعید بسبب اختلاف آن
حوائج و مواعید پس متضمن گردد امر بانجاز مواعید اذن باستبدال را و بطلان تقید شاة بعینه چنانچه سلطان برات کند غازیان را بآلات حرب بر بعضی و بکالای خود از مال
معین که بوی سپرده پس این اذن است از سلطان باستبدال و در هدایا و ضحایا قیمت از ان جهت درست نیست اما در حکم مخالطت است و در معنی آن است فافهم هكذا
فی المنتقی انتهی و منتقی است که تصنیف ابن عبد البر است وروى البيهقي فى شعب الايمان عن احمد بن حنبل باسناده الى عائشة و روایت
کرده است بیهقی در شعب الایمان از امام احمد بن حنبل باسناد وی تا عائشه این معنی را که وقال احمد فى خالطت وگفته است احمد در قول وی خالطت الزكوة
تفسيره ان الرجل يأخذ الزكوة وهو موسر او غنی تفسیر وی این است که مرد بگیرد زکوة را و حال آنکه وی موسر است یا غنی شک راوی است و اگر در میان موسر
و غنی فرقی بنهند از جهت اشتقاق موسر از یسر بمعنی سهولت ضد عسر و غنی از غنا بمعنی عدم فقر و احتیاج برای تنویع نیز تواند بود وانما هی للفقراء و نیست این
زکوة مگر برای فقیران مخالطت زکوة بمال و اهلاک آن بخلطت حرام بحلال این معنی دارد پس درین معنی مراد بمخالطت زکوة بمال گرفتن آن است با وجود یسار و غنا و در
معنی اول مراد منع زکوة است و ندادن آن بفقرا و هر دو معنی صحیح است و احتیاج مذکور مبنی بر معنی اول است

باب ما يجب فيه الزكوة

اتفاق وارند ائمه بر وجوب زکوة در انعام و اثمان و عروض و باقی همه اموال تجارت و اختلاف کرده اند در زرعها و سبزیها و میوها که دیر پاینباشد و سال تمام نایستد نزد ائمه
واجب نیست در ان زکوة و در تمر و رطب واجب است وقتیکه برسد به پنج وسق نه در کمتر از ان و معنی آن در شرح حدیث معلوم شود و نزد امام ابوحنیفه واجب است
عشر در هر چه بیرون آید از زمین کم باشد یا بیش مگر در نی و هیزم و کاه و حجت برای امام قول حضرت رسول الله صلعم ما اخرجته الارض ففيه العشر و تفاصیل این باب
از کتب فقه باید جست

الفصل الاول

عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس فیما دون خمسة اوسق
من التمر صدقة نیست در پایان از پنج وسق بفتح واو و سین مهمله شصت صاع و صاع چهار مد و مد یک رطل و ثلث رطل و تحقیق این اوزان و تطبیق آن به
اوزان دیار خود در شرح سفر السعادت بتفصیل کرده شده است فلینظر ثمه ولیس فیما دون خمس اواق من الورق صدقة و نیست در چیزی که کم
از پنج اوقیه از نقره است زکوة اواق بفتح همزه جمع اوقیه بضم همزه و سکون واو و کسر قاف و تشدید یا چهل درهم پس پنج اوقیه دویست درهم باشد
و ورق بفتح واو و کسر را فضه ولیس فیما دون خمس ذود من الابل صدقة و نیست در مادون پنج نفر از شتر صدقه و ذود بذال معجمه از دو تا نه یا از
سه تا ده را گویند درین حدیث خبر ذکر زکوة تمر و نقره و شتر کرده متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علی
المسلم صدقة فی عبده ولا فی فرسه نیست بر مسلمان صدقه در بنده وی و نه در اسب وی مراد بنده خدمت و اسب سواری است وفی روایة
لیس فی عبده صدقة الا صدقة الفطر نیست در عبد وی صدقه مگر صدقه فطر که از وی میدهد متفق علیه وعن انس ان ابا بکر رض کتب له هذا
الكتاب لما وجهه الى البحرين روایت است از انس که ابوبکر صدیق نوشت برای وی این کتاب را آنگاه که متوجه گردانید او را بسوی بحرین کتاب این است
بسم الله الرحمن الرحيم هذه فريضة الصدقة التي فرض رسول الله این فریضه زکوة است که فرض گردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی
المسلمین بر مسلمانان والتى امر الله بها رسوله وان صدقه که امر کرده است خدای تعالی بآن پیغمبر خود را فمن سئلها من المسلمين على وجهها فليعطها پس
کسیکه طلبیده شود آن صدقه را از مسلمانان بر وجه مشروع که مر آن صدقه راست باید که بدهد آنرا ومن سئل فوقها فلا يعط و کسیکه طلبیده شود فوق آن و زیاده بر
وجه مشروع پس باید که ندهد بعد از ان بیان نصاب زکوة هر قسم از اموال میکند و میفرماید فى اربع وعشرين من الابل فما دونها من الغنم من كل خمس شاة
در بیست و چهار از شتران و آنچه پایان این بیست و چهار است از هر پنج شتر یک گوسفند و من الغنم بیان شاة است برای تاکید فاذا بلغت خمسا وعشرين الى خمس و
ثلثين پس چون برسند شتران به بیست و پنج شتر تا بسی و پنج شتر ففيها بنت مخاض انثى پس واجب در ان بنت مخاض است ماده و بنت مخاض آنکه یکسال بر وی
گذشته باشد زیرا که مادر وی حامل میباشد و مخاض ناقهای حامل را گویند جمع است که او را واحد نیست فاذا بلغت ستا وثلثين الى خمس واربعين ففيها بنت لبون
انثى پس چون برسند سی و شش را تا چهل و پنج پس در ان بنت لبون است ماده و بنت لبون بفتح لام آنکه دو سال بر وی گذشته باشد زیرا که مادر وی شیر دهنده
بچه دیگر را که زاییده است فاذا بلغت ستا واربعين الى ستين ففيها حقة پس چون برسند چهل و شش را تا شصت پس در ان حقه است بکسر حا و تشدید قاف
طروقة الجمل که گوفته شده شتر است یعنی مستحق آن شده است که شتر نر بر وی بجهد و آن آنست که بچهار سال رسیده فاذا بلغت واحدة وستين الى
خمس وسبعين ففيها جذعة پس وقتیکه رسد شصت و یک را تا هفتاد و پنج پس در وی جذعه است بفتح جیم و ذال شتر در سنه خامسه فاذا بلغت ستا وسبعين الى
تسعين ففيها بنتا لبون و چون برسد هفتاد و شش را تا نود پس در وی دو بنت لبون است فاذا بلغت احدى وتسعين الى عشرين ومائة ففيها حقتان
طروقتا الجمل پس چون برسد نود و یک را تا صد و بیست در وی دو حقه است گوفته شده شتر فاذا زادت على عشرين ومائة ففي كل اربعين بنت لبون

کرد بیت آنجا را از فضه دوم است و در وقتا یده سد حاجت محتاج است بر نقد در تعلق بود اگر چه بصورت مخالطت نیست

پس چون زیادہ کردد بر صد و بیست پس در ہر چہل بنت لبون است وفی کل خمسین حقة ودر ہر پنجاہ حقہ است ومن لم یکن معه الا اربع من الابل ویکی
نباشد با وی مگر چہار شتر فلیس فیہا صدقة پس نیست واجب در وی صدقہ الا ان یشاء ربہا مگر آنکہ خواہد صاحب شتران کہ بطریق تبرع وتطوع چیزی
بکند فاذا بلغت خمسا پس چون برسد پنج شتر را ففیہا شاة پس در وی یک گوسپند است ومن بلغت عندہ من الابل صدقة الجذعة وکسی کہ
برسد نزد وی از شتران مقداری کہ صدقہ در وی جذعہ باشد کہ از شصت ویک تا ہفتاد وپنج است ولیست عندہ جذعة وحال آنکہ نیست نزد وی جذعہ وعندہ
حقة ونزد وی حقہ است فانہا تقبل منہ الحقة ویجعل معہا شاتین پس قبول کردہ میشود از ان کس حقہ ومیسگرداند با وی دو گوسفند ان استیسرتا لہ
اگر آسان شوند آن دو گوسپند مر او را اوعشرین درہما یا بگرداند بیست درہم را ومن بلغت عندہ صدقة الحقة وکسیکہ برسد نزد وی صدقہ حقہ
ولیست عندہ الحقة وعندہ الجذعة ونیست نزد آن حقہ ونزد او جذعہ است کہ فوق حقہ است فانہا تقبل منہ الجذعة پس بدرستیکہ قبول کردہ میشود
از وی جذعہ ویعطیہ المصدق عشرین درہما او شاتین ومیدہد او را صدقہ ستانندہ بیست درہم یا دو گوسفند چنانکہ مصدق میدہد در قسم سابق ومن
بلغت عندہ صدقة الحقة ولیست عندہ الا بنت لبون وکسیکہ رسیدہ نزد وی صدقہ حقہ ونیست نزد وی مگر بنت لبون فانہا تقبل منہ بنت لبون
ویعطی معہا شاتین او عشرین درہما پس بدرستیکہ قبول کردہ میشود از وی بنت لبون ومیدہد ہمراہ آن دو شاة یا بیست درہم ومن بلغت صدقتہ بنت
لبون وعندہ حقة کسیکہ برسد صدقہ وی بنت لبون را ونزد وی حقہ است فانہا تقبل منہ الحقة ویعطیہ المصدق عشرین درہما او شاتین پس
بدرستیکہ قبول کردہ میشود از وی حقہ ومیدہد او را مصدق بیست درہم یا دو گوسپند برعکس آنکہ او مصدق میداد ومن بلغت صدقتہ بنت لبون ولیست عندہ
وعندہ بنت مخاض فانہا تقبل منہ بنت مخاض ویعطی معہا عشرین درہما او شاتین ومن بلغت صدقتہ بنت مخاض ولیست عندہ وعندہ
بنت لبون فانہا تقبل منہ ویعطیہ المصدق عشرین درہما او شاتین ترجمہ این عبارت نظر بما سبق ظاہر است وحاصل آنست کہ اگر مصدق را
کمتر از واجب دہد چیزی دیگر با آن ضم کند واگر بیشتر دہد مصدق چیزی بوی دہد فان لم یکن عندہ بنت مخاض علی وجہہا وعندہ ابن لبون پس اگر نباشد
نزد وی بنت مخاض بر طریق وی ونزد وی ابن لبون است نہ بنت لبون یعنی نر نہ مادہ فانہ یقبل منہ ولیس معہ شیٔ پس بدرستیکہ قبول کردہ میشود از وی ہمان
ابن لبون ونیست با وی چیزی زیرا کہ ابن لبون فضیلت است کہ فضیلت آن وقت منجبر میگردد بفضل سن وفی صدقة الغنم فی سائمتہا اذا کانت اربعین الی عشرین ومائة
شاة ودر صدقہ گوسفندان در بیرون چرندگان این قید بجہت آن کرد کہ در علوفہ کہ در خانہ علف میخورند زکوة نیست آنوقتی کہ باشد چہل تا صد وبیست یک گوسپند است
فاذا زادت علی عشرین ومائة الی مائتین ففیہا شاتان پس وقتیکہ زیادہ شوند بر صد وبیست تا دویست در وی دو گوسفند فاذا زادت علی ثلثمائة ففی
کل مائة شاة پس چون زیادہ شوند بر سہ صد پس در ہر صد یک گوسفند است فاذا کانت سائمة الرجل ناقصة من اربعین شاة واحدة پس
چون باشند بیرون چرندگان مرد کہ در انہا زکوة است کم از چہل گوسفند یک گوسفند یعنی اگر چہ یک گوسفند ہم کم باشد از چہل فلیس فیہا صدقة الا ان یشاء
ربہا پس واجب نیست در ان صدقہ مگر آنکہ خواہد صاحب ان بطریق نفل چیزی بدہد ولا تخرج فی الصدقة ہرمة وبیرون آوردہ نشود وادہ نشود در
صدقہ در ابل وغنم وبقر پیر کلان سال ولا ذات عوار ونہ خداوند عیب ونقصان عوار بفتح عین وضم آن عیب ونقصان ظاہر مراد عیبی خواہد بود کہ
موجب نقصان قیمت کردد ولا تیس ونہ بیرون آوردہ شود تیس بفتح فوقانیہ وسکون تحتانیہ در آخر سین مہملہ بز نر کہ آن را نکہ گویند الا ما شاء المصدق مگر وقت
خواہش صدقہ ستانندہ بجہت غرضی ومصلحتی این استثنا است از تیس یا از ہر قسم کہ مذکور شدند ولا یجمع بین متفرق وجمع کردہ نشود میان متفرق ولا
یفرق بین مجتمع وتفریق کردہ نشود میان مجتمع این ہر دو احتمال دارد نہی مر رب المال را ومر ساعی را مثال اول مردیست کہ مالک است چہل گوسفند را و
واجب در وی یکشاة است پس رفت وخلط کرد بچہل شاة شخصی دیگر تا بگردد صدقہ او از شاة بنصف شاة یا بود او را بیست شاة مخلوط بہ بیست شاة دیگر پس
تفریق کرد تا نجد نصاب نبود ومثال ثانی بود مردی را چہل شاة متفرق پس جمع کرد آن را ساعی تا واجب کردد در وی زکوة یا مردیست کہ بود مر او را بیست وصد
شاة وواجب در وی یکشاة است پس تفریق کرد ساعی چہل چہل تا سہ شاة واجب کردد خشیة الصدقة این جمع وتفریق از جہت ترس صدقہ است کہ
تقلیل واسقاط یا تکثیر ایجاب است چنانکہ تصویر کردہ شد وما کان من الخلیطین ونصابی کہ باشد میان دو شریک فانہما یتراجعان بینہما
بالسویة پس بدرستیکہ آن ہر دو شریک رجوع کنند بیکدیگر برابری بیانش آنکہ مثلا دو مرد اند در دویست شاة شریک یکی را چہل شاة است ودیگری را صد و
شصت پس واجب کردد برا اول یکشاة وبر دیگری نیز یکشاة کہ واجب کردد برا اول خمس یک شاة وباقی بر ثانی وفی الرقة ربع العشر وواجب کردد در نقرہ چہل
یک ورقة بکسر را وتخفیف قاف وہم چنین ورق سیم سکہ زدہ کہ آنرا درہم گویند ومراد اینجا مطلق سیم است فان لم تکن الا تسعین ومائة فلیس فیہا
شیٔ الا ان یشاء ربہا پس اگر نباشد مگر صد ونود یعنی کمتر از دویست اگر چہ یک درہم کم باشد پس نیست در آن چیزی مگر آنکہ بخواہد صاحب مال کہ بطریق نفل بدہد رواہ البخاری
وعن عبد اللہ بن عمر عن النبی صلعم فیما سقت السماء والعیون در چیزیکہ آب دادہ است آسمان وچشمہا او کان عثریا یا باشد زمین عثری بفتح عین مہملہ وثای

[illegible]

مثله در قاموس گفته که عشری آنچه آب داده است آنرا آسمان و بدین تقدیر تکرار در عبارت لازم آید پس صواب آنست که بعضی شراح ذکر کرده اند که عشری آنست که آب داده
شده بجانور و ماننده آن یا بیست که کنده میشود بر زمین مانند جوی و آب میرسد از وی بسبزها و درختها و درخت خرما و کشت کار و عشری نیز مردی را میگویند که فارغ است از دنیا و
آخرت و کار نمیکند برای هیچ یکی از این دو و در حدیث آمده است که دشمن داشته ترین مردم نزد خدای عشری است یعنی مرد فارغ از کار دنیا و آخرت و نخل بعلکه در آب دادن آن بدلو
و ماننده آن تعب نمیکشند عشری میگویند بجهت حصول فراغ و آسایش در آن و بالجمله هر آنچه آب باران و چشمه و کندن جوی یابد نه آنکه کشند بدلو و مانند آن حاصل شده العشر
ده یکی واجبست و ما سقی بالنضح و آنچه آب داده شده است بکشیدن آب از چاه و مانند آن بشتر و گاو و جز آن نصف العشر بیست یکی است و عن ابی
هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العجماء جرحها جبار عجما بر وزن حمراء یعنی بهیمه چنانکه اسب و ستور و مانند آن و جرح بضم جیم زخم کی
و تصحیح خسته کردن در روایت اینجا بضم است و جبار بضم جیم و تخفیف با هدر و باطل شدن و مراد آنست که بهیمه چون جراحت کند کسی را یا تلف کند چیزی را و نباشد با وی کسی
یا راننده و در روز باشد جراحت و تلف او هدر و باطل است و هیچ چیزی بر آن لازم نمی آید اما اگر با وی سائق یا قائد باشد ضامن میگردد زیرا که جرح و اتلاف بتقصیر او است و همچنین
اگر در شب باشد زیرا که مالک تقصیر کرده در بستن و نگاه داشتن دواب و بهایم است و اگرچه لفظ حدیث عام است ولیکن ائمه مقید و مخصوص ساخته اند بدلائل
دیگر والبئر جبار یعنی اگر کسی را باجاره گرفت تا برای او چاهی بکند یا کاه وی افتاد بر آن شخص مستاجر ضمانی نباشد و همچنین اگر در زمینی که ملک او است بکند یا در صحرائی که
در راه گذر مردم است و شخصی در آن افتد ضمانی نباشد والمعدن جبار بکسر دال مشتق از عدن بمعنی اقامت جبار و اگر کسی را برای کان کندن باجاره گرفت و وی در کان افتاد
و دست و پای او بشکست یا هلاک شد چیزی لازم نیاید وفی الرکاز الخمس در رکاز پنج یک است رکاز بمعنی مرکوز است و مراد بآن نزد حنفیه معدن است و
نزد اهل حجاز دفینه اهل جاهلیت یعنی اول انسب است بسیاق حدیث و در حدیث آمده است که از آنحضرت صلعم پرسیدند که رکاز چیست فرمود ذهب و فضه که پروردگار
تعالی پیدا کرده است در زمین روز پیدایش وی و نزد شافعی در معدن زکوة نیست و حکم وی حکم صید است مگر آنکه مستخرج ذهب و فضه باشد و نزد وی در وی
خمس است بی اشتراط حولان حول متفق علیه الفصل الثانی عن علی رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قد عفوت عن الخیل والرقیق
عفو کردم من از زکوة اسپ و بنده مراد اسپ سواری و بنده خدمت است و در عبارت عفو اشارت است که در امساک مال و ترک انفاق آن برای خدا گناهی هست ولیکن
شفقت بر حال بندگان باقتضای عفو کرده فهاتوا صدقة الرقة من کل اربعین درهما پس بدهید صدقه نقره از هر چهل درهم یک درهم بعد از آنکه بحد نصاب
برسد که دویست درهم است ولیس فی تسعین ومائة شیئ و نیست در صد و نود یعنی در کمتر از دویست چیزی فاذا بلغت مائتین ففیها خمسة دراهم بحساب
مذکور که از چهل یک درهم رواه الترمذی وابوداود وفی روایة لابی داود عن الحارث الاعور عن علی و در روایتی مر ابی داود را از حارث اعور که تابعی است
مشهور بصحبت علی و تکلم کرده اند در وی از علی رض چنین آمده قال زهیر احسبه عن النبی صلی الله علیه وسلم گفت زهیر که راوی است از حارث اعور گمان میبرم
که این حدیث را که از علی روایت کرد گفت عن علی عن النبی صلعم یعنی رفع کرد بآنحضرت و موقوف بر علی نگذاشت تا این قول علی باشد نه حدیث پیغمبر صلعم انه قال یعنی روایت
است که آنحضرت گفت هاتوا ربع العشر من اربعین درهما درهم بدهید چهار یک ده یک که از چهل درهم یک درهم است ولیس علیکم شیئ حتی تتم مائتی
درهم و واجب نیست بر شما هیچ چیز تا آنکه تمام شود مجرد ورق دویست درهم پس در وی پنج درهم است فاذا کانت مائتی درهم ففیها خمسة دراهم پس
چون بود دویست درهم پس در وی پنج درهم است فما زاد فعلی حساب ذلک پس آنچه بر نصاب زیاده شود بر حساب آنست هر چه باشد اندک یا بیش و در مذهب امام
چنین نیست که آنچه بر نصاب زیاده شود تا یک خمس چیزی نباشد چنانکه در شتر و گوسفند گذشت و میگوید وفی الغنم فی کل اربعین شاة شاة و در گوسفندان در هر
چهل گوسپند یک گوسپند است در آنچه زیاده کرده بر چهل هیچ نیست الی عشرین ومائة تا صد و بیست فان زادت واحدة فشاتان پس اگر زیاده شود بر
صد و بیست یک شاة واجب میشود دو شاة الی مائتین تا دویست شاة یعنی دو شاة است فان زادت فثلث شیاه پس اگر زیاده شود بر دویست اگرچه یک
شاة هم باشد واجب میشود سه شاة الی ثلثمائة تا سصد شاة و شاة بهاست و اصل شاة شوهة بدلیل تصغیر وی بر شویهة و جمع بر شیاه چنانکه جمع شفه شفاه
می آید فان زادت علی ثلثمائة پس اگر زیاده شود بر سصد یعنی چهار صد شود نه آنکه هر چه زیاده شود ففی کل مائة شاة شاة پس در هر صد شاة یکشاة است در چهار
صد چهار و در پنج صد پنج و همچنین و در میان هیچ نیست فان لم تکن الا تسع وثلثون پس اگر نباشد مگر سی و نه فلیس علیک فیها شیئ پس واجب نیست بر تو چیزی
وفی البقر فی کل ثلثین تبیع و در گاوان در هر سی گاو تبیع است که یکسال تمام کرده و در سال دوم در آمده و ذکر و انثی در اینجا برابر است وفی الاربعین مسنة
و در چهل گاو مسن است که دو سال تمام کرده و در سال سیوم در آمده است و در این حدیث ذکر صدقه ابل نیست چنانکه در حدیث سابق در فصل اول گذشت ظاهر آنجماعت که مروی
حدیث بوده اموال ایشان از این قبیل نبود ولیس علی العوامل شیئ و نیست بر شتران و گاوانیکه کار میکنند مثل کشت کار کردن یا آب کشیدن و جز آن چنانکه در اسپان
سواری و عبید خدمت چیزی نیست این نزد ائمه ثلثه است و نزد امام مالک در اینها نیز زکوة است وعن معاذ ان النبی صلی الله علیه وسلم لما وجهه الی الیمن روایت
از معاذ که چون آنحضرت متوجه گردانید و فرستاد او را بجانب یمن امره ان یاخذ من البقر من کل ثلثین تبیعا او تبیعة امر کرد آنحضرت معاذ را که بگیرد از گاوان

بنی گاو یک ساله نر یا ماده و من کل اربعین مسنة دیگر از هر چهل گاو دو ساله در تبیع مذکر و مونث هر دو ذکر کرده و در مسنه مونث ذکر کرده اکتفا کرده باولی در تبیع نر و ماده هر دو
جایز است و در مسنه ماده معین است والله اعلم و نزد ما در هر دو نر و ماده برابر است و هر دو جایز است رواه ابو داود والترمذی والنسائی والدارمی وعن انس قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المعتدی فی الصدقة کمانعها مصدق ظالم که از حد انصاف و اعتدال تجاوز کند در بزه و گناه همچو متصدق است که منع زکوة
میکند مانع و نمیدهد یا مراد آنست که اگر متصدق از حد تجاوز کند و بغیر مستحق میدهد و بر وجه مامور نمیدهد حکم آن دارد که منع میکند زکوة را و نمیدهد آنرا رواه ابو داود والترمذی
وعن ابی سعید الخدری ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لیس فی حب ولا تمر صدقة نیست در دانه و نه در خرما زکوة حتی تبلغ خمسة اوسق تا آنکه
برسد پنج وسق را و این مذهب ائمه ثلثه است و نزد امام ابو حنیفه در خارج از اراضی عشر است مطلقا کم باشد یا بیش چنانکه گذشت رواه النسائی وعن موسی بن طلحة روایت
از موسی بن طلحه بن عبید الله که تابعی ثقه است و در زمان آنحضرت متولد شد و آنحضرت او را این نام نهاد قال عندنا کتاب معاذ بن جبل گفت نزد ما کتاب معاذ بن
جبل است عن النبی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم انه قال گفت موسی بن طلحه انما امره ان یاخذ الصدقة من الحنطة والشعیر والزبیب والتمر انکه
آنحضرت معاذ را امر کرد که بگیرد صدقه را از گندم و جو و مویز و خرما ظاهرا موجود در آن جا یا کثیر الوقوع همین اشیا بوده نه که زکوة منحصر در ینها باشد مرسل رواه فی شرح
السنة این حدیث مرسل است روایت کرده است بغوی آنرا در شرح السنة و در بودن او مرسل سخن است و وجه آن در شرح مذکور است وعن عتاب بفتح عین مهمله و تشدید
تا ابن اسید بفتح همزه و کسر سین قرشی اموی است اسلام آورد در روز فتح عامل گردانید او را آنحضرت صلعم بر مکه و همبران مقرر داشت او را ابو بکر و وفات یافت در وفات ابی بکر
و عمر او بیست و پنج سال بود و از سادات قریش بود خیر و صالح رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال فی زکوة الکروم انها تخرص کما تخرص النخل گفت آنحضرت در
زکوة درختان تاک یعنی در میوه او که انگور است که انداز کرده شود بر درخت چنانکه انداز کرده میشود خرما بر درخت ثم تؤدی زکوته زبیبا کما تؤدی زکوة النخل تمرا
پس ادا کرده شود زکوة کرم در حالتی که زبیب است چنانچه ادا کرده میشود زکوة نخل در حالتی که تمر است یعنی وقتیکه پیدا شود در انگور و خرما شیرینی انداز کند شخصی که ماهر است
در آن که انگور در وی چون مویز شود یعنی خشک گردد یا این رطب که تمر گردد یعنی خشک شود چه مقدار خواهد شد اگر بنصاب برسد زکوة آن بدهد رواه الترمذی
و ابو داود وعن سهل بن ابی حثمة بفتح مهمله و سکون مثلثه صحابی است صغیر الولادة است در سال سوم از هجرت است که انه حدث ان رسول الله حدیث کرد که
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقول بود که میگفت اذا خرصتم فخذوا ودعوا الثلث چون انداز کنید انگور و خرما را پس بگیرید یعنی دو ثلث و بگذارید ثلث را
از آن مراد آنست که تعین کنید مقدار زکوة را در آن میان دو ثلث را بگیرید و ثلث را با مالک بگذارید و احسان کنید بوی تا آنرا با همسایه خود و بخورانند بر گذران و هرکه بر سر وقت
وی بیرسد احسان کند تا از ملک خود صرف بکند و این خطاب است بمصدقان و توسعه است بر متصدقان در فواکه و ثمار که محل صرف و بذل اند وان لم تدعوا الثلث
فدعوا الربع اگر نتوانید گذاشت ثلث را پس بگذارید ربع را و کم از ین نباید رواه الترمذی و ابو داود والنسائی وعن عائشة رضی الله عنها قالت
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یبعث عبد الله بن رواحة الی یهود بود آنحضرت که میفرستاد عبد الله بن رواحه را که از مشاهیر صحابه بود و شاعر
بود و در غزوهٔ موته شهید شده بسوی یهود یعنی یهود خیبر فیخرص النخل حین تطیب پس قیاس و تخمین میکرد وی خرما را بر درخت هنگامیکه خوش میگشت خرما یعنی ظاهر میشد
در وی شیرینی قبل ان یوکل منه پیشتر از انکه خورده میشد از آن این احادیث دلالت دارند بر کفایت خرص درین باب و بر همین اند عامه اهل حدیث و این قول قدیم است
مر شافعی را و لیکن فقها میگویند که این معنی میسر و بر ربوا میگویند که ورود این احادیث پیشتر از تحریم ربوا است که اصل پوشیده نماند که ورود این احادیث در باب صدقات
و شارع در آن مسامحت کرده و اینجا استبدال مال بمال نیست تا ربوا لازم آید و قول فقها در باب بیع است اگر این احادیث در غیر بیع است ظاهر اشکال و اگر عام است
مخصوص گردانیده شود بغیر آن والله اعلم رواه ابو داود وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی العسل فی کل عشرة ازق زق
روایت است از ابن عمر که گفت آنحضرت در زکوة عسل در هر ده مشک یک مشک است رواه الترمذی وقال فی اسناده مقال و گفت ترمذی در اسناد این حدیث
سخن است و بعضی راویان وی مطعون اند ولا یصح عن النبی و بصحت نرسیده است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی هذا الباب یعنی در باب زکوة عسل کثیر
شیء بسیار چیزی و علما اختلاف دارند نزد امام شافعی در عسل زکوتی نیست و بیهقی از امیر المومنین علی رضی روایت کرده که فرمود لیس فی العسل زکوة و نزد امام ابی حنیفه در آن
عشر است اگر در ارض عشری است کم باشد یا بیش معتبر نیست نصابی معین چنانچه در خارج ارض از خضروات و فواکه و حجت امام ابی حنیفه قول حضرت رسول است صلعم ما اخرجت
الارض ففیه العشر و در روایتی از ابی یوسف معتبر در وی قیمت است و در روایت دیگر ده قربه است چنانکه در حدیث ترمذی که مذکور است در کتاب واما عسلی که بیرون می آید
از جبال در وی نیز عشر است نزد امام و چیزی نیست نزد ابی یوسف و از جامع صغیر نقل کرده اند که عسلی که در جبال بریه و ارض موات یافته شود و اگر ملکرده نشد پس در وی
عشر است والله اعلم میداند رواه الله اعلم وعن زینب امرأة عبد الله روایت است از زینب زن عبد الله بن مسعود که از صحابیات است و صحابه از وی روایت کنند
قالت خطبنا رسول الله گفت خطبه خواند برای ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال یا معشر النساء تصدقن پس گفت آنحضرت که ای گروه زنان تصدق کنید
ولو من حلیکن و اگر چه باشد از زیور شما باشد حلی بضم حا و کسر لام و تشدید یا و در بعضی حلیکن بکسر حا و سکون لام و بتای فوقانیه بعد تحتانیه فانکن اکثر اهل جهنم یوم القیمة

خرص

زیرا که بدرستیکه شما بیشترین دوزخیانید روز قیامت رواه الترمذی واختلاف کرده اند در زکوة حلی پس نزد امام ابوحنیفه در وی زکوة است ونزد مالک زکوة
نیست در حلی که مباح است استعمال وی وشافعی را دو قول است واظهر همین است وهمین مختار مذهب احمد است وآنچه برای پوشیدن نبود یا برای اجاره وتجارت باشد یا حرام بود
پوشیدن آن یا مهیا کرده شده است برای انفاق نزد حاجت در وی زکوتست باتفاق نزد ایشان نیز وامام محمد در موطا گفته که زکوة نیست در حلی از جواهر ولآلی ودر حال
وحجت ائمه آنست که وی مستعمل مباح است پس مشابه بجامهای پوشش وبندگان خدمت وخانهای سکونت باشد وحجت امام ابی حنیفه عموم قول حق تعالی والذین یکنزون
الذهب والفضة الآیة وعموم قول پیغمبر صلعم فی الرقة ربع العشر واحادیث در هر دو جانب واقع است وصاحبیه وتابعین ومن بعدهم اختلاف داشتند ولهذا
بعضی گفته اند که مراد بزکوة حلیه عاریت دادن اوست وروایت کرده شده است این از سعید بن المسیب وحسن بصری وورود وعید ناظر در جانب وجوب است والله اعلم
وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان امرأتین اتتا رسول الله و دو زن آمدند پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم وفی ایدیهما سواران من
ذهب ودر دستهای هر یک ازین دو زن یاره بود از طلا فقال لهما تؤدیان زکوته پس گفت آن حضرت آن دو زن را آیا ادا میکنید شما زکوة آن را قالتا لا گفتند ادا
نمیکنیم زکوة آنرا فقال لهما رسول الله صلعم پس گفت آن حضرت آن دو زن را اتحبان ان یسورکما الله بسوارین من نار آیا دوست میدارید شما که بپوشاند
شما را خدای تعالی سوارها از آتش دوزخ قالتا لا گفتند آن دو زن دوست نمیداریم که بپوشاند ما را خدای تعالی سوارها از آتش دوزخ قال فادیا زکوته گفت آن
حضرت پس ادا کنید زکوة آن را رواه الترمذی وقال هذا حدیث قد روی المثنی بن الصباح عن عمرو بن شعیب نحوه وگفته است ترمذی این
حدیثی است که بتحقیق روایت کرده است مثنی بن صباح از عمرو بن شعیب مانند آن والمثنی بن الصباح وابن لهیعة یضعفان فی الحدیث ومثنی بن صباح
وابن لهیعه که وی نیز از رواة این حدیث است بضعف داشته میشوند در حدیث ولا یصح فی هذا الباب عن النبی صلعم شیء وصحیح نشده است در باب زکوة حلی
از آن حضرت چیزی وعن ام سلمة قالت کنت البس اوضاحا من ذهب گفت ام سلمه بودم من میپوشیدم اوضاح از طلا جمع وضح بفتحتین وحاء مهمله
نوعی از زیور است واصل وی از فضه است واز ذهب نیز میباشد چنانکه درین حدیث واقع شده است ووجه تسمیه بوضح بجهت سفیدی ودرخشندگی است
در صراح گفته وضح درم سره وپیرایه از درم درست وروشنی وسفیدی ام سلمه میگوید فقلت پس گفتم من یا رسول الله اکنز هو آیا کنز است اینکه بران
وعید واقع شده فقال ما بلغ ان یؤدی زکوته گفت آن حضرت چیزی که برسد مقداری را که ادا کرده میشود زکوة آن یعنی بحد نصاب برسد فزکی فلیس
بکنز پس داده شد زکوة آن پس نیست کنز که بران وعید است وهمچنین هر مال که زکوة آن ادا کنند از حیطه وعید خارج است رواه مالک وابو داود وعن
سمرة بفتح سین وضم میم بن جندب بضم دال وفتح آن ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یامرنا ان نخرج الصدقة من الذی نعد للبیع
بود آن حضرت امر میکرد ما را که بیرون آریم صدقه را از مالی که آماده میکردیم برای فروختن یعنی برای تجارت یعنی آنچه برای خوردن وپوشیدن وخدمت وسواری
میبود بران زکوة نبود رواه ابو داود وعن ربیعة بن ابی عبد الرحمن عن غیر واحد ربیعه که تابعی جلیل القدر متفق علیه است میان علما واو را ربیعة
الرأی میگویند روایت میکند از بسیاری صحابه ان رسول الله که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اقطع لبلال بن الحارث المزنی جاگیر
داده بود مر بلال بن حارث مزنی را که از صحابه است وبران حضرت در وفد مزینه آمده بود واقطاع جدا کردانیدن امام است بعضی از لشکریان خود را قطعه زمین تا
از حاصل آن رزق خود سازد واقطاع گاهی بتملیک میشود وگاهی بغیر تملیک معادن القبلیة کانهای قبلیه بفتح قاف وباء نام ناحیه ایست از ساحل بحر میان وی ومیان
مدینه پنج روزه راه است وهی من ناحیة الفرع واین قبلیه از جانب فرع است بضم فاء وسکون را موضعی است در جانب بالای مدینه میان حرمین فتلک
المعادن لا یوخذ منها الا الزکوة الی الیوم پس این کانها گرفته نمی شود از آنها مگر زکوة که چهل یک است یعنی گرفته نمیشود خمس چنانکه حکم معادنست والتقیید
امام مالک وشافعی است در قولی ونزد امام ابو حنیفه وشافعی در قول دیگر در آن خمس است وقول دیگر شافعی را آنست که اگر یافته است از بی تعب ومؤنت چهل یک
دهد والا خمس رواه ابو داود الفصل الثالث عن علی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لیس فی الخضراوات صدقة گفت
آن حضرت که نیست در سبزیها وترها زکات واین مذهب ائمه ثلثه است ومیوهاکه دیر نپایند وسال تمام نایستند همین حکم دارند ونزد امام ابو حنیفه در هر چه از زمین برویکم
یا بیش ده یک است مگر کاه ونی وهیزم از جهت عموم قول آن حضرت صلعم ما اخرجت الارض ففیه العشر چنانکه در شرح ترجمه باب اول گذشت ولا فی العرایا صدقة
ونه در عرایا صدقه است وعرایا جمع عریه است وآن فروختن رطب یعنی خرمای تر که بر درخت است بتمر یعنی خرمای خشک بطریق تخمین واکر چه از بیع میوه تر
بمیوه خشک که آنرا مزابنه گویند نهی آمده وتقدیم باب بیوع نهی کرده اند چنانچه در کتاب البیوع بیاید انشاء الله تعالی اما بهر اجتماع مفلسان ومحتاجان که بهر آنکه
رطب بخورند ونقدی در دست ندارند که بدان بخرند ونخلی هم ندارند که از آن رطب بعیال خود بخورانند تمری در خانه دارند که بدان قوت عیال میسازند پس آنرا بای کار
کرده اند است بصاحب نخلی میدهند واندکی رطبی که بر درخت دارد بخرص میخرند واین بجهت شفقت ودفع احتیاج ایشان جایز داشته اند ورخصت داده اند در بیع عرایا در کمتر از خمسة اوسق
داده اند وچون اهل الخمسة اوسق ابعد مدی زکوة نباشد چنانکه فرمود ولا فی اقل من خمسة اوسق صدقة ولا فی العوامل صدقة ونیست چارپایانیکه

ونه برای تجارت نه صدقه چنانکه گذشت ولا فی الجبهة صدقة ونیست در جبهه صدقه قال الصقر الجبهة الخیل والبغال والعبید گفته است صقر یعنی آنکه از
روات این حدیث است که مراد بجبهه اسبان و استران و غلامان اند که پیشانی دارند رواه الدارقطنی وعن طاؤس ان معاذ بن جبل اتی بوقص البقر روایتست از طاوس یمانی که
از مشاهیر تابعین است آورده شد بوقص گاوان تا زکوة آنها بستانند فقال لم یأمرنی فیه النبی صلی الله علیه وسلم بشیء گفت معاذ امر نکرده مرا در وی آنحضرت بچیزی انست
نگرفته رواه الدارقطنی والشافعی وقال الوقص ما لم یبلغ الفریضة وگفته است شافعی که وقص چیزیست که بحد نصاب که در وی زکوة واجب گردد نرسیده است خواه ابتدا
خواه درمیان دو فریضه وگفته اند که مراد اینجا اول است زیرا که آنچه آورده بودند نزد معاذ همان اول بود والله اعلم و وقص در لغت بمعنی شکست و نقصان آید باب صدقة
الفطر صدقه فطر فرض است نزد شافعی وهم چنین نزد احمد در ظاهر مذهب وسنت مؤکده است نزد مالک و واجب است نزد ما بمعنی مقابل فرض و در حدیث عمر چنانکه بیاید
اطلاق لفظ فرض بر آن واقع شده پس شافعی واحمد بر ظاهر حمل میکنند و مالک میگوید فرض بمعنی تقدیر است و ما میگوئیم در حدیث دیگر بجای فرض امر واقع شده و امر ثابت
بدلیل ظنی مفید وجوب است و شرط وجوب صدقه فطر نزد ما ملک نصاب فاضل از حاجت اصلی است بی شرط نما و نزد شافعی هر که قادر است بر قوت یومیه
خود و برای کسیکه بر وی نفقه اوست فاضل از لباس و مسکن و خادم و دین فرض است بر وی صدقه فطر و شرط نیست نصاب دیگر بدانکه واجب در صدقه نصف
صاع است از بر و صاع از تمر و شعیر و در بعضی احادیث صاع از بر نیز آمده و در بعضی صاع از طعام واقع شده و در بعضی صاع مطلق آمده غیر مقید بچیزی وگفته اند
که واجب در زمان نبوت همان نصف صاع بود و زیاده بطریق تطوع بوده نه وجوب و بعضی گفته اند که واجب در آن زمان صاع از بر یا تمر یا شعیر بود پس مردم بعد از آن
نصف صاع از بر گرفتند که معادل بود در قیمت بصاع از تمر یا شعیر فافهم و زبیب در حکم بر است نزد ابی حنیفه و در حکم شعیر است نزد ابی یوسف و محمد و مرویست از
امیرالمؤمنین علی رضی که در زمان خلافت خود فرمود که واجب نصف صاع است از بر اما چون توسعه کرد پروردگار تعالی بر شما تمام صاع دهید از بر وغیره و از اینجا
معلوم میشود که زیاده بر نصف بطریق تطوع است الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما قال فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم زکوة
الفطر صاعا من تمر او صاعا من شعیر گفت ابن عمر فرض کردانید آنحضرت زکوة فطر را صاعی از تمر یا صاعی از شعیر در این حدیث ذکر بر نیست و از اینجا توهم کرده اند
بعضی از مردم که اخراج نصف صاع از بر بعد از زمان نبوت بود و از جهت معادلت وی بصاع از تمر یا شعیر و صواب آنست که نصف صاع از بر بود و تخصیص ذکر تمر و شعیر
در این حدیث بجهت غلبه وجود این دو جنس باشد و گویند که ابن عمر از تمر میداد و چون وجود تمر و شعیر در مدینه کم شد از شعیر میداد و آن چیزیکه از بر نبود علی العبد والحر والذکر
والانثی والصغیر والکبیر من المسلمین بر بنده و آزاد و مرد و زن و خورد و کلان از مسلمانان و بنده چون ملک ندارد وجوب بر وی بمعنی وجوب بر مالک او خواهد بود از جانب
وی و هم چنین وجوب بر صغیر بمعنی وجوب بر پدر اوست اگر مالک مال نبود والا از مال وی خواهد بود و امام محمد گوید با وجود مال بر پدر واجب است وامر بها ان تؤدی
قبل خروج الناس الی الصلوة و امر کرد بصدقه فطر که ادا کرده شود پیش از برآمدن مردم بسوی نماز ظاهر حدیث در این است که ادا بعد از نماز کفایت میکند لیکن ائمه اربعه
اتفاق دارند که ادا پیش از نماز مستحب است نه واجب و امر در اینجا برای استحباب است و در اینجا تفصیل بسیار است در شرح سفر السعادت آنرا ذکر کرده ایم متفق علیه وعن ابی
سعید الخدری قال کنا نخرج زکوة الفطر صاعا من طعام گفت ابوسعید خدری بودیم که می برآوردیم صدقه فطر را یک صاع از طعام بعضی گفته اند که مراد بطعام گندم است
که متعارف است و غالب قوت در سفر و حضر آن بود و بعضی گفته اند که مراد ذرت است بضم ذال معجمه و تشدید راء که متعارف در آن وقت نزد اهل حجاز و غالب اقوات ایشان آن بود او
صاعا من شعیر یا بیرون می آوردیم صاعی از جو او صاعا من تمر یا صاعی از خرمای خشک او صاعا من اقط بفتح همزه و کسر قاف و طای حطی یا صاعی از قروت که آنرا ماضر نیز
گویند و آن شیر ترش که خشک میشود و مثل سنگ میگردد او صاعا من زبیب یا صاعی از انگور خشک که آنرا مویز میخوانند متفق علیه الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله
عنهما قال فی آخر رمضان اخرجوا صدقة صومکم گفت ابن عباس در آخر ماه رمضان بیرون آرید صدقه روزه خود را مراد صدقه فطر است و در حقیقت این صدقه صوم است
که صوم بی ادای آن معلق می باشد و چون ادا کرده میشود در محل قبول می افتد چنانکه در حدیث آمده است فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم هذه الصدقة صاعا من تمر او
شعیر واجب کردانیده است آنحضرت این صدقه را یک صاع از خرما یا جو او نصف صاع من قمح بفتح قاف و سکون میم یا نصف صاع از گندم علی کل حر او مملوک ذکر او
انثی صغیر او کبیر بر هر کس آزاد باشد یا بنده مرد باشد یا زن خورد باشد یا بزرگ رواه ابو داؤد والنسائی وعنه قال فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم
زکوة الفطر و هم از ابن عباس رض است گفت واجب کردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم زکوة فطر یعنی صدقه فطر را طهرة للصیام از جهت پاک کردانیدن روزه را
و در بعضی نسخ طهرة الصیام من اللغو والرفث از سخن بیهوده و لا یعنی گفتن و از رفث که واقع شده باشد در صوم و رفث بفتح راء و فا بمعنی جماع و فحش و آنچه میرود از سخن
میان مرد و زن و نیز بملاعبت و آنچه خطاب کند مرد با زن از فحش بعد از آن استعمال کرده میشود در هر کلام قبیح مراد تفصیلات و کنایات که در دواعی بود و آنچه ممنوع آمده باشد
وطعمة للمساکین و صدقه فطر واجب است از جهت طعام دادن مساکین و بی نیاز کردانیدن ایشان از سوال در آن روز چنانکه در حدیث آمده است رواه ابو داؤد الفصل
الثالث عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث منادیا فی فجاج مکة آنحضرت برانگیخت منادی را که آواز کننده در کوچهای کشاده مکه
الا ان صدقة الفطر واجبة علی کل مسلم آگاه باشید که صدقه فطر واجب است بر هر مسلمان ذکر او انثی حر او عبد صغیر او کبیر مدان من قمح صدقة

فطره و مدّ است از گندم یعنی نصف صاع چه صاع چهار مد است او سواه یا جو گندم که زبیب باشد چنانکه مذهب امام ابوحنیفه است او صاعا من طعام اگر مراد بطعام گندم
باشد او برای شک راوی است و اگر جو ان باشد برای تنویع رواه ابوداود و عن عبد الله بن ثعلبة او ثعلبة بن عبد الله بن ابی صعیر بضم صاد و فتح عین مهملتین
عن ابیه اینچنین است در نسخ مشکوة و صواب عبد الله بن ثعلبه بن صعیر او ابن ابی صعیر و ثعلبه صحابی است مر او را یک حدیث است از آنحضرت در صدقه فطر و کاشغری گفته
ثعلبة بن صعیر و بعضی میگویند ابن ابی صعیر مراد و اصحّ است روایت میکند از وی پسرش عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صاع من برّ او قمح شک
از راوی است و بر و قمح هر دو بمعنی گندم است میفرماید صاع از گندم است عن کل اثنین از هر دو کس نصف صاع از هر کس صغیرا و کبیر حرّا و عبد ذکرا و انثی اما غنیکم
فیزکیه الله اما توانگر شما پس پاک میکرداند او را و تمامی بخشد مال او را خدای تعالی بسبب صدقه دادن واما فقیرکم فیرد علیه اکثر مما اعطاه واما فقیر شما پس میدهد
و میرساند او را خدای تعالی بیشتر از آنچه داده است و غنی میکرداند او را ببرکت صدقه و مضاعف ثواب آن و این معنی در غنی بیشتر خواهد بود و تخصیص او بفقیر از برای تسلیه و ترغیب
اوست رواه ابوداود باب من لا تحل له الصدقة باب در بیان کسیکه حلال نیست مر او را صدقه خوردن و مال زکوة گرفتن و کاهی عنوان باب این چنین میآرند باب
من لا یجوز دفع الزکوة الیه در بیان کسیکه روا نیست دادن زکوة مر او را و مآل معنی هر دو عبارت یکیست اما در ماده کافر تفاوتی میکند که عنوان ثانی در وی صادق است که دفع
زکوة بسوی کافر جایز نیست و ضبط ذمه نه و بحث کرده نمیشد از عدم حل آن بر وی بود و در بنی هاشم هر دو معنی صادق است و ظاهر و با لجمله زکوة بکافر نتوان داد بخلاف صدقات
دیگر مثل صدقه فطره و کفارات و فقرای مسلمانان احب و فضل اند و عدم جواز دفع زکوة به بنی هاشم ظاهر روایت است و در روایتی از امام ابی حنیفه جایز است در ینزمان و ممنوع در آن
زمان بود و در روایتی از وی و از ابو یوسف جایز است دفع بعضی بنی هاشم ببعض و جایز نیست دادن زکوة بکسیکه مالک نصاب است و در روایتی الا بعلما که حوایج ایشان خصوصا
جمع کتب ایشان در کار است بسیار است و بکسیکه میان او و مزکی نسبت ولادت است بخلاف دیگر اقربا اعمام و عمات و اخوال و خالات و اولاد ایشان بلکه اولی و افضل است
صله با صدقه تا جمع میشود و بکسیکه نسبت زوجیت دارد و بمکاتب خود و مدبر و ام ولد خود نیز ندهد الفصل الاول عن انس قال مرّ النبی صلی الله علیه وسلم بتمرة
فی الطریق گذشت آنحضرت بیک خرما یعنی خرما در راه افتاده بود نظر آنحضرت بر آن خرما افتاد فقال لو لا انی اخاف ان تکون من الصدقة لاکلتها پس
گفت آنحضرت اگر نمی بود که میترسیدم که باشد این خرما از صدقه هر آینه میخوردم من آن را ولیکن نخوردم از ترس آنکه مبادا از صدقه باشد از ینجا معلوم شد که صدقه بر آنحضرت
صلعم از جهت کرامت و طهارت جوهر شریف وی حرام بود و باحادیث دیگر نیز معلوم شد که از بنی هاشم و موالی ایشان نیز حرام است و گفته اند که بر حضرت وی صلعم
مطلقا حرام است چه صدقه واجب چه تطوع و بر ایشان صدقه واجب نه تطوع کذا قال الطیبی و در بعضی کتب فقه حنفیه صدقه نفل نیز حرام است بر بنی هاشم نزد صاحبین و نزد ابی
حنیفه دو روایت است و نیز معلوم شد که برداشتن طعام که بر زمین افتاده باشد اگرچه ادنی چیزی باشد سنت است و اگر نخورد نیز جایز است و درین کمال تواضع و تعظیم نعمت الهی است اگرچه قلیل باشد
و نیز معلوم شد که رعایت احتیاط در مقام شبهه حرمت واجب است متفق علیه وعن ابی هریرة قال اخذ الحسن بن علی تمرة من تمر الصدقة گفت ابوهریره گرفت
امام حسن ابن علی رض خرما را از خرماهای صدقه فجعلها فی فیه پس گردانید حسن رض آن خرما را در دهن خود فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم کخ کخ بفتح
کاف و کسر آن و سکون خای معجمه و کسر آن بالتنوین کلمه ایست که زجر و منع کرده میشود بوی صبی و باز داشته میشود از آنچه میکند و نزد اجتناب و پرهیز از پلیدی نیز گفته میشود
لیطرحها گفت آنحضرت این کلمه را تا بیندازد حسن رض آن تمر را از دهان و نخورد و بعضی گفته اند که کلمه عجمیه است و بخاری این را در باب من تکلم بالفارسیة آورده ثم قال پس گفت
آنحضرت بحسن رض اما شعرت انا لا ناکل الصدقة آیا نمیدانی تو که ما بنی هاشم و اهل بیت طهارت نمیخوریم صدقه را ظاهر این عبارت مشعر است بسابقه علم امام حسن رض باین حکم
و بعید نیست زیرا که وی رض صغیر عاقل بود و تحقیق تحمل کرده اند این دو امام اجل احادیث رسول الله صلعم در صغر سن و بودند در زمان وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم هشت ساله
زیرا که بود ولادت ایشان در سال دوم از هجرت متفق علیه وعن عبد المطلب بن ربیعة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از عبد المطلب
بن حارث بن هاشم قرشی که در زمان آنحضرت بسن جوانیت رسیده بود گفت آنحضرت ان هذه الصدقات انما هی اوساخ الناس بدرستیکه این صدقه ها نیست مگر
چرکهای مردم که اموال ایشان را و ایشان را پاک میکرداند وانها لا تحل لمحمد ولا لآل محمد و این صدقات یا این اوساخ حلال نیستند مر محمد را و نه مر آل محمد را و آل اینجا بنی هاشم اند که
حلال نیست مر ایشان را زکوة و آل را چند معنی است که در جای خود تحقیق کرده شده است رواه مسلم وعن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتی
بطعام سأل عنه اهدیة ام صدقة گفت ابوهریره بود آنحضرت وقتی که آورده میشد نزد وی طعام می پرسید آیا هدیه است یا صدقه فرق میان صدقه و هدیه آنست
که صدقه چیزیست که انفاق کرده میشود بر فقرا بطریق تلطف و مهربانی و اراده کرده میشود بوی ثواب آخرت و در وی نوعی از خواری مذبونی است از آنکه داده میشود و صدقه
بوی و هدیه مقصود بوی تعظیم و اکرام است و برده میشود نزد اغنیا و مکافات کرده میشود در وی نه در صدقه فان قیل صدقة پس اگر گفته میشد که این طعام صدقه است
قال لاصحابه کلوا میگفت آنحضرت مر یاران خود را بخورید شما و لم یاکل و خود نمیخورد وان قیل هدیة و اگر گفته میشد که هدیه است ضرب بیده میزد و دراز میکرد
دست مبارک خود را بی تحاشا فاکل معهم پس میخورد با ایشان و ضرب بمعنی شتابی در راه رفتن و بمعنی رفتن بطلب رزق آید و از ینجا معلوم شد که آنحضرت قبول میکرد صدقه را و
نمیخورد از او هدیه قبول میکرد و برغبت میخورد آنرا متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان فی بریرة ثلث سنن گفت عایشه بود در بریره بفتح با و کسر را

خورد و کلان از آزاد و بنده و مرد و زن

اولی مولاة عایشه سه سنت یعنی سه حکم شرعی بتقریب وی وارد شد وثابت گشت احدی السنن انها عتقت فخیرت فی زوجها یکی ازان سه سنت آنست که بریره آزاد
شد پس مخیر کردانیده شد در زوج وی که نام وی مغیث بود اگر خواهد در تحت آن زوج باشد واگر خواهد جدا شود از وی واین خیار عتق است که علما اثبات کرده اند آنرا در زنی که داه بود
چون آزاد کرده شود مخیر است که شوهر خود را اختیار کند یا مفارقت نماید نزد شافعی اگر شوهر او بنده کسی باشد ونزد ما خواه بنده بود خواه آزاد واین مغیث شوهر بریره بود وبریره
اورا نخواست مغیث در عشق او وفراق او واله وحیران میگشت وفریاد میکرد ومیگریست وقال رسول الله وگفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الولاء
لمن اعتق ولاء مر کسی راست که آزاد کرده است این سنت دوم است که در بریره بود وبیانش آنست که بریره داه یهودی بود که اورا مکاتب ساخته بود وچون آزادی بدل
کتابت عاجز آمد نزد عایشه آمد عرض کرد تا چیزی بدهد که در بدل کتابت بمالک خود ادا کند وآزاد گردد عایشه فرمود اگر بصاحبان خود بگوئی که ترا بدست من بفروشند میخرم پس
وی رفت وبصاحبان خود آنچه عایشه گفته بود گفت ایشان گفتند میفروشیم اما بشرط آنکه ولای وی یعنی میراث وی برای ما باشد عایشه با آنحضرت صلعم عرض کرد که یهود چنین
میگویند آنحضرت فرمود که غلط میگویند الولاء لمن اعتق ولا برای کسی است که آنرا آزاد کرده وتو ای عایشه بخر وآزاد کن ولای وی ترا خواهد بود وشرط ایشان باطل و
سنت سیوم اینست که میفرماید ودخل رسول الله ودر آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی در آمد در خانه عایشه والبرمة تفور بلحم وحال آنکه دیگ میجوشید بگوشت برمه بضم با
وسکون را دیگ از سنگ که مشهور است در بلاد حجاز ویمن والآن در حرمین شریفین نیز مشهور است فقرب الیه خبز وادم من ادم البیت پس نزدیک کردانیده شد بسوی آنحضرت
نان ونان خورش از نان خورش که در خانه بود وادم بضم همزه وسکون دال وضم آن مفرد وجمع هردو آمده چنانکه فلک وبعضی گفته اند که بسکون مفرد وبضم جمع است فقال الم ار
برمة فیها لحم پس گفت آنحضرت آیا نمی بینم دیگی را که در وی گوشت است قالوا بلی گفتند آری هست دیگی که میجوشد در وی گوشت است ولکن ذلک لحم تصدق
به علی بریرة ولیکن این گوشتی است که تصدق کرده شده است بر بریره وانت لا تاکل الصدقة وتو نمیخوری صدقه را قال هو علیها صدقة ولنا هدیة
گفت آنحضرت این گوشت بر بریره صدقه است وبرای ما هدیه است یعنی اگر کسی چیزی بفقیر بر وجه زکوة داد وآن فقیر بکسی دیگر بدهد که زکوة گرفتن آنرا جائز نیست
آن چیز بر آن کس حلال است زیرا که آن چیز ملک فقیر شد بهر که بدهد رواست متفق علیه وعنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقبل الهدیة ویثیب علیها بود آنحضرت که قبول میکرد هدیه را وجزا میداد ومکافات میکرد بران رواه البخاری وعن ابی هریرة رض قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لو دعیت الی کراع لاجبت اگر خوانده شوم من بسوی کراع بضم کاف یعنی پاچه که شیء حقیر است قبول میکنم دعوت را و
بعضی گفته اند که کراع نام مکانی است مشهور میان مکه ومدینه که آنرا کراع الغمیم میگویند ومعنی اول اظهر است وانسب بقول وی ولو اهدی الی ذراع لقبلت
واگر هدیه فرستاده شود بسوی من یکدست گوسفند هر آینه قبول میکنم اشارت است بغایت تواضع وشفقت ومهربانی بر خلق خدا رواه البخاری
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس المسکین الذی یطوف علی الناس نیست مسکین آنکسی که طواف میکند مردم
وگرد ایشان میگردد وترده اللقمة واللقمتان وباز میگرداند اورا یک لقمه یا دو لقمه والتمرة والتمرتان ویک خرما ودو خرما ولکن
المسکین الذی لا یجد غنی یغنیه ولیکن مسکین حقیقی کسی است که نمی یابد توانگری را که بی نیاز گرداند اورا ولا یفطن به فیتصدق علیه ودریافته
نمیشود ودر رسیده نمیشود بحال وی بجهت تعفف تا تصدق نموده شود بر وی ولا یقوم فیسأل الناس وبر نمیخیزد از کنج خانه وزاویه غربت خود تا سؤال
کند مردم را ودر ذکر فطانت که بمعنی زیرکی وجودت فهم است اشارتست بخفا وکتمان حال وی بجهت تعفف وتستر که بدان زود نتوان رسید متفق علیه الفصل
الثانی عن ابی رافع ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعث رجلا من بنی مخزوم علی الصدقة روایت است از ابی رافع که مولی آنحضرت
بود که آنحضرت فرستاد وبرگماشت مردی را از قبیله بنی مخزوم بر گرفتن زکوة فقال لابی رافع اصحبنی کیما تصیب منها پس گفت آن مرد که ای ابی رافع صحبت
دار با من وبیا همراه من تا برسی از صدقه نصیب خود را وبدهم ترا ازان چیزی فقال لا پس گفت ابو رافع مصاحب نمیشوم ترا ونمی آیم همراه تو حتی آتی رسول الله
تا نمی آیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فاسأله پس سؤال میکنم از آنحضرت را که بروم همراه آن مرد یا نه فانطلق الی النبی پس رفت ابو رافع بسوی پیغمبر
صلی الله علیه وسلم وآمد نزد وی فسأله پس پرسید آنحضرت را که بروم یا نه فقال ان الصدقة لا تحل لنا پس گفت آنحضرت بدرستی که صدقه حلال نیست ما را که
بنی هاشمیم وان موالی القوم من انفسهم وبدرستیکه موالی قوم از ذاتهای ایشان اند وحکم ایشان دارند وچنانکه ما را صدقه حلال نیست موالی ما را نیز نباشد رواه
الترمذی وابو داود والنسائی وعن عبد الله بن عمرو رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تحل الصدقة لغنی یعنی حلال نیست زکوة
مر غنی را ولا لذی مرة سوی ونه حلال است مر خداوند قوت درست اعضا را که کسب روزی میتواند کرد ومره بکسر میم وتشدید را بمعنی آمده قوت وشدت
وعقل را استحکام وطاقت هد واگر ظاهر القوة باشد ولیکن عقل وسلیقه کسب نداشته باشد حلال بود مر اورا زکوة واخذ کرده است باین حدیث امام شافعی
وقائل شده است بعدم حل زکوة مر قوی را که قادر بر کسب باشد زیرا که آنحضرت میداد صدقه را بفقرای اصحاب خود اگرچه قوی وتندرست میبودند وآن
بود که آنحضرت صلعم [illegible] آنست که نمیباید ونه مر کسی را که اورا قوت ومقدرت باشد بر کسب که راضی شود باین منزلت دنائت رواه الترمذی

وابوداود والدارمی وروی احمد والنسائی وابن ماجه عن ابی هریره وعن عبد الله بن عدی بن الخیار بکسر خای معجمه وتخفیف تحتانیه از کبار
تابعین است وتولد او در زمان نبوت بود قال اخبرنی رجلان انهما اتیا النبی گفت خبر داد مرا دو مرد که آن دو مرد آمدند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم وهو
فی حجة الوداع وحال آنکه آنحضرت در حجة الوداع بود که عبارت است از حجی که آن حضرت کرد وبیان احکام حج فرموده وتودیع حیات نمود وهو یقسم الصدقة
وآنحضرت قسمت میکرد صدقه را فسألاه منها پس سؤال کردند آن دو مرد آنحضرت را از آن صدقه پس آن دو مرد میگویند که فرفع فینا النظر وخفضه پس چون سؤال
کردیم ما بر داشت وبلند کردانید آن حضرت در ما نظر خود را وپست کردانید نظر یعنی بالا وپایان ما را از سر تا پا دید ونگاه کرد فرآنا جلدین پس دید ودانست ما را چابک وتوانا
فقال ان شئتما اعطیتکما پس گفت آن حضرت اگر خواهید شما بدهم شما را ولاحظ فیها لغنی وحال آنکه نیست نصیب در صدقه مر توانگر را ولا لقوی مکتسب مر
توانا را که کسب میتواند کرد ومعنی این حدیث بر مذهب شافعی آنست که صدقه خوردن بر شما حرام است واگر شما راضی میشوید بر خوردن حرام میدهم شما را واین بطریق تشدید
وتقریع است نه تخییر یا این معنی دارد که ظاهر حال شما توانگری است واگر در واقع همچنین باشد که توانگر باشید حلال نیست شما را والا بدهم شما را ودر مذهب ما آنست که در صدقه خوردن
خواری وزوال است اگر باین صفت راضی آیید بدهم شما را ودرین نیز نوعی از تشدید وتوبیخ است رواه ابوداود والنسائی وعن عطاء بن یسار مرسلا
از علمای تابعین وکبار ایشانست ثقه کثیر الحدیث مولی میمونه ام المؤمنین قال قال رسول الله صلعم لا تحل الصدقة لغنی الا لخمسة حلال نیست زکوة مر
غنی را مگر برای پنج کس اگرچه غنی هم باشند میتوان داد لغاز فی سبیل الله یکی مر غزا کننده را در راه خدا او لعامل علیها دوم مر کسی را که عامل است بر صدقات
وگماشته سلطان است بر تحصیل آن او لغارم سیوم مر کسی را که مدیون است ودینی بر ذمه وی نشسته که غنای وی باداء دین وی وفا نمیکند او لرجل اشتراها بماله
چهارم مردی را که خریده است صدقه را بمال خود مثل صدقه که نزد فقیری بود وغنی آنرا از وی بخرید حلال است او را ونسبت بوی صدقه نیست او لرجل کان له جار مسکین
پنجم مردی را که هست مر او را همسایه مسکین فتصدق علی المسکین پس تصدق کرده شد بر مسکین فاهدی المسکین للغنی پس هدیه فرستاد آن مسکین مر آن
غنی را از آن صدقه چنانکه در حدیث بریره معلوم شد واستحقاق غازی غنی زکوة را مذهب شافعی است ونزد ما عامل وغارم را درست است زیرا که عامل اجرت
عمل خود میگیرد وغنا وفقر دران برابر است وغارم بسبب استحقاق وی دین است بقدر که دین وی ادا باید درست است نه غازی را از جهت اطلاق حدیث معاذ بن جبل
که آنحضرت فرمود که از اغنیا بگیر وبر فقرای ایشان صرف کن وحجت حدیث آن حضرت صلعم حلال نیست صدقه مر غنی را رواه مالک وابوداود وفی روایة
لابی داود عن ابی سعید او ابن السبیل ودر روایتی مر ابی داود را از ابی سعید خدری او ابن السبیل نیز واقع شده است که بدان مراد مسافر است که از
وطن خود جدا افتاده است زیرا که مال وی از ملک وی بر آمده ودر حکم فقیر دارد باشارت قول وی تعالی لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ
وعن زیاد بن الحارث الصدائی بضم صاد مهمله وتخفیف دال منسوب بشخصی که نام وی صدا است صحابی است مبایعت کرد با آن حضرت را و اذان گفت
در پیش وی صلعم چنانکه در باب الاذان گذشت قال اتیت النبی گفت آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فبایعته پس مبایعت کردم وبعهد مسلمانی
دست بوی دادم فذکر حدیثا طویلا پس ذکر کرد وی حدیثی دراز را فاتاه رجل پس آمد نزد آن حضرت مردی فقال اعطنی من الصدقة پس گفت آن مرد
با آنحضرت بده مرا از صدقه فقال له رسول الله پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان الله لم یرض بحکم نبی ولا غیره فی الصدقات
بدرستیکه خدای تعالی راضی نشده است نه بحکم پیغمبر ونه بحکم جز وی از علما ومجتهدین در تقسیم صدقها که بکه باید داد حتی حکم فیها هو تا آنکه حکم کرده در صدقات وی
تعالی خود در قرآن فجزأها ثمانیة اجزاء پس پاره پاره ساخت وتقسیم کرده آنرا هشت پاره یعنی قسمت کرده آنرا بر هشت طایفه که جز ایشان نباید داد چنانکه کریمه
اِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ متکفل بیان آن است ودر کتب فقه سبع طوائف واقع شده مگر دانسته اند فقرا ومساکین یکی باعتبار فرق میان ایشان فان کنت
من تلک الاجزاء اعطیتک پس اگر هستی تو از جمله آن اقسام میدهم ترا ظاهرا حال وی معلوم نبود ونزد وی اشتباهی بوده آن رواه ابوداود

الفصل الثالث

عن زید بن اسلم فقیه عمری مولای عمر بن الخطاب رض ثقه عالم فقیه عابد زیاده از چهل فقیه در حلقه درس او می نشستند وامام زین العابدین
پیش او میرفت واستماع میکرد قال شرب عمر بن الخطاب لبنا فاعجبه نوشید عمر رض شیر را پس خوش آمد آن شیر او را فسأل الذی سقاه من این
هذا اللبن پس پرسید عمر آنکس را که شیر نوشانید او را که از کجا بود این شیر فاخبره انه ورد علی ماء قد سماه پس خبر داد آنکس عمر را که وی فرود آمده
بود بر آبی که بتحقیق نام برد آن آب را وآن موضع را که آن آب از آنجا فرود آمده بود فاذا نعم من نعم الصدقة پس ناگاه شتری چند از شتران زکوة
آنجا حاضر بودند وهم یسقون وایشان آب میدادند شتران را فحلبوا من البانها پس دوشیدند قدری از شیرهای آن شتران فجعلته فی سقائی پس کردانیدم
وانداختم آن شیر را در مشک خود وسقا بکسر ومد مشک شیر وآب فهو هذا پس آن شیر که خوردی این شیر بود که از آنجا آورده بودم فادخل عمر یده پس در آورد عمر
انگشت دست خود را در دهان خود فاستقاءه پس برون داد وتکلف قی کرد وشیری که خورده بود از شکم بر آورد واین غایت تقوی وتورع بود والا اگر فقیر هبه کند یا هدیه آید از صدقه
خوردن روا نیست خوردن آن وم آنچه آنحضرت فرموده وحدیث بریره رخصت بود که از برای بیان جواز فرموده کذا قیل رواه مالک والبیهقی فی شعب الایمان باب من لا تحل له

المسئلة ومن تحل له باب در بیان کسی که حلال نیست مر او را سوال کردن و گدائی نمودن و کسیکه حلال است او را سؤال کردن و گفته اند که نمی باید که سؤال کند هر که
نزد وی قوت یوم است زیرا که سؤال بی ضرورت حرام است و اگر قوت یوم نداشته باشد یا چیزی ندارد که بدان ستر عورت کند حلال است که سؤال کند و فقیری که
او را قوت یوم حاصل است یا قادر است بر کسب حلال مر او را حرام است سؤال و حرام است زکوة و مسکین که چیزی ندارد که قوت یوم کند و قادر نیست بر کسب
حلال حلال است مر او را سؤال و اتفاق دارند علما بر نهی از سؤال بی ضرورت و اختلاف در این است که حرام است یا حلال با کراهت بسه شرط اول آنکه خوار
نکند نفس خود را و الحاح نکند در سوال و ایذا نکند مسئول عنه را و اگر یکی ازین سه شرط مفقود گردد حرام است باتفاق و منقول است از ابن المبارک که گفت خوش
نمی آید مرا که سائل چون لوجه الله سوال کند داده شود بوی چیزی زیرا که دنیا خسیس است و چون لوجه الله طلبید تعظیم کرد چیزی را که تحقیر کرده او را حق تعالی پس
داده نشود چیزی بجهت زجر و منع و اگر بگوید بحق خدا و بحق محمد بده واجب میگردد بر مسئول عنه چیزی دادن بوی و کسیکه گرفت باظهار حاجت بدروغ مالک نمیگردد
و همچنین اگر گوید بدروغ که من علوی ام و اگر یکی را بجهت صلاح بدهد و وی در باطن ارتکاب معصیت میکند اگر بداند آنرا معطی ندهد نیز مالک نمیگردد و حرام است بروی
و واجب است رد وی بر مالک و همچنین کسیکه داده شود او را چیزی بجهت بد زبانی وی یا شر سعایت وی حرام است بروی و اگر فقیری بیاید برای سؤال و خواهد که دست
مسئول عنه بوسد تا چیزی بوی بدهد مکروه است و افضل آنست که مسئول عنه دست بوی ندهد بقصد منع و زجر وی و نباید داد سائلی را که طبل زده بر درها میگردد و مطرب را که
از همه افحش است این مسائل همه در مطالب المؤمنین ذکر کرده و نقل از کتب والله اعلم الفصل الاول عن قبیصة بفتح قاف و کسر موحده و سکون تحتانیه و صاد
مهمله بن مخارق بضم میم و خای معجمه و کسر راء و قاف در آخر صحابی است معدود در اهل بصره قال گفت قبیصه تحملت حمالة کفیل و ضامن شده بودم من چیزی را
از جهت دیت و حماله بفتح حای مهمله مالی که بر میدارد و بر خود میگیرد آدمی از قوم بجهت دیت و جز آن و مدیون میگردد بجهت اصلاح ذات البین یعنی جماعت در
میان خود جنگ میکنند و خون یکدیگر میریزند و شخصی دیگر در میان می آید و اصلاح میکند و دیتها که برایشان لازم می آید بر خود میگیرد و ضامن میگردد و بجهت آن دینی بر
ذمه او می نشیند و چون غارم یعنی مدیون یکی از مصارف زکوة است این مرد نزد آنحضرت آمد تا از مال زکوة بوی بدهند چنانکه گفت فاتیت رسول الله
پس آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اساله فیها در حالی که سوال میکنم آنحضرت را در حماله یعنی در ادای این حماله فقال اقم پس گفت آنحضرت بایست
و آرام کن نزد ما حتی تاتینا الصدقة تا آنکه بیاید ما را مال زکوة فنامر لک بها پس بفرمائیم برای تو بدان صدقه یعنی بفرمائیم که از آن بتو چیزی بدهند که بدان
از دین خلاصی یابی ثم قال پس گفت آنحضرت یا قبیصة ان المسئلة لا تحل الا لاحد ثلثة رجل بدرستیکه سوال روا نیست مگر یکی از سه مرد رجل تحمل
حمالة یکی از آن سه مردی است که بر داشته است حماله را یعنی مال را که ادا کند از آنچه ضامن شده است بدان فحلت له المسئلة حتی یصیبها پس حلال
شده است مر او را سوال کردن تا برسد بدان حماله را ثم یمسک پس تر باز دارد خود را از سؤال بعد ادای حماله و زیاده بر قدر حاجت سوال نکند و رجل اصابته
جائحة اجتاحت ماله دوم مردیکه رسید او را حادثه و آفتیکه هلاک گردانید و از بیخ برکند مال او را و جوح هلاک گردانیدن و از بیخ برکندن و جائحه شدت
و سختی که هلاک کنند مال را از قحط و فتنه فحلت له المسئلة حتی یصیب قواما من عیش پس حلال شد او را سؤال کردن تا برسد قوام را از زندگانی یعنی
چیزی را که بی نیاز شود و بر پا شود بدان حاجت ضروریه وی از زندگانی او قال سدادا من عیش یا گفت سدادا من عیش بجای قواما من عیش یعنی
چیزی که به بندد حاجت او را از زندگانی و قوام بکسر قاف چیزی که قائم شود بوی حاجت و قوام شیء یعنی چیزی که نظام و عماد و ملاک وی بود نیز آید و آن
نیز قریب بهمین معنی است و اما قوام بفتح قاف معنی عدل و وسط است چنانکه در قرآن مجید فرموده و کان بین ذلک قواما و سداد بکسر سین چیزی که بسته شود بوی حاجت
و هر چیزی که به بندد چیزی را سداد اوست چنانکه سداد قاروره و جز آن و سداد بفتح سین بمعنی راستی و میانه روی در قول و عمل و در ذکر قوام و سداد مبالغه است در باز
آمدن از سوال گویا تشبیه داد سائل را بمضطر که حلال است او را اکل میته برای سد رمق و قوام بدن اگرچه رسیدن باین مرتبه شرط نیست در حل سوال بلکه فقدان قوت
یوم بدان کافی است و این گویا ذکر حال مسکین است و ذکر حال فقیر این است که میفرماید و رجل اصابته فاقة و سیوم مردیکه رسید او را حاجت درویشی فاقه
حاجت و افتقار حاجتمند شدن حتی یقوم ثلثة من ذوی الحجی من قومه تا آنکه بایستند و خبر دهند و بگویند سه کس از خداوندان عقل و فراست از قوم
وی که بحقیقت حال میرسند و سخن به تخمین و قیاس نمیگویند و حجی بکسر مهمله و فتح معجمه عقل لقد اصابت فلانا فاقة بتحقیق رسیده است فلان کس را فاقه
فحلت له المسئلة پس حلال شد او را سوال نمودن و گدائی کردن حتی یصیب قواما من عیش او قال سدادا من عیش پوشیده نماند که ظاهر مراد
از یقوم آنست که شهادت دهند و گفته اند که آن نه مراد است بلکه مراد مجرد قول و خبر است و در روایت ابی داود یقول آمده و در ذکر یقوم مبالغه است که چنان بیقین
خبر دهند که گویا شهادت است و در ذکر لام لقد اصابت نیز تاکید است و ذکر ثلثه نیز برای احتیاط است و همچنین ذکر ذوی الحجی و این همه برای مبالغه است در منع و زجر از
سوال و مسالت در این فما سواهن من المسئلة یا قبیصة سحت یاکلها صاحبها سحتا پس چیزی که جز این سه صورت است از صورتها سؤال کردن ای قبیصه حرام است که میخورد خداوند
وی حرام را و سحت بضم سین و سکون حای مهملتین حرام و سحت و اسحات در اصل بمعنی اهلاک و استیصال است رواه مسلم و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه

وسلم من سأل الناس اموالهم تکثرا کسیکه سؤال کند از مردم مالهای ایشان را بقصد زیادت شدن مال نه بقصد رفع فقر و حاجت فانما یسأل جمرا پس سؤال نمیکند مگر
اخگر را فلیستقل او لیستکثر پس گو کم طلبد یا بسیار بر تقدیر سؤال کردن ضرر دارد کم باشد یا بیش رواه مسلم وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ما یزال الرجل یسأل الناس حتی یأتی یوم القیمة همیشه است که سؤال میکند مرد از مردمان تا آنکه می آید روز قیامت لیس فی وجهه مزعة لحم
در حالی که نیست در روی وی گوشت کنایت است از خواری و بی آبروئی یا مراد استخوان بی گوشت است و صورت در آخرت تابع معانی آمده است و مزعه بضم میم و سکون زاء
عین مهمله پاره از گوشت و بعضی بفتح میم و زای ضبط کرده اند و محفوظ از محدثین ضم و سکون است متفق علیه وعن معاویة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم لا تلحفوا فی المسئلة الحاح مکنید در سؤال کردن و بسیار مچسبید مسئول عنه را فو الله لا یسألنی احد منکم شیئا پس بخدا سوگند که سؤال نمیکند از من هیچ یکی هیچ
چیزی را فتخرج له مسئلته منی شیئا پس بیرون می آرد برای وی سؤال کردن وی از من چیزی را وانا له کاره و حالیکه من مر آن سؤال را ناخوش دارنده ام فیبارک له فیما
اعطیته پس برکت کرده شود آنکس را در آن چیزی که داده ام ورا رواه مسلم وعن الزبیر بن العوام بفتح عین و تشدید واو صحابی مشهور از عشره مبشره ابن عمه رسول الله
صلعم بود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان یأخذ احدکم حبله هر آینه بگیرد یکی از شما رسن خود را فیأتی بحزمة حطب علی ظهره پس بیاید و پشته
هیزم را بر پشت خود حزمه بضم مهمله و سکون زای بند هیزم فیبیعها پس بفروشد آن پشته هیزم را فیکف الله بها وجهه پس باز دارد حق تعالی بآن پشته هیزم آبرو و جاه او را
و درین عبارت اشارتست بآنچه نگاهداشتن آبروی بنده از جانب حق تعالی است و نعمت و لطف اوست بر وی در جزای اختیار مشقت در کسب حلال و ترک سؤال
خیر له من ان یسأل الناس بهتر است مر او را ازین که سؤال کند مردم را اعطوه او منعوه بدهند مردم او را یا ندهند اگر ندهند خود آبرو برده و محروم میماند و اگر
بدهند بدتر از آن که زیر بار منت ایشان می افتد و در ربقه عبودیت و امتنان ایشان می در آید و بطمع و سؤال عادت میکند رواه البخاری وعن حکیم بن حزام بکسر حاء و
زای صحابی است برادر زاده ام المؤمنین خدیجه رض تولد او در کعبه بود و عمر او صد و بیست سال شصت در جاهلیت گذرانید و شصت در اسلام قال سألت رسول الله
گفت حکیم سؤال کردم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاعطانی پس داد آنحضرت مرا یعنی آنچه سؤال کرده بودم ثم سألته فاعطانی پس تر سؤال کردم آن حضرت را
پس داد مرا ثم قال لی پس گفت مرا یا حکیم ان هذا المال خضر حلو بفتح خا و کسر ضاد معجمتین و حلو بضم حا و سکون لام گفت این مال و منال دنیا سبز و شیرین است
یعنی خوش نما و زیبا در نظر خوش آینده و لذیذ در دل فمن اخذه بسخاوة نفس بورک له فیه پس کسیکه بگیرد آنرا بسخاوت نفس یعنی بی تطلع و اشراف و الحاح برکت کرده
میشود مر او را در آن مال ومن اخذه باشراف نفس لم یبارک له فیه و کسیکه بگیرد آن را بتطلع شدن بر آن و انتظار داشتن آن را و طمع کردن و دل بستن در آن برکت
کرده نمیشود مر او را در آن مال فی الصراح اشراف اطلاع یافتن بر چیزی و از بالا بزیر نگریستن وکان کالذی یأکل ولا یشبع و باشد وی همچو کسیکه میخورد و سیر نمیشود
والید العلیا خیر من الید السفلی و دست بالا بهتر است از دست پائین مراد بدست بالا آنکه میدهد و بدست پائین آنکه میستاند یا دست بالا آنکه نمی ستاند
و سؤال نمی کند از کسی چنانکه در حدیث آینده معلوم گردد بر هر تقدیر در وی نهی است از سؤال و بیان فضیلت ترک سؤال است و لهذا متفرع گردانید حکیم بر وی قول
خود را فقلت پس گفتم من یا رسول الله والذی بعثک بالحق سوگند بکسیکه فرستاده است ترا بحق و راستی لا ارزأ احدا بعدک شیئا سؤال نکنم بعد
از تو یا بعد ازین سؤال که از تو کردم و بعضی گویند که بعد بمعنی غیر است هیچ یکی را و نستانم از کسی چیزی حتی افارق الدنیا تا آنکه جدائی کنم دنیا را یعنی تا وقت
موت و رزء بتقدیم رای مفتوح بر زای ساکن مهموز بمعنی رسیدن چیز از کسی و بمعنی نقص نیز آمده و چون گرفتن از کسی چیزی سبب نقص اوست بر آن اطلاق کردند
متفق علیه وعن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال وهو علی المنبر روایت است از ابن عمر که آنحضرت گفت و حال آنکه وی بر منبر بود وهو
یذکر الصدقة والتعفف عن المسئلة و آنحضرت ذکر میکرد صدقه را و باز ایستادن از سؤال الید العلیا خیر من الید السفلی و باز ید علیا را تفسیر کرد بقول
خود و فرمود والید العلیا هی المنفقة بنون و قاف از انفاق بمعنی خرج کردن و دادن والسفلی هی السائلة و دست پایان دستی است که سؤال کننده است
اینچنین واقع شده است در صحیح بخاری و صحیح مسلم و طیبی نیز گفت و همچنین ذکر کرده ابو داود و همچنین آمده است روایت از اکثر و در روایتی ابو داود و را الید العلیا هی المتعفف
بتا و عین و فا از عفت بمعنی باز ایستادن از سؤال و از حرام و این معنی انسب تر است بسیاق حدیث که گفته وهو یذکر الصدقة والتعفف عن المسئلة و هو و معنی صحیح است
و نقل کرده شده است از نووی که صحیح روایت اولی است متفق علیه وعن ابی سعید الخدری قال ان اناسا من الانصار سألوا رسول الله گفت که بعضی
مردمان از انصار سؤال کردند رسول خدا را صلی الله علیه وسلم فاعطاهم پس داد آنحضرت ایشان را آنچه طلبیدند ثم سألوا فاعطاهم باز سؤال کردند پس داد
ایشان را حتی نفد ما عنده تا آنکه تمام شد چیزی که نزد آن حضرت بود یعنی از آن چیزی که داد ایشان را فقال ما یکون عندی من خیر فلن ادخره عنکم پس گفت آنحضرت
آنچه میباشد نزد من از خیر یعنی مال پس هرگز ذخیره نمی نهم آن را از شما ومن یستعفف یعفه الله و کسیکه باز ایستد از سؤال نگاه دارد خود را از آن نگاه میدارد او را خدای تعالی و محتاج
نمیگرداند بمردم ومن یستغن یغنه الله و کسیکه استغنا ورزد و بی نیازی کند خود را از سؤال مردم غنی میگرداند و بی نیاز میسازد او را خدای تعالی ومن یتصبر یصبره الله و کسیکه تکلف کند
و زور آرد در صبر کردن صبر می بخشد او را خدای تعالی وما اعطی احد عطاء هو خیر واوسع من الصبر و داده نشد هیچ یکی را عطائی که آن بهتر است و فراخ تر است از صبر یعنی صبر عطائیست

از باری تعالی که بهترین عطاها است متفق علیه وعن عمر بن الخطاب قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یعطینی العطأ گفت عمر رض بود آنحضرت میداد
مرا بخششی فاقول اعطه افقر الیه منی پس میگفتم با آن حضرت بده آنرا محتاج ترین بوی از من فقال خذه فتموله وتصدق به پس میگفت آنحضرت بگیر آنرا و مال ساز آنرا
وتصدق کن بآن فماجاءك من هذا المال وانت غیر مشرف ولا سائل پس چیزی که بیاید ترا ازین مال وحال آنکه تو اشراف نکنده وانتظار نبرنده وطمع
نکننده ونه سؤال کننده آنرا فخذه پس بگیر آنرا وما لا فلا تتبعه نفسك وچیزی که نه این چنین است پس پیرو مگردان آنرا نفس خود را یعنی در پی آن مرو وطمع مکن و
انتظار مبر چنانچه درمیان مردم مشهور است که لا رد ولا کد متفق علیه الفصل الثانی عن سمرة بن جندب صحابی مشهور است حلیف انصار بود و از حفاظ مکثر
الحدیث از رسول خدا صلعم روایت کرد ازوی حسن بصری وابن سیرین وشعبی مات بالبصرة سنة تسع وخمسین او ستین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المسائل
کدوح یکدح بها الرجل وجهه سوالها خراشها وجراحتهاست که مجروح میکند بآنها مرد روی خود را فمن شاء ابقی وجهه پس کسیکه خواهد نگاهدارد روی خود را از خراش
وسؤال نکند ودر بعضی نسخ ابقی علی وجهه ودر بعضی التی علی وجهه ومن شاء ترك وکسیکه خواهد ترک کند آنرا یعنی نگاه ندارد آبروی خود را وسوال کند اختیار بدست
اوست واین تهدید است برار تکاب سؤال کردن پس سوال نباید کرد الا ان یسأل الرجل ذا سلطان مگر آنکه سؤال کند مرد خداوند سلطنت را که امیر است او فی
امر لا یجد منه بدا یا سؤال میکند در کاری که نمی یابد از ان چاره چنانکه احتیاج وگرسنگی ونایافتن قوت یوم چنانکه در شرح ترجمه باب گذشت رواه ابو داود
والترمذی والنسائی وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سأل الناس وله ما یغنیه کسیکه سؤال کند مردم را وحال
آنکه مر او راست چیزی که بی نیاز کرداند او را جاء یوم القیمة ومسئلته فی وجهه می آید روز قیامت وحال آنکه سوال او در روی وی بود خموش او خدوش او
کدوح بعضی گفته اند که این الفاظ قریب المعانی اند واو بجهت شک راوی است وبعضی گفته اند که متباین اند در معنی خدش پوست کندن بچوب وخمش کندن بناخن وکدح
بدندان اشارتست به تفاوت احوال سائلان در قلت سوال وکثرت آن وتوسط قیل گفته شد یا رسول الله وما یغنیه وچه چیز بی نیاز میکرداند او را یعنی حد غنا که سوال
بآن حرام است چیست قال خمسون درهما گفت پنجاه درهم او قیمتها من الذهب یا قیمت پنجاه درهم از طلا رواه ابو داود والترمذی والنسائی
وابن ماجه والدارمی وعن سهل بن الحنظلیة بفتح حا وسکون نون وفتح ظای معجمه نام مادر سهل است یا یکی از مادران اوست قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من سأل وعنده ما یغنیه کسیکه سوال کند ونزد وی چیزی باشد که بی نیاز کرداند او را از سوال فانما یستکثر من النار پس نیست وی مگر آنکه میکند طلب بسیار
از آتش قال النفیلی گفته است عبد الله بن محمد نفیلی بضم نون وفتح فا که شیخ ابو داود سجستانی است وهو احد رواته ونفیلی یکی از راویان این حدیث است
فی موضع آخر گفته است در جای دیگر نه درمیان این حدیث وما الغنی الذی لا ینبغی معه المسئلة وچیست غنا که روا نیست با وی سؤال کردن قال قدر ما
یغدیه ویعشیه گفت آن غنا که روا نیست با وجود وی سؤال مقدار چیزی است که آن را قوت چاشت دهد وقوت شبانگاه کرداند یعنی هر که را قوت یکروز وشب حاصل باشد که
بدان قوام بدن شود وکفایت کند سوال کردن بروی حرام است چنانچه در شرح ترجمه باب گفته شد وقال فی موضع آخر وگفته است نفیلی در موضع دیگر ان یکون له
شبع یوم او لیلة ویوم حد غنا که با آن سوال حرام است این است که باشد مرا و را چیزی که سیر کرداند او را در روز یا در شب وروز وشبع بفتحتین سیری وبکسر وفتح چیزی که بوی
سیری شود رواه ابو داود بدانکه حدیث ابن مسعود که گذشت دلالت دارد برانکه حد غنا که مانع از سؤال است ملک پنجاه درهم است یا قیمت آن ودر حدیث آینده از عطا ملک
اوقیه است که چهل درهم باشد ودرین حدیث قدر تغدی وتعشی وشبع یوم ولیله پس شافعی اخذ باول کرده واحمد وابن المبارک واسحاق بثالث وبعضی علما بثانی واخذ کرده ابو حنیفه
واصحاب وی بملک دویست درهم اگرچه نامی نباشد ودرین باب حدیثی نیز وارد شده است که در کافی آنرا ذکر کرده مضمونش آنست که هر که سوال کند وباشد ورا پنج اوقیه
الحدیث وپنج اوقیه دویست درهم است وطیبی گفته که این آسان تر است بر مردم ودر کافی گفته که این ناسخ است مر احادیث دیگر را والله اعلم پوشیده نماند که اینجا
دو چیز است منع از اخذ زکوة ومنع از سوال واعتبار مائتی درهم نزد ابی حنیفه در اول است ودر ثانی قدر تغذی وتعشی است والله اعلم وعن عطاء بن یسار
عن رجل من بنی اسد قال قال رسول الله روایت است از عطاء بن یسار که از مشاهیر تابعین است از مردی از بنی اسد که صحابی است که گفت گفت پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم من سأل منکم وله اوقیة او عدلها فقد سأل الحافا کسیکه سوال کند از شما وحال آنکه مر او راست اوقیه که چهل درهم است یا
مثل اوقیه باشد در قیمت پس بتحقیق سوال میکند بطریق الحاف والحاح که مذموم ومنهی عنه است ودر قرآن مجید در مدح فقرا گفته است لا یسئلون الناس الحافا
رواه مالك وابو داود والنسائی وعن حبشی بضم حای مهمله وسکون موحده وشین معجمه بن جنادة بضم جیم وتخفیف نون قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان المسئلة لا تحل لغنی ولا لذی مرة سوی بدرستیکه سوال کردن حلال نیست مر توانگر را ونه مر خداوند قوت سلیم الاعضا را
الا لذی فقر مدقع ولیکن حلال است مر خداوند فقر را که چسپاننده است بخاک دقعاء بفتح دال وسکون قاف خاک ودقع بر خاک چسپیدن مدقع بضم میم و
سکون دال وکسر قاف بخاک چسپانیده کنایت است از شدت حاجت وفقر که او را بخاک افکنده است ونمیتواند برخاست ومسکین نیز ازین است وگویند که طاقت حرکت ندارد چنانچه در
قرآن مجید میفرماید او مسکینا ذا متربة او غرم مفظع یا حلال است بر خداوند وام که در فظاعت وشناعت افکنده است غرم بضم غین معجمه وام وتاوان فظاعت رسوائی ومن سأل الناس لیثری

بضم یای وسکون ثلثه وکسر را به ماله وکسیکه سؤال کند مردم را تا بسیار کند با ن مال خود را کان خموشا فی وجهه یوم القیمة میباشد ان سوال زخمها و خراشها
در روی او روز قیامت و رضفا یاکله من جهنم و سنگ گرم که میخورد آن را از دوزخ رضف بفتح را و سکون ضاد معجمه سنگهای تفسیده که شیر را بوی در جوش آرند رضفه
یکی فمن شاء فلیقل ومن شاء فلیکثر پس هرکه خواهد کم کند و هرکه خواهد زیاده کند رواه الترمذی وعن انس ان رجلا من الانصار اتی النبی
روایت است از انس که مردی از انصار آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یسأله در حالی که سوال میکند آمد آنحضرت را و میخواهد از آنحضرت چیزی فقال
پس گفت آنحضرت اما فی بیتك شئ آیا نیست در خانه تو چیزی فقال بلی حلس نلبس بعضه ونبسط بعضه پس گفت آن مرد آری در خانه من کلیم
سطبر است که بپوشیم پاره را از وی و میگستر انیم پاره را از وی حلس بکسر حا گلیمی که بر پشت شتر زیر برده می اندازند و در خانه ها در زیر فرشهای فاخر میکشند وقعب
بفتح قاف وسکون عین قدح چوبین خورد و سطبر است فشرب فیه من الماء که مینوشیم در وی از آب قال ائتنی بهما گفت آنحضرت بیار پیش من آن کلیم
و قدح را فاتاه بهما پس آورد آن مرد پیش آنحضرت آن کلیم و قدح را فاخذهما رسول الله پس گرفت آن کلیم و قدح را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
بیده بدست شریف خود وقال من یشتری هذین و گفت آنحضرت کیست که بخرد این هر دو را قال رجل انا اخذهما بدرهم گفت مردی که من
میگیرم این هر دو را بیک درهم قال من یزید علی درهم گفت آنحضرت کیست که زیاده کند بر یک درهم مرتین او ثلثا گفت آنحضرت این سخن را دو بار
یا سه بار بقصد تاکید و اهتمام قال رجل انا اخذهما بدرهمین گفت مردی من میگیرم آنها را به دو درهم فاعطاهما ایاه پس داد آن قدح و کلیم آن مرد را
فاخذ الدرهمین فاعطاهما الانصاری پس گرفت آنحضرت آن دو درهم را پس داد آن دو درهم مرد انصاری را وقال اشتر باحدهما طعاما
و گفت بخر بیکی از این دو درهم طعامی را فانبذه الی اهلك پس بینداز این طعام را بسوی کسان خود تا قوت چند روزه خود سازند واشتر بالاخر قدوما
و بخر بدرهم دیگر تیشه را و قدوم بفتح قاف وضم دال مخفف یا مشدد و تیشه در و در کرده انچه در حدیث ابراهیم صلعم واقع شده که اختتن بالقدوم بعضی گفته اند که تیشه
مراد است و بعضی میگویند که نام موضعی است از شام فأتنی به پس بیار نزد من آن تیشه را فاتاه به پس آورد آن مرد نزد آنحضرت تیشه را فشد فیه رسول الله
صلی الله علیه وسلم عودا بیده پس محکم کرد آنحضرت در ان تیشه دسته بدست مبارک خود ثم قال اذهب فاحتطب وبع پس گفت آنحضرت برو
پس هیزم بکش و بفروش ولا ارینك خمسة عشر یوما و باید که نه بینم ترا پانزده روز فذهب الرجل یحتطب ویبیع پس رفت آن مرد در حالیکه هیزم میکشید
و میفروخت فجاء وقد اصاب عشرة دراهم پس آمد آن مرد نزد آنحضرت صلعم در حالیکه بتحقیق رسیده و یافته است ده درهم را فاشتری ببعضها ثوبا
وببعضها طعاما پس خرید آن مرد بپاره از آن دراهم جامه را و بپاره از آن طعام را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلعم هذا خیر لك من ان
تجئ المسئلة نکتة فی وجهك یوم القیمة این هیزم کشیدن و قوت از آن ساختن اگرچه مشقتی و محنتی دارد بهتر است مر ترا از آمدن سوال و گشتن
او نقطه سیاه و نجلت در روی تو روز قیامت ان المسئلة لا تصلح الا لثلثة بدرستیکه سوال کردن نیک نیست مگر سه کس را لذی فقر مدقع ولذی
غرم مفظع ترجمه این دو لفظ در حدیث سابق معلوم شد ولذی دم موجع یا مر خداوند خون را که دردمند کننده است مراد بدان دیت است که در بدل
خون داده از خود یا از غیر خود چنانکه در تفسیر تحمل حماله معلوم شد رواه ابو داود وروی ابن ماجة الی قوله یوم القیمة وعن ابن مسعود رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اصابته فاقة کسیکه رسید او را حاجت و درویشی فانزلها بالناس پس فرود آورد او را بمردمان
و روی آورد بایشان لم تسد فاقته بسته نشود و دفع کرده نشود حاجت او ومن انزلها بالله و کسیکه فرود آورد حاجت را بخدا اوشك الله له بالغنا شتابی
کند و برساند او را بغنا بفتح غین معجمه بمعنی فایده و کفایت نه غنا بکسر غین بمعنی توانگری و مالداری زیرا که فرمود اما بموت عاجل او غنی اجل یا بمرگ که زود بیاید یا
بتوانگری که دیر حاصل گردد و توانگری بموت حاصل نمیگردد پس این تفصیل درست نشود و اما کفایت بموت حاصل است و در اکثر نسخ غنی عاجل بعین مهمله است و گفته اند
که این چنین است در اکثر نسخ مصابیح و جامع الاصول و در سنن ابی داود و ترمذی غنا آجل بهمزه ممدوده است و این اصح است روایة و درایة کذا قال الطیبی رواه ابو داود
والترمذی الفصل الثالث عن ابن الفراسی بکسر فا و تخفیف را نسبت است بفراس بن غنم ان الفراسی قال قلت لرسول الله روایت است از ابن فراسی
از پدرش که فراسی است گفت گفتم مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اسأل یا رسول الله آیا سوال کنم من یا رسول الله از مردم چیزی نزد حاجت فقال النبی پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم لا وان کنت لا بد فاسأل الصالحین و اگر هستی تو که البته میخواهی سوال کنی بجهت حاجتی که داری پس سوال کن صالحان را از جهت کرم
ایشان و حلال بودن رزق ایشان رواه ابو داود والنسائی وعن ابن الساعدی وابن الساعدی نیز گویند صحابی است نازل الشام سنة سبع وخمسین قال استعملنی عمر علی
الصدقة گفت عامل گردانید مرا عمر ابن الخطاب رض بر گرفتن زکوة فلما فرغت منها وادیتها الیه پس هرگاه پرداختم من از مهم صدقه و رسانیدم صدقه را بسوی عمر امر لی بعمالة
امر کرد برای من عمر باجرت عمل من عمالة بضم عین و تخفیف میم مزد کار کن فقلت انما عملت لله واجری علی الله پس گفتم من کار نکرده ام مگر برای خدا و مزد کار من بر خداست قال خذ ما
اعطیت گفت عمر بگیر چیزی که داده میشوی فانی قد عملت علی عهد رسول الله پس بدرستیکه بتحقیق من عمل کرده ام در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فعملنی به تشدید پس داد اجرت عمل مرا


بعمل

تحمیل عماله دادن فقلت مثل قولك پس گفتم من مانند گفتن تو که من این کار برای خدا کردم مزد من بر خداست فقال لی رسول الله پس گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اذا اعطیت شیئا من غیر ان تسأله فکل وتصدق چون داده شوی تو چیزی را بی آنکه سؤال کنی تو و طلبی پس بخور و اگر از خوردن زیاده ماند تصدق کن
رواه ابوداود وعن علی رض انه سمع یوم عرفة رجلا یسأل الناس روایت است از امیرالمؤمنین علی رض که وی شنید روز عرفه مردی را که سؤال میکند از مردم فقال
پس گفت علی رض افی هذا الیوم وهذا المکان آیا درین روز که روز عرفه است و روز خاص طاعت و عبادت و دعا است و درین مکان که عرفات است و محل ورود آثار
مغفرت و نزول انوار رحمت است تسأل من غیر الله سؤال میکنی از غیر خدا فخفقه بالدرة پس زد علی رض آن مرد را بدره بکسر دال و تشدید را آلت زدن و خفق بخای معجمه و فاء
و قاف بدره زدن کسی را مخفقه دره و به پهنا شمشیر زدن کذا فی الصراح و گفت طیبی خفق بچیزی پهنا زدن رواه رزین وعن عمر رض قال تعلمن ایها الناس ان الطمع فقر
گفت امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه بدانید یا بدانید ای مردم که امید داشتن از مال مردم سبب فقر و زیادت حاجت است وان الایاس بکسر همزه غنی و بدانند که نا امید بودن از مردم
توانگری و بی نیازیست وان المرء اذا ایس عن شیء استغنی عنه و بدانید که مرد وقتی که نا امید شود از چیزی بی نیاز میشود از ان و از احتیاج بدان و معنی طمع نظر
داشتن بر مالی که مشکوک است رسیدن آن یعنی که میدهد یا نمیدهد اما اگر یکی را حقی یا ادراری بر کسی لازم است یا بحکم محبت و کرم یقین دارد بدادن اینجا معنی طمع متحقق نیست
رواه رزین وعن ثوبان مولای آن حضرت است حاضر درگاه و محرم گاه و بیگاه و ملازم سفر و حضر بود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یکفل
لی ان لا یسأل الناس شیئا گفت گفت آنحضرت کیست که ضامن شود مرا و عهد کند با من که سؤال نکند از مردم چیزی فاتکفل له بالجنة پس ضامن میشوم من و عهد کنم مر
او را به بهشت غایت تاکید است بوقوع ان بحیثیت امر الهی بدان و وعد صادق وی در ان و انبیا صلوات الله علیهم گاهی ضامن میشوند بثواب طاعتی مخصوص باذن الهی تعالی و ذوالکفل
که نام یکی از انبیاست هم بهمین معنی است که وی علیه السلام ضامن شده بود برای امت خود به بهشت کذا قیل فقال ثوبان پس گفت ثوبان انا من ضامن میشوم و عهد
میکنم که سؤال نکنم فکان لا یسأل احدا شیئا پس بود ثوبان که سؤال نمیکرد و هیچ یکی را چیزی رواه ابوداود والنسائی وعن ابی ذر قال دعانی رسول الله صلی الله
علیه وسلم وهو یشترط علی ان لا تسأل الناس شیئا گفت ابوذر خواند مرا آن حضرت در حالیکه وی طلب شرط میکند بر من که سؤال نکنی تو از مردم چیزی قلت نعم گفتم من آری شرط
کردم که سؤال نکنم از کسی چیزی قال گفت آنحضرت ولا سوطك اذا سقط منك و گفت آنحضرت و نه طلبی از کسی تازیانه خود را وقتی که بیفتد تازیانه از دست تو حتی تنزل
الیه فتاخذه تا آنکه فرود آئی تو از اسپ و بروی بسوی تازیانه پس بگیری از او این کمال مبالغه است در ترک طلب و سؤال رواه احمد باب الانفاق وکراهیة الامساک
انفاق بسری کردن مال و خرج کردن و امساک نگاه داشتن مال و بخیلی کردن با آن و ممسک بخیل را گویند و ظاهر آنست که مراد انفاق و امساک از غیر زکوة باشد و لهذا الفاظ کراهیت
ذکر کرد و بیان زکوة و احکام آن سابقا ذکر کرد و احتمال دارد که مراد مدح صفت انفاق و ذم بخل و امساک باشد مطلقا خواه از فرض یا نفل و سوق احادیث مذکوره در باب اکثر ناظر در
مدح سخاوت و انفاق مال و باقی نگذاشتن چیزی از آن است الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو کان لی مثل احد ذهبا لسرنی
ان لا یمر علی ثلث لیال وعندی منه شیء فرمود اگر میبود مرا مانند کوه احد طلا هر آینه شاد میکرد مرا اینکه نگذرد بر من سه شب و حال آنکه نزد من چیزی از آن باقی است
الا شیء ارصده لدین مگر چیزی که آماده کنم و نگاه دارم از برای وام درینجا بیان نهایت سخاوت آنحضرت صلعم و ترغیب و تحریص امت است بر آن رواه البخاری وعنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من یوم یصبح العباد فیه الا ملکان ینزلان نیست هیچ روزی که صبح میکنند بندگان در وی مگر آنکه دو فرشته فرود می آیند از آسمان فیقول
احدهما پس میگوید یکی از آن دو فرشته اللهم اعط منفقا خلفا خداوندا بده انفاق کننده را خلف یعنی چیزی بجای مالی که انفاق میکند یعنی عوض و زیادت مال ویقول الاخر
اللهم اعط ممسکا تلفا و میگوید فرشته دیگر خداوندا بده بخیل را تلف یعنی هلاک شدن مالی که نگاه میدارد متفق علیه وعن اسماء قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت است از اسماء بنت ابی بکر صدیق رض زوجه زبیر بن العوام که از صحابیات است و مناقب وی بسیار است گفت آنحضرت انفقی ولا تحصی انفاق کن و شمار مکن که چند دهم و چه دهم
فیحصی الله علیك پس احصا کند خدای تعالی بر تو و شمرده دهد بتو مراد با حصای خدای تعالی قطع ماده برکت و سد باب مزید است یا مراد حساب آخرت است و معنی اول ظاهر تر است
ولا توعی فیوعی الله علیك و نگاه مدار مال را پس نگاه دارد خدای تعالی بر تو اصل ایعا حفظ متاع در وعا است یعنی ظرف و مراد اینجا امساک و ترک انفاق است ارضخی ما استطعت
بده آنچه میتوانی و رضخ بضاد و خای معجمه اعطای قلیل و مراد آنست که بده اگرچه چیزی اندک باشد و آنحضرت حالت و قدرت اسما را تصور کرده دانست که تصرف در مال زوج جز در
شیء یسیر نخواهد بود متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی این حدیث قدسی است که آنحضرت از رب العزة جل
جلاله روایت میکند که گفت وی تعالی انفق یا ابن ادم انفق علیك انفاق کن ای پسر آدم تا انفاق کنم یعنی افاضه و انعام کنم من بر تو بحکم آنکه انفاق شکر نعمت مال است و شکر
سبب مزید نعمت متفق علیه وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی یا ابن ادم ان تبذل الفضل خیر لك ظاهر آنست که این
نیز حدیث قدسی است اگر لفظ حدیث صریح در آن نیست و مستلزم آن هم نیست چه اگرچه حضرت رسالت پناه صلعم نیز باین لفظ خطاب کردن میتواند و گویا دعوی لازم کردن تو
زیاده از قدر حاجت بهتر است مر ترا بذل در باختن و نگاه نداشتن چیزی را وان تمسکه شر لك و نگاه داشتن تو آن را و بخیلی کردن بدتر است ترا ولا تلام علی کفاف و نکوهیده نمیشوی
تو بر نگاه داشتن کفاف یعنی اگر بقدر کفاف نگاه داری باکی نیست یعنی قوتی که باز دارد از رجوع و سؤال و این مختلف میشود باختلاف اشخاص و ازمان و احوال وابدأ بمن تعول و آغاز کن در بذل زائد

ازکفاف بعیال خود و فراخ کردن رزق بر ایشان زیاده بر نفقه واجب و اگر از ایشان زیاده آید به بیگانگان دهد رواه مسلم وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم مثل البخیل والمتصدق قصه و حال بخیل و آنکه صدقه میدهد و انفاق میکند کمثل رجلین علیهما جنتان من حدید همچو قصه و حال دو مرد است که
بران دو مرد جبه است از آهن بضم جیم و تشدید نون بمعنی زره و روایت کرده شده است جبتان موحده و بنون اصح است روایة و درایة زیرا که جبه از آهن معهود نیست قد
اضطرت ایدیهما الی ثدیهما و تراقیهما بتحقیق چسپانیده شده است دستهای آن دو مرد به پستانهای ایشان و چنبر گردنهای ایشان بجهت تنگی اند زره و اضطرار در اصل
بمعنی احتیاج و بی اختیاریست و مراد اینجا اتصال و التصاق است و ثدی بفتح مثلثه و سکون دال پستان و آن زن و مرد هر دو را باشد و بضم ثا و کسر دال و تشدید یا جمع او است و روا
بلفظ جمع و افراد هر دو آمده و جمع اکثر و اظهر است و تراقی جمع ترقوه بفتح فوقانیه و سکون را و ضم قاف استخوان میان مغاک نحر و عاتق و آن هر دو ترقوه است از هر دو جانب
و جمع باعتبار جوانب و اطراف است فجعل المتصدق کلما تصدق بصدقة انبسطت عنه پس در استاد صدقه کننده هرگاه که تصدق میکند فراخ میکرد زره از وی
وجعل البخیل کلما هم بصدقة قلصت و در استاد بخیل هرگاه که قصد میکند بصدقه تنگ میکرد و گرد می آید واخذت کل حلقة بمکانها و میگیرد هر حلقه جای خود را و می چسپید
بآن حاصل معنی آنکه جواد چون قصد نفقه میکند فراخ و گشاده میکرد سینه وی بدان و فرمان بر داری میکند او را دستهای او و دراز شوند بعطا و بذل و بخیل تنگ میکرد سینه وی بدان و فرمان
بر داری نمیکند او را دستهای او و دراز نشوند بعطا و بذل و بخیل تنگ میکرد سینه او و منقبض میکرد دست وی و طیبی گفته که تخصیص کرده شد مشبه به بلبس جنه از حدید اشارت بآنکه امساک
و شح از جبلت انسان و خلقت او است فافهم متفق علیه وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا الظلم بپرهیزید ظلم را و بگو شوید از آن ظلم شامل انواع
معاصی است و جمع وی در قول وی فان الظلم ظلمات یوم القیمة باین اعتبار است یا مراد آنست که ظلم واحد بسبب ظلمات متراکمه متعدده از اهوال قیامت و شداید میگردد و
اصل ظلم وضع الشیء فی غیر محله و غالب استعمال او در ستم کردن بر خلق واتقوا الشح و بپرهیزید شدت بخل و حرص را زیرا که یکی از اقسام ظلم و اشد انواع وی است زیرا که نتیجه حب
دنیا و شهوات وی است فان الشح اهلک من کان قبلکم زیرا که شح نیست گردانیده است کسانیرا که پیش از شما بوده اند حملهم علی ان سفکوا دماءهم برداشت و برانگیخت
ایشانرا بر آنکه ریختند خون یکدیگر را واستحلوا محارمهم و حلال کردانیدند چیزهارا که حرام گردانیده است خدای تعالی بر ایشان از معاصی و خطایا و سبب حمل شح بر سفک
دماء و استحلال معاصی آن است که بذل اموال و مواسات اخوان سبب نجاة و تواصل است و امساک و شح سبب تهاجر و تقاطع و این مفضی بمعاداة است که مودی بتشاجر و تقاتل است رواه مسلم
بدانکه تفسیر کرده اند شح را باشد بخل و بعضی گفته اند شح بخل با حرص است و بعضی گفته اند که بخل در افراد امور و احاد آن میباشد و شح عام است که در تمامه امور باشد و بعضی گفته اند که بخل
در مال میباشد و شح در مال و معروف و گفته اند که شح خصلت غریزیه است که مجبول است بر وی آدمی را در آن حکم وصف لازم دارد و مرکز وی نفس است چنانکه در قرآن مجید میفرماید و
احضرت الانفس الشح و منهی عنه غلبه و سلطنت او است تا مستولی گردد بر عرش قلب و منع کند از احکام ایمان زیرا که بر این تقدیر شح میکند بطاعت و مساحت میکند بدان و بذل نمیکند نفقه را برای امر خدا شح
در نفوس مانند شهوت و حرص مجبول است برای ابتلاء و مصلحت نظام عالم و عمارت آن و مذموم آنست که مستولی گردد سلطنت او بر قلب و مطاع او شود و این است مراد بقول آن حضرت شح مطاع
اینست خلاصه آنچه ذکر کرده است تورپشتی وعن حارثة بن وهب صحابی است برادر عبدالله بن عمر الخطاب از مادر معروف است در کوفین روایت میکند از حضرت ام حفصه ام المومنین قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم تصدقوا تصدق کنید و غنیمت دانید وجود ثواب از فانه یاتی علیکم زمان یمشی الرجل بصدقته زیرا که خواهد آمد بر شما زمانیکه میبرد مرد صدقه
خود را یعنی پیش مردم فلا یجد من یقبلها پس نمی یابد که قبول کند از ان یقول الرجل میگوید مرد یکه می آرند نزد وی صدقه لو جئت بها بالامس اگر می آوردی تو این صدقه را دی روز
یعنی پیش از این لقبلتها هر آینه قبول میکردم من آن را فاما الیوم فلا حاجة لی بها اما امروز پس نیست حاجت مرا بوی و این حالت در آخر زمان خواهد بود در زمان مهدی علیه السلام چنانکه در باب
اشراط الساعة بیاید متفق علیه وعن ابی هریرة رض قال قال رجل گفت ابوهریره گفت مردی یا رسول الله ای الصدقة اعظم اجرا کدام صدقه بزرگتر است از روی اجر
و ثواب قال ان تصدق بفتح تا و دال اصل وی تتصدق وانت صحیح شحیح گفت آن حضرت بزرگترین صدقه ها آنست که تصدق کنی در حال آنکه تو تندرستی و بخیلی تخشی الفقر وتامل
الغنی در حالتیکه میترسی از درویشی و امید میداری توانگری را یعنی تصدق کنی در حالتیکه بجهت صحت امید حیات و درازی عمر داری و محل این است که بخل کرده شود و اگر میدهد
شاید که فقیر گردد ولا تمهل بنصب لام و جزم هر دو خوانده اند و تاخیر و توقف نکنی یا تاخیر و توقف مکن حتی اذا بلغت الحلقوم تا آنکه چون برسد روح در گلو قلت لفلان
کذا و لفلان کذا بگویی مر فلان را چنین و مر فلان را چنین وقد کان لفلان و حال آنکه مال است مر فلان را و گفته اند مراد بفلان اول و ثانی شخصی است که وصیت کرده
مر او را و بفلان اخیر وارث زیرا که وارث را وصیت میت در حالت موت اگر خواهد اجازت کند و اگر خواهد ابطال نماید یعنی بخل میکند تا آنکه مشرف میکرد بر موت بعد از آن
تصدق میکند از آنچه متعلق شده و بدان حق وارث و احتمال دارد که مراد جمیعه موصی له باشد و در آوردن کان که مفید ثبوت و قرار است اشارت است بتقریر آنچه مقدر شده است برای
وی و کرمانی گفته که احتمال دارد که بعضی از وصیت باشد و بعضی اقرار فقد بر منفق علیه وعن ابی ذر قال انتهیت الی النبی رسیدم من آمدم بسوی پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم وهو جالس فی ظل الکعبة و حال آنکه آن حضرت نشسته است در سایه کعبه فلما رانی قال هم الاخسرون ورب الکعبة پس چون دید آن حضرت
مرا گفت ایشانند زیانکارتر از همه سوگند به پروردگار کعبه فقلت فداک ابی وامی من هم پس گفتم من فدای تو باد پدر من و مادر من کدامند و کیانند آنها که ایشان را زیانکارتر
از همه گفتی قال هم الاکثرون مالا گفت آن جماعت اند که بیشتر است مال ایشان الا من قال الا کسیکه کند هکذا وهکذا وهکذا سه بار یعنی بذل کند و بدهد مال را این

چنین واین چنین واین چنین یعنی هر طرف و هر جانب چنانکه تفسیر کرد بقول خود من بین یدیه ومن خلفه وعن یمینه وعن شماله از پیش خود واز پس خود واز راست خود واز
چپ خود وقلیل ماهم واندک اند این جماعت که این چنین میدهند ومیکنند وقال اینجا بمعنی فعل است وعرب اطلاق میکنند قول را بر همه افعال چنانکه قال بیده یعنی گرفت
وقال برجله یعنی رفت وامثال این بسیار است در احادیث متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم السخی قریب من الله سخی نزدیکست
از جناب رحمت ورضای حق قریب من الجنة نزدیک است از بهشت که در آید لهذا قریب من الناس نزدیکست از دلهای مردم بمحبت بعید من النار چون
نزدیک شد به بهشت لاجرم بعید شد از دوزخ والبخیل بعید من الله بعید من الجنة بعید من الناس قریب من النار بر عکس حال سخی درین حدیث مبالغه است
در مدح سخاوت وذم بخل وظاهر آنست که مراد سخا وبخل در ادای زکوة باشد یا مراد اتصاف باین دو صفت است مطلقا ولجاهل سخی احب الی الله من عابد بخیل
وبتحقیق جاهل سخی دوست داشته شده است بسوی خدا از عابد بخیل ظاهر مقابله اینست مصطلیه که گفته شود جاهل سخی محبوب تر است از عالم بخیل یا گوید غیر عابد سخی محبوب
تر است از عابد بخیل وگویند که سلوک این طریقه شامل هر یکی از مقابل هر یکیست باختصار در عبارت فافهم رواه الترمذی وعن ابی سعید الخدری قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لان یتصدق المرء فی حیوته بدرهم خیر له من ان یتصدق بمائة عند موته گفت ابی سعید خدری گفت آن حضرت سر آینه
تصدق کردن مرد در زندگانی خود بیک درهم بهتر است مراورا از تصدق کردن وی بصد درهم نزد مردن وی چنانکه در حدیث ابی هریره معلوم شد رواه ابو داود وعن
ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل الذی یتصدق عند موته او یعتق حال کسیکه تصدق میکند نزد مردن خود یا آزاد می کند بنده را
یعنی نزد مردن کالذی یهدی اذا شبع مثل حال کسی که هدیه میفرستد طعام را بعد از آنکه سیر شد وا را حاجت بطعام نماند رواه احمد والنسائی والدارمی
والترمذی وصححه وحکم کرد ترمذی بصحت این حدیث وعن ابی سعید الخدری رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خصلتان لا یجتمعان
فی مومن البخل وسوء الخلق دو خصلت جمع نمی شوند در هیچ مومن که مسلمان است یکی بخیلی ودیگر بدخلقی از نفی اجتماع چنان مفهوم میشود که اگر یکی از آنها بود باشد تواند
وگفته اند که مراد اجتماع این دو خصلت است یا رسیدن بدرجه نهایت چنانکه انفکاک پذیر نباشد وصاحب آن بدان راضی باشد واما آنکه گاهی بدخلقی کند وبخل ورزد وجود
آن نادر باشد وبعد از وجود پشیمان شود ونفس را ملامت کند وبا نفس در نزاع باشد منافات بمسلمانی ندارد وچندین از مسلمانان باشند که بآن گرفتار باشند مگر آنکه مراد زجر است
وقوع نکره در سیاق نفی که مفید عموم است مومن کامل باشد اگرچه مراد این معنی درین عبارت خالی از بعدی نیست یا آنکه حقیقت معنی لیجع نهی از صدور افعال وآثار این دو
صفت وترغیب بر ازاله آنها است بریاضت ومجاهدت وترهیب از ابقا ورضا بدانست یعنی آنکه آنها از شان مومن نیست ونمی باید که در وی موجود باشند ومراد بسوء خلق
اتصاف بآنچه مخالف دین وشریعت است نه آنچه متعارفست درمیان مردم از لین جانب ومساهله در امور زیرا که البغض لله از اقوی ارکان مسلمانی است فافهم رواه
الترمذی وعن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یدخل الجنة خب ولا بخیل ولا منان در نمی آید بهشت را
این سه کس اول خب بفتح خا وکسر آن مرد فریبنده وکربز چنانکه در حدیث دیگر واقع شده است که المنافق خب لئیم دوم بخیل که در ادای حق خدا ومواسات فقرا تقصیر کند
سیوم منان بتشدید مرد منت نهنده بعد از عطا وتوانند که مراد از من معنی قطع ونقص باشد یعنی قطع حق ونقص آن کند بجنایت در آن وتوانند قطع توادد وتحاب از ذوی الارحام
وسایر مسلمانان از آنها که واجب است محبت ومودت آنها وتاویل مثل این احادیث در اصول کلام معلوم شده است بجهت دلایل دیگر که دلالت بر ایمان عصاة دارند ولیکن
رسول خدا صلعم اقتصار کرد در امثال این مواطن بر قول مجمل از جهت ابقای خوف در نفوس مکلفین وتحذیر از آنچه موجب منقصت است در دین با علم بآنکه علمای
راسخ در دین ارجاع خواهند کرد آنرا بآنچه حق است از اصول دین رواه الترمذی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
شر ما فی الرجل شح هالع وجبن خالع بدترین خصلتهای که در مرد است دو خصلت است یکی شح جزع وفزع کننده بر استخراج حق در وی وطمع خورشیدن بر آنچه
مکروه ومعنی شح سابق معلوم شد ودیگر بد دلی وترسندگی که می برآرد جان را از بدن از شدت خوف یعنی بخل شدید وجبن سخت رواه ابو داود وسنذکر حدیث
ابی هریرة وسرانجام است که ذکر کنیم حدیث ابی هریره راکه اول آن این است لا یجتمع الشح والایمان فی کتاب الجهاد ان شاء الله تعالی الفصل
الثالث عن عائشة رض ان بعض ازواج النبی صلی الله علیه وسلم قلن للنبی صلعم روایت است از عائشه که بعضی از زنان آن حضرت گفتند مر آن حضرت را
وپرسیدند از وی اینا اسرع بک لحوقا کدام یکی از ما شتاب تر است پیوستن به تو ودریافتن وی ترا بعد از وفات تو یعنی کدام یکی از ما بعد از تو پیشتر خواهد مرد قال
اطولکن یدا گفت آن حضرت شتابنده ترین شما از روی لحوق بمن دراز ترین شماست از روی دست یعنی از شما شتابنده ترین خواهد پیوست کسیکه دراز دست تر است از شما
فاخذوا قصبة یذرعونها پس گرفتند زنان نی پاره را در حالی که گز میکردند دست هر یک را وکانت سودة اطولهن یدا وبود سوده که یکی از ازواج مطهرات است
دراز دست ترین این زنان فعلمنا بعد انما کان طول یدها الصدقة پس دانستیم ما که بعد از آن نبود مراد بدست درازی آن زن که آن حضرت خبر داده بود بسرعت لحوق وی بوی
مگر صدقه وخیرات که دست وی بدان دراز تر وتیز تر بود یعنی اگرچه نخست طول ید را بر ظاهر حمل کردیم اما آخر بتفکر وتامل ونظر بقرینه واقعه معلوم کردیم که مراد بطول ید کثرت صدقه
وانعام است ید بمعنی نعمت می آید وکانت اسرعنا به لحوقا زینب وبود شتابنده ترین از ما از روی لحوق بآن حضرت صلعم زینب بنت جحش که در سال بیستم یا بیست ویکم از هجرت در

زمان عمر رضی وفات یافت وكانت تحب الصدقة و بود زینب که دوست میداشت صدقه و خیرات را رواه البخاری وفی روایة لمسلم قالت گفت عائشه قال
رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اسرعکن لحوقا بی اطولکن یدا شتاب ترین شما از روی پیوستن بمن درازترین شما است از روی دست وكانت تتطاول
ایتهن اطول یدا و بودند زنان که کردن کشی و نزاع میکردند در انکه کدام یکی از ایشان دراز دست تر است قالت وكانت اطولنا یدا زینب پس بود دراز دست
ترین ما زینب لانها كانت تعمل بیدها وتتصدق زیراکه وی بسیار کار میکرد بدست خود و تصدق میکرد درین روایت صریح معلوم نمی گردد که نخست در طول ید نظر
حمل کردند بعد از ان دریافتند که مراد بدان کثرت عمل و صدقه است وشاید که از اول همین معنی فهمیدند بعد از ان تحقیق کردند و معلوم کردند که آن زینب است فافهم مدیحم
از حدیث مشکوة معلوم شد که انکه پیشتر لاحق شد بآن حضرت صلعم زینب بود و همین است صحیح و معروف نزد اهل علم و متفق علیه میان اهل سیر و بعضی گفته اند
که حضرت سوده بود و عبارت بخاری در صحیح موهم است بدان بلکه تصریح کرده بدان در تاریخ صغیر خود و گفته اند این خطا است از بخاری و موت سوده در زمان معاویه بود
در سنه اربع وخمسین و در شرح این معنی را بشیر و بیان تفصیل داده شده است فتدبر وعن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال رجل لا
تصدقن بصدقة گفت آن حضرت گفت مردی از بنی اسرائیل که هرآینه تصدق کنم نظر کرد یا سوگند خورد فخرج بصدقته پس بیرون آورد صدقه خود را فوضعها فی
ید سارق پس نهاد صدقه را در دست دزدی فاصبحوا یتحدثون تصدق اللیلة علی سارق پس صبح کردند مردم در حالی که سخن می کنند بطریق تعجب و انکار
تصدق کرده شد امشب بر دزدی فقال اللهم لك الحمد علی سارق پس گفت ای خداوند خدایا مر تراست حمد بر تصدق کردن بر دزد یا بطریق شکر گفت که باری تصدق
بوجود آمد اگرچه بر دزد بود یا بطریق تعجب یا تسلی خاطر خود گفت باز گفت لا تصدقن بصدقة فخرج بصدقته فوضعها فی ید زانیة پس نهاد صدقه در دست زن
زنا کار که اجرت میگرفت بر زنائی خود فاصبحوا یتحدثون تصدق اللیلة علی ید زانیة فقال اللهم لك الحمد علی زانیة باز گفت لا تصدقن بصدقة
فخرج بصدقته فوضعها فی ید غنی پس نهاد صدقه در دست توانگری فاصبحوا یتحدثون تصدق اللیلة علی غنی در بعضی نسخ در ینجا اللیلة نیست
فقال اللهم لك الحمد علی سارق وزانیة وغنی فاتی پس آمده شد ان مرد یعنی نموده شد ورا در خواب فقیل له پس گفته شد مر او را اما صدقتك علی
سارق اما صدقه تو بر دزد پس نافع است و بی فایده نیست فلعله ان یستعف عن سرقته پس شاید که وی پارسائی ورزد و باز آید از دزدی خود در ان روز که قوتی بوی
رسیده دیگر چه حاجت سرقه است واما الزانیة فلعلها ان تستعف عن زناها پس شاید که وی عفت ورزد و باز آید در ان روز از زنا واما الغنی فلعله ان یعتبر
پس شاید که وی عبرت گیرد و قیاس کند فینفق مما اعطاه الله پس انفاق کند از انچه داده است او را خدای تعالی متفق علیه ولفظه للبخاری وعن النبی
صلی الله علیه وسلم قال گفت آن حضرت بینا رجل بفلاة من الارض در اثنای انکه مردی حاضر و استاده است ببیابانی و صحرائی کشاده از زمین فسمع
صوتا فی سحابة پس شنید آوازی در ابری که میگوید اسق حدیقة فلان آب ده بستان فلان را و حدیقه مرغزار با درخت و بستان از خرما وغیره فتنحی ذلك
السحاب پس یکسو شد آن ابر فافرغ ماءه فی حرة بفتح حاء مهمله و تشدید را پس ریخت آن ابر آب خود را در زمین سنگستان فاذا شرجة من تلك الشراج قد
استوعبت ذلك الماء كله پس ناگاه آب راهی از ان آبراهها فرا گرفته است آن آب را همه و شرجه بفتح شین معجمه و سکون را و جیم آب راه از سنگستان بزمین نرم شراج
و شروج جماعت فتتبع الماء پس پیروی کرد ان مرد که آن آواز شنیده بود آب را که کجا میرود تا دریابد که آن فلان که بحدیقه وی آب فرستاده است کیست و کجا است
فاذا رجل قائم فی حدیقته پس ناگاه مردی استاده است در حدیقه خود یحول الماء بمسحاته بکسر میم و سکون سین و حاء مهمله میکرداند آب را به بیل آهنی خود فقال
له یا عبد الله ما اسمك پس گفت این مرد مرد را ای بنده خدا چیست نام تو قال فلان گفت نام من فلان است الاسم الذی سمع فی السحابة ان نامی که
شنیده بود در ابر فقال له پس گفت اینمرد که استاده بود در حدیقه مر ان مرد را که پرسید نام او را و آواز شنیده بود در ابر یا عبد الله لم تسألنی عن اسمی ای بنده خدا
برای چه میپرسی مرا از نام من فقال انی سمعت صوتا فی السحاب الذی هذا ماءه پس گفت مرد که من شنیده ام آوازی را در ابری که این آب اوست یقول
اسق حدیقة فلان میگفت آن آواز یعنی کسیکه آواز میکرد آب ده حدیقه فلان را لاسمك مر نام ترا پس نام تو را میپرسم تا بدانم که آن فلان توئی فما تصنع فیها
پس چه کار میکنی تو در حدیقه خود که این فضل یافتی که در عالم غیب نام ترا می برند و ابر را حکم میکنند که برو حدیقه او را آب ده قال اما اذا قلت هذا یعنی من خود نمیخواهم
که حقیقت حال را اظهار کنم و بتو بگویم اما چون پرسیدی و گفتی تو این را بگویم بتو فانی انظر الی ما یخرج منها پس بدرستیکه من نگاه میکنم بسوی چیزی که بیرون آید
از ان و حاصل میشود در ان فاتصدق بثلثه پس تصدق میکنم سوم حصه آن واكل انا وعیالی ثلثا و میخورم من و عیال من ثلث دیگر از ان وارد فیها ثلثه
و باز میگردانم و صرف میکنم در حدیقه و در زراعت و عمارت آن ثلث از ان یعنی همه حاصل از ان سه حصه میکنم یکی بفقرا میدهم و دیگر قوت خود و عیال خود میکنم و دیگر در باغ
صرف میکنم رواه مسلم وعنه انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم یقول و هم از ابی هریره است که وی شنید حضرت را که میگفت ان ثلثة من بنی اسرائیل
ابرص واقرع واعمی بدرستیکه سه کس بودند از قوم بنی اسرائیل یکی پیسی دوم کل سوم کور فاراد الله ان یبتلیهم پس خواست خدای تعالی که ابتلا کند ایشان را و
آزمایش نماید که شکر نعمت میگویند یا نه فبعث الله الیهم ملکا پس فرستاد خدای تعالی بسوی این سه کس فرشته را فاتی الابرص پس آمد آن فرشته نزد ابرص فقال ای

مبتلی

شئ احب اليك پس گفت فرشته بابرص کدام چیز دوست داشته شده تر بهت بسوی تو قال لون حسن وجلد حسن گفت رنگ نیک و پوست نیک ویذهب
عنی الذی قد قذرنی الناس و اینکه برود از من آنچه بتحقیق پلید و مکروه میدارند مرا مردم یعنی این علت پیسی برود و نیز درست و پاکیزه شوم از آن و دیده تبه برفع یا بنصب
آن و قذرنی بکسر ذال از باب سمع یسمع قال فمسحه گفت آن حضرت پس مسح کرده فرشته اورا و دست برآورد براندام وی فذهب عنه قذره پس رفت از وی پلیدیها
وی وعلت وی فاعطی لونا حسنا وجلدا حسنا پس داده شد اورا رنگ نیک و پوست نیک فقال فای المال احب اليك باز گفت فرشته بوی پس کدام مال
محبوب تر است بسوی تو قال الابل گفت محبوب تر مال نزد من شتران اند او قال البقر یا گفت البقر بجای الابل شك اسحق شك کرده است اسحق بن راهویه که
از قرآن امام احمد ابن حنبل است و مجتهد و راوی این حدیث است در الابل و البقر الا ان الابرص او الاقرع لیکن ابرص یا اقرع قال احدهما گفت یکی از ایشان الابل
وقال الاخر البقر و گفت دیگری البقر یعنی شک در تعین است و گفتن یکی ابل را و دیگری بقر را معلوم است که محبوب امری غیر این دو نیست و چون در اصل حدیث
قرار بر روایت الابل است گفت قال فاعطی ناقة عشراء پس داده شد او را ماده شتری حامل ده ماهه در قاموس گفته عشراء بضم عین و فتح شین و مد آنکه بر حمل او
هشت ماه یا ده ماه گذشته باشند و بیشتر اطلاق کرده میشود بر ابل و خیل فقال بارك الله فيها پس گفت فرشته نزد کل پس گفت کدام چیز است محبوب تر نزد تو
قال شعر حسن گفت موی نیک ویذهب عنی هذا الذی قد قذرنی الناس و اینکه برود از من این چیزی که بتحقیق مکروه پنداشته اند مرا مردم قال گفت
آنحضرت فمسحه فذهب عنه پس مسح کرد فرشته او را پس رفت از وی کلی قال گفت فاعطی شعرا حسنا پس داده شد موی نیک قال فای المال احب اليك گفت
فرشته پس کدام مال محبوب تر است بسوی تو قال البقر گفت بقر فاعطی بقرة حاملا پس داده شد او را گاوی باردار و حامله نگفت از جهت بودن وی از صفات مختصه
نساء و در وی تذکیر و تانیث هر دو جایز است قال دعا کرد فرشته و گفت بارك الله لك فيها برکت دهاد خدای تعالی و افزون کرداناد ترا در این گاو وقال
گفت آنحضرت فاتی الاعمی پس آمد آن فرشته آن کور را فقال ای شئ احب اليك پس گفت کدام چیز محبوب تر است بسوی تو قال ان یرد الله الی بصری
گفت اینکه باز گرداند خدای تعالی بسوی من بینائی مرا فابصر به الناس پس ببینم بوی مردم را قال فمسحه فرد الله عليه بصره پس مسح کرد فرشته او را پس
باز گردانید خدای تعالی بر وی بینائی او را قال فای المال احب اليك گفت پس کدام مال محبوب تر است بسوی تو قال الغنم گفت گوسفندان محبوب تر اند نزد
من فاعطی شاة والدا پس داده شد گوسفند زاینده این هم مثل حامل است در جواز ترک تا فانتج هذان پس انتاج کردند این دو یعنی صاحب ابل و صاحب بقر و
تحقیق لفظ انتج در موضع دیگر کرده شده است وولد هذا و تولید کرد این یعنی صاحب غنم و انتاج و تولید بیک معنی است و غالب استعمال انتاج در ابل است و تولید در
غنم و ناتج و مولد بمعنی زاینده یعنی متولی ولادت چنانکه دایه آدمی راست و لابد مالک تیمار داری ولادت حیوانات خود میکند فکان لهذا واد من الابل پس بود
مر این را یعنی صاحب شتر را وادی از شتر ولهذا واد من البقر و مر این را یعنی صاحب گاو را وادی از گاوان ولهذا واد من الغنم و مر این را یعنی صاحب گوسفند
وادی از گوسپندان یعنی بسیار شدند چنانکه وادیها پر کردند قال ثم انه اتى الابرص گفت آنحضرت پس بدرستیکه آن فرشته آمد ابرص را فی صورته وهيئته در
همان صورت و پیکر و نهاد خود که نخست آمده بود و این ادخل است در شناعت منع و انکار وی فقال رجل مسكين پس گفت من مردی مسکینم قد انقطعت بی الحبال
فی سفری بتحقیق گسسته است بمن اسباب طلب رزق در سفر من حبال بموحده جمع حبل است بمعنی رسن و مراد از آن سبب است و بحانیه نیز روایت است جمع حیله یعنی دستاویز
و چاره اما روایت بجیم و موحده خطا و تصحیف است فلا بلاغ لی الیوم الا بالله پس نیست کفایت و رسیدن به امر مگر بخدا و توفیق و فضل وی ثم بك پس بتو و مدد
و اعانت تو و این بر تقدیر تنزل است بروجه سببیت و مجاز و جایز است که گویند بر داشته ام حاجت بخدا بعد از وی بتو و روا نیست که گویند بخدا و بتو کذا قالوا اسالك
بالذی اعطاك اللون الحسن والجلد الحسن والمال سوال میکنم ترا بآن خدای که داده است ترا رنگ نیک و پوست نیک و مال بعیرا اتبلغ به فی
سفری سوال میکنم شتری برای رسم بوی در سفر خود و مقصد خود را و کفایت کنم در حصول مقصود و این بطریق استعطاف و طلب مهربانی است به حقیقت اخبار زیرا که واقع چنین
است نه چنین فقال الحقوق كثيرة پس گفت ابرص حقها بسیار است یعنی جماعت کثیره دارم که با نها چیزی می باید داد و نوبت بتو کی رسد فقال انه كانی اعرفك پس گفت
فرشته بدرستیکه شان این است که گویا من ترا می شناسم الم تكن ابرص یقذرك الناس فقیرا آیا نبودی تو ابرص که پلید و مکروه میداشتند ترا مردم فقیر که مالی با خود نداشتی
فاعطاك الله پس داد ترا خدای تعالی صحت و مال فقال انما ورثت هذا المال كابرا عن كابر پس گفت داده نشده ام من این مال مگر میراث با عن جد فقال ان كنت
كاذبا فصيرك الله الى ما كنت پس گفت فرشته اگر هستی تو دروغگو پس بگرداناد ترا خدای تعالی باز گرداند بسوی حالیکه بودی تو یعنی ابرص فقیر قال گفت آنحضرت واتى الاقرع
فی صورته و آمد آن فرشته اقرع را در همان صورت که نخست آمده بود فقال له مثل ما قال لهذا پس گفت فرشته مر آن اقرع را مانند آنچه گفته بود مر این ابرص را ورد
عليه مثل ما رد على هذا و جواب داد و رد کرد بر وی مانند آنچه رد کرده بود بر این فقال ان كنت كاذبا فصيرك الله الى ما كنت قال گفت آن حضرت
واتى الاعمى فی صورته وهیئته فقال رجل مسكين وابن سبيل پس گفت مردی مسکینم و مسافرم انقطعت بی الحبال فی سفری فلا بلاغ لی
الیوم الا بالله ثم بك اسالك بالذی رد عليك بصرك شاة سوال میکنم از تو بآن خدای که باز گردانید بر تو بینائی ترا گوسفندی که اتبلغ بها فی سفری فقال

پس گفت آمرد اعمی بطریق شکر و اظهار نعمت و شکرانه آن وکنت اعمی وتحقیق بودم من کور فرد الله الی بصری پس باز گردانید خدای تعالی بسوی من بینائی مرا فخذ ما شئت
ودع ما شئت پس بگیر هرچه میخواهی از گوسفندان و بگذار آنچه میخواهی فوالله لا اجهدك الیوم لشئ اخذته لله پس بخدا سوگند منع نمیکنم و در مشقت نمی اندازم ترا امروز
بچیزی که بگیری تو آنرا برای خدا و اجهدک بضم همزه و کسر ها و فتح همزه و ها از جهد بمعنی طاقت و مشقت فقال پس گفت فرشته امسك مالك نگاه دار مال خود را فانما
ابتلیتم جز این نیست که ابتلا کرده شده اید شما سه کس تا صادق از کاذب و مخلص از منافق پیدا آید و شاکر از کافر فقد رضی عنك وسخط علی صاحبیك پس
بتحقیق خشنود شد یعنی پروردگار تعالی از تو و ناخشنود شد و خشم گرفت بر آن دو یار تو و رضی و سخط هر دو بلفظ مجهول نیز روایت است متفق علیه وعن ام بجید
بضم با و فتح جیم نام او حوا است صحابیه انصاریه بنت یزید بن السکن اخت اسماء بنت یزید بن السکن قالت قلت گفت گفتم یا رسول الله ان المسکین لیقف علی
بابی بدرستیکه مسکین هر آینه می ایستد بر در من حتی استحیی تا آنکه شرم میدارم من فلا اجد فی بیتی ما ادفع فی یده پس نمی یابم در خانه خود چیزی که بنهم آنرا
در دست وی فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ادفعی فی یده ولو ظلفا محرقا بده و بنه در دست وی اگرچه سم سوخته باشد
و ظلف بکسر ظاء سم شکافته چون سم گاو و گوسفند و امثال آن یعنی شئ محقر لا ینتفع به و مقصود مبالغه است رواه احمد وابو داود والترمذی وقال هذا
حدیث حسن صحیح وعن مولی لعثمان رض قال اهدی لام سلمة بضعة من لحم روایتست از مولی که مر عثمان را بود و گفت فرستاده شد مر ام سلمه را گوشت
پاره وکان النبی صلی الله علیه وسلم یعجبه اللحم و بود آنحضرت که خوش می آمد او را گوشت فقالت للخادم ضعه فی البیت پس گفت ام سلمه مر خادمه را که بنه
این گوشت را در خانه فی الصراح خادم چاکر مرد باشد یا زن لعل النبی شاید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم یاکله بخورد آنرا فوضعته فی کوة البیت پس نهاد خادم آنرا
در طاقچه خانه وجاء سائل فقام علی الباب و آمد فقیری سوال کننده پس ایستاد بر در فقال تصدقوا بارك الله فیکم پس گفت سائل تصدق کنید برکت کناد
خدا در شما فقالوا بارك الله فیك پس گفت اهل خانه مر سائل را برکت کناد خدا در تو و این رد سائل است بالطف چنانکه الآن میگویند یفتح الله فذهب السائل پس
رفت سائل فدخل النبی پس در آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی در خانه فقال یا ام سلمة هل عندکم شئ اطعمه پس گفت آنحضرت ای ام سلمه آیا هست نزد شما
چیزی که بخورم آنرا فقالت نعم پس گفت ام سلمه آری هست چیزی قالت للخادم اذهبی فاتی رسول الله گفت ام سلمه مر خادمه را برو و بیار نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم بذلك اللحم آن گوشت را که در طاقچه نهاده بودی فاتی بسکون همزه و کسر تا و جزم یا فذهبت فلم تجد فی الکوة الا قطعة مروة پس رفت و او پس
نیافت در طاقچه مگر سنگ پاره را و مروه سنگ سفید براق و بعضی گفته اند سنگی که از وی آتش بجهد یعنی سنگ چقماق فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فان ذلك اللحم عاد مروة بدرستیکه آن گوشت گشت سنگ لما لم تعطوه السائل از جهت ندادن شما آنرا سائل را رواه البیهقی فی دلائل النبوة وعن ابن
عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا اخبرکم بشر الناس منزلا گفت آنحضرت آیا خبر ندهم شما را به بدترین مردم از روی مرتبت و منزلت
قیل نعم گفته شد آری خبر ده قال الذی یسأل بالله ولا یعطی به گفت آنکسیکه سوال کرده شود بنام خدا و ندهد بنام خدا گفت طیبی این مشکل است مگر آنکه تهمت کند سائل را
بعدم استحقاق و گفتیم مراد باشد مسئول عنه محتاج در نفس خود یا برای عیال خود و نباشد او را جز آنچه در دست دارد والله اعلم رواه احمد وعن ابی ذر انه استاذن علی
عثمان روایت است از ابی ذر که وی طلب اذن در آمدن کرد بر امیر المومنین عثمان فاذن له پس اذن کرد عثمان مر ابی ذر را وبیده عصاه و در دست ابی ذر عصای او بود
و کعب احبار نیز در آنجا حاضر بود فقال عثمان یا کعب ان عبد الرحمن توفی پس گفت عثمان ای کعب بدرستی عبد الرحمن وفات یافت وترك مالا و گذاشت مالی عظیم را
فما تری فیه پس چه می بینی و چه اعتقاد داری تو در حق وی که از کثرت مال و جمع آن وبالی بر وی خواهد بود فقال ان کان یصل فیه حق الله فلا باس علیه پس گفت
کعب اگر بود عبد الرحمن که می پیوست و میداد در آن مال حق خدا را پس هیچ باکی نیست بر وی فرفع ابو ذر عصاه پس برداشت ابو ذر عصای خود را فضرب کعبا پس زد
کعب را وقال سمعت رسول الله و گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت ما احب لو ان لی هذا الجبل ذهبا انفقه ویتقبل
منی دوست نمیدارم من که اگر باشد مرا این کوه طلا که انفاق کنم آنرا در راه خدا با وجود آنکه قبول کرده شود از من و درین مبالغه است یعنی با وجود آنکه قبول در گاه افتد لیکن
دوست نمیدارم که اذر خلفی منه ست اواق بگذارم پس خود از آن ذهب شش وقیه انشدك بالله یا عثمان اسمعته سوگند میدهم ترا بخدای تعالی ای عثمان
آیا شنیدی تو آنرا ثلث مرات گفت ابو ذر سه بار این سخن را قال نعم گفت عثمان آری شنیده ام ابو ذر رض از فقرای صحابه و زهاد ایشان بود و مذهب او ترک کل و اختیار
تجرید و عدم ادخار بود و مسئله شرعی آن است که هرچه مالی ادا کرده شود زکوة آن کنز نیست و بر آن وعید نه لاسیما وقتی که صله کند در وی حقوق از صدقات نافله و نزاع کرد
درین مسئله با معاویه در شام در زمان عثمان رضی مشهور و مذکور است رواه احمد وعن عقبة بن الحارث صحابی قرشی نوفلی است اسلام آورد در روز فتح مکه قال صلیت وراء
النبی صلی الله علیه وسلم بالمدینة العصر گفت عقبه گذاردم من پس آنحضرت در مدینه نماز عصر را فسلم ثم قام مسرعا پس سلام داد آنحضرت پس برخاست شتابان فتخطی رقاب
الناس پس درگذشت گردنهای مردم را الی بعض حجر نسائه و رفت بسوی بعضی حجرهای زنان خود ففزع الناس من سرعته پس ترسیدند مردم از شتابی آنحضرت که چه واقع شده است که
اینهمه تیز رفت فخرج علیهم پس بیرون آمد آنحضرت از خانه بر صحابه فرأی انهم قد عجبوا من سرعته پس دید که ایشان بتحقیق شگفت کرده اند از شتابی وی قال ذکرت شیئا

من

من تبر عندنا گفت یاد کردم چیزی را از زری که نزد ما بود تبر بکسر تا و سکون با زر خالص بی مهر فکرهت ان یحبسنی پس مکروه پنداشتم که منع کند مرا از مقام قرب و مشغول گرداند
بما سوی فامرت بقسمته پس امر کردم من بقسمت کردن آن و ازاینجا معلوم میشود که التفات بما سوی مقربان را مشغول میگرداند و از علو مقام قرب فرود می آرد با آنکه
اینهمه برای تعلیم و تنبیه امت است رواه البخاری وفی روایة له و در روایتی مر بخاری را این چنین آمده که قال کنت خلفت فی البیت تبرا من الصدقة
بود من که پس گذاشته ام در خانه زری از صدقه فکرهت ان ابیته پس مکروه پنداشتم که بگذارم آنرا که شب درآید بروی وعن عائشة رضی الله عنها انها
قالت کان لرسول الله صلی الله علیه وسلم عندی فی مرضه ستة دنانیر او سبعة روایت است از عائشه که وی گفت بود مر آن حضرت را نزد
من در بیماری وی شش دینار یا هفت فامرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان افرقها پس امر کرد مرا آنحضرت که تفریق کنم آن دینارها را یعنی هر جا بجا کنم
و تفریق بمعنی جدا کردن فشغلنی وجع نبی الله پس باز داشت مرا یعنی از تفریق کردن درد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و فرصت نشد که بدهم ثم سألنی عنها ما
فعلت الستة او السبعة پس سؤال کرد آن حضرت مرا که چه شد آن شش دینار یا هفت دینار و چیست حال آن خرج کردی آنها را یا نه قالت لا گفت عائشه خرج نکرده ام
والله لقد کان شغلنی وجعک بخدا سوگند بتحقیق باز داشت مرا از خرج آن درد تو فدعا بها پس طلبید آن دنانیر را ثم وضعها فی کفه پس نهاد آنها را در کف
دست خود فقال ما ظن نبی الله پس گفت چیست گمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لو لقی الله عز وجل وهذه عنده اگر ملاقات میکرد خدا را در حالیکه
این دینارها در دست او ست یعنی بودن آنها در دست منافی مقام نبوت است رواه احمد وعن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل علی بلال و
عنده صبرة من تمر روایت است از ابی هریره که آن حضرت درآمد بر بلال و نزد بلال توده بود از خرمای خشک فقال ما هذا یا بلال پس گفت آنحضرت بطریق تعجب
و انکار چیست این تمر یا بلال قال شیء ادخرته لغد گفت بلال این چیزیست که ذخیره کرده ام و نگاه داشته ام آنرا برای فردا فقال اما تخشی ان تری له غدا بخارا فی نار
جهنم یوم القیمة پس گفت آن حضرت آیا نمی ترسی که ببینی مر این تمر را فردا تف در آتش دوزخ روز قیامت یعنی برسد اثر آن بتو میگویند رسید او را از آنجا تو خیمی رسید اثر کلم
انفق یا بلال ولا تخش من ذی العرش اقلالا خرج کن ای بلال و مترس از خداوند عرش کم کردن و درویش شدن را یعنی انفاق کن و از درویشی مترس که قادری
که عرش عظیم را پیدا کرده و بر پا میدارد روزی تو البته خواهد رسانید و این ارشاد است بمقام توکل و اعتماد بر حق سبحانه و تعالی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم السخاء شجرة فی الجنة جوانمردی درختیست در بهشت یعنی مانند درختی است خداوند شاخها هر که بپیوندد بطرفی از وی در آید در بهشت چنانکه فرمود فمن کان
سخیا اخذ بغصن منها پس هر که سخی است گرفته است شاخی را از آن درخت فلم یترکه الغصن حتی یدخله الجنة پس نمیگذارد آن شاخ او را تا آنکه می درآرد او را
در بهشت والشح شجرة فی النار و بخل درختی است در دوزخ فمن کان شحیحا اخذ بغصن منها پس هر که بخیل است گرفته است شاخی را از آن درخت فلم یترکه
الغصن حتی یدخله النار پس نمی گذارد او را آن شاخ تا آنکه می درآرد او را در دوزخ رواهما روایت کرده است این دو حدیث را البیهقی فی شعب الایمان
وعن علی رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بادروا بالصدقة فان البلاء لا یتخطاها شتابی کنید بصدقه زیرا که بدرستیکه بلا تجاوز نمیکند صدقه را
و نمی گذرد از وی بلکه می ایستد و دفع میشود رواه رزین باب فضل الصدقة این نیز احتمال حمل بر صدقات نافله دارد چنانکه غالب در اطلاقات آنست و بر آنچه شامل
فرض و نفل باشد و تسمیهٔ آن بصدقه از جهت دلالت او است بر صدق صاحب وی در دعوی صحت ایمان چنانکه تسمیه زکوة بجهت آنست که وی تزکیه میکند صاحبش را و
شهادت میدهد بصحت ایمان وی و کمال وی و وجوه دیگر نیز گذشت الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تصدق بعدل
تمرة کسیکه تصدق کند بمقدار چیزی که برابر است قیمت تمر را و عدل بفتح مثل شیء در قیمت و بکسر مثل در منظر و بعضی گفته بفتح آنچه عدیل شیء بود از غیر جنس و بکسر از جنس و مر بر
تقدیر میفرماید هر که تصدق کند بمقدار تمره من کسب طیب از کسب پاک و کسب ورزیدن و گرد آوردن و مراد مالی است که گرد آورده است آنرا از وجه حلال ولا یقبل الله الا
الطیب و نمی پذیرد خدای تعالی مگر پاک را چنانکه در حدیث دیگر آمده است ان الله طیب لا یقبل الا طیبا فان الله یتقبلها بیمینه پس بدرستیکه خدای تعالی می پذیرد آنرا
بدست راست خود ثم یربیها لصاحبها پس پرورش میکند آن صدقه را و افزون میکند برای صاحبش کما یربی احدکم فلوه چنانکه پرورش میکند یکی از شما کره اسپ خود را
حتی تکون مثل الجبل تا آنکه میباشد آن صدقه مانند کوه فلو بکسر فا و بر وزن عدو و سه کره اسپ چون از شیر باز داشته شود تا یکساله شود متفق علیه وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما نقصت صدقة من مال کم نکند هیچ صدقه چیزی را از مال یعنی بصورت اگر چه صدقه سبب نقصان مال است اما در معنی موجب نما و کمال است
بحصول مزید برکت و دفع آفات و ترتب اجر و ثواب وما زاد الله عبدا بعفو الا عزا و زیادت نکرداند خدای تعالی هیچ بنده را بسبب عفو کردن وی از کسیکه
جرمی کرده با وی الا عزت در دنیا و آخرت یعنی عفو و ترک انتقام اگر چه بظاهر در صورت خواری و زبونی نماید اما در حقیقت موجب عزت و غلبه است
بزرگی گفته است که هیچ انتقام برابر عفو نیست وما تواضع احد لله الا رفعه الله و فروتنی نکند هیچ یکی برای خدا مگر آنکه بلند گرداند قدر او را خدای تعالی و در حدیث
دلیل است بر آنکه اعتبار حقیقت راست نه ظاهر را و معتبر معنی است نه صورت رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من انفق
زوجین من شیء من الاشیاء فی سبیل الله کسیکه انفاق کند دو چیز را از چیزها در راه خدا چنانکه دو درهم و دو دینار و دو جامه و دو اسپ و بعضی گفته اند دو جنس مثل درهم

و دینار و درہم و جامه و حدیث ابی ذر که در فصل ثالث بیاید صریح است در معنی اول و بعضی گفته اند که مراد تکرار انفاق است زیرا که چون یکبار مثلا درہم انفاق نمود و بار دیگر نیز
کرد انفاق زوجین شد و این معنی خالی از بعدی نیست دعی من ابواب الجنة خوانده میشود آنکس از درهای بهشت وللجنة ابواب و مر بهشت را درها است
متعدد به اعمال خیر فمن كان من اهل الصلوة پس کسیکه باشد از اہل نماز یعنی آنکه غالب است بروی نماز دعی من باب الصلوة خوانده میشود از در بهشت که مخصوص
باہل نماز است ومن كان من اهل الجهاد دعی من باب الجهاد و کسیکه باشد از اہل جہاد و کارزار با کافران کردن خوانده میشود از در جہاد ومن كان من اهل
الصدقة دعی من باب الصدقة و کسیکه باشد از اہل صدقه خوانده میشود از در صدقه ومن كان من اهل الصيام دعی من باب الريان و کسیکه باشد از اہل روزه
خوانده میشود از در ریان بفتح را و تشدید تحتانیه مشتق از ری بکسر را بمعنی سیرابی نام دریست از درهای بهشت که مخصوص اند بدر آمدن از آن در روزه داران فقال ابو بكر ما على
من دعی من تلك الابواب من ضرورة پس گفت ابو بکر صدیق رض نیست بر کسیکه خوانده میشود از درها ضروری یعنی هیچ ضرورتی نیست که کسی از همه درها خوانده شود
زیرا که از یک در خوانده شود و مراد که در آمدن بهشت است حاصل است و با وجود آنکه از همه در خواندن ضرور نیست فهل يدعى احد من تلك الابواب كلها پس آیا
خوانده میشود هیچ یکی از همه درها قال نعم گفت آن حضرت آری هست کسیکه خوانده میشود از همه درها وارجوان تكون منهم و امید میدارم که باشی تو ای ابوبکر از آنکسان که خوانده
میشوند از همه درها زیرا که تو مجمع انواع خیرات و مبرات و اقسام حسنات متفق عليه وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اصبح منكم اليوم
صائما پرسید آن حضرت از صحابه کیست که صبح کرده از شما امروز روزه دار قال ابو بكر انا گفت ابوبکر صدیق من صبح کرده ام امروز روزه دار قال فمن تبع منكم اليوم
جنازة گفت آن حضرت پس کیست که پیروی کرده است از شما امروز جنازه را و نماز گذارده است بروی و دنبال وی رفته قال ابو بكر انا قال گفت آن حضرت فمن اطعم
منكم اليوم مسكينا پس کیست که طعام خورانیده از شما امروز مسکینی را قال ابو بكر انا قال فمن عاد منكم اليوم مريضا پس کیست که پرسیده از شما بیماری را امروز
قال ابو بكر انا فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ما اجتمعن في امرئ الا دخل الجنة جمع نشوند این چهار چیز یعنی در یک روز در
هیچ مردی مگر آنکه در آید در بهشت رواه مسلم و ازین حدیث معلوم شد که منعی نیست از انا گفتن و اثبات فضیلت برای خود بقصد طلب ثواب و طمع در آن کردن
و آنکه بعضی صوفیه منع کرده اند و گفته اند که درویش را که انا بر زبان رود تقیید بان خواهد بود که بر قصد تکبر و دعوی هستی و انانیت باشد و الا وقوع آن در کتاب و سنت و آثار
بیشتر از آن است که احصا کرده شود پس منع از آن چه صورت دارد و قول صدیق اکبر رض و تقریر حضرت پیغمبر صلعم برین را حجت آن بس است و شیخ توریشتی درین باب
بسط کرده و طیبی آن را نقل کرده است وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا نساء المسلمات لا تحقرن جارة لجارتها ای زنان
مسلمانان باید که خوار و خورد نشمرد زنی را که همسایه است هدیه و تصدق را برای زنی دیگر که همسایه اوست ولو فرسن شاة اگر چه باشد سم گوسفند فرسن بکسر فا و
سکون را و کسر سین و نون در آخر بر وزن زبرج خف بعیر و کاهی در شاة نیز اطلاق میکنند و اکثر در شاة ظلف می گویند چنانکه سم اسب و خر را حافر می نامند و این شیء لا ينتفع به است که هدیه
و تصدق در وی نیست و ذکر وی برای مبالغه است و در حدیث دیگر آمده است ولو بظلف محرق اگر چه سم سوخته بود و این نهی احتمال دارد که برای زنی باشد که میدهد و میفرستد همسایه
یا برای زنی باشد که او را داده میشود و فرستاده میشود برای وی و تخصیص زنان بجهت آنست که کفران و سخط در طبیعت زنان بیشتر است متفق عليه وعن جابر وحذيفة
قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل معروف صدقة روایتست از جابر و حذیفه که گفتند گفت آن حضرت هر کار نیک که در وی خیر و تقرب بدرگاه
الهی است و معروف است در شرع و منکر نیست خواه عطای مال باشد یا سخن نرم و روی گشاده که از وی دل بیاساید و خاطری شاد گردد صدقه است و صدقه مخصوص بمال
نیست متفق عليه وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تحقرن بفتح تا و سکون حا من المعروف شيئا خورد و خوار مشمارید از نیکی
چیزی ولو ان تلقى اخاك بوجه طليق و اگر چه باشد آن معروف پیش آمدن تو برادر خود را بروی گشاده و خوی خوش رواه مسلم وعن ابی موسى الاشعری
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم على كل مسلم صدقة لازم است بر هر مسلمان تصدق کردن قالوا گفتند صحابه فان لم يجد پس اگر نیابد چیزی
که تصدق کند چکار کند قال فليعمل بيديه گفت آنحضرت پس اگر حاضر نباشد چیزی پس باید که کار کند بهر دو دست خود که حاصل شود از آن چیزی فينفع نفسه
ويتصدق پس بهره رساند ذات خود را و تصدق کند با آنچه فاضل ماند قالوا فان لم يستطع گفتند پس اگر نتواند کرد آن عمل را که نفع رساند خود را و تصدق کند بر غیر
او لم يفعل شک راویست و معنی همانست که نتواند کرد قال گفت آن حضرت فيعين ذا الحاجة الملهوف پس یاری دهد خداوند حاجت ستمدیده ستم زده و اندوهگین
قالوا فان لم يفعله گفتند پس اگر نتواند اعانت کردن ملهوف را و در بعضی نسخ فان لم يستطع قال فيامر بالخير گفت آن حضرت پس امر کند مردم را به نیکی قالوا فان لم
يفعل گفتند پس اگر نکند و نتواند کرد امر بخیر قال فيمسك عن الشر گفت پس باز دارد خود را از رسانیدن شر بمردم چنانکه گفته اند مرا بخیر تو امید نیست شر مرسان فانه له صدقة
پس بدرستیکه امساک از شر مر او را صدقه و خیر است خصوصا که قدرت داشته باشد بر شر متفق عليه وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
كل سلامى من الناس عليه صدقة هر بند استخوان که از آدمی است بروی یعنی بمقابله وی صدقه است و سلامی بضم سین و تخفیف لام بمعنی عضو و بمعنی استخوان و بمعنی بند
استخوان گفته اند و قول اخیر مختار تر است و در تن آدمی سه صد و شصت بند است چنانکه در حدیث آید بیاید و چون در پیدایش آنها حکمتهای بالغه و نعمتهای عظیمه است شکرانه آن

صدقه لازم باشد كل يوم تطلع فيه الشمس هر روزيكه برآيد دروی آفتاب بعد ازان بيان ميكند كه صدقه مخصوص بانفاق مال نيست تعدل بين الاثنين صدقة عدل
كردن ميان دو كس وداد مظلوم از ظالم ستدن صدقه است ويعين الرجل على دابته وياری دادن مرد رابه دابهٔ وی فيحمل عليها پس بر دارد وا را بر دابه او يرفع عليها متاعه
صدقة يا بردارد و بر دابهٔ او رخت او را صدقه است والكلمة الطيبة صدقة وسخن پاک كه در وی ثواب باشد يا سخن نرم كه بسائل گويد صدقه است وكل خطوة
يخطوها الى الصلوة صدقة وهر گاميكه بر دارد آنرا بسوی نماز صدقه است وخطوه بضم گام وبفتح يكبار گام زدن ويميط الاذى عن الطريق صدقة ودور كردن چيزيرا
كه آزار كند مردم را مثل خار وسنگ وپليدی از راه صدقه است متفق عليه وعن عائشة رضى الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خلق
كل انسان من بنى آدم على ستين وثلثمائة مفصل پيدا كرده شده است هر شخص از اولاد آدم برسه صد وشصت بند فمن كبر الله پس كسيكه تكبير گويد مر خدا را وگويد
الله اكبر وحمد الله وستايش كند خدا را بالحمد لله وهلل الله وتهليل كند بلا اله الا الله وسبح الله وبه پاكی ياد كند خدا را بسبحان الله واستغفر الله وطلب
آمرزش گناهان كند از خدا وگويد استغفر الله يا اللهم اغفر لى او عزل حجرا عن طريق الناس يا يكسو افكند ودور كند سنگی را از راه مردم او شوكة يا خاری را او عظما يا
استخوانرا كه ايذا كند ايشانرا او امر بمعروف او نهى عن منكر يا امر كند بمشروع كه شناخته ميشود وجود او در شرع ونهی كند از نامشروع كه شناخته نميشود عدد تلك
الستين والثلثمائة بگويد وبكند اين اقوال وافعال را همه يا بعضی بشمار ان سه صد وشصت بند خصوصا از امر معروف ونهی منكر كه آن اقوال وافعال همه يكطرف و
اينها يكطرف فانه يمشى بفتح يا وشين معجمه يعنى راه ميرود ودر روايتی يمسى بضم يا وسكون ميم وسين مهمله يعنى بشام ميكند يومئذ دران روز وقد زحزح نفسه
عن النار وحال آنكه دور انداخته است نفس خود را از آتش دوزخ ودر قول وی يومئذ اشارتست بآن كه بايد كه هر روز اين كار بكند تا كفايت شود رواه مسلم وعن
ابى ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان بكل تسبيحة صدقة بدرستيكه بهر تسبيح صدقه است وبكل تكبيرة صدقة وبهر تكبير صدقه است
وبكل تحميدة صدقة وبهر تحميد صدقه است وبكل تهليلة صدقة وبهر تهليل صدقه است وامر بالمعروف صدقة ونهى عن المنكر صدقة وبهر
امر معروف صدقه است وبهر نهی منكر صدقه است وفى بضع احدكم صدقة ودر فرج هر يكی از شما يعنى جماعی كه بزنان يا با خود ميكند صدقه است يعنى ثواب است وچون در بودن
بضع صدقه محل استبعاد واستفسار بود قالوا گفتند صحابه يا رسول الله ايأتى احدنا شهوته آيا بيايد يكی از ما شهوت نفس خود را كه جماع است ويكون له فيها اجر وباشد
مر او را دران شهوت مزد وثواب قال ارأيتم لو وضعها فى حرام اكان عليه فيه وزر گفت آنحضرت خبر دهيد مرا شما كه اگر بنهد يكی شهوت را در حرام آيا ميباشد بر وی بار گناه
فكذلك اذا وضعها فى الحلال كان له اجر پس همچنين وقتی كه بنهد شهوت در حلال باشد مر او را ثواب يعنى اگر چه جماع در حد ذات خود صدقه وعبادت نيست
وليكن چون در ضمن آن ادای حق زوجه ونگاهداشت نفس از حرام است بحكم نهی نفس از هوا وكف وی از معصيت متضمن اجر وثواب باشد ولهذا اينجا كلمه فى آورد
وگفت فى بضع احدكم صدقة بخلاف تسبيح وتحميد وامثال آن كه عين عبادتست رواه مسلم وعن ابى هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم نعم الصدقة اللقحة الصفى منحة نيكو صدقه است شتر ماده زائيده كه شيردار است از روی عطيه لقحه بكسر لام وفتح نيز آمده ناقه حلوب وآنرا
لقوح بفتح لام نيز گويند وناقه بعد از زائيدن تا دو سه ماه نام او لقوح است بعد از ان لبون وصفى بر وزن غنى بسيار شير دار ومنحه بكسر ميم وسكون نون در اصل بمعنى
عطيه است وغالب اطلاق او بر ناقه وشاتست كه محتاجی را بعاريت دهند تا از شير وی منتفع گردد وبعد از قضای حاجت بمالك باز دهد واين مداخل خير از عرب متعارف
بود وآنحضرت صلعم آن را مدح كرده وستوده والشاة الصفى منحة ونيز صدقه است گوسپند بسيار شير دار از روی منحه تغدو باناء وتروح باخر بامداد ميكند
با ظرفی شير وشبانگاه ميكند با ظرفی ديگر يعنى پگاه وبيگاه شير ميدهد وبدان منتفع ميشوند متفق عليه وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه و
سلم ما من مسلم يغرس غرسا نيست هيچ مسلمانى كه بنشاند درختى را او يزرع زرعا يا بكارد كشتى را فياكل منه انسان او طير او بهيمة پس بخورد ازان آدمی
يا پرنده يا چارپای الا كانت له صدقة مگر آنكه باشد مر او را صدقه وصدقه برفع ونصب هر دو روايت است متفق عليه وفى رواية لمسلم عن جابر
ودر روايتی مر مسلم را از جابر آمده كه وما سرق منه له صدقة وآنچه دزديده شد ازان نيز مر او را صدقه است وعن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم غفر لامرأة مومسة مرت بكلب على رأس ركى آمرزيده شد مر زنى زانيه را كه گذشت بسگی بر سر چاهی ومومسة بضم ميم اولى وكسر ثانيه بمعنى
زانيه از ومس بمعنى احتكاك يعنى در ماليدن چيزى بر چيزى وركى بر وزن غنى چاه يلهث كاد يقتله العطش درحاليكه بر می آرد آن سگ زبان خود را از تشنگی نزديك است
كه بكشد او را تشنگی فنزعت خفها پس بكشيد آن زن زانيه موزه خود را فاوثقته بخمارها پس بربست موزه را بمعجر خود خمار بكسر معجمه سرپوش زنان فنزعت له من الماء
پس بكشيد آن زن برای آن سگ چيزی از آب كه سيراب گشت بدان فغفر لها بذلك پس آمرزيده شد مر آن زن را بان عمل كه آب داد آن سگ است فكيف بآدمی
صالح قيل گفته شد يعنى صحابه گفتند بطريق استفهام ان لنا فى البهائم اجرا بدرستيكه مارا در احسان كردن بهيمها وسيراب كردن آنها ثواب است قال فى كل
ذات كبد رطبة اجر گفت آنحضرت در احسان كردن بهر حيوان خداوند جگر تر ثواب است وجگر تر كنايت است از حيات زيرا كه رطوبت لازمه حيات است وبعضی
گويند جگر چون تشنه گردد وتر شود وهمچنين چون بر آتش نهاده شود وبعضی گفته اند كه وصف كرد جگر را بتری باعتبار حصول آن بعد از سيرابی ودر روايتی ذات كبد حرا آمده يعنى خداوند

بجگر گرم گفته اند که در جگر گرم بطریق مبالغه است چه هر که در جگر تواجر شده جگر گرم بطریق اولی خواهد بود واین حکم مخصوص بغیر موذیات است مثل مار و کژدم و جز آن متفق علیه وعن ابن عمر وابی
هریرة قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عذبت امرأة فی هرة امسکتها عذاب کرده شد زنی از جهت گربهٔ که بسته نگاه داشت آن زن گربه را حتی ماتت
من الجوع تا آنکه مرد آن گربه از گرسنگی فلم تکن تطعمها پس نبود آن زن که چیزی بخوراند آن گربه را ولا ترسلها ونبود که بگذارد و رها کند او را فتاکل من خشاش الارض
پس بخورد گربه از گرمکها که بر زمین اند وخشاش بکسر خای معجمه حشرات زمین آنچه دماغ ندارد از دواب بتثلیث خا حشرات زمین و کژدمها و مانند آن متفق علیه وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مر رجل بغصن شجرة علی ظهر طریق گذشت مردی بشاخ درختی که بر پشت راه است و فوق او
و ظاهر است بر آن فقال پس گفت آن مرد والله لانحین هذا بضم همزه وفتح نون و کسر حای مهمله مشدد و یاء تحتیه و بسکون نون و تخفیف حا و فتح تحتانیه و نون ثقیله
از انحاء ثانیه یکسو کردانم این شاخ را عن طریق المسلمین از راه مسلمانان لا یوذیهم تا ایذا نکند این شاخ مسلمانان را فادخل الجنة پس در آورده شد
آن مرد در بهشت بهمین نیت که کرد یا کمی و سهم کردانید متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد رأیت رجلا یتقلب فی الجنة
گفت آنحضرت هر آئینه بتحقیق دیدم من مردی را که میگردد و تنعم میکند در بهشت فی شجرة قطعها من ظهر الطریق بجهت درختی که برید آنرا از ظاهر طریق و فوق آن
کانت توذی الناس بود آن درخت که آزار میکرد مردم را مضمون حدیث اول است و اینجا تاکید و مبالغه بیشتر است که آنحضرت او را بچشم مبارک خود دیده که سیر
میکرد در بهشت بناز و نعمت و در حدیث سابق نیز نوعی از مبالغه بود که برید آن شاخی بهشت درآمد چه جای تمام درخت رواه مسلم وعن ابی برزة بفتح موحده
وسکون را و بزای صحابیست مشهور قدیم الاسلام همیشه غزا میکرد با آنحضرت و اوست کشنده عبدالله بن خطل بخای معجمه و طای مهمله مفتوحتین در روز فتح که قال گفت ابوبرزه
قلت گفتم من یا نبی الله علمنی شیئا انتفع به بیاموز مرا چیزی از اعمال که سود مند شوم بدان قال اعزل الاذی عن طریق المسلمین گفت آنحضرت
یکسو کن آنچه آزار کننده است از راه مسلمانان از خار و سنگ و جز آن و میداخت از ازاره در حکم یکسو کردن است و تاویل شامل تمامه دفع آزارها است از هر جنس که
باشد رواه مسلم وسنذکر حدیث عدی بن حاتم و سر انجام است که ذکر کنیم حدیث عدی بن حاتم طائی را که بعد از بد آمد و مسلمان شد که در وی این کلمه است
اتقوا النار فی باب علامات النبوة در باب علامات النبوة ان شاء الله تعالی و این حدیث دراز است که آن مناسب آنجاست الفصل الثانی عن
عبدالله بن سلام رض قال لما قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدینة جئت عبدالله بن سلام که از صحابه کبار است و از احبار یهود بود گفت هنگامیکه قدوم
آورد آنحضرت مدینه را بهجرت از مکه آمدم من نزد آنحضرت صلعم بتحقیق حال و صحت نبوت وی فلما تبینت وجهه عرفت ان وجهه لیس بوجه کذاب پس
هنگامیکه دیدم و تامل کردم روی مبارک آنحضرت را شناختم که روی وی نیست روی دروغ گوئی و تبیین یا بطریق تامل و تفرس بود یا بعلامات مذکوره در توریة و سیاق
حدیث ناظر در معنی اول است بلیت در دال هر آئینه که حق مزه است روی واو از پیمبر معجز است پس در همان مجلس ایمان آورد عبدالله و یهود بیان بروی حسد بردند
و براه عناد رفتند چنانکه در محاش مذکور است فکان اول ما قال پس بود نخست چیزیکه گفت آنحضرت در نصیحت و دعوت مردم باین کلام بود یا ایها الناس افشوا
السلام ای آدمیان فاش کردانید سلام گفتن را یا آن معنی که ظاهر کردانید و بلند گوئید چنانکه مسلم علیه بشنود یا بمعنی آنکه عام کردانید بر آشنا و بیگانه و بگوئید هر که
پیش آید از مسلمانان چه سلام از حقوق اسلام است نه از حقوق صحبت واطعموا الطعام و بخورانید طعام مهمانان او گدایان را و هر که محتاج باشد بدان وصلوا الارحام
و بپیوندید رحمها را با احسان کردن و صحبت داشتن و مخالطت نمودن بخویشان بر قدر رعایت قرب و بعد و رحم خویشی که بواسطه ولادت باشد و در اصل موضعیست
که بچه در آن پیدا می کردد وصلوا باللیل والناس نیام و نماز بگذارید در شب در حالیکه مردم در خواب باشند که این ادخل است در اخلاص و حضور و جمعیت تدخلوا
الجنة بسلام ایکار ها کنید می در آئید در بهشت بسلامت از عذاب و بعد و حجاب و اشارت کرد آنحضرت صلعم باجتماع صفت تواضع و جود و عبادت که اصول
کمالات بدنی و مالی و لازم و متعدیست رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی وعن عبدالله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم اعبدوا الرحمن عبادت کنید خدای مهربان را که آثار رحمت و مهربانی وی ظاهر و باطن و انفس و آفاق را در گرفته است تا شکر نعمتهای او را گذارده باشید واطعموا
الطعام وافشوا السلام تدخلوا الجنة بسلام درین حدیث مطلق عبادت ذکر کرد چه نماز و چه جز آن و تقدیم کرد طعام را بر سلام که ادخل است در نفع و در آن حدیث
تقدیم کرد سلام را که اقرب است بمحبت و ائتلاف و تخصیص کرد بذکر صله ارحام و صلوة وقت منام از جهت اعتنا و اهتمام رواه الترمذی وابن ماجة وعن
انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الصدقة لتطفی غضب الرب بدرستیکه تصدق کردن هر آئینه میکشد آتش خشم الهی را وتدفع میتة
السوء و دور میکرداند مرگ بد را اشارت است بحصول سلامت و عافیت در دنیا و دین و مبدء و مآل و میتة بکسر میم و سکون یاء حالت موت و مراد بمیتة السوء
حالت بدی که در وقت موت باشد از آنچه مودی بکفر و کفران کردد از آلام و اوجاع و جزع و فزع و غفلت از ذکر حق و عدم حضور شهادت ایمان و بعد و حجاب آنحضرت حمیع و گرفتاری وسوسه
شیطان و غیر آن از آنچه مفضی کردد بسوء خاتمت و خاتمت عافیة نعوذ بالله من ذلک و موت فجأت در حالت غیر محمود نیز از آن قبیل است رواه الترمذی وعن جابر قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم کل معروف صدقة هر کار خیر که شناخته شده است وجود او در شرع صدقه است یعنی صدقه مخصوص نیست بمال نیست وان من المعروف ان تلقی اخاک بوجه

طلق و بدرستیکه از جملهٔ خیر و احسان است که ملاقات کنی تو برادر خود را بروی گشاده طلق بفتح طا و سکون لام بمعنی طلیق چنانکه در فصل اول در حدیث ابی ذر مذکور بود وان تفرغ
من دلوك فی اناء اخیك و از جملهٔ معروف است که بریزی از دلو خود آب را در ظرف برادر خود و اگر در دلو تو فاضل باند در ظرف مسلمانی بریزی مراد ظاهر این است یا کنایت است
از فضل و احسان رواه احمد والترمذی وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تبسمك فی وجه اخیك صدقة تبسم کردن تو در
روی برادر خود صدقه است در صراح گفته تبسم لب شیرین کردن وامرك بالمعروف صدقة و امر کردن تو بمعروف صدقه است ونهیك عن المنكر صدقة و نهی
کردن تو از منکر صدقه است وارشادك الرجل فی ارض الضلال لك صدقة و راه نمودن تو مرد را در زمین گمراهی یعنی در زمینی که مردم در وی راه گم میکنند مر ترا
صدقه است ونصرك الرجل الردیٔ البصر لك صدقة و یاری دادن تو مرد تباه بینائی را مر ترا صدقه است ردائة بفتح و مد و تباه شدن واماطتك الحجر
والشوك والعظم عن الطریق لك صدقة و دور کردن تو سنگ را و خار را و استخوان را که در وی احتمال آزار مردم باشد از راه مر ترا صدقه است وافراغك من دلوك
فی دلو اخیك لك صدقة و ریختن تو از دلو تو یعنی آب را در دلو برادر خود مر ترا صدقه است رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن سعد بن
عبادة قال روایت است از سعد بن عبادهٔ انصاری که از مشاهیر صحابه است و مقبولان درگاه نبوت بود که گفت یا رسول الله ان ام سعد ماتت بدرستیکه
مادر سعد یعنی مادر من مرده است فای الصدقة افضل پس کدام صدقه که بروح وی کنم فاضلتر و بهتر است قال الماء گفت آن حضرت که آب بهترین صدقها است
که برای وی چاه بکنی و تشنگان بدهی فحفر بئرا پس بکند سعد بن عباده چاهی را بنام مادر خود تا خیر جاری باشد وقال وگفت هذه لام سعد این چاه برای
ام سعد است و برای اوست تا ثواب این بروح وی برسد رواه ابو داود والنسائی وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت است از ابی سعید خدری که گفت گفت آن حضرت ایما مسلم کسا مسلما ثوبا علی عری هر مسلمانی که بپوشاند مسلمانی دیگر را جامه بر برهنگی و عری بضم
عین و سکون را برهنگی ضد لبس بضم لام کساه الله من خضر الجنة بپوشاند او را خدای تعالی از حلهای سبز بهشت و خضر بضم خای و سکون ضاد جمع اخضر تلمیح است
بقول عز و جل عالیهم ثیاب سندس خضر وایما مسلم اطعم مسلما علی جوع اطعمه الله من ثمار الجنة و هر مسلمانی که بخوراند مسلمانرا بر گرسنگی بخوراند او را خدای تعالی از میوهای
بهشت وایما مسلم سقا مسلما علی ظماء و هر مسلمانی که بنوشاند مسلمانی را بر تشنگی فی الصراح ظماء بفتحتین مهموز تشنه شدن سقاه الله من الرحیق المختوم بنوشاند
او را خدای تعالی از شراب پاک خالص صافی که مهر کرده شده است ظروف آن از جهت نفاست آن و در قرآن مجید فرموده یسقون من رحیق مختوم ختامه مسك یعنی مهر کرده
او را مشک بجای گل که اوانی را بدان مهر میکنند از جهت نهایت نفاست یا بعد از خوردن از ان بوی مشک می آید رواه ابو داود والترمذی وعن فاطمة بنت قیس
صحابیه قرشیه از مهاجرات اولی است قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان فی المال حقا سوی الزکوة بدرستیکه در مال حق است جز زکوة یعنی زکوة مال خود فرض است
البته باید داد و جز زکوة صدقه نفل نیز مستحب است که می باید کرد چنانکه نماز و روزه و حج هم فرض است و هم نفل ثم تلا پس تر خواند آنحضرت برای اثبات و تائید این مطلب
این آیت را که لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب الآیة تا آخر آیت و جه استدلال باین آیت بر ثبوت حق جز زکوة در مال آنست که حق تعالی مدح کرده است
اول مؤمنان را بدادن مال بمحبت وی خویشان و یتیمان و مسکینان را بعد از ان مدح کرده است باقامت صلوة وایتای زکوة پس معلوم شد که دادن زکوة غیر دادن مال
و آن صدقهٔ نفل است رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی وعن بهیسة بضم موحده و فتح ها و سکون تحتانیه و سین مهمله از صحابیات است و حدیث وی
در بصریان است عن ابیها روایت میکند از پدر خود قالت گفت بهیسة که قال گفت پدر وی یا رسول الله ما الشیٔ الذی لا یحل منعه چه چیز است که
روا نیست باز داشتن و ندادن کسی را از ان قال الماء گفت آن حضرت آن چیز آبست که منع نمیتوان کرد کسی را از ان چنانچه کسی را چاهی و جوئی باشد دیگری را از ان منع نباید
کرد قال باز گفت یا نبی الله ما الشیٔ الذی لا یحل منعه دیگر چه چیز است که حلال نیست منع وی قال الملح گفت دیگر نمک است که منع آن روا نیست چنانچه
نمکزاری دارد مردم را از گرفتن نمک از ان منع روا نیست و در مسئلهٔ آب تفصیل است که ذکر آن در باب احیاء الموات والشرب بیاید انشاء الله تعالی و در انجا
آتش را نیز گفته که منع آن جایز نیست قال باز گفت یا نبی الله ما الشیٔ الذی لا یحل منعه قال گفت آن حضرت ان تفعل الخیر خیر لك کردن تو خیر را
بهتر است مر ترا و این کلمهٔ جامع است مر همه خیرات را یعنی بده هر چه بتوانی و هر چه از دست تو آید و هیچکس را از ان منع مکن رواه ابو داود وعن جابر قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من احیی ارضا میتة فله فیها اجر کسیکه زنده گرداند زمین مرده را یعنی زمین افتاده را زراعت کند پس ثابت است مر او را در ان ثواب و حکم
آن در باب احیاء موات بیاید وما اکلت العافیة منه فهو له صدقة و هر چیزی که بخورد کسی از حاصل آن زمین پس ثواب آن مر او را است و عافیه هر طالب رزق
از انسان و بهیمه و طائر عافی یکی و عافیت جماعت و مصدر و ابنی العوافی نیز آمده رواه النسائی والدارمی و در بعضی نسخ رواه الدارمی وعن البراء قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من منح منحة لبن کسیکه عطا کند عطیهٔ شیر یعنی ناقه یا گوسفندی دهد بفقیر تا مدتی شیر آن را بخورد و باز رد کند بسوی وی او ورق یا
عطا کند عطیهٔ نقره را مثلا و ورق مشهور بفتح واو و کسر را نام دراهم مضروبه است و مراد قرض دراهم و دنانیر است و آنرا منحه نام کرد زیرا که رد کرده میشود بصاحبش و منحه بمعنی
عطای مطلق نیز آمده او هدی زقاقا یا راه نماید گمراهی را یا کوری را مشتق از هدایة و زقاق بضم زای معجمه بمعنی کوچه که بخانه رود و بمعنی رستهٔ از خرما که در بساتین نشانند نیز آمده بر این تقدیر هدی از

هدیه گیرند یعنی تصدق کند و بخشد رسته درختان خرما را و بر تقدیر هدی بتخفیف دال است و در روایتی تشدید دال نیز آمده از برای مبالغه والله اعلم پیغمبر باید که هر که این خیرات کند
کان له مثل عتق رقبة باشد مر او را مانند آزاد شدن بنده رواه الترمذی وعن ابی جری بضم جیم و فتح را و تشدید یا و نام وی جابر بن سلیم بضم سین و فتح
لام است و بعضی سلیم بن جابر گفته اند و اول اصح و اشهر است صحابی است قلیل الروایة روایت کرده است از وی محمد بن سیرین قال اتیت المدینة گفت آمدم
بمدینه فرأیت رجلا یصدر الناس عن رأیه پس دیدم مردی را که باز میگردند مردم از رای وی یعنی هر کاری که پیش آید نزد آن مرد میروند و عرض میکنند و هر چه میفرماید
بدان عمل میکنند چنانکه فرمود لا یقول شیئا الا صدروا عنه نمیگوید آن مرد چیزی را از رای خویش مگر آنکه اطاعت میکنند او را و عمل میکنند بدان و اصل صدر
بازگشتن است از آب که تشنه می آیند و سیراب شده باز میگردند صدر و ورود که فرود آمدن است بر آن و صدر بمعنی مطلق بازگشتن نیز آید قلت من هذا گفتم من
کیست این مرد قالوا هذا رسول الله گفتند که این پیغمبر خداست و فرستاده اوست بخلق برای هدایت ایشان قال فجئت و قلت گفت جابر بن سلیم رفتم
پیش آن حضرت و گفتم علیک السلام یا رسول الله مرتین دو بار گفتم این را قال گفت آن حضرت لا تقل مگو علیک السلام زیرا که علیک السلام
تحیة المیت سلام مرده است که مرده را بدان تحیت مینمایند قل السلام علیک که تحیت زنده است و ظاهر این عبارت اینست که چون بزیارت مرده
بروند علیک السلام بگویند نه السلام علیک چنانکه بر زنده میگویند ولیکن تحقیق آن است که سنت در میت نیز السلام علیک است بتقدیم السلام زیرا که
ثابت شده است که آنحضرت در زیارت موتی میگفت السلام علیکم پس آنچه اینجا فرموده اند که علیک السلام تحیة الموتی است بنابر عادت مردم در اغلب احوال
و وجهش آن است که زنده رد میکند سلام را بعلیک السلام پس اگر مسلم نیز علیک السلام بگوید تکرار لازم آید بخلاف میت که رد سلام از وی متحقق نیست و نیز
سلام برای آن است که مسلم مبادرت میکند مسلم علیه را بامن و سلامت از جانب وی و تقدیم علیک که موضوع برای ضرر است منافات دارد و مناسب نیست آنرا
کذا قیل گفتم باز میگوید جابر بن سلیم قلت انت رسول الله گفتم من بآن حضرت صلی الله علیه وسلم آیا تو رسول خدائی فقال انا رسول الله الذی ان
اصابك ضر فدعوته کشفه عنك پس گفت آن حضرت من پیغمبر خدایم آن خدائی که اگر برسد ترا زیانی پس دعا کنی او را بکشاید و دور کند آن زیان را از تو و تا در دعوته
مفتوح است برای خطاب و بضم نیز روایت کرده اند برای تکلم یعنی اگر بتو زیانی رسد و من دعا کنم که رسول اویم دور کند زیان را از تو و همچنین در ما بعد وان اصابك
عام سنة فدعوته انبتها لك و اگر برسد ترا سال قحطی پس دعا کنی او را برویاند برای تو واذا کنت بارض قفر و اگر باشی تو در بیابان مهلکه او فلاة یا در دشت
شک راوی است فضلت راحلتك پس راه گم کرد شتر تو فدعوته پس دعا کنی تو او را ردها علیك باز میآرد وی تعالی راحله را بر تو و قفر بتقدیم قاف
مفتوح بر فا زمینی که در وی آب و گیاه نبود و فلاة نیز مفازه و صحرای فراخ و در قول آن حضرت صلعم که من رسول خدایم که این صفات او است اشارتست که وی
مبعوث است و سبب رحمت و واسطه در افاضه خیر و برکت از پروردگار عالمیان که برآرنده حاجات و آسان کننده مشکلات است باز میگوید جابر بن سلیم قلت گفتم
اعهد الیّ اندرز کن مرا و نصیحت کن قال گفت آن حضرت لا تسبن احدا دشنام مده هیچ یکی را قال گفت جابر بن سلیم فما سببت بعده حرا ولا عبدا
پس دشنام نکردم بعد از ان هیچ یکی را نه آزاد را و نه بنده را ولا بعیرا ولا شاة و نه شتر را و نه گوسفند را یعنی آدمیان را چه باشد که حیوانات را نیز دشنام نکردم چنانکه عادت
عوام میباشد قال گفت آنحضرت ولا تحقرن شیئا من المعروف و خوار و خورد مدان هیچ چیز را از نیکی و احسان که کسی با تو کند یا تو بکسی کنی هر که هر چه نیکی با تو کند بزرگ
دان و شکر گو و هر چه از دست تو آید از نیکی بکن و غنیمت دان وان تکلم اخاك وانت منبسط الیه وجهك و عهد میکنم بسوی تو بانکه سخن گوئی برادر خود را و حال آنکه تو
باین صفت باشی که فراخ و گشاده است بسوی آن برادر روی تو ان ذلك من المعروف بدرستیکه آن از جمله نیکی و احسان است وارفع ازارك الی نصف الساق
و بردار ازار خود را تا نیمه ساق فان ابیت فالی الکعبین پس اگر سرکشی میکنی از بلند کردن ازار تا نیمه ساق و نفس و طبیعت تو بر نمیدارد آنرا پس بردار تا هر دو شتالنگ وایاك
واسبال الازار و دور دار خود را از فرو هشتن ازار فانها من المخیلة زیرا که ازار فرو هشتن از جمله کبر است وان الله لا یحب المخیلة و بدرستیکه خدای تعالی دوست
نمیدارد کبر را مخیلة بفتح میم و کسر خاء و سکون یا و خال و خیلاء بضم خاء و فتح یا ممدوده کبر و این مسئله با لواحق آن در کتاب اللباس بیاید ان شاء الله تعالی وان امرؤ شتمك
و اگر مردی دشنام دهد ترا و عیرك بما یعلم فیك و سرزنش کند ترا بعیبی که میداند وجود آن در تو فلا تعیره بما تعلم فیه پس سرزنش مکن او را بعیبی که میدانی تو
وجود آن در وی فانما وبال ذلك علیه زیرا که نیست گناه آن مگر بر وی و تو چرا در وبال می افتی و جزای بدی بدی است بدی میدهی بیت بدی را بدی سهل باشد جزا
اگر مردی احسن الی من اسا و ظاهر آن حضرت صلعم اضداد این صفات مذکوره در ذات آن شخص احساس فرموده پس وصیت کرد بدان والله اعلم رواه ابو داود روایت
کرد این حدیث را بتمام ابو داود وروی الترمذی منه حدیث السلام و روایت کرده است ترمذی از جمله این حدیث صدر آنرا تا حدیث سلام که ابو جری
سلام داد بر آن حضرت صلعم و گفت علیک السلام و نهی کرده آن حضرت او را از آن و بعد از وی تا آخر حدیث روایت نکرده بود و در بعضی حواشی نوشته اند که ترمذی نیز
تمام حدیث را روایت کرده ولیکن بلفظی دیگر و آنچه مذکور است در کتاب لفظ ابی داود است وفی روایة و در روایتی بجای فانما وبال ذلك علیه این عبارت آمده است فیکون لك
اجر ذلك ووباله علیه پس میباشد ترا ثواب آن و می باشد وبال آن بر وی وعن عائشة رضی الله عنها انهم ذبحوا شاة روایت از عائشه که ایشان یعنی اهل بیت آن حضرت صلعم

ذبح کردند گوسپندی را فقال النبي پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ما بقی منها چه چیز باقی ماند ازان گوسفند قالت ما بقی منها الا کتفها گفت عائشه
باقی نماند ازوی مگر شانه وی یعنی همه بخشش کردند و بفقیران دادند و بخانه همسایها فرستادند الا کتف که در خانه ماند قال گفت آن حضرت بقی کلها غیر کتفها باقی ماند همه شاة
جز کتف وی یعنی باقی آن است که آنچه برون دادید که ثواب آن در دار بقا ثابت شد و آنچه در خانه ماند فانی است چنانکه در قرآن مجید میفرماید ما عندکم ینفد و ما عند الله باق
آنچه نزد شما است سپری میگردد و آنچه نزد خدا است پاینده است رواه الترمذی وصححه وعن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول گفت ابن عباس شنیدم آن حضرت را که میگفت ما من مسلم کسا مسلما ثوبا نیست هیچ مسلمانی که بپوشاند مسلمانی را جامه الا کان فی حفظ الله مگر آنکه
باشد آن جامه پوشاننده در نگاهداشت خدا و پناه وی و در اکثر نسخ فی حفظ من الله ما دام علیه منه خرقة تا آن وقت که باقی ماند ازان جامه پاره رواه احمد و
الترمذی وعن عبد الله بن مسعود یرفعه روایت است از ابن مسعود در حالی که رفع میکند حدیث را و میرساند آن را بآن حضرت قال ثلثة یحبهم الله
سه کس اند که دوست میدارد ایشان را خدای تعالی رجل قام من اللیل یتلو کتاب الله یکی ازان سه مرد مردی است که برخاست در پارهٔ از شب در حالی که میخواند قرآن را
در نماز یا در غیر نماز و ظاهر اول است ورجل یتصدق بصدقة بیمینه یخفیها دوم مردی که تصدق میکند بصدقه بدست راست خود در حالی که پنهان میکند آن را
اراه قال کان میبرم او را که گفت من شماله یعنی تصدق میکند بدست راست در حالی که میپوشد صدقه را از دست چپ و این مبالغه است در اخفا ورجل
کان فی سریة سوم مردیست که بوده است در پارهٔ از لشکر فانهزم اصحابه پس شکست خوردند یاران او فاستقبل العدو پس روی آورد در دشمنان و این را
و جنگ و فتح نمود رواه الترمذی وقال هذا حدیث غیر محفوظ روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است که این حدیث غیر محفوظ است و معنی
محفوظ در مقدمه معلوم شد احد رواته ابوبکر بن عیاش کثیر الغلط یکی از راویان این حدیث ابوبکر بن عیاش است به تحتانیه و شین معجمه و وی بسیار غلط میکند در
حدیث این کلام ترمذی در اسناد خاص است لهذا اسانید این حدیث باسناد دیگر صحیح است کذا قیل وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة
یحبهم الله وثلثة یبغضهم الله سه کس اند که دوست میدارد ایشان را خدای تعالی و سه کس دیگر اند که دشمن میدارد ایشان را خدای تعالی فاما الذین یحبهم الله
پس آن کسانی که دوست میدارد ایشان را خدای تعالی فرجل اتی قوما یکی ازان سه مردی که مذکور است درین قضیه که مردی سائل آمد گروهی را فسألهم بالله پس
سوال کرد ایشان را بمحض نام خدای تعالی و از جهت رضای وی ولم یسألهم بقرابة بینه وبینهم و سوال نکرد ایشان را از جهت خویشی که میان او و میان ایشان است
فمنعوه پس ندادند ایشان او را آنچه سوال کرد فتخلف رجل باعیانهم توربشتی در شرح این عبارت گفته است پس گذاشت مردی ازین قوم این قوم را با اصحاب
ایشان یعنی ترک داد این قوم را که ندادند پس خود پیش رفت و داد او را یا سبقت کرد بر ایشان باین چیز پس انداخت ایشان را فاعطاه سرا پس داد او را نهانی لا یعلم بعطیته الا
الله والذی اعطاه در حالی که نمیدانند داده شده او را مگر خدا و نه کسی که داده است او را و در روایت طبرانی من اعیانهم آمده و این روایت اشبه و انسب است تخلف که
بمعنی تاخر است چنانکه میگویند تخلف کرد فلان از غزوه فلان یعنی متاخر شد و جدا گشت آن مرد از قوم و خلوت کرد بسائل و داد او را پوشیده کذا قال التوربشتی پس آن مرد که دوست
میدارد او را خدای تعالی این مردیست که از میان قوم جدا شد و پنهان بسائل داد نه آن مرد که آمد قومی را و سوال کرد چنانکه ظاهر عبارت است فافهم وقوم ساروا
لیلتهم دوم مردیست که از میان قومی که راه رفتند تمام شب حتی اذا کان النوم احب الیهم مما یعدل به تا وقتی که شد خواب دوست داشته شده تر
بسوی ایشان از هر چه برابر کرده شود و عدیل ساخته شود بخواب یعنی محبوب تر شد از هر چیز فوضعوا رؤسهم پس نهادند این قوم سرهای خود را بخواب فقام رجل منهم
پس بایستاد مردی از میان ایشان و در بعضی نسخ فقام احدهم یتملقنی در حالی که مناجات میکند مرا و غایت تضرع مینماید ویتلو آیاتی و میخواند آیات کتاب مرا و این
حکایت قول حق تعالی است که آن حضرت کرده و فی الصراح تملق چاپلوسی کردن و ملق بالتحریک دوستی و نرمی کردن و در تملق ناز و نیاز یست که میان محب و محبوب
میگذرد و اسراری است که جز زبان وقت و حال متکفل بیان آن نتوان شد چنانکه بزبان مجاز اشارت بدان کرده است و حال حقیقت عالی تر ازان است نظم
ای عاشق ناز ار چه ندان معشوق نیاز مستمندان چشم کرم تو عین ناز است نازی که در او دو صد نیاز است ولله المثل الاعلی تعالی وتقدس عزه و علاء مشائخ
طریقت گفته اند که یکی از نشانهای بهشت که درین دنیا گذاشته اند ذوق تملق است که محبان در مناجات وقت سحر می یابند اشارتست بشاهد قلبی که نمونه رویه بصریست که در آن عالم خواهد شد
اللهم ارزقنا ورجل کان فی سریة فلقی العدو فهزموا فاقبل بصدره سوم مردیست که بود در لشکری پس پیش آمد دشمنان را بجنگ پس شکست داده شد اهل آن
لشکر پس اقبال کرد بسینه خود یعنی روی آورد بجنگ و در اقبال بسینه مبالغه است در قتال و جرأت یعنی بسینه گشاده بی تحاشی مقابل شد حتی یقتل او یفتح له تا آنکه کشته شود
آن مرد یا گشایش کرده شود و نصرت داده شود مر او را والثلثة الذین یبغضهم الله الشیخ الزانی و آن سه که دشمن میدارد ایشان را خدای تعالی یکی پیر زنا کننده است که شرم
ندارد از پیری خود با وجود ضعف آله و عدم قدرت بمحض خبث باطن و گرفتاری بشهوت آلوده میشود بدان والفقیر المختال دوم درویش تکبر کننده است که با وجود اسباب
غربت و نامرادی و شکستگی بتسویل نفس و شیطان غرور میکند و سرکشی مینماید که بشکست از گدایان زشت تر روز برف و وقت سرد و جامه تر اما استغنای فقیر و تعفف از سوال
ناشی از عزت فقر و رضا بدان و عدم التفات بدنیا و اهل آن دیگر است بشیر حارث امیر المومنین علی را رض درخواب دید گفت پندی مرا یا امیر المومنین فرمود چه نیکو است عنای توانگران

برفقیران بطلب ثواب خدا و نیکوتر از ان تکبر فقراست بر اغنیا باعتماد و توکل بر خدا والغنی الظلوم بفتح ظا سوم توانگر ظلم کننده بر نفس و بر خلق که شکر نعمت حق نمیکند و باز میدارد
مهربانی نمی ورزد و بعضی گفته اند مراد و نمک کردن توانگر است ادای حق از قرض وغیره رواه الترمذی والنسائی و روایت کرده است این حدیث را ترمذی و نسائی ولم یذکر
و ذکر نکرده است نسائی این عبارت را که وثلثة یبغضهم الله یعنی ذکر نکرده است نسائی آن سه کس را که دشمن دارد ایشان را خدا و اقتصار کرده است بر ذکر محبوبان الهی تعالی وعن
انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما خلق الله الارض جعلت تمید و تمیل پس اگر خدای تعالی زمین را شروع کرد زمین که میل کند و بجنبد فخلق الجبال
پس پیدا کرد خدای تعالی کوهها را فقال بها علیها پس زد کوهها بر زمین و قال بمعنی تکلم و ضرب بهر دو آمده فاستقرت پس قرار گرفت و محکم گشت زمین بزدن کوهها
بران زمین از تب و لرزه آمد ستوه فرو کوفت بر و انش میخ کوه فعجبت الملائکة من شدة الجبال پس شگفت کردند فرشتگان از سختی کوهها فقالوا یا رب هل
من خلقك شیء اشد من الجبال پس گفتند فرشتگان ای پروردگار ما آیا هست از آفرینش تو چیزی سخت تر از کوهها قال نعم الحدید گفت پروردگار تعالی
آری آهن سخت تر است از کوه که ریزه ریزه میکند آنرا فقالوا یا رب هل من خلقك شیء اشد من الحدید پس گفتند فرشتگان ای پروردگار ما آیا هست از پیدایش تو چیزی
سخت تر از آهن قال نعم النار گفت پروردگار آری آتش سخت تر است از آهن و غالب و قاهر است بر وی که میگدازد آنرا فقالوا یا رب هل من خلقك شیء اشد من
النار پس گفتند ای پروردگار ما آیا هست از آفرینش تو چیزی سخت تر از آتش و غالب و قاهر بر وی قال نعم الماء گفت آری آب غالب ست بر آتش که میکشد و سرد میکرداند
آنرا فقالوا یا رب هل من خلقك شیء اشد من الماء قال نعم الریح گفت آری باد غالب ست بر آب که متموج و متحرک و متزلزل میکرداند آنرا فقالوا یا رب
هل من خلقك شیء اشد من الریح قال نعم ابن آدم تصدق صدقة بیمینه یخفیها من شماله گفت پروردگار سخت تر و دشوارتر از باد صدقه دادن فرزند
آدم است که تصدق میکند بدست راست خود و می پوشاند صدقه را از دست چپ خود این از همه سخت تر و دشوارتر است زیراکه در وی مخالفت نفس و قهر طبیعت و دفع
شیطان است که این حاصل نمیشود و هیچ چیزی از آنچه مذکور شد و نفس آدمی مجبول است بر غرائز و طبائع که بهیچ چیز قلع و قمع آن ممکن نیست مگر بریاضت و مجاهده و کمال توفیق
الهی و تائید وی سبحانه و از طبع آدمیست ایثار سمعه و ریا و عجب و حب ثنا و طلب تفوق بر امثال و اقران پس دوست میدارد اظهار نفقات را و چون تسخیر کند نفس و طبیعت
و غالب آید انرا باشد ان غایت شدت و قوت و از جهت انکه صدقه سر اطفا میکند غضب پروردگار را و غضب پروردگار را مقاومت نمیکند آنرا هیچ چیزی در شدت و صعوبت
و اگر فرض کرده شود نزول عذاب وی تعالی مثلا بریح و تصدق کند بصدقه سر مندفع کردد عذاب مذکور و منکشف کردد پس صدقه سر اشد از ریح باشد و بعضی گفته اند که از جهت
عظم ثواب صدقه سر است و بعضی گفته که از جهت انکه حاصل میشود بان رضای الهی تعالی و رضوان من الله اکبر رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وذکر حدیث معاذ
و ذکر کرده شد حدیث معاذ که این است الصدقة تطفیء الخطیئة فی کتاب الایمان در کتاب الایمان الفصل الثالث عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ما من عبد مسلم ینفق من کل مال له زوجین نیست هیچ بنده مسلمان که خرج کند از هر مالی که مر او راست دو چیز چنانکه دو اسپ یا دو شتر یا دو جنس مثل اسپ و شتر و
درهم و دینار فی سبیل الله در راه خدا الا استقبلته حجبة الجنة مگر که پیش می آیند او را پرده داران بهشت کلهم یدعوه الی ما عنده هر یک ایشان میخواند او را بسوی چیزی
که نزد اوست از ناز و نعمت که زبان بیان از شرح آن کوتاه است قلت وکیف ذلك ابوذر میگوید گفتم من و پرسیدم از آن حضرت که چگونه است انفاق زوجین از هر مال قال
گفت آن حضرت در جواب آن ان کانت ابلا فبعیرین اگر باشد اموال شتران پس انفاق کند دو شتر را وان کانت بقرا فبقرتین و اگر باشد اموال گاوان پس انفاق کند گاو
چون در نفس حدیث تفسیر زوجین باین واقع شده متعین است که مراد از ان همین خواهد بود و لیکن بهر و احتمال لفظ بد و جنس نیز تفسیر کرده اند چنانکه گفته شد شاید که از جای دیگر
فهمیده باشند والله اعلم رواه النسائی وعن مرثد بفتح میم و سکون را و فتح مثلثه بن عبد الله از ثقات تابعین است و مفتی مصر بود در زمان خود و عمر بن عبد العزیز از وی
استفسار میکرد قال گفت مرثد حدثنی بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیث کرد مرا بعضی از اصحاب پیغمبر خدا صلعم انه سمع رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول که وی شنید آن حضرت را که میگفت ان ظل المؤمن یوم القیمة صدقته بدرستیکه سایه مؤمن و پناه جای وی و سبب آسایش و نجات وی روز
قیامت صدقه اوست که در راه خدا کرده و تواند که صدقه را متمثل بصورتی سایبانی سازند که در گرمی روز محشر بر سر وی سایه کند رواه احمد وعن ابن مسعود قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من وسع علی عیاله فی النفقة یوم عاشوراء کسیکه فراخی کند بر اهل و عیال خود در خرج روز عاشورا وسع الله علیه سائر
سنته فراخ کرداند خدای تعالی بر وی در باقی سال وی قال سفیان گفته است سفیان ثوری انا قد جربناه فوجدناه کذلك بدرستیکه ما آزمودیم این را پس یافتیم این را
همچنین رواه رزین روایت کرد این حدیث را از ابن مسعود رزین عبدری که از اکابر علمای حدیث است وروی البیهقی فی شعب الایمان عنه و
عن ابی هریرة وابی سعید وجابر و روایت کرده است بیهقی از ابن مسعود و از ابی هریره و از ابی سعید خدری و از جابر بن عبد الله وضعفه وحکم کرده است بیهقی بضعف
این حدیث و نیز گفته است که اگرچه طرق وی ضعیف اند و لیکن چون ضم کرده شوند بعضی از ان بعضی بهم دیگر دو ضعف او بقوت بدانکه آنچه بثبوت رسیده است نزد محدثین از اعمال روز عاشورا
صوم است و توسیع طعام و حدیث صوم صحیح است و حدیث توسیع ضعیف و لیکن بتعدد طرق کثرت آن برتبه حسن رسیده و در کتاب ما ثبت بالسنة فی ایام السنة احادیث وارده در روز عاشورا از
صحاح و حسان و ضعاف و موضوعات بتفصیل ذکر کرده ایم والله اعلم وعن ابی امامة صحابی مشهورست و ابو امامه از تابعین نیز هست اما صحابی مشهور است این کنیت قال قال النبی

یا نبی الله ارایت الصدقة ماذا هی گفت ابوذر ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خبرده مرا که صدقه چه ثواب دارد و فضل وی چیست قال اضعاف مضاعفة گفت
آنحضرت ثواب صدقه چند در چند است و از احادیث معلوم میشود که ده چند است تا هفتصد و آیت کریمه کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة نیز دلالت دارد
برآن وعند الله المزید و نزد خداست زیادت که اگر خواهد از هفتصد هم زیاده کند چنانکه قول وی سبحانه والله یضاعف لمن یشاء در آخر کریمه مذکوره اشارتست بآن و
ضعف بکسر ضاد بمعنی مثل چیزی است چنانکه یکی بر یکی زیاده کند ضعف اوست همچنین تا میرود رواه احمد باب افضل الصدقة افضلیت صدقه یا باعتبار
آنست که این صدقه ذات نافع است مردم را و بسیار است احتیاج ایشان بدان چنانکه آب و هرچه محتاج الیه است در وقتی و حالی یا نسبت بقومی یا واقع است بر حالت
محموده که موجود است در متصدق مثل جهد مقل و بودن وی بر ظهر غنی چنانکه در شرح احادیث معنی آن معلوم گردد و صدور آن بر وجه اخلاص و صدق و انشراح صدر یا من
و ادنی و مانند آن یا بصفتی که مرعی است در متصدق علیه چنانکه بودن او مستحق احسان و انعام و بودن وی عیال متصدق و ذی رحم وی یا سوال کننده بوجه الله و امثال
آن و اکثر احادیث که مذکور شوند درین باب از قسم اخیر است الفصل الاول عن ابی هریرة وحکیم بن حزام بکسر حاء و بزاء صحابی مشهور است برادرزاده ام المؤمنین
خدیجه است از اشراف قریش بود و صد و بیست سال عمر داشت شصت در جاهلیت گذرانید و شصت در اسلام قالا قال رسول الله گفتند این دو صحابی که گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خیر الصدقة ما کان عن ظهر غنی بهترین صدقها چیزیست که باشد ناشی از قوت غنی که اعتماد کند متصدق بر آن و استظهار
نماید بدان یعنی غنا را باقی دارد و معلق فقیر و محتاج نگرداند یعنی قوت اهل و عیال را بگذارد و آنچه زیادت از آن ماند تصدق کند و عیال را محتاج و گرسنه ندارد چنانکه
فرمود وابدأ بمن تعول و آغاز کن بانفاق بر کسیکه غم خواری وی میکنی از عیال و بعضی گفته اند که مراد آنست که صدقه ناشی از غنا و سخاوت نفس باشد بتوکل و ثقه بخدای عز
وجل و در تصدق کردن از فقر نترسد و لهذا ستایش کرد آن حضرت ابوبکر صدیق را چون برآمد از تمام مال خود و پرسید که چه باقی داشته برای عیال خود گفت الله و نیز فرمود
افضل الصدقة جهد المقل چنانکه در فصل ثانی بیاید و امثال احادیث در معنی اول بسیار است و تحقیق آن است که اگر توکل درست باشد و عیال نیز و او تمکین کنند
بدانچه هرچه خواهد لا رعایت کند و سابق دارد جانب نفس و عیال را و در جهد المقل نیز فرموده است وابدأ بمن تعول رواه البخاری ورواه مسلم عن حکیم وحده
و روایت کرده است مسلم از حکیم بن حزام تنها و بخاری از ابی هریرة و حکیم هر دو کرده پس این حدیث باعتبار روایت حکیم متفق علیه بود و از ابی هریرة از افراد بخاری باشد وعن
ابی مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انفق المسلم نفقة علی اهله وهو یحتسبها کانت له صدقة روایت است از ابی مسعود
انصاری که صحابی مشهور است و او را بدری گفته اند جمهور بر آنند که نسبت او ببدر باعتبار سکونت است که در آنجا می بود نه بجهت حضور غزوه آن والله اعلم که گفت آنحضرت
چون انفاق کند مسلمان نفقه را بر اهل خود و حال آنکه وی نیت ثواب و ادای حق کند در آن میباشد آن نفقه صدقه اگرچه بفقیر نداده است بلکه باهل و عیال خود داده متفق
علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دینار انفقته فی سبیل الله یک دینار است که انفاق کرده تو آنرا در راه خدا یعنی جهاد
ودینار انفقته فی رقبة و دیناری دیگر است که انفاق کرده در آزاد کردن بنده ودینار تصدقت به علی مسکین و دیناری دیگر است که تصدق کرده
بآن بر مسکینی ودینار انفقته علی اهلك و دیناریست که انفاق کرده بر اهل و عیال خود اعظمها اجرا الذی انفقته علی اهلك بزرگترین این دینارها از روی
اجر آن دیناریست که انفاق کردی آن را بر عیال خود رواه مسلم وعن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل دینار ینفقه الرجل فاضلترین
دیناری که انفاق کند آنرا مرد دینار ینفقه علی عیاله دیناریست که انفاق کند آنرا بر عیال خود و عیال مرد زن و فرزند و هرکه در نفقه و مؤنت او باشد ودینار ینفقه
علی دابته فی سبیل الله و دیناریست که انفاق کند آنرا بر چاروای خود در راه خدا که برای جهاد است و اما چاروای سواری که برای جهاد مهیا نیست گویا که حکم عیال
دارد ودینار ینفقه علی اصحابه فی سبیل الله و دیناریست که انفاق میکند آنرا بر یاران خود در راه خدا که این سه محل افضل مصارف صدقه است از غیر خود
اما فضل یکی از اینها بر دیگری از این حدیث معلوم نمی گردد یا رب مگر بتقدیم ذکر اشعاری بدان توان نمود و احادیث دیگر مصرح است بدان رواه مسلم وعن ام سلمة
قالت قلت روایت است از ام المؤمنین ام سلمه که گفت گفتم یا رسول الله الی اجر ان انفق علی بنی ابی سلمة آیا مرا مزد و ثوابی هست از جهت آنکه انفاق میکنم بر پسران
ابی سلمه انما هم بنی نیستند پسران ابی سلمه مگر پسران من و ابوسلمه شوهر ام سلمه بود پیش از آن حضرت صلعم و از کبار صحابه بود و چون از عالم رفت ام سلمه در خانه آن حضرت آمد
و از ام سلمه پسران مانده بودند و ام سلمه بر ایشان انفاق میکرد پس پرسید از آن حضرت که مرا در انفاق بر ایشان ثوابی هست که اینها چون پسران شوهر من اند گویا پسران من اند
مراد پسران ابوسلمه نه از ام سلمه اند و الا اینها خود پسران ام سلمه اند نسبت اینها با ابی سلمه چندان فایده ندارد و اینها عمر و زینب بود که ربیب آن حضرت بودند فقال انفقی علیهم
فلك اجر ما انفقت علیهم پس گفت آن حضرت انفاق کن بر پسران ابوسلمه پس مر تراست اجر آنچه انفاق کنی بر ایشان متفق علیه وعن زینب امرأة عبد الله بن
مسعود روایت است از زینب زن ابن مسعود که صحابیه است و متعلق بکرم و عنایت آن حضرت بود و زوج وی و ابوهریره و ابی سعید خدری و عایشه از وی روایت
دارند قالت قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در ترغیب نساء بانفاق تصدقن یا معشر النساء تصدق کنید ای گروه زنان ولو
من حلیکن اگرچه از زیورهای شمایان باشد قالت فرجعت الی عبد الله گفت زینب پس برگشتم از مجلس آن حضرت که این کلمه از وی در آن شنیدم بسوی عبدالله فقلت

انك رجل خفيف ذات اليد پس گفتم بدرستيكه تو مردی هستی سبک دست يعنی فقير كه گرانی مال نداری وان رسول الله و بدرستيكه پيغمبر خدا صلی الله عليه وسلم قد امرنا
بصدقة بتحقيق امر كرده است ما را بتصدق فأته فاسأله پس بيا آن حضرت را پس بپرس او را يعنی كفايت ميكند كه بر تو و بر اولاد تو تصدق كنم با وجود اشتراک و اختلاطی و ازدواجی
كه ما را با تست فان كان ذلك يجزئ عنی پس اگر باشد آن يعنی تصدق كردن بر تو و بر اولاد تو كه بسند كی ميكند از من ادا كنم آنرا و صرف كنم بر شما والا صرفتها الی غيركم و اگر
كفايت نكند صرف كنم بر غير شما و ببرم آنرا بسوی غير شما الی غيركم و علی غيركم هر دو روايت است قالت فقال لی عبد الله بل ائتيه انت گفت زينب پس گفت مرا عبد الله
بلكه بيا تو آن حضرت را يعنی تو خود برو و بپرس و مرا تكليف مكن گويا وی را ازين شرم داشت از پرسيدن آن كه محل حيا و حجابست قالت فانطلقت گفت زينب پس رفتم من نزد آنحضرت
فاذا امرأة من الانصار بباب رسول الله پس ناگاه زنی از انصار را ايستاده است بر در پيغمبر خدا صلی الله عليه وسلم حاجتی حاجتها در حالی كه حاجت
من حاجت او است يعنی آن زن نيز برای پرسيدن اين سخن و استفتای همين مسئله آمده بود كه آيا انفاق كند بر شوهر و متعلقان وی يا نه وكان رسول الله صلی الله عليه
وسلم قد القيت عليه المهابة و بود آنحضرت كه بتحقيق انداخته شده بر وی بزرگی و ترس و هيبت و عظمت كه هر كس نميتوانست در آمد بر وی بی اذن وی قالت فخرج
علينا بلال گفت زينب پس بيرون آمد بر ما بلال از نزد آنحضرت فقلنا له ائت رسول الله صلی الله عليه وسلم فاخبره ان امرأتين بالباب پس گفتيم ما
بلال را بيا آنحضرت را پس خبر كن كه دو زن بر در ايستاده اند تسألانك اتجزئ الصدقة عنهما علی ازواجهما وعلی ايتام فی حجورهما سوال ميكنند آن دو زن
ترا آيا بسند كی ميكند تصدق كردن از ان دو زن بر شوهران ايشان و بر يتيمانی كه در كنار ايشانند بظاهر آمدن بقصد سوال از انفاق بر ازواج بود ظاهرا سوال از انفاق بر يتيمان هم
دل مضمر داشتند يا الآن بخاطر ايشان رسيد فافهم ولا تخبره من نحن و خبر مكن آن حضرت را كه چه كسانيم ما يعنی نام ما را در حضرت وی مبر كه مبادا بشنيدن آن نام تصديع وقت
شريف وی لازم آيد بطلبيدن در حضور و از جهت عدم حاجت بدان قالت فدخل بلال علی رسول الله گفت زينب پس در آمد بلال بر پيغمبر خدا صلی الله عليه وسلم
فسأله پس پرسيد آن حضرت را ازين مسئله فقال له رسول الله پس گفت پيغمبر خدا صلی الله عليه وسلم من هما چه كس اند آن دو زن قال امرأة من الانصار
وزينب گفت بلال يک زن است از قبيله انصار و ديگری زينب است فقال رسول الله صلی الله عليه وسلم ای الزيانب پس گفت آن حضرت كدام يكی از
زينبها است زينب نام چند كس از صحابيات بود پس پرسيد اينكه آمده است كدام يكی از انها است بلال باعتماد آنكه مشهور همين زينب امرأة عبد الله خواهد بود مطلق آورد يا
نام آن زن ديگر را نشنيده و اين را شنيده قال امرأة عبد الله گفت بلال زينب زن عبد الله بن مسعود است فقال رسول الله پس گفت پيغمبر خدا صلعم نعم آری
كفايت ميكند انفاق بر شوهران و بر يتيمان كه در كنار ايشانند و در بعضی نسخ لفظ نعم نيست و همين گفت كه لهما اجران اجر القرابة واجر الصدقة مر اين دو زن را اجر قرابت
و خويشی است كه بشوهران و يتيمان دارند واجر صدقه است پس افضل واكمل باشد از تصدق بر غير ايشان متفق عليه واللفظ لمسلم وعن ميمونة بنت الحارث
انها اعتقت وليدة فی زمان رسول الله روايت است از ام المؤمنين ميمونه كه وی آزاد كرده داه خانه زاد را در زمان پيغمبر خدا صلی الله عليه وسلم فذكرت
ذلك لرسول الله پس ذكر كرد ميمونه آنرا مر رسول خدا را صلعم فقال لو اعطيتها اخوالك كان اعظم لاجرك پس گفت آنحضرت اگر ميدادی تو اين داه را بخالان
خود اگر محتاج بودند بخادم ميبود بزرگ تر مر ثواب ترا ازينجا معلوم ميشود كه صلهٔ رحم افضل است از اعتاق متفق عليه وعن عائشة رضی الله عنها قالت گفت عائشه
يا رسول الله ان لی جارين بدرستيكه مرا دو همسايه اند فالی ايهما اهدی پس بسوی كدام يكی ازين دو هديه فرستم قال الی اقربهما منك بابا گفت آن حضرت بفرست بسوی
كسی كه نزديک تر است در وی از تو پس معتبر در همسايگی درين باب نزديكی در است نه اتصال خانه و قرب آن رواه البخاری وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله
عليه وسلم اذا طبخت مرقة فاكثر ماءها وقتی كه بپزی شوربای را پس بسيار كن آب آنرا وتعاهد جيرانك و باز پرس كن همسايهای خود را بفرستادن شوربا بجای ايشان
و مرق بفتح ميم و را شوربا رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی هريرة قال يا رسول الله ای الصدقة افضل كدام يكی از انواع صدقه فاضل تر است قال
جهد المقل گفت افضل صدقات صدقه ايست كه مرد قليل المال مشقت كشد و آنچه در وسع و طاقت او است بدهد و جهد بضم جيم و فتح آن بهرد و لغت است و
بعضی گويند بفتح بمعنی مشقت و بضم بمعنی وسع و اين بر تقدير صحت و توكل و قوت يقين و موافقت عيال است و اگر ايشان راضی نباشند روا نيست ولهذا فرمود
وابدأ بمن تعول و بدايت كن بكسی كه عيالمندی آنها ميكنی و نفقهٔ ايشان واجب است بر تو چنانكه گذشت رواه ابو داود وعن سليمان بن عامر
در نسخ مشكوة سليمان بضم سين و يای تحتانيه و گفته اند كه ثواب سلمان است بفتح سين بی يا و سليمان سهو است يا از كاتب يا از صاحب كتاب و بعضی گويند كه سليمان
همه بيا است مگر سلمان فارسی و سلمان ابن عامر و سلمان ابو عبد الرحمن بن سلمان كه آنها بی يا است و سليمان بن عامر صحابی است و معدود وی در بصريين است قال قال
رسول الله صلی الله عليه وسلم الصدقة علی المسكين صدقة تصدق كردن بر مسكين يک ثواب صدقه دارد وهی علی ذی الرحم ثنتان صدقة وصلة
و صدقه كردن بر كسی كه قرابت ولادت و رحم دارد دو ثواب دارد يكی ثواب صدقه ديگر ثواب صلهٔ رحم رواه احمد والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی
وعن ابی هريرة قال جاء رجل الی النبی صلی الله عليه وسلم فقال عندی دينار گفت ابو هريره آمد مردی نزد آنحضرت پس گفت نزد من يک دينار است قال
انفقه علی نفسك گفت آنحضرت صرف خرج كن آن را بر ذات خود قال عندی آخر گفت آن مرد نزد من دينار ديگر است قال انفقه علی ولدك فرمود خرج كن آن را بر فرزند ما

خود قال عندی اخر گفت نزد من دینار دیگر است قال انفقه علی اهلك فرمود انفاق کن آنرا بر کسان خود چرا اولاد و زن و مادر و پدر و خویشان در صراح گفت اهل
کسان مرد و کسان سرای قال عندی اخر گفت نزد من دینار دیگر است قال انفقه علی خادمك فرمود انفاق کن بر خدمتگار خود و گویا مرکب را در حکم خادم داشته
قال عندی اخر گفت نزد من دینار دیگر است قال انت اعلم گفت تو داناتری یعنی بحال کسیکه مستحق است زیرا که بده که میدانی که مستحق است بده رواه ابو داؤد و
النسائی وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا اخبرکم بخیر الناس گفت آن حضرت آیا خبر کنم شما را به بهترین مردم رجل ممسك
بعنان فرسه فی سبیل الله بهترین مردم مردیست که نگاه دارنده است عنان اسپ خود را در راه خدا یعنی سوار شده منتظر جنگ با کافران استاده است و مراد آنست که او از جمله
خیر الناس است والا شخصی که اعلم باشد و اتقی و حسنی و ازهد در دنیا باشد و جهاد بر وی فرض نباشد بهتر خواهد بود ازین شخص کذا قالوا الا اخبرکم بالذی یتلوه آیا خبر کنم شما را بمردی
که تابع و تالی اوست در مرتبه رجل معتزل فی غنمة له یؤدی حق الله فیها تالی وی مردیست که گوشه گیرنده است در گوسفندی چند که مر او راست که ادا میکند حق خدا
در آن گوسفندان از تصدق بر فقرا الا اخبرکم بشر الناس آیا خبر کنم شما را به بدترین مردم رجل یسأل بالله ولا یعطی به بدترین مردم مردیست که سوال کرده میشود
بنام خدا و نمیدهد بدان برین تقدیر یسأل بلفظ مجهول است و لا یعطی بلفظ معلوم و این حال مسئول عنه است و بعضی یسأل بلفظ معلوم و لا یعطی بلفظ مجهول ضبط کرده اند یعنی سوال
میکند بنام خدا و داده نمیشود بدان و باعث هتک حرمت اسم الهی تعالی میگردد رواه الترمذی والنسائی والدارمی وعن ام بجید بضم موحده و فتح جیم و سکون
تحتانیه در آخر دال صحابیه انصاریه است قالت قال رسول الله صلعم ردوا السائل ولو بظلف محرق باز گردانید سائل را اگرچه بسم سوخته باشد و ظلف بکسر ظای معجمه و سکون
لام سم شگافته گاو و گوسفند و این مبالغه است و در محرق زیاده مبالغه است رواه مالك والنسائی وروی الترمذی وابو داؤد معناه وعن ابن عمر قال قال رسول
الله صلعم من استعاذ بالله فاعیذوه و کسیکه پناه طلبد از شر شما یا از شر غیر شما بنام خدا پس پناه دهید او را و من سأل بالله فاعطوه و کسیکه سوال کند و بخواهد از شما چیزی بنام خدا پس بدهید
او را و من دعاکم فاجیبوه و کسیکه دعوت کند شما را و بخواند بطعام پس اجابت کنید و قبول کنید دعوت او را اگر مانعی نباشد حسی یا شرعی ومن صنع الیکم معروفا فکافئوه
و کسیکه بکند بسوی شما نیکوئی پس پاداش دهید او را یعنی شما نیز نیکوئی کنید با وی و صنع بضم نیکوئی کردن بکسی و معروف نیز نیکوئی و صنع اینجا بمعنی فعل است فان لم تجدوا
ما تکافئوه فادعوا له پس اگر نیابید چیزی که پاداش دهید او را پس دعا کنید مر او را حتی تروا انکم قد کافأتموه تا آنکه بدانید و گمان برید که مکافات کردید او را و ادا کردید حق
او را یعنی مبالغه کنید در دعا تا گمان کنید که حاصل کردید مثلیت در نیکوئی شیخ میفرمود که کفایت میکند درین باب قول جزاك الله خیرا میفرمود که مبالغه در وی از جهت رؤیت
عجز است از نفس خود در مکافات و تفویض وی بحق سبحانه تعالی رواه احمد وابو داؤد والنسائی وعن جابر قال قال رسول الله صلعم لا یسأل بوجه الله الا الجنة
سوال کرده نشود و طلبیده نشود بوجه خدا یعنی بذات وی و بنام وی مگر بهشت و در اینجا دو معنی است یکی منع از سوال کردن از مردم بوجه الله زیرا که چون فرمود که سوال کرده نشود بوجه خدا
مگر بهشت و بهشت خود از مردم سوال کرده نمیشود لازم می آید که سوال کرده نشود از ایشان چیزی بوجه الله و دوم آنکه سوال کرده نشود از خدا چیزی از متاع دنیا از جهت حقارت فنای
وی و اگر سوال کنید بهشت سوال کنید که عظیم است و باقی و مقصود مبالغه است رواه ابو داؤد الفصل الثالث عن انس قال کان ابو طلحة اکثر الانصار بالمدینة مالا
من نخل انس گفت بود ابو طلحه که از مشاهیر صحابه است و زوج ام انس بود و بیشترین انصار از روی مال از دهقان خرما وکان احب امواله الیه بیرحاء و بود محبوب ترین اموال ابو طلحه
بسوی ابی طلحه بیرحاء که نام بوستانی بود و در تحقیق این لفظ اختلاف است و مشهور بکسر موحده و قصر و مد است در اول کتاب گذشته است وکانت مستقبلة المسجد و بود بیرحاء
مقابل مسجد نبوی صلعم وکان رسول الله و بود پیغمبر خدا صلعم یدخلها می در آمد در آن بوستان و یشرب من ماء فیها طیب و میخورد از آبی که در وی بود خوش و شیرین
قال انس فلما نزلت هذه الآیة گفت انس پس هرگاه که فرود آمد این آیت که لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون هرگز نمی یابید نیکی را تا آنکه انفاق کنید از آنچه دوست تر دارید آنرا قام ابو طلحة
الی رسول الله ایستاد ابو طلحه و رفت بسوی پیغمبر خدا صلعم فقال پس گفت ابو طلحه یا رسول الله ان الله یقول بدرستیکه خدای تعالی میگوید لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون
وان احب مالی الی بیرحاء بدرستیکه محبوب ترین مال من بسوی من بیرحاء است که بستان مذکور است وانها صدقة لله تعالی ارجو برها و بدرستیکه این بیرحاء صدقه است
برای خدا امید دارم نیکی را بموجب این آیه کریمه و ذخرها عند الله و امید میدارم ذخیره نهادن آنرا نزد خدا فضعها پس بنه آنرا یا رسول الله حیث اراك الله آنجا که
بنماید ترا خدای تعالی و فرا یاد بدرای تو یعنی بده بهر که میخواهی و هرجا که مناسب دانی فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلعم بخ بخ ذلك مال رابح خرما آن
یعنی بیرحاء مالی سودمند است بر تو تصدق آن و بخ کلمه ایست که گفته میشود نزد فخر و مدح و رضا بچیزی و خرم در فارسی بمعنی اوست و تکرار کرده میشود برای مبالغه و آخر وی ساکن است و
چون وصل کنند مجرور و منون کرده شود و گاهی مخفف است و گاهی مشدد نیز آید و فرمود آن حضرت وقد سمعت ما قلت و بتحقیق شنیدم و قبول کردم آنچه گفتی تو از نیت خیر
وانی اری ان تجعلها فی الاقربین و بدرستیکه من می بینم و میدانم که بگردانی تو آنرا در خویشان خود و تصدق کنی بر ایشان تا ثواب صدقه و صله رحم هر دو ترا باشد فقال
ابو طلحة افعل پس گفت ابو طلحه بکنم هرچه فرمائی و بگردانم آنرا در خویشان خود یا رسول الله فقسمها ابو طلحة فی اقاربه پس قسمت کرد آنرا ابو طلحه در خویشان خود
و بنی عمه و در پسران عم خود این بیان اقاربست یا از اقارب غیر ایشان مراد است و آورده اند که معاویه در زمان امارت خود آنرا از اقارب ابی طلحه بمال فراوان خرید و قصرهای
بلند بنا کرد متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الصدقة ان تشبع کبدا جائعا فاضل ترین صدقه آنست که سیر گردانی جگر گرسنه را طیبی گفته که مراد

باشد یا کافر ناطق باشد یا غیر ناطق رواه البیهقی فی شعب الایمان باب عادت مولف است که گاهی ذکر میکند باب را بی ترجمه و ذکر میکند در آن متممات و ملحقات
باب سابق را و در بعضی نسخ باب صدقة المرأة من مال الزوج واقع شده و در بعضی باب نفقة المرأة من مال الزوج و احادیث باب مخصوص نیست بمرأة خازن و خادم را نیز شامل است
الفصل الاول عن عائشة رض قالت قال رسول الله صلعم اذا انفقت المرأة من طعام بیتها غیر مفسدة چون انفاق کند و تصدق نماید زن از طعام خانه
خود از آنچه خورده میشود و ذخیره نهاده نمیشود در حالی که تباه نکننده و اسراف نماینده است کان لها اجرها بما انفقت باشد مر آن زن را ثواب او بسبب انفاق کردن
وی و لزوجها اجره بما کسب و باشد مر شوهر را ثواب او بسبب کسب کردن آن مال را که ملک اوست و للخازن مثل ذلك و باشد مر گنجینه دار را که این طعام حوالهٔ او است
مانند آن ثواب که زن را و شوهر او راست لا ینقص بعضهم اجر بعض شیئا کم نمیکرداند بعضی ازین سه تن ثواب بعضی را یعنی همه را اجر کامل و ثواب تمام است و موجب نقصان
متفق علیه و این حدیث مطلق است در جواز تصدق زن از طعام مرد خواه اذن کند یا نه و بعضی میگویند که جایز نیست زن را تصدق بهیچ چیز از مال مرد مگر باذن وی و این حدیث را
تاویل میکنند یا اینکه این مبنی است بر عادت اهل حجاز که اهل و خادم را اذن کرده میگذارند در انفاق و تصدق از آنچه در خانه است بر سائلان و ضعیفان و حدیث آینده
صریح است در جواز بی امر و اذن و شاید که آن جماعت حمل کنند از امر بر امر جدید فافهم و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم اذا انفقت المرأة من كسب زوجها
من غیر امره چون انفاق کنند زن از مال شوهر خود بی امر وی با علم زن برضای زوج صریحا یا دلالة و چیزی اندک باشد کذا فی الحواشی و تورپشتی گفته که امر و اذن راجع است
بعادت مردم خواه شهری باشد یا روستائی و مختار همین قول است فلها نصف اجره پس مر آن زن راست نیمه اجر آن یعنی مشترک است میان ایشان متفق علیه
و عن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الخازن المسلم الامین الذی یعطی ما امر به گنجینه دار مسلمان امانت دار که میدهد آنچه امر کرده
شده است باین و حکم کرده است بدان مالک کاملا موفرا بکمال و تمام طیبة به نفسه در حالیکه خوش است بدان نفس وی بی کراهیت و تنگی فیدفعه
الی الذی امر له به پس میرساند آنرا بسوی کسی که امر کرده شده است مر او را بدان احد المتصدقین یکی از دو تصدق کنندگان است و مراد بدو متصدق کننده یکی
مالک که بحقیقت تصدق میکند دیگر همین خازن متصف بصفات مذکوره متصدق است که در حکم تصدق کننده است بظاهر و این عبارت از قبیل قول ایشان است که
میگویند القلم احد اللسانین و الخال احد الابوین مراد شرکت وی است در اجر و ثواب المتصدقین بکسر قاف نیز خوانده اند متفق علیه و عن عائشة رض قالت ان
رجلا قال للنبی صلی الله علیه و سلم ان امی افتلتت نفسها گفت عائشه که مردی گفت مر آن حضرت را که مادر من مرده است بمرگ ناگهانی و فلته بمعنی ناگهان است و من
کاری و افتلات بمعنی ربودن نیز آمده و اظنها لو تکلمت تصدقت و گمان میبرم او را که اگر سخن میکرد و هوشیار می بود تصدق میکرد بچیزی و وصیت میکرد بدان فهل
لها اجر ان تصدقت عنها پس آیا هست مر او را ثوابی اگر تصدق کنم از جانب وی قال نعم گفت آن حضرت آری میرسد او را ثواب تصدق که میکنی از جانب وی متفق
علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه ثواب صدقه میرسد بمیت و همچنین دعا و استغفار برای میت و مذهب اهل حق که اهل سنت و جماعت اند این است و در عبادات بدنیه
اختلاف دارند مثل نماز و تلاوت قرآن و مختار وصول ثواب است امام عبدالله یافعی در روضة الریاحین میگوید که شیخ اجل اکرم عزالدین عبدالسلام را بعد از فوت او در
خواب دیدند که گفت ما در دنیا حکم میکردیم بعدم وصول ثواب تلاوت قرآن و در ینعالم بر خلاف آن یافتم و الله المجیب الفصل الثانی عن ابی امامة قال سمعت
رسول الله صلعم یقول فی خطبته عام حجة الوداع گفت ابو امامه شنیدم آن حضرت را که میگفت در خطبه خود سال حجة الوداع لا تنفق امرأة شیئا من بیت
زوجها الا باذن زوجها انفاق نکند زنی هیچ چیز را از خانه شوهر خود مگر باذن شوهر خود قیل گفته شد یا رسول الله و لا الطعام و طعام را نیز انفاق نکند از خانه
شوهر بی اذن شوهر با وجود آنکه در مالیت آن قدر نیست که دراهم و دنانیر را است قال ذلك افضل اموالنا گفت آن حضرت یعنی طعام بهترین مالهای ما است که بالفعل سبب کفاف
معیشت و بقای بنیه است مراد بطعام اینجا چیزی تمام است نه مطبوخ که تواند عام تر باشد و در بعضی نسخ افضل اموال الناس رواه الترمذی و عن سعد قال لما
بایع رسول الله صلی الله علیه و سلم النساء گفت سعد بن ابی وقاص وقتی که مبایعت کرد آن حضرت زنان را قامت امرأة جلیلة کانها من نساء مضر
باستاد زنی بزرگ گویا که آن زن از زنان قبیلهٔ مضر است بضم میم و فتح ضاد معجمه که قبیلهٔ مشهور است از قبایل عرب از اولاد مضر بن نزار فقالت پس گفت آن زن یا نبی الله
انا کل علی ابائنا و ابنائنا و ازواجنا فما یحل لنا من اموالهم بدرستیکه ما گرانیم یعنی عیالیم بر پدران و پسران و شوهران خود پس چه چیز حلال است مارا از مالهای
ایشان و کل بفتح کاف و تشدید لام گرانی و عیال و کسی که مستقل نیست در کار خود قال الرطب تأکلنه و تهدینه گفت آن حضرت حلال است شما را از اموال ایشان طعام
تر از آنچه زود تباه میگردد مثل شوربا و شیر و میوه و تره و امثال آن میخورید شما آن را و هدیه میکنید و می فرستید آنرا برای هر که میخواهید و حاجت نیست در آن باستیذان زیرا چه عرف و
عادت جاریست بمسامحت در انواع المطعام خشک چاره نیست در آن از اذن و رضا و طیبی گفته که این در آبا و ابنا و اجها است و در ازواج و زوجات جایز نیست مگر باذن
انتهی و حدیث صریح است در شمول ازواج و مدار بعرف و عادت است چنانکه گفته شد رواه ابو داود الفصل الثالث عن عمیر مولی ابی اللحم عمیر بضم
عین و فتح میم که صحابیست حاضر شده فتح خیبر را و روایت دارد از مولای خود که ابی اللحم است و از قدمای صحابه و مشاهیر ایشان است و حاضر شد ببدر و شهید شد
حنین و ابی اللحم لقب اوست بجهت آبا کردن او از گوشت مطلقا و بعضی گفته اند که وی نمیخورد در جاهلیت از آنچه ذبح کرده میشد بر اصنام قال گفت عمیر امرنی مولای ان اقدد

لحما امر کرد مرا مولای من که ابی اللحم است که خشک کنم گوشتی را فجاء فی مسکین پس آمد مرا مسکینی فاطعمته منه پس خورانیدم من آن مسکین را از آن گوشت فعلم بذلک مولائی پس عالم شد بآن یعنی بخورانیدن من آن مسکین را
از آن گوشت مولای من فضربنی پس بزد مرا که چرا خورانیدی فاتیت رسول الله پس آمدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فذکرت ذلک له پس ذکر کردم این قصه مر آن حضرت را فدعاه پس طلبید
آن حضرت او را فقال لم ضربته پس گفت آن حضرت برای چه زدی او را فقال یعطی طعامی بغیر ان آمره گفت میدهد طعام مرا بمسکینان بی آنکه امر کنم او را فقال الاجر بینکما پس گفت آن حضرت مزد او را
و غم مخور زیرا که ثواب آن مشترک است میان هر دو شما گفته اند که مقصود آنحضرت آن نیست که بنده را حق تصرف است در ملک مولی علی الاطلاق بلکه مقصود تسلیه مولی است و عدم ضرب عبد بر این فعل بجهت اشتراک
در ثواب و غنیمت پنداشتن آن وفی روایة و در روایتی چنین آمده است که قال گفت عمیر کنت مملوکا بودم من بنده کسی فسألت رسول الله پس سوال کردم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اتصدق من مال
موالی بشیء آیا تصدق کنم من از مال مالک خود بچیزی و در بعضی نسخ موالی بلفظ جمع قال نعم گفت آنحضرت آری تصدق کن والاجر بینکما نصفان و ثواب مشترک است میان شما دو نیم رواه مسلم باب من لا یعود
فی الصدقة باب در بیان حال کسی که باز نمیگردد در صدقه یعنی نمی باید که آنچه بکسی داده باز ستاند و بعد از دادن پشیمان گردد و در حدیث باید که خریدن نیز نشاید و این مبالغه است در نفی عود و تنزه است از آن بحقیقت عود نیست و این
علم الفصل الاول عن عمر بن الخطاب رض قال حملت علی فرس فی سبیل الله روایت است از امیر المؤمنین عمر گفت سوار کردم کسی را بر اسب در راه خدا یعنی بخشیدم اسب را لکن بغازی تا که اسب داشت فاضاعه
الذی کان عنده پس ضایع گردانید آن اسب را آنکسی که بود آن اسب نزد وی یعنی خوب نگاه نداشت و بد سیاست کرد و خبردار نشد که یا هلاک گرداند و ضیاع هلاک شدن است و اضاعت هلاک گردانیدن فاردت ان اشتریه
پس خواستم من که بخرم آن اسب را وظننت انه یبیعه برخص و گمان بردم که وی بفروشد آن اسب را بارزانی و رخص بضم را ارزانی و ارزان داشتن فسألت النبی پس پرسیدم پیغمبر را صلعم که خریدن من آن اسب را
از وی خوبست یا نه فقال لاتشتره ولا تعد فی صدقتک پس گفت آنحضرت مخر آن را و باز مگرد در صدقه خود وان اعطاکه بدرهم و اگر چه بدهد وی اسب را بیک درهم و نظر بظاهر عبارت
و سوق کلام چنان می نماید که گویند اگر چه بفروشد آنرا بیک درهم و طیبی گفته نظر بارزانی و صحت بیع وی اشعار میکند نظر بآن کن که آن هبه و صدقه تو بود و نظر بمعنی عود هست فافهم بعد از آن تعلیل کرد آنحضرت آنرا و
تقبیح نمود عود را بقول خود فان العائد فی صدقته کالکلب یعود فی قیئه زیرا که بدرستیکه عود کننده در صدقه خود مانند سگ است که عود میکند در قی خود و باز میخورد آنرا وفی روایة و در
روایتی چنین آمده است که لا تعد فی صدقتک فان العائد فی صدقته کالعائد فی قیئه متفق علیه وعن بریدة قال کنت جالسا عند النبی گفت بریده بودم من نشسته
نزد پیغمبر صلعم اذ اتته امرأة ناگاه آمد آنحضرت را زنی فقالت پس گفت آن زن یا رسول الله انی تصدقت علی امی بجاریة بدرستیکه من تصدق کرده ام بر مادر خود داهی را وانها ماتت
و بدرستیکه مادر من مرده است یعنی آن جاریه بعد از مردن مادرم میرسد بمن بمیراث من چه میفرمائی آیا اینهم قبیل داخل عود در صدقه هست یا نه قال وجب اجرک گفت آنحضرت ثابت شد اجر و ثواب تو
تو بتصدق کردن تو آن را بر مادر وردها علیک المیراث و بازگردانید آن جاریه را بر تو میراث و ملک میراث ضروریست که ثابت میگردد و نه باختیار بخلاف شرا که وی در حکم استرداد است
باختیار قالت باز گفت آن زن یا رسول الله انه کان علیها صوم شهر بود بر مادر من روزه یکماه که آنرا بعلت مرض یا سفر یا حیض خورده بود افاصوم عنها پس آیا روزه دارم من از
جانب وی قال صومی عنها گفت آنحضرت روزه بدار از جانب وی قالت باز گفت آن زن انها لم تحج قط افاحج عنها مادر من حج نکرده است هرگز آیا پس حج بگذارم از وی قال نعم
حجی عنها پس گفت آنحضرت آری بگذار حج از وی رواه مسلم بدانکه این حدیث دلالت دارد بر آنکه ولی را میرسد که نگاه دارد نیابت آنچه بر وی بود از روزه قضای رمضان یا نذر یا کفارت و باین رفته است
امام احمد باین حدیث و تجویز نکرده اند آنرا ائمه ثلثه کذا قال الطیبی و مذهب ما آنست که روزه ندارد از میت ولی وی زیرا که در حدیث آمده است که روزه ندارد هیچ یکی از دیگری و نه نماز گذارد
هیچ یکی از دیگری بلکه اطعام کند و فدیه دهد اگر وصیت کرده است واجب است فدیه از ثلث و اگر وصیت نکرده جائز است که تبرع کنند ورثه اما لازم نیست و نزد شافعی حاجت نیست بوصیت
کذا ذکر فی الهدایة و تفصیل کلام آنست که عبادات چند نوع است یکی مالی محض است چنانچه زکوة دیگر بدنی محض چنانچه صلوة دیگر مرکب از مالی و بدنی چنانچه حج و نیابت جاریست در نوع اول
در حالت اختیار و ضرورت از جهت حصول مقصود بفعل نائب و جاری نیست در نوع ثانی به هیچ حال زیرا که مقصود اتعاب نفس است و آن حاصل نمیگردد بفعل نائب و جاری میگردد در نوع ثالث نزد عجز
از جهت معنی ثانی که مشقت است بتنقیص مال و جاری نمیگردد نزد قدرت از جهت عدم اتعاب نفس و در حج نفل جائز است نائب در حالت قدرت زیرا که باب نفل اوسع است و ظاهر عبارت حدیث
آنست که حج نفل بود فافهم والله اعلم تمام شد کتاب الزکوة بعون الله و توفیقه تعالی اوست کتاب الصوم فسأل الله اتمامه کتاب الصوم صوم و صیام در لغت بمعنی امساک و در شرع عبارتست از
باز داشتن نفس از طعام و شراب و جماع و اختلاف کرده اند که صلوة افضل است یا صوم مشهور نزد جمهور آنست که صلوة افضل است از سایر اعمال چنانکه حدیث واقع شده است واعلموا ان خیر
اعمالکم الصلوة و بعضی گفته اند که صوم افضل است زیرا که حدیث واقع شده است علیک بالصوم فانه لا عدل له و ظاهر این مخصوص بمخاطب است فافهم الفصل الاول عن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلعم اذا دخل رمضان فتحت ابواب السماء چون می درآید رمضان گشاده میشود درهای آسمان وفی روایة فتحت ابواب الجنة گشاده میشود
درهای بهشت وغلقت ابواب جهنم و بسته میشود درهای دوزخ وسلسلت الشیاطین و در زنجیر پا کرده میشوند شیطانان وفی روایة فتحت ابواب الرحمة گشاده میشود درهای رحمت
رمضان مشتق از رمض است بمعنی سخت تافتن گرمای آفتاب بر ریگ و زمین و جز آن و سوختن قدمها و جگرها و جریدن گوسفند و سوختن درون و علت نام شدن وی از آن گویند که در آن هنگام که نقل میکردند اسماء
شهور را از لغت قدیم نام کردند آنها را بزمانها که واقع بود در آن پس موافق افتاد این ماه بزمان حر و الله اعلم فتحت بتخفیف و تشدید هر دو آمده است و گشاده شدن درهای آسمان کنایت است از پیاپی فرستادن
رحمت و صعود اعمال بی مانع و اجابت دعا و گشاده شدن درهای بهشت از بذل توفیق و حسن قبول و بسته شدن درهای دوزخ از تنزیه نفوس روزه داران از آلودگی فواحش و تخلص از بواعث معاصی
و قمع شهوات و در زنجیر کردن شیاطین از بسته شدن طرق معاصی و وساوس و روایت اخیر که اثبات فتح ابواب رحمت میکند تفسیر همه میکند و خلاصه همه معنی این است متفق علیه وعن سهل بن سعد
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الجنة ثمانیة ابواب فرمود آنحضرت که در بهشت هشت در است منها باب یسمی الریان از جمله درها دریست که نامیده میشود آنرا ریان بفتح را و تشدید یا از ری که

یعنی سیرابی لا یدخله الا الصائمون در نمی آیند آنرا مگر روزه داران بیان آن در باب فضل صدقه گذشت متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام رمضان
ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه کسیکه روزه دارد رمضان را از جهت ایمان بخدا وامتثال امر وی وتصدیق بوعدهٔ وی وچشم داشت اجر وثواب وی آمرزیده شود مر او را آنچه پیش رفته است از
گناه وی ومن قام رمضان ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه وکسیکه قیام کند رمضان را یعنی نماز گذارد در شبهای وی از جهت ایمان وحسبة لله آمرزیده شود آنچه پیش رفته است از گناهان
وی ومن قام لیلة القدر ایمانا واحتسابا وکسیکه قیام کند در شب قدر بجهت ایمان واحتساب غفر له ما تقدم من ذنبه متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم کل عمل ابن آدم یضاعف هر عمل نیک آدمیزاد مضاعف کرده میشود دانسته که الحسنة بعشر امثالها یک نیکی به ده چند وی الی سبعمائة ضعف تا هفتصد مانند باندازهٔ شدت رغبت
وصدق نیت واخلاص لله سبحانه وفضل وی قال الله تعالی الا الصوم گفت خداوند تعالی مگر روزه که جزای اثر آن بحد وبی اندازه است فانه لی زیرا که روزه برای من است وانا اجزی به ومن جزا
میدهم بآن هرچه میخواهم وچند آنکه میخواهم از حد حصر وحساب بیرون فانه لی زیرا که روزه محض مر است اگرچه همه چیز مر او راست تعالی وتقدس وهمه عبادات برای اوست وروزه را از ان میان تخصیص کرد وتکریم وتشریف
خاص مخصوص گردانید از جهت آنکه این عبادت بعید است از ریا وپوشیده است از چشم غیر بخلاف سائر عبادات که ریا بدان راه می یابد ولهذا منع کرده شد که گوید من روزه دارم مگر در فرض که متعین ومعلوم است
از جهت آنکه نفس را در ان حظی نیست چنانکه فرمود یدع شهوته وطعامه من اجلی ترک میدهد صایم خواهش نفس خود را خصوصا طعام خود را که احتیاج بدان باشد واکثر است از جهت من وطلب ثواب ورضای
من ودر روایتی طعامه وشرابه وگفته اند که حق سبحانه وتعالی معبود بروزه نشده وتعظیم کفار در هیچ عصری از اعصار معبودات خود را بصوم نبوده اگرچه بصورت صلوة وسجود بوده است وبعضی گفته اند که استغنا
از طعام وسائر شهوات از صفات پروردگار تعالی است وچون تقرب جست بنده بدرگاه وی تعالی بآنچه موافق ومشابه صفات اقدس وست نسبت کرد آنرا بخود وموافق سیاق حدیث آنست که اضافت از جهت آن است
که وی سبحانه عالم است بمقدار ثواب وتضعیف آن ومنفرد است بدان للصائم فرحتان مر روزه دار را دو خوشی وشادمانی است فرحة عند فطره یک فرحت نزد گشادن روزه است بجهت انتعاش
طبیعت بسیری وسیرابی بعد از گرسنگی وتشنگی با ضمیمهٔ نورانیت عبادت وفرحت شکر چنانکه گفته اند که آب سرد وشیرین می برآرد شکر را از زرونه دل یا بجهت شکر بر اتمام نعمت وتوفیق وفرحة عند لقاء ربه
وفرحتی دیگر بحصول لقای پروردگار است که در آخرت خواهد شد ولخلوف فم الصائم اطیب عند الله من ریح المسک وهر آینه بوی دهن روزه دار خوشتر است نزد خدا از بوی مشک تصور وه
تمثیل معقول است بمحسوس وخلوف بضم وفتح برآمده بوی دهن یا خلاف متغیر شدن بوی دهن والصیام جنة وروزه سپر است وپناه است از رسیدن شر شیطان در دنیا واز آتش دوزخ در آخرت فاذا کان
یوم صوم احدکم فلا یرفث بضم فا پس چون باشد روز روزهٔ یکی از شما پس باید که تکلم نکند بکلام قبیح وفحش نگوید ولا یصخب بفتح خا وبلند نکند آواز انهندیان در خصومت فان سابه احد او قاتله
فلیقل انی امرؤ صائم پس اگر دشنام دهد روزه دار را یکی وقتال کند یعنی خصومت کند واگر کسی پس باید که دشنام ندهد وخصومت نورزد وبگوید که من روزه دارم بزبان گوید یا بدل خود [illegible] روزه دارم
مرا نشاید که دشنام کنم وخصومت نمایم بعضی گویند که اگر روزه فرض باشد بزبان گوید واگر نفل باشد بدل تا از ریا دور باشد وقاضی ابوبکر بن العربی گفته که موضع خلاف صوم نفل است در فرض بزبان گوید
متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان اول لیلة من شهر رمضان صفدت الشیاطین چون میباشد نخست شبی از ماه
رمضان بند کرده میشوند ومحکم بسته میشوند شیاطین وصفاد بکسر صاد ودال بند وغل وآنچه اسیر را بدان بند کنند از قید وغیره وصفدت بتشدید فا روایت است ومردة الجن وبند کرده میشوند سرکشان
سخت از جن ومردة بفتحات جمع مارد چنانچه طلبه جمع طالب وغلقت ابواب النار وبسته میشوند درهای آتش فلم یفتح منها باب پس گشاده نمیشود از ان هیچ دری وفتحت ابواب الجنة وگشاده
میشوند درهای بهشت فلم یغلق منها باب پس بسته نمیشود از وی دری وینادی مناد وندا میکند وآواز میدهد آواز دهنده ومیگوید یا باغی الخیر اقبل ای طلب کننده نیکی وثواب پیش آی که وقت است
ویا باغی الشر اقصر ای طلب کننده بدی باز ایست نفس خود را از گناهان که وقت توبه از گناهان وترک کردن آنهاست ولله عتقاء من النار ومر خدا راست آزادگان از آتش دوزخ یعنی در رمضان وذلک کل
لیلة وآن آزاد کردن در هر شب است مخصوص بشب قدر نیست رواه الترمذی وابن ماجة ورواه احمد عن رجل وقال الترمذی هذا حدیث غریب الفصل الثالث عن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتاکم رمضان آمد شما را رمضان شهر مبارک ماهی است که برکت کرده شده است در وی فرض الله علیکم صیامه فرض گردانیده است خدای تعالی بر شما
روزهٔ آنرا تفتح فیه ابواب السماء گشاده میشوند در وی درهای آسمان وتغلق فیه ابواب الجحیم وبسته میشوند در وی درهای دوزخ وتغل فیه مردة الشیاطین وغل کرده میشوند در وی مردهٔ شیاطین
وغل بضم بند کردن فیه لیلة خیر من الف شهر در رمضان شبی است که بهتر است از هزار ماه مراد شب قدر است من حرم خیرها فقد حرم من خیر کثیر کسیکه محروم گردانیده شد نیکی وثواب آنرا
پس بتحقیق محروم گردانیده شد از خیر بسیار از همه خیر چنانکه در حدیث انس بیاید ولیکن مبالغه است یا مراد خیر متعلق بماه رمضان وظاهر آنست که مراد ثبوت حقیقت حرمان است باقطع نظر از تعلق رواه احمد والنسائی وعن عبد الله بن
عمرو ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الصیام والقرآن یشفعان للعبد گفت آنحضرت که روزه وقرآن شفاعت میکنند مر بنده را یقول الصیام ای رب انی منعته الطعام والشهوات بالنهار
فشفعنی فیه میگوید روزه ای پروردگار من بدرستیکه من باز داشتم او را از خورش وشهوات دیگر چنانچه آب وجماع در روز پس قبول کن شفاعت مرا در وی ظاهر آنست والله اعلم که مراد تمامه شهوات باشد از مستلذات حواس
وروزهٔ کامل که اهل طریقت راست آنست که تمامهٔ اعضا وحواس را ریاضت فرماید وزبان را بسته باز دارد وعموم رحمت الهی بمنع طعام وشراب وجماع اکتفا کرد تا همه را شامل باشد وغیبت در مذهب سفیان ثوری ناقض
صوم است ویقول القرآن منعته النوم باللیل فشفعنی فیه ومیگوید قرآن منع کردم من او را از خواب در شب پس قبول کن شفاعت مرا در وی فیشفعان پس قبول کرده میشود شفاعت صیام وقرآن وشفاعت
خواهش کردن ودرخواستن گناه کسی را شفیع وشافع خواهش کرد وتشفیع پذیرفتن شفاعت مشفع بفتح فا وتشدید آن پذیرفته شده شفاعت وی رواه البیهقی فی شعب الایمان واحمد وطبرانی نیز روایت کرده ور
رجال وی حجت اند وصحت حاکم گفته صحیح علی شرط مسلم وعن انس بن مالک قال دخل رمضان فقال رسول الله گفت انس درآمد رمضان پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان هذا الشهر قد حضرکم
وفیه لیلة خیر من الف شهر بدرستیکه این ماه بتحقیق حاضر شده شما را ودر وی شبی است بهتر از هزار ماه من حرمها فقد حرم الخیر کله کسیکه محروم گردانیده شد از ان شب پس بتحقیق محروم گردانیده شد از همه خیر ولا یحرم خیرها

الاكل محروم ومحروم گردانيده ميشود از خير اين شب مگر كسيكه محروم است از سعادت وموسوم است بسمت حرمان ومهمل است بدان اين عبارت ناظر بمعنى اخير است كه در حديث ابي هريره گفتيم رواه ابن ماجه وعن
سلمان الفارسي قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في اخر يوم من شعبان گفت سلمان فارسي خطبه خواند مارا آن حضرت در پسين روز از ماه شعبان فقال پس گفت يا ايها الناس
قد اظلكم شهر عظيم اي مردمان بتحقيق اشراف كرد وسايه انداخت شمارا ماهي بزرگ شهر مبارك ماهي است كه بركت كرده شده است در وي شهر فيه ليلة خير من الف شهر جعل الله صيامه فريضة
گردانيده است خداي تعالى روزه ماه رمضان را فرض وقيام ليله تطوعا وگردانيده است نماز كردن را در شب وي نفل وسنت من تقرب فيه بخصلة من الخير كسيكه نزديكي جويد بدرگاه حق در وي بخوئي وعملي از نيكي يعني نفل
كان كمن ادى فريضة فيما سواه باشد همچو كسيكه گذارد فرض را در ماهي كه جز رمضان است ومن ادى فريضة فيه كان كمن ادى سبعين فريضة فيما سواه وكسيكه ادا كند فريضه را در وي باشد همچو كسيكه گذارد هفتاد
فريضه را در ماهي كه جز رمضان است وهو شهر الصبر وماه رمضان ماهي است كه در وي صبر است از شهوات نفس والصبر ثوابه الجنة وصبر كردن ثواب وي بهشت است وشهر المواساة وماه رمضان ماهي است
كه در وي غمخوارگي فقرا وگرسنگان بايد كرد ومواسات بمال وتن با كسي غمخوارگي كردن وشهر يزاد فيه رزق المؤمن وماهي است كه زياده كرده ميشود در وي رزق مسلمانان وبركت داده مي شود در وي ونيز توسيع طعام ومواسات كه در وي
امر كرده و لهذا بسبب وسعت رزق فقرا ومحتاج خواهد شد من فطر فيه صائما كان له مغفرة لذنوبه كسيكه روزه كشايانده روزه دار را باشد سبب امرزيدن مر گناهان ورا وعتق رقبة من النار وسبب
آزادي ذات وي از آتش وكان له مثل اجره من غير ان ينقص من اجره شيء وباشد مر او را مانند مزد آن روزه دار بي آنكه كم شود از مزد وي چيزي قلنا گفتيم يا رسول الله ليس كلنا نجد ما نفطر به
الصائم نيست همه ما باين صفت كه بيابيم چيزي را كه روزه بگشاييم روزه دار را او بجد و اكثر نسخ بنون است و بعضي بيا است واين بحسب قاعده عربيت ظاهر است چنانكه در موضع خود مقرر شده است فقال رسول الله پس
گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يعطي الله هذا الثواب من فطر صائما على مذقة لبن ميدهد خداي تعالى اين ثواب را بكسي كه روزه كشايانده روزه دار را بمي از شير آميخته با آب ومذق شير آميخته با آب
عادت عرب است كه شير را با آب آميخته ميخورانند او تمرة يا روزه كشايانده بيك خرما او شربة من ماء يا بدمي از آب ومن اشبع صائما سقاه الله تعالى من حوضي شربة لا يظمأ بعدها ابدا وكسيكه سير گرداند
روزه دار را بنوشاند او را خداي تعالى از حوض من كه حوض كوثر است نوشيدني از آب كه تشنه نگردد بعد از وي هرگز حتى يدخل الجنة تا آنكه در آيد بهشت را وچون در آيد بهشت را بهمه نعمتها انجا واصل است وهو شهر
اوله رحمة وماه رمضان اول وي سبب افاضت رحمت است از جناب حق كه بدان مستعد وقابل ظهور انوار واسرار گشته از ظلمات گناهان وكثافت معصيت مي برآيند واوسطه مغفرة وميانه وي سبب مغفرت
وآمرزش گناهان است وآخره عتق من النار وآخر ماه رمضان آزاد شدني است از آتش دوزخ چون طاعات ميسر شد ومعاصي مغفور گرديد از آتش دوزخ آزاد شد ومنتهي ومستعد دخول جنت گرديد ومن
خفف عن مملوكه فيه وكسيكه تخفيف كند از داده وغلام خود كه روزه دارند وتكليف ومشقت نكند غفر الله له واعتقه من النار بيامرزد خداي تعالى مر او را وآزاد گرداند او را از آتش دوزخ وعن
ابن عباس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل شهر رمضان اطلق كل اسير بود آنحضرت چون مي در آمد ماه رمضان رها ميكرد هر بنده را واعطى كل سائل وميداد هر خواهنده را
شايد كه در اينجا كسي گويد كه چگونه روا باشد رها كردن هر اسير وشايد كه درين ميان كسي باشد كه بر وي حقي باشد مر كسي را جوابش آنست كه گوييم اسيران آنحضرت نبودند مگر كافران كه اسير كرده ميشدند در غزوات و
آنحضرت مخير بود بعد از اسير ساختن ميان منت نهادن و رها كردن وميان فدا گرفتن و بنده ساختن نزد اكثر ائمه ومتعين است قتل يا استرقاق نزد حنيفه ونبود ميان ايشان كه كسي را بر وي حقوق الناس از ديون وامثال
آن باشد واگر باشد شايد كه آنحضرت رضاي خصوم كرده رها ميكرد وعن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الجنة تزخرف لرمضان فرمود آنحضرت كه بهشت آراسته ميشود براي رمضان
من راس الحول الى حول قابل از سر سال تا سال آينده زخرف بضم زاي وراء زر و هر آنچه آراسته و آبدار باشد مزخرف آراسته زخارف الدنيا آرايشهاي وي قال فاذا كان اول يوم من رمضان پس
چون ميباشد نخست روز از رمضان هبت ريح تحت العرش من ورق الجنة على الحور العين ميوزد بادي زير عرش از برگهاي بهشت بر زنان سفيد پوست سيم اندام سخت سفيدي و سياهي چشم
واز مژگان كشاده چشم حور جمع حوراء وعين جمع عيناء فيقلن يا رب اجعل لنا من عبادك ازواجا تقر بهم اعيننا پس ميگويند آن زنان بهشتي اي پروردگار ما گردان مارا از بندگان خود شوهران كه خنك گردد
وقرار گيرد با ايشان چشمهاي ما وتقر اعينهم بنا وخنك گردد وقرار گيرد چشمهاي ايشان بما تقر بفتح قاف وكسر آن يا از قر بضم قاف بمعني برودت چشم مشاهده محبوب سرد گردد ولذت گيرد وگرمي وسوزش وي در بيند
ميبود يا از قر بفتح قاف بمعني قرار وچشم بنظر بر محبوب قرار گيرد وساكن گردد وچپ وراست نگردد ودر حديث واقع شده است كه جعلت قرة عيني في الصلوة واولاد قرة العين گفتن نيز از اينجاست رواه
البيهقي الاحاديث الثلثة في شعب الايمان وعن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال يغفر لامته في آخر ليلة من رمضان روايت است از ابي هريره كه آنحضرت
گفت آمرزيده ميشود امت او در آخر شبي از رمضان ودر بعضي روايات لامتي قيل گفتند صحابه يا رسول الله اهي ليلة القدر آيا آن شب كه آمرزيده ميشود امت در آن شب قدر است كه بخشيدن گناهان وسلامت
از آفات از خواص ولوازم اوست قال لا گفت آنحضرت آن شب شب قدر نيست ولكن العامل انما يوفى اجره اذا قضى عمله وليكن كار كننده تمام داده ميشود مزد او وقتي كه تمام كند عمل خود را وآن در آخر شب
ميباشد يعني اين مغفرت از جهت فراغ ازين عمل است نه از جهت شب قدر رواه احمد باب رؤية الهلال هلال ماه غره قمر است وبعضي گفته اند تا دو شب وبعضي گفته اند تا سه شب وهفت شب نيز گفته اند و گفته اند در
دو شب آخر ماه بيست ونهم وبيست وششم ودر جز اين شبها قمر است كذا في القاموس مراد اينجا معني اول است كه ديده ميشود در شب نخست از رمضان يا از شوال كه واجب است در نهار وي صوم يا افطار الفصل الاول عن
ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تصوموا حتى تروا الهلال روزه مداريد تا آنكه ببينيد هلال را ولا تفطروا حتى تروه وافطار مكنيد براي عيد تا آنكه ببينيد آنرا فان غم عليكم فاقدروا له
پس اگر پوشيده شود ماه بر شما بغمام يعني ابر پس اندازه كنيد ماه را يعني بشماريد روزهاي او را سي روز وتمام كنيد وكامل گردانيد اين عدد را در ماهي كه پوشيده شده است بر شما مواهب لدنيه گفته است كه اين مذهب ما و مذهب مالك
وابي حنيفه وجمهور سلف وخلف است وبعضي گفته اند كه مراد تقدير منازل قمر وضبط حساب نجوم است تا دانسته شود كه انتهاي وي سي روز است يا بيست و نه واين قول غير سديد است زيراكه قول منجمين نا مقبول ونا معتبر است
در شرع واعتماد بران نتوان كرد وآنحضرت صلى الله عليه وسلم واصحاب واتباع رضي الله عنهم وسلف وخلف رحمة الله عليهم بدان عمل ننموده اند واعتبار نكرده اند وعادت عرب نيز بدان واقع نشده وچنانكه در حديث آينده ميآيد
انا امية لا نكتب ولا نحسب الحديث وفي رواية قال الشهر تسع وعشرون ليلة ودر روايتي آمده كه ماه بيست ونه شب ميباشد فلا تصوموا حتى تروه پس روزه مداريد تا آنكه ببينيد ماه را فان غم عليكم فاكملوا العدة

ثلثین پس اگر پوشیده شود ماه بر شما پس تمام گردانید شمار سی روز و این روایت صریح است در آن که مراد شمار سی روز است نه رعایت حساب نجوم و منازل متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه صوموا لرؤیته فان غم علیکم فاکملوا عدة شعبان ثلثین متفق علیه وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا امة امیة لا نکتب ولا نحسب
فرمود ما یعنی عرب گروهی ایم امی که حساب و کتاب را نمیدانیم الشهر هکذا و هکذا و هکذا ماه هم چنین است و هم چنین سه بار بر همه انگشت بر دو دست نمود وعقد الابهام فی الثالثة و بست
انگشت ابهام را بار سیوم برای تعیین عدد بیست و نه ثم قال پس گفت آنحضرت صلعم الشهر هکذا و هکذا و هکذا الی که را انگشت را عقد کند یعنی تمام الثلثین در حالی که میخواهد آنحضرت تمام عدد سی را یعنی
مرة تسعا و عشرین و مرة ثلثین یعنی یکبار ماه بیست و نه روز میباشد بار دیگر سی روز متفق علیه وعن ابی بکرة بفتح موحده و سکون کاف مثناة در آخر صحابی مشهور است از اخیار اصحاب پیغمبر
صلی الله علیه وسلم نام وی نفیع است بضم نون و فتح فا خود را از بالای قلعه روز طایف از چرخ چاه نزد آنحضرت انداخت پس کنیت او ابو بکرة شد و بکره بفتح با و سکون کاف چرخ چاه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم شهرا عید لا ینقصان دو ماه عید اند که کم نمیشوند یعنی در حکم شریعت و ثواب آخرت اگرچه در عدد کم شوند و بیست و نه آیند و دو ماه که امند رمضان و ذو الحجة متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یتقدمن احدکم رمضان بصوم یوم او یومین باید که پیشی نکند یکی از شما رمضان را بروزه یک روز یا دو روز الا ان یکون رجلا کان یصوم صوما مگر آنکه
باشد مردی که روزه میداشت روزه را یعنی عادت وی بود که در روزی معین مثل دوشنبه یا پنجشنبه مثلا روزه میداشت اتفاقا پیش از رمضان آن روز واقع شد فلیصم ذلک الیوم پس باید که روزه دارد آن
روز و بعضی گفته اند که این نهی مخصوص است بضعفا و آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمع کرده است میان صوم شعبان و رمضان متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا انتصف شعبان فلا تصوموا چون نیمه رسید ماه شعبان پس روزه مدارید این نهی در حق کسی است که قوت ندارد بر پیاپی داشتن روزها رواه ابو داود والترمذی وابن ماجه والدارمی
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احصوا هلال شعبان لرمضان شمار کنید ماه شعبان را از برای تحقیق ماه رمضان تا عدد ایام وی مشخص گردد و معلوم گردد که بیست و نه یا سی است
رواه الترمذی وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت ما رایت النبی صلی الله علیه وسلم یصوم شهرین متتابعین الا شعبان و رمضان گفت ام سلمه ندیدم من آنحضرت را که
روزه میداشته در دو ماه پیاپی مگر شعبان و رمضان را رواه ابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجة وعن عمار بن یاسر قال من صام الیوم الذی یشک فیه فقد عصی ابا
القاسم کسیکه روزه دارد روزی را که شک کرده میشود پس بتحقیق نافرمانی کرد ابو القاسم را یعنی محمد رسول الله و ابو القاسم کنیت آنحضرت است صلی الله علیه وسلم رواه ابو داود والترمذی والنسائی
وابن ماجه والدارمی بدانکه یوم الشک عبارت است از روزی که احتمال دارد که از رمضان باشد و احتمال دارد که نباشد بپوشیده شدن هلال در ابر یا غیر آن در شب بیست و نهم و علما را اختلاف
در روزه آن مختار نزد امام ابو حنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه آنست که روز شک روزه ندارند و مکروه است روزه داشتن در آن اگر دارند بنیت نفل دارند و ثانی احتمال اگر این روزه از رمضان ثابت شود در روزه یوم
رمضان واقع خواهد شد و مستحب است نزد ما کسی را که موافق افتد روزی را که عادت دارد در روزه داشتن در آن روز بر خواص را و غیر ایشان افطار کنند بعد از نصف نهار و امام احمد و جماعتی از علما میگویند که اگر آسمان صاف
باشد یوم شک نیست حساب کرده میشود در روزه وی از رمضان و ابن عمر و بسیاری از صحابه چون میگذشت از شعبان بیست و نه روز طلب میکردند هلال را اگر میدیدند آن را یا می شنیدند خبر آن را روزه می داشتند و اگر
مطلع اگر صاف و بی علت بودی افطار می نمودند و اگر علت بودی روزه میداشتند و حمل کرده اند نهی را بصوم نفل و آنکه در حدیث عمار بن یاسر آمده مراد بدان روزه بنیت رمضان میدارند والله اعلم وعن ابن
عباس قال جاء اعرابی الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال انی رایت الهلال یعنی هلال رمضان آمد اعرابی نزد آنحضرت و گفت بدرستیکه من دیده ام هلال یعنی هلال رمضان را فقال اتشهد
ان لا اله الا الله پس گفت آنحضرت آیا گواهی میدهی به وحدانیت حق قال نعم گفت اعرابی آری گواهی میدهم قال اتشهد ان محمدا رسول الله گفت آنحضرت آیا گواهی میدهی که محمد فرستاده شده
خداست قال نعم گفت آری گواهی میدهم قال یا بلال اذن فی الناس ان یصوموا گفت آنحضرت ای بلال ندا کن در مردم و اعلام کن ایشان را که روزه دارند رواه ابو داود والترمذی
والنسائی وابن ماجه والدارمی و در این حدیث دلیل است بر آنکه خبر مستور الحال یعنی آنکه فسق او معلوم نباشد مقبول است خبر وی در ماه رمضان و شرط نیست لفظ شهادت و تفصیل مذاهب آنست
که مذهب حنفیه و صحیح از مذهب شافعی و مشهور از مذهب احمد آنست که ثابت میشود هلال رمضان بخبر واحد عدل و شرط نیست لفظ شهادت زیرا که این امر دینی است که متعلق بدیانت و وجوب این صوم پس
مشابه شد بروایت احادیث و اخبار را بخبر واحد عدل و نزد مالک و در قولی مر شافعی را و در روایتی از احمد و اسحق شرط است شهادت و کسی چنانکه در سایر شهادات و لیکن عدالت محض شرط است باتفاق
و طحاوی گفته قبول کرده میشود عدل باشد یا غیر عدل مراد بغیر عدل مستور است چنانچه ظاهر حدیث است و نزد بعضی مقبول است خبر امراة و عبد و این در صوم است با غیم و در فطر با غیم شرط است عدد
شهادت و عدالت و حریت و بی علت در هر دو شرط است جمع کثیر و مراد بکثرت عدد تواتر است و نزد بعضی اهل محله و روایتی است از ابی یوسف پنجاه مرد وعن ابن عمر قال ترائی الناس الهلال
بیکدیگر نمودند مردم ماه نو را یعنی جمع شدند برای دیدن آن فاخبرت رسول الله صلی الله علیه وسلم انی رایته پس خبر دادم من آنحضرت را که من دیده ام ماه را فصام و امر الناس بصیامه
پس روزه داشت آنحضرت و امر کرد مردم را بروزه داشتن رواه ابو داود والدارمی الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتحفظ
من شعبان ما لا یتحفظ عن غیره گفت عائشه بود آنحضرت که یاد میداشت ایام شعبان را و نگاه میداشت آن را چنانچه نمیکرد از غیر شعبان یعنی تکلف میکرد و مبالغه مینمود در شمردن ایام ماه شعبان برای محافظت
صوم رمضان فی الصراح تحفظ هشیار و بیدار بودن و یک یک یاد کردن ثم یصوم لرؤیة رمضان پس روزه میداشت آنحضرت وقت دیدن ماه رمضان فان غم علیه عد ثلثین یوما ثم صام
پس اگر پوشیده میشد ماه شمار میکرد سی روز را پس روزه میداشت رواه ابو داود وعن ابی البختری بفتح موحده و سکون معجمه و فتح فوقیه از تابعین است نام وی سعید بن فیروز کوفی قال گفت
خرجنا للعمرة بیرون آمدیم ما برای عمره گزاردن فلما نزلنا ببطن نخلة پس چون فرود آمدیم ما ببطن نخله که موضعیست میان مکه و طایف ترائینا الهلال جمع شدیم بر طلب هلال فقال بعض القوم هو
ابن ثلث پس گفتند بعضی از قوم که این ماه سه شبه است وقال بعض القوم هو ابن لیلتین و بعضی از قوم گفتند که این ماه دو شبه است فلقینا ابن عباس فقلنا پس ملاقات کردیم ما با ابن عباس پس گفتیم انا

و رأینا الهلال فقال بعض القوم هو ابن ثلث وقال بعض القوم هو ابن لیلتین فقال ای لیلة رأیتموه گفت ابن عباس کدام شب دیده شما هلال را قلنا لیلة کذا وکذا گفتیم دیدیم شب چنین و چنین
یعنی فلان شب تعیین کردند آن شب را که دیده بودند فقال ان رسول الله پس گفت ابن عباس که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مده للرؤیة مدت گردانیده است رمضان را وقت دیدن هلال یعنی
مدت رمضان زمان دیدن هلال گردانیده است یعنی هرگاه که هلال ببینید رمضان کنید فهو للیلة رأیتموه پس این هلال مر شبی راست که دیده اید او را در آن شب وفی روایة عنه قال و در روایتی از ابی البختری
همین منقولست که گفت وی اهللنا رمضان دیدیم ماه رمضان را اهلال و استهلال دیدن و بعضی برداشتن آواز نزد دیدن هلال نیز آید ونحن بذات عرق و حال آنکه بودیم ما در موضعی که نام وی ذات
عرق است بکسر العین و سکون راء نزدیک بهمان موضع است که مذکور شد فارسلنا رجلا الی ابن عباس یسأله پس فرستادیم مردی را بسوی ابن عباس که پرسد او را از ماه که کدام شب است فقال ابن
عباس قال رسول الله پس گفت ابن عباس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان الله قد مده للرؤیة بدرستیکه خدای تعالی بتحقیق مدت گردانیده است رمضان را زمان دیدن هلال
فان اغمی علیکم فاکملوا العدة پس اگر پوشیده شود ماه بر شما پس تمام و کمال گردانید شمار را یعنی سی روز شمار کنید و روزه دارید رواه مسلم **باب** در سحور و مقاصد مختلفه صوم **الفصل الاول**
عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تسحروا فان فی السحور برکة طعام سحر خورید زیرا که در طعام سحر برکت است و سحور بفتح سین و ضم آن هر دو جائز است اگر بفتح است معنی آن طعام
سحر است و بضم طعام سحر خوردن و محفوظ نزد اکثر محدثین بفتح است و اظهر بمعنی ضم است زیرا که برکت در فعل است بمتابعت سنت نه در نفس طعام کذا قیل متفق علیه وعن عمرو بن العاص قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم فصل ما بین صیامنا وصیام اهل الکتاب اکلة السحر فرق میان روزه ما و روزه اهل کتاب خوردن سحر است زیرا که خدای تعالی مباح گردانید ما را چیزی که
حرام گردانید بر ایشان پس مخالفت کردن ما با ایشان شکرگذاری این نعمت است و اکله بفتح همزه و سکون کاف یکبار خوردن و بضم همزه بمعنی لقمه و این موافق روایت سحور است بفتح سین ولیکن روایت
اینجا بفتح همزه است رواه مسلم وعن سهل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الناس بخیر ما عجلوا الفطر روایت است از سهل بن سعد الساعدی که از مشاهیر صحابه و آخر کسی است
که مرد در مدینه از اصحاب گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم همیشه اند مردم ملابس بخیر مادام که شتابی کنند در گشادن روزه متفق علیه و این نیز بجهت مخالفت اهل کتاب است که تاخیر میکنند در افطار
تا اشتباک نجوم و اختلاط آن و در ملت ما شعار بعضی از اهل بدعت شده که آنرا واجب میدانند ولیکن باید که تعجیل بعد از تحقیق وقت باشد و تیقن بدان و احتیاط در آن نه استعجال تا تردد باطل چنانکه بعضی اهل تکلف
و تسنن میکنند و توربشتی گفته است که اگر قصد در تاخیر تادیب نفس و دفع سرکشی و توسنی کردن نفس با مواصلت عشائین بنوافل باشد بی اعتقاد وجوب باکی ندارد و موید این تاویل است حدیث صحیح که روایت
کرده است او را ابو سعید از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که فرمود وصال مکنید و هر کدام از شما که خواهد وصال کند باید که وصال کند تا سحر و تاخیر افطار بنظر سیاست نفس و قطع شهوات امریست که کرده اند آنرا
بسیاری ربانیین و ارباب احوال و معاملات اعاد الله علینا من برکاتهم انتهی کلامه وعن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقبل اللیل من ههنا چون پیش آید تاریکی شب
از اینجا یعنی از جانب مشرق وادبر النهار من ههنا وپس رود روز از اینجا یعنی از جانب مغرب وغربت الشمس و فرو رود آفتاب و این اقبال و ادبار نیز بسبب غروب آفتاب خواهد بود و ذکر این
برای تاکید و تقریر دخول لیل است فقد افطر الصائم پس بتحقیق روزه گشاد روزه دار یعنی در آمد وقت افطار و میباید که افطار کند متفق علیه وعن ابی هریرة قال نهی رسول الله صلی الله علیه
وسلم عن الوصال فی الصوم نهی کرده است آنحضرت از وصال یعنی روزه داشتن دو روز یا زیاده بی اکل و شرب در میان آن فقال له رجل پس گفت مر آنحضرت را مردی از اصحاب انک تواصل
بدرستیکه تو وصال میکنی یا رسول الله پس بر چه امر منع میکنی از آن وصال که تو میخوانی ما را و ایم باتباع خود قال گفت آنحضرت وایکم مثلی و کدام یکی از شما مانند منست انی ابیت یطعمنی ربی ویسقینی
بدرستیکه من شب میکنم در حالی که طعام میدهد مرا که پرورنده و تربیت کننده منست و آب میدهد وی مرا متفق علیه بدانکه علما را درین طعام و شراب چند قولست یکی آنکه طعام و شراب محسوس بود که
برای آن حضرت هر شب از نزد پروردگار می آمد و میخورد و مینوشید و این کرامتی بود از خدای تعالی مخصوص بوی صلی الله علیه وسلم و این منافی وصال و موجب بطلان صوم نبود اگرچه خود روزه نیز فرض کنند چنانکه
در روایت دیگر آمده است اظل عند ربی یطعمنی ویسقینی روزه میکنم نزد پروردگار خود طعام و شراب میدهد مرا چه آنچه موجب افطار است شرعا طعام و شراب معتاد است اما آنچه بطریق خرق عادت از بهشت
پیش پروردگار آمده باشد مبطل صوم نبود و بعضی گفته اند که مراد بطعام و شراب اینجا قوتست که لازم او است پس گویا فرمود مرا پروردگار من قوت آکل و شارب میبخشد و چیزیکه قائم مقام طعام و شراب است
بود افاضه میکند و بدان قوت بر طاعت و عبادت می یابم و یا مراد بطعام و شراب سیری و سیرابی است که بی طعام و شراب آن حضرت را حاصل میشد و الم جوع و عطش احساس نمیکرد و این غیر معنی قوت
چه تواند که قوت بر طاعت و عبادت با وجود گرسنگی و تشنگی نیز بخشد و درین معنی قوت در ضمن سیری و سیرابی است و گفته اند معنی اول راجح تر است چه سیری و سیرابی منافی حال صائم است و مفوت
مقصود از صوم و وصال است چه روح این عمل گرسنگی است و تشنگی و نیز حال آن حضرت در اکثر جوع بود چنانکه سنگ بر شکم مبارک می بست کذا فی فتح الباری و مختار آنست که مراد طعام و شراب محسوس
نیست و نه لازم وی که قوت و شبع است بلکه غذای روحانی بود که از معارف و لذات مناجات و فیضان لطائف الهی که بر دل شریف وی صلی الله علیه وسلم وارد میگشت حاصل میشد که بدان از غذای
جسمانی و لوازم آن مستغنی میشد و این در محبتهای مجازی و مسرتهای جسمی مجربست چه جای محبت حقیقی و مسرت معنوی که مر آنحضرت را بود تنبیه اختلاف است علما را در صوم وصال در غیر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که جائز است یا حرام است یا مکروه طائفه گویند که جائز است هر کسی را که قادر است بدان و نهی از برای رحمت و شفقت و تخفیف بود چنانکه تصریح در حدیث عائشه آمده است و از بعضی صحابه مثل
عبد الله بن زبیر و غیره و تابعین مثل عبد الله بن ابی نعم و عامر بن عبد الله بن الزبیر و ابراهیم تیمی منقول است و اکثر برانند که جائز نیست و امام ابو حنیفه و امام مالک و امام شافعی تصریح کرده اند بر کراهت
و اختلاف کرده اند که کراهت تحریمی است یا تنزیهی و اول صحیح تر است و امام احمد گفته که جائز است تا سحر و این در حقیقت تاخیر افطار است نه وصال و جمهور برآنند که آن از خصائص حضرت نبوت است و ظاهر
حدیث برهمین است و از اهل سلوک آنها که مولع اند بریاضت نفس که اعتیاد ی فطار میکنند بکف آبی تا از حقیقت وصال برآید والله اعلم **الفصل الثانی** عن حفصة رضی الله عنها قالت قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من لم یجمع الصیام قبل الفجر فلا صیام له کسیکه نیت نکند و تصمیم عزم ننماید روزه را پیش از فجر پس نیست روزه مر او را یجمع بضم یا و سکون جیم و کسر میم از اجماع بمعنی درستی عزم و

و ثابت عزم بودن بر کاری رواه الترمذی وابو داؤد والنسائی والدارمی وقال ابو داؤد وقفه علی حفصة و گفته است ابو داود که موقوف کرده اند این حدیث را بر حفصه معمر بفتح
میمین و عین مهمله در میان آنها که از اتباع تابعین است و ثوری و ابن عیینه و عبد الرزاق از وی روایت دارند و الزبیدی بضم زای و فتح موحده و سکون تحتانیه منسوب بزبید نام او منیه بن صعب است از
یاران زهری است و ده سال با وی بوده و سماع حدیث از وی نموده و ابن عیینه نیز از اتباع است و مشهور است و یونس الایلی بفتح همزه و سکون تحتیه منسوب بایله شهر مشهور از شام نام پدر وی یزید است
کلهم عن الزهری همه ایشان معمر و زبیدی و سفیان بن عیینه و یونس روایت میکنند از زهری و موقوف میدارند این حدیث را بر حفصه و معنی حدیث موقوف در مقدمه معلوم شد که قول صحابی باشد و با نحضرت
صلی الله علیه وسلم رفع نکرده باشد و گفته اند که این حدیث صحیح است پنج کس از اصحاب کتب سته جز بخاری روایت کرده اند و دار قطنی نیز روایت کرده و گفته که رجال اسناد وی همه ثقات اند و ظاهر این حدیث آنست
که روزه بی نیت از شب درست نباشد فرض باشد چنانکه روزه رمضان و قضا و نذر و کفارت یا نفل و مذاهب در اینجا مختلف است مذهب مالک همین است که نیت از شب برای روزه شرط است هر روزه که
باشد نظر بعموم این حدیث و شافعی و احمد نیز بدین قایل اند در غیر نفل اما نفل جائز است بنیت قبل از زوال بلکه نزد شافعی بعد از زوال نیز و مذهب ما آن است که روزه ماه رمضان و نفل و نذر معین جائز است به نیت
از نصف نهار شرعی که قبل از زوال است و برای روزه قضا و کفارت و نذر مطلق نیت شرط است از شب و دلائل هر یک مذکور است در شرح فقد بر وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا سمع النداء احدکم والاناء فی یده چون بشنود بانگ نماز یکی از شما و حال آنکه آوند آب در دست او است که میخواهد آب بخورد فلا یضعه حتی یقضی حاجته منه پس باید
که ننهد آوند را تا آنکه برآرد حاجت خود را از وی یعنی بنوشد آب را احتمال دارد که مراد از آن مغرب باشد پس بدین تاکید است برای تعجیل افطار اگرچه ترک اکل و شرب نزد اذان مسنون است یا اذان صبح بود یعنی
مدار بر اذان نیست نظر بر حقیقت صبح کند اگر بیقین طلوع کرده است نخورد و در شک تحری نماید اگر در غالب ظن شب است بخورد والا نخورد و گفته اند که مراد اذان بلال است که بشب میگفت چنانکه در باب اذان گذشت
و قید بودن اناء در دست اتفاقی است رواه ابو داؤد و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی و هم از ابی هریره است که گفت آن حضرت که گفت خدای تعالی احب
عبادی الی اعجلهم فطرا دوست داشته ترین بندگان من بسوی من شتابنده ترین ایشانست در روزه کشادن از جهت ادراک شرف متابعت و شکرگذاری ترخیص و اغتنام نعمت و اظهار بندگی و احتیاج و بعضی
گفته اند که مسلمانانند زیرا که یهود و نصاری تاخیر میکنند و ران رواه الترمذی وعن سلمان بن عامر صحابیست و در بعضی نسخ مشکات سلیمان واقع شده است و این خطا است از کاتب
یا از مؤلف کتاب کذا قالوا قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا افطر احدکم فلیفطر علی تمر چون خواهد که افطار کند یکی از شما پس باید که افطار کند بر خرما فانه برکة پس بدرستیکه خرما
یا افطار بخرما سبب برکت و زیادتی ثواب است فان لم یجد فلیفطر علی ماء پس اگر نیابد خرما پس باید که افطار کند بر آب فانه طهور پس بدرستیکه آب پاک کننده است یا افطار بآب پاک کننده است
معده را از آلایش و صاف کننده است و موجب اشتها است و بعضی از علما گفته اند که معده چون خالی باشد و طلب طعام و اشتها پیدا شود قبول میکند طعام را باقبال تمام و چون باشد نخست چیزی که بعد
بوی شیرین منتفع گردد بدن بوی غایت انتفاع خصوصا قوت باصره که انتفاع وی از حلاوت بیشتر و قوی تر است و چون حلاوت اهل حجاز تمر است و مجبول است طبیعت ایشان برآن تربیت یافته است بدان
انتفاع ایشان بوی اکثر باشد و اما آب چون جگر از روزه خشکی حاصل میشود پس چون تر شود انتفاع وی بغذا کامل تر گردد و لهذا اولی بحال تشنه و گرسنه آنست که اندک آبی شرب کند پس از آن طعام بخورد رواه
احمد والترمذی وابو داؤد وابن ماجة والدارمی ولم یذکر فانه برکة غیر الترمذی و ذکر نکرده است لفظ فانه برکة را جز ترمذی وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
یفطر قبل ان یصلی علی رطبات بود آنحضرت که افطار میکرد پیش از آنکه نماز بگذارد بر چند خرمای تر فان لم یکن رطبات فتمیرات پس اگر نبود خرماهای تر پس افطار میکرد بچند خرمای خشک و در
بعضی روایات سه رطب یا سه تمر واقع شده فان لم تکن تمیرات حسی حسوات من ماء پس اگر نبودی خرمای خشک هم مینوشید چند کف آب رواه الترمذی وابو داود وقال الترمذی
هذا حدیث حسن غریب وعن زید بن خالد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فطر صائما او جهز غازیا فله مثل اجره روایت است از زید بن خالد که از مشاهیر
صحابه است گفت گفت آنحضرت کسیکه روزه کشا یاند روزه دار را یا ساز و سامان غزا کند مر او را پس مر او راست مانند اجر وی بجهت اعانت بر خیر و شریک شدن در آن رواه البیهقی فی شعب الایمان
ومحی السنة فی شرح السنة وقال صحیح و گفته است محی السنة که این حدیث صحیح است و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن خزیمه و ابن حبان نیز روایت کرده و حکم بصحت آن کرده اند وعن ابن عمر رضی الله
عنهما قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا افطر قال ابن عمر روایت میکند که بود آنحضرت وقتی که افطار میکرد میگفت ذهب الظماء وابتلت العروق وثبت الاجر ان شاء الله تعالی
رفت تشنگی و تر شد رگهای و ثابت شد اجر و ثواب اگر خواسته است خدا ظماء مهموز است ممدود و مقصور بمعنی تشنگی یا تشنگی سخت رواه ابو داؤد وعن معاذ بن زهرة بضم زای و سکون ها از ثقات
تابعین است قال ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا افطر قال بود آنحضرت چون افطار میکرد میگفت اللهم لک صمت خداوندا برای رضای تو روزه داشته ام و علی رزقک افطرت
و بر روزی تو که رسانیدی کشادم روزه را رواه ابو داؤد مرسلا الفصل الثالث عن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الدین ظاهرا ما عجل الناس
الفطر همیشه است دین غالب مادامیکه شتابی کنند مردم افطار را لان الیهود والنصاری یؤخرون زیرا که یهود و نصاری تاخیر میکنند در افطار پس در خلاف ایشان و هدم بنای عمل ایشان غلبه
شوکت است در دین و درین کلام اشارتست که قوام دین و غلبه آن در مخالفت اعدای دین است رواه ابو داؤد وابن ماجة وعن ابی عطیة رضی الله عنه تابعی است از اقران مسروق قال دخلت
انا و مسروق علی عائشة در آمدم من و مسروق بر عائشه فقلنا پس گفتیم یا ام المومنین رجلان من اصحاب محمد دو مرداند از یاران محمد صلی الله علیه وسلم احدهما یعجل الافطار
ویعجل الصلوة یکی از آن دو مرد شتابی میکند در روزه کشادن و شتابی میکند در نماز گذاردن یعنی نماز مغرب والاخر یؤخر الافطار ویؤخر الصلوة و دیگر از آن دو مرد تاخیر میکند افطار را و تاخیر میکند
نماز را قالت گفت عائشه ایهما یعجل الافطار ویعجل الصلوة کدام یکی از آن دو مرد تعجیل میکند در افطار و تعجیل میکند نماز را قلنا عبد الله ابن مسعود گفتیم آنکه تعجیل میکند عبد الله بن مسعود است
رضی الله عنه قالت هکذا صنع رسول الله گفت عائشه هم چنین کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والاخر ابو موسی و مردی که تاخیر میکند ابو موسی اشعری است رضی الله عنه پس ابن مسعود

تزمیت میکرد و ابو موسی برخصت و ابن مسعود اعلم و افقه است در احکام و اقدام است در اتباع او ▬ ابو موسی نیز از کبار صحابه است و در انزشدی یا عذری خواهد بود و شاید که گاهی میکرده باشد والله اعلم رواه مسلم
وعن العرباض بن ساریة صحابیست از اہل صفه و از آن کو یند کان که نازل شده در ایشان ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الآیة قال دعانی رسول الله کفت خواند مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
الی السحور وفی رمضان بطعام سحر در رمضان اینجا سحور بفتح سین است زیرا که خواندن بطعام میکویند فقال هلم الی الغذاء المبارك پس کفت آنحضرت بیا بسوی طعام برکت کرده شده در وی چنانچه
در اول باب گذشت فان فی السحور برکة رواه ابو داؤد والنسائی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم سحور المؤمن التمر نیکو طعام سحر مسلمان خرما است یکی خود
سحور مطلقا برکت است و تمر زیادت برکت است و چون در افطار نیز برکت است تسحر بوی موجب برکت اول و آخر خواهد بود رواه ابو داؤد باب تنزیه الصوم یعنی دور داشتن روزه از آنچه فاسد کرداند وی را یا مکروه
بود و در وی تنزه بمعنی بعد است و تنزیه باری تعالی تبعید وی است از آنچه روا نیست بوی از نقائص و عیوب و در حدیث آمده است الایمان نزه یعنی دور است از معاصی و در حدیثی دیگر آمده است الجابیة نزهة یعنی جابیه بعید است از
وبا و جابیه نام دیهی است بدمشق الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یدع قول الزور روزه داری که ترک نکند سخن دروغ را و اطلاق زور بر باطل و بهتان نیز آید و زور
قسمی از قول است و مراد اینجا شامل قول و فعل است تا صحیح افتد قول وی والعمل به و ترک نکند عمل کردن را بزور و باطل فلیس لله حاجة فی ان یدع طعامه وشرابه پس نیست مر خدا را حاجتی یعنی عنایتی و مبالاتی در آنکه ترک کند
خوردنی و نوشیدنی خود را و این کنایت است از عدم قبول یعنی مقصود از ایجاب صوم و شرعیت آن همین گرسنگی و تشنگی نیست بلکه کسر شهوت و اطفای نائرهٔ نفسانیت است تا نفس از امارگی برآید و مطمئنه گردد رواه البخاری
مشایخ گفته اند صوم سه قسم است یکی صوم عوام که عموم رحمت آن همه عالم راست و آن امساک از اکل و شرب و جماع و صوم خواص و آن منع تمامه اعضا و حواس از لذات و شهوات محرمه و مکروهه بلکه از انهماک در مباح نیز از نا
کسر نفس و قمع وی است و صوم اخص الخواص و آن امساک از هر چیزی که ما دون حق است و عدم التفات بغیر وی و تعلق بما سوای وی سبحانه وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقبل ویباشر وهو صائم گفت عائشه بود آنحضرت که بوسه میداد و مباشرت میکرد یعنی بشره و اندام را به بشرهٔ زنان میرسانید وکان املککم لاربه و بود آنحضرت املک ترین شما حاجت خود را و شهوت خود را و در روایتی
لنفسه و ارب بفتح همزه و را بمعنی حاجت و روایت مشهور نزد محدثین همین است و گاهی روایت کرده میشود بکسر همزه و سکون را و این نیز بمعنی حاجت است و بمعنی عضو و فرج نیز می آید و بر تقدیر ارادت عضو مراد عضو مخصوص
خواهد بود و تورپشتی گفته که حمل بر عضو خارج از سنن ادب صواب است پس احسن حمل او است بر حاجت متفق علیه و ترمذی گفته که درین باب حدیث عائشه حدیث حسن صحیح است و اختلاف کرده اند اهل علم از صحابه و غیرهم
در بوسه مر صائم را بعضی رخصت کرده اند پیر را نه جوان را و مباشرت سخت تر است از آن و بعضی گفته اند که بوسه نقص اجر میکند نه تفطیر انتهی و مذهب نزد ما آنست که باک نیست بوسه اگر امین باشد از جماع یا انزال و
مکروه است اگر امین نباشد زیرا که بوسه گرچه مفطر نیست و لیکن ممکن است که برساند بدان پس در حالت امن اعتبار کرده شده ذات وی و در غیر حالت امن اعتبار کرده شد عاقبت وی و امام محمد در موطا گفته که باز داشتن
خود از آن افضل است و این قول ابی حنیفه است و اکثر علما که پیش از ما بوده اند و مباشرت در حکم تقبیل است در ظاهر روایت و مکروه است مباشرت فاحشه از جهت غلبه خوف فتنه در آن و در موطا گفته که ابن عمر نهی میکرد
از تقبیل و مباشرت و عمر ابن الخطاب نهی میکرد از تقبیل و می گفت که نبود از عصمت هر هیچ یکی را آنچه بود مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم وعنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدرکه الفجر
فی رمضان وهو جنب من غیر حلم گفت عائشه بود آنحضرت که در می یافت او را فجر در رمضان و حال آنکه وی جنب میبود از غیر احتلام فیغتسل ویصوم پس غسل میکرد بعد از فجر و روزه میداشت متفق علیه
از ام سلمه نیز مثل این روایت کرده شده است و بود ابو هریره که روایت میکرد از فضل بن عباس که نیست روزه مر کسی را که صبح کند بجنابت و چون رسید ابو هریره را حدیث عائشه و ام سلمه رجوع کرد از آن و گفت ایشان
داناترند از من بدین امر و این را قصه ایست که ذکر کرده امام ابن الهمام در شرح سفر السعادت و اکثر علما بر فتوی اند و طیبی از نخعی نقل کرده که در روزه نفل رخصت است و لیکن روزه فرض را قضا کند و ترمذی گفته که قومی از تابعین بر آن اند
که جنب صبح کند قضا کند آن روزه را و قول اول صحیح تر است بعد از آن بدانکه گاهی استدلال کرده میشود بقول وی که گفته من غیر حلم بر جواز احتلام بر آنحضرت و الا فایده نباشد این قید را لیکن گفته اند که احتلام
بر آنحضرت جایز نیست زیرا که احتلام از شیطان است و در مواهب لدنیه از قرطبی نقل کرده است که گفت صحیح این است که جایز نیست احتلام بر آنحضرت و مراد باحتلام در حدیث وی انزال است بی دیدن
چیزی در خواب و این از شیطان نیست یا آنکه مبنای قید عدم جواز است یعنی میبود غسل وی صلی الله علیه وسلم از جماع نه از احتلام زیرا که احتلام جایز نیست بر وی فافهم وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال ان
النبی صلی الله علیه وسلم احتجم وهو محرم گفت ابن عباس که آنحضرت حجامت کرد یعنی خون کشید و حال آنکه وی محرم بود پس محرم را جایز است که حجامت کند و لیکن بشرط آنکه موی کنده نشود و اگر کنده
شود جزای آن بدهد چنانکه در باب احرام بیاید واحتجم وهو صائم و حجامت کرد آنحضرت و حال آنکه وی صائم بود پس حجامت کردن صوم فاسد نمیکرد در نزد امام ابو حنیفه مکروه هم نیست قضا و کفارت
لازم نمیکرد و نزد ائمه ثلثه نیز الا نزد امام احمد که باطل میکرد صوم حاجم و محجوم و واجب میکرد بر وی قضا نه کفارت و نزد عطا باطل میکرد صوم حاجم و واجب میکرد بر وی کفارت کذا قال الطیبی و کلام در
احتجام صائم در حدیث افطر الحاجم والمحجوم بیاید متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نسی وهو صائم فاکل او شرب فلیتم صومه کسیکه فراموش کرد روزه را
و خورد روزه دار است پس طعام خورد یا آب نوشید پس باید که تمام کند روزه خود را که باطل نمیکردد فانما اطعمه الله وسقاه زیرا که خورانیده است او را و نوشانیده او را مگر خدای تعالی متفق علیه و این حکم
عام است در هر روزه فرض باشد یا نفل نزد همه مگر مالک که میگوید لازم است قضا در روزه رمضان و قیاس همین است و حکایت کرده است امام محمد از امام ابی حنیفه که میگفت اگر نمیبود اقوال مردم میگفتم بقضا یعنی اگر
نمیبود روایت این حدیث را قائل میشدم بقضا و در هدایه گفته است که چون ثابت شد این حکم در اکل و شرب ثابت شد در جماع نیز چه استوا در رکنیت وعنه قال بینما نحن جلوس عند النبی صلی الله علیه وسلم
اذ جاءه رجل فقال وقتی ما که نشسته بودیم نزد آنحضرت ناکاه آمد او را مردی پس گفت آن مرد یا رسول الله هلکت هلاک شدم من یعنی افتادم در گناه و در روایتی زیاده کرده واهلکت و هلاک کردم یعنی زن خود را
با فکندن او در گناه قال مالك گفت آنحضرت چه شد است چه کرده تو که اینچنین میگوئی قال گفت آن مرد وقعت علی امرأتی وانا صائم افتادم بر زن خود و حال آنکه من روزه دارم و در روایتی جامعت اهلی انا صائم فی نهار
رمضان واقع شده فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هل تجد رقبة تعتقها آیا می یابی بنده را که آزاد کنی آنرا قال لا گفت نمی یابم قال گفت آنحضرت فهل تستطیع ان تصوم
شهرین متتابعین پس آیا میتوانی که روزه داری دو ماه پیاپی قال لا گفت نمیتوانم قال گفت آنحضرت هل تجد اطعام ستین مسکینا آیا می یابی طعام شصت مسکین که بخورانی ایشان را قال لا گفت نمی یابم

قال گفت آنحضرت اجلس بنشین و مکث النبی و درنگ کرد و انتظار برد پیغمبر صلی الله علیه وسلم تا چیزی بیاید از طعام و بوی دهد تا کفارت وی شود و مکث بضم کاف و فتح هر دو روایت است فبینا نحن علی ذلک
اتی النبی پس در اثنای آنکه ما برین حال بودیم آورده شد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بعرق فیه تمر زنبیلی بافته شده از برگ خرما و عرق بفتح عین و را و بسکون نیز آمده والعرق المکتل الضخم زنبیل سطبر
که در وی پانزده صاع تا بیست صاع گنجد و پانزده صاع شصت مد است قال این السائل گفت آنحضرت کجاست آن مرد سائل و کیست قال انا گفت منم اینجا حاضر قال گفت آنحضرت خذ هذا فتصدق به
بگیر این تمر را پس تصدق کن بوی بر فقرا تا کفارت شود فقال الرجل اعلی افقر منی پس گفت آن مرد آیا تصدق کنم بر فقیرتر از خود یا رسول الله یعنی من خود فقیرترم از همه ام بر فقرا چه تصدق کنم فوالله ما بین لابتیها
پس بخدا سوگند که نیست میان دو سنگستان مدینه یرید الحرتین میخواهد بلابتین حرتین و حره و حره زمین سنگ لاخ سوخته و مدینه مطهره در میان دو سنگ لاخ واقع شده اهل بیت افقر من اهل بیتی نیست
اهل خانه فقیرتر از اهل خانه من فضحک النبی پس خنده کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم حتی بدت انیابه تا آنکه پیدا آمد نابهای آن حضرت و ناب دندان پیشین و در دندان نیشک میگویند و آن دندانهاست
متصل برباعیات و در روایات بدت نواجذه نیز آمده و آن دندانهاست در نهایت دهان که آن را ضرس العقل و ضرس الحلم میگویند در وقت بلوغ و کمال عقل بر آیند و پیدا آمدن آنها از خنده ممکن نیست میگویند که مراد بدان
مطلق دندانهاست تحقیق این در موضع خود ذکر کرده شده است ثم قال اطعمه اهلک پس گفت آنحضرت بخوران اهل خانه خود را چون دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آن مرد در غایت احتیاج است فرمود که بخور
کفارت در وقت دیگر خواهی داد که قدرت خواهی یافت و خوردن اهل بیت کفایت میکند از کفارت اکثر علما برین اند و بعضی بر آن رفته اند که این حکم مخصوص با آن مرد است و بعضی گفته اند که منسوخ است و قول قدیم همان است که گفته شد والله
اعلم متفق علیه الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقبلها وهو صائم روایت میکند عائشه رضی الله عنها که آن حضرت بوسه میکرد او را و حال آنکه آنحضرت روزه دار بود
و یمص لسانها و میمکید آن حضرت زبان عائشه را و مص مکیدن و گفته اند مصمصه بمهملتین مثل مضمضه بمعجمتین لیکن مهمله بطرف زبان میباشد و معجمه بتمام دهان و شک نیست که این تقدیری بود که آب دهان در حلق فرو نرود رواه
ابوداود و گفته اند که سند این حدیث ضعیف است یکی از رواة وی محمد بن دینار الطاحی البصری و دیگر سعید بن اوس است و هر دو ضعیف اند والله اعلم وعن ابی هریرة ان رجلا سأل النبی صلی الله علیه وسلم
عن المباشرة للصائم ابوهریره روایت میکند که مردی پرسید آنحضرت را از مباشرت مر صائم را و مراد بمباشرت لمس مرد و زن است یکدیگر را و ملاقات بشره با بشره در غیر فرج فرخص له پس رخصت کرد آنحضرت
مر او را و مباح [illegible]ید واتاه آخر فسأله و آمد آنحضرت را مردی دیگر پس سؤال کرد از مباشرت فنهاه پس نهی کرد او را و منع فرمود فاذا الذی رخص له شیخ پس ناگاه آن کسیکه رخصت کرد مر او را پیر بود
واذا الذی نهاه شاب و آن کسیکه نهی کرد او را جوان است پس معلوم شد که پیر را درست است و جوان را نه و مدار بر امن و خوف است و در غالب سبب آن پیری و جوانی است رواه ابوداود وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من ذرعه القیء وهو صائم فلیس علیه قضاء کسیکه سبقت کند و غلبه آرد او را قی پس نیست بر وی قضا یعنی مبطل روزه نیست ومن استقاء عمدا فلیقض و کسیکه قی کند بقصد باید که
قضا کند که مبطل صوم است اما کفارت نیست نزد اکثر و این هر دو صورت مطلق است برابر است که قی پر دهن باشد یا کمتر از آن و این است مذهب ائمه ثلثه و اما مذهب نزد اصحاب ما پس امام محمد موافق است با ایشان
در اطلاق صورتین از جهت اطلاق حدیث و امام ابویوسف مقید میگرداند تعمد قی را بملأ الفم پس اگر قلیل باشد قضا نکند چنانچه در حدیث نیست و ذکر کرده است در هدایه مذهب امام ابوحنیفه را و بعضی
شروح هدایه گفته که قول محمد روایتی است از ابی حنیفه گفتم من و بخدا توفیق که امام محمد در مؤطای خود گفته است که همین است قول ابی حنیفه رواه الترمذی وابوداود وابن ماجه والدارمی وقال الترمذی
هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من حدیث و گفت ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسیم او را مگر از حدیث عیسی بن یونس وقال محمد یعنی البخاری لا اراه محفوظا و گفته است محمد یعنی
بخاری که گمان نمی برم این حدیث را که محفوظ است و محفوظ مقابل شاذ است و معانی این الفاظ در مقدمه معلوم شد وعن معدان بفتح میم و سکون عین ابن طلحه تابعی ثقه است روایت دارد از عمر بن الخطاب و
ابی الدرداء و ثوبان ان ابا الدرداء حدثه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قاء فافطر روایت میکند که ابوالدرداء حدیث کرد او را که آنحضرت قی کرد پس افطار کرد قال فلقیت ثوبان فی مسجد دمشق گفت
معدان پس ملاقات کردم ثوبان را در مسجد دمشق فقلت ان ابا الدرداء حدثنی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قاء فافطر پس گفتم من که ابوالدرداء حدیث کرد مرا که پیغمبر خدا صلعم قی کرد پس افطار کرد فقال صدق و گفت
ثوبان راست گفته است ابوالدرداء وانا صببت له وضوءه و من ریخته بودم برای آنحضرت آب وضوی او را و ثوبان مولای آنحضرت است صلی الله علیه وسلم رواه ابوداود والترمذی والدارمی ظاهر این حدیث دلالت دارد
که قی ناقض وضوست و تقریر حدیث سابق استقاء یعنی تعمد قی خواهد بود و راوی تقریر نکرد کذا قالوا و باین حدیث استدلال کرده اند ابوحنیفه و احمد و اسحق و ابن المبارک و ثوری که قی ناقض وضوست و حمل کرده شافعی و اتباع که
قائل نیستند بنقض قی وضو را بر شستن دهان و روی یا بر استحباب والله اعلم وعن عامر بن ربیعه صحابی است قدیم الاسلام حاضر شده در بدر و تمامه مشاهد را قال رأیت النبی صلی الله علیه وسلم ما لا احصی
یتسوک وهو صائم گفت دیدم آنحضرت را آنقدر که شمار نمیتوانم کرد مسواک میکرد و حال آنکه وی روزه دار بود رواه الترمذی وابوداود و این حدیث مطلق است در جواز مسواک کردن مر روزه دار را و علما را
اختلاف است امام ابوحنیفه و امام مالک جایز میدارند خواه مسواک سبز باشد یا تر کرده شده بآب و خواه قبل از زوال بود و یا بعد آن و ابویوسف گفته مکروه است رطب و مبلول و نزد شافعی مکروه است بعد از زوال برای آنکه در
ازاله خلوف است و نزد احمد و اسحق مکروه است آخر نهار پس آنکه مکروه نمیدارد سنت میدارد یا مستحب چنانکه در غیر رمضان صرح العلماء وعن انس قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم قال اشتکیت
عینی گفت انس آمد مردی نزد آنحضرت گفت شکایت کردم من سر درد چشم خود را یعنی بدرد چشم من بدرد آمد می گویند شکایت کرد فلان شکم خود را وقتی که بدرد آمد شکم یا چشم و گاهی همچنین میگویند شکایت کرد بطن او یعنی
بدرد آمد و بیمار شد و اصل شکایت بمعنی گله است و این نیز ازین باب است افاکتحل وانا صائم گفت آن مرد آیا پس سرمه کشم در چشم که علاج درد چشم است و حال آنکه من روزه دارم قال نعم گفت آنحضرت آری سرمه
بکش یعنی سرمه کشیدن بر روزه زیان نمیکند اگر میخواهی بکش رواه الترمذی وقال لیس اسناده بالقوی روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است نیست اسناد وی قوی وابو عاتکة الراوی
یضعف و ابوعاتکه که راوی این حدیث است ضعیف داشته میشود و حکم کرده میشود بضعف وی نیز گفته است ترمذی که درین باب حدیثی از ابی رافع نیز آمده است و حدیث انس اسناد وی قوی نیست
و بصحت نرسیده است از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم درین باب چیزی و اختلاف کرده اند اهل علم درآن پس مکروه داشته اند آن را بعضی و این قول سفیان و ابن المبارک و احمد و اسحق است و رخصت کرده آن را
بعضی و این قول شافعی است انتهی و قول امام ابوحنیفه نیز رخصت است و از امام مالک کراهیت نقل کرده اند و در جامع الاصول از انس بن مالک بروایت ابی داود آورده است که بود رسول خدا صلی الله علیه

سلم که سرمه میکرد و در حدیث دیگر آورده که گفته است رسول الله صلی الله علیه وسلم باید که پرهیز کنند از سرمه و حدیث ضعیف است والله اعلم وعن بعض اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم قال لقد رایت النبی صلی الله
علیه وسلم بالعرج گفت بتحقیق دیدم آن حضرت را بعرج بفتح عین مهمله و سکون را نام موضعی است میان مکه و مدینه و بعضی گفته‌اند موضع است بمدینه یصب علی راسه الماء میریخت آن حضرت بر سر خود آب را
وهو صائم و حال آنکه آنحضرت روزه‌دار بود من العطش میریخت آب از جهت تشنگی او من الحر یا از جهت گرمی شک راویست رواه مالک وابوداود وعن شداد بفتح معجمه و تشدید مهمله بن اوس
بفتح همزه و سکون واو انصاری برادرزادهٔ حسان بن ثابت او و پدر او را صحبت حبیبان رسول الله روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اتی رجلا بالبقیع آمد مردی را بالبقیع که مقبرهٔ مدینه
مطهره است وهو یحتجم و آن مرد حجامت میکرد وهو آخذ بیدی و آنحضرت گیرنده بود دست مرا لثمانی عشرة خلت من رمضان وقتی که هجده شب گذشته بود از رمضان فقال پس گفت آنحضرت
افطر الحاجم والمحجوم روزه‌گشا حجامت کننده و حجامت کرده شده یعنی فاسد شد روزهٔ هردو رواه ابوداود وابن ماجه والدارمی قال الشیخ الامام محی السنة رحمة الله علیه وتاوله
بعض من رخص فی الحجامة و تاویل کرده است این حدیث را که ظاهرش در فساد صوم است بحجامت بعضی از کسانی که رخصت کرده‌اند در حجامت میگویند که روزه بحجامت نمیشکند و میگویند بقول خود ای
تعرضا للافطار یعنی پیش آمدند حاجم و محجوم برای افطار و نزدیک است که بشکند روزهٔ ایشان المحجوم للضعف اما محجوم بجهت ضعف و سستیکه عارض میشود مر او را بجهت خون کم کردن یعنی نزدیک است که
ضعف کند و بجهت آن بخورد روزه تا هلاک نشود والحاجم لانه لا یامن من ان یصل شیء الی جوفه و اما حجامت کننده زیرا که وی ایمن نیست از رسیدن چیزی از خون بشکم وی بمص الملازم بمکیدن شیشهای
حجامت در عرب باین طریق خون کم میکنند که بر موضع خون نیشها میزنند و شاخ یا شیشه که آنرا محجم گویند بکسر میم بر آن موضع نهاده بدهان میکشند و میمکند پس جائی آن دارد که خون بدهن در آید و از دهان در درون شکم
رود و ملازم جمع ملزم بکسر میم قارورهٔ حجامت که جمع میکرد در وی خون مذهب جمهور علما آنست که حجامت نمیشکند روزه را و مکروه نیست مر صائم را مگر بجهت طریان ضعف و این مذهب امام ابوحنیفه و شافعی است
و همین است مروی از فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم و جماعتی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین مثل سعد ابن ابی وقاص و عبدالله بن عمر و زید بن ارقم و ام سلمه و رفته‌اند امام احمد و طائفهٔ از علما مثل عبدالله
بن المبارک و اوزاعی و اسحق و ابی ثور با آنکه حجامت مفطر است صوم حاجم و محجوم را چنانکه ظاهر این حدیث است و واجب است قضا و تشدید کرده عطا و کفارت را نیز واجب کردانید و بقول احمد قائل شده‌اند
بعضی از شافعیه مثل ابن خزیمه و ابن المنذر و ابن حبان نقل کرده زعفرانی از شافعی که گفت روایت کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که حجامت کرد و وی صائم بود و روایت کرده است که افطر الحاجم و
المحجوم و من هیچ کدام از این حدیث را ثابت نمیدانم پس اگر اجتناب کند صائم حجامت را باشد نزد من محبوب تر و اگر بکند حجامت نمیگویم که افطار کرد و گفت ترمذی که شافعی چون در بغداد بود منع میکرد از حجامت و
چون بمصر آمد میل کرد برخصت و در فتح الباری گفت که بود شافعی که میگفت حدیث ابن عباس در احتجام آن حضرت امثل و ارجح است از حیثیت اسناد و با وجود آن اگر اجتناب کند بهتر است از جهت احتیاط و قیاس
موافق حدیث ابن عباس است زیرا که بحجامت بیرون می‌آید چیزی از داخل بخارج و در نمی‌آید چیزی از خارج بداخل و نیز حجامت موجب ضعف و کسر شهوت است و موافق مصلحت صیام است و جماع هم اگرچه همچنین است
ولیکن ثابت شده است اجتناب از آن بنص و مجمع علیه است و محفوظ از صحابه و تابعین و عامهٔ اهل علم عدم افطار بحجامت است و قومی میگویند که حجامت اگرچه مفطر نیست اما مکروه است از جهت طریان ضعف و خوف
هلاک و علمای مذهب احمد مبالغه کرده‌اند در تصحیح حدیث افطر الحاجم والمحجوم و تائید مذهب خود و نصرت آن بمعقول و منقول گفته‌اند که دوازده نفر از صحابه روایت کرده‌اند حدیث درین باب و جمهور تاویل میکنند از آنکه
مراد با فطار تعرض برای وست و وقوع در آن چنانچه مولف در کتاب بنقل از محی السنه بیان کرده است و بعضی میگویند این قول یعنی افطر الحاجم والمحجوم دو شخص معین را بود که با حجامت ارتکاب امری دیگر که منقص صوم
بود میکردند از جهت حجامت و آن امر غیبت بود و احادیث بتغلیظ اغتیاب صادر شده‌اند و بعضی میگویند که آن حضرت نزدیک شام بحاجم و محجوم گذشت و این قول فرمود و مقصود بیان عذر از جانب ایشان بود یعنی
خوب نکرده‌اند که حجامت کرده‌اند ولیکن باک نیست که وقت شام در رسیده است و بعضی میگویند که رخصت بعد از نهی است و نهی منسوخ است والله اعلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من افطر یوما من رمضان من غیر رخصة ولا مرض کسیکه افطار کند روزی را از رمضان بی رخصت شرعی چنانچه سفر و پیری و بیم مرض لم یقض عنه صوم الدهر کله قضا نکند از وی روزهٔ
تمام عمر و ان صامه اگرچه روزه دارد تمام عمر و این حدیث از باب تشدید و مبالغه است و مراد آن است که فضیلت روزهٔ فرض در آن مرتبه است که بروزهٔ نفل هرگز نتوان یافت اگرچه مدت عمر بود و
الا کفاره به روزهٔ دو ماه کفایت میکند وران رواه احمد والترمذی وابوداود وابن ماجه والدارمی والبخاری فی ترجمة باب و روایت کرده آنرا بخاری در ترجمهٔ باب یعنی بطریق تحدیث
نیاورده است چنانچه احادیث صحیح بخاریست وقال الترمذی سمعت محمدا یعنی البخاری و گفته است ترمذی شنیدم محمد را یعنی بخاری را میگفت بخاری ابوالمطوس بضم میم و فتح
طا و کسر واو مشدده و در آخر سین مهمله الراوی که راوی این حدیث است لا اعرف له غیر هذا الحدیث نمیشناسم او را جز این حدیث و گفته است کان نمیرسم پدر او را که شنیده باشد آنرا از ابی هریره
وابن خلف قرطبی گفته است که این حدیث ضعیف است احتجاج کرده نمیشود بمثل وی کذا فی بعض الحواشی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کم من صائم لیس له من صیامه الا الظمأ
بسیار روزه‌دار که نیست مر او را حاصلی از روزهٔ خود مگر تشنگی چنانکه روزه دارد و از دروغ و از غیبت و دیگر مناهی خود را باز ندارد وکم من قائم لیس له من قیامه الا السهر و بسا شب خیز نمازگزار که نیست مر او را حاصلی از
قیام خود مگر بیداری چنانکه نماز در زمین مغصوب کند و ارتکاب مناهی نماید و نماز فرض بجماعت و رعایت ارکان و آداب آن اعتنا ندارد و ظمأ بفتحتین مهموز و مقصور تشنگی یا تشنگی سخت رواه الدارمی
ذکر حدیث لقیط و ذکر کرده شده است حدیث لقیط بفتح لام و کسر قاف بن صبرة بفتح صاد مهمله و کسر موحده که در وی ترک مبالغه در استنشاق است مر صائم را فی باب سنن الوضوء
اگرچه در مصابیح اینجا مذکور است الفصل الثالث عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث لا یفطرن الصائم سه خصلت است که روزه نمی‌گشایند مر روزه‌دار را
الحجامة والقیء والاحتلام مراد بقی آن است که سبقت کند و غالب آید و بعمد نکند که وی مفطر است چنانکه گذشت رواه الترمذی وقال هذا حدیث غیر محفوظ و گفته است که
این حدیث غیر محفوظ است یعنی شاذ است وعبدالرحمن بن زید الراوی یضعف فی الحدیث و گفته‌اند که روایت کرده است آنرا دارقطنی و بیهقی و روایت کرده است ابوداود از مردی از اصحاب پیغمبر
صلی الله علیه وسلم و ابوحاتم گفته که حدیث ابوداود اشبه است بصواب و ابوزرعه گفته که اصح است وعن ثابت البنانی بضم موحده و تخفیف نون از کبار تابعین است روایت میکند از انس قال گفت سئل

انس ابن مالک پرسیده شد از انس پسر مالک کنتم تکرهون الحجامة للصائم علی عهد رسول الله آیا بودید شما که مکروه میداشتید حجامت را در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال لا گفت انس مکروه
نمی پنداشتیم حجامت را الا من اجل الضعف مگر از جهت پیدا شدن ضعف بحجامت یعنی نه از جهت آنکه فاسد میکرد اند صوم را یا مکروه است در آن رواه البخاری وعن البخاری تعلیقا و روایت است از
بخاری بطریق تعلیق و معنی تعلیق در مقدمه معلوم شد قال گفت بخاری کان ابن عمر یحتجم وهو صائم بود ابن عمر که حجامت میکرد و حال آنکه صائم است یعنی حجامت میکرد در روزه ثم ترکه بعد از آن گذاشت حجامت
کردن را در روزه فکان یحتجم باللیل پس بود که حجامت میکرد شب وعن عطاء رضی الله عنه قال ان مضمض گفت عطا که از تابعین است اگر آب در دهان جنبانید ثم افرغ ما فی فیه من الماء
پس تهی ریخت آنچه بود در دهن وی از آب لا یضره ان تزدرد ریقه زیان نمیکند او را که فرو برد بکلو آب دهان خود را وما بقی فی فیه وفرو برد چیزی را که باقی مانده است در دهن او و بعضی گفته اند ما فی فیه یعنی
چیزی باقی نمانده است در دهن وی گفته اند که اصل عبارت ما ذا بقی است و الف از قلم ناسخ افتاده و معنی آنست که وی چه چیز باقی مانده است در دهن یعنی هیچ چیز باقی نمی ماند بعد از ریختن آب از دهن بمبالغه و شیخ ابن حجر گفته است
و در روایات مسطکی و آن علک رومی میکویند که برای قوت دندان میخایند و علک بمعنی زنج و جیبان مثل سرشیم تر آید و علک بفتح بمعنی خائیدن نیز می آید فان ازدرد ریق العلک لا اقول انه یفطر پس اگر بکلو فرو
برد آب دهن را که بخائیدن علک پیدا میگردد نمیگویم که وی افطار میکند زیرا که از وی چیزی جدا نمیگردد که بشکم در رود تا روزه شکند ولکن ینهی عنه ولیکن نهی کرده میشود از فرو بردن مکروه است و احتیاط نیست و
در بعضی نسخ و بمضغ العلک بی کلمه لا و گفته اند که این اوفق است بسیاق فافهم رواه البخاری فی ترجمة باب باب الصوم المسافر بدانکه احادیث وارده در صوم مسافر و افطار وی مختلف بعضی وارد
شده اند در اباحت افطار بی تعرض با آنکه صیام یا افطار افضل است و بعضی وارد شده بتخییر میان صیام و افطار و بعضی بر جواز افطار و ذم صیام نظر در تفاوت احوال و اوقات و اتفاق دارند جمهور علما از اهل قبله
که افطار و صیام هر دو جائز اند و خلاف دارند در آنکه کدام یکی از هر دو افضل است یا هر دو برابر ابو حنیفه و مالک و شافعی و ثوری و غیر ایشان بر آنند که صوم افضل است کسی را که طاقت دارد از جهت برائت ذمه و آسانی و
و موافقت مسلمانان و مشکل بودن قضای بعد از مضی رمضان و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در روزه داشتن و مصالح دیگر و نزد احمد و اسحق و اوزاعی و سعید بن المسیب افطار افضل است مطلقا و بعضی از
اصحاب شافعی این قول را از شافعی نیز نقل کرده اند از جهت تمسک بظاهر قول خداوند تعالی فعدة من ایام اخر و باحادیثی که وارد شده است در ذم صوم تا آنکه بعضی از اصحاب ظاهر بعدم جواز صوم در سفر رفته و
گفته اند نمیکند روزه دار و قضا کند که وقتش همان است و بعضی علما این رفته اند که هر چه آسان تر است همان افضل است و بعضی بر آنند که هر دو برابر است و بنده مخیر است در آن والله اعلم الفصل الاول
عن عائشة رضی الله عنها قالت ان حمزة بن عمرو الاسلمی قال للنبی صلی الله علیه وسلم اصوم فی السفر گفت عائشه که حمزه بن عمرو اسلمی که از اصحاب است گفت مر آنحضرت را آیا روزه دارم در سفر و
کان کثیر الصیام و بود این مرد بسیار روزه دارنده فقال ان شئت فصم وان شئت فافطر پس گفت آنحضرت اگر میخواهی روزه دار و اگر میخواهی افطار کن ظاهر آنست که سؤال وی در روزه و قضا هر دو برای
بود و این حدیث دلیل است بر جواز صیام در سفر و تخییر میان وی و افطار متفق علیه وعن ابی سعید الخدری قال غزونا مع رسول الله گفت غزا کردیم همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لست
عشرة مضت من شهر رمضان وقت شانزده شب که گذشته بود از رمضان فمنا من صام ومنا من افطر پس بعضی از ما کسی بود که روزه داشت و بعضی از ما کسی بود که افطار کرد فلم یعب
الصائم علی المفطر ولا المفطر علی الصائم پس عیب نگرفت روزه دار بر افطار کننده و نه افطار کننده بر روزه دار این حدیث نیز ظاهر در تخییر و مساوات است مگر آنکه عدم عیب بجهت اصل جواز دارند اگر چه یکی از آن
افضل باشد رواه مسلم وعن جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله گفت جابر بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی سفر در سفری فرأی زحاما پس دید آنحضرت انبوهی مردم را و رجلا
قد ظلل علیه و دید مردی را که تظلیل و سایه کرده شده است بر وی یعنی مانند آنکه از شدت عطش و حرارت صوم بحال خود نماند کنایت است از ایستادن مردم بر سر او و گرد بر گرد او فقال ما هذا پس پرسید آنحضرت چیست
این انبوهی و این سایه کردن و سبب آن چیست قالوا صائم گفتند این جماعت روزه دار است که بجهت غایت ضعف افتاده است فقال پس گفت آنحضرت لیس من البر الصیام فی السفر نیست از نیکی روزه داشتن
در سفر یعنی تا این سرحد که برسد روزه داشتن نیک نیست و افطار افضل است متفق علیه وعن انس رضی الله عنه قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی السفر بودیم ما با آنحضرت در سفری
فمنا الصائم ومنا المفطر پس بعضی از ما روزه دار بودند و بعضی از ما افطار کننده فنزلنا منزلا فی یوم حار پس فرود آمدیم منزلی را در روز گرم فسقط الصوامون پس افتادند روزه داران وقام المفطرون
و بر پا ایستادند افطار کنندگان فضربوا الابنیة پس زدند خیمه ها را وسقوا الرکاب و آب دادند شتران را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذهب المفطرون الیوم بالاجر بردند
افطار کنندگان امروز اجر و ثواب را و این دلیل است که فطر با قوت افضل است از صوم با عجز کذا قیل گفت بنده ضعیف سامحه الله که در قول وی الیوم ایما است بآن که افضلیت فطر بجهت خدمت کاری مفطر است مر صائمان را نه
علی الاطلاق فافهم و در حدیث دلیل است بر آنکه خدمت صالحان افضل از نوافل است ذکره الشیخ فی العوارف متفق علیه وعن ابن عباس قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم من المدینة الی مکة
بیرون آمد آنحضرت از مدینه بمکه یعنی بسال فتح مکه فصام پس روزه داشت در راه حتی بلغ عسفان تا آنکه رسید عسفان را بضم عین و سکون سین مهملتین و فا نام موضعی است بر دو مرحله از مکه و در وی چاهها است شیرین آب
ثم دعا بماء پس طلبید آنحضرت آب را فرفعه الی یده پس برداشت آب را تا نهایت دراز دست خود لیراه الناس تا ببینند آنرا مردم فافطر پس آب خورد و روزه بکشاد حتی قدم مکة تا آنکه قدوم آورد بمکه
وذلک فی رمضان و این واقعه در رمضان بود و مشهور آنست که بر آمدن آنحضرت از مدینه دهم رمضان بود و در آمدن بمکه و فتح آن بستم وکان ابن عباس یقول و بود ابن عباس که میگفت قد صام رسول الله
بتحقیق روزه داشته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی در سفر و افطر و افطار کرده است یعنی هر دو وجه عمل فرموده اند فمن شاء صام ومن شاء افطر پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار
کند یعنی هر دو برابر است و بنده مخیر است متفق علیه وفی روایة لمسلم عن جابر و در روایتی مر مسلم را از جابر چنین آمده است انه شرب بعد العصر که آنحضرت آب نوشید بعد از نماز دیگر الفصل
الثانی عن انس بن مالک الکعبی صحابی است غیر انس بن مالک مشهور گفته اند که در میان صحابه نیست دو کس اند که نام ایشان انس است الا همین انس بن مالک این و کس اند این انس بن مالک را یک حدیث است
در صوم مسافر و حامل و مرضع قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله وضع عن المسافر شطر الصلوة بدرستیکه خدای تعالی نهاده است از مسافر یعنی اسقاط کرده است فرضیت آنرا از ذمه وی
نصف نماز را که چهار رکعتی را دو رکعت کرده آورده والصوم عن المسافر و نهاده است وجوب روزه را از ذمه مسافر وعن المرضع والحبلی و نهاده است روزه را از زن شیر دهنده و آبستن اند در ادا افطار مرضع و حبلی را

بر تقدیریست که اگر زیان کند بچه را یا نفس ایشان را و مراد بمرضع دایه است که بحکم عقد اجاره ارضاع بر وی لازم شده است اما بر وی ارضاع لازم نیست اگر استرضاع آرد جز ش توان آورد و مگر آنکه بدیش فقیر باشد یا مرضع نیابد بر چنین است مذهب ما رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی وابن ماجة وعن سلمة بن محبق بضم میم و فتح حاء مهمله و تشدید موحده مفتوحه در آخر قاف و بکسر با نیز گفته اند و لیکن محدثان بفتح با میخوانند صحابیست قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان له حمولة تاوی الی شبع کسیکه باشد مر او را مرکبی که برساند او را بمنزل در حالت یسر و آسانی و حمولة بفتح حا چیزیکه بر داشته شود و بار بر وی شتر یا خر یا جز آن یعنی مرکب فلیصم رمضان حیث ادرکه پس باید که روزه دارد رمضان را هر جا که دریابد رمضان او را یا دریابد او رمضان را ازین حدیث معلوم میشود که بر تقدیر آسایش و آسانی در سفر روزه باید داشت و امر در وی محمول بر ندب و استحباب است و الا افطار جائز است در سفر اگرچه مشقت نبود و اجماع برین حدیث سخن بجهت ضعف بعضی رجال است که اسناد کرده اند ذکره الشیخ ابن حجر رواه ابو داؤد الفصل الثالث عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج عام الفتح الی مکة فی رمضان روایت است از جابر که آن حضرت بیرون آمد در سال فتح بسوی مکه در رمضان فصام پس روزه داشت و مردم حتی بلغ کراع الغمیم بضم کاف و تخفیف را و فتح غین معجمه تا رسید این موضع را که میان مکه و مدینه است نزدیک بعسفان بر سه میل از وی فصام الناس پس روزه داشتند مردمان ثم دعا بقدح من ماء فرفعه پس طلبید قدحی از آب فرفعه پس بر داشت قدح را حتی نظر الناس الیه تا آنکه دیدند مردم بسوی قدح ثم شرب پس نوشید آب فقیل له بعد ذلک ان بعض الناس قد صام پس گفته شد مر آن حضرت را بعد از نوشیدن آب که بعضی مردم روزه داشتند یعنی بر روزه ماندند و افطار نکردند با این معنی و روزه گرفته باشند فقال پس گفت آن حضرت اولئک العصاة اولئک العصاة آن گروه نافرمانی کنندگان آن گروه نافرمانی کنندگان اند مکرر فرمود از برای تاکید و زجر و تشدید زیرا که مخالفت کردند فعل رسول صلی الله علیه وسلم را و قبول نکردند رخصت خدا را عز و جل و وارد شده است که خدا دوست دارد اگر کرده شود رخصتهای وی را چنانچه دوست میدارد که بجا آورده میشود عزیمتهای او و نه از آن جهت که روزه داشتن حرام است در سفر چنانچه طائفه ظاهریه توهم کرده اند زیرا که تمام راه روزه داشت و چون اینجا آمد افطار کرد فتنبه رواه مسلم وعن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صائم رمضان فی السفر کالمفطر فی الحضر روزه دارنده رمضان در سفر مانند افطار کننده است در حضر ازین حدیث معلوم میشود منع از صوم در سفر هم چو منع افطار در حضر و این محمول بر تغریر و خوف هلاک در صوم و در بعضی حواشی مذکور است که تشابه در تساوی است که یکی تارک رخصت است دیگری تارک عزیمت رواه ابن ماجة وعن حمزة بن عمرو الاسلمی انه قال قلت یا رسول الله انی اجد بی قوة علی الصیام فی السفر بدرستیکه من می یابم در خود قوت بر روزه داشتن در سفر فهل علی جناح پس آیا هست بر من گناه قال گفت هی رخصة من الله این افطار رخصت است از خدا عز و جل فمن اخذ بها فحسن پس کسیکه اخذ کند رخصت و عمل کند بدان پس نیکست نظر بسهو و کرم و تیسیر الهی و عجز و ضعف بنده چنانچه گذشت ومن احب ان یصوم فلا جناح علیه و کسیکه دوست دارد که روزه دارد پس نیست گناه بر وی درین اشارتست باولویت افطار رواه مسلم باب القضاء ظاهر آنست که مراد بقضا قضای صوم رمضان باشد و اگر مراد از آن عام باشد نیز صورت دارد و افطار صوم رمضان را حکم است اگر ناسیا باشد نه قضاست و نه کفارت و اگر متعمد باشد بی عذر کفارتست و قضا و در ابواب سابق حکم آن گذشت و اگر بعذر باشد چنانچه سفر و مرض در آنجا قضاست الفصل الاول عن عائشة قالت کان یکون علی الصوم من رمضان گفت عائشه بود شان که میبود بر ذمه من روزه از رمضان که نخورده بودم فما استطیع ان اقضی الا فی شعبان پس نمیتوانستم که قضا کنم مگر در شعبان یعنی تاخیر میکردم قضا را تا آخر سال قال گفت یحیی بن سعید تعنی الشغل من النبی او بالنبی صلی الله علیه وسلم یعنی منع میکرد عائشه را از قضای آن مهمات دیگر مشغولی که صادر میشد از جانب آن حضرت از جهت طلب کردن وی صلی الله علیه وسلم استمتاع از وی رضی الله عنها یا از جانب عائشه مشتهی بودن مهیا مر آنحضرت را و آنحضرت در شعبان در اکثر وی بلکه کل وی روزه میداشت درین میان عائشه فرصت مییافت و روزه قضا میکرد متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یحل للمرأة ان تصوم وزوجها شاهد الا باذنه روا نیست مر زن را که روزه دارد در حالیکه شوهر وی حاضر است مگر بدستوری شوهر و این شامل است ابتدای صوم را و افطار را بعد از صوم و درین هنگام قضا میکند بر مذهب ابی حنیفه و هر که موافق است با وی در قضای صوم نفل بعد از نقض آن پس صحیح باشد ذکر این حدیث در باب قضای صوم یا مراد در ترجمه باب قضای صوم است وجوبا یا عدما پس موافق باشد بر مذهب شافعی و هر که با اوست در عدم وجوب قضای آن فافهم ولا تاذن فی بیته الا باذنه و اذن نکند زن هیچ کسی را بدر آمدن در خانه شوهر مگر باذن وی اگرچه محرم باشد رواه مسلم وعن معاذة العدویة انها قالت لعائشة ما بال الحائض تقضی الصوم ولا تقضی الصلوة روایت است از معاذه عدویه که تابعیه ثقه است و کنیت او ام الصهبا است که وی گفت مر عائشه را که چیست حال حائض که قضا میکند روزه را که در ایام حیض خورده است و قضا نمیکند نماز را با وجود آنکه هر دو فرض اند ساقط شده اند آن بعذر حیض قالت عائشة کان یصیبنا ذلک گفت عائشه میرسید ما را آن یعنی حیض فنؤمر بقضاء الصوم پس امر کرده میشدیم بقضای صوم ولا نؤمر بقضاء الصلوة و امر کرده نمیشدیم بقضای نماز یعنی این امر تعبدی است که شارع بدان حکم کرده است علت آن پرسیدن حاجت نیست اگر چه ممکن بود که میگفت در قضای نماز حرج و مشقت تمام است باین سبب قضای آن واجب نشد اما عائشه راه گفتگو بربست شاید که وی میگفت را حرج نیست و مشقت نی و اشارت کرد که در احکام شرع علت طلب کردن حاجت نیست حکم شارع است هر چه فرماید باید کرد رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات وعلیه صوم صام عنه ولیه کسیکه بمیرد و بر وی صومی است که قضا نکرده آنرا روزه دارد از جانب وی ولی وی متفق علیه بدانکه اختلاف کرده اند علما در کسیکه مرده و بر وی صوم واجب بود قومی بدان رفته اند که جائز است که روزه دارد از وی ولی وی و باین قول قائل است امام احمد و شافعی در قول و تصحیح کرده است آنرا نووی از جهت تمسک بظاهر این حدیث و بعضی شافعیه میگویند که مخیر است ولی میان صوم و طعام و جمهور علما بر آنند که جائز است و متعین است اطعام اگر فدیه میگویند و باین قائل شده امام ابو حنیفه و مالک و شافعی در اصح قولین نزد اکثر اصحاب وی پس نزد ما اگر وصیت کند میت پس گرفته میشود از ثلث مال وی و نزد شافعی وصیت کند یا نکند پس گرفته میشود از کل مال و تاویل کرده اند این حدیث را بآنکه مراد بصوم ولی اطعام و تکفیر اوست و این تاویل بعیدست مگر آنکه ثابت شود بدلائل دیگر که فدیه واجب است و صوم روا نیست متفق علیه الفصل الثانی عن نافع عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من مات وعلیه صیام رمضان فلیطعم عنه مکان کل یوم مسکینا کسیکه بمیرد و بر وی روزه رمضان باشد پس باید که خورانیده شود از جانب وی بجای هر روزه یک مسکین را این حدیث متمسک جمهور است و غالبا این ناسخ اول است یا اول مأول است بر چنانکه گفته شد رواه الترمذی وقال الصحیح انه موقوف علی ابن عمر و گفت ترمذی صحیح آنست که این موقوف است بر

ابن عمر و قول اوست اما این موقوف در حکم مرفوعست زیرا که تقدیر کفارت بی سماع از شارع درست نباشد الفصل الثالث عن مالك بلغه ان ابن عمر كان يسأل روایتست از امام مالک رسیده است او را که
ابن عمر بود که پرسیده میشد هل يصوم احد عن احد او يصلى احد عن احد آیا روزه دارد یکی از جانب دیگری و نماز گذارد یکی از جانب دیگری فيقول لا يصوم احد عن احد ولا يصلى احد عن احد پس گفت
ابن عمر که روزه ندارد یکی از دیگری و نماز نگذارد یکی از دیگری که ادا کرده شود اما در روزه و نماز گذاردن ثواب آن را بدیگری بخشیدن اختلافست و صحیح جوازست رواه فى الموطا باب صيام التطوع
تطوع از طوعست بمعنی طاعت و فرمانبرداری کردن و توربشتی گفته که تطوع توانائی نمودن و آنچه فرض باشد آوردن عبادات نافله را التطوع گویند از آنکه بنده از پیش خود طوع مینماید و طاعت میکند بی آنکه شارع
او را تکلیف کند الفصل الاول عن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم حتى نقول لا يفطر ويفطر حتى نقول لا يصوم گفت عائشه بود آنحضرت که روزه میداشت
تا آنکه میگفتیم که دیگر افطار نخواهد کرد و افطار میکرد تا آنکه میگفتیم که دیگر صوم نخواهد داشت و نقول در هر دو جا بتا و فوقانیه نیز روایتست یعنی تا آنکه میگفتی تو ای مخاطب و مقصود آنست که عادت شریف آن حضرت
در روزه نفل دوام و استمرار نبود که گاهی چندان متصل روزه میداشت تا آنکه مردم گمان میبردند که هرگز افطار نخواهد کرد و گاهی چندان افطار میکرد که گمان میبردند که هرگز روزه نخواهد داشت و هم عائشه میگوید وما رأيت
رسول الله صلى الله عليه وسلم استكمل صيام شهر قط الا رمضان و ندیدم من آن حضرت را در هیچ ماهی که کامل و تمام کرده باشد مگر روزه رمضان را وما رأيته فى شهر اكثر منه صياما فى شعبان
و ندیدم آن حضرت را در هیچ ماهی بیشتر روزه دارنده از شعبان یعنی آن قدر که در شعبان روزه میداشت در هیچ ماه دیگر نمیداشت چنانکه گفت وفى رواية قالت و در روایتی چنین آمده است که گفت عائشه كان
يصوم شعبان كله بود آنحضرت روزه میداشت شعبان همه شعبان را و چون در اینجا مبالغه بود باعتبار اقامه اکثر مقام کل و دادن اکثر را حکم کل گفت كان يصوم شعبان الا قليلا بود آنحضرت که
روزه میداشت شعبان را مگر اندکی و بعضی میگویند معنی عبارت این است که گاهی تمام شعبان را روزه میداشت و گاهی اکثر آن را و این معنی بهتر است خصوصا بر تقدیر روایت وكان بواو در ثانی فافهم متفق
عليه وعن عبد الله بن شقيق از کبار تابعین و ثقات ایشان است قال قلت لعائشة اكان النبى گفت گفتم عائشه را آیا بود پیغمبر صلى الله عليه وسلم يصوم شهرا كله روزه میداشت
هیچ ماهی را همه ماه قالت ما علمته صام شهرا كله الا رمضان گفت عائشه نمیدانم من آن حضرت را که روزه داشته باشد ماهی را همه مگر رمضان را ولا افطره كله حتى يصوم منه و نمیدانم آن حضرت را
که افطار کرده باشد ماهی را همه تا آنکه روزه میداشت بعض آن ماه را یعنی هیچ ماهی را تمام روزه نمیداشت و هیچ ماهی را تمام بی روزه هم نمیگذاشت حتى مضى لسبيله تا آنکه گذشت آن حضرت در راه خود کنایت است
از موت عبارت از آنکه بودن آن حضرت در دنیا و توقف وی برای ادای رسالت و تبلیغ احکام بود و سعی وی همیشه در راه آخرت و توجه بآن عالم بود که کار تمام کرده و درگذشت رواه مسلم وعن عمران بن
حصين بضم حا و فتح صاد مهملتین صحابی مشهور است تا سی سال بر بستر بیماری افتاده بود و فرشتگان را میدید و بروی سلام میکردند و آورده اند که یکبار بجهت علاج داغ سوخت پس از دیدن ملائکه محجوب گشت عن النبى
روایت میکند از پیغمبر صلى الله عليه وسلم انه سأله که آن حضرت سوال کرد عمران را او سأل رجلا وهو يسمع یا سوال کرد مردی را و عمران میشنید شک راوی است و در صورت حالی بتقدیر سوال آن حضرت
صلى الله عليه وسلم انیست فقال يا ابا فلان پس گفت ای ابو فلان کنایت از کنیت اوست مثل ابو محمد یا ابو عبد الله بخصوص کنیت او را نگفتند چنانکه اکثر خطاب میکنند و میگویند ای فلان یا فلان کس یا کنیت نداشت او را
یا ابو فلان علی الاطلاق بکنیت ذکر کرده اند یا آنحضرت کنیت او را ذکر کرده باشد و راوی فراموش کرده والله اعلم اما صمت من سرر شعبان آیا روزه نداشتی تو از آخر شعبان قال لا گفت نداشته ام قال گفت
آنحضرت فاذا افطرت پس چون افطار کنی یعنی فارغ شوی از رمضان فصم يومين پس روزه دار دو روز را گویا که آن روز نذر کرده بود یا عادت داشت دو روز روزه داشتن از آخر ماه و چون شنید نهی از تقدیم رمضان بصوم
یک دو روز چنانکه در فصل اول از باب رؤية الهلال گذشت باز کشید خود را از آن منذور و معتاد پس بیان کرد آنحضرت که روزه منذور و معتاد منهی عنه نیست باید داشت و اگر فوت شد قضا باید کرد و سرر بفتح سین و
را و بکسر وی و بعضی بضم نیز گفته اند و نقیع را بمعنی اول ماه و وسط و آخر ماه بیاید چنانکه در قاموس گفته است پس بعضی گفته اند که اینجا معنی اول یا اوسط است زیرا که صوم آخر شعبان نهی واقع شده است و تحقیق آن است که
سرر و سرار گفته نمی شود مگر دو روز آخر ماه که قمر در شب آنها مستتر و پوشیده میشود و توجیه آن است که گفته شد متفق عليه وعن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل الصيام
بعد رمضان شهر الله المحرم فاضلترین روزه ها بعد از روزه رمضان روزه ماه خداست که محرم است بعضی میگویند که مراد بماه محرم روز عاشوراست که روز اعظم است و مؤید آنست حدیث آینده
از ابن عباس و اضافت برای تشریف است نه برای تخصیص و اگر تمام محرم مراد دارند محل استفسار میشود که چون ماه محرم افضل و اشرف بود چرا در ماه شعبان تمام یا اکثر روزه میداشتند نه در محرم جواب داده میشود که شاید
فضل آن در آخر ظاهر شد یا از صوم ماه محرم مانعی پیدا میشد وافضل الصلوة بعد الفريضة صلوة الليل و فاضلترین نمازها بعد از نماز فرض نماز شب است که نماز تهجد است افضلیت آن از حیثیت
تعب و مشقت و وجود اخلاص و اما افضلیت سنن رواتب یا ترتیبی که در انها است چنانکه در مذهب حنفیه و اکثر شافعیه است از جهت تاکد منافات آن ندارد و بیان ترتیب نوافل و رواتب در افضلیت
بتفصیل در شرح مذکور است رواه مسلم وعن ابن عباس قال ما رأيت النبى صلى الله عليه وسلم يتحرى صيام يوم فضله على غيره الا هذا اليوم يوم عاشوراء گفت ابن عباس
ندیدم من آن حضرت را که طلب میکرد روزه روزی را که تفضیل میداد آن روز را یا صوم آن روز را بر غیر وی مگر این روز را که روز عاشوراست وهذا الشهر و مگر صوم این شهر را یعنی شهر رمضان و تحری قصد کردن
و طلب کردن چیزی که احری است یعنی سزاوارتر است و مخالف ظاهر عاشورا نام روز دهم از محرم است و بعضی توهم کرده که نام روز نهم است این خطا است و وجه توهم و تخطیه هر دو در شرح مذکور است و گفته اند که
افضلیت روز عاشورا مبنی بر فهم ابن عباس است که وی از حال و مقال آن حضرت صلى الله عليه وسلم این چنین فهمیده و در باب فتح الاروز عرفه افضل از یوم عاشوراست بلکه از سایر ایام غیر جمعه که در فضلیت روز
عرفه و جمعه از یکدیگر اختلاف است و تحقیق وارد شده است که صوم عاشورا برابر صوم یکسال و صوم عرفه برابر دو سال است متفق عليه وعنه قال حين صام رسول الله صلى الله عليه
وسلم يوم عاشوراء وامر بصيامه و هم از ابن عباس است که گفت هنگامی که روزه داشت آن حضرت روز عاشورا و امر کرد مردم را بروزه داشتن روز عاشورا قالوا گفتند اصحاب يا رسول الله انه يوم
يعظمه اليهود والنصارى بدرستیکه روز عاشورا روزیست که بزرگ میدارند او را یهود و نصاری فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم لئن بقيت الى قابل لاصومن
التاسع اگر باقی مانم تا سال آینده هر آینه روزه دارم روز نهم را از محرم تنها یا با یوم عاشورا و این ظاهرتر است از برای اظهار مخالفت با اهل کتاب پس باقی نماند آن حضرت تا سال آینده و بعد وفات یافت

و در ربیع الاول همین سال پس صوم یوم تاسع سنت باشد اگرچه روزه نداشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جهت فوت عزم آنحضرت بر آن و مراتب صوم محرم سه است و افضل آنست که روزه دارد در نهم و دهم و یازدهم
و همین آمده است در حدیث احمد و بزاز از ابن عباس و دوم نهم و دهم سوم دهم تنها رواه مسلم وعن ام الفضل بنت الحارث روایت است از ام الفضل بنت الحارث که مادر ابن عباس است و نام او لبابه است و خواهر
ام المؤمنین میمونه است و ام عبدالله بن عباس نیز هست مشهور بام الفضل شده و کنیت یافت بان ان ناسا تماروا عندها یوم عرفة فی صیام رسول الله که بعضی مردم شک کردند و نزاع نمودند روز عرفه
در روزه داشتن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که آنحضرت بروزه است یا نه فقال بعضهم هو صائم وقال بعضهم لیس بصائم پس گفتند بعضی که آنحضرت روزه دار است و گفتند بعضی که روزه دار نیست میمونه
میگوید رضی الله عنها فارسلت الیه بقدح لبن پس فرستادم نزد حضرت قدح شیر را وهو واقف علی بعیره بعرفة و آنحضرت در وقوف بود بعرفه سوار بر شتر خود فشربه پس نوشید آن شیر را پس معلوم
شد که روزه نداشت و همچنین نقل کرده اند از فعل ابی بکر و عمر رضی الله عنهما و ابن عمر گفت روزه نمیدارم من و نهی نیز نمیکنم و عمل سلف نیز بر نیست که مستحب است افطار مر واقفان بعرفات را تا قوت یابند بر وقوف
و دعا و از بعضی اهل علم منقول است که روزه داشته اند بعرفات و ظاهر آنکه مختلف میشود باختلاف احوال در قوت و ضعف و تحقیق وارد شده است در صوم یوم عرفه احادیث که وی تکفیر میکند گناهان سال گذشته را
و آینده را چنانچه بیاید پس مختار آنست که صوم عرفه مستحب است مگر برای حجاج متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت ما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم صائما فی العشر قط گفت
عائشه ندیدم من آن حضرت را روزه دارنده در ماه ذی الحجه هرگز رواه مسلم بلکه بتحقیق ثابت شده است در احادیث فضیلت صوم درین ایام و فضیلت مطلق عمل درین عشره در صحیح بخاری آمده که نیست هیچ ایام
فاضلتر از عشره ذی الحجه و آنحضرت نیز درآن روزه داشته و این حدیث عائشه منافات بآن ندارد زیرا که وی رضی الله عنها خبر از علم خود داده و گفته که من ندیده ام که آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزه داشته باشد پس شاید
که عائشه مطلع نشده باشد بر آن یا آنحضرت را درآن اوقات مانعی شده باشد از سفر یا مرض یا غیر آن وعن ابی قتادة رضی الله عنه ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال کیف تصوم
است ابو قتاده که از مشاهیر صحابه است که مردی آمد آن حضرت را و پرسید چگونه روزه میداری تو فغضب رسول الله صلی الله علیه وسلم من قوله پس خشم آمد آن حضرت از این گفتن آن مرد و پرسیدن وی از
حضرت وی که چگونه روزه میداری چه حق سوال آن بود که سوال میکرد از حال خود که گوید کیف اصوم تا جواب میکرد آن حضرت آنچه موافق حال وی می بود نه آنکه از حال آن حضرت سوال کند و در فعل آن حضرت در قلت
و کثرت اسرار و مصالح است که مجال دیگران صلاحیت ندارد و وی صلی الله علیه وسلم مشغول بود بمصالح مسلمانان و حقوق ازواج و اضیاف فلما رای عمر غضبه قال پس چون دید عمر خشم آنحضرت را گفت
رضینا بالله ربا راضی شدیم بخدا که پروردگار ما است وبالاسلام دینا و راضی شدیم باسلام که دین ما است وبمحمد صلی الله علیه وسلم نبیا و راضی شدیم بمحمد که پیغمبر ما است تا آخر این
کلام او در کتاب الایمان ذکر کرده شد نعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله پناه میجوییم بخدا از غضب خدا و رسول وی فجعل عمر یردد هذا الکلام پس در ایستاد عمر رضی الله عنه
که تکرار میکرد این کلام را حتی سکن غضبه تا آنکه آرام یافت غضب آن حضرت بعد از آن سوال کرد عمر رضی الله عنه از آنچه آمده میپرسید بتفصیل بر وجه ادب و نیاز فقال عمر پس گفت عمر یا رسول الله
کیف من یصوم الدهر کله چگونه است حال کسیکه روزه دارد در همه روزگار و همیشه قال لا صام ولا افطر گفت آن حضرت نه روزه داشت آنکس و نه افطار کرد او قال لم یصم ولم یفطر
شک از راوی است اما عدم افطار خود ظاهر است و اما در توجیه عدم صوم اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که از جهت مخالفت وی سنت را که موجب نقص اجر او است در صوم و بعضی گفته اند از جهت
استلزام آن صوم ایام منهیه را و بعضی گفته اند از جهت زیان زده شدن شخص میان مشقت و القای نفس در تهلکه و عجز از جهاد و ادای حقوق دیگر و این توجیهات مخصوص میگردد بشخصی که افطار نکند در ایام
منهیه و بکسیکه متضرر گردد و ضعیف شود و لهذا جماعتی از ائمه بجواز آن رفته اند مر کسی را که حالش خلاف آن بود و استدلال کرده اند بآنکه محکی است از بعضی صحابه مثل ابی طلحه انصاری و حمزه بن عمرو اسلمی که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نیز مقرر داشت ایشانرا بدان و منقول است از بسیاری از تابعین و غیر ایشان و بعضی گفته اند که معنی وی آنست که کسیکه عادت کرد و خو گرفت بآن زایل میگردد کلفت و مشقت که مدار
اجر و ثواب بر آنست که مقصود از شریعت صوم است و این وجه برعکس آنست که افاده کرده وجه اول از وقوع در کلفت و مشقت والله اعلم قال گفت عمر کیف من یصوم یومین ویفطر یوما
چگونه است حال کسیکه روزه دارد دو روز و افطار کند یک روز قال گفت آنحضرت ویطیق ذلک احد آیا طاقت دارد آن را هیچ یکی که این نیز دشوار است و مشقت تمام دارد مقصود در انداختن این
از قبول و رضا و ازین کلام ظاهر میشود که سبب در عدم قبول صوم دوام همین وقوع در مشقت و کلفت است قال گفت عمر کیف من یصوم یوما ویفطر یوما چگونه است حال کسیکه روزه دارد
روزی و افطار کند روزی دیگر قال گفت آنحضرت ذلک صوم داؤد این روزه داود پیغمبر است علیه السلام یک روز روزه میداشت و یک روز افطار میکرد و این فضیلتی و کمالی دارد که در کمال
نوعی از توسط و اعتدال است و لیکن این نیز مشقتی دارد و چنانکه سیاق حدیث بدان مشعر است قال گفت عمر کیف من یصوم یوما ویفطر یومین چگونه است حال کسیکه روزه دارد یک روز و
افطار کند دو روز قال گفت آنحضرت وددت انی طوقت ذلک دوست میدارم که طاقت و قوت داده شوم آنرا و مانع نیاید مرا از آن حقوق و مصالح و درین عبارت اشارتست
که این در طاقت و طبیعت من نیست مگر آنکه حق تعالی طاقت و قوت دهد مرا بر آن و غرض تعبید در این قسم است نیز ثم قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثلث
من کل شهر ورمضان الی رمضان پس است باولی و الیق است سه روزه از هر ماه و رمضان تا رمضان دیگر و ذکر الی رمضان برای افاده دوام و استمرار آنست و گویا است بآنکه
گویا روزه متصل است بهمیشه چنانکه فرمود فهذا صیام الدهر کله پس این است روزه تمام روزگار و همیشه وصیام یوم عرفة احتسب علی الله ان یکفر السنة التی قبله والسنة
التی بعده و روزه روز عرفه را مزد و ثواب چشم دارم معتمد بر فضل خدا که تکفیر کننده گناه سالی را که پیش از وی است یعنی ببخشد گناهانی که درآن سال کرده است و تکفیر کند گناه سالی را که بعد از وی است باین معنی که
نگاه دارد از گناهان بعد وی یا اگر واقع شود گناهان در وی بخشیده شود وصیام یوم عاشوراء احتسب علی الله ان یکفر السنة التی قبله و روزه عاشورا چشم دارم که تکفیر کند گناهان سالی را
که پیش از وی است و گفته اند که مزیت و فضیلت صوم عرفه را بر صوم عاشورا از جهت آنست که صوم یوم عرفه از شریعت محمد است صلی الله علیه وسلم و صوم یوم عاشورا از شریعت موسی علیه السلام است
رواه مسلم وعنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن صوم الاثنین و هم از ابی قتاده است که پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از روزه روز دوشنبه گفت فرستاده

شده است وحی برین احتمال دارد که سوال از سبب روزه داشتن آن حضرت باشد روز دوشنبه یا از سبب استحباب روزه داشتن است درین روز بر تقدیر سبب آن شکر نعمت وجود آن حضرت و وجود دین
و شریعت اوست رواه مسلم وعن معاذة العدویة انها سالت عائشة اکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم من کل شهر ثلثة ایام روایت است از معاذه که گفت
پرسید عائشه را آیا بود آنحضرت که روزه میداشت از هر ماه سه روز قالت نعم گفت عائشه آری میگوید معاذه فقلت لها من ای ایام الشهر کان یصوم پس گفتم مر عائشه را از کدام روزهای ماه
سه روزه میداشت قالت گفت عائشه لم یکن یبالی من ای ایام الشهر یصوم نبود آنحضرت که باک میداشت از کدام روزهای ماه روزه میداشت رواه مسلم ازین حدیث معلوم میشود که
سه روزه داشتن از هر ماه در هر سه روز که باشد کفایت میکند و تقیید بسیزدهم و چهاردهم و پانزدهم نیست و لیکن اکثر احادیث و آثار در آن واقع شده است پس این احب و افضل باشد و طریق دیگر در صوم
سه روز از هر ماه نیز از سلف منقول است مجموع اقوال ده است در شرح آن را بیان کرده ام رواه مسلم وعن ابی ایوب الانصاری صحابی بزرگ است و نزول آن حضرت صلی الله علیه وسلم در ابتدای هجرت در منزل
وی بود از وی آمده است انه حدثه که وی حدیث کرد راوی خود را یا حدیث کرد حدیث را که این است ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من صام رمضان ثم اتبعه ستا من شوال گفت
آنحضرت کسی که روزه دارد رمضان را پس تابع گرداند آن را شش روزه را از شوال کان کصیام الدهر کله باشد همچو روزه روزگار همیشه رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری قال نهی رسول الله
صلی الله علیه وسلم عن صوم یوم الفطر والنحر نهی کرد آن حضرت از روزه داشتن روز عید فطر و روز عید نحر که عید قربان است این متفق علیه است میان ائمه و نزد اکثر ایشان نذر نیز روا نیست و نزد ما
نذر جائز است و قضا کرده شود روز دیگر متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا صوم فی یومین الفطر والاضحی نیست روزه در دو روز یکی روز عید فطر دیگر
روز عید اضحی که عید نحر است و در حقیقت نهی در روزه نفی روزه داشتن در وی نیست و تحقیقه فی اصول الفقه متفق علیه وعن نبیشة بضم نون و بفتح موحده و سکون تحتانیه و بشین معجمه الهذلی بضم ها و فتح
ذال معجمه منسوب بهذیل که بن مدرکه بن الیاس صحابیست و نبیشة الخیر میگویند قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایام التشریق ایام اکل و شرب روزهای تشریق که سه روز است بعد
از روز عید یازدهم و دوازدهم و سیزدهم روزهای خوردن و نوشیدنست و نهار را ایام ضیافت الله نیز میگویند و تشریق در لغت خشک کردن گوشت است که در آن ایام میکنند و نیز ذبح هدی در وقت
طلوع آفتاب میکنند و ذکر الله و ایام ذکر خداست یعنی با وجود اکل و شرب غافل از ذکر خدا نباشند چنانکه در قرآن فرموده واذکروا الله فی ایام معدودات و ذکر خدا درین ایام تفسیر کرده اند بتکبیرات بعد
از نماز و نزد ذبح قربانیها و رمی جمار و جز آن چنانکه در کتاب الحج بیاید رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصوم احدکم یوم الجمعة روزه ندارد
یکی از شما روز جمعه الا ان یصوم قبله او یصوم بعده مگر آنکه روزه دارد پیش از روز جمعه یا روزه دارد بعد از وی یعنی تنها روز جمعه روزه ندارد بلکه روزه دیگر که روز پنجشنبه باشد یا روز شنبه با وی ضم
کند و اگر دو روز روزه دارد بهتر است متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تختصوا لیلة الجمعة بقیام من بین اللیالی مخصوص نگردانید شب جمعه را بشب خیزی از
میان شبها ولا تختصوا یوم الجمعة بصیام من بین الایام و مخصوص نگردانید روز جمعه را بروزه داشتن از میان روزها الا ان یکون فی صوم یصومه احدکم مگر آنکه باشد روز جمعه در روزی
که روزه میدارد یکی از شما بنذر یا بعادت چنانکه روز دهم یا پانزدهم مثلا عادت کرده یا نذر کرده است اتفاقا روز جمعه در آن تاریخ واقع شده باین قدر تنها روز جمعه داشتن منع نیست رواه مسلم
بدانکه در نهی از صیام یوم جمعه تنها حدیث صحیح وارد شده و در توجیه آن علما را اقوال است و ذکر آن موجب تطویل و در شرح استیفای آن کرده شده است و اقرب وجوه آنست که گفته اند که در انفراد جمعه بصوم
مشابهت است بیهود و نصاری که روزی معین را تعظیم میکنند و بعبادت و طاعت مخصوص گردانند چنانکه یهود السبت را و نصاری یوم الاحد را جز آنچه در شرع از تعظیم و تخصیص وی واقع شده است آن ثابت است
و موهم معنی نیست اما ما از پیش خود تعظیم و تخصیص نباید کرد کذا قالوا گفت بنده ضعیف عفا الله عنه که سبب نهی آنست که بنده را باید که در همه اوقات بعبادت و طاعت مشغول باشد و دائم متعرض نفحات
الهی عز اسمه باشد و وقت را مخصوص ساختن و در اوقات دیگر معطل بودن چیزی نیست و این معنی در نهی از تخصیص شب جمعه بقیام مناسب تر است کما لا یخفی علی المتفطن فافهم والله اعلم و از امام مالک نقل کرده اند
که در موطا گفته است نشنیدم من هیچ احدی از اهل علم و فقه از آنها که اقتدا بایشان توان کرد که نهی کرده باشند از صوم جمعه تنها و دیدم بعضی از ایشان را که روز جمعه تنها روزه میداشت و بدان تحری میکرد و شیخ محی الدین
نووی گفته اینکه مالک گفته است برای اوست و رای غیر وی مخالف نیست و سنت مقدم است بر رای او و رای غیر او و بتحقیق ثابت شده است در نهی از صوم یوم جمعه تنها وارد شده حدیث صحیح در آن پس متعین است
قائل شدن بدان و مالک معذور است که او را حدیث نرسیده و داودی از اصحاب مالک گفته که نرسید این حدیث مالک را و اگر میرسید مخالفت آن نمیکرد والله اعلم وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من صام یوما فی سبیل الله بعد الله وجهه عن النار سبعین خریفا کسیکه روزه دارد یک روز در راه خدای تعالی دور دارد خدای تعالی روی او را از آتش دوزخ مقدار
مسافت هفتاد ساله راه که مراد بدان جهاد است و در فضل صوم با جهاد احادیث آمده و طیبی گفته که تواند که مراد بدان لوجه الله باشد و مؤید است آنچه از ابوهریره آمده در آخر باب و خریف بمعنی سال است و عرب ابتدای سال
بخریف کنند متفق علیه وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال لی رسول الله گفت عبد الله بن عمرو گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا عبد الله الم اخبر انک تصوم النهار
و تقوم اللیل ای عبد الله آیا خبر داده نشده ام من که تو روزه میداری هر روز و بیدار می باشی تمام شب و درین کلام تهدید و سلطنتی است که مخفی نیست عبد الله بن عمرو میگوید فقلت بلی پس گفتم من بلی یا
رسول الله همچنین است که میفرمائی قال فلا تفعل گفت آن حضرت پس اگر اینچنین است مکن صم وافطر هم روزه دار و هم افطار کن وقم ونم و شب برخیز و خواب هم کن فان لجسدک علیک حقا
بدرستیکه مر تن ترا بر تو حق است که بسیار در تعب نیندازی و بیمار نشوی و هلاک نگردی وان لعینک علیک حقا و بدرستیکه مر چشم ترا بر تو حق است و گاهی خواب هم کنی و چشم را آرام دهی وان لزوجک علیک
حقا و بدرستیکه مر زن ترا بر تو حق است که زوج بر مراة بغیر الطلاق میکنند و زوجه تنها نیز وان لزورک علیک حقا و بدرستیکه مر زیارت کنندگان و مهمانان ترا بر تو حق است که بدیدن تو بیایند که با ایشان سخنی گویی
و صحبتی داری و با ایشان طعامی بخوری و زور بفتح زا و سکون واو جمع زائر چنانکه رکب جمع راکب لا صام من صام الدهر روزه نداشت کسیکه روزه داشت همیشه و جواب این سخن در حدیث ابی قتاده گذشت
صوم ثلثة ایام من کل شهر صوم الدهر کله روزه سه روز از ماه در حکم روزه روزگار است همیشه صم کل شهر ثلثة ایام روزه دار در هر ماه سه روز واقرء القرآن فی کل شهر و بخوان قرآن را در هر ماه

قلت انی اطیق اکثر من ذلك گفتم بدرستیکه من طاقت و قوت دارم بیشتر ازین در روزه و قرآن قال گفت آن حضرت صم افضل الصوم صوم داود روزه دار فاضلترین روزه که روزه داود است صیام
یوم وافطار یوم روزه یکروز و افطار یکروز واقرأ فی کل سبع لیال مرة و بخوان و ختم کن قرآن را در هفت شب یکبار ولا تزد علی ذلك و زیاده مکن بران در روزه و در قرآن متفق علیه
و ترمذی و ابو داود و نسائی و ابن ماجة نیز روایت کرده اند باختلاف الفاظ پس این حدیث در همه صحاح مروی باشد الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم یصوم الاثنین والخمیس بود آنحضرت که روزه میداشت روز دوشنبه و پنجشنبه رواه الترمذی والنسائی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
تعرض الاعمال یوم الاثنین والخمیس عرض کرده میشوند اعمال بندگان در درگاه عزت یا بر نویسندگان اعمال از ملائکه روز دوشنبه و پنجشنبه و اعمال خود هر روز و شب میرسند شاید که عرض درین دو روز
میکرده باشند یا هر روز عرض میکنند و درین دو روز نیز مجموع آنچه عرض کرده اند باز میکند رسیده باشند مجملا و مفصلا از جهت حکم و مصالحی که حق تعالی میداند چنانکه عرض اعمال در شب نصف شعبان مثل آن
گفته اند فاحب ان یعرض عملی وانا صائم پس دوست میدارم که عرض کرده شود عمل من در حالی که من روزه دار باشم سبب روزه داشتن دوشنبه و پنجشنبه این است و از برای روزه دوشنبه سبب دیگر
نیز در فصل اول در حدیث ابی قتاده معلوم شد فذکر و اختیار صوم از جهت فضل اوست یا از جهت آنکه معلوم نیست که در کدام ساعت عرض میکنند و صوم مستوعب نهار است و یا از جهت آنکه وی مجمع میشود با دیگر
عملها رواه الترمذی وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا ذر اذا صمت من الشهر ثلثة ایام ای ابوذر چون خواهی که روزه داری از ماه سه روز فصم ثلث عشرة و
اربع عشرة وخمس عشرة پس روزه دار سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم که آنرا ایام بیض گویند یعنی روزها که شبهای آنها روشن اند سابقا معلوم شد که هر سه روز که روزه دارد رواست و لیکن درین سه روز
افضل است و روایات در وی اکثر و در بعضی آثار در ایام سود یعنی روزها که شبهای آنها سیاه است بیست و هفتم و بیست و هشتم و بیست و نهم باشد نیز آمده است رواه الترمذی والنسائی وعن
عبدالله بن مسعود رض قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم من غرة کل شهر ثلثة ایام بود آنحضرت که روزه میداشت در بعضی احیان از اول ماه سه روز وقلما
کان یفطر یوم الجمعة و اندکی بود که افطار میکرد روز جمعه ظاهر این حدیث مطلق است که روز جمعه تنها مراد باشد یا با روز دیگر فافهم رواه الترمذی والنسائی ورواه ابو داود الی ثلثة ایام
روایت کردند تمام این حدیث را ترمذی و نسائی و روایت کرد آنرا ابو داود تا لفظ ثلثة ایام و آخر این حدیث را که قلما کان یفطر یوم الجمعة روایت نکرد وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم من الشهر السبت والاحد والاثنین گفت عائشه بود آنحضرت که روزه میداشت در بعضی احیان از ماهی روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه ومن
الشهر الآخر الثلثاء والاربعاء والخمیس و از ماه دیگر سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و ثلثا بمد است و بفتح ثا و ضم آن اول اکثر است و اربعا مثلثة با با ممدوده رواه الترمذی وعن ام سلمة
قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یامرنی ان اصوم ثلثة ایام من کل شهر گفت ام سلمه که بود آنحضرت که امر میکرد مرا که روزه دارم سه روز از هر ماه اولها الاثنین والخمیس
اول آن سه روز یوم الاثنین بود تا ثلثا و اربعا و یوم الخمیس میبود و با جمعه است و در روایتی او الخمیس آمده بکلمه او چنانچه طبرانی آورده معنی این چنین میشود که مخیر میداشت که ابتدا به دوشنبه کند یا پنجشنبه که هر دو
مشترک اند و روایت کتاب را که بواو است نیز برین معنی حمل میتوان کرد فافهم رواه ابو داود والنسائی وعن مسلم القرشی صحابیست ابو عبدالله مسلم و بعضی گفته اند عبدالله ابو مسلم قال سألت او
سأل رسول الله گفت پرسیدم من یا گفت پرسیده شد پیغمبر صلی الله علیه وسلم عن صیام الدهر از حکم روزه دهر فقال ان لاهلك علیك حقا پس گفت آنحضرت بدرستیکه مر زن ترا بر تو
حق است و همیشه روزه داشتن سبب ضعف و فتور و قصور در ادای آن حق است صم رمضان والذی یلیه روزه دار ماه رمضان را و آنکه متصل است برمضان که مراد آن سته شوال باشد و بعضی گفته اند
ماه شعبان مراد است یعنی چنین است در شرح ابن فرشته وکل اربعاء و خمیس و روزه دار هر چهارشنبه و پنجشنبه فاذا انت قد صمت الدهر کله پس اکنون تو تحقیق روزه داشتی همه دهر را ازین حدیث معلوم شود
که حکم بصوم دهر منحصر در حساب بودن حسنه بعشر امثال نیست بلکه شارع بفضل خود ثواب صوم دهر میدهد خواه مطابق حساب باشد یا بغیر آن حساب فافهم رواه ابو داود والترمذی وعن ابی هریرة ان رسول الله
روایت است از ابی هریره که پیغمبر صلی الله علیه وسلم نهی عن صوم یوم عرفة بعرفة نهی کرد از روزه داشتن روز عرفه در عرفات از جهت ضعف مشقت و جهد در ادای وظایف آن چنانکه گذشت
و گویند نهی تنزیهی است نه تحریمی رواه ابو داود وعن عبدالله بن بسر بضم موحده و سکون مهمله عن اخته الصماء بفتح صاد مهمله و تشدید میم ممدود ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
روایت است از عبدالله بن بسر مازنی که صحابی است و پدر او که بسر است هم صحابی است و مادر وی که عطیه نام دارد و خواهرش که او صما نام دارد و همه صحابی اند روایت میکند از خواهر خود صما که آنحضرت گفت لا تصوموا یوم
السبت روزه مدارید روز شنبه را یعنی تنها الا فیما افترض علیکم مگر در چیزی که فرض کرده شده است بر شما اگرچه این افتراض بنذر باشد فان لم یجد احدکم الا لحاء عنبة پس اگر نیابد یکی از شما مگر
پوست درخت انگور لحاء بکسر لام و ممدود او عود شجرة یا نیابد مگر چوب درخت فلیمضغه پس باید که بخاید آنرا یعنی افطار کند و بشکند روزه شنبه را که داشته است و اگر طعام نیابد باشد پوست انگور یا چوب
درخت هم بشکند و سبب نهی از صوم سبت لزوم تعظیم او است بصوم و در تعظیم وی تشبه است بیهود اگرچه ایشان روزه نمیدارند بجهت بودن وی عید ایشان ولیکن تعظیم میکنند بان وجه و از حدیث ام سلمه بیاید که
آنحضرت روزه میداشت روز شنبه و یکشنبه بقصد مخالفت ایشان که ایشان روزه نمیدارند و از جهت آنکه عید ایشان است پس در وقتی ترک کرد صوم سبت و احد را تا تعظیم اینها لازم نیاید و در وقتی دیگر
روزه داشت بقصد مخالفت و جهت مختلف است کذا قیل رواه احمد و ابو داود والترمذی وابن ماجه والدارمی وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من صام یوما فی سبیل الله کسیکه روزه دارد یکروز در راه خدا جعل الله بینه وبین النار خندقا میگرداند خدای تعالی میان وی و میان آتش خندقی کما بین السماء والارض بقدر
مسافتی که میان آسمان و زمین است مقصود مبالغه است و این ابلغ است از آنچه در حدیث ابی سعید خدری گذشت بعد الله وجهه عن النار سبعین خریفا و خندق گوی که گرد باره شهر بکنند معرب
کنده رواه الترمذی وعن عامر بن مسعود و اختلاف کرده شد در صحبت وی بعضی او را در صحابه ذکر کرده اند و بعضی در تابعین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الغنیمة
الباردة الصوم فی الشتاء روزه داشتن در زمستان غنیمت بارده است که کنایت است از حصول وی بی تعب و مشقت رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث مرسل و گفته است

ترمذی این حدیث مرسل است این قول ترمذی مبنی است بر بودن وی تابعی صحابی و ذکر حدیث ابی هریرة و ذکر کرده شده است حدیث ابی هریره که در اول او است این لفظ ما من ایام احب الی الله فی
باب الاضحیة در باب اضحیه از برای بیان فضیلت عشره ذی الحجه و عمل در آن الفصل الثالث عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قدم المدینة فوجد الیهود صیاما یوم عاشوراء
گفت ابن عباس که آن حضرت قدوم آورد در مدینه را پس یافت یهود را روزه دارنده در روز عاشورا فقال لهم رسول الله پس گفت مر ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما هذا الیوم الذی تصومونه
چیست این روز که روزه میدارید شما فقالوا هذا یوم عظیم پس گفتند یهود این روزی بزرگ است انجی الله فیه موسی وقومه رستگاری داده است خدای تعالی در وی موسی را علیه السلام و قوم او را و غرق
فرعون وقومه و غرق کرده است فرعون را و قوم او را و اغرق بفتح رای مشدده و بکسر رای مخففه نیز روایت است و برین وجه فرعون مرفوعست یعنی غرق شده فرعون فصامه موسی شکرا پس
روزه داشت موسی بجهت شکرانه این نعمت فنحن نصومه پس روزه میداریم بمتابعت موسی در شکر فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فنحن احق واولی بموسی منکم
پس ما سزاوارتر و نزدیکتریم بموسی از شما و درین عبارت اشارت است بآنکه ما که روزه میداریم بموافقت موسی نه بجهت موافقت شما فصامه رسول الله پس روزه داشت در روز عاشورا پیغمبر خدا صلی الله
وسلم وامر بصیامه و امر کرد صحابه را بروزه داشتن این روز و اینجا اشکال می آرند که خبر یهود در دیانات غیر مقبول است پس چگونه عمل کرد آن حضرت بخبر ایشان جوابش آنکه شاید که ظاهر شده صدق خبر
بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم بتواتر یا بخبر جماعت دیگر که مسلمانان بودند از یهود مثل عبدالله بن سلام و جز وی از علمای ایشان یا وحی شد بعد از خبر ایشان متفق علیه وعن ام سلمة رضی الله عنها
قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم یوم السبت ویوم الاحد گفت ام سلمه بود آن حضرت که روزه میداشت روز شنبه و یک شنبه را اکثر ما یصوم من الایام بیشتر از آنچه روزه
میداشت از روزهای دیگر و یقول و میگفت آن حضرت در سبب روزه داشتن درین دو روز انهما یوما عید للمشرکین بدرستی که این روز شنبه و یک شنبه دو روز عید اند مر مشرکان را فانا احب ان اخالفهم
پس من دوست میدارم که مخالفت کنم ایشان را و مراد بمشرکان کافرانند که یهود و نصاری باشند و گویند که بت پرستی نیز بایشان راه یافته بود و بت پرستی نصاری و یهود خود امری مشخص بود و چون روز عید ایشان است روزه
نمیدارند پس روزه داشتن درین روز مخالفت ایشان باشد و تتمه این کلام در حدیث عبدالله بن بسر گذشت رواه احمد وعن جابر بن سمرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یامرنا بصیام یوم عاشوراء روایت است از جابر بن سمره که صحابیست و خواهرزاده سعد بن ابی وقاص است گفت بود آنحضرت که امر میکرد بروزه داشتن عاشورا ویحثنا علیه و برمی انگیخت ما را بران
ویتعاهدنا عنده و نگاه میداشت و رعایت میکرد احوال ما را بموعظت و نصیحت و وصیت میکرد بروزه روز عاشورا نزد حضور این روز فلما فرض رمضان لم یامرنا ولم ینهنا عنه پس وقتیکه
فرض کرده شد رمضان نه امر میکرد ما را بدان و نه نهی میکرد ما را از آن ولم یتعاهدنا عنده و تعاهد نمیکرد ما را نزد حضور این روز رواه مسلم وعن حفصة قالت اربع لم یکن یدعهن النبی گفت
حفصه چهار خصلت اند که نبود که ترک دهد آنرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی از سنن موکده اند صیام عاشوراء روزه عاشوراء والعشر و روزه دهه ذی الحجه یعنی روزها از آن وثلاثة ایام من کل
شهر و روزه سه روز از هر ماه و رکعتان قبل الفجر و دو رکعت سنت پیش از نماز بامداد سنت فجر چه متاکد موکده است روزه این روزها را نیز قرینه آن ساخت تا معلوم کرده شود تاکد آن رواه النسائی
وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یفطر ایام البیض فی حضر ولا سفر بود آنحضرت که افطار نمیکرد روزهای ایام بیض را نه در حضر و نه در سفر این حدیث نیز دلالت
بر کمال اهتمام و تاکد این روزها دارد رواه النسائی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لکل شیء زکوة مر هر چیزی را از نعمتهای الهی زکوة است که موجب شکر آنست و متعارف
در شرع اطلاق زکوة است بر زکوة مال وزکوة الجسد الصوم و زکوة بدن و وجود و صحت و عافیت وی روزه است گویا که بجوع و عطش و ترک شهوت صرف میکند چیزی را از بدن بسوی درگاه عزت همچنان
بوی چنانکه چیزی از مال صرف میکند و میدهد رواه ابن ماجه وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصوم یوم الاثنین والخمیس و هم از ابی هریره روایت است که آن حضرت بود که روزه
میداشت در روز دوشنبه و پنجشنبه فقیل پس گفته شد یا رسول الله انک تصوم الاثنین والخمیس بدرستیکه تو روزه میداری دوشنبه و پنجشنبه را فقال ان یوم الاثنین والخمیس یغفر الله
فیهما لکل مسلم پس گفت آن حضرت بدرستیکه روز دوشنبه و پنجشنبه می آمرزد خدای تعالی مر هر مسلمان را یعنی روزه میدارم بسبب بزرگی این دو روز و شکر نعمت و مغفرت و رحمت الهی سبحانه الا ذا هاجرین
می بخشد همه را مگر دو قطع کننده کان رحم را و کلمه ذا زائده است یقول دعهما حتی یصطلحا میگوید خدای تعالی مر کسی را که سوال مغفرت کند مر ایشان را از ملک و بشر بگذار ایشان را و مطلب مغفرت ایشان تا آنکه
اتفاق نمایند میان یکدیگر و صلح کنند و در بعضی احادیث اترکوا و در بعضی انظروا از انظار بمعنی امهال بلفظ جمع آمده رواه احمد وابن ماجة وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام
یوما ابتغاء وجه الله کسیکه روزه دارد روزی بجهت طلب کردن ذات حق و رضای وی تعالی بعده الله من جهنم دور میکند او را خدای تعالی از دوزخ کبعد غراب طائر مانند دوری زاغ پرنده
وهو فرخ در حالیکه آن زاغ چوزه است حتی مات هرما تا آنکه بمیرد در غایت پیری عمر زاغ دراز است در تمام عمر که بپرد و قیاس باید کرد که چه مقدار مسافت قطع خواهد کرد رواه احمد وروی البیهقی فی شعب
الایمان عن سلمة بن قیس صحابیست از اهل کوفه باب در تتمات و ملحقات ابواب سابقه متعلقه بصوم نفل و نقض وی و قضای آن الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت دخل علی النبی گفت
عائشه در آمد بر من پیغمبر صلی الله علیه وسلم ذات یوم روزی فقال هل عندکم شیء پس گفت آن حضرت آیا هست نزد شما چیزی یعنی طعام فقلنا لا پس گفتیم نیست نزد ما چیزی قال فانی اذا صائم پس گفت آن حضرت
پس من اکنون روزه دارم یعنی بنیت روزه کردم و ازینجا معلوم میشود که نیت نفل در نهار جائز است و همین است مذهب ما و باین قائل است امام شافعی و امام احمد و اکثر علما و امام مالک و بعضی ائمه دیگر قائل اند که واجب است
نیت از شب چنانکه در فرض چنانچه گذشت در باب بعد از باب رویة الهلال ثم اتانا یوما آخر پس آمد آن حضرت نزد ما روزی دیگر یعنی پرسید که آیا هست نزد شما چیزی و در بعضی روایات آمده که بما رو نهاد آمد و پرسید فقلنا پس گفتیم
یا رسول الله اهدی لنا حیس فرستاده شده است برای ما حیس بفتح حای مهمله و سکون تحتانیه در آخر سین مهمله و آن طعامی است که ساخته میشود از تمر و قروت و روغن و گاهی بجای قروت آرد یا سویق اندازند و حیس در
اصل بمعنی خلط و مزج است فقال ارینیه پس گفت آن حضرت بعائشه بنما مرا حیس را که چگونه است بیار و در روایتی قربیه نزدیک کردم آنرا فلقد اصبحت صائما پس هر آئینه بتحقیق صبح کرده ام من روزه دار یعنی
بر خواسته ام بنیت روزه فاکل پس خورد آن حضرت و ازینجا معلوم میشود که افطار صوم تطوع جائز است بی عذر و برین اند اکثر علما و امام ابوحنیفه و صحابه وی بر آنند که واجب است اتمام آن و جائز نیست افطار مگر بعذر ضیافت

وماننداں زیراکه این ابطال عمل است و ابطال عمل منهی عنه است از جهت قول وی سبحانه ولا تبطلوا اعمالکم و همچنین هر عمل که شروع کرده شده است در ان لازم میگردد بشروع و اگر نقض کند واجب است قضای آن
و در روایتی جائز است مطلقا زیراکه قضا خلف او است پس باکی نیست بنقض آن و در وجوب قضای صوم نفل نیز خلاف است از نزد مالک قضا کند اگر بی عذر نقض کرده است و این مبحث در حدیث آینده بیاید مشروح
کرده رواه مسلم وعن انس رضی الله عنه قال دخل النبی درآمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم علی ام سلیم بر ام سلیم بضم سین که مادر انس است فاتته بتمر وسمن پس آورد ام سلیم نزد آن حضرت خرما و روغن فقال
اعیدوا سمنکم فی سقائه پس گفت آن حضرت باز گردانید روغن خود را در مشک که روغن در وی بود و روغن و عسل را در اینجا اکثر در مشک می اندازند وتمرکم فی وعائه و باز گردانید خرمای خود را در ظرف خرما فانی
صائم زیراکه بدرستی که من روزه دارم اینجا نخورد و ندکه عذری بود و در ماسبق ظاهر عذری بود و تواند که بعد آن زوال شد یا افطار جائز است و عدم افطار منافات بدان ندارد ثم قام الی ناحیة من البیت پستر ایستاد و رفت
آنحضرت بجانبی از خانه فصلی غیر المکتوبة پس بگذارد نماز غیر فریضه را فدعا لام سلیم واهل بیتها پس دعا کرد ام سلیم را و اهل خانه او را گویا دعا از برای جبر کسر خاطر وی باشد که روزه نخورد و هم نیز عادت شریف
بود که چون در خانه کسی می درآمد نماز میگذارد و مر ورا برای وی دعا میکرد رواه البخاری وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دعی احدکم الی طعام وهو صائم چون خوانده
شود یکی از شما بسوی طعام و حال آنکه وی روزه دار است فلیقل انی صائم پس باید که بگوید که من روزه دارم یعنی افطار نکنند و در گفتن این سخن بزبان کلامیست که گذشت در فصل اول از کتاب صوم وفی روایة
و در روایتی اینچنین آمده است که قال گفت آن حضرت اذا دعی احدکم فلیجب وقتی که دعوت کرده شود یکی از شما بطعام پس باید که اجابت کند دعوت او برود فان کان صائما فلیصل پس اگر باشد روزه دار پس
باید که نماز کند یا دعا کند وان کان مفطرا فلیطعم و اگر باشد غیر صائم پس باید که بخورد رواه مسلم الفصل الثانی عن ام هانی رضی الله عنها قالت لما کان یوم الفتح گفت ام هانی وقتی که شد روز فتح یعنی فتح
مکه جاءت فاطمة فجلست علی یسار رسول الله آمد فاطمه زهرا پس نشست بر جانب چپ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وام هانی عن یمینه و نشست ام هانی یعنی نشستم من جانب راست آن حضرت
فجاءت الولیدة باناء فیه شراب پس آورد خانه زاد آوندی را که در وی چیزی از جنس نوشیدنی بود آب یا جز آن فناولته پس داد ولیده آن انا آنحضرت را فشرب منه پس نوشید آن حضرت از آن آنچه خواست
ثم ناوله ام هانی پستر داد آن حضرت را بام هانی فشربت منه پس نوشید ام هانی از آن شراب فقالت پس گفت ام هانی یا رسول الله لقد افطرت وکنت صائمة بدرستی که تحقیق افطار کردم
و بودم من روزه دار و در روایتی آمده که گفت گناه کردم پس طلب آمرزش کن برای من فقال پس گفت آن حضرت یعنی ام هانی اکنت تقضین شیئا آیا بودی تو که قضا میکردی چیزی از روزه یعنی این روزه روزه
قضا بود از رمضان یا نذر قالت لا گفت ام هانی قضا نمیکردم چیزی را قال فلا یضرک گفت آن حضرت پس زیان نمیکند ترا ان کان تطوعا اگر بود روزه تو روزه نفل رواه ابوداود والترمذی والدارمی
وفی روایة لاحمد والترمذی نحوه و در روایتی از احمد و ترمذی را مانند این آمده که در لفظ اختلاف است وفیه و در وی این عبارت است فقالت پس گفت ام هانی یا رسول الله اما انی کنت
صائمة آگاه باش بدرستیکه من بودم روزه دار فقال الصائم المتطوع امیر نفسه پس گفت آن حضرت که روزه دار که روزه نفل دارنده است حاکم نفس خود است و اختیار او بدست او ست ان شاء صام
وان شاء افطر اگر خواهد روزه دار و اگر خواهد افطار کند و در روایتی امین نفسه او امیر نفسه بطریق شک او وی توربشتی گفته که تاویلش این است که مراو را میرسد که افطار کند نظر بر مصلحتی که ظاهر میشود او را و از امور که
امیر و امین ساخته شده است بر آن چنانکه کسیکه ضیافت میکند قومی را یا فرود می آید بر قومی و می بیند که در ترک افطار در وحشت انداختن است مصاحب خود را پس او را میرسد که موافقت کند و مساعدت نماید بر آنچه سبب
انس و الفت گردد بی حرج و مشقت پس نیست درین قول دلیل بر آنکه قضا واجب نیست بعد از التزام خصوصا که وارد شده است در حدیث امر بقضا چنانکه در حدیث آینده از عائشه بیاید فافهم مانند آنکه در کتب سیر
باتفاق روایات آمده است که فتح مکه در رمضان بود و برین تقدیر مشکل میشود بودن صوم ام هانی صوم تطوع و در حدیث ام هانی تکلم نیز کرده اند و ترمذی گفته است که در اسناد وی مقال است و منذری گفته که ثابت نیست
و در اسناد وی اختلاف کثیر است اشارت کرده بدان نسائی انتهی و در حدیث ام هانی ذکر فتح نیز آمده است چنانکه در جامع ترمذی آورده است و اگر گفته شود که مراد از یوم الفتح اول ایام وی نیست بلکه اقامت آنحضرت در مکه مستمر تا
بقای آن قضیه است و ربنا شد و نیز روایات در وقت اقامت آنحضرت در مکه و خروج رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمده که تقاضا میکند که فتح بعد از رمضان باشد والله اعلم وعن الزهری عن عروة عن عائشة قالت
کنت انا وحفصة صائمتین گفت عائشه بودم من و حفصه روزه دار فعرض لنا طعام اشتهیناه پس عرض کرده شد و آورده شد برای ما طعامیکه خوش داشتیم ما آنرا فاکلنا منه پس خوردیم ما از آن طعام
فقالت حفصة یا رسول الله انا کنا صائمتین فعرض لنا طعام اشتهیناه فاکلنا منه پس گفت حفصه یا رسول الله بدرستیکه ما بودیم روزه دار پس عرض کرده شد برای ما طعامیکه خوش داشتیم آنرا پس خوردیم
ما از آن طعام قال گفت آن حضرت اقضیا یوما آخر مکانه قضا کنید روزی دیگر بجای آن روز که خوردید این حدیث دلیل حنفیه است بر وجوب قضای صوم نفل زیراکه ظاهر امر وجوب است و شافعیه میگویند که امر بقضا بطریق استحباب است
و شاید که آن صوم نذر یا قضا بود و مذهب نزد ایشان آنست که واجب نیست قضای صوم نفل و همچنین نزد احمد و در روایتی از احمد اگر شب نیت کرده و بی عذر خورد واجب است قضا و همچنین نزد یک مالک و نزد ما واجب است قضا
مطلقا و نفل لازم میگردد بشروع وتحقیقه فی اصول الفقه رواه الترمذی وذکر جماعة من الحفاظ رووا عن الزهری عن عائشة مرسلا ولم یذکروا فیه عن عروة وهذا اصح روایت کرده
ترمذی و ذکر کرد ترمذی جماعتی از حفاظ حدیث را که روایت کرده اند از زهری از عائشه بطریق ارسال و ذکر نکرده اند در وی عروه را که در روایت سابق واسطه بود در میان زهری و عائشه و گفته است ترمذی اینکه ذکر نکرده اند
عروه را اصح است و ارسال اینجا بمعنی سقوط راوی از اسناد است بمعنی انقطاع و این نیز اصطلاحیست و مشهور آن است که مرسل حدیث تابعی است بی ذکر صحابی و بعضی تابعی کبیر قید کرده اند نیز اصطلاح است وروا
ابوداود عن زمیل مولی عروة و روایت کرد ابوداود این حدیث را از زمیل بضم زای و فتح میم و سکون تحتانیه که مولای عروه است عن عروة عن عائشة از عروه از عائشه و در این حدیث سخن کرده اند وعن ام عمارة
بضم عین و تخفیف میم بنت کعب یعنی کعب بن عمرو بن عوف صحابیه انصاریه است نام آن نسیبه بفتح نون و کسر سین حاضر شده بیعة العقبة را و حاضر شد غزوه احد را با مرد و زوج خود عاصم بن زید و رسید بوی یازده جراحت
و حاضر شد بیعة الرضوان را بعد از آن حاضر شد تمامه مشاهد را و مجروح شد بیازده یا دوازده جراحت و بریده شد دست وی رضی الله عنها روایت میکند ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل علیها که آن حضرت
درآمد بروی فقدمت له بطعام پس طلبید وی برای حضرت طعامی را فقال لها کلی پس گفت آن حضرت مر او را بخور فقالت انی صائمة پس گفت وی که من روزه دارم فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم ان الصائم اذا اکل عنده صلت علیه الملائکة حتی یفرغوا بدرستیکه روزه دار چون خورده میشود نزد وی دعا میکنند و درود و رحمت میفرستند بر روزه دار فرشتگان تا آنکه فارغ شوند از خوردن یا حتی

او را بنا خوردن تقریر کرد و شاکر و بشارت داد و امر اباحت بود خافهم رواه احمد والترمذی وابن ماجة والدارمی الفصل الثالث عن بریدة بضم موحده رضی الله عنه صحابی مشهور است اسلمی
مساعی جمیله دارد در حضرت نبوت و بعد از وی صلی الله علیه وسلم که در عهد خلفای راشدین بود در حرب جمل و صفین با علی مرتضی و غیر وی بسیار مشهور است بیار دتبرک. قال گفت بریده دخل بلال علی رسول الله
درآمد بلال بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وهو یتغدی و آنحضرت طعام چاشت میخورد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الغداء یا بلال حاضر شو طعام رای بلال یعنی بیا
یعنی بخور دال عطف طعام چاشت قال انی صائم گفت بلال که من روزه دارم یا رسول الله فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ناکل رزقنا وفضل رزق بلال فی الجنة
میخوریم ما رزق خود را و زیادت رزق بلال در بهشت است اشعرت یا بلال ان الصائم یسبح عظامه آیا شعور داری میدانی ای بلال که روزه دار تسبیح میکند استخوانهای وی ویستغفر له الملائکة
میخواهند برای او فرشتگان ما اکل عنده مادام که خورده شود نزد وی رواه البیهقی فی شعب الایمان باب لیلة القدر لیلة القدر لیلة القدر ازان روگویند که تقدیر کرده میشود دروی انداع نوشته
میشود و قضا کرده میشود آجال و احکام که درین سال بوقوع می آید و قدر باین معنی بسکون دال نیز آمده است اگرچه مشهور تحریک دال است و بعضی گفته اند از جهت عظم قدر و شرف وی یا از جهت آنکه طاعات را درین شب قدری
زائد است بر آنچه در غیر اوست و بدانکه اختلاف اقوال در تعیین این شب بسیار است اکثر احادیث دلالت دارند که در رمضانست خصوصا در عشرهٔ اخیره خصوصا در شب بیست و هفتم و در قولی وی دائر است در تمام
سال و منتقل و متحول میشود و شیخ ابن حجر عسقلانی رحمه الله این قول را مشهور از حنفیه داشته و گفته که قاضیخان و ابو بکر رازی از علمای حنفیه این قول را حکایت کرده اند و گفته اند که این از ابن مسعود و ابن عباس و عکرمه و غیر
ایشان مرویست انتهی و شیخ ابن الهمام روح الله روحه گفته که روایت کرده شده است از ابی حنیفه که شب قدر در رمضان است ولیکن دریافته نمیشود که در کدام شب است پس گاهی متقدم میشود و گاهی متاخر و نزد صاحبین
منقول است از صاحبین ولیکن متعین است نزد ایشان تقدم و تاخر نمیشود و در فتاوی قاضیخان گفته که روایت مشهور از ابی حنیفه آنست که وی متحول میشود در سال و در رمضان می باشد و در غیر رمضان و جواب داده است
ابو حنیفه از دلائلی که دلالت دارند بر بودن او در عشرهٔ اخیرهٔ از رمضان بآنکه مراد در غیر آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اراده آن جسته و طلب نموده و سیاق حدیث دلالت میکند نزد کسی که تامل میکند طرق احادیث را
و الفاظ آنرا برین معنی انتهی گفت کاتب حروف بنده مسکین عبدالحق بن سیف الدین عفا الله عنه که این قول اقرب است بتطبیق اقوال و جمع آن و گفته اند که حکمت در اخفای آن آنست که تا مردم سعی و اجتهاد کنند در عبادت
و اتکال و اعتماد نکنند بران و گفته اند که هر که اجتهاد کند در بیداری شب یکسال تمام در یابد آنرا انشاء الله تعالی و درین معنی گفته است هر که گفته است من لم یعرف قدر قدر لم یعرف لیلة القدر و بعضی از علما گفته اند که آنرا
علامات و [illegible] استنباط کرده اند آنها را از احادیث و آثار و دریافته اند بعضی از آنها را ارباب کشف از اهل بصائر و ابصار آنرا و امام محمد غزالی گفته که شب قدر در حق هر کسی آن است که کشف کرده شود [illegible]
ملکوت و بصیرت [illegible] اند قوسی نقل کرده است که درختان در آن شب سجده میکنند و بر زمین افتند باز بنابت خود باز گردند و سجده کنند و روی چیزی بیهقی در فضائل اوقات از طریق اوزاعی از عبده بن ابی لبابه روایت کرده که آبهای شور
در آن شب شیرین گردد و ابن عبدالبر که از اکابر علمای حدیث است از طریق زهرة بن معبد مانند این روایت نموده و در آن شب ساطع میشود انوار حتی در اماکن مظلمه و جایهای تاریک و شنیده میشود سلام و خطاب از ملائکه و گفته اند
شرط نیست در دریافت آن شب مشاهدهٔ این امور بسا کسی که دریابد آن شب را و مشاهده نکند این امور چیزی و دوست که دو کس در یکجا باشند و آن شب را یکی دریابد و برای یکی ازین چیزها کشف کرده و دیگری را حاصل
نکرده و وی توفیق ذکر و عبادت و مناجات و خضوع و خشوع و ذوق حضور و اخلاص است و این اشیای کرامتست فی شبه و مشاهده خوارق عادات محل خطر است بجای اشتباه است تحقیق اراده شد
است تحریض و ترغیب دهنده در داشتن آن شب و مختار آنست که معتبر احیای اکثر لیله است و اگر تمام شب احیا کند و منجر بمرض و ملال و اختلال در ادای فرائض و سنن بوده که نکرده و افضل و اکمل است و الا اظهر عقدا که توفیق قیام یا بد
و حاصل است ولیس للانسان الا ما سعی و کان سعیه مشکورا رزقنا الله الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تحروا لیلة القدر فی الوتر من العشر الاواخر
من رمضان طلب کنید و بجوئید بجد و اجتهاد شب قدر را در شبهای طاق از ده شب اخیر رمضان که شب بیست و یکم و بیست و سیوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم است یکی ازین پنج شب بیرون نخواهد بود اگرچه مبهم است رواه
البخاری وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال ان رجالا من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم اروا لیلة القدر فی المنام روایت است از ابن عمر که گفت که چند مرد از یاران آنحضرت نموده شدند شب قدر را در خواب
فی السبع الاواخر در هفت شب اخیر احتمال دارد که مراد هفت شب اخیر باشد که متصل عشرین اند یا هفت شب آخر که متصل آخر شهر اند و این ظاهر تر است و الله اعلم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اری
رؤیاکم قد تواطأت و در بعضی نسخ تواطت فی السبع الاواخر فرمود می بینم و میدانم خواب شما را که بتحقیق موافق افتاده است در هفت شب اخیر فمن کان متحریها فلیتحرها فی السبع الاواخر پس کسیکه هست طلب کننده شب قدر را
باید طلب کند او را در هفت شب اخیر ازینجا معلوم میشود که رویای صالحه را اعتبار است در امور وجود به و حق است خصوصا نزد اجتماع و اتفاق اگر مخالف احکام شرعی نباشد متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنهما
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال التمسوها فی العشر الاواخر من رمضان لیلة القدر روایت است از ابن عباس که آنحضرت فرمود طلب کنید او را در ده شب اخیر رمضان یعنی شب قدر را
فی تاسعة تبقی در شب نهم که باقی مانده مراد شب بیست و نهم است فی سابعة تبقی در شب هفتم که باقی میماند و مراد شب بیست و هفتم است فی خامسة تبقی در بیست و پنجم که باقی میماند و این موافق است بحدیث عبادة
بن الصامت که بیاید مراد بتاسعه و سابعه و خامسه تسعه و سبعه و خمسه چنانکه در حدیث ابی بکر است پس تردید او تاریست که واقع میشوند در هر دو وجه باقیه از عشرهٔ اخیر و آن بیست و سیوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست
و نهم است و اوتاری که واقع میشوند هفت روز آن شب است و اوتار واقع در پنج روز و آن و شب است رواه البخاری وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم اعتکف العشر الاول من رمضان روایت است از ابی سعید که آنحضرت اعتکاف کرد در ده شب نخستین از رمضان ثم اعتکف العشر الاوسط پس اعتکاف کرد ده شب میانه فی قبة ترکیة خیمه ترکیه
نوعی است از خیمه که خورد میباشد و گفته میشود آن را بفارسی خرگاه ثم اطلع بفتح همزه و سکون طا و تخفیف را سه پس بیرون آورد سر خود را یعنی از قبه فقال انی اعتکفت العشر الاول التمس هذه اللیلة پس
گفت آنحضرت بدرستیکه من اعتکاف کردم عشرهٔ اول را در حالیکه التماس میکنم این شب را یعنی شب قدر را ثم اعتکفت العشر الاوسط پس اعتکاف کردم عشرهٔ اوسط را یعنی برای التماس این شب ثم اتیت فقیل لی انها
فی العشر الاواخر پس آمده شدم من یعنی آمد مرا آینده از فرشتگان پس گفته شد مرا آن شب در ده شب پسین است فمن کان اعتکف معی پس کسیکه بوده که اعتکاف کرده بود با من بطلب این شب فلیعتکف
العشر الاواخر پس باید که اعتکاف کند ده شب آخر را تخصیص امر باعتکاف بطالبان آنها که اعتکاف کرده و طلب نموده بودند برای آنست که چون طالب و متفتش آن بودند و دریافته بودند اعتکاف میکنند در یابند

ولنا کہ طالب میشدند فالتمسوها بشنید یا شنیند فقلت اریت هذه اللیلة پس تحقیق نموده شدم من این شب یعنی تعیین وی در خواب در عشرهٔ اخیر ثم نسیتها پس فراموش کردانیده شدم آنرا وقد رأیتنی اسجد فی
ماء وطین من صبیحتها و تحقیق دیدم خود را در خواب که سجده میکنم در آب و گل در وقت صبح آن شب که در خواب دیدم او را فالتمسوها فی العشر الاواخر پس طلب کنید آن شب را در ده شب آخر والتمسوها فی کل
وتر و طلب کنید او را در هر طاق این شب که بیرون از این نیست قال گفت راوی فمطرت السماء تلک اللیلة پس بارید آسمان در آن شب وکان المسجد علی عریش و بود سقف مسجد بر عریش یعنی بر شاخهای درختان
و عریش بفتح عین مهمله وکسر را و شین معجمه خانه که از شاخ و برگ درختان ساخته شود و چنانکه برای تاک کیا بسازند و عریش هر چیزی که در سایهٔ آن نشینند و سقف مسجد در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم از شاخ و برگ درخت
خرما بود فوکف المسجد پس چکید سقف مسجد و وکف چکیدن سقف خانه از باران فبصرت عینای رسول الله پس دید هر دو چشم من پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و علی جبهته اثر الماء والطین
و حال آنکه بر پیشانی آنحضرت اثر آب و گل بود من صبیحة احدی و عشرین در صبح تاریخ بیست و یکم این روایت مثبت آنست که شب قدر بیست و یکم باشد متفق علیه فی المعنی واللفظ لمسلم حتی
متفق علیه است در معنی که معنی آنرا بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و لفظ مسلم است الی قوله تا قول وی که او است فقیل لی انها فی العشر الاواخر والباقی للبخاری و لفظ باقی حدیث بخاری راست
و این در روایت ابی سعید خدری بود و فی روایة عبد الله بن انیس بضم همزه و فتح نون و سکون تحتانیه که صحابی انصاری بزرگ است قال گفت است لیلة ثلث و عشرین صبح شب بیست و سوم رواه
مسلم و عن زر بکسر زای و تشدید را ابن حبیش بضم مهمله و فتح موحده و سکون تحتانیه تابعی ثقه است که جاهلیت را دریافته و شصت سال در جاهلیت گذرانیده و شصت در اسلام و عمر وی صد و بیست سال بود و بعضی
گویند که صد و سی و بعضی گفته اند صد و پنجاه و از اکابر علمای قراءت بوده از اصحاب عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود از وی چیزها از عربیت میپرسید و ابی بن کعب لوی میگفتاش و تو منجواهی که پیچ
آیتی مگر آنرا ترک نمی کنی که برسی مرا از آن قال سألت ابی بن کعب فقلت ان اخاک عبد الله بن مسعود یقول گفت پرسیدم ابی بن کعب را پس گفتم که برادر تو ابن مسعود میگوید من یقم الحول یصب
لیلة القدر کسیکه قیام لیل کند سال تمام در می یابد شب قدر را فقال پس گفت ابی بن کعب رحمه الله علیه رحمه الله رحمت کند ابن مسعود را خدای تعالی اراد ان لا یتکل الناس میخواهد ابن مسعود و غرض وی از این
گفتن آنست که اعتماد نکنند مردم که چون شب قدر را دریابند بحصول ثواب عظیم بر آن اکتفا کنند و باقی سال آرام و آسایش بگذرانند و جد و جهد در عمل ننمایند اما انه قد علم انها فی رمضان آگاه باش بدرستیکه
ابن مسعود بتحقیق دانسته است که شب قدر در رمضان است وانها فی العشر الاواخر و بتحقیق دانسته است که شب قدر در ده اخیر است وانها فی لیلة سبع و عشرین و بتحقیق دانسته است که آن شب بیست
هفتم است ثم حلف لا یستثنی پس سوگند خورد ابی بن کعب در حالتی که استثنا نمیکند یعنی ان شاء الله نمیگوید و جزم میکند انها لیلة سبع و عشرین که شب قدر شب بیست و هفتم است زر بن حبیش میگوید فقلت
پس گفتم یعنی ابی بن کعب را بای شیء تقول ذلک یا ابا المنذر بچه چیز و بکدام دلیل میگوئی تو آنرا یا ابا المنذر و کنیت ابی بن کعب است قال بالعلامة التی اخبرنا رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت بنشانیکه
خبر داده است ما را آنحضرت او بالآیة شک راوی است که بالعلامة گفت یا بالآیة و هر دو بیک معنی است انها تطلع یومئذ لا شعاع لها علامت آنست که آفتاب در صبح آن شب می بر آید در حالتی که نیست روشنی مر او را
رواه مسلم و در روایت احمد آمده که می بر آید آفتاب مانند طشت و از اینجا معلوم میشود که ابی بن کعب آن را نشان گفته نه بعلم و اگر این نشان در غیر این شب یافته شود نیز ممکن است آورده اند که عمر رضی الله عنه خواند اصحاب
رسول الله صلی الله علیه و سلم را و پرسید ایشان را از شب قدر پس همه اتفاق کردند که در ده اخیر است پس گفت ابن عباس مر عمر را که من میدانم یا گمان میبرم که آن شب هفتم است که میگذرد یا شب هفتم که باقی میماند از ده پس گفت
عمر از کجا دانستی آن را گفت پیدا کرد خدای تعالی هفت آسمان را و هفت زمین را و هفت روز را و دهر میگردد در هفت و آدمی پیدا کرده شده است از هفت اندام و میخورد از هفت و سجده میکند از هفت و طواف را
ذکر کرد و جمار را هم و چیزهای دیگر را که هفت اند پس گفت عمر بتحقیق دریافتی تو چیزی را که ما در نیافتیم و بعضی از فضلا گفته اند که خدای تعالی ذکر کرد لفظ لیلة القدر را در سورهٔ انا انزلناه در سه جا و این نه حرف است مجموع آن بیست و
هفت حرف است و این و امثال آن امارات ظنیه است نه دلائل قطعیه و هیچکس را یقین حاصل نیست در آن و اگر آنحضرت را بوده دانسته نشد بتعیین مر صحابه را و اگر کسی آن از صحابه باشد که اعلام کرده شد و از وی تا ممنوع
بود از اظهار آن بجهت حکمتی که در اخفای آن است و الله اعلم و روایت کرده شده است از ابی ذر رضی الله عنه که وی پرسید رسول خدا صلی الله علیه و سلم و سوگند داد مر آنحضرت را که خبر دهد او را بدان پس غضب آورد آنحضرت تا
پس فرمود اگر اذن میکرد مرا خدای تعالی که خبر دهم بدان خبر میدادم شما را اگر گوئید پس سوگند خوردن ابی بن کعب بی استثنا و جزم کردن وی بر آنچه بود جوابش آنکه این مبالغه است از ابی بن کعب بنا بر غلبهٔ ظن و سوگند خوردن
بر غلبهٔ ظن جائز است و مؤاخذه نیست بدان و همچنین هر که گفته است بغلبهٔ ظن و اجتهاد گفته والمجتهد یخطی و یصیب والله اعلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یجتهد فی العشر الاواخر ما لا یجتهد فی غیره گفت عائشه بود آنحضرت که کوشش مینمود و مشقت میکشید در عمل در عشر اواخر رمضان از آنچه مینمود در غیر عشر اواخر رواه مسلم وعنها قالت کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا دخل العشر شد مئزره بود آنحضرت چون در آمد ده رمضان محکم می بست ازار خود را کنایت است از اجتهاد در عبادات زیاده بر عادت یا کنایت است از گوشه گرفتن از زنان و
احیی لیلة و زنده میداشت شب خود را یا زنده میداشت نفس خود را در شب احیا لیل که میگویند دو معنی دارد یا بمعنی زنده گردانیدن شب است چه حیات وقت تازگی وی در عبادت کردن است در آن یا بمعنی
زنده گردانیدن خود است در آن شب چه حیات آدمی در بیداری است خصوصا بعبادت و خواب در حکم موت است و بیکاری حکم مرده دارد و ایقظ اهله و بیدار میکرد اهل خانه خود را تا آنها نیز عبادت کنند و از سعادت
دریافت شب قدر محروم نمانند متفق علیه الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها قالت قلت گفت عائشه گفتم یا رسول الله ارأیت ان علمت ای لیلة لیلة القدر ما اقول فیها خبر
ده مرا که اگر بدانم که کدام شب است شب قدر در آن شب چه گویم آنرا چه گویم از ذکر و دعا در آن شب قال قولی گفت آنحضرت بگو این دعا را اللهم انک عفو تحب العفو فاعف عنی خداوندا بدرستیکه تو عفو کننده و دوست میداری
عفو را پس عفو کن از من رواه احمد و ابن ماجه والترمذی وصححه وعن ابی بکرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول التمسوها روایت است از ابی بکره گفت شنیدم آنحضرت را
که میگفت طلب کنید آنرا یعنی لیلة القدر فی تسع یبقین او فی سبع یبقین او فی خمس یبقین در نه شب که باقی میمانند که چهار شب است یا در هفت شبی که باقی میمانند که سه شب است یا در پنج شبی که باقی میمانند و
آن دو شب است چنانکه در حدیث ابن عباس ذکر کردیم او ثلث او آخر لیلة یا در سه شب که باقی میمانند که شب بیست و هفتم است یا شب بیست و نهم است که شب اخیر رمضان است که عمل آنجا تمام میشود
و بنده مستحق اجر میگردد و بعضی گفته اند که فی تسع یبقین محمول است بر بیست و دوم و فی سبع بر بیست و چهارم و فی خمس محمول است بر بیست و ششم او ثلاث بر بیست و هشتم و آخر لیل بر بیست و نهم و بعضی گفته اند بر بیست

فقد بر رواه الترمذی وعن ابن عمر قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن لیلة القدر گفت ابن عمر پرسیده شد آنحضرت از شب قدر فقال هی فی کل رمضان پس گفت آنحضرت
آن شب در کل رمضان است این دو وجه احتمال دارد یکی آنکه در هر رمضان است مخصوص برمضانی دون رمضانی نیست دوم آنکه در همه ایام رمضان است نه مخصوص بعشر اواخر نیست کذا قال الطیبی رواه ابو داود وقال رواه
سفیان وشعبة عن ابی اسحق وگفت ابو داود روایت کرده است آنرا سفیان ثوری وشعبه از ابی اسحق که از اکابر تابعین است موقوفا علی ابن عمر موقوف بر ابن عمر و رفع نکرده به پیغمبر صلی الله علیه
وسلم وعن عبد الله بن انیس قال قلت یا رسول الله ان لی بادیة اکون فیها بدو یعنی مرا بادیه ایست که میباشم در آن وانا اصلی فیها و من نماز میگذارم در آن بادیه بحمد الله فمرنی
بلیلة انزلها الی هذا المسجد پس امر کن بشبی که فرود آیم در آن شب بسوی این مسجد اشارت کرد بمسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم گویا قصد وی طلب شب قدر بود فقال پس گفت آنحضرت انزل لیلة
ثلث وعشرین فرود آی شب بیست وسیوم قیل لابنه کیف کان ابوک یصنع گفته شد پسر او را چگونه بود که میکرد پدر تو در مسجد قال کان یدخل المسجد اذا صلی العصر گفت پسر وی بود
که می در آمد مسجد را چون میگذارد نماز عصر فلا یخرج منه لحاجة پس بیرون نمی آمد از مسجد برای کاری که منافی باعتکاف باشد و در بعضی اصول الا لحاجة یعنی بیرون نمی آمد از مسجد مگر برای حاجت ضروری چون
حاجت بشری که معتکف مضطر است بآن حتی یصلی الصبح فاذا صلی الصبح وجد دابته علی باب المسجد پس چون میگذارد صبح را می یافت چارپای خود را بر در مسجد فجلس علیها پس می نشست بر دابه
ولحق بادیته و می پیوست بادیه خود را رواه ابو داود الفصل الثالث عن عبادة بن الصامت قال خرج النبی صلی الله علیه وسلم لیخبرنا بلیلة القدر گفت عباده بیرون
آمد آنحضرت از درون خانه در وقتی که نمودند بوی لیلة القدر تا خبر دهد ما را بلیلة القدر فتلاحی رجلان من المسلمین پس نزاع نمودند و خصومت کردند بیکدیگر دو مرد از مسلمانان فقال پس گفت آنحضرت
خرجت لاخبرکم بلیلة القدر بیرون آمدم تا خبر دهم شما را بشب قدر که کدام شب است فتلاحی پس نزاع کردند فلان وفلان فرفعت پس برداشته شد آن شب و فراموش گردانیده شد تعیین آن شب
نزاع آنها از اینجا معلوم میشود که نزاع وخصومت بیکدیگر شنیع است و سبب حرمان از برکات و خیرات و غالبا نزاع ایشان بناحق بود یا تجاوز از حد اعتدال وعسی ان یکون خیرا لکم و نزدیک است که باشد
که این برداشتن از خاطر تعیین آن و مبهم گردانیدن آن بهتر شما را که سبب جد و اجتهاد و تکثر طاعت و عبادت گردد فالتمسوها فی التاسعة والسابعة والخامسة پس طلب کنید آنرا در بیست
نهم وبیست وهفتم وبیست و پنجم از اینجا معلوم میشود که آن شب که نموده بودند متردد بود میان این سه شب یا تردد بود میان این سه شب بغلبه ظن کرد والله اعلم رواه البخاری وعن انس قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان لیلة القدر نزل جبرئیل فی کبکبة من الملائکة چون میباشد شب قدر فرود می آید جبرئیل در جماعت از فرشتگان و کبکبه بضم و فتح جماعت
یصلون علی کل عبد قائم او قاعد یذکر الله دعا میکنند و استغفار می نمایند و درود می فرستند بر هر بنده که ایستاده است یا نشسته که یاد میکند مر خدای عز وجل فاذا کان یوم عیدهم پس وقتی که باشد
روز عید مسلمانان یعنی یوم فطرهم یعنی روز فطر ایشان باهی الله بهم ملائکته مفاخرت میکند خدای تعالی و می نازد به بندگان خود و فرشتگان خود را که طعنه میزدند بر ایشان بعصیان فیقول پس
میگوید یا ملائکتی ما جزاء اجیر وفی عمله ای فرشتگان من چیست پاداش مزدوری که تمام کند عمل خود را قالوا ربنا جزاؤه ان یوفی اجره گویند فرشتگان ای پروردگار ما اینست پاداش
او که تمام داده شود اجرت وی فقال ملائکتی عبیدی وامائی قضوا فریضتی علیهم پس میگوید پروردگار تعالی ای فرشتگان من غلامان و داهان من گزاردند طاعت مرا که فرض کرده بودیم بر ایشان که
روزه رمضان است ثم خرجوا یعجون الی الدعاء پس بیرون آمدند در حالی که برمیدارند آواز خود را بدعا یعجون بکسر عین و فتح آن وعزتی وجلالی وکرمی وعلوی وارتفاع مکانی سوگند بعلو
و قدرت و بزرگی وجود و بلندی قدر و بلندی مرتبه من لاجیبنهم هر آینه اجابت میکنم و قبول میکنم دعای ایشان را فیقول ارجعوا قد غفرت لکم پس میگوید خدای تعالی برگردید تحقیق آمرزیدم شما را
وبدلت سیئاتکم حسنات و تبدیل میکنم بدی های شما را بنیکی های یعنی بدیها را می آمرزم و محو میکنم آثار گناهان را و نیکیها را می پذیرم و ثابت میکردم انوار طاعات را یا تبدیل میکنم ملکه معصیت را
از نفس بملکه طاعات بلکه میدهم بدل هر معصیت طاعت و ثابت میکردم بدل عقاب ثواب را چنانکه در حدیث آمده است که روز قیامت مردی را بیارند فرمان آید که عرض کنید بروی گناهان صغیره او را و پنهان دارید
گناهان کبیره او را وگفته میشود مر او را کردی تو چنین و چنین پس بنده اقرار میکند گناهان صغیره را و منکر نمیشود و میترسد از گناهان کبیره که مبادا اظهار کنند پس حکم بود که بدهید بجای هر بدی که کرده است نیکی را پس گوید
بنده مرا گناهان بسیار است که نمی بینم آنها را اینجا الحدیث قال فیرجعون مغفورا لهم گفت آنحضرت پس برمیگردند بندگان در حالیکه آمرزیده شده است مر ایشان را رواه البیهقی فی شعب الایمان باب
الاعتکاف اعتکاف در لغت باز داشتن و درنگ کردن و لازم بودن بجائی و لازم بودن چیزی را و روی آوردن بکسی و در شرع درنگ کردن در مسجد ولزوم وی بر وجه مخصوص و اعتکاف در ظاهر مذهب حنفیه سنت موکده است
از جهت مواظبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر آن تا آنکه گذشت ازین عالم چنانکه در صحیحین از حدیث عائشه آمده است که زهری گفته که عجب دارم از مردم که چگونه ترک کردند اعتکاف را و آنحضرت عمل میکرد بنوافل گاهی و
ترک میکرد گاهی و ترک نکرد اعتکاف را هرگز و واجب نگفتند آنرا با وجود آنکه یکسال ننشست در سال دیگر قضا کرد و در عشره بنشست زیرا که داب آنحضرت در واجب با وجود مواظبت آن بود که انکار میکرد
بر ترک آن و در اعتکاف گفت کسیکه دوست میدارد از شما که اعتکاف کند باید که بکند چنانکه در صحیحین آمده است و نشستن یکسال یکرده عشره بجهت قضا نبود بلکه در سال فات بود بجهت کمال شوق و تهیا و استعداد بود و طلب
درگاه وصواب آنست که اعتکاف بر سه قسم است واجب و آن اعتکافیست کسیکه نذر کرده بدان و واجب گردانیده آنرا بر نفس خود و سنت و آن در عشر اواخر رمضان است و جز این دو قسم مستحب است و حنفیه مر زنان را
در مسجد بیت تجویز کرده اند و مراد از مسجد بیت مکانیست که جدا کرده میشود برای نماز و در حکم مسجد نیست مکروه نیم که جواز اعتکاف نساء است در وی و قول قدیم شافعی نیز همین است و نقل کرده اند بعضی از اصحاب
مالک اعتکاف مراة در مسجد با زوج خود جائز است و بهمین قائل است امام احمد رحمه الله و اذن آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازواج مطهره را دلیل است بر آن و منع بجهت مصلحتی دیگر بود چنانکه بیاید بعد ازان
امام ابوحنیفه و امام محمد تخصیص کرده اند بمسجدی که اقامت کرده میشود در وی خمس صلوات تا اعتکاف سبب ترک جماعت که موکد است نگردد و باعث بر خروج پنج وقت نشود با امکان احتراز از آن و در شرح
ابن همام آمده که بعضی گفته اند که مراد غیر مسجد جامع است زیرا که جائز است در وی اگرچه اقامت کرده نشود در وی صلوات خمس و در روایتی از ابی یوسف آمده که اعتکاف واجب جائز نیست مگر در مسجد جماعت اما
نفل جائز است در غیر آن و امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قولی از شافعی نیز این است و در حاوی که در مذهب شافعی است گفته که جامع اولی است و نزد جمهور شافعیه جائز است در هر مسجد بیشتر مگر که اگر منت اعتکاف

هدی بعینه اگر نیت مدت عمر کند روا است و اختلاف در اقل مدت اعتکاف است که چیست نزد بعضی اقل آن ساعتیست ازین جهت گفته اند که باید که مرد هرگاه چون در مسجد در آید نیت اعتکاف کند تا ثواب آن بدست آرد و نزد این قائل نشستن نیز شرط نیست و صحیح آنست که عبور معتبر نیست و نزد بعضی اقل اعتکاف یک روز است و مختار در مذهب ما آنست و بعضی گفته اند که این اختلاف فرع اختلاف در اشتراط صوم است و تخصیص آن کہ باوجود اشتراط صوم احتمال دارد که اعتکاف باشد و کمتر از یوم پس صائم اگر مکث کند یکساعت یا دو ساعت حاصل میشود و ثمره اشتراط صوم آنست که چون نیت اعتکاف شب کند جائز نباشد زیرا که شب محل صوم نیست و سخن درین در ضمن شرح احادیث بیاید **الفصل الاول عن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يعتكف العشر الاواخر من رمضان حتى توفاه الله** گفت عائشه بود آنحضرت که اعتکاف میکرد در ده شب آخر از رمضان تا آنکه میرانید او را خدا و این بعلت آنکه در عشر اول و اوسط انشست و شب قدر را در یافت و باری نمودند که شب قدر در عشر اواخر است چنانکه در باب سابق گذشت **ثم اعتكف ازواجه من بعده** پس معتکف شدند ازواج مطهره آن حضرت بعد از وی یعنی در عشر اخیر و این حدیث دلیل است بر مواظبت آنحضرت بر اعتکاف و بودن آن سنت موکده چنانکه مذکور شد **متفق عليه وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اجود الناس بالخير** بود آنحضرت جوادترین یا جید ترین مردم به نیکی در جمیع اوقات **وكان اجود ما يكون في رمضان** و بود جوادتر بودن وی حاصل وقتی که میبود در رمضان که اشرف و انسب اوقاتست بفعل خیر **كان جبرئيل يلقاه في كل ليلة في رمضان** بود جبرئیل که ملاقات میکرد آنحضرت را در هر شب در رمضان **يعرض عليه النبي صلى الله عليه وسلم القرآن** عرض میکرد بر جبرئیل آنحضرت قرآن را و می شنوانید و میگذرانید بر وی **فاذا لقيه جبرئيل كان اجود بالخير من الريح المرسلة** پس وقتی که ملاقات میکرد او را جبرئیل بود وی صلی الله علیه وسلم جوادتر و جیدتر و تیزتر به نیکی از باد که رها کرده شده است و فرستاده شده است به بشارت اشارتست بقول حق سبحانه و هو الذی یرسل الریاح بشرا بین یدی رحمته پس باد بر انگیزد سحاب را و فرود می آید بآن امطار و پیدا میشود بوی انواع مبرکات همچنین وجود شریف باعث و منشای خیرات و مبرات و برکات بود خصوصا درین اوقات و در حدیث اشارتست بآنکه در مراد اوقات فاضله و صحبت ابرار بیشتر در فعل خیر و کسب خیرات باید کوشید و آوردن این حدیث در اعتکاف بجهت آنست که آنحضرت در رمضان معتکف میبود **متفق عليه وعن ابي هريرة قال كان يعرض على النبي صلى الله عليه وسلم القرآن كل عام مرة** بود که عرض کرده میشد بر آنحضرت قرآن هر سال یکبار عرض کننده جبرئیل بود و منافات نیست میان عرض کردن آنحضرت قرآن را بر جبرئیل چنانکه در حدیث اول است و میان عرض جبرئیل قرآن را بر آنحضرت چنانکه مفهوم این حدیث است زیرا که نخست جبرئیل عرض میکرد بر آنحضرت بعد از وی آنحضرت عرض میکرد بر جبرئیل چنانکه در سماع از شیخ و قرائت بر وی مبالغه درین غلبت احکام امر و اتقان او است وارد شده است که هر دو میخواندند قرآن را بطریق مدارست چنانکه حافظان بیکدیگر بطریق دور میخوانند **فعرض عليه مرتين في العام الذي قبض فيه** پس عرض کرده شد قرآن بر آنحضرت دو بار در سالی که قبض کرده شد روح مقدس وی **وكان يعتكف كل عام عشرا** و بود آنحضرت که اعتکاف میکرد هر سالی یک عشر **فاعتكف عشرين** پس اعتکاف کرد آنحضرت دو عشره یعنی بیست نیز خوانده اند در هر دو عبارت یکی است **في العام الذي قبض فيه** در سالی که قبض کرده شد آنحضرت از جهت کمال شوق و تهیؤ و استعداد بوصول درگاه حبیب و عده وصل چون شود نزدیک آتش شوق تیزتر گردد **رواه البخاري وعن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اعتكف ادنى الي راسه وهو في المسجد** گفت عائشه بود آنحضرت چون اعتکاف میکرد نزدیک من میکرد و لاید سر مبارک خود را و حال آنکه وی در مسجد میبود **فارجله** پس شانه میکردم من آنحضرت را و ترجیل شانه کردن موی و فرو هشتن از اینجا معلوم شد که باکی نیست آوردن معتکف سر خود را از مسجد **وكان لا يدخل البيت الا لحاجة الانسان** و بود آنحضرت که بر نمی آمد از مسجد مگر برای حاجت انسانی از بول و غائط و همچنین غسل جنابت از جهت وجوب خروج از مسجد نزد جنابت و همچنین برای نماز جمعه اما غسل جمعه روایتی صریح در آن از اصول نمی یابیم جز آنکه در شرح او گفته است که بیرون می آمد برای غسل فرض باشد یا نفل **متفق عليه وعن ابن عمر رضي الله عنه ان عمر سأل النبي صلى الله عليه وسلم قال كنت نذرت في الجاهلية ان اعتكف ليلة في المسجد الحرام** روایت است از ابن عمر که عمر پرسید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم گفت عمر بودم من که نذر کرده بودم در جاهلیت که اعتکاف کنم شبی در مسجد حرام **قال فاوف بنذرك** گفت آنحضرت پس ایفا کن نذر خود را اگر نذر کرده بودی **متفق عليه** و باین حدیث استدلال کرده شافعی و احمد در روایتی بر آنکه صوم شرط نیست در اعتکاف مگر بالتزام آن بنذر زیرا که اگر صوم شرط بودی امر میکرد بوفای این نذر و جواب ازین استدلال آنست که در روایت صحیح آمده که گفت عمر نذر کردم که اعتکاف کنم روزی پس ولیلة که در وی لیل واقع شده است شب با روز مراد است چنانکه از یوم روز با شب مراد است و نزد ابی حنیفه و مالک صوم شرط است در اعتکاف مطلقا واجب باشد یا نفل و متمسک ایشان حدیث عائشه است که بیاید لا اعتکاف الا بصوم و این حدیث صریح است در اشتراط صوم در اعتکاف **الفصل الثاني عن انس قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يعتكف في العشر الاواخر من رمضان** گفت انس بود آنحضرت که اعتکاف میکرد در ده شب آخر از رمضان **فلم يعتكف عاما** پس اعتکاف نکرد یکسال **فلما كان العام المقبل اعتكف عشرين** پس وقتی که شد سال آینده اعتکاف کرد و ده شب قضا کرد و این بظاهر علامت وجوب است و لیکن قضای سنت موکده نیز آمده است چنانکه سنت ظهر را بعد از نماز عصر قضا کرد چنانکه در کتاب الصلوة گذشت **رواه الترمذي ورواه ابو داؤد وابن ماجه عن ابي بن كعب وعن عائشة رضي الله عنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا اراد ان يعتكف صلى الفجر** بود آنحضرت وقتی که میخواست که اعتکاف کند میگزارد نماز فجر را **ثم دخل في معتكفه** پس در می آمد در جای اعتکاف خود **رواه ابو داؤد وابن ماجه** و گفته اند که این حدیث را بخاری و مسلم نیز روایت کرده اند و باقی اصحاب کتب سته نیز روایت کرده مطولا و استدلال کرده باین حدیث کسیکه قائل است که ابتدای اعتکاف از اول نهار عشره اخیره کند و باین قائل است اوزاعی و ثوری و لیث در یکقول و ابو حنیفه و مالک و شافعی و احمد رحمهم الله بر آنند که در آید پیش از غروب آفتاب چون خواهد اعتکاف شهر را یا عشر را و محمل این حدیث آن میدارند که آنحضرت شب در مسجد می درآمد و چون نماز صبح میگذارد در حجره که میساختند برای وی می آمد و منقطع میشد از خلق و منفرد میگشت و مراد معتکف آن حجره ایست که از حصیر و مانند آن برای اعتکاف وی میساختند چنانکه در حدیث صحیح آمده است پس ابتدای اعتکاف از وقت مغرب میبود و تخلی و انفراد وقت صبح **وعنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يعود المريض وهو معتكف** و هم از عائشه رض روایت است که گفت بود آنحضرت که باز پرس میکرد بیمار را و حال آنکه آنحضرت معتکف بود **فيمر كما هو** پس میگذشت آنحضرت گذشتنی مثل هیئتی که وی بر آن بود **فلا يعرج** پس میل نمیکرد و بسوی جانبی یکرو نمی ایستاد در میان گذشتن و میرفت و میپرسید و تعریج اقامت و میل اندک بجانبی **يسال عنه**

مپرسید حال بیمار این بیان عیادت است طیبی گفته که نزد ائمه اربعه آنست که چون بیرون آید معتکف برای قضای حاجت و اتفاق افتد او را عیادت مریض و صلوة بر جنازه پس میل نکند و منحرف نگردد از طریق و التفات نشود زیاده بر قدر نماز باطل نمیشود اعتکاف و اگر انحراف کند و زیاده باستد باطل گردد و حسن و نخعی گفته که جائز است معتکف را بیرون آمدن برای نماز جمعه و عیادت مریض و صلوة جنازه انتهی رواه ابو داود وعنها قالت السنة على المعتكف ان لا يعود مريضا ولا يشهد جنازة دیم از عائشه آمده است که گفت سنت بر معتکف آنست که عیادت نکند مریض را و حاضر نشود نماز جنازه را مگر آن صفت که گفته شد ولا يمس المرأة ولا يباشرها و مساس نکند زن را و مباشرت نکند او را مس سودن بدست و مباشرت نیز بهمین معنی است و بشره روی پوست مردم و گفته اند که مراد بمس مجامعت است و وی مبطل است اعتکاف را باتفاق و مباشرت در غیر فرج بعضی گفته اند مبطل است و بعضی گویند مبطل نیست و بعضی میگویند اگر انزال کند مبطل است و اگر انزال نکند مبطل نیست و در هدایه گفته است اگر جماع کرد در غیر فرج و انزال کرد یا بوسه داد یا لمس کرد و انزال کرد باطل میکند اعتکاف وی زیرا که این در معنی جماع است تا آنکه فاسد میکند روزه را و اگر انزال نکند فاسد نمیکند و اگرچه حرام است ولا يخرج لحاجة الا لما لا بد منه و بیرون نیاید معتکف برای حاجتی و کاری مگر برای حاجتی که چاره نیست از آن چنانکه حاجت انسانی ولا اعتكاف الا بصوم و روا نیست اعتکاف مگر بروزه و روزه شرط است در اعتکاف این دلیل حنفیه است در اشتراط صوم در اعتکاف ولا اعتكاف الا في مسجد جامع و روا نیست اعتکاف مگر در مسجد جامع مراد بمسجد جامع اینجا مسجد جماعت است یا بیان افضل و اولی است والله اعلم رواه ابو داود

الفصل الثالث عن ابن عمر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه كان اذا اعتكف طرح له فراشه ابن عمر روایت میکند از آنحضرت که بود آنحضرت چون اعتکاف میکرد انداخته میشد برای وی بساط وی که در وی می انداخت او يوضع له سريره ونهاده میشد برای آنحضرت تخت وی یعنی چارپایه وی که بر آن میخفت و چارپایه را عربان سریر میگویند و در بعضی نسخ او يوضع بكلمه او وراء اسطوانة التوبة انداخته میشد فراش و سریر وی پس یا پیش ستون مسجد که آن را اسطوانه توبه میگویند که ابو لبابه انصاری خود را بآن بربسته بود تا توبه او قبول افتاد و قصه آن در کتب سیر و احادیث مسطور و مذکور است و اسطوانه بضم همزه و سکون سین بمعنی ستون است رواه ابن ماجة وعن ابن عباس رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في المعتكف روایت است از ابن عباس که آنحضرت گفت در حق معتکف هو يعكف الذنوب معتکف منع کرده میشود و باز داشته میشود از گناهان ويجرى له من الحسنات كعامل الحسنات كلها و جزا داده میشود مر معتکف را حسنات عبادات که فوت میشود او را بسبب اعتکاف مثل عیادت مریض و نماز جنازه و زیارت اخوان و جز آن مثل عامل حسنات همه و بجری برابر روایت کرده اند از اجره رواه ابن ماجة تمام شد کتاب صوم بعون خدای و توفیق وی تعالی میشود اول کتاب فضائل القرآن

كتاب فضائل القرآن

فضائل جمع فضیلت مشتق از فضل ضد نقص و قرآن مشتق است از قرائت یا از قران که بمعنی جمع و ضم است و در قرآن قصص و امر و نهی و وعد و وعید و سور و آیات جمع شده و بیکدیگر منضم گشته و صاحب صحاح و قاموس او را در قرائت آورده اند در قرآن و هو الظاهر

الفصل الاول عن عثمان رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خيركم من تعلم القرآن وعلمه بهترین شما کسی است که آموخت قرآن را و آموزانید آن را و گفته اند که مراد آنست که از جمله بهتر منست زیرا که خیریت در غیر معلم و متعلم نیز وارد شده است و نووی در فتاوای خود گفته است اگر قدر واجب از قرآن تعلم کرده پس تعلم وی و تعلم فقه برابر است و در زیاده بر واجب فقه افضل است از آن و پوشیده نماند که این بر تقدیریست که مراد تعلم و تعلیم کلمات قرآن باشد و الا تعلم فقه نیز لازم و توابع قرآن است و خود در زمان نبوت علم فقه همین قرآن بود و احادیث نبوی تفسیر آن میکرد و لهذا در باب امامت اقرا اصحاب را اعلم ایشان داشته اند فتدبر رواه البخاري وعن عقبة بن عامر صحابی است که احوال او در مواضع نوشته شده است قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن في الصفة گفت بیرون آمد آنحضرت و ما در صفه بودیم بضم صاد و تشدید فا مراد صفه مسجد است و آن موضعی بود که سقف داشت پیش مسجد و بعضی گفته اند که آن مسجد قدیم بود که قبله آن بجانب بیت المقدس بود و بعد از نسخ آن قبله در اینجا که داشتند و فقرای صحابه که ایشان را اصحاب صفه میگفتند در آنجا میبودند فقال پس گفت آنحضرت ايكم يحب ان يغدو كل يوم الى بطحان کدام یکی از شما دوست میدارد که بامداد کند هر روز بسوی بطحان بضم با و سکون طای مهمله او العقيق یا بسوی عقیق شک راوی است نام دو موضع است بمدینه که آنجا بازار بود و شتران در وی فروخته میشد فيأتي بناقتين كوماوين پس بیارد دو ناقه بزرگ کوهان از بفتح کاف و سکون واو ناقه بزرگ کوهان في غير اثم ولا قطع رحم بی ارتکاب معصیت مثل سرقه و غصب و بی بریدن قرابت که واجبست پیوند ان این تخصیص بعد تعمیم است که از اشد انواع معصیت است فقلنا پس گفتیم ما یا رسول الله كلنا نحب ذلك همه ما دوست میداریم آن را و در روایتی يحب بتحتانیه قال گفت آنحضرت افلا يغدو احدكم الى المسجد آیا پس بامداد نمیکند یکی از شما بسوی مسجد فيعلم پس تعلیم کند و بدانند او يقرأ آيتين من كتاب الله یا بخواند دو آیت از کتاب خدا و در بعضی نسخ فيعلم بتخفیف از علم و برین تقدیر کلمه او برای شک یا تنویع است خير له من ناقتين این تعلیم دو آیت و خواندن آن بهتر است مر او را از دو ناقه وثلث خير له من ثلث و سه آیت بهتر مر او را از سه ناقه واربع خير له من اربع و چهار آیت بهتر است از چهار ناقه ومن اعدادهن من الابل و همچنین آنچه بیشتر باشد از اعداد خود از شتران یعنی پنج و شش آیت بهتر است از پنج و شش و علی هذا القیاس و ابل اسم جنس است شامل نر و ماده و نر را جمل گویند و ماده را ناقه چنانکه انسان مردم را هم گویند و زن را هم و مرد را رجل و زن را امرأة گویند که آیتی از قرآن بهتر است از دنیا و هرچه در دنیاست شتران چه قدر دارند که بر آنها تفضیل نهند و بیان فضل قرآن بآن کنند جوابش آن است که حقیقت مراد آنست که اشتغال بامر دین بهتر است از آنچه محنت و مشقت میکشید در آن از طلب رزق و غایت آنکه بیان کرد آن را بمالی خاص و مخصوص کرد ناقه کوماء را جهت بودن آنها از خیار اموال عرب یا مراد آنست که تعلم قرآن و اشتغال بامر دین در امر معاش نیز نافع و موجب مزید خیر و برکت است و بیشتر از اشتغال بتحصیل اسباب دنیا است بحکم ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب و در امر معاد خود چگویند که تمامه دنیا و مافیها در جنب وی محو و متلاشی است فافهم وبالله التوفيق رواه مسلم وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايحب احدكم اذا رجع الى اهله ان يجد فيه خلفات عظام سمان گفت آنحضرت آیا دوست میدارد یکی از شما چون بازگردد بسوی اهل خانه خود که بیابد در وی سه ناقه آبستن بزرگ فربه و خلفات جمع خلفه بفتح خای معجمه و کسر لام ناقه آبستن قلنا نعم گفتیم آری دوست میداریم آن را قال گفت آنحضرت فثلث آيات يقرأ بهن احدكم في صلوته خير له من ثلث خلفات عظام سمان پس سه آیت که بخواند آنها یکی از شما در نماز خود بهتر است مر او را از سه ناقه آبستن بزرگ فربه و همین قیاس ایج بیشتر نیز در معنی حدیث اول است رواه مسلم وعن عائشة رضي الله عنها الماهر بالقرآن مع السفرة الكرام البررة ماهر بقرآن تیز و نیکو در یابنده و خواننده قرآن بحفظ و تجوید با ملائکه و انبیا است که بزرگانند و نیکوکار یعنی در دنیا عامل است بعمل ایشان و در آخرت رفیق ایشانست و سفره جمع سافر بمعنی کاتب مشتق از سفر

بمعنی کتاب یا بمعنی سفیر مشتق از سفارت بمعنی میانجی شدن و مراد ملائکه اند که انتساخ میکنند کتب سماویه را از لوح محفوظ و میانجی میشوند میان خدای و رسل وی یا انبیا اند که انتساخ می نمایند وحی را و سفیراند میان خدای و امت
یا مراد اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم اند که اول انتساخ قرآن ایشان کردند یا فرشتگان که اعمال بندگان می نویسند و کرام جمع کریم و بررة جمع بار بمعنی نیکوکار والذی یقرء القرآن ویتتعتع فیه وهو علیه
شاق له اجران و آنکه میخواند قرآن را و در میماند در خواندن قرآن و خوب نمیرود زبان او و بر وی میچسپاند زبان را و خواندن قرآن بر وی دشوار است مراورا دو اجر است یکی اجر قرائت و دوم اجر مشقت
اگرچه ماهر افضل و اکمل است اما از حیثیت تعب و مشقت این نیز فضیلتی و اجری ثابت است مقصود تسلی و تثبیت طالب است بر مشقت و ریاضت فافهم متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله
عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا حسد الا علی اثنین نیست جای رشک بردن مگر بر دو کس رجل آتاه الله القرآن یکی مردی که داده است او را خدای تعالی قرآن را
فهو یقوم به آناء اللیل وآناء النهار پس آن مرد بر میخیزد بقرآن و میخواند آنرا در ساعات شب و ساعات روز ورجل آتاه الله مالا فهو ینفق منه آناء اللیل وآناء النهار و دوم مردی که داده است
او را خدای تعالی مالی پس آن مرد انفاق میکند از آن مال در ساعات شب و ساعات روز متفق علیه و در کتاب العلم مثل این حدیث در فضیلت علم گذشت و بتحقیق مآل هر دو یکی است چه علم قرآن است و علوم احکام همه مستفاد
از وست لیکن اینجا این فضیلت تلاوت قرآن را اثبات کرده و آن نیز مفید علم است فافهم وعن ابی موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المؤمن الذی یقرأ
القرآن مثل الاترجة صفت و حال مسلمانی که میخواند قرآن را همچو حال ترنج است بضم همزه و سکون تا و ضم را و تشدید جیم و اترج بی تا ترنجه و ترنج نیز میگویند و ترنجه در روایت نیز آمده میوه معروفی است که جامع است میان
طیب طعم و طیب رایحه چنانچه فرمود ریحها طیب وطعمها طیب بوی وی خوش و مزه وی خوش است و همچنین مؤمن که میخواند قرآن را لذت میگیرد از آن و منعکس میگردد از وی اشعه انوار بقدر عروج و وصول بمیدان
ومثل المؤمن الذی لا یقرأ القرآن مثل التمرة لا ریح لها وطعمها حلو و حال مسلمانی که نمیخواند قرآن را همچو حال خرما است که نیست بوی مر او را و مزه وی شیرین است ومثل المنافق الذی لا یقرأ القرآن
کمثل الحنظلة لیس لها ریح وطعمها مر و حال منافقی که نمیخواند قرآن را همچو حنظل است که نیست مر او را بوی و مزه وی تلخ است ومثل المنافق الذی یقرأ القرآن مثل الریحانة ریحها طیب و
طعمها مر و حال منافقی که میخواند قرآن را همچو حال ریحان است که بوی وی خوش است و مزه وی تلخ است متفق علیه وفی روایة و در روایتی چنین آمده است المؤمن الذی یقرأ القرآن و
یعمل به کالاترجة والمؤمن الذی لا یقرأ القرآن ویعمل به کالتمرة درین روایت ویعمل به زیادت کرده و در روایت اول اکتفا بعنوان مؤمن نمود که مستلزم عمل است و احتمال دارد که طعم کنایت از
اعتقادی که مؤمن در دل دارد و داشته باشد وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یرفع بهذا الکتاب اقواما ویضع به آخرین
بدرستی که خدای تعالی بلند مرتبه میگرداند باین کتاب یعنی قرآن گروهی را که ایمان آوردند بوی و عمل کردند بدان و تلاوت میکنند آنرا باخلاص و پست میگرداند بوی گروهی دیگر را که برخلاف آن باشند
رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری ان اسید بضم همزه و فتح سین مهمله بن حضیر بضم حاء مهمله و فتح ضاد معجمه صحابی انصاری است از نقبای انصار کبیر الشان از افاضل ناس بر داشت عمر بن الخطاب جنازه
او را و نماز گذارد بر وی و دفن کرده شد ببقیع سنه عشرین و قیل احدی و عشرین قال گفت بینما هو یقرء من اللیل سورة البقرة در اثنائی که وی میخواند در شب سوره بقره وفرسه مربوطة عنده
و اسپ وی بسته شده بود نزد وی اذ جالت الفرس ناگاه بجهید اسپ فی الصحاح جولان گرد برآمدن فسکت پس خاموش گشت اسید و ترک کرد خواندن را فسکنت پس ساکن شد اسپ آرام گرفت از جولان
فقرء پس باز خواند اسید فجالت پس باز جولان کرد اسپ فسکت فسکنت پس باز خاموش گشت اسید پس آرامید اسپ ثم قرأ پس خواند فجالت الفرس پس جولان کرد اسپ سه بار و همچنین واقع شد فانصرف
پس برگشت اسید از قراءت و گذاشت قراءت را وکان ابنه یحیی قریبا منها و بود پسر اسید که نامش یحیی بود نزدیک با اسپ فاشفق ان تصیبه پس ترسید اسید که برسد اسپ به پسرش آزار رساند او را فلما اخره رفع
رأسه الی السماء و چون پس انداخت اسید پسر او را و دور افکند از اسپ برداشت سر خود را بجانب آسمان فاذا مثل الظلة پس ناگاه چیزی بود مانند سایبان فیها امثال المصابیح در آن ظله امثال چیزها است مانند
چراغها فلما اصبح حدث النبی پس چون صبح کرد اسید خبر کرد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن حضرت مکرر دو بار اقرأ یا ابن حضیر اقرأ یا ابن حضیر بخوان ای پسر حضیر و مراد دوام
استمرار است بر قراءت قال گفت اسید بن حضیر بجهة اعتذار از انصراف و گذاشتن قراءت فاشفقت پس ترسیدم من یا رسول الله و در نسخه اشفقت بی فا ان تطأ یحیی از آنکه پامال کند اسپ یحیی را وکان منها
قریبا و بود یحیی از اسپ نزدیک فانصرفت الیه پس برگشتم من بسوی یحیی ورفعت راسی الی السماء و برداشتم سر خود را بسوی آسمان فاذا مثل الظلة فیها امثال المصابیح پس ناگاه دیدم مانند
سایبان است که در وی مانند چراغها است فخرجت حتی لا اریها پس بیرون آمدم من از جای خود تا آنکه نبینم من آنها را قال گفت آن حضرت وتدری ما ذاک و میدانی که چیست آنچه می بینی تو مانند ظله
و مصابیح قال لا گفت اسید نه میدانم که چیست آن قال گفت آن حضرت تلک الملائکة دنت لصوتک آن فرشتگانند که نزدیک شدند از جهت آواز تو که قرآن میخواندی ولو قرأت لاصبحت ینظر
الناس الیها و اگر میخواندی تمام شب هر آینه صبح میکردند آن فرشتگان در حالی که نظر میکردند مردم بسوی آنها و هم میدیدند لا تتواری منهم پوشیده نمیشدند آن فرشتگان از آدمیان متفق علیه واللفظ
للبخاری وفی مسلم در صحیح مسلم واقع شده است لفظ عرجت فی الجو بالا رفت آن ظله در هوا میان آسمان و زمین جو بفتح جیم و تشدید واو میان آسمان و زمین و گشادگی وادی بدل فخرجت علی صیغة المتکلم
بجای لفظ فخرجت بصیغه متکلم در روایت اولی واقع شده است وعن البراء قال کان رجل یقرء سورة الکهف و گفت براء بن عازب که از مشاهیر صحابه است بود مردی که میخواند سوره کهف را والی جانبه حصان
و در پهلوی او اسپی بود و حصان بکسر حاء مهمله اسپ اصیل مربوط بشطنین بسته شده بود آن اسپ بدو رسن شطن بشین معجمه و طاء مهمله هر دو مفتوح رسن دراز را گویند فتغشته سحابة پس پوشید آن اسپ را و آمد بر بالای وی
ابری فجعلت تدنو وتدنو پس گشت آن ابر که نزدیک شده می آید و می آید وجعل فرسه ینفر و گشت اسپ وی که میگریزد و تنفر بتا و یا هر دو در روایت است و فرس مذکر و مونث هر دو آید فلما اصبح
اتی النبی پس چون صبح کرد آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فذکر ذلک له پس ذکر کرد آن واقع را برای آن حضرت فقال تلک السکینة پس گفت آن حضرت که آن سکینه است تنزلت بالقرآن
که فرود آمده است بسبب قرآن و سکینه بمعنی آرامش و آهستگی و بمعنی رحمت آمده و آنچه حاصل کرده بوی آرام و سکون و صفای قلب و برد ظلمت نفسانیت و فرود آرد ضیای رحمانیت و حضور و ذوق و غیبت که باعث حیات
کبیرد و بصیرت است و مانند آن و کلام در وی در فصل اول از کتاب العلم زیاده برین گذشته است فتذکر متفق علیه وعن ابی سعید بن معلی بضم میم و فتح عین و تشدید لام صحابی انصاری است قال گفت

فی المسجد گفت بودم من که نماز میکردم در مسجد فدعانی النبی پس خواند مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلم اجبه حتی صلیت پس جواب ندادم من آنحضرت را تا آنکه نماز گذاردم ثم اتیته پس آمدم نزد آنحضرت
بعد از تمام کردن نماز فقلت پس گفتم بقصد اعتذار ندادن جواب یا رسول الله انی کنت اصلی بدرستیکه من بودم که نماز میکردم باین سبب جواب ندادم قال گفت آنحضرت الم یقل الله آیا نگفته است خدای
تعالی استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم پاسخ دهید مر خدا و رسول را وقتی که بخواند رسول خدا شما را و طاعت کنید فرمان ورا که خواندن او از جانب حق است و طاعت او طاعت حق ثم قال پس گفت آنحضرت
الا اعلمک اعظم سورة فی القرآن آیا تعلیم نکنم و نیاموزانم ترا بزرگترین سوره که در قرآنست قبل ان تخرج من المسجد پیش از آنکه بیرون آئی از مسجد فاخذ بیدی پس گرفت دست مرا فلما اردنا ان
نخرج پس هنگامیکه خواستیم که بیرون آئیم قلت گفتم یا رسول الله انک قلت لاعلمنک اعظم سورة من القرآن بدرستیکه تو گفتی که هر آینه بیاموزانم ترا بزرگترین سوره از قرآن قال گفت آنحضرت اعظم
سوره از قرآن الحمد لله رب العالمین هی السبع المثانی این سوره سبع مثانیست والقرآن العظیم الذی اوتیته و این سوره قرآن عظیم است که داده شده است مرا اشارتست بقول حق سبحانه
و تعالی ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم یعنی بتحقیق دادیم ترا ای محمد هفت آیت که مکرر میشود در نماز قرائت وی یا ثنا کرده شده است بران بفصاحت و اعجاز و ثنا گوینده است بر خدا بجهت یکه وی سبحانه اهل آنست
که مراد بدان فاتحه است و دادیم ترا قرآن عظیم مراد بآن نیز فاتحه است و مبالغه فرمود که قرآن عظیم همین است و جزو اعظم قرآن است تحقیقه فی کتب التفسیر رواه البخاری و در حدیث ترمذی از ابی هریره مده آمده
که این قصه نسبت بابی بن کعب است وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تجعلوا بیوتکم مقابر مکردانید خانهای خود را خالی از ذکر و تلاوت و عبادت مثل مقبرها که
مانند مرده در وی افتاده باشد بعد آن ذکر کرد چیزی که افضل و انفع است بر بیت و اهل آن را که تلاوت قرآنست و فرمود ان الشیطان ینفر من البیت الذی تقرء فیه سورة البقرة
بدرستیکه شیطان میگریزد از خانه که خوانده میشود در وی سوره بقره رواه مسلم وعن ابی امامة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اقرءوا القرآن گفت ابو امامه شنیدم
میگفت آنحضرت بخوانید قرآن را فانه یاتی یوم القیامة شفیعا لاصحابه پس بدرستی که قرآن می آید روز قیامت شفاعت کننده مر تلاوت کنندگان خود را که ملازمت میکنند بر آن اقرءوا الزهراوین بخوانید دو
سوره روشن و تابان و تر و تازه را البقرة وسورة آل عمران آن دو سوره که نام اند سوره بقره و سوره آل عمران فانهما تاتیان یوم القیامة کانهما غمامتان پس بدرستیکه آن دو سوره می آیند روز قیامت
گویا که آن دو سوره دو ابر اند غمام ابر و در قاموس گفته غمام ابر سفید او غیایتان بدو یای تحتانیه هر چه سایه کند بالای سر از ابر و غیر آن او فرقان من طیر یا دو جماعت از طیر اند صواف صف زده و فرق بکسر فا و سکون
را در اصل کلمه است مراد تشبیه بیکی از این سه چیز است تحاجان عن اصحابهما در حالی که حجت میکنند از جانب خوانندگان خود و ملازمت کنندگان خود و باز تخصیص کرد بفضل سوره بقره و فرمود اقرءوا سورة
البقرة بخوانید سوره بقره را فان اخذها برکة پس بدرستیکه گرفتن این سوره برکت و سبب مزید نعمت و سعادتست وترکها حسرة و گذاشتن آن سبب دریغ و پشیمانیست ولا یستطیعها
البطلة و توانائی ندارند خواندن آن را اهل بطالت و کسالت و گاهی بطله ساحران فاجران نیز مراد می افتد رواه مسلم وعن النواس بفتح نون و تشدید واو بن سمعان بفتح سین مهمله و کسر آن صحابی است ساکن
شام قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول یؤتی بالقرآن یوم القیمة واهله گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت آورده میشود قرآن روز قیامت و اهل قرآن الذین کانوا یعملون به
آن کسانی که بودند که عمل میکردند باحکام قرآن تقدمه بضم دال سورة البقرة وآل عمران پیشوائی میکند قرآن را سوره بقره و سوره آل عمران کانهما غمامتان گویا این دو سوره دو ابر اند او ظلتان سوداوان
یا دو سایبان سیاه و صف سیاهی از جهت ازدحام و تراکم و بر هم نشستن بعضی بر بعضی است بینهما شرق در میان این دو سوره فرجه و فرق است از جهت فصل و تمییز بتسمیه و شرق در اصل شکاف و فتحه کوش
گوسفند و بعضی شرق اینجا بمعنی اشراق و درخشندگی گیرند و آن نیز نور تسمیه است او کانهما فرقان من طیر صواف تحاجان عن صاحبهما رواه مسلم وعن ابی بن کعب قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یا ابا المنذر بضم میم و سکون نون و کسر ذال معجمه کنیت ابی بن کعب است اتدری ای آیة من کتاب الله معک اعظم میدانی که کدام آیت است از کتاب خدا با تو بزرگتر
قلت گفتم الله ورسوله اعلم خدا و رسول خدا داناتر است قال باز گفت آنحضرت یا ابا المنذر اتدری ای آیة من کتاب الله معک اعظم قلت این بار گفتم بزرگترین آیت از کتاب خدا
الله لا اله الا هو الحی القیوم یعنی آیت الکرسی قال گفت ابی بن کعب فضرب فی صدری پس زد آنحضرت دست بر سینه من و در بعضی نسخ بیده هم مذکور است وقال لیهنک العلم
و گفت آنحضرت گوارا باد ترا علم یا ابا المنذر مدح کرد آنحضرت ابی بن کعب را بدریافت آنکه بزرگتر آیه الکرسی است اگرچه آن دریافت بتصرف و القای آنحضرت بود و یهنک بفتح تحتانیه و سکون ها و کسر نون
و در بعضی نسخ یهنئک بهمزه و اصل همین است و یهنک تخفیف آنست رواه مسلم وعن ابی هریرة قال وکلنی رسول الله گفت ابو هریره وکیل کردانید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
بحفظ زکوة رمضان بنگاهداشتن زکوة رمضان که مراد صدقه فطر است که بوی رضی الله عنه سپرده بودند تا وقتی دیگر میان فقرا بخش کنند فاتانی آت پس آمد مرا آینده یعنی شخصی فجعل یحثو من
الطعام پس شروع کرد آن شخص آینده که میگرفت بهر دو دست از آن طعام که صدقه فطر بود فاخذته پس گرفتم من آن شخص را وقلت لارفعنک الی رسول الله و گفتم هر آینه برسانم ترا و ببرم
بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چنانچه خصم را نزد حاکم میبرند قال گفت آن شخص انی محتاج وعلی عیال بدرستیکه من فقیرم و بگردن من بار عیال است ولی حاجة شدیدة و مرا حاجتی
سخت است قال گفت ابو هریره فخلیت عنه پس رها کردم او را فاصبحت پس صبح کردم و نزد پیغمبر رفتم فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا ابا هریرة ما فعل اسیرک البارحة
چه شد بندی دیشب تو فقلت گفتم یا رسول الله شکی حاجة شدیدة وعیالا گله کرد حاجت سخت و عیال را فرحمته وخلیت سبیله پس مهربانی کردم و او را رها کردم و او قال اما انه قد کذبک
گفت آنحضرت آگاه باش که وی بتحقیق دروغ گفته است بتو در قول او که من محتاجم و عیال دارم و حاجت سخت دارم وسیعود و زود باشد که باز آید فعرفت انه سیعود پس دانستم که وی باز می آید لقول
رسول الله از جهت گفتن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انه سیعود که وی باز می آید فرصدته پس منتظر نشستم او را فجاء یحثو من الطعام پس آمد در حالیکه میگرفت طعام بهر دو کف دست خود فاخذته
پس گرفتم او را فقلت لارفعنک الی رسول الله پس گفتم من هر آینه می برم ترا و میبرم ترا بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم قال دعنی فانی محتاج وعلی عیال لا اعود گفت بگذار مرا بدرستیکه
من محتاجم و بر من بار عیال است باز نمی آیم فرحمته فخلیت سبیله فاصبحت فقال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا هریرة ما فعل اسیرک البارحة قلت یا رسول الله شکی

حاجة شدید وعیال لا فرحمته فخلیت سبیله فقال اما انه قد کذبک وسیعود فرصدته فجاء یحثو من الطعام احتیاج وعیال و بازمانده و دروغ گفت در دعوی
فاخذته فقلت لارفعنك الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهذا آخر ثلث مرات وا آخر سه بار است که می آیی انك تزعم لا تعود ثم تعود بدرستیکه تو میگویی که بازنمی آیی تو پس
بازمی آیی قال گفت دعنی بگذار مرا اعلمك كلمات ينفعك الله بها تعليم کنم ترا کلماتی که سود کند ترا خدای تعالی بآن کلمات اذا اويت الى فراشك فاقرأ آية الكرسي چون پناه گیری و بیائی تو
بسوی بستر بخوان آیت الکرسی ازآن گویند که در وی ذکر لفظ کرسی است فانك لن يزال عليك من الله حافظ پس بدرستیکه همیشه میباشد بر تو از جانب خدا نگاهبانی ولا يقربك شيطان ونزدیک نمی آید
ترا شیطان از جن و انس حتى تصبح تا آنکه صبح میکنی فخليت سبيله پس رها کردم او را و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بابی هریره امر نموده بود که او را هامیکنی و اللّٰه بپیش ما می آری پس رها کرد او را میگوید ابو هریره
فاصبحت پس صبح کردم و نزد آنحضرت آمدم فقال لی رسول الله پس گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما فعل اسیرك چه شد اسیر تو قلت گفتم زعم انه یعلمنی کلمات ینفعنی الله
بها گفت که وی تعلیم میکند مرا کلماتی که سود میدهد مرا خدای تعالی بسبب آن کلمات قال گفت آنحضرت اما انه قد صدقك آگاه باش که وی بتحقیق راست گفته است آنچه گفته است از خاصیت آیت الکرسی
و همچنین است خاصیت این آیت که وی خبر داده وهو كذوب و وی دروغ گو است در سایر احوال خود دروغگو است تعلم من تخاطب منذ ثلث ليال میدانی تو ای ابو هریره باکه خطاب میکنی و باکه سخن میگوئی درین مدت
سه شب قلت لا گفتم نمیدانم قال ذاك شيطان فرمود آن شیطانی از شیاطین است که برای تفتیش صدقات و اخلال بمحل خیر آمده بود رواه البخاري وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال بینما جبرئيل
قاعد عند النبي صلى الله عليه وسلم در اثنای آنکه جبرئیل علیه السلام نشسته است نزد آنحضرت اذ سمع نقيضا من فوقه ناگاه شنید جبرئیل علیه السلام یا آنحضرت آوازی را از بالای خود نقیض تعافه ضاد معجمه آواز
مانند آواز اندر محمل و پالان و اول مناسبتر است فرفع رأسه پس برداشت جبرئیل علیه السلام یا آنحضرت سر خود را فقال پس گفت جبرئیل علیه السلام هذا باب من السماء فتح اليوم این دریست از آسمان کشاده شد امروز
ولم يفتح قط الا اليوم و کشاده نشده آن در هرگز مگر امروز فنزل منه ملك پس فرود آمد از آن در فرشته و این کلام راوی است فقال پس گفت جبرئیل علیه السلام هذا ملك نزل الى الارض لم ينزل قط الا
اليوم این فرشته ایست که فرود آمده بسوی زمین فرود نیامده بود هرگز مگر امروز فسلم پس سلام گفت آن فرشته فقال ابشر بنورين اوتيتهما پس گفت فرشته با آنحضرت شاد شوید و نوری که داده
شده بتو آن دو نور لم يؤتهما نبي قبلك داده نشده آن دو نور هیچ پیغمبری پیش از تو فاتحة الكتاب وخواتيم سورة البقرة و نور کلام است یکی سوره الحمد و دیگر دو آیت که در آخر سوره بقره اند از آمن
الرسول تا آخر سوره لن تقرأ بحرف منهما الا اعطيته هرگز نخوانی بحرفی از فاتحة الکتاب و خواتیم سوره بقره مگر آنکه داده شود ثواب آن ترا یا اجابت کرده شود دعاهایی که در آنست یعنی عمل البته
مقبول است و این دعاها البته مستجاب اند و مراد بحرف کلامها است که در آنها واقع اند مثل اهدنا و ربنا لا تؤاخذنا و ربنا ولا تحملنا و جز آن بر تقدیر معنی اول اگر حروف که اجزای کلمات اند از حروف تهجی مراد دارند نیز
درست است چنانکه آمده است که هر حرف قرآن را اجری و ثوابی است رواه مسلم وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الآيتان من آخر سورة البقرة روایت است از ابی
مسعود که نام وی عقبة بن عمرو بن ثعلبه انصاری است گفت گفت آنحضرت دو آیت است از آخر سوره بقره من قرأ بهما في ليلة کسیکه بخواند این دو آیت را در شبی کفتاه کفایت میکنند خواننده را یعنی دفع
میکنند از وی شر جن و انس را یا بس اند او را از باقی اوراد در شب اگر هیچ ورد دیگر نخواند کفایت است متفق عليه وعن ابي الدرداء رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حفظ
عشر آيات من اول سورة الكهف کسیکه یاد گیرد و بخواند ده آیت از اول سوره کهف عصم من الدجال نگاهداشته میشود از دجال مراد دجال معهود است که در آخر زمان برآید و مردم را در فتنه اندازد یا از هر کذاب
تلبیس و دجل در لغت کذب و خیانت و خداع و تلبیس است رواه مسلم و در روایت ترمذی هم از ابی الدرداء سه آیت نیز آمده است چنانکه در فصل ثانی بیاید وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ايعجز احدكم ان يقرأ في ليلة ثلث القرآن آیا ناتوانی میکند یکی از شما از آنکه بخواند در شبی سه یک قرآن را قالوا گفتند صحابه كيف يقرأ ثلث القرآن چگونه خواند یکی از ثلث قرآن را در شب که خالی از مشغلی
نیست خصوصا اگر هر شب میفرمائی با وجود اوراد دیگر و ادای حق نفس و زوجه که لازم است برعایت آن قال قل هو الله احد يعدل ثلث القرآن فرمود این سوره برابر است ثلث قرآن را در ثواب و فضیلت بطریق
الحاق ناقص بکامل و وی سبحانه بفضل خود و تضاعیف ثواب آنرا مرتبه اصل ثواب قراءة ثلث قرآن میرساند و گفته اند که قرآن را قصص است و احکام و توحید و قل هو الله احد مشتمل است بر توحید رواه مسلم ورواه
البخاري عن ابي سعيد وعن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث رجلا على سرية روایت است از عائشه که آنحضرت فرستاد مردی را امیر لشکری و سریه بفتح سین و تشدید یا بتخفیف
و تشدید تحتانیه پاره از لشکر یعنی فوجی که بجای فرستند نه لشکر عظیم وكان يقرأ لاصحابه في صلوتهم فيختم بقل هو الله احد و بود آن مرد که چون امامت میکرد میخواند قرآن بیاران خود در نماز که با ایشان
میگذارد و پس ختم میکرد قراءة را بقل هو الله احد یعنی عادت وی آن بود که میخواند بعد از فاتحه قل هو الله احد کذا قال الطیبی و ظاهر در آن مینماید که تمام قراءة که فاتحه و سوره است میخواند و آخر آن قل هو الله احد میخواند در هر رکعت
و از حدیث صحیح بخاری معلوم میشود که بعد از فاتحه قل هو الله احد میخواند پس از وی سوره میخواند پس گفتند اصحاب وی او را که تو افتتاح میکنی باین سوره و باز کفایت نمیکنی باین تا آنکه سوره دیگر نیز میخوانی یا همین سوره را
بخوان یا این را بگذار و سوره دیگر بخوان گفت من این سوره را ترک نمیکنم اگر شما دوست میدارید که امامت کنم شما را باین بکنید و اگر مکروه میدارید میگذارم شما را و ایشان او را افضل قوم میدانستند و مکروه میداشتند که غیر وی امامت
کند ایشان را فلما رجعوا ذكروا ذلك للنبي پس چون باز آمدند از لشکر ذکر کردند آن قصه را پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آنحضرت سلوه لاي شيء يصنع ذلك بپرسید او را که از برای چه میکند
آنرا یعنی التزام سوره قل هو الله احد را فسألوه پس پرسیدند او را که برای چه میکنی فقال پس گفت آنمرد لانها صفة الرحمن از برای آن میکنم که این سوره صفت خدای تعالی است وانا احب ان اقرأها ومن
دوست میدارم که بخوانم فقال النبي صلى الله عليه وسلم اخبروه ان الله يحبه خبر دهید او را که خدای تعالی دوست میدارد او را و در روایت صحیح بخاری آمده است که آنحضرت از وی پرسید که چه منع
کرد ترا از آنکه بکنی آنچه امر میکنند ترا یاران تو و چه واداشت ترا بالتزام این سوره در هر رکعت گفت بدرستیکه من دوست میدارم این سوره را فرمود آنحضرت دوستداشتن تو آنرا در آورد ترا در بهشت متفق عليه وعن
انس قال روایت است از انس که مردی گفت یا رسول الله اني احب هذه السورة بدرستیکه من دوست میدارم این سوره را قل هو الله احد بیان سوره است قال گفت آنحضرت
ان حبك اياها ادخلك الجنة بدرستیکه دوست داشتن تو این سوره را در آورد ترا در بهشت یعنی سبب آن گردد رواه الترمذي وروى البخاري معناه روایت کرد بخاری معنی آن را بلفظ دیگر

چنانکه ذکر کردیم وعن عقبة بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الم تر آیات انزلت اللیلة آیا نمی بینی و نمی شناسی آیتهارا که فرو فرستاده شده است امشب مقصود تعجب است از آن
لم یر مثلهن قط دیده و دانسته نشده است مانند این آیات هرگز در باب تعوذ زیرا که در آن پناه جستن است از هر مکاره ظاهره و باطنه جسمانی و روحانی بکمال مبالغه و تاکید قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس
آن آیات این است که این دو سوره متضمن آن است رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا اوی الی فراشه کل لیلة بود آن حضرت وقتی که می‌آمد
بسوی جامه خواب خود هر شب جمع کفیه ثم نفث فیهما جمع می‌آورد هر دو کف دست خود را پس دمید در هر دو کف دست نفخ و نفث و تفل هم کردن صرف بی آنکه آب دهن چیزی با وی باشد و تفل
دمیدن با چیزی از آب دهن و نفث کمتر از تفل است فقرء فیهما پس میخواند آن حضرت در هر دو کف دست قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و مدلول کلمه فاء فقرا
اقتضای آن میکند که قرائت بعد از نفث باشد و ظاهر آنست که بر عکس باشد اول خواندن باشد پس از وی نفث پس بعضی میگویند که مراد بنفث اراده نفث است و بعضی میگویند فا اینجا بمعنی واو است و بعضی میگویند
تقدیم نفث بر قرائت برای مخالفت سحره و بطله است و نیز گفته اند که آن از سهو راوی یا کاتب است والله اعلم ثم یمسح بهما ما استطاع من جسده پس مسح میکرد آنحضرت بهر دو کف دست هر چیز را که ممکن بود
از تن شریف خود یعنی تا آنجا که دست میرسید یبدأ بهما علی رأسه و وجهه آغاز میکرد در گذرانیدن هر دو کف دست بر سر خود و روی مبارک خود وما اقبل من جسده و بهر چیزی که پیش آید
از جسد شریف بعد از وی بجانب دیگر یفعل ذلک ثلث مرات میکرد این خواندن و دمیدن و مسح کردن را سه بار و هم در روایت عائشه آمده است که آنحضرت در مرض اخیر گرفت هر دو دست
عائشه را و خواند و دمید دستهای عائشه و امر میکرد بامرار هر دو دست وی بر جسد شریف خود متفق علیه وسنذکر حدیث ابن مسعود و سرانجام است که ذکر کنیم حدیث عبد الله بن مسعود را
که اولش این است لما اسری برسول الله صلی الله علیه وسلم و در وی ذکر اعطای خواتیم سوره بقره است فی باب المعراج ان شاء الله در باب معراج که انسب است بآن باب و در مصابیح در باب فضل
القرآن مذکور است الفصل الثانی عن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ثلثة تحت العرش یوم القیمة سه چیز زیر عرش اند روز قیامت کنایت است از اختصاص
این سه بکمال قرب و اعتبار در درگاه عزت بحیثیتی که ضایع نمیکند وی سبحانه حق آنها را و اجر کسی را که محافظت میکند بر آن و ترک نمیکند مجازات عاملان آنها را چنانکه حال مقربان درگاه سلاطین است القرآن
یکی از آن سه چیز قرآنست یحاج العباد که حجت میکند بندگان را گاهی حجت میکند برای نفع ایشان بجهت محافظت ایشان حقوق آن را و گاهی بر ضرر ایشان در آنچه ضایع کردند و اعراض نمودند از احکام و حدود
وی له ظهر و بطن مر قرآن را ظاهری است و باطنی ظاهر آنچه همه مومنان شریک اند در فهم آن و عمل بدان و باطن آنچه جز فهم خواص بدان نمیرسد اشارتست بآنکه هر کس مطالب خود [illegible] است بقدر آنچه میسر
استعداد فهم وی بقرآن عظیم والامانة دوم امانت است و مراد بدان حفظ حقوق ناس است در اموال و اعراض و دماء ایشان یا مخصوص باموال داده اند و دایع است و مناسب بفهم آنکه امانت آنست که الا امانة
که در قول حق سبحانه انا عرضنا الامانة علی السموات والارض اشارت بدان واقع شده شامل تمامه تکالیف و احکام است والرحم تنادی الا من وصلنی سوم رحم است و آواز میدهد و خبردار میکند رحم میگوید
دانا و آگاه باشید کسیکه پیوند داد مرا و رعایت کند حق مرا وصله الله پیوند داد او را لطف و کرم خدا و رعایت کند او را ومن قطعنی قطعه الله و کسیکه برید مرا و پیوند نکند و رعایت نکند حق مرا برید او را قهر و غضب خدا و برید او
را از درگاه رحمت و ندا مخصوص برحم گردانید اشارتست بغایت اهتمام و اعتنای بوی رواه فی شرح السنة وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقال لصاحب
القرآن اقرأ وارتق گفته میشود مر صاحب قرآن را و ملازم او را بتلاوت و عمل بخوان و برو بر درجات جنت بر قدر آنچه میخوانی از آیات قرآن پس اگر تمام قرآن بخواند باقصی درجات جنت بر آید که آماده کرده شده است برای وی
و لائق است بحال او و پس امر شامل است جمیع اصحاب قرآن از انبیا و مرسلین و اولیا و علما و سائر صالحین بر قدر درجات ایشان ورتل کما کنت ترتل فی الدنیا و ترتیل و تجوید بخوان قرآن را چنانکه ترتیل
میکردی در دنیا فی الصراح ترتیل هموار و آرمیده و سپید خواندن فان منزلک عند آخر آیة تقرؤها پس بتحقیق منزل تو نزد آخر آیتی است که میخوانی آن را رواه احمد والترمذی وابو داود
والنسائی وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الذی لیس فی جوفه شیء من القرآن کالبیت الخرب بدرستیکه آنکسانیکه نیست در درون وی چیزی از قرآن
همچو خانه ویرانست که آدمی در درون وی نیست و فی الصراح جوف درون شکم ظاهر آنست که مراد حفظ قرآنست زیاده بر آنچه بوی الصلوة و بعضی تعمیم کرده اند و گفته اند حفظا او نظرا والله اعلم رواه الترمذی والدارمی و
قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الرب میگوید پروردگار تبارک و تعالی من شغله القرآن عن ذکری و مسئلتی کسیکه باز
میدارد او را قرآن از ذکر من و دعا و سوال من که در غیر قرآنست اعطیته افضل ما اعطی السائلین میدهم او را بهتر و زیاده تر از آنچه میدهم سوال کنندگان را ظاهر آنست که گفته شود ذکر کنندگان را و لیکن همچنین گفت و اکتفا
بذکر سوال کرده زیرا که ذکر نیز در حقیقت دعا است و لیکن بطریق کنایت و تعریض زیرا که ذکر کریم و ثنای وی در معنی سوال و طلب است و در حدیث دیگر آمده است کسیکه باز دارد او را ذکر من از سوال من میدهم او را بهتر از آنچه
میدهم سوال کنندگان را پس ذکر افضل از دعا آمد و قرآن افضل از همه ذکر و دعا جزوی از قرآنست و قرآن کل الکل است الکه بعضی از درویشان مریدان را که مشغول میدارند بذکر تلاوت قرآن را چندگاه موقوف کنند از حکمت
در وی آنست که ظهور اثر در ذکر اسرع و اظهر است و حصول آن در قرآن بطئی است اما بعد از حصول اتم و اکمل است که زوال پذیر نیست بلکه اثر و نتیجه ذکر زود می‌آید و زود میرود مگر آنکه بسرحد ملکه برسد و نفسهای تمام کند که الغافی لا
الی اوصافه و در قرآن دیر آید و دیر پاید کذا ذکر الشیخ الشهاب الدین سهروردی رحمه الله رحمة واسعة و نیز گفته است که طالب بقرآن و تلاوت آن در نماز و غیر نماز برآید وی که دین او داد و برسد وفضل
کلام الله علی سائر الکلام کفضل الله علی خلقه و فضل کلام خدا بر باقی کلامهای خلق همچو فضل خداست عز اسمه بر خلق وی رواه الترمذی والدارمی والبیهقی فی شعب الایمان وقال
الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن ابن مسعود رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ حرفا من کتاب الله فله به حسنة والحسنة بعشر
امثالها کسیکه بخواند یک حرف از کتاب خدا پس مر او راست نیکی است و مقرر است که هر نیکی جزا داده میشود ده مانند و اقل این است و اکثر را حدی نیست اگر گویند این خود در همه جا و همه نیکیها است فضل قرآن چیست جواب
آنکه بودن هر حرف از قرآن نیکی از فضل قرآنست که بر هر جزوی ثوابی مرتبست و در سائر اعمال بر عمل یک نیکی است نه بر هر پاره از وی نیکی دیگر باشد نعم عملی هست که مرکب از چند عمل است تا بر هر عمل که جزو عمل است نیز نیکی است
فافهم بعد از آن میفرماید لا اقول الم حرف نمیگویم الم حرف است الف حرف الف تنها حرفیست و همچنین لام حرف و میم حرف مراد باین کلام نفی حرفیت است الم که مرکب از سه حرف است و مفرد

سورت است اثبات مر اسامی حروف را بلکه او نفی از اسامی است و اثبات مر مسمیات را که بسائط حروف اند پس باین معنی حسنات الم که فاتحه سورهٔ بقره است مثلا نود باشد و اگر در الم است سی و فهم رواه الترمذی
والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا وعن الحارث الاعور تابعی کوفیست مشهور بصحبت امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه قال مررت فی
المسجد گفت گذشتم در مسجد ظاهر آنست که مسجد کوفه مراد است فاذا الناس یخوضون فی الاحادیث پس ناگاه مردم در آمده اند در سخنان خوض آب در آمدن و در سخن در آمدن و بکاری در شدن فدخلت علی
علی رض پس در آمدم بر امیر المومنین علی رضی الله عنه فاخبرته پس خبر دادم ورا باینحال مردم فقال پس گفت علی رضی الله عنه او قد فعلوها آیا این چنین است که تو گفتی و تحقیق کردند این خصلت شنیع را و خوض
کردند در اباطیل قلت نعم گفتم آری کردند قال گفت علی اما انی سمعت رسول الله آگاه باش بدرستیکه من شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت الا انها ستکون فتنة آگاه باش
بدرستیکه قصه اینست که نزدیک است که پیدا شود فتنه از اختلاف مردم و افتادن در اباطیل و اهوا قلت ما المخرج عنها گفتم چیست سبیل بیرون آمدن و نجات یافتن از آن فتنه یا رسول الله
قال کتاب الله گفت آن حضرت مخرج کتاب خداست که قرآنست فیه نباء ما قبلکم در آن قرآن مجید خبر چیزیست که پیش از شما بوده اند از احوال امم ماضی و وقایع ایشان وخبر ما بعدکم وخبر چیزی که
پس از شما بیاید از احوال مردم آینده و احوال قیامت وحکم ما بینکم و در قرآن است حکم احکام معاملات و وقایع که میان شما است هو الفصل او است کلام فاصل میان حق و باطل یا کلام مفصول و مبین
که نیست در وی اشتباه و ابهام لیس بالهزل نیست قرآن هزل یعنی بیهوده و نادرست بخلاف هذیانات است بقول حق سبحانه انه لقول فصل و ما هو بالهزل من ترکه من جبار قصمه الله کسیکه ماند
او را و انقیاد ونورزد بوی مستبد و مستقل گردد بعقل و برای خود از جهت تکبر کنند شکند و پاره پاره کند او را خدای تعالی ومن ابتغی الهدی فی غیره اضله الله وکسیکه طلب کند راه راست
در غیر قرآن گمراه سازد او را خدای تعالی وهو حبل الله المتین و قرآن رسن خداست استوار که ایشان را می کشد بدان بدرگاه قرب خود و ایشان میرسند بآن درگاه بتعلق و تمسک بآن وهو الذکر الحکیم
و او پندیست که مشتمل بر بیان سعادت و کمال مبدأ و معاد و ظاهر و باطن وهو الصراط المستقیم و او همت راه راست که زود و آسان بمنزل مقصود رساند وهو الذی لا تزیغ به الاهواء و قرآن
آن چیزیست که میل نمیکند بسبب وی هواهای نفس از حق بباطل مگر آنکه اتباع کند متشابهات را و ترک کند محکمات او را ولا تلتبس به الالسنة و آمیخته نمیکردد بوی زبانها یعنی مشتبه و مختلط نمیکردد بغیر
خود از جهت غایت امتیاز و انفراد وی بفصاحت و اسلوب یا مراد آنست که دشوار نمی آید و تنگ نمیکردد بر زبانها از جهت انشراح دلها بتلاوت و التباس پوشیده شدن کار بر کسی و آمیخته شدن
ولا یشبع منه العلماء و سیر نمیشوند از وی علما یعنی احاطه نمیکنند علوم ایشان بدان تا بایستند از آن مانند ایستادن کسیکه سیر میشود از طعام و فارغ میکردد از آن یا سیر نمیکردد از تلاوت وی کسیکه بدان حاضر گردد از
سلاست الفاظ و لطافت معانی آن ولا یخلق عن کثرة الرد و کهنه نمیکردد از بسیاری تردد و تکرار و نمیرود رونق و رواج وی و لذت قرائت و استماع وی یخلق بفتح یا و ضم لام و بضم یا و کسر لام ترد و
ولا تنقضی عجائبه و تمام نمیشود و پرداخته نمیکردد کارهای شگفت وی تمام نمیکردد معانی و معارف وی و از این جهت است که سیر نمیشوند از وی علما و کهنه نمیکردد از تکرار هو الذی لم تنته الجن
اذ سمعته حتی قالوا و قرآن چیزیست که باز نیامدند جن وقتیکه شنیدند آنرا یعنی باز نیامدند از مدح و ثنای وی و توقف و صبر دست ندادند ایشانرا تا آنکه گفتند در سبیل بدایت و استعجال انا سمعنا
قرآنا عجبا بدرستیکه ما شنیدیم قرآن شگفت را یهدی الی الرشد که راه مینماید بسوی صلاح کار و رشد بره شدن و بسامان بودن و مراشد میان میان راهها فآمنا به پس ایمان آوردیم
بقرآن این هم مقول جن و تتمه آیت است من قال به صدق کسیکه قائل شود و تکلم کند بقرآن راست گو شود ومن عمل به اجر و کسیکه عمل کند بقرآن و کار کند بدان ثواب داده شود ومن حکم به عدل
و کسیکه حکم کند بوی و بر فرمودهٔ وی رود عدالت کند ومن دعا الیه هدی الی صراط مستقیم و کسیکه دعوت کند و خواند مردم را بسوی قرآن راه نموده شود بسوی راه راست رواه الترمذی
والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث اسناده مجهول و گفت ترمذی این حدیثیست که اسناد وی مجهول است یعنی بعضی حال اسناد وی مجهول اند وفی الحارث مقال و در حارث
اعور که منتهای اسناد است سخن است نسائی گفته که قوی نیست و در قولی گفته که لا باس به و شعبی گفته که کذاب است و ابن معین گفته ضعیف است و بعضی گفته اند ثقه است وعن معاذ الجهنی بضم جیم و
فتح ها از ثقات تابعین است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ القرآن وعمل بما فیه کسیکه بخواند قرآنرا و عمل کند بچیزیکه در قرآن است البس والداه تاجا یوم القیمة
پوشانیده شود پدر و مادر او را افسری روز قیامت ضوءه احسن من ضوء الشمس فی بیوت الدنیا لو کانت فیکم روشنائی آن تاج نیکوتر و تیزتر از روشنائی آفتاب باشد در خانهای دنیا اگر
بود آفتاب در خانهای شما یعنی نزدیک شما و درین مبالغه است در نورانیت وی و بعضی گفته اند که الباس تاج کنایت است از ملک و سیادت فما ظنکم بالذی عمل بهذا پس چیست گمانهای شما بکسیکه
بخواند و عمل کند بقرآن یعنی پدر و مادر او را بسبب وی این درجه و این کرامت خواهد شد قیاس توان کرد که خود وی را چه مقدار خواهد بود رواه احمد و ابو داود وعن عقبة بن عامر قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لو جعل القرآن فی اهاب ثم القی فی النار ما احترق اگر گردانیده میشود قرآنرا در پوستی پس انداخته میشود در آتش نمیسوخت یعنی عظمت شان و شرف
او بحدیست که اگر بفرض و تقدیر در آتش اندازند نسوزد و لیکن ظهور این کرامت بر دست هر کس نیست و بعضی گفته اند که این معجزهٔ قرآن بوده در زمان کرامت نشان آن حضرت صلعم متحقق بود و بعضی گفته اند که
مراد از نار آخرت است که ممیز است میان حق و باطل و حریر حق کار کر نمیفتد و بعضی گفته اند که مراد آنست که هر که قرآن خواند و بدان عمل کند در دوزخ نرود و مراد باهاب پوست آدمی بدان ابوست و اهاب بکسر همزه جلد غیر
مدبوغ را گویند و درین مبالغه دیگر است که فساد و احتراق بچرم غیر مدبوغ زود سرایت میکند رواه احمد وابو داود والدارمی وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من قرأ القرآن هر که بخواند قرآنرا فاستظهره پس یاد کرد آنرا فاحل حلاله وحرم حرامه پس حلال کرد حلال او را و حرام کرد حرام او را یعنی اعتقاد کند و عمل کند بدان ادخله الله
الجنة می در آرد او را خدای تعالی در بهشت وشفعه فی عشرة من اهل بیته و قبول میکند شفاعت او را در ده کس از اهل بیت وی کلهم قد وجبت لهم النار همه اهل بیت وی که بتحقیق واجب
شده است مر آنها را آتش یعنی این چنین اهل بیت که فاسق اند و مستحق آتش شده اند رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث غریب وحفص بن سلیمان
الراوی لیس هو بالقوی یضعف فی الحدیث وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لابی بن کعب کیف تقرأ فی الصلوة گفت آن حضرت مر ابی بن کعب را

که چگونه قرائت میکنی در نماز یعنی چه میخوانی در نماز فقرأ ام القرآن پس خواند ابی بن کعب فاتحه را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده ما انزلت فی التوریة ولا فی
الانجیل ولا فی الزبور فرمود بخدا سوگند که فرود فرستاده نشده است در توریه و نه در انجیل و نه در زبور ولا فی القرآن مثلها و نه در قرآن که از همه فاضلتر است مانند ام القرآن وانها سبع من المثانی
والقرآن العظیم الذی اوتیته ام القرآن سبع المثانی است و قرآن عظیم که داده شده است مرا تفسیر این در فصل اول در حدیث سعید بن المعلی گذشت رواه الترمذی وروی الدارمی من
قوله و روایت کرده است دارمی از قول وی ما انزلت و لم یذکر ابی بن کعب و ذکر نکرده است ابی بن کعب را و سوال و جواب او را و لهذا گفته است عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما انزلت
فی التوریة ولا فی الانجیل و الزبور و القرآن مثلها یعنی مثل ام القرآن الحدیث وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعلموا
القرآن فاقرؤه بیاموزید قرآن را پس بخوانید او را فان مثل القرآن لمن تعلم فقرأ و قام به بدرستی که حال قرآن مر کسی را که آموخت پس خواند قرآن را و قیام لیل کرد بدان کمثل جراب محشو مسکا
چو حال انبانی است که پر کرده شده است از مشک تفوح ریحه کل مکان میدمد بوی وی در هر جای فوح دمیدن بوی خوش ومثل من تعلمه فرقد وهو فی جوفه و حال کسیکه آموخت قرآن را پس خواب
کرد و قیام لیل نکرد و حال آنکه قرآن در شکم اوست کمثل جراب اوکی علی مسک همچو حال انبان مشک است که بسته شده است سر وی پوشیده ماند که ظاهر حدیث آنست که مراد بقیام شب برخاستن و خواندن قرآن
باشد در نماز شب بقرینه مقابلت وی برقود که بمعنی خواب است و بعضی از قیام بقرآن عمل بدان مراد دارند و رقود را کنایت از غفلت و ترک عمل دارند فافهم رواه النسائی وابن ماجة وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من قرأ حم المؤمن الی الیه المصیر کسیکه بخواند سوره حم را که اول سوره مؤمن میگویند تا قول وی الیه المصیر قوله تعالی حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم غافر الذنب وقابل التوب شدید
العقاب ذی الطول لا اله الا هو الیه المصیر وآیة الکرسی و بخواند آیة الکرسی را حین یصبح هنگامیکه صبح کند حفظ بهما حتی یمسی نگاهداشته میشود بسبب این دو آیت از آفات و بلاهای ظاهر و باطن
تا آنکه شام کند ومن قرأهما حین یمسی حفظ بهما حتی یصبح و کسیکه بخواند آن دو آیت را هنگامیکه شام کند نگاهداشته شود تا آنکه صبح کند رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا
حدیث غریب وعن النعمان بن بشیر ولادت وی بعد از چهارده ماه است از هجرت و اول مولودیست که زائیده شد انصار را بعد از هجرت و او و والدین او صحبت است قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان الله کتب کتابا قبل ان یخلق السموات والارض بالفی عام بدرستیکه خدای تعالی نوشت کتابی را یعنی امر کرد ملائکه را بنوشتن آن پیش از آنکه پیدا کند آسمانها و زمین را بدو هزار
سال انزل منه آیتین ختم بهما سورة البقرة فرو فرستاد از آن کتاب دو آیت که ختم کرد بآن دو آیت سوره بقره را تحقیق این کتاب و کتابت وی باین مدت در شرح کرده شده است ولا تقرءان فی
دار ثلث لیال فیقربها الشیطان و خوانده نشوند این دو آیت در هیچ سرای سه شب پس آنکه نزدیک شود آن سرا را شیطان رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن
ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ ثلث آیات من اول الکهف عصم من فتنة الدجال کسیکه بخواند سه آیت را از اول سوره کهف نگاهداشته میشود از فتنه
دجال چنانکه نگاهداشته شدند اصحاب کهف از شر جباری که نام او دقیانوس بود و در فصل اول هم از ابی الدرداء از حدیث مسلم گذشت که هر که یاد دارد ده آیت از اول سوره کهف نگاهداشته شود از شر دجال و تواند که اول
بر ده آیت این خاصیت مرتب ساخته باشند بعد از آن توسیع فضل نموده بر سه آیت ساختند تا در حفظ و قرائت فرقی نهند والله اعلم رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح وعن انس قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لکل شیء قلبا وقلب القرآن یس بدرستیکه مر هر چیز را دلیست و دل قرآن یس است و گفته اند که دل هر چیزی خلاصه و زبده اوست و این سوره شریفه مشتمل است
بر مقاصد قرآن بر وجه اتم و اکمل با قصر نظم و صغر حجم آن والله اعلم ومن قرأ یس کتب الله له بقراءتها قراءة القرآن عشر مرات و کسیکه بخواند یس را بنویسد خدای تعالی برای وی بسبب خواندن این
سوره ثواب خواندن قرآن ده بار رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان الله تعالی قرأ طه ویس قبل ان یخلق السموات والارض بالف عام روایت است از ابی هریره که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بدرستیکه خدای تعالی خواند یعنی اظهار کرد سوره طه و یس را پیش از
آنکه پیدا کند آسمانها و زمین را بهزار سال فلما سمعت الملائکة القرآن پس هرگاه که شنیدند فرشتگان قرائت طه و یس را و قرآن در اصل مصدر است بمعنی قرأت بعد از آن اطلاق کردند او را بر مقرو و اینجا
باین معنی نیز درست است پس یا تمام قرآن مراد باشد که طه و یس جزو وی اند یا همین طه و یس مراد باشد که قرآن نام جزو و کل هر دو است قالت گفتند فرشتگان طوبی لامة ینزل هذا علیها خیر و خوبی
باد مر امتی را که فرو فرستاده شود این قرآن که مراد بدان این دو سوره است بر آن امت وطوبی لاجواف تحمل هذا و خوبی باد مر شکمها را و درونها را که بردارند آنرا و حافظ آن کردند وطوبی لالسنة
تتکلم بهذا و خوشی باد مر زبانها را که تکلم کنند باین و بخوانند این را رواه الدارمی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ حم الدخان فی لیلة کسیکه بخواند حم را که اول سوره
دخان میگویند در شبی اصبح یستغفر له سبعون الف ملک صبح میکند در حالتی که آمرزش میخواهند از برای او هفتاد هزار فرشته رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب و عمر بن ابی خثعم بفتح
خاء معجمه و سکون مثلثه و فتح عین الراوی که راوی این حدیث است یضعف ضعیف داشته میشود در حدیث وقال محمد یعنی البخاری هو منکر الحدیث و گفته است بخاری که عمر مذکور منکر حدیث است وعنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ حم الدخان فی لیلة الجمعة غفر له کسیکه بخواند سوره دخان را در شب جمعه آمرزیده میشود و مراد در این حدیث تخصیص بشب جمعه واقع شده و در حدیث سابق هر شب که خواند شب
جمعه باشد یا غیر شب جمعه پس خواندن شب جمعه و لیست حاصل کردن فضیلت یقینا رواه الترمذی وقال هذا حدیث ضعیف و در بعضی نسخ غریب ضعیف وهشام ابو المقدام الراوی یضعف وعن
العرباض بن ساریة صحابی است از آنها که نازل شده در ایشان ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الآیة ان النبی روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم کان یقرأ المسبحات قبل ان یرقد میخواند مسبحات را پیش از آنکه
خواب کند و مسبحات بکسر بای موحده سورتهای که در اول آنها سبحان یا سبح یا یسبح است کذا قال الطیبی یقول ان فیهن آیة خیر من الف آیة میگفت آنحضرت که در این سورتها آیتی است که بهتر است از هزار آیت طیبی گفت که آن آیت
مبهم است چنانچه شب قدر و ساعت جمعه والله اعلم و تواند که آخر آیت سوره حشر مراد باشد و وی مذکور و مشهور است در ادعیه ماثوره و اول سوره حدید علیم بذات الصدور نیز مذکور است و شمول الحدیث بقول طیبی علی الاجمال است
والله اعلم رواه الترمذی وابو داود ورواه الدارمی عن خالد بن معدان بفتح میم و سکون عین مهمله مرسلا بطریق ارسال زیرا که خالد تابعی است وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب

ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان سورة فی القرآن ثلثون آیة شفعت لرجل حتی غفر له گفت آن حضرت که سوره است در قرآن که سی آیت است شفاعت کرد مردی را تا آنکه
آمرزیده شد آن مرد را وهی و آن سوره تبارك الذی بیده الملك رواه احمد والترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجه وعن ابن عباس قال ضرب بعض اصحاب النبی گفت
ابن عباس که زد بعضی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم خباءه علی قبر خیمه خود را بر قبری و خبا بکسر خای معجمه ممدود خیمه و در بعضی نسخ خباة تبا آخر وهو لا یحسب انه قبر و وی گمان نمیبرد که آن قبر است فاذا
فیه انسان یقرأ پس ناگاه در آن قبر آدمیست که میخواند سوره تبارك الذی بیده الملك حتی ختمها تا آنکه ختم کرد این سوره را فاتی النبی پس آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فاخبره
پس خبر داد آن حضرت را فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم هی المانعة این سوره مانع است یعنی منع کننده و باز دارنده است عذاب را از خواننده خود هی المنجیة این سوره نجات
دهنده است خواننده خود را تنجیه من عذاب الله رستگاری میدهد او را از عذاب خدا رواه الترمذی وقال و گفت ترمذی هذا حدیث غریب وعن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم
کان لاینام حتی یقرأ روایت است از جابر که آن حضرت بود که خواب نمی کرد تا آنکه میخواند الم تنزیل وتبارك الذی بیده الملك رواه احمد والترمذی والدارمی وقال الترمذی
و گفت ترمذی هذا حدیث صحیح وكذا فی شرح السنة و همچنین گفته محی السنة در شرح السنة که این حدیث صحیح است وفی المصابیح غریب و در مصابیح گفته که این حدیث غریب است مگر گفته ام
که غرابت با صحت منافات ندارد مگر آنکه مراد بغریب شاذ باشد وعن ابن عباس وانس بن مالك قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا زلزلت تعدل نصف القرآن گفت ابن
عباس وانس که گفت آن حضرت سوره اذا زلزلت الارض برابر است نصف قرآن را و ثواب قراءة وی ثواب قراءة نصف قرآن است وقل هو الله احد تعدل ثلث القرآن وقل هو الله احد
برابر است ثلث قرآن را وقل یا ایها الكافرون تعدل ربع القرآن برابر است ربع قرآن را و در توجیه بودن اذا زلزلت نصف قرآن گفته اند که قرآن بیان مبدء و معاد میکند و درین سوره بیان
معاد است و وجه بودن قل هو الله احد ثلث قرآن سابقا معلوم شد اما وجه بودن قل یا ایها الكافرون ربع قرآن آنست که قرآن مشتمل است بر تقریر توحید و ثبوت احکام و قصص و این سوره محتوی است بر
اول زیرا که براءت از شرک اثبات توحید است والله اعلم رواه الترمذی وعن معقل بفتح میم و سکون عین و کسر قاف بن یسار بفتح تحتانیه و تخفیف مهمله صحابی است از اهل بیعة الرضوان روایت میکند
از وی حسن بصری و غیر وی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من قال حین یصبح ثلث مرات گفت آن حضرت هر که بگوید هنگامیکه صبح کند سه بار اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان
الرجیم فقرأ ثلث آیات من آخر سورة الحشر پس بخواند سه آیت از آخر سوره حشر از قول وی سبحانه هو الله الذی لا اله الا هو تا آخر سوره وكل الله به سبعین الف ملك وکیل گرداند خدای تعالی
بوی هفتاد هزار فرشته را توکیل وکیل کردانیدن وگذاشتن کار را بکسی یصلون علیه حتی یمسی درود میفرستند این هفتاد هزار فرشته بروی و دعا می کنند و آمرزش میخواهند مر او را تا آنکه شام کند
وان مات فی ذلك الیوم مات شهیدا و اگر بمیرد هر کس در آن روز می میرد شهید و می یابد ثواب شهیدان و من قالها حین یمسی كان بتلك المنزلة و کسیکه بگوید این آیات را
هنگامیکه شام میکند باشد بهمان منزلت که در صباح ذکر کرده شد از توکیل هفتاد هزار فرشته و صلوات ایشان بروی و شهید مردن اگر بمیرد در آن شب رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی
هذا حدیث غریب وعن انس من قرأ كل یوم مائتی مرة کسیکه بخواند هر روز دویست بار قل هو الله احد محی عنه ذنوب خمسین سنة محو کرده شود از وی گناهان پنجاه سال
محو پاک کردن نوشته و نقش از لوح الا ان یكون علیه دین مگر آنکه باشد بروی وام رواه الترمذی والدارمی وفی روایته خمسین مرة و در روایت دارمی خواندن وی پنجاه بار آمده و
ولم یذكر الا ان یكون علیه دین و ذکر نکرده است دارمی این استثنا را و این استثنا و معنی دارد یکی آنکه این گناه که دینست محو کرده نمیشود و دین را گناه گفت بجهت تغلیظ و تشدید دیگر آنکه بتقدیر
وجود دین گناهان محو کرده نمیشود و قراءت این سوره تاثیر نمیکند والله اعلم وعنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من اراد ان ینام علی فراشه فنام علی یمینه کسیکه خواهد که خواب کند بر جامه
خواب پس خواب کند بر جانب راست خود ثم قرأ مائة مرة پس بخواند صد بار قل هو الله احد اذا كان یوم القیمة یقول له الرب وقتیکه باشد روز قیامت میگوید مر او را پروردگار یا عبدی
ادخل علی یمینك الجنة ای بنده من در آی بر جانب راست خود بهشت را رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم سمع رجلا
یقرأ روایت است از ابی هریره که آن حضرت صلی الله علیه وسلم شنید مردی را که میخواند قل هو الله احد فقال پس گفت آن حضرت وجبت واجب گشت قلت ما وجبت گفتم من چه چیز واجب شد
قال الجنة گفت آن حضرت بهشت واجب شد رواه مالك والترمذی والنسائی وعن فروة بن نوفل بفتح فاء و سکون را تابعی است و بعضی گفته اند که او را صحبت است عن ابیه روایت
میکند از پدرش نوفل که صحابی است انه قال که پدرش گفت یا رسول الله علمنی شیئا اقوله اذا اویت الی فراشی بیاموز مرا چیزی که بگویم آن را وقتی که پناه آرم بسوی جامه خواب خود یعنی بخوابم
در وقت خواب فقال پس گفت آن حضرت اقرأ بخوان قل یا ایها الكافرون فانها براءة من الشرك زیرا که این سوره بیزاریست از شرک ترک عبادت آنچه عبادت میکنند کافران پس از جهت
روی آوردن بسوی او از شرک پاک از آلایش آن و اگر بمیری بر توحید بمیری رواه الترمذی وابو داؤد والدارمی وعن عقبة بن عامر قال بینا انا اسیر مع رسول الله صلی الله علیه وسلم در اثنای آنکه
من سیر میکنم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بین الجحفة میان جحفه بضم جیم و سکون حای مهمله وفا والابواء میان ابواء بفتح همزه و سکون موحده و بکسر همزه نیز آمده هر دو موضع اند میان مکه و مدینه زادهما الله تشریفا وتکریما
اذ غشیتنا ریح وظلمة شدیدة ناگاه پوشید ما را باد و تاریکی سخت فجعل رسول الله پس گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یتعوذ که پناه میجوید باعوذ برب الفلق واعوذ برب الناس و در
بعضی از روایات تعقیبه آمده که ترک قل از این دو سوره جائز است و این حیثیت نسد وی میتواند بود ویقول ومیگوید آن حضرت یا عقبة تعوذ بهما ای عقبه پناه جو باین دو سوره فما تعوذ متعوذ بمثلهما
پس پناه نجسته است هیچ پناه جوینده مانند این دو سوره در تعوذ بی مانند رواه ابو داؤد وعن عبد الله بن خبیب بضم خای معجمه و فتح موحده صحابی است مدنی حلیف انصار قال خرجنا فی لیلة
مطر وظلمة شدیدة بیرون آمدیم در شب باران و تاریکی سخت نطلب رسول الله در حالیکه میجوئیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فادركناه پس دریافتیم آنحضرت را فقال پس گفت آن حضرت
قل بگو یعنی بخوان فقلت پس گفتم من ما اقول چه گویم یعنی چه خوانم قال گفت آن حضرت بخوان قل هو الله احد والمعوذتین و بخوان معوذتین بضم میم و کسر واو و مراد قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس

حین تصبح وحین تمسی در هنگامیکه صبح کنی و هنگامیکه شبانگاه کنی ثلث مرات سه بار تکفیك من کل شیء بسنده میکند ترا از هر چیز یعنی دفع میکند آفت و بلا را رواه الترمذی وابوداؤد والنسائی

وعن عقبة بن عامر قال قلت گفت گفتم یا رسول الله اقرأ سورة هود او سورة یوسف آیا بخوانم سوره هود یا سوره یوسف یعنی بقصد تعوذ و دفع بدی قال گفت آنحضرت لن تقرأ شیئا

ابلغ عند الله هرگز نخوانی تو چیزی را رساتر و تمامتر در باب تعوذ نزد خدا من قل اعوذ برب الفلق که در وی تعوذ است از شر تمامه مخلوقات عموما و خصوصا رواه احمد والنسائی والدارمی الفصل الثالث

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعربوا القرآن اعراب کنید قرآن را یعنی بیان کنید و اظهار کنید معانی آنرا و اعراب در لغت بمعنی بیان و اظهار آید و حرکات و سکنات

که نحویان اعراب میگویند هم بجهت آن میگویند که ظاهر و مبین میکرد و آن معانی و درین شرکت هر که زبان عرب را میداند بعد از آن بیان فرمود آنچه مخصوص است باهل شریعت و مسلمانان بقول خود واتبعوا

غرائبه و پیروی کنید غرائب قرآن را و تفسیر کرد غرائب را بفرائض و حدود و فرمود وغرائبه فرائضه وحدوده وغرائب قرآن فرائض است یعنی احکام واجبه و حدود واوست یعنی سنن و آداب و تسمیه

اینها بغرائب بجهت آن باشد که مخصوص است باهل دین و از جهت آنکه ایمان غریب است پس احکام وی نیز غریب باشد وطیبی گفته که مراد بفرائض مقدرات مواریث است و بحدود احکام یا مراد بفرائض آنچه واجب است بر مکلف

اتباع آن و بحدود اسرار و رموز چنانکه لکل آیة ظهر و بطن انتهی وعن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال قراءة القرآن فی الصلوة افضل من قراءة القرآن فی غیر الصلوة خواندن قرآن در نماز بهتر است

از خواندن آن در غیر نماز و افضل حالات قراءة قرآن خواندن اوست در نماز ایستاده بعد از آن نشسته وقراءة القرآن فی غیر الصلوة افضل من التسبیح والتکبیر و خواندن قرآن در غیر نماز بهتر است از تسبیح

و تکبیر و تحمید و تهلیل همه جز و قرآن اند و لهذا افضل داده اند قیام نماز را از رکوع و سجود بجهت اشتمال قیام بر قراءة قرآن والتسبیح افضل من الصدقة و تسبیح و تحمید و ذکر خدا افضل است از صدقه و صرف مال در راه خدا

و مشهور آنست که عبادت متعدی که نفع آن بغیر برسد فاضلتر است از عبادت لازم که نفع آن مخصوص بفاعل باشد ولیکن این حکم باید که مخصوص بغیر ذکر باشد و ذکر از آن مستثنی بود و ذکر خدا اکبر و بزرگتر است از همه چنانکه

در احادیث صحیح آمده که ذکر بهتر و فاضلتر است از انفاق ذهب و فضه در راه خدا و احادیث درین باب بسیار است و این حدیث که در کتاب مذکور است یکی از آنهاست قد بر والصدقة افضل من الصوم

و صدقه دادن در راه خدا و مال صرف کردن بهتر است از روزه داشتن و امساک کردن در مال و گفته اند که در صوم امساک مال است از نفس بعد از آن صرف کردن مال بر آن و در صدقه صرف کردن مال است بر غیر و نیز

گفته است بیت و گرنه چه حاجت که زحمت بری ز خود باز گیری و هم خود خوری و جهت افضلیت صوم که اشارت کرده شد بآن بحدیثی که در کتاب صوم گذشت که هر عمل بنی آدم یکی بده است مکرر کرده که آن برای

منست و من بآن میدهم بدان باقی است و شک نیست که اختلاف جهات و حیثیات معتبر است در امثال این مسائل و باین اشارت کرد بقول خود والصوم جنة من النار و روزه داشتن سپر است از آتش دوزخ

و سبب حفظ و نگاه داشتن است از آفات شهوات و کید شیطان که سبب دخول نار اند و گفت طیبی که چون نظر کرده شود بذات عبادت نماز فاضلتر از صدقه باشد و صدقه از صوم و چون نظر کنند به هر یکی بحسب اثر و خاصیت آن

صوم افضل بود انتهی وعن عثمان بن عبد الله بن اوس بفتح همزه و سکون واو الثقفی بفتح مثلثه و قاف عن جده روایت میکند عثمان از جد خود که اوس است و عثمان تابعی است و اوس صحابی قال گفت

اوس قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قراءة الرجل القرآن فی غیر المصحف الف درجة ثواب خواندن مرد قرآن را در غیر مصحف یعنی از بر خواندن هزار درجه دارد و قراءته

فی المصحف تضعیف الی ذلك الی الفی درجة و ثواب خواندن وی در مصحف زیاده کرده میشود بر ثواب خواندن از بر تا دو هزار درجه از جهت زیادت ثواب نظر کردن بمصحف و مساس کردن و برداشتن

آن و تحقیق وارد شده است که نظر کردن در مصحف عبادت است و بسیاری از صحابه و سلف در مصحف میخواندند آورده اند که عثمان رضی الله عنه دو مصحف پاره شد از جهت کثرت قرائت وی در آن و نووی گفته که این حکم

علی الاطلاق نیست بلکه اگر قاری را در یاد خواندن تدبر و تفکر و جمعیت قلب بیشتر از خواندن در مصحف حاصل گردد یاد خواندن افضل باشد و اگر هر دو برابر باشد خواندن در مصحف افضل بود و طیبی گفته که تمکن و

قدرت بر تفکر و استنباط معانی در صورت قراءة از مصحف بیشتر است و در کلیت این سخن نظر است وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان هذه القلوب

تصدأ کما یصدأ الحدید بدرستیکه این دلهای مردم زنگ میگیرد و تیره میگردد چنانکه زنگ میگیرد آهن اذا اصابه الماء وقتی که برسد آهن را آب قیل گفته شد یا رسول الله ما جلاؤها

چیست سبب روشنی دل و صقالت وی قال کثرة ذکر الموت وتلاوة القرآن گفت آنحضرت موجب جلای قلوب بسیار یاد کردن مرگ و تلاوت قرآنست تلاوت بر رفع است بجهت عطف بر کثرت و روایت

کرده اند و بر وجه اول مراد اصل تلاوت باشد قطع نظر از کثرت آن روی البیهقی الاحادیث الاربعة فی شعب الایمان وعن ایفع بفتح همزه و سکون تحتانیه و فا بن عبد

الکلاعی بفتح کاف و تخفیف لام و عین مهمله منسوب بذی الکلاع که موضعی است از یمن صحابی است رئیس قوم خود بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم و را نزد خود طلبید پس هجرت کرد و مسلمان شد

قال گفت ایفع که قال رجل گفت مردی یا رسول الله ای سورة القرآن اعظم کدام سوره قرآن بزرگتر است قال گفت آنحضرت قل هو الله احد این سوره بزرگتر است و

سابقا گذشت که اعظم سوره قرآن فاتحة الکتاب است و معتبر تعدد وجهات و حیثیاتست چنانکه گفتیم قال گفت آنمرد فای آیة اعظم فی القرآن پس کدام آیه در قرآن بزرگتر است قال آیة الکرسی

فرمود آیة الکرسی بزرگتر است که الله لا اله الا هو الحی القیوم است قال فای آیة یا نبی الله تحب ان یصیبك وامتك گفت آنمرد پس کدام آیت ای پیغمبر خدا دوست میداری

که برسد خیر و برکت و عاید و ترا و امت ترا قال خاتمة سورة البقرة فانها من خزائن رحمة الله زیرا که آن از خزینهای رحمت خدای تعالی است من تحت عرشه از زیر عرش وی حق تعالی

اعطاها هذه الامة داده است خدای تعالی آنرا باین امت مرحومه لم تترك خیرا من خیر الدنیا والآخرة الا اشتملت علیه نگذاشته این خاتمه هیچ خیری را از خیر دنیا و آخرت مگر آنکه شامل است

بروی و در گرفته و بیان کرده است آنرا پس قول وی آمن الرسول اشارتست بایمان و تصدیق و سمعنا و اطعنا باسلام و احکام ظاهره و الیك المصیر بجزای عمل در آخرت و لا یکلف الله نفسا الی آخره بمنافع دنیویه

و اخرویه رواه الدارمی وعن عبد الملك بن عمیر بضم عین مهمله و فتح میم مرسلا بطریق ارسال زیرا که وی تابعی ثقه و قاضی کوفه بود بعد شعبی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

فاتحة الکتاب شفاء من کل داء فاتحه شفا است از هر درد جسمانی و روحانی اگر بطریق ایمان و یقین بخوانند رواه الدارمی والبیهقی فی شعب الایمان وعن عثمان بن عفان رضی الله

عنه قال من قرأ آخر آل عمران کسیکه بخواند آخر سوره آل عمران از قول وی تعالی ان فی خلق السموات والارض تا آخر فی لیلة در شبی کتب له قیام لیلة نوشته شود مر آنکس را ثواب بیداری شب

و نماز کردن در وی یعنی ثواب تهجد و خواندن این آیات بعد از برخاستن از خواب برای تهجد مشهور و مذکور است در احادیث وعن مکحول روایت است از مکحول شامی که از مشاهیر تابعین است قال گفت
من قرأ سورة آل عمران یوم الجمعة صلت علیه الملائکة الی اللیل کسیکه بخواند سورهٔ آل عمران را در جمعه درود میفرستند بر آنکس و استغفار کنند برای او فرشتگان تا شب رواهما الدارمی روایت
کردن هر دو حدیث را دارمی وعن جبیر بضم جیم و فتح موحده و سکون تحتانیه بن نفیر بضم نون و فتح فا و سکون یا و در آخر را از ثقات تابعین شام است و از مخضرمین است جاهلیت و اسلام هر دو را دریافته ان رسول الله
روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفت ان الله ختم سورة البقرة بآیتین بدرستیکه خدای تعالی ختم کرد سورهٔ بقره را بدو آیت اعطیتهما من کنزه الذی تحت العرش داده
شده‌اند مرا این دو آیت از زیر گنج خدا که زیر عرش است فتعلموهن پس بیاموزید آن کلمات را که در این دو آیت اند وعلموهن نسائکم و بیاموزید آنها را زنان خود را و اهل بیت خود را فانها صلوة زیرا که آن کلمات که
در آن دو آیت اند استغفار اند چنانکه در صلوة ملائکه آمده و قربان بضم قاف و کسر آن سبب قرب اند بجناب صمدیت زیرا که ذکر اند و دعا اند و دعا اند شامل مطالب دنیا و آخرت رواه الدارمی مرسلا وعن کعب
روایت است از کعب بن مالک که صحابی مشهور است ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اقرؤا سورة هود یوم الجمعة بخوانید سورهٔ هود را روز جمعه ذکر جزا و ثواب آن نکرد از جهت ظهور آن
یا اشارت بکثرت و عدم احصای آن رواه الدارمی وعن ابی سعید ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من قرأ سورة الکهف فی یوم الجمعة اضاء له النور ما بین الجمعتین
روایت است از ابی سعید خدری که آن حضرت گفت کسیکه بخواند سورهٔ کهف را در روز جمعه روشن میکرد برای وی نور ایمان و هدایت در میان وقتی که میان دو جمعه است رواه البیهقی فی دعوات الکبیر وعن
خالد بن معدان بفتح میم و سکون عین از ثقات تابعین شام است که هفتاد تن از صحابه را دریافته قال گفت بروایت از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم اقرؤا المنجیة بخوانید سوره‌ای که رستگاری دهنده است
از عذاب دنیا و آخرت وهی الم تنزیل و آن سورهٔ الم تنزیل است که در وی آیت سجده است فانه بلغنی ان رجلا کان یقرؤها زیرا که بدرستی مرا رسیده است که مردی بود که میخواند آنرا ما یقرأ شیئا
غیرها نمیخواند هیچ چیز را غیر این سوره یعنی گردانیده بود برای خود ورد خود این سوره وکان کثیر الخطایا و بود آنمرد بسیار گناهکار فنشرت جناحها علیه پس برافکند مگر این سوره بازوی خود را بر آن
مرد یعنی آمد و بر روی افتاد و در پناه خود گرفت کنایت از ظهور ثواب نتیجه خواندن آن قالت رب اغفر له پس شفاعت کرد این سوره و گفت ای پروردگار من بیامرز او را فانه کان یکثر قرائتی پس بدرستیکه
آنمرد بود که بسیار میکرد خواندن مرا فشفعها الرب تعالی فیه پس قبول کرد شفاعت او را پروردگار تعالی در حق آنمرد وقال اکتبوا له بکل خطیئة حسنة و گفت پروردگار بفرشتگان بنویسید
برای این مرد بهر بدی نیکی یعنی بدیهای او را بیامرزید و نیکیها را بیفزایید بلکه بدل سیئات بدل هر بدی نیکی و ثابت کنید بدل عقاب ثواب وارفعوا له درجة و بعفو گناهان اکتفا نکنید بلکه بلند گردانید برای وی درجه
وقال ایضا و گفت نیز انها تجادل عن صاحبها فی القبر بدرستیکه این سوره خصومت میکند در قبر از جانب خواننده خود که ملازمت میکرد خواندن آن را تقول جدال اینچنین میکند که میگوید
اللهم ان کنت من کتابک فشفعنی فیه خداوندا اگر هستم من سوره از کتاب تو پس قبول کن شفاعت مرا در حق وی وان لم اکن من کتابک فامحنی عنه و اگر نیستم من از کتاب تو پس محو کن
مرا از کتاب وانها تکون کالطیر و بدرستیکه این سوره میگردد بقدرت الهی همچو جانور پرنده تجعل جناحها علیه میگرداند و می اندازد بازوی خود را بر خواننده خود فتشفع له پس شفاعت
میکند مر او را فتمنعه من عذاب القبر پس منع میکند مر او را از عذاب گور وقال فی تبارک مثله و گفت در سورهٔ تبارک الذی بیده الملک مانند این وکان خالد لا یبیت حتی
یقرأهما و بود خالد بن معدان که راوی این حدیث است شب نمیکرد و بخواب نمیرفت تا آنکه میخواند این دو سوره را وقال طاوس و گفت طاوس یمانی که از مشاهیر تابعین است فضلتا علی
کل سورة فی القرآن تفضیل داده شده‌اند این دو سوره بر هر سوره که در قرآن است بستین حسنة بشصت نیکی رواه الدارمی روایت کرد این را دارمی و این حدیث است که دارمی روایت
کرده مولف آنرا جمع کرده و قول طاوس نیز حدیثی دیگر است که دارمی آن را روایت کرده و این احادیث مرسل اند ولیکن در حکم مرفوع اند زیرا که این اخبار معلوم نمیگردد مگر از احادیث رسول چنانکه در اول
حدیث اشارت کردیم بآن وعن عطاء بن رباح بفتح را و تخفیف بای موحده تابعی است از اعلام علما و اجله فقها ثقه کثیر الحدیث است امام ابوحنیفه گفت ندیدم من از آنها که دریافتم ایشانرا
فاضلتر از عطا بن رباح و بود وی رضی الله عنه اسود اعور افطس اشل اعرج و در آخر عمر اعمی شد شنید حدیث را از ابن عباس و ابی هریره و ابی سعید و جابر و ابن عمر و عایشه رضی الله عنهم هشتاد و هشت سال
عمر یافت در سنه صد و پانزده از عالم رفت قال بلغنی ان رسول الله گفت رسیده مرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال من قرأ یس فی صدر النهار قضیت حوائجه
گفت کسیکه بخواند سورهٔ یس را در اول روز برآورده شود حاجتهای وی رواه الدارمی مرسلا وعن معقل بفتح میم و سکون عین مهمله و کسر قاف بن یسار بفتح تحتانیه و سین مهمله المزنی بضم میم و
فتح زا و بنون منسوب بمزینه که نام قبیله است صحابی است از اهل بیعت الرضوان روایت کرده از وی حسن بصری و غیر وی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من قرأ یس ابتغاء وجه الله تعالی
کسیکه بخواند سورهٔ یس را از برای طلب رضای خدای تعالی غفر له ما تقدم من ذنبه آمرزیده شود مر او را هر چیزی که پیش رفته است از گناهان وی فاقرؤها عند موتاکم پس بخوانید آنرا نزد مردهای
خود یعنی آنها که مشرف موت اند تا بشنوانند ایشانرا و بگذرانند معانی آن را بر دلهای ایشان پس گردد در حکم قرائت و گردد سبب مغفرت ذنوب و احتمال دارد که مر خواندن این سوره را خاصیتی باشد در غفران
ذنوب کسیکه مشرف باشد بر موت و خوانده شود نزد وی رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن عبدالله بن مسعود انه قال روایت است از ابن مسعود که وی گفت ان لکل شیء سناما بدرستیکه
مر هر چیز را رفعت و بلندی است وسنام القرآن سورة البقرة و بلندی قرآن سوره بقره است سنام بفتح سین مهمله در اصل کوهان شتر است بعد از آن استعاره کرده شد مر هر چیز بلند را و سنام زمین وسط آن
بعد از آن استعاره کرده شد برای رفعت و بلندی وان لکل شیء لبابا و بدرستیکه مر هر چیز را خلاصه است وان لباب القرآن المفصل بدرستیکه خلاصهٔ قرآن مفصل است و آن از اول حجرات تا آخر قرآن بر قول مشهور
و در اینجا اقوال است که در باب القراءة از کتاب الصلوة گذشت رواه الدارمی وعن علی رضی الله عنه انه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لکل شیء عروس وعروس
القرآن الرحمن، روایت است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که وی گفت شنیدم که آنحضرت میگفت مر هر چیز را عروس است و عروس قرآن سورهٔ الرحمن است عروس بالفتح زن و مرد نو خانه یکدیگر را و مراد اینجا
حسن و جمال است که لازم عروس است و آن تکرار قول او تعالی فبای آلاء ربکما تکذبان که حسن و جمال خاص می بخشد و مر او را بشی چیزیست که مناسب است که اضافت کرده شود بسوی وی عروس وعن ابن مسعود

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ سورة الواقعة فی کل لیلة لم تصبه فاقة ابدا کسیکه بخواند سورهٔ اذا وقعت الواقعة را در هر شب نرسد او را فاقه و فی الصراح فاقه درویشی و حاجتمند
شدن وکان ابن مسعود یأمر بناته یقرأن بها فی کل لیلة و بود ابن مسعود که میفرمود دختران خود را که بخوانند این سوره را در هر شب بدانکه شارع ترغیب کرده ببعضی عبادات که مؤثر و نافع
در امور دنیویه نیز که حصول آن نعمتها مقصود و مطلوب است مر دین را مهر تقدیر مشغول باشند بعبادت بهر وجه که باشد و این مورث محبت است بآن عبادات و محبت آن مقتضی است محبت کسیکه آورده است آنها را زیرا که
محبت منعم جبلیست و از محبت است امتنان وی تعالی بقول خود امدکم بانعام و بنین و جنات و عیون و نحو و مانند آن رواهما البیهقی روایت کرد این حدیث را بیهقی فی شعب الایمان عن
علی رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یحب هذه السورة بود آنحضرت که دوست میداشت این سوره را که سبح اسم ربك الاعلی است گفته اند که
دوست داشتن از جهت قول حق سبحانه است ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم و موسی که شاهد است بر حقانیت قرآن و دلیل است بر شرکان و اهل کتاب رواه احمد وعن عبد الله بن عمرو قال
اتی رجل النبی گفت آمد مردی به پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال اقرئنی پس گفت آن مرد بخوان مرا یا رسول الله فقال پس گفت آنحضرت اقرأ ثلثا من ذوات الر بخوان سه سوره از سورها
که مصدر است بالر او آن پنج سوره اند در نسخه دیگر ذوات الراء یعنی لفظ ثلثا مبینست یعنی از آن سورها که مصدر اند بالر و در اینجا المر را نیز داخل میشود فقال پس گفت آن مرد در اعتذار از عدم قرأة این سوره کبرت سنی
بزرگ شد سال عمر من واشتد قلبی و سخت شد دل من که نگاه نمیتوانم داشت و غلظ لسانی و درشت و سطبر شد زبان من قال فاقرأ ثلثا من ذوات حم پس گفت آنحضرت بخوان سه سوره از آن که حم است
در اول وی فقال مثل مقالته پس گفت آن مرد مانند سخن خود که گفته بود در اعتذار قال الرجل گفت آن مرد یا رسول الله اقرئنی سورة جامعة بخوان مرا سوره را که فراهم آرنده است همه مطالب
دنیا و آخرت او ثواب و عقاب را باختصار فاقرأه رسول الله صلعم اذا زلزلت الارض حتی فرغ منها پس خوانانید آن مرد را آنحضرت سورهٔ اذا زلزلت الارض تا آنکه فارغ شد از آن یعنی تا آخر وی خواند
که فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره و جامعیت که آن مرد میخواست در اینجاست فقال الرجل والذی بعثك بالحق لا ازید علیه ابدا پس گفت آن مرد سوگند بآن خدای که فرستاده
است ترا براستی زیاده نمیکنم بر این هیچ چیز را همیشه در الفاظ و نصیحت و عمل ثم ادبر الرجل پس پشت داد و در رفت آن مرد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم افلح الرویجل
مرتین رستگار شد و فیروزی یافت این شخص دو بار رویجل بضم را و فتح واو و کسر جیم تصغیر راجل است بمعنی پیاده یا تصغیر رجل بمعنی مرد و تصغیر اینجا برای تعظیم است یا تعطف رواه احمد وعن ابن عمر قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا یستطیع احدکم ان یقرأ الف آیة فی کل یوم آیا نمیتواند یکی از شما که بخواند هزار آیت در هر روز و التزام کند بر آن با وجود موانع و اعمال دیگر یعنی از هر کس نمی آید قالوا ومن یستطیع
ان یقرأ الف آیة فی کل یوم گفتند صحابه کیست که میتواند که بخواند هزار آیت در هر روز قال گفت آنحضرت اما یستطیع احدکم ان یقرأ الهکم التکاثر گفت آنحضرت آیا نمیتواند یکی از شما که بخواند سورهٔ
الهکم التکاثر را یعنی اگر این سوره را بخواند ثواب خواندن هزار آیت بیابد و سر این عدد موکول بعلم شارع است و همچنین سر اعداد که در احکام شرع وارد است حقیقت آنرا بجز شارع کسی نداند رواه البیهقی فی شعب
الایمان وعن سعید بن المسیب مرویست از سعید بن المسیب که از کبار تابعین است مرسلا بطریق ارسال عن النبی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آنحضرت من قرأ
کسیکه بخواند قل هو الله احد عشر مرات ده بار بنی له قصر فی الجنة بر آورده شود برای وی کوشکی در بهشت ومن قرأها عشرین مرة بنی له قصران فی الجنة و کسیکه بخواند آنرا بیست بار
بر آورده شود برای وی دو کوشک در بهشت ومن قرأها ثلثین مرة بنی له ثلثة قصور فی الجنة و کسیکه بخواند آنرا سی بار بنا کرده شود برای وی سه قصر در بهشت فقال پس گفت عمر بن الخطاب والله یا رسول الله
اذا لنکثرن قصورنا اکنون چون ثواب خواندن این سوره چنین است هر آینه بسیار بخوانیم این سوره را و بسیار میکردانیم بسبب خواندن آن قصرهای خود را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم الله اوسع من ذلك خدا فراخ تر است از آن یعنی قدرت خدا و رحمت او و فضل او وسیع است پس تعجب مکن و دور مپندار آنرا کذا قال الطیبی ظاهر آنست که مقصود عمر رضی الله عنه اظهار میل و رغبت
در تکثیر این ثواب جزیل با این عمل قلیل است نه تعجب و استبعاد چنانکه ظاهر قول وی اذا لنکثرن دلالت دارد بر آن پس معنی جواب آن باشد که ثواب خدا و فضل وی وسیع تر از آن است پس رغبت کنید و بر آن تحصیل زیاده
نعم در ذهن آدمیزاد تعجبی از آن هست و جواب نفی آنرا نیز متضمن است اما اقتصار بر آن ضم استبعاد بدانچنانکه طیبی گفته خوب نیست پوشیده نماند که عبارت مطلق است که یکبار در عمر بخواند یا هر روز و زود رساند و الله اعلم و فضله
اوسع رواه الدارمی وعن الحسن مرسلا ان النبی صلی الله علیه وسلم قال روایت است از حسن بصری بطریق ارسال که آنحضرت گفت من قرأ فی لیلة مائة آیة لم یحاجه القرآن تلك اللیلة
کسیکه بخواند در شبی صد آیت محاجات نکند و خصم نشود او را قرآن در آن شب یعنی قرآن خصم میشود مر کسی را که نخواند او را و ملازمت وی نکند پس اینقدر که صد آیت است در دفع خصومت قرآن و ادای حق وی در آن شب
بسنده است ومن قرأ فی لیلة مائتی آیة کتب له قنوت لیلة و کسیکه بخواند در شبی دویست آیت نوشته شود برای وی قنوت شب و قنوت بمعنی طاعت و قیام و دعا و خشوع بیاید ومن قرأ فی لیلة خمسمائة الی
الالف اصبح وله قنطار من الاجر و کسیکه بخواند در شبی پانصد آیت تا هزار صبح میکند در حالیکه مر او راست قنطاری از اجر قالوا وما القنطار گفتند صحابه و چیست قنطار قال گفت آنحضرت اثنا عشر الفا
قنطار مال کثیر مقدار دوازده هزار در قاموس گفته قنطار وزن چهل اوقیه از طلا یا هزار و دویست دینار یا پری چرم گاو از طلا یا نقره مقصود مبالغه است در کثرت ثواب و شک نیست که معنی اخیر انسب و اجلست و این
طیبی گفته است که قنطار هزار و دویست اوقیه و اوقیه بهتر از آنچه میان آسمان و زمین است و تواند که ضمیر قال الراوی اصحاب حسن باشد و قال راجع حسن رواه الدارمی باب آداب التلاوة و در اکثر نسخ باب بی
ترجمه و عنوان واقع شده چنانکه عادت مؤلف است در ذکر تتمات و لواحق ما سبق و در بعضی نسخ باب آداب التلاوة و درس القرآن تلاوت قرأة قرآنست بر سبیل تتابع و توالی چنانکه در اوراد و وظائف
میباشد و قرأة قرآنرا بر مشایخ برای تعلیم تجوید درس میگویند و قرأة عام تر و همه را شامل است و درس نیز بمعنی قرأة است و مدارست میان دو کس یا زیاده میباشد الفصل الاول عن ابی موسی الاشعری
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعاهدوا القرآن پیمان را رعایت کنید و تازه کنید عهد و پیمان را بقرآن مراد بحفظ و نگاهداشت قرآن است بقرأة و مواظبت بر آن تا از دل نرود و فراموش نکرده و تعاهد پیمان و کلمه
و ذکر آن اشارتست بآنکه چون بنده عهد قرآن را تازه دارد و خدمت وی کند قرآن نیز عهد او را نگاهدارد و محفوظ ماند فوالذی نفسی بیده پس سوگند بخدای که بقای ذات من بدست قدرت اوست لهو اشد تفصیا من الابل
فی عقلها هر آینه قرآن سخت تر است از روی جدا شدن و بیرون آمدن و گریختن از شتر که بسته شده است پای وی برسن عقل تفصی جمع عقال یعنی رسن شتر متفق علیه وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه

وسلم بئسما لاحدكم ان يقول نسيت آية كيت وكيت بد چيزيست هر يكي را از شما كه گويد فراموش كردم آيت چنين و چنان را بل نسي بلكه گويد فراموش كردانيده شده مرا آن آيت و وجه بدي آن قول آن است
كه اين عبارت مشعر است بترك و عدم مبالات و بي پروائي بدان و در قول وي فراموش كردانيده شد اظهار حسرت و خذلان است بر تقصير در احراز اين سعادت و نگاهداشت اين نعمت يا از جهت احتراز و اجتناب از تصريح
بارتكاب معصيت كه متضمن بي حيائي و بي باكي و ترك ادب است بقرآن واستذكروا القرآن فانه اشد تفصيا من صدور الرجال من النعم و مذاكره كنيد و ياد داريد قرآن را مواظبت بر قرائة
آن زيرا كه بدرستيكه قرآن سخت تر است در گريختن و برآمدن از سينهاى مردان از چارپايهاى كه اگر بند و محافظت نكنند بگريزند و برآيند متفق عليه وزاد مسلم بعقلها و زياده كرده است مسلم در روايت خود
لفظ بعقلها را و معنى آن معلوم شد وعن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انما مثل صاحب القرآن كمثل صاحب الابل المعقلة نيست حال خداوند قرآن در ياد آمدن و فراموش
شدن مگر مانند حال خداوندان شتران بسته شده بپاى بندان ان عاهد عليها امسكها اگر محافظت كند بران نگاهدارد آنرا وان اطلقها ذهبت و اگر رها كند شتران را ميروند آن شتران و مى گريزند
متفق عليه وعن جندب بضم دال و فتح آن بن عبد الله صحابي است و گاهي جندب بن سفيان نيز ميگويند نسبت بجد و بجلي بفتح عين و لام و بقاف نيز ميگويند كوفي بود و پس از آن انتقال
كرده ببصره آمد روايت ميكند از وى حسن و ابن سيرين قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرؤا القرآن ما ائتلفت عليه قلوبكم بخوانيد قرآن را مادام كه الفت و جمعيت دارد
بر قرآن دلهاى شما و ذوق قرائت و نشاط و سرور حاصل باشد فاذا اختلفتم پس چون مختلف شويد و متغير گرديد يعني حاصل گردد شما را ملالت و تفرقه قلوب فقوموا عنه پس برخيزيد از خواندن قرآن
و بملالت و بي ذوقي نخوانيد اما انچه گفته اند ايست كه مرد را بايد كه عادت كند و جد و جهد نمايد و نفس را رياضت فرمايد با كثرت قراءة ملال نيارد و نشاط افزايد زيرا كه كاهلان و آسوده دلان كه اعتياد و ارتياض ندارند
زود ملول شوند يكي باشد كه در قراءة جزوي از قرآن ملول گردد و ديگرى ده جزو بلكه زياده خواند چنانكه اصلا ملالت راه نيابد و بالله التوفيق و در معنى اين اختلاف و قيام وجوه ديگر نيز گفته اند كه در شرح مذكور است متفق
عليه وعن قتادة قال سئل انس كيف كانت قراءة النبي روايت است از قتاده كه از مشاهير تابعين است كه پرسيده شد انس را كه چگونه بود قراءة پيغمبر صلى الله عليه وسلم فقال كانت مدا
گفت انس بود قراءة آنحضرت خداوند مده مدا بر وزن حمراء و در روايتي كانت مدا بلفظ مصدر آن نيز بهمين معنى است و در صحيح البخاري كان يمد مدا بود كه آنحضرت مد ميكرد مد كردني ثم قرأ بسم الله
الرحمن الرحيم يمد درحالي كه مد ميكند ببسم الله يعني در لفظ الله و يمد و مد ميكند بالرحمن يعني در ميم وى و يمد بالرحيم يعني در حاء وى رواه البخاري بدانكه مد بدانچه اصلي است كه آنرا
طبعي گويند از جهة بودن آن ذاتي لازم ذات حروف مد و طبائع وى چنانكه الف و واو در قالوا و ياء در قيل و حاصل ميشود اين به تمام حركات يا چيزى از اشباع بقدر الف يا كمتر از آن زيرا كه اگر چنين خوانده نشود تمام نشود تلفظ بآن
حروف و متعارف كه بحث كرده ميشود از آن نزد ارباب صناعت مد فرعيست و اراده و سبب است سكون و همزه كه بعد از ين حروف واقع ميشود و سكون يا بجهت ادغام باشد چنانچه دابة و ولا الضالين يا بى ادغام
چنانچه در حروف مد واقع است در اوائل سور مثل الف لام ميم كاف صاد نون قاف و سكون گاهي بجهت وقف عارض ميگردد مثل نستعين و المفلحون و اولي الالباب و اما همزه يا در يك كلمه مانند السماء و السوء و جيء يا در دو كلمه
مانند انزل و قالوا آمنا و في انفسهم و قرا را اختلافست در مقدار آن بعضي بقدر الف و نصف و بعضي دو الف و نصف تا سه الف و چهار الف و تفصيل آن در كتب تجويد است وعن ابي هريرة قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ما اذن الله لشيء استماع نميكند و گوش نميدارد يعني اصغا نميكند و دوست نميدارد خداى تعالى بر هيچ چيز از مسموعات ما اذن لنبي يتغنى بالقرآن چنانكه استماع ميكند
و گوش ميدارد مر آواز پيغمبر را كه تغني ميكند و سرود و خوش آوازى مينمايد آن پيغمبر بقرآن و مى خواند كتابي را كه فرستاده ميشود بروى متفق عليه وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و
سلم ما اذن الله لشيء ما اذن لنبي حسن الصوت بالقرآن يجهر به درحاليكه جهر ميكند و بلند ميكند آواز را بقرآن درين حديث مقيد كردانيد نبي را بخوش آوازى و در حديث ديگر آمده است
كه نفرستاده خداى تعالى هيچ پيغمبر را مگر خوش روي و خوش آواز پس مراد آنست كه خوش آوازى ميكند بقرآن و تغني ميكند بآن متفق عليه وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ليس منا من لم يتغن بالقرآن نيست از ما يعنى از اهل طريق و تابعان ما كسيكه تغنى نكند بقرآن رواه البخاري بدانكه در احاديث استحباب تغنى در قرآن واقع شده خصوصا اين حديث كه بوعيد
بر ترك آن ناظر است پس بعضي ميگويند كه مراد بتغني اينجا جهر است چنانكه در حديث يجهر به واقع شده است و بعضي ميگويند كه مراد بتغني بقرآن استغنا از مردم است اغني مقصود معني بي نيازي از اغنياي مردم و
بهره وري يعني كسيكه داده خداي تعالى علم داده و قرآن عطا كرده بايد كه از همه مستغني گردد و توكل بر خدا كند و غنا و بر مردم نكند و از ايشان طمع نكند و خود را نزد ايشان خوار نكرداند و علم قرآن را وسيله حطام دنيا نسازد
و بعضي گفته اند كه تغني بمعني استغنا در لغت نيامده است و اين سخن خطا است و صواب آنست كه آمده است و تحقيق آنست كه مراد بتغني تحسين صوت و تطييب و تزيين و ترقيق و تحزين اوست چنانكه شنيدن آن
در دلها كارگر افتد و تاثير كند و موجب خشيت و جمع همم و زيادت حضور شود و ذوق و شوق آرد و دل را رقيق كرداند بارعايت قوانين تجويد و مراعات نظم در كلمات و حروف چنانكه در حديث بيايد زينوا
القرآن باصواتكم و اشارت كرده بآن قول ابي موسى اشعري لحبرته تحبيرا اگر اين بصوت طبعي كه عرب دارند و اعانت طبيعت در تزيين آن بكوشند كه آنرا لحن عرب ميگويند اولى و احسن باشد و لا تكلف بالحان موسيقي مكروه است
و اگر بحدي بتغير قرآن كرده حرام است طيبي گفته تحسين صوت به تغني و تزيين بالحان جائز است بهر وجهي كه باشد مادام كه خارج نكردد از حد قراءة وعن عبد الله بن مسعود قال قال لي رسول الله
صلى الله عليه وسلم وهو على المنبر گفت ابن مسعود گفت مرا آنحضرت و حال آنكه وى بر منبر بود اقرأ علي قرائت كن و بخوان از قرآن چيزي بر من فقلت پس گفتم من اقرأ عليك وعليك
انزل آيا بخوانم قرآن را من بر تو و حال آنكه قرآن بر تو فرستاده شده است يعني قرآن خواندن حق تست كه آنچنان ميخواني كه منزل است ديگري را چه مجال كه در حضرت تو بخواند قال اني احب ان
اسمعه من غيري گفت آنحضرت من دوست ميدارم كه بشنوم قرآن را از غير خود و گويا حكمت در آنست كه در استماع از غير فهم معاني و ملاحظه آن و تدبر در آن اتم و اسهل است و گويا از غيب مى آيد بر مثال
ظهور كلام از شجره موسى والله اعلم ابن مسعود ميگويد فقرأت سورة النساء پس شروع كردم در خواندن سوره نساء حتى اتيت الى هذه الآية تا آنكه آمدم و رسيدم باين آيت كه فكيف اذا
جئنا من كل امة بشهيد وجئنا بك على هؤلاء شهيدا معنى آيت اين است كه پروردگار عالم ميفرمايد پس چگونه باشد حال اين كافران وقتي كه بياريم از هر امت گواهى را كه گواهي دهد يعني پيغمبر ايشان
بر ايشان بفساد عقائد و قبح اعمال ايشان و بياريم ترا اى محمد گواه برين پيغمبران كه گواهي دهي بر صدق ايشان و برين گواهي گواهي دهي بر امت خود كه ايشان گواهي خواهند داد بر امتان ديگر مقصود تذكير روز قيامت است عجب

دوزی سخت است که امت را خواهند گرفت و پیغمبران بر ایشان گواهی خواهند داد و ابن مسعود میگوید چون این آیت بر خواندم قال کفت آنحضرت حسبک الآن بس است ترا اکنون یعنی اکنون بس کن و دیگر مخوان فالتفت
الیه پس روی گردانیدم بسوی آنحضرت و دیدم فاذا عیناه تذرفان پس ناگاه هر دو چشم آنحضرت اشک میریزند و اشک روان میبرد و بکای آنحضرت از تصور هول قیامت و سختی احوال مردم بود بجهت غایت
رافت و رحمت و شفقت آنحضرت بر خلق صلی الله علیه وسلم فافهم متفق علیه وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لابی بن کعب کفت آنحضرت مر ابی بن کعب را که از اکابر صحابه
و کاتب وحی بود و یکی از آن شش تن بود که یاد گرفته بودند قرآن را در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اقرأ صحابه بود و او را سید القراء میگفتند و آنحضرت او را سید الانصار میگفت و عمر رضی الله عنه سید المسلمین
می نامید پس آنحضرت بوی گفت که ان الله امرنی ان اقرأ علیک القرآن بدرستیکه خدای تعالی امر کرده است مرا که بخوانم بر تو قرآن قال گفت ابی بن کعب الله سمانی لک آیا خدا نام برد مرا برای تو
یعنی مرا بخصوص نام من یاد کرد و نام من گرفت یا گفت خواند کو رشدی را از جهت شکست نفس و گمنامی خود گفت تعجب و استغراب که من کجا لایق این مقام و منزلتم یا از غایت شوق و لذت گفت که این چه تشریف و اکرام است
که میکنی قال نعم گفت آنحضرت آری نام ترا برد و ترا بنام خواند قال باز گفت ابی بن کعب بطریق تعجب برای تقریر و تحقیق حال خود وقد ذکرت عند رب العالمین آیا بتحقیق ذکر کرده شدم من نزد پروردگار
جهانیان قال نعم گفت آنحضرت آری ذکر کرده شدی تو نزد پروردگار فذرفت عیناه پس اشک ریخت هر دو چشم ابی و روان شد اشک از چشم وی و این گریه شادیست که نزد لطف محبوب و حصول مطلوب
می آید و بحقیقت اشک از چشم مردم میرود وفی روایة و در روایتی چنین آمده که چون سوره لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب نازل شد آنحضرت مر ابی بن کعب گفت که ان الله امرنی ان اقرأ علیک بدرستیکه خدای تعالی
امر کرده مرا که بخوانم بر تو لم یکن الذین کفروا قال گفت ابی وسمانی آیا بتحقیق نام برد مرا خدا قال نعم گفت آنحضرت آری فبکی متفق علیه و در حدیث استحباب قرائتست بر حذاق و اهل علم و فضل اگرچه
قاری افضل باشد از مقرو علیه و بحقیقت قرائت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر وی قرائت تعلیم و املا بود که تا یاد گیرد آنرا از دهن مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بود ابی مقدم بر قرای صحابه و فرموده آنحضرت صلعم
اقرأکم ابی و تحقیق اخذ کرده اند ازوی قومی از کبرای تابعین و در وجه تخصیص این سوره گفته اند که این سوره با وجازت جامع است مر قواعد کثیره را از اصول دین و مهمات آنرا در وعد و وعید و اخلاص و تطهیر قلوب کذا قال الطیبی
والله اعلم بالاسرار وعن ابن عمر قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یسافر بالقرآن الی ارض العدو نهی کرد آنحضرت از آنکه سفر کرده شود و همراه برده شود مصحف بسوی زمین
کافران که دشمنان دین اند اگر گفته شود که مصحف نبود در زمان آنحضرت و نوشتن قرآن در مصاحف بعد از زمان آنحضرت واقع شد و بعضی گفته اند که مراد بقرآن مصحف نیست بلکه مراد بعض قرآنست که هر کس از صحابه آن
یاد داشت و نهی از رفتن آن جماعتست که نزد ایشان محفوظ بود و از سفر کردن بزمین عدو تا کشته نشوند و ضایع نکردد آن قدر از قرآن که نزد او ست اگر گفته شود که بتحقیق ثابت شده است که خلفا قرآن بغزوات میبردند و با وجود
نهی چه صورت دارد رفتن ایشان جوابش آنست که شاید نهی از تفرد ایشان بسفر باشد و بهمراهی عسکر متعین نیست هلاک ایشان والله اعلم متفق علیه وفی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را چنین آمده که
لا تسافروا بالقرآن سفر نکنید با قرآن فانی لا آمن ان یناله العدو پس بدرستیکه من ایمن نیستم از آنکه بیابند و بگیرند آنرا دشمنان و اهانت کنند یا ضایع سازند آنرا الفصل الثانی عن
ابی سعید الخدری قال جلست فی عصابة من ضعفاء المهاجرین گفت ابو سعید خدری نشستم من در جماعت از ضعفای فقیران مهاجران عصابه بکسر و عصبه بضم از مردم ما بین عشره تا چهل وان
بعضهم لیستتر ببعض من العری و بدرستیکه بعضی از ایشان هر آینه پوشیده میشد ببعضی از جهت برهنگی و بی جامگی و عری بضم عین و سکون راء برهنگی مقصود بیان فقر و احتیاج ایشانست که جامه درست بر تن
نداشتند و باین جهت چسپیده بیکدیگر می نشستند تا نوعی از پوشیدگی حاصل میشد وقاری یقرأ علینا و قاری میخواند قرآن را بر ما اذ جاء رسول الله ناگاه آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فقام علینا پس ایستاد آنحضرت بر سر ما فلما قام رسول الله پس هرگاه که ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سکت القاری خاموش گشت قاری که قرآن میخواند فسلم پس چون خاموش گشت
قاری سلام داد آنحضرت بر ما از اینجا مفهوم میشود که سلام بر قاری قرآن مکروه است چنانکه در فقه مذکور است و گفته اند اگر کسی سلام داد جواب آن لازم نیست قال ما کنتم تصنعون گفت آنحضرت
و پرسید چه میکردید شما اگر آنحضرت قرائت قاری ایشان نشنیده استفهام حقیقت خواست و الا مقصود توطیه و تمهید بشارتست که با ایشان داد قلنا گفتیم ما کنا نستمع الی کتاب الله تعالی بودیم ما که گوش
مینهادیم بسوی کتاب خدای تعالی فقال پس گفت آنحضرت الحمد لله الذی جعل من امتی من امرت ان اصبر نفسی معهم حمد خدا راست که پیدا کرد از امت من کسی که امر کرده شده ام من که صبر کنم
نفس خود را با ایشان و تسلیم در ایشان اشارتست بقول خداوند تعالی واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم الآیه گفت ابو سعید خدری فجلس وسطنا پس نشست آنحضرت میان ما وسط بسکون سین میان و بتحریک میانه
لیعدل بنفسه فینا تا برابر کرداند ذات شریف خود را در میان ما و ممتاز نبود از ما ثم قال بیده هکذا پس اشارت کرد بدست مبارک خود که همچنین نشینید یعنی حلقه زده نشینید فتحلقوا پس حلقه زده نشستند صحابه
فبرزت وجوههم له و بیرون آمد از صف و ظاهر گشت رویهای ایشان مر آنحضرت را فقال ابشروا یا معشر صعالیک المهاجرین پس گفت آنحضرت شاد و خوش باشید ای گروه فقرای مهاجرین
صعالیک جمع صعلوک یعنی فقیر که مال ندارد چنانکه ممالیک جمع مملوک بالنور التام یوم القیمة بشارت باد مر شما را بروشنائی تمام روز قیامت تلمیح است بقول حق سبحانه نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم یقولون
ربنا اتمم لنا نورنا تدخلون الجنة قبل اغنیاء الناس بنصف یوم می در آیید شما بهشت را پیش از مردم توانگر بنیم روز و ذلک خمسمائة عام و نیم روز آن عالم پانصد سال دنیا است چنانکه در قرآن
مجید میفرماید وان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون مراد اغنیای شاکر و فقرای صابر اند یعنی اغنیا فرضا اگرچه فاضل و بیشتر باشند در ثواب چنانکه حدیث دیگر بران دلالت دارد ولیکن با وجود آن این سبقت فقرا را
حاصل است و ظاهر حدیث در آنست که این فضیلت و سبقت مخصوص بفقرای مهاجرین باشد ولیکن چون علت فقر است و آن مشترک است میان سایر فقرا حکم همه یکی باشد و در حدیثی بلفظ اطلاق نیز آمده است که
یدخل الفقراء قبل الاغنیاء و کلام درین در باب فضل فقر بیاید ان شاء الله تعالی رواه ابو داود وعن البراء بن عازب صحابی مشهور است اول مشاهد وی خندق است و پیش از وی صغیر بود و وی از تابعان امیر المؤمنین
علی رض است حاضر شد با وی در جمل و صفین و نهروان و مات فی زمن مصعب بن الزبیر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم زینوا القرآن باصواتکم بیارائید قرائت قرآن را بخوش آوازیهای خود
زیرا که اینچنین کنند قرائت در دل سخت تر است از روی تاثیر و آرد رقت پیدا کننده تر است شنونده را بعضی مشائخ گفته اند که غنا در حد ذات خود باطل است ولیکن می آراید حق را و چون در نفس میل بود بدایت حال
حق ترکی و تزویر می آید با غنا میل میکند تا باسانی و برغبت در آید بر مثال ادویه تلخ نافع که آنرا با قند در هم کرده نیده در باطن در آرند و تحسین صوت در قرآن بغایت مطلوبست و بعضی گفته اند که این عبارت محمول بر قلبست

وحمل این است که زینوا اصواتکم بالقرآن و گویا قائل این سخن ادب نگاه داشت از آنکه اصوات بندگان را تزیین قرآن گوید بلکه قرآن زینت بخش اصوات است و این سخن سهل است ز تزیین شیء تابع شیء میباشد چنانکه حلی بست
بعروس گویا قرآن صاحب جمال است که حسن ذاتی دارد و آواز خوب زیوریست که حسن و بهجت آن را می افزاید و در فصل ثالث از حدیث براء بیاید که صریح است درین معنی و مراد اینجا قرأت قرآن است که فعل بنده است نه
ذات قرآن که صفت باری تعالی است جل شانه چنانکه در ترجمه اشارت بدان کردیم رواه احمد وابو داود وابن ماجة والدارمی وعن سعد بن عبادة بضم عین و تخفیف موحده از نقبا
و از ده انصار است و مهتر قوم خود و رایت مصطفی صلی الله علیه وسلم روز فتح در دست او بود و او را مناقب بسیار است رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من امرئ یقرأ القرآن
ثم ینساه نیست هیچ مردی که میخواند قرآن را پس فراموش میکند آن را الا لقی الله یوم القیمة اجذم مگر آنکه پیش می آید جناب کبریای حق را روز قیامت مقطوع الاعضاء جذم بمعنی قطع و اجذم وی که بیفتد
اعضای او بعلت جذام که علتی مشهور است و بعضی گفته اند مقطوع الید یعنی خالی از خیر و برکت و بعضی گفته اند ساقط الاسنان یعنی دندان افتاده و بعضی گفته اند زبان افتاده و بصورت یا معنی یعنی بی حجت و بی بیان
و فراموش کردن قرآن را بعد از حفظ از کبائر شمرده اند و وعید درین باب بسیار واقع است و بعضی میگویند مراد به نسیان اینجا ترک عمل و قرأة اوست والله اعلم رواه ابو داود والدارمی وعن عبد الله بن عمرو
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لم یفقه من قرأ القرآن فی اقل من ثلث فهم نمود و فقیه نشد و ندانست معانی قرآن را و تامل و تدبر نکرد در آن کسیکه خواند قرآن را در کمتر از سه شب رواه الترمذی
وابو داود والدارمی بدانکه عادت سلف مختلف بود در قدری از زمان که ختم میکردند در آن قرآن را از ختم کردن در روز و دو ماه تا هشت ختم کردن در روز و شب و بعضی گفته اند از سه روز کم نباید و در چهل روز زیاده
و بعضی در هفته یک ختم میکردند و اقوال دیگر نیز هست و مختار آنست که این مختلف میگردد باختلاف اشخاص پس کسیکه ظاهر میکرد ورا تدقیق فکر لطائف و معارف اقتصار کند بر آن قدر که حاصل کرده کمال فهم
آنچه بخواند و هر که مشغول است بنشر علم و تدریس و تصنیف یا بفصل خصومات و وقائع و مهمات مسلمانان اقتصار کند بر آن قدر که مانع نیاید از آن و تعلم علم و کسب نفقه اهل و عیال نیز همین حکم دارد وعن عقبة بن عامر
صحابیست والی مصر بود برای معاویه بعد از برادرش عتبة بن ابی سفیان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجاهر بالقرآن کالجاهر بالصدقة جهر کننده بقرآن یعنی بآواز بلند خواننده
آن را همچو آشکارا دهنده است صدقه را در فضیلت و ثواب دارد والمسر بالقرآن کالمسر بالصدقة و اسرار کننده بقرآن یعنی بآواز پست خواننده قرآن را مانند پنهان دهنده صدقه است که
افضل و اکمل است در ثواب که از سمعه و ریا خالص است و این در صدقه و نفل است نه در جای که بلند خواندن قرآن واجب نیست رواه الترمذی وابو داود والنسائی وقال الترمذی
هذا حدیث حسن غریب وعن صهیب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت صهیب و میکر از فقرای صحابه و عظمای ایشانست و مناقب او بسیار است گفت
آنحضرت ما آمن بالقرآن من استحل محارمه ایمان نیاورد بقرآن ایمان کامل کسیکه حلال گرداند حرامهای قرآن را یعنی ارتکاب محرمات و مناهی آن کرد حق ایمان آوردن آنست که عمل کند چنانکه حق محبت
آنست که متابعت کند رواه الترمذی وقال هذا حدیث لیس اسناده بالقوی روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثی است که نیست اسناد آن قوی از جهت ضعف بعضی روات
وی وعن اللیث بن سعد روایت میکند لیث بن سعد که فقیه تابعیست و امام اهل مصر عن ابن ابی ملیکة بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیه که تابعی ثقه است و از مشاهیر علمای تابعین است و سی
صحابه را دریافته و قاضی مکه بود در عهد عبد الله بن الزبیر عن یعلی بفتح تحتانیه و سکون مهمله و فتح لام بن مملک بفتح میم اولی و سکون ثانیه و فتح لام و کاف در آخر وی نیز تابعی ثقه است انه سال
ام سلمة عن قرأة النبی که وی پرسید ام سلمه را از قرأت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بچه کیفیت میخواند فاذا هی تنعت قراءة مفسرة پس ناگاه ام سلمه صفت میکند و بیان میکند یقول
یا نعت قرأت پیدا و کشاده و روشن حرفا حرفا حرف بعد از حرف جدا جدا رواه الترمذی وابو داود والنسائی وعن ابن جریج بضم جیم اولی و فتح راء نام او عبد الملک بن عبد العزیز بن
جریج از ائمه دین و اعلام علماست و از تبع تابعین است و پدرش از تابعین و وی اعلم و اوثق از پدر است عن ابن ابی ملیکة عن ام سلمة قالت کان رسول الله گفت ام سلمه بود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم یقطع قراءته تقطیع میکرد قرأت خود را و تقطیع پاره پاره کردن مراد اینجا جدا جدا خواندن حروف کلمات را از یکدیگر چنانکه معنی ترتیل است و وقف کردن بر سر آیات اگرچه تعلق بما قبل آن
باشد یقول میگفت و میخواند آن حضرت الحمد لله رب العالمین ثم یقف پس وقف میکرد و می ایستاد ثم یقول پس میگفت الرحمن الرحیم ثم یقف پس وقف میکرد و میگفت مالک
یوم الدین تا آخر سوره و بقواعد مقرره ارباب قرأت در امثال این آیات که متعلق اند بیکدیگر وصل ارجح است و لیکن اگر بر رؤس آیتی باشد وقف و ابتدا بما بعد سنت است رواه الترمذی
وقال اسناده لیس بمتصل روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت اسناد این حدیث نیست متصل لان اللیث روی الحدیث عن ابن ابی ملیکة عن یعلی بن مملک عن ام
سلمة چنانکه در اثنای حدیث سابق گذشت و ابن ابی ملیکه از ام سلمه بی واسطه سماع ندارد وحدیث اللیث اصح و حدیث لیث که متصل است صحیح تر است الفصل الثالث عن جابر رضی الله
عنه قال خرج علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن نقرأ القرآن گفت جابر بیرون آمد بر ما آنحضرت و حال آنکه ما میخواندیم قرآن را وفینا الاعرابی والعجمی و در میان ما بود بادیه نشین و
عجمیان غیر عربی نیز بودند و لابد قرأة ایشان در تجوید و رعایت قواعد آن در مرتبه قراء تهو زبان فصیح نبوده باوجود آن حضرت صلی الله علیه وسلم تجویز کرده و تقریر و تحسین نموده فقال پس گفت اقرؤا فکل حسن
بخوانید قرآن را پس همه نیکو است یعنی بهر نوع که یکی از شما بخواند خواه عرب و عجم و مقصود وی صلی الله علیه وسلم رفع حرج و مشقت و تکلف در استقصای رعایت تجوید بمرتبه غایت است و تنبیه بر تحری حسبه و اخلاص و عمل و
تفکر در معانی و شدت اهتمام بآن اگرچه در تحسین الفاظ و تجوید کلمات نه باقصی الغایه کوشند زیرا که استقصا و اهتمام بثانی با مساهله و تقصیر در اول چندان نفع نکند و با اهتمام و اعتنا بثانی با مساهله در اول ضرر بسیار ندارد
چنانکه فرمود و سیجیء اقوام یقیمونه و زود باشد که بیایند گروهها از مردم که راست و درست کنند قرآن را برعایت تجوید کلمات و تحسین اصوات کما یقام القدح چنانکه راست ساخته میشود تیر و قدح بکسر قاف
و سکون دال تیر ناتراشیده و پر و پیکان نانهاده یتعجلونه زود میطلبند اجرت آن را درین جهان ولا یتأجلونه و بمهلت نمی طلبند ثواب آن را در آن جهان یعنی دنیا را بر آخرت اختیار میکنند و دین را بدنیا میفروشند
رواه ابو داود والبیهقی فی شعب الایمان وعن حذیفة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرؤا القرآن بلحون العرب واصواتها روایت است از حذیفه بن
الیمان که از کبار صحابه و صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم است و نزد او علم منافقان است گفت گفت آن حضرت بخوانید قرآن را بلحنهای عرب و خوش آوازی ایشان فی الصحاح لحن آواز و آواز گردانیدن و لحن در قرأت طرب کردن

بدان فلان اللحن است یعنی تو راست اند وی خواندن بدان و مراد بلحون عرب تحسین صوت و تطریب وست بی تکلف در رعایت قوانین موسیقیه باعانت طبیعت چنانکه از قرات ایشان مشاهده می افتد و ایاکم ولحون
اهل العشق ولحون اهل الکتابین و دور دارید خود را از لحنهای اهل عشق و لحنهای اهل دو کتاب که توریت و انجیل است و مراد بلحون اهل عشق آنچه میکنند مردم در مغازله نساء و مدائح ایشان در اشعار از رعایت
قواعد موسیقی و تکلف در آن و میخوانند یهود و نصاری کتاب خود را مانند این و تکلف میکردند در آن و بعضی اهل الفسق خوانند و این تصحیف و تحریف است و صحیح نیست و سیجیئ بعدی قوم
یرجعون بالقرآن ترجیع الغناء والنوح و زود باشد که بیایند پس از من گروهی که ترجیع کنند بقرآن مانند ترجیع سرود و نوحه و ترجیع آواز گردانیدن در حلق و نوح بفتح نوحه در ماتم کردن لایجاوز حناجرهم نمیگذرد
قرآن از گلوهای ایشان را یعنی بالا نمیرود و بمصعد قبول نمیرسد مفتونة قلوبهم مفتونه و مبتلا اند گرفته شده است دلهای ایشان بمحبت دنیا و تحسین مردم مر ایشان را وقلوب الذین یعجبهم شانهم مفتون
و مبتلاست دلهای آن کسانیکه خوش می آید ایشان را حال ایشان رواه البیهقی فی شعب الایمان ورزین فی کتابه وعن البراء بن عازب قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یقول میگفت حسنوا القرآن باصواتکم نیک گردانید قرآن را به آوازهای خود فان الصوت الحسن یزید القرآن حسنا زیرا که آواز خوب زیاده میکند قرآن را حسن
رواه الدارمی وعن طاؤس مرسلا و روایت است از طاوس یمانی که از مشاهیر تابعین است و صحبت ابن عباس میبود بطریق ارسال قال گفت سئل النبی پرسیده شد پیغمبر صلی الله
علیه وسلم ای الناس احسن صوتا بالقرآن کدام یکی از آدمیان خوش آوازتر است بقرآن قال گفت آن حضرت من اذا سمعته یقرأ خوش آوازترین مردم بقرآن کسی است که چون بشنوی
او را که میخواند قرآن را رایت انه یخشی الله بپنداری که گمان بری تو که وی میترسد و هیبت دارد از خدا قال طاوس وکان طلق کذلک گفت طاوس و بود طلق بفتح طای مهمله و سکون لام که یکی از تابعین است
همچنین یعنی در خواندن وی اثر خوف و خشیت و هیبت پیدا بود رواه الدارمی وعن عبیدة بفتح عین وکسر موحده الملیکی بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیه والموکی بضم همزه و ضم لام نیز آمده شامی است وکانت
له صحبة مع رسول الله و بود مر او را صحبت با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در اصابه گفته یقال له صحبة گفته میشود که مر او را صحبت است و در بعضی نسخ بجای کلمه مع قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم و برین نسخه این حدیث مرفوع است و بر نسخه اول موقوف و این حدیث را بهر دو طریق رفع و وقف روایت کرده اند چنانکه شیخ ابن حجر در اصابه گفته یا اهل القرآن لا تتوسدوا القرآن ای اهل قرآن
نگردانید قرآن را بالین که تکیه کنید بدان و خواب کنید بران کنایت است از تکاسل از تلاوت قرآن و تغافل از قیام بحقوق آن واتلوه حق تلاوته من اناء اللیل والنهار و بخوانید قرآن را و در رسانید
آنرا در ساعات شب و روز وافشوه و آشکارا کنید و بخوانید قرآن را باسماع و تعلیم و درس و تفسیر و کتابت تا شایع گردد میان مردم وتغنوه وتغنی کنید بقرآن یعنی که گذشت وتدبروا ما فیه لعلکم تفلحون
و تامل کنید در معانی آن و بروید در دنبال آنچه در وی است از معانی و احکام بتامل و تعقل امید آنکه رستگار شوید و فیروزی یابید ولا تعجلوا ثوابه و شتاب مکنید طلبید و در دنیا پاداش آنرا و مگردانید او را حظوظ این جهان
فان له ثوابا زیرا که بدرستی مر قرآن را ثوابی عظیم است در آن جهان رواه البیهقی فی شعب الایمان و این حدیث را بخاری نیز روایت کرده در تاریخ خود و رفع نکرده و روایت کرده طبرانی برفع باب
این نیز بابیست بی ترجمه و در بعضی نسخ باب فی اختلاف القرآن و جمع القرآن و ظاهر مراد باختلاف قرآن اختلاف قرات و لغات اوست و مراد بجمع نوشتن او در مصحف واحد الفصل الاول عن عمر ابن
الخطاب رضی الله عنه قال سمعت هشام بن حکیم بن حزام بکسر حای مهمله و تخفیف زای صحابی است اسلام آورد در روز فتح و از فضلای صحابه است چنانکه پدر او حکیم بن حزام و پدر وی برادرزاده ام المومنین
خدیجه است رضی الله عنها گفت عمر بن الخطاب شنیدم هشام بن حکیم را یقرأ سورة الفرقان میخواند سوره فرقان را علی غیر ما اقرؤها بر وجه مغایر آنچه میخواندم من آن سوره را وکان رسول الله و بود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم اقرأنیها خوانانیده بود مرا آن سوره را فکدت ان اعجل علیه پس چون آنچه من میخواندم آن حضرت خوانانیده بود و وی مخالف آن میخواند نزدیک بود من که شتابی کنم بروی
و در افتم در وی غضب کنم بروی ثم امهلته پس ترک دادم و گذاشتم او را و شتابی نکردم حتی انصرف تا آنکه برگشت وی از قرات و تمام کرد ثم لببته بردائه پس در انداختم ردای او را در گردن او و کشیدم او را فی الصراح تلبیب گریبان
گرفتن و کشیدن در خصومت لبب و لبه نحر یعنی پیش سینه که آنجا ذبح میکنند فجئت به رسول الله پس آوردم من او را نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقلت پس گفتم یا رسول الله انی سمعت هذا
یقرأ سورة الفرقان علی غیر ما اقرأتنیها بدرستیکه من شنیدم این را که میخواند سوره فرقان را بر غیر وجهی که خوانانیدی تو مرا آن سوره را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت آن حضرت
ارسله بهل او را بهشام فرمود اقرأ بخوان فقرأ القراءة التی سمعته یقرأ پس خواند هشام آن قرات را که شنیده بودم من او را که میخواند فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هکذا انزلت
پس گفت آن حضرت همچنین فرو فرستاده شده است این سوره ثم قال لی اقرأ پس گفت آن حضرت مرا بخوان فقرأت پس خواندم من چنانکه یاد داشتم فقال هکذا انزلت پس اینجا نیز گفت همچنین فرو فرستاده
شده است این سوره پس چون فرمود که هکذا انزلت گفت ان هذا القرآن انزل علی سبعة احرف بدرستیکه این قرآن فرو فرستاده شده است بر هفت حرف مراد هفت قرات یا هفت لغت است
و تحقیق این در کتاب العلم گذشت فاقرؤا ما تیسر منه پس بخوانید هرچه آسان باشد از قرآن و هرچه خوش آید شما را متفق علیه واللفظ لمسلم وعن ابن مسعود قال سمعت رجلا قرأ
گفت عبدالله بن مسعود شنیدم مردی را که خواند یعنی بیک قرات وسمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ خلافها و شنیدم آن حضرت را که میخواند مخالف آن قرات را که خواند آن مرد فجئت
به النبی پس آوردم آن مرد را نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاخبرته پس خبر دادم آن حضرت را بحقیقت حال فعرفت فی وجهه الکراهة پس شناختم من در روی مبارک آن حضرت ناخوشی را
از جهت جدال و خلاف فقال پس گفت آن حضرت کلاکما محسن هر دو شما نیک خواننده اید فلا تختلفوا پس مختلف نشوید فان من کان قبلکم اختلفوا فهلکوا پس بدرستیکه کسانیکه بودند پیش
از شما اختلاف کردند پس هلاک شدند مراد باختلاف انجا انکار یکی از وجوه قرات است که فرو فرستاده شده است قرآن بر آن و قرات همه حق اند هیچ یکی را انکار نباید کرد و اگر یکی از آنها انکار کند انکار از قرآن
کرده باشد ولیکن قراءات بعضی متواتر اند و بعضی احاد چنانکه احادیث متواتر این هفت قرات است که میخوانند و بعضی در ده قرات ادعای تواتر کنند و تخصیص هر قرائی بقاری مخصوص بجهت اختیار و عنایت
اوست آنرا والا همه راست رواه البخاری وعن ابی بن کعب قال کنت فی المسجد فدخل رجل یصلی گفت ابی بن کعب بودم من در مسجد پس در آمد مردی در حالیکه نماز میکند فقرأ قراءة
انکرتها علیه پس خواند آن مرد قراتی را که انکار کردم من آن قرات را بر آن مرد ثم دخل آخر فقرأ قراءة سوی قراءة صاحبه پس در آمد مردی دیگر پس خواند قراتی بجز قرات آن یار خود ظاهرا این قرات

تزلزلی مسکر نمود و لهذا ذکر تکرار و انکار را بر وی فلما قضینا الصلوة دخلنا جمیعا علی رسول الله پس وقتی که تمام کردیم نماز در آمدیم همه بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و در بعضی نسخ فلما قضیا بلفظ تثنیه
یعنی وقتی که تمام کردند آن دو مرد نماز را فقلت ان هذا قرأ قراءة انکرتها علیه پس گفتم من که این مرد خواند قراءتی را که انکار کردم آنرا بر وی ودخل آخر فقرأ سوی قراءة صاحبه و در آمد مردی دیگر
پس خواند جز قرائت یار خود فامرهما النبی پس فرمود آن دو مرد را پیغمبر صلی الله علیه وسلم که باز خوانید فقرءا پس خواندند آن دو مرد فحسن شانهما پس تحسین کرد آن حضرت حال آن هر دو مرد را و مقرر
داشت قرائت هر دو را فسقط فی نفسی من التکذیب پس افتاد در دل من از تکذیب و انکار از جهت تحسین و تقریر آن حضرت هر دو قرائت را بگمان آنکه کلام خدا یکی باید که بر یک وجه باشد هر کسی هر طوری که
خواند چون روا باشد ولا اذ کنت فی الجاهلیة و نبود این تکذیب و انکار وقتی که بودم در جاهلیت و این مبالغه است از جهت آنکه در جاهلیت جاهل بوده و وقوع تکذیب در آن حالت چندان مستبعد نبود
و عظیم نمی نمود و بعد از حصول یقین و معرفت عظیم نمود فلما رأی رسول الله پس هنگامیکه دید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما قد غشینی چیزیکه پوشیده و در گرفت مرا از وسواس شیطان که بسر حد
تکذیب و انکار آورد ضرب فی صدری زد آنحضرت دست مبارک خود را در سینه من بجهت تصرف کردن و ازالۀ وسواس و انکار ففضت عرقا پس روان شد از من خوی و فیضان کثرت آب چنانکه روان
کرد و فضت بکسر و سکون ضاد و کانما انظر الی الله فرقا و چنان شدم گویا که می بینم بسوی خدا از خوف فرق بفتحتین ترسیدن فقال لی پس گفت آن حضرت مرا یا ابی ارسل الی ان اقرأ القرآن
علی حرف فرستاده شد یا فرستاد الله تعالی وحی بسوی من که بخوانم یا که بخوان قرآن را بر یک حرف ارسل بلفظ مجهول و معلوم هر دو روایت است و اقرأ بلفظ متکلم و امر چون دیدم که قرائت بر یک حرف تنگ
خواهد شد بر امت فرددت الیه ان هون علی امتی پس مراجعت کردم بدرگاه حق سبحانه که آسان گردان کار قرائت را بر امت من و توسعه کن بر ایشان فرد پس رد کرد و باز گردانید حق تعالی جواب را دوم
فرستاد الی الثانیة بسوی من بار دوم که اقرأه علی حرفین بخوان قرآن را بر دو حرف فرددت الیه پس مراجعت کردم بسوی وی تعالی دیگر بار ان هون علی امتی که آسان گردان بر امت من و هنوز
توسعه کن فرد الی الثالثة پس رد کرد و رجوع نمود حق سبحانه تعالی بسوی من بجواب و وحی فرستاد بسوی من بار سوم اقرأه علی سبعة احرف بخوان قرآن را بر هفت حرف و سابقا معلوم شد که مراد بحروف
قرائت است یا لغات و چون سؤال و جواب و مراجعت که ناظر در توقف و تاخیر مطلوب و مسؤل است میان حق جل و علا و رسول وی که محبوب و مقبول حضرت اوست سه بار واقع شد برکت کرد و کرم نمود وی سبحانه
بزیادت برکات و تکریمات متعلق بامر آخرت مر امت مرحومۀ او را بعد از انجاح مرام و اسعاف مسؤل وی صلی الله علیه وسلم در حق ایشان در امر دنیا تا جمع کرد تسهیل و تیسیر در امر دنیا و آخرت پس امر کرد که سه سؤال کند
بعدد هر دو مراجعتی که واقع شد پس فرمود ولک بکل ردة رددتکها مسئلة تسألنیها و مر تراست ای محمد و ای محبوب من و ای مقبول درگاه من بهر ردی و مراجعتی که کردم آنرا با تو قبولی و عطائی سؤالی که
بخش آن یعنی سه چیز بخواه و سؤال کن که بدهیم تو آنرا پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر سه سؤال را بمغفرت یاد آورد و اشارت باآنکه اصل همین مغفرت است که اگر مغفرت نباشد هیچکس را خلاصی ممکن نیست چنانکه
قوله سبحانه وان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین بدان اشارت میکند لیکن مغفرت سه قسم ساخت و برای امت خود در آمرزیدن کبائر و صغائر سوم بتمامۀ خلائق از اولین و آخرین چنانکه
فرمود فقلت پس گفتم اللهم اغفر لامتی اللهم اغفر لامتی واخرت الثالثة لیوم یرغب الی الخلق و تاخیر کردم و نگاه داشتم مغفرت ثالثه را برای روزی که رغبت کنند و خواهش نمایند و رجوع
آرند بسوی من و شفاعت طلبند از من خلق کلهم همه خلق حتی ابراهیم تا آنکه ابراهیم خلیل در خاصه نفس خود چنانکه قول اوست علیه السلام والذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین یا در حق امت برای مغفرت
وشفاعت ایشان و تخصیص ابراهیم بذکر از جهت بودن وی افضل انبیا و رسل بعد از حضرت وی صلی الله علیه وسلم چنانکه تصریح کرده اند باین علما و واقع نشده تصریحی از جمهور بغیر وی علیه السلام و بعضی گفته اند که بعد از
ابراهیم موسی افضل انبیا است صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین رواه مسلم وعن ابن عباس قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال گفت ابن عباس که آن حضرت گفت اقرأنی جبرئیل علی
حرف خوانانید مرا جبرئیل یعنی قرآن و وحی الهی گفت بر یک حرف یعنی بر یک لغت که لغت حجاز است و عرب را هفت لغت بود معروف بفصاحت چنانکه در اول کتاب در کتاب العلم گذشت فراجعته پس مراجعت
کردم جبرئیل را که عرض کند بدرگاه حق توسعه را فلم ازل استزیده پس همیشه بودم که طلب زیاده میکردم یعنی مکرر طلب زیادت کردم ویزیدنی و زیاده میکرد جبرئیل برای من حتی انتهی الی سبعة احرف
تا آنکه بآخر رسید تا هفت حرف این استزادت و زیادت در همین وقت و در یک مجلس واقع شد یا در رفت و آمد کردن جبرئیل و عرض حال بدرگاه صمدیت یا در اوقات متعدده بود و قال ابن شهاب گفت ابن شهاب
که زهری مشهور است و از اعلام علمای تابعین بود بلغنی ان تلک السبعة الاحرف انما هی فی الامر تکون واحدا رسیده مرا که آن هفت حرف نیستند آنها در امر دین مگر یکی یعنی متحد و متفق اند لا یختلف
فی حلال ولا حرام مختلف نمیشوند نه در حلال و نه در حرام یعنی مرجع کل یکی و واحد است اگرچه لفظ مختلف باشند چه قرائت سبع متناقض نمیباشد و همچنین لغات سبع که مراد بحروف اند متفق علیه الفصل
الثانی عن ابی بن کعب رضی الله عنه قال لقی رسول الله صلی الله علیه وسلم جبرئیل فقال گفت ابی بن کعب ملاقی شد آن حضرت جبرئیل را پس گفت یا جبرئیل انی بعثت
الی امة امیین بدرستیکه من فرستاده شده ام بسوی امتی که ناخوانندگانند و خواندن و نوشتن نیاموخته اند منهم العجوز والکبیر بعضی از ایشان پیرزنی کلان سال است عجوز زن پیر را گویند و در قاموس گفته عجوز
مرد پیر و زن پیر و عجوزه تا بنیامده و اگر آمده لغتی ردی غیر فصیح است والشیخ الکبیر و بعضی از ایشان پیر مرد کلان سال است والغلام والجاریة و بعضی از ایشان کودکانند و دخترانند غلام و جاریه
در اصل بمعنی کودک و دختر است و بر غلامان و [illegible] که اطلاق میکنند بجهت حقارت ایشانست چنانکه فتا و فتاة میگویند زیرا که با ایشان معاملۀ پیران نمیکنند و توقیر و تعظیم نمی نمایند والرجل الذی لم
یقرأ کتابا قط و بعضی از ایشان مردیست که نخوانده است کتاب را هرگز اگرچه آموخته باشد و علم آن داشته باشد قال گفت جبرئیل یا محمد ان القرآن انزل علی سبعة احرف بدرستیکه قرآن
فرستاده شده است بر هفت لغت و هفت قرائت رواه الترمذی وفی روایة لاحمد ولابی داود و در روایتی مر احمد و ابی داود را این زیادت آمد که قال گفت جبرئیل لیس منها الا شاف
کاف نیست حرفی از آن حروف مگر آنکه وی شافی است مر علتی را که در سینها است از کفر و جهل و کافیست در اعجاز و حجت بر صدق نبی و حقانیت دین و الزام منکران و معاندان وفی روایة للنسائی و در روایتی
مر نسائی را همچنین آمده قال گفت آن حضرت ان جبرائیل و میکائیل اتیانی آمدند مرا فقعد جبرئیل عن یمینی پس نشست جبرئیل جانب راست من و میکائیل عن یساری نشست
میکائیل نزد چپ من فقال جبرئیل اقرأ القرآن علی حرف پس گفت جبرئیل از من بخوان قرآن را در حالی که بود قرائت جبرئیل بر یک حرف قال میکائیل گفت میکائیل مر آن حضرت را استزده طلب زیادتی

بکن جبرئیل را یعنی بگو با وی که بر حرف دیگر بخواند حتی بلغ سبعة احرف تا رسید قرآن با جبرئیل بهفت حرف را وکل حرف شاف وکاف و هر حرف شافی وکافی است چون توسیع شد و تنگی رفت و امر قرائت بتسهیل
و تیسیر پذیرفت هر قسمی از امت که مذکور شد می توانند خواند بخلاف آنکه اگر تنگ میشد و بریک حرف میماندند فافهم وعن عمران بن حصین صحابی مشهور است که ملائکه را میدید و بروی سلام میکرد و سی سال صاحب
فراش بود انه مر علی قاص یقرأ ثم یسأل روایت میکند که وی گذشت بر قصه خوانی که قرآن میخواند و پس از آن از مردم سؤال میکرد و قص بمعنی اعلام و اخبار است و قاص کسیکه اخبار و قصص می آرد و قصاص بجماعه نیز
اطلاق میکنند فاسترجع پس استرجاع کرد عمران و گفت انا لله وانا الیه راجعون چنانکه در مصیبت میگویند گویا این قرآن خواندن و سؤال کردن برای مصیبتی است که بدان قاص رسیده و بدان مبتلا گشته یا ابتلای
عمران بمشاهده اینحالت شنیعه مصیبتی است بدان که بوی رسیده ثم قال سمعت رسول الله پس گفت عمران شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت من قرأ القرآن فلیسأل الله به
کسیکه بخواند قرآن را پس باید که سؤال کند خدا را بقرآن و بخواهد حاجت دینیه و دنیویه خود را از وی تعالی چنانکه اگر آیت رحمت برسد باید که جنت آید بطلبد از وی تعالی آنرا و اگر آیت عذاب و ذکر نار رسد پناه
جوید بخدا از آن یا مراد آنست که دعا کند بعد از فراغ قرائت بدعوات ماثوره فانه سیجیئ اقوام یقرؤن القرآن ویسألون به الناس پس بدرستیکه شان این است نمود باشد که بیایند گروههای که
بخوانند قرآن را و سؤال کنند بآن از مردم و گدائی کنند از ایشان رواه احمد والترمذی الفصل الثالث عن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از
بریده اسلمی بضم موحده که از مشاهیر صحابه و از اصحاب مساعی جمیله است در حضرت نبوت و خلفای راشدین که گفت گفت آنحضرت من قرأ القرآن یتأکل به الناس کسیکه بخواند قرآن را در حالی که طلب اکل
میکند بقرآن از مردم یعنی قرآن را وسیله حطام دنیا میگرداند جاء یوم القیمة ووجهه عظم لیس علیه لحم بیاید آنکس روز قیامت و حال آنکه روی وی استخوانی است که نیست بروی گوشت یعنی زار و نزار و
خوار و بی عزت باشد رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یعرف فصل السورة بود آنحضرت نمی شناخت جدا کردن و فرق
نهادن میان دو سوره حتی ینزل علیه تا آنکه فرود آمد بروی بسم الله الرحمن الرحیم وظاهر این حدیث دلالت دارد برآنکه بسم الله آیتی است از قرآن نازل برای فصل میان دو سوره چنانکه مذهب ثلاثت
رواه ابو داؤد وعن علقمة قال کنا بحمص روایت است از علقمه که از کبار تابعین و اصحاب عبد الله بن مسعود است گفت بودیم با حمص بکسر حا و سکون میم که از بلاد شام است فقرأ عبد الله بن
مسعود سورة یوسف پس خواند عبد الله بن مسعود سوره یوسف را فقال رجل ما هکذا انزلت پس گفت مردی نه چنین فرو فرستاده شده است فقال عبد الله والله لقد قرأتها
علی عهد رسول الله پس گفت ابن مسعود بخدا سوگند بتحقیق خوانده ام من آنرا در زمان پیغمبر خدا در حضرت وی صلی الله علیه وسلم فقال احسنت پس گفت آنحضرت نیک خواندی فبینا هو
یکلمه پس در اثنای آنکه آن مرد سخن میگوید ابن مسعود را اذ وجد منه ریح الخمر یافته شد یا یافت ابن مسعود از آن مرد بوی می وجد بلفظ مجهول و معلوم هر دو روایت است فقال پس گفت ابن مسعود اتشرب
الخمر وتکذب بالکتاب آیا مینوشی شراب را و تکذیب میکنی بکتاب خدا فضربه الحد پس زد ابن مسعود او را حد اگر آنچه ابن مسعود خواند از قرائت مشهوره بود و یقینا از کتاب الله بود تکذیب و انکار او
کفر است قطعا و اگر چنین نبود و قرائت شاذ بود اطلاق تکذیب کتاب بطریق تغلیظ و تشدید باشد و ظاهر همین است والله اعلم اکرد باز تداوی و اکتفا کرد بحد شرب خمر متفق علیه وعن زید بن ثابت
از اجله فقهای صحابه و کاتب وحی است و اعلم بود بعلم فرائض قال ارسل الی ابوبکر مقتل اهل الیمامة گفت زید بن ثابت که فرستاد کسی را بسوی من ابوبکر صدیق و طلبید مرا پیش خود در وقت قتل اهل یمامه
و این مقتل بنی حنیفه بود که کشته شد در وی مسیلمه کذاب لعنة الله علیه در خلافت صدیق چنانکه در کتاب الزکوة گذشت و در وی بسیاری از قرای قرآن کشته شدند پس ناگهان عمر نزد ابی بکر فاذا عمر بن الخطاب
عنده پس ناگاه عمر نزد ابی بکر بود رضی الله عنهما قال ابوبکر ان عمر اتانی فقال گفت ابوبکر که عمر آمد نزد من پس گفت ان القتل قد استحر یوم الیمامة بقراء القرآن بدرستیکه کشتن بتحقیق سخت
و بسیار شد و گرم شد روز یمامه بخوانندگان قرآن و حافظان وی و عرب کار سخت را حار گویند و گفته اند عدد کسانیکه کشته شدند در وی از قرا هفتصد بود وانی اخشی ان استحر القتل بالقراء بالمواطن
و بدرستیکه من میترسم که اگر سخت شود قتل بقراء در جاهای جنگ فیذهب کثیر من القرآن پس برود بسیاری از قرآن که هر کس چیزی از آن یاد دارند وانی اری ان تامر بجمع القرآن و بدرستیکه
من مصلحتی می بینم که تو امر کنی بجمع کردن قرآن در مصحف قلت لعمر کیف تفعل شیئا لم یفعله رسول الله ابوبکر میگوید گفتم من بعمر چگونه میکنی تو و در روایتی کیف نفعل چگونه میکنیم ما چیزیرا که نکرده است
آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال عمر هذا والله خیر پس گفت عمر این جمع کردن قرآن بخدا سوگند بهتر است و بدعت حسنه است و بعضی بدعتها است که واجب است کردن آن مثل تعلم
صرف و نحو و بعضی مستحب چنانکه بیان آن در باب الاعتصام بالکتاب والسنة گذشت فلم یزل عمر یراجعنی پس همیشه بود عمر که مراجعت میکرد و مکرر میگفت که میباید کرد حتی شرح الله صدری
لذلک تا آنکه گشاد خدای تعالی سینه مرا برای آن یعنی جمع کردن و پسند افتاد مرا رای عمر ورأیت فی ذلک الذی رأی عمر و دیدم خیر و مصلحت در این باب آنچه خیر و مصلحت دید عمر و رای زدم من در
باب آنچه رای زد عمر قال زید قال ابوبکر انک رجل شاب عاقل گفت زید بن ثابت گفت ابوبکر که تو مرد جوان عاقلی لا نتهمک متهم نمیداریم ترا بسهو و غفلت و خیانت وقد کنت تکتب الوحی
لرسول الله و بتحقیق بودی تو که می نبشتی وحی برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فتتبع القرآن واجمعه پس طلب کن قرآن را از هر جا که یابی و جمع کن او را و تتبع طلب چیزی و برفتن در پی وی گفت
زید بن ثابت فوالله لو کلفونی نقل جبل من الجبال پس بخدا سوگند اگر میفرمودند و تکلیف میکردند مرا مردم از جای بجای بردن کوهی را از کوهها ما کان اثقل علی مما امرنی به من جمع القرآن
نبود این تکلیف گران تر بر من از آنچه امر کرد مرا ابوبکر از جمع کردن قرآن و تکلیف نه باندازه طاقت کار فرمودن کسی را و امر کردن بچیزی که مشقت است در آن قال گفت زید بن ثابت قلت لابی بکر
گفتم من ابی بکر را کیف تفعلون شیئا لم یفعله رسول الله چگونه میکنید شما چیزیرا که نکرده آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال هو والله خیر گفت ابوبکر این یعنی جمع کردن قرآن بخدا خیر است
فلم یزل ابوبکر یراجعنی حتی شرح الله صدری للذی شرح له صدر ابی بکر وعمر پس همیشه بود ابوبکر که مراجعت میکرد مرا و باز میگردانید این سخن را تا آنکه گشاد خدای تعالی سینه مرا بچیزی که گشاد
خدای تعالی برای آن سینه ابوبکر و عمر فتتبعت القرآن اجمعه من العسب پس طلبیدم من قرآن را در حالی که فراهم می آرم او را از عسب بضم عین و سین مهملتین جمع عسیب شاخ خرما که برگ نباشد یا باشد شاخ
که برگ از وی جدا کرده باشند و بعضی برگ خرما تفسیر کرده اند واللخاف و تتبع کردم قرآن را از لخاف بکسر لام و تخفیف خای معجمه جمع لخفه بفتح سنگ سفید تنک و در روایتی والرقاع و اند قصها و پارها از پوست

یا کافد و در روایتی و قطع الادیم از پوست پارها و در روایتی والاکتاف از شانه های شتر و گوسفند و در روایتی والاضلاع و استخوانهای پهلو و مانند آن که هر کسی که پاره از قرآن در ینها نوشته میداشت و صدور الرجال
و از سینه های مردان که یاد داشتند صحابه اصل و معتمد همین است و یافتن آن از عسب و لخاف و جز آن تقریر تقریر است و قرآن متواتر است و یقینی است تا همه صحابه اتفاق نمیکردند و اجماع نمی نمودند نوشتن صورت نداشت
و الی که گفت حتی وجدت آخر سورة التوبة مع ابی خزیمة الانصاری تا آنکه یافتم آخر سوره توبه را با ابی خزیمه بضم خای معجمه و فتح زای لم اجدها مع احد غیره نیافتم آنرا نزد هیچ یکی غیر او و آخر سوره
توبه اینست لقد جاءکم رسول من انفسکم حتی خاتمة براءة تا خاتمه سوره که در اول او براءة من الله و رسوله است و آنرا سوره توبه میگویند معنیش آنست که نوشته نزد وی یافتم نه محفوظا و همچنین آنکه در بعضی
روایات آمده است که سوگند میدادند کسی را که نزد وی می یافتند که این قرآنست یا میگذاشت بروی دو گواه مراد بآن تاکید و تحقیق و مبالغه در احتیاط است و شیخ ابن حجر گفته که مراد به دو گواه حفظ و کتابت است
و سخاوی در جمال القراء گفته که مراد اینست که گواهی میدادند که این مکتوب نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم نوشته شده است و بمجرد حفظ اکتفا نمی نمودند تمت بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین سامحه الله
شک نیست که قرآن معلوم بود بالقطع و الیقین و معروف بود نزد ایشان متمیز از ما سوای خود و مجمع علیه میان همه اگر مشتبه بود و چیزی از آن نزد بعضی بود که مردم دیگر آنرا نمی شناختند یا منکر بودند قرائت آنرا و اثبات
میکردند آنرا بحلف و شهادت حاشا و کلا همی دانستند آنرا و بتالیف معجز و نظم معروف و بتحقیق مشاهده میکردند تلاوت آنرا از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مدت بیست و سه سال و یاد داشتند مجموع آنرا تحت جمعی
از صحابه پس از خلط چیزی که نه از قرآنست مامون بودند و این تحقیقات و تفتیشات برای تقریر و تاکید بود که اصل و معتمد آن بود و سیوطی از حارث محاسبی نقل کرده که فرمود که کتابت قرآن مستحدث نیست و بود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که امر میکرد بکتابت آن و لیکن متفرق بود در رقاع و جز آن و صدیق رضی الله عنه امر کرد بانتساخ آن از جای بجای مجمع کنانید و این بمنزله آن بود که گویا اوراق متفرق در خانه آنحضرت یافتند که در آن
قرآن نوشته بودند و لیکن منتشر بود و مجمع ساختند و در رشته انتظام و التیام کشیدند تا چیزی از آن گم نشود و خطابی گفته که سبب آنکه آنحضرت جمع نکرد قرآنرا در مصحف واحد آن بود که انتظار ورود نسخ بعضی احکام
و تلاوت داشت پس چون منقضی گشت نزول قرآن برحلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم الهام کرد حق تعالی خلفای راشدین را بجمع آن بجهت وفای وعده صادق بحفظ و نگاهداشتن آن کرده بود و ابتدای آن
بر دست صدیق اکبر بود بمشاورت عمر فاروق رضی الله عنهما و باید دانست که ترتیب سور و وضع آیات همه بوحی بود و جبرئیل علیه السلام چون آیتی از قرآن بحسب واقعه می آورد میگفت که این را در فلان سوره بعد فلان
آیت بنهند و احادیث درین باب بسیار آمده و بتحقیق حاصل شده یقین بدان بنقل متواتر بهمین ترتیب از تلاوت رسول و اجماع صحابه بی تطرق شک و شبهه و در لوح محفوظ نیز بهمین ترتیب نوشته اند و از آنجا جبرئیل علیه السلام
باسمان دنیا فرستاده و از آنجا جبرئیل بحسب وقائع سور و آیات می آورد و ترتیب نزول غیر ترتیب تلاوت است و جبرئیل هر سال در رمضان یکبار تمام قرآن بهمین ترتیب می آورد و با آنحضرت بطریق مدارست
میخواند و در سالیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازین عالم رحلت خواهد نمود دوبار آورد و انه لکتاب عزیز لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید و چون جمع کرد آنرا زید بن ثابت باتفاق صحابه
در صحف متعدده مکتوب شده و هنوز جمع وی در یک مصحف اتفاق نیفتاده فکانت الصحف عند ابی بکر پس بود آن صحیفها نزد ابی بکر صدیق رضی الله عنه حتی توفاه الله تا آنکه میرانید او را بجوار اقدس
تعالی ثم عند عمر پس بود آن صحیفها نزد عمر فاروق رضی الله عنه فی حیوته در حیات عمر ثم عند حفصة بنت عمر پس بود آن صحیفها نزد ام المومنین حفصه دختر عمر رضی الله عنهما پس عثمان رضی الله
عنه جمع کرد آنرا در یک مصحف و استکتاب فرمود مصاحف و فرستاد آنها را بدیار اسلام چنانکه در حدیث آینده بیاید رواه البخاری وعن انس بن مالک ان حذیفة بن الیمان قدم علی عثمان
روایت است از انس که حذیفه قدوم آورد بر عثمان رضی الله عنهم وکان یغازی اهل الشام فی فتح ارمینیة و بود حذیفه که غزا میکرد اهل شام را در فتح ارمینیه بفتح همزه و سکون را و کسر میم و سکون تحتانیه اولی
و کسر نون و خفت تحتانیه ثانیه کذا فی کتاب المغنی و در قاموس بکسر همزه گفته و از جامع الاصول تثلیث همزه نیز نقل کرده اند و تشدید یای ثانیه نیز گفته اند و آذربیجان مع اهل العراق و غزا میکرد
آذربیجان را با اهل عراق و آذربیجان بمد همزه و فتح دال معجمه و سکون را و کسر موحده و سکون تحتانیه و جیم و فتح موحده نیز آمده فافزع حذیفة اختلافهم فی القراءة پس بترسانید حذیفه را اختلاف
مردم در خواندن قرآن بلغات مختلفه که در آن توسعه بود فقال حذیفة لعثمان پس گفت حذیفه عثمان را یا امیر المومنین ادرک هذه الامة قبل ان یختلفوا فی الکتاب دریاب این امت را
و دستگیری کن پیش از آنکه اختلاف کنند در کتاب الله اختلاف الیهود و النصاری مانند اختلاف کردن یهود و نصاری در کتاب خود که هر کدام تغیرها دادند و تحریفها کردند گفته اند که سبب آن بود که حق تعالی
محافظت و نگاهبانی کتاب ایشان را با ایشان گذاشت چنانکه فرمود بما استحفظوا من کتاب الله لاجرم تغیرها و تحریفها بدان راه یافته و در شان قرآن مجید فرمود انا له لحافظون خود حافظ و نگهبان این شد و با
نگاهبانی وی تعالی خلل و تغییر و تبدیل محال باشد فارسل عثمان الی حفصة ان ارسلی الینا بالصحف پس فرستاد امیر المومنین عثمان کسی را بسوی ام المومنین حفصه که بفرست بسوی ما آن صحیفها را
که پیش تست ننسخها فی المصاحف نویسانیم ما آنها را در مصحفهای متعدده ثم نردها الیک پس باز میفرستیم آنها را بسوی تو فارسلت بها حفصة الی عثمان پس فرستاد آن صحیفها را حفصه
بسوی عثمان فامر زید بن ثابت پس امر کرد عثمان زید بن ثابت را و عبد الله بن الزبیر و سعید بن العاص و عبد الرحمن بن الحارث بن هشام این صحابه را امر کرد و درین میان زید بن
ثابت انصاری است باقی سه کس قرشی اند فنسخوها فی المصاحف پس نوشتند آنها را در مصحفها وقال عثمان للرهط القرشیین الثلثة و گفت عثمان مرگروه قرشیان را که سه تن بودند اذا اختلفتم انتم و
زید بن ثابت فی شیء من القرآن چون مختلف شوید شما که قرشیانید و زید بن ثابت که از انصار است در چیزی از لغات قرآن فاکتبوه بلسان قریش پس بنویسید آنرا بزبان قریش فانما نزل بلسانهم
زیرا که فرود آمده است قرآن بزبان ایشان و لغت ایشان باتفاق معلوم شده که قرآن در اصل بلغت قریش فرود آمده و بالتماس آنحضرت صلی الله علیه وسلم توسیع یافت و رخصت آن شد که هر کس بلغت خود بخواند الآن
امیر المومنین عثمان باتفاق صحابه بخوف اختلاف مردم باسقاط آن لغات امر کرد و همه را قرائت بلغت قریش فرمود و این است معنی قول وی که بنویسید آنرا بلغت قریش ففعلوا پس کردند این صحابه مذکورین آنچه امر کرد
عثمان به حتی اذا نسخوا الصحف فی المصاحف رد عثمان رضی الله عنه الصحف الی حفصة تا آنکه وقتی که نسخ برداشتند صحف را در مصاحف باز گردانید عثمان آن صحف را بسوی حفصه و ارسل الی کل افق بمصحف
مما نسخوا و فرستاد عثمان رضی الله عنه بسوی هر ناحیه از دیار اسلام مصحفی را از آن مصاحف که انتساخ نمودند و افق بضمتین و بضم و سکون نیز آمده ناحیه و کرانه یا آنچه ظاهر است از کرانه آسمان که کواکب از آن طلوع و غروب میکنند و چون هر بلد را
افقی دیگر است آفاق میگویند بلاد و میخوانند و امر بما سواه من القرآن فی کل صحیفة او مصحف ان یحرق امر کرد عثمان بآنچه بود جز آن مصاحف از قرآن در هر صحیفه یا مصحف تا سوخته شود یا پاره پاره کرده شود و ظاهر

مراد از صحیفه آن بود که در وقاع و لحاف و جز آن بود و بهر مصحف آنچه نزد حفصه بود و تواند که شک از وی باشد بحرق بجای حاء مهمله و خای معجمه هردو روایت است و اول اکثر است و ظاهر حدیث آنست که آنچه نزد حفصه بود بعد از
وفات عمر رد کرد و دیگر سوختند و اختلاف است در عدد مصاحف که فرستاد عثمان رضی الله عنه بآفاق مشهور آنست که پنج بود و ابو داؤد گفته شنیدم ابا حاتم سجستانی را که گفت هفت مصحف بود که فرستاد آنها را بمکه و
شام و یمن و بحرین و بصره و کوفه و نگاه داشت یکی را بمدینه قال ابن شهاب فاخبرنی خارجة بن زید بن ثابت گفت ابن شهاب زهری پس خبر داد مرا خارجه که پسر زید بن ثابت است و از اعلام
تابعین و یکی از فقهای سبعه مدینه مطهره است انه سمع زید بن ثابت که وی شنید زید بن ثابت را که پدر اوست قال گفت زید بن ثابت فقدت آیة من الاحزاب گم کردم آیتی را از سوره احزاب
حین نسخنا المصحف در وقتی که نوشتیم مصحف را ظاهر آنست که این در وقت انتساخ مصحف در زمان ابوبکر بود و معلوم میشود که آن نیز باتفاق صحابه بود و اگرچه متصدی نوشتن آن زید بن ثابت بود و قد کنت
اسمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرأ بها تحقیق بودم من که می شنیدم آن حضرت را که میخواند آن آیت را فالتمسناها فوجدناها مع خزیمة بن ثابت الانصاری پس طلب کردیم
ما آن آیت را پس یافتیم آنرا با خزیمه انصاری صاحب شهادتین آن آیت این است من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فالحقناها فی سورتها فی المصحف پس الحاق
کردانیدیم ما آن آیت را در سوره وی که سوره احزاب است در مصحف و مثل این کلام در آیت سوره توبه نیز گفته است چنانکه گذشت و مقصود آنست که نوشته نزد وی یافتیم چنانکه معلوم شد رواه البخاری تنبیه گفته اند که
جمع قرآن سه بار واقع شده یکی در حضور پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیکن نه در مصحف واحد بهر ترتیب ثانی در حضور ابی بکر رضی الله عنه و از عبد خیر که یکی از تابعان علی مرتضی است رضی الله عنه آمده است که شنیدم علی رضی الله
عنه که میگفت عظیم ترین مردم در مصحف از روی اجر و ثواب ابوبکر است رحمت کند خدای تعالی ابوبکر را وی اول کسی است که جمع کرد کتاب خدای عز و جل ثالث جمع عثمان است جمع کرد صحابه را پس نوشتند در مصاحف
بلغت قریش و فرستاد در هر افقی مصحفی و بود آن در سنه خمس و عشرین و از علی رضی الله عنه بسند صحیح آمده که فرمود نگوئید در عثمان مگر خیر بخدا سوگند نکرد وی آنچه کرد مگر در حضور جماعت صحابه و اتفاق ایشان گفت چه میگویند
در شان این قرأت تحقیق رسیده است بمن که بعضی میگویند قرأت من بهتر از قرأت تست و این نزدیک است که کفر باشد گفتیم ما پس چه رای میزنی و مصلحت چه می بینی گفت آن می بینیم که جمع کرده شوند مردم بر مصحف واحد
پس نباشد در وی افتراقی و اختلافی گفتیم ما نیکو است آنچه تو دیدی گفت علی مرتضی رضی الله عنه اگر میکرد عثمان آنچه کرد میکردم من آنرا انتهی و گفته اند که فرق میان جمع ابی بکر و جمع عثمان رضی الله عنهما آنست که جمع ابی بکر از بیم
آن بود که مبادا از قرآن چیزی برود و جمع عثمان برای آن بود که اختلافی واقع نشود در آن حارث محاسبی گفته مشهور در مردم آنست که جامع قرآن عثمان است رضی الله عنه و نه چنین است کاری که وی رضی الله
عنه کرد آن بود که مردم را جمع کرد بر لغت قریش چون ترسید وقوع فتنه را میان اهل عراق و اهل شام در حروف قرأت و پیش از آن بود مصاحف بحروف سبعه که نازل شده بر آن قرآن بجهت تیسیر و تسهیل و چون
بدان حاجت نماند و بر همه آسان شد گرد آورد همه را بر یک لغت که اصل نزول بر آن بود و ما سابق بر جمع جمله ابوبکر صدیق بود انتهی و آورده اند که امیرالمومنین علی رضی الله عنه نیز جمع کرد قرآن را بر ترتیب نزول و گفته اند که
اگر آن مصحف معمول شدی و مشهور گشتی علم کثیر از آن حاصل شدی که معرفت ناسخ و منسوخ است و اما که وی رضی الله عنه بترس اختلاف آنرا بروی کار نیاورد تا همه عالم بر یک وجه و بر یک نسق باشد والله اعلم و عن
ابن عباس قال قلت لعثمان ما حملکم علی ان عمدتم الی الانفال چه چیز برداشت شما را برین که قصد کردید بسوی سوره انفال وهی من المثانی و حال آنکه این سوره از مثانی است نزد شما یعنی
از سبع مثانی بقول آنکه مراد بآن سبع سوره طولی است که در اول قرآنست والی براءة و قصد کردید بسوی سوره برأت وهی من المئین و حال آنکه این سوره از مئین است نزد شما و مئین جمع مائة است بمعنی صد و نام
آن سورتها است که بعد از مثانی اند زیرا که هر سوره از آن زیاده بر صد آیت است یا نزدیک باین بعد از مئین مثانی است و آن سوره که کم از صد آیت باشد گویا که توالی و تابع مئین اند و مئین اوایل اینها اند و یا از جهت تکرار
اینها مثنی و مکرر ساخته میشوند بیشتر از مئین بعد از آن مفصل است این چنین تقسیم و تسمیه کرده اند سور قرآنی را کما ذکره السیوطی فی الاتقان پس ابن عباس بعثمان گفت شما انفال را داخل مثانی که نام سور سبع طوال است و
براءة را از مئین ساختید با وجود آنکه انفال کوته تر از براءت است و بر تقدیری که همچنین کردید تسمیه میان آنها ننوشتید چنانکه گفت فقرنتم بینهما پس نزدیکی کردید میان این دو سوره ولم تکتبوا سطر و ننوشتید
سطر بسم الله الرحمن الرحیم را ووضعتموها فی السبع الطول و نهادید آن را یعنی سوره انفال را یا براءة را در هفت سوره دراز ما حملکم علی ذلک چه حامل و باعث شد شما را بر آن و در بعضی نسخ فکم پس گویا ابن عباس
دو سوال کرد از عثمان و جواب داد عثمان آنچه حاصلش آنست که در امر این دو سوره اشتباه است بوجهی که هر دو یک سوره اند و باین حیثیت نهادن آنها در سبع طول و ننوشتن بسمله در میان آنها درست شد و بوجه دیگر دو
سوره اند بنابر این وجه فاصله در میان آنها گذاشتیم چنانکه گفت قال عثمان گفت عثمان در جواب سوال ابن عباس کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مما یاتی علیه الزمان از چیزهائی
که می آمد بروی زمان وهو ینزل علیه السور ذوات العدد و حال آنکه آن حضرت فرود می آمد و فرستاده میشد بروی سورتهای متعدده یا سورتهائیکه در وی آیات متعدده است وکان اذا نزل
علیه شیئ و بود آن حضرت که چون فرود می آمد بروی چیزی از آیات دعا بعض من کان یکتب میخواند و می طلبید بعضی کسان را که می نوشت وحی را و سورت ها را چنانکه زید بن ثابت و غیره فیقول
پس میگفت آن حضرت ضعوا هؤلاء الآیات فی السورة التی یذکر فیها کذا و کذا بنهید و بنویسید این آیتها را در سوره که ذکر کرده میشود در وی چنین و چنین فاذا نزلت علیه الآیة فیقول
ضعوا هذه الآیة فی السورة التی یذکر فیها کذا و کذا پس چون فرود می آمد بروی این آیت پس میخواند آن کسان را و میگفت بنهید این آیت را در سوره که ذکر کرده میشود در آن سوره چنین چنین
دو فقره بظاهر مکرر می نماید و فرق نیست میان هردو مگر چنین که در اولی آیات مذکور است و در ثانی آیت مقصود تقریر و تکریر است وکانت الانفال من اوائل ما نزلت بالمدینة و بود سوره انفال از
جمله اوایل سورتها که نازل شد در مدینه که در وی ذکر قصه بدر است وکانت براءة من آخر القرآن نزولا و بود سوره براءة از آخر قرآن در نزول که در وی ذکر تفضیح منافقین و منع از دخول مشرکین در مسجد حرام است
وکانت قصتها شبیهة بقصتها و بود قصه انفال مانند بقصه براءة در اعلاء کلمه دین و نگونساری اعدا از مشرکین و منافقین فقبض رسول الله پس قبض کرده شد و برداشته شد پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم ولم یبین لنا انها منها و بیان نکرد آنحضرت برای ما که این سوره جزوی از آن سوره است و هر دو یک سوره است یا هر کدام سوره علاحده فمن اجل ذلک قرنت بینهما پس از این جهت نزدیکی کردم
میان هر دو سوره ولم اکتب سطر و ننوشتم سطر بسم الله الرحمن الرحیم ووضعتهما فی السبع الطول و نهادم مجموع هر دو سوره را در سبع طول و لیکن فاصله در میان گذاشتیم بجهت احتمال و اشتباه در اتحاد و تعدد سوره متن
و این را ذکر نکرد زیرا که مذکور و مصرح است در سوال ابن عباس قرآن سوره تمیز نه نوشتن تسمیه است و تواند که مقصود ابن عباس همین یک سوال باشد و ذکر قوله وهی من المثانی وهی من المئین تقریبا یا بیان واقع باشد نه سوال از تقدیم

و تاخیر فقال رواه احمد والترمذی وابوداؤد تمام شد کتاب فضائل القرآن بعون الله وتوفیقه و تعالی است او را کتاب الدعوات باید دانست که در قرآن و حدیث امر بدعا واقع است و ظاهر
آنست که این امر برای اباحت یا استحباب است نه وجوب و دعا در نزول بلایا و خوف مسنون و ماثور است از انبیا صلوات الله علیهم و اتباع ایشان رحمة الله علیهم اجمعین و سکوت از دعا و اکتفا بالعلم و تقدیر باری تعالی
و تقدس نیز آمده است مثل قول خلیل صلوات الله و سلامه علیه حسبی عن سؤالی علمه بحالی شیخ ابن عطاء الله اسکندری در کتاب الحکم میگوید بسا که راه می نماید ایشان را ادب بترک طلب بجهت اعتماد بر قسمت و اشتغال
بذکر از مسئلت و امام ابوالقاسم قشیری گفته که اختلاف کرده اند مردم که دعا افضل است یا سکوت و رضا بعضی گویند که دعا در حد ذات خود عبادت است قال النبی صلی الله علیه وسلم الدعاء مخ العبادة و اتیان
بعبادت اولی است از ترک آن پس آن حق خداست اگر اجابت نشد و بنده بحظ نفس نرسید قیام بحق پروردگار خود نمود زیرا که اظهار فاقه عبودیت است و ابو حازم اعرج گفته است محروم شدن از دعا سخت تر است
بر من از محروم شدن من از اجابت و طایفه بر آن رفته اند که سکوت و جمود بجهت جریان حکم اتم و اکمل است و رضا بسابقه تقدیر حق عزّ و علا اولی و افضل و واسطی گفته که اختیار آنچه رفته است در ازل بهتر است از معارضه
وقت و در حدیث آمده است که هر کرا باز دارد ذکر من از سؤال از من دهم او را بهتر و بیشتر از آنچه دهم سائلان را و قومی گفته اند بنده را باید که صاحب دعا باشد بزبان و صاحب رضا بدل تا جامع هر دو حال باشد و امام
قشیری میگوید اولی آنست که گفته شود اوقات و احوال مختلف است در بعضی اوقات دعا بهتر از سکوت است و ادب همان است و در بعضی احوال سکوت افضل از دعا است و ادب همانست و این شناخته نمی شود مگر در وقت
زیرا که علم وقت هم در وقت حاصل گردد پس اگر در دل خود اشارتی به دعا یابد پس دعا افضل بود و اگر اشارتی بسکوت یابد سکوت اولی و گفته است که صحیح آنست که گفته شود بنده را باید که ساهی و غافل نباشد از شهود
پروردگار تعالی در حال دعای خود پس باید که رعایت کند حال خود را پس اگر بیابد در دعا زیادتی بسط در وقت خود پس دعا اولی است و اگر رجوع کند بدل خود در وقت دعا مثل زجر و قبض پس اولی ترک دعا
درین وقت و اگر نه بسط یابد و نه قبض دعا و ترک دعا هر دو برابر است و نیز اگر غالب در وقت علم است پس دعا افضل است از جهت بودن وی عبادت و اگر غالب در وقت معرفت و حال است سکوت اولی است
و نیز صحیح است که گفته شود آنچه مسلمانان را در آن حظ است یا مر حق سبحانه را در آن حظ است دعا اولی است و آنچه در وی نفس ترا حظ است سکوت اتم است و در خبر آمده است که بنده دعا میکند و خدای تعالی او را دوست
میدارد پس میگوید خدای تعالی یا جبرئیل تاخیر کن و در توقف دار حاجت بنده مرا که من دوست میدارم که بشنوم آواز او را و گاهی دعا میکند و الله تعالی دشمن میدارد او را پس میگوید یا جبرئیل بر آر حاجت او که من مکروه میدارم
آواز او را انتهی کلام القشیری و در رساله تسلیة المصاب کلام درین باب بسط و طویل جامع و شامل واقع شده است هر که خواهد نظر نماید و دیگر شرائط و آداب و اوقات و احوال اجابت در ضمن شرح احادیث معلوم کرده شود ان شاء الله
تعالی الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لکل نبی دعوة مستجابة مر هر پیغمبر را دعائی است مستجاب یعنی سنت الهی بر آن جاریست که از هر یکی از
پیغمبران یک دعا در حق امت خود خواه برای ایشان یا بر ایشان و استجابت میکند آن دعا را وجوبا فتعجل کل نبی دعوته پس شتابی کرد درین جهان هر پیغمبر دعای خود را و یافت در دنیا اجابت آن را وانی اختبأت
دعوتی شفاعة لامتی یوم القیمة و بدرستیکه من پوشیده و نهان داشتم دعای خود را از برای شفاعت کردن مر امت خود را بروز قیامت فهی نائلة ان شاء الله تعالی من مات من امتی لا
یشرک بالله شیئا پس آن دعوت در یابنده است اگر خواسته است خدا کسی را که مرده است از امت من در حالی که شریک نمیگرداند بخدا چیزی را یعنی با ایمان از عالم دنیا رفت اگر چه گناه کار بود و اما سائر دعوات انبیا
علیهم السلام بعضی گفته اند همه مستجاب اند و درین محل توقف است زیرا که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود در خواستم از خدا سه چیز برای امت خود پس عطا کرد دو چیز و منع کرد از یکی چنانکه در حدیث آمده است
والله اعلم رواه مسلم وللبخاری اقصر منه روایت کرد این حدیث را باین عبارت مسلم و مر بخاری راست کوتاه تر ازین عبارت و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و هم از ابی هریره است
که گفت گفت آن حضرت اللهم انی اتخذت عندک عهدا لن تخلفنیه خداوندا بدرستیکه من گرفتم نزد تو پیمانی که هرگز خلاف نکنی مرا آن پیمان را مقصود مبالغه در طلب قبول است و تحقیق در حاجت
گویا عهدیست که هرگز شکسته نشود و وعده ایست که خلاف کرده نشود فانما انا بشر پس جز این نیست من مگر آدمی که خشم میگیرم گاه گاه بر کسی بحکم بشریت که نگاهداشته شده است حصه از آن و من برای مصلحتی که تقاضا میکند آنرا فای
المؤمنین آذیته شتمته لعنته جلدته پس هر کدام از مسلمانان که برنجانم او را و دشنام کنم او را و لعنت کنم او را و بزنم او را جلد در اصل تازیانه زدن بر پوست فاجعلها له صلوة و زکوة و قربة پس
بگردان آن مذکورات را برای آن مومن رحمت و طهارت و سبب قربت بخود تقربه بها الیک یوم القیمة که نزدیک گردانی تو او را باین مذکورات بسوی خود در روز قیامت و این کمال شفقت و مهربانی است
از آن حضرت صلی الله علیه وسلم در باب امت مرحومه خود بد کاران چه جای نیکو کاران پس مراد مستحقان اذیت و غیر مستحقان آن همه باشند و این اتم و ابلغ است در باب رحمت و رافت و احتمال دارد که این حکم
مخصوص غیر مستحقان اذیت باشد والله اعلم متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دعا احدکم فلا یقل اللهم اغفرلی ان شئت و هم از ابی هریره است که
گفت گفت آن حضرت چون دعا کند یکی از شما پس باید که نگوید خداوندا بیامرز مرا اگر خواهی ارحمنی ان شئت خداوندا مهربانی کن بر من اگر خواهی ارزقنی ان شئت خداوندا روزی ده مرا اگر خواهی یعنی در دعا طلب
شک و تردد نکند و معلق بمشیت نگرداند ولیعزم مسئلته و باید که جزم کند طلب و سؤال خود را فی الصراح عزم و عزیمت آهنگ کردن و دل نهادن بر چیزی و فی القاموس عزم اراده فعل و قطع کردن بدانکه
انه یفعل ما یشاء لا مکره له بدرستیکه خدای تعالی میکند هر چه میخواهد نیست اکراه کننده مر او را و اکراه ناخواست کسی را بر کاری داشتن یعنی شما از جانب خود جزم کنید وی تعالی هر چه خواهد میکند چه حاجت که شما آنرا
بگوئید و ذکر آن عبث است وی تعالی بفضل و کرم خود وعده استجابت کرده است پس بنده را باید که بدان یقین کند و نیز تعیین منشرح شود صدر وی منور میگردد قلب وی و شک و ریب ظلمت است رواه البخاری
و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دعا احدکم فلا یقل اللهم اغفرلی ان شئت ولکن لیعزم ولیعظم الرغبة و باید که بزرگ و قوی دارد خواهش و همت
فان الله لا یتعاظمه شیء اعطاه زیرا که بدرستی خدای تعالی بزرگ نمی نماید او را چیزی که بدهد وی تعالی آن چیز را پس باید که رغبت زیاده بود و مطلوب وی عظیم بود و قاصر ندارد همت را در طلب
مطالب عظیمه رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یستجاب للعبد ما لم یدع باثم قبول کرده میشود دعا مر بنده را مادام که دعا نکند بنده و چیزی که بدان بزه کار شود او
قطیعة رحم یا دعا نکند بریدن خویشی چنانکه دعا کند که خداوندا مرا از وی جدا کن و پیوند بریده یا چیزی دعا کند که از ان قطع رحم لازم آید و در غیر این البته دعا مستجاب است ما لم یستعجل مادام که شتابی نکند اجابت دعا و حصول مدعا
قیل گفتند یا رسول الله ما الاستعجال چه چیز است صورت استعجال قال گفت آن حضرت استعجال این است که یقول بگوید داعی قد دعوت و قد دعوت بتحقیق دعا کردم و بتحقیق دعا کردم یعنی

که دعا کردم و بسیار کردم دعا فلم ار یستجاب لی پس ندیدم که استجابت کرده شد مرا فیستحسر عند ذلک پس منقطع شود و ملول گردد نزد آن و یدع الدعاء و ترک کند دعا را استحسار بمعنی درمانده شدن از کار

رواه مسلم و شیخ ابن عطاء الله اسکندری شاذلی در کتاب الحکم کلامی میگوید که ترجمه‌اش این است تاخیر وقت عطا با الحاح در دعا باید که موجب یاس و نومیدی تو نکرد و زیرا که وی عز و علا ضامن شده است اجابت را

در چیزی که اختیار کرده وی برای تو نه در چیزی که اختیار کنی تو برای خود و قول شیخ با الحاح در دعا ناظر بدو جانب است یکی آنکه گوئی چندین دعا کردم و الحاح نمودم و هیچ مستجاب نشد با شیخ میگوید چون الحاح در دعا بود هم

برای حاصل است بجز غم استجابت مخور که مقصود حاصل است مقصود همین دعا و تضرع و زاریست و استجابت حظ نفس است بعضی از عارفان گفته‌اند که فایده دعا اظهار فاقه و احتیاج است در درگاه

حق و الا وی سبحانه میکند هرچه میخواهد و سیدی احمد بن زروق در شرح کتاب الحکم میگوید که دعا عبودیتی است مقترن بسببی که نزول بلا با خوف نزول او است همچو اقتران نماز بوقتش و ترتب وجود اجابت بر دعا مثل

ترتب وجود ثواب است بر نماز بی تعیین و تقیید جزاء و وقت و در حدیث آمده است که نیست هیچ عبدی الا که مر او راست شان از میان یکی از این سه چیز یا بود میدهد مطلوب او را در دنیا یا ذخیره میسازد برای

او در آن عالم یا باز میگرداند از وی بدی مانند آن پس اجابت حاصل است و منحصر نیست در عین مطلوب و نه مقید بوقت و وعده که فرموده استجب لکم اجابت مطلقه است نه تعیین آنچه بنده میخواهد و نه در آن

وقت که وی میخواهد و گر دانیدن الله تعالی اجابت را در مختار خود نه مختار عبد عین لطف به بنده و رعایت صلاح حال او است زیرا که بنده جاهل است کاهی کمان میبرد شر او را خیر خیال میکند فرد

پس دعا کان زیانست و بال از کرم می نشنود شان ذو الجلال و نیز آن برای ابقای سطوات ربوبیت و استیفا احکام عبودیت است تا ایمن نگردد بنده از فوات ادب پس صدق نظر در دعا

طلب از برای تحقیق اضطرار عبد است یعنی اختیار روی تا همیشه در بساط قربت و ملازم قرع باب باشد که فی الحقیقه فایده دعا همانست مثنوی هیچ نبود از دعا مطلوبشان جز سخن گفتن بآن شیرین دهان

دل ز حرص دعا خالی شده ذوق عجز و بند کی حالی شده گر اجابت کرد شان فهو المراد ورنه با وی یاد نقد آید شاد و بر کنند رو لذت آن بیشتر ز بهر تقریب سخن بار دیگر و عن ابی الدرداء رض قال قال

رسول الله صلی الله علیه و سلم دعوة المرء المسلم لاخیه بظهر الغیب مستجابة دعای مرد مسلمان غائبانه مر برادر خود را یعنی مسلمان دیگر را مستجابست عند راسه ملک موکل نزد سر دعا

کننده فرشته است گماشته شده کلما دعا لاخیه بخیر قال الملک الموکل به آمین هر گاه که دعا میکند مر برادر خود را به نیکی میگوید فرشته که گماشته شده است بر آن آمین و لک بمثل و مر تراست مانند آن

زائده است و مثل بکسر میم و فتح مثلثه نیز روایت است و بعد تقدیر مثل در حدیث تنوین است و مثلیه بزیادت یا و ضمیر بلفظ تثنیه نیز آمده است رواه مسلم و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تدعوا

علی انفسکم دعای بد مکنید بر ذات های خود و لا تدعوا علی اولادکم و دعای بد مکنید بر فرزندان خود و لا تدعوا علی اموالکم و دعای بد مکنید بر مالهای خود لا توافقوا من الله ساعة یسال فیها

عطاء فیستجیب لکم تا موافق نیفتد از خدا ساعتی را که سوال کرده شود از خدا در آن ساعت دهشی پس اجابت کند وی تعالی برای شما یعنی یکساعت است که هر چه در آن ساعت بخواهند بیابند پس شما دعای بد بر خود و بر اولاد خود

و اموال خود نکنید مبادا آن ساعت موافق افتد و قبول کرده و پس پشیمان شوید این نهی است مر جماعت از مادانان را که در وقت خشم و مانند آن برای خود بد خواهند این خوب نیست و احتمال زیان دارد رواه مسلم

و ذکر حدیث ابن عباس و ذکر کرده شد حدیث ابن عباس که در اول او این لفظ است اتق دعوة المظلوم بپرهیز کن دعای مظلوم را فی کتاب الزکوة و در مصابیح اینجا مذکور است الفصل الثانی

عن النعمان بضم نون و سکون عین بن بشیر بفتح موحده و کسر معجمه از صغار صحابه است و در وقت رحلت آن حضرت هشت ساله قال گفت قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم الدعاء هو

العبادة دعا کردن عبادتست بلکه بمبالغه فرمود که عبادت همین دعا است که او را عبادت توان نام کرد زیرا که بنده در وی روی آرنده است بجناب حق و روی گرداننده است از سوای وی تعالی [illegible] و دعا

گزاردن و در دعا اخلاص حمد و شکر است و سوال و توحید و رغبت مناجات و تضرع و تذلل و استعانت و استغاثه ثم قرا پس خواند آن حضرت از برای استدلال بر بودن دعا عبادت این آیه را و قال ربکم ادعونی

استجب لکم و گفت پروردگار شما دعا کنید مرا قبول کنم برای شما پس معلوم شد که دعا مامور به است و مترتب میکردد بر وی اجر و ثواب هر چه این چنین باشد عبادت است و در آخر این آیت نیز دلیل است بر بودن دعا عبادت

که فرمود ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین بدرستی که آنانکه بزرگی می نمایند خود را و گردن کشی میکنند از عبادت من زود باشد که در آیند در دوزخ خوار و زار و مراد

بعبادت اینجا دعا است و لحوق وعید ظاهر در وجوب است و لیکن دعا واجب نیست یا مباح است یا مستحب و لحوق وعید بر استکبار است فافهم رواه احمد و الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و عن

انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الدعاء مخ العبادة دعا مغز و خلاصه عبادتست زیرا که حقیقت عبادت و خلاصه وی خضوع و تذلل و خواریست و این در دعا حاصل است بالکل وجوه و مخ

آن مغز بضم میم مغز استخوان و دماغ و پیه چشم و خالص هر چیز رواه الترمذی و در بعضی نسخه رواه ابو داود و عن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس شیء اکرم علی الله

من الدعاء نیست هیچ چیز گرامی تر بر خدا از دعا بجهت اشتمال او بر معانی و احوال که مغز و خلاصه عبادتست رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب و

عن سلمان الفارسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یرد القضاء الا الدعاء دفع نمیکند قضا را مگر دعا گویا این مبالغه است در تاثیر دعا و رفع بلا یعنی تاثیر دعا در دفع بلا بمرتبه است که

اگر ممکن می بود رد قضا حاصل میشد بدعا و بعضی گفته‌اند مراد بقضا تهویل و تیسیر او است در دعا گویا که قضا نازل نشده است و بعضی گفته‌اند که مراد بقضا چیزیکه میترسد بنده از آن از نزول مکروه و حذر میکند از آن فیحقیق

داده شد بدعا برداشت خدای تعالی از وی آنرا و این همه تکلف است و تحقیق معنی آن است که مراد بقضا قضائیست که معلق است رد این بلا بدعا که دعا کرده شده است سبب آن زیرا که قضا منافات ندارد به سبب

و همه قضا است و در قضا رفته است که این چیز آن سبب خواهد شد و آن سبب منفع خواهد گشت اگر گویند پس چه فایده است در این کلام و آنچه رفته است به بقضا البته شدنی است جوابش گوییم که شاید مراد

تا منه کلام بیان مبالغه است در چنانکه ذکر کردیم و الله اعلم بحقیقة الحال و لا یزید فی العمر الا البر و زیاده نمیکردانند عمر مگر نیکی را و عدم زیادت و حصول برکت عمر بنیکی و تحقیق اینست که اگر بقضا کرده

شده است که عمر او چندین است اگر نیکی کند و چندین است اگر نکند محو و اثبات در مقام قدر و تسبب واقع است و حقیقت تخییر است نه تبدیل یا شا الله کان و ما لم یشا لم یکن رواه الترمذی و عن ابن عمر رض قال

قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الدعاء ینفع مما نزل و مما لم ینزل بدرستیکه دعا سود میکند از آنچه فرود آمده است از بلا دفع آن از آنچه فرود نیامده است بآنکه رد کردن آن فعلیکم عباد الله بالدعاء

پس بر شما باد ای بندگان خدا که دعا کنید لازم است بآنکه دعا مامور به است طریقه بندگی آن است که امتثال امر باید کرد و در قضا تسلیم باید نمود رواه الترمذی و رواه احمد عن معاذ بن جبل و قال الترمذی غریب

حدیث غریب وعن جابر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من احد یدعو بدعاء الا آتاه الله ما سأل نیست هیچ یکی که دعا کند بدعائی مگر آنکه میدهد او را خدای تعالی چیزی که
سوال میکند او کف عنه من السوء مثله یا باز دارد ازوی بدی مانند آنچه سوال کرده است و این لطف است از خدا در حق بندهٔ خود زیرا که دفع ضرر اهم است از جلب نفع ما لم یدع باثم او قطیعة رحم
مادام که دعا نکند به بزه یا بریدن خویشی رواه الترمذی وعن ابن مسعود رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سلوا الله من فضله سوال کنید خدای تعالی را از فزونی کرم وی
فان الله یحب ان یسأل زیرا که خدای تعالی دوست میدارد که سوال کرده شود وافضل العبادة انتظار الفرج و افزونترین عبادتها انتظار و توقع گشایش از غم و اندوه و بلا است اشارت
بصبر و ترک شکایت بیشک جزای صبر و ثواب آن بی حد و اندازه است در قرآن مجید میفرماید انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب و بعضی گفته اند که اشارت است بترک استعجال است در طلب اجابت دعا رواه
الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یسأل الله یغضب علیه کسیکه سوال نکند و نخواهد از خدا خشم میگیرد وی تعالی
بروی از جهت کمال جود و رأفت حق سبحانه کان گفته اند که هر کسیکه اگر ازوی طلب کند مهر و رحیم آنکه اگر سوال نکند خشم گیرد و مراد ترک سوال بطریق استکبار و استنکاف است و الا عدم سوال بوجه استسلام و رضا بقضا
مقامی عالی است یا مقصود مبالغه است در میان جود و رأفت الهی چنانچه اشارت کردیم رواه الترمذی وعن ابن عمر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فتح له منکم باب
الدعاء فتحت له ابواب الرحمة کسیکه گشاده شود برای وی درهای دعا گشاده میشود بروی درهای رحمت و اجابت وما سئل الله شیئا و سوال کرده نشد از خدای تعالی چیزی یعنی احب الیه یعنی چیزی که
دوست داشته شده تر است نزد وی تعالی من ان یسأل العافیة از سوال کردن عافیت بمعنی صحت ضد مرض آید و در حدیث بمعنی سلامت از جمیع آفات و علاج بلاها و مکروهات ظاهره و باطنه در دنیا و آخرت است و
این شامل همه خیر است و در قواعد الطریقه گفته که العافیة سکون القلب مع الله در هر چه و دل را بخدا آرام گیرد و اگرچه بلا بود عافیت است و این عافیت اهل کمال و شامل جمیع احوال است فسال الله العافیة رواه الترمذی و
عن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سره ان یستجیب الله له عند الشدائد کسیکه شاد گرداند او را که استجابت کند خدای تعالی دعای او در زمانهای سخت
فلیکثر الدعاء فی الرخاء پس باید که بسیار کند دعا را در نرمی و این برعکس حال مسرفان است که چون سختی و زیان برسد دعا کنند و چون دور شود اسراف ورزند رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ادعوا الله وانتم موقنون بالاجابة دعا کنید خدا را و حال آنکه شما یقین کنندگانید باجابت واعلموا ان الله لا یستجیب دعاء من قلب
غافل لاه و بدانید که خدای تعالی قبول نمیکند دعا را از دل بیخبر بازی کننده مشغول بغیر حق رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن مالک بن یسار رض بفتح تحتانیه و تخفیف سین
مهمله و در آخر را قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سألتم الله فاسئلوه ببطون اکفکم چون سوال کنید از خدا پس سوال کنید او را بباطن کفهای دست خود ولا تسألوه بظهورها و سوال
مکنید او را بپشتهای کف دست زیرا که سوال ببطون کف صورت طلب و یقین داشتن باجابت است و جمع بدین موذن بکثرت عطیه است و بپشت دست صورت رد و در استسقا آمده است که آن حضرت صلی الله علیه
وسلم بپشتهای دست اشارت بآسمان کرد و بعضی گفته اند که چون دعا برای طلب چیزی باشد از جهت جنس نعما مستحب است که بطون کف بجانب آسمان کند و اگر برای دفع فتنه کند پشتهای دست بجانب آسمان کند و
کلام درین باب در استسقا گذشت و فی روایة ابن عباس رض قال سلوا الله ببطون اکفکم ولا تسألوه بظهورها فاذا فرغتم فامسحوا بها وجوهکم پس چون فارغ شوید از دعا پس مالید کفهای
دست خود را و بمالید روی خود را از جهت تبرک بانوار اجابت که فائض شده اند و رسانیدن آن بروی که اشرف اعضا و اقرب آنها اولی ست رواه ابو داود وعن سلمان رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ان ربکم حیی کریم یستحیی من عبده اذا رفع یدیه الیه ان یردهما صفرا بدرستیکه پروردگار شما شرمناک جواد است شرم دارد از بندهٔ خود چون بردارد بنده هر دو
دست خود را بسوی وی که باز گرداند دستهای بنده را خالی صفر بکسر صاد مهمله و سکون فا خالی و اصفار تهی دست و درویش شدن باید دانست که اطلاق حیا و مهربانی و امثال آن از صفات بر حق سبحانه باعتبار آثار و
افعال است نه مبادی که از قبیل تاثر و انفعال است رواه الترمذی وابو داود والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن عمر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رفع
یدیه فی الدعاء بود آن حضرت که چون برمیداشت هر دو دست خود را در دعا لم یحطهما حتی یمسح بهما وجهه فرود نمی آورد هر دو دست خود را تا آنکه مسح میکرد بآنها روی مبارک خود را رواه الترمذی
وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یستحب الجوامع من الدعاء بود آن حضرت که دوست میداشت دعا را که جامع مطالب خیرات دنیا و آخرت میبود
ویدع ما سوی ذلک و ترک میداد دعاها را که جوامع نبودند رواه ابو داود وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اسرع الدعاء اجابة دعوة غائب
لغائب بدرستیکه شتاب ترین دعاها از روی اجابت دعای غائب مر غائب را است از جهت وجود صدق و اخلاص و محبت در آن بی شوب تکلف و ریا رواه الترمذی وابو داود وعن عمر بن الخطاب
رضی الله عنه قال استأذنت النبی گفت امیر المؤمنین عمر طلب اذن کردم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی العمرة از برای برآوردن عمره فاذن لی پس اذن کرد آن حضرت و قال یا اخی اینجا برای تعطف
و تلطف است ولا تنسنا و فراموش مکن ما را در وقت دعا فقال کلمة ما یسرنی ان لی بها الدنیا پس گفت آن حضرت سخنی را که شاد نمیکرد مرا در بدل آن کلمه اگر تمام دنیا باشد برای من شاید که همین
سخن باشد که مذکور شد یا سخنی دیگر و غایت امتنان باده برین سخن گفته باشد رواه ابو داود والترمذی وانتهت روایته عند قوله ولا تنسنا و تمام شد روایت ترمذی نزد قول آن حضرت ولا تنسنا
یعنی فقال کلمة الخ در روایت او نیست وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا ترد دعوتهم سه کس اند که رد کرده نمیشود دعای ایشان الصائم
حین یفطر یکی از آن سه کس روزه دار است در هنگامیکه افطار میکند والامام العادل دوم پادشاه داد گستر ودعوة المظلوم سوم آن دعا که رد کرده نمیشود دعای ستم دیده است ظاهر عبارت آن
بود که گوید والمظلوم یعنی سوم از آنها که رد کرده نمیشود دعای آنها مظلوم است و لیکن باین عبارت عدول فرمود برای اهتمام بشان دعای مظلوم فافهم یرفعها الله فوق الغمام برمیدارد دعوت مظلوم را
خدای تعالی بالای ابر کنایت است از رسانیدن او بجانب فوق و مصعد قبول و اجابت و در بعضی روایات آمده است که حق تعالی پیدا کرده است غمام فوق سما چنانکه فرمود ویوم تشقق السماء بالغمام و
یفتح لها ابواب السماء و گشاده میشود برای دعوت مظلوم درهای آسمان ویقول الرب و میگوید پروردگار تعالی وعزتی لانصرنک ولو بعد حین و بعزت من سوگند که البته یاری میدهم ترا اگرچه بعد حین

باشد پس اند و نکاری خطاب بمظلوم است و بکسر کاف تصحیح کرده اند خطاب بدعوت مظلوم و اصل فتحست رواه الترمذی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث دعوات مستجابات
سه دعا مستجابند لاشك فیهن نیست شک در استجابت این سه دعا دعوة الوالد یکی دعا کردن پدر مر فرزند را خواه دعای نیک یا دعای بد و دعای والده بطریق اولی از جهت وفور شفقت و مهربانی و دعوة
المسافر دوم دعای مسافر برای خود یا برای غیر و دعوة المظلوم سوم دعای مظلوم رواه الترمذی وابو داؤد وابن ماجة الفصل الثالث عن انس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لیسئل احدکم ربه حاجته کلها باید که بخواهد یکی از شما از پروردگار خود حاجت خود را همه حتی یسأله شسع نعله اذا انقطع تا آنکه بخواهد از وی دوال نعل خود را چون گسسته گردد شسع بکسر شین
و سکون هاء مهمله دوال نعل زاد فی روایة عن ثابت البنانی مرسلا زیاده کرده است راوی در روایتی از ثابت بنانی بضم موحده که از تابعین است بطریق ارسال حتی یسأله الملح تا آنکه سوال کند
از خدا نمک را و حتی یسأله شسعه اذا انقطع ابو علی دقاق گفته که از نشانهای معرفت آنست که سوال نکنی حوائج خود را کم یا بیش مگر از خدا چنانکه موسی علیه السلام چون مشتاق برؤیت شد
گفت رب ارنی انظر الیک و چون محتاج بنانی شد گفت رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر رواه الترمذی وعنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یرفع یدیه فی الدعاء بود
آنحضرت که بر میداشت هر دو دست خود را در دعا حتی یری بیاض ابطیه تا آنکه دیده میشد سفیدی هر دو بغل وی یعنی در بعضی احیان و در بعضی کمتر از آن بر میداشت ابط بکسر همزه و سکون باء و بکسرتین
آمده وعن سهل ابن سعد عن النبی صلی الله علیه وسلم روایت است از سهل بن سعد ساعدی که صحابی مشهور است و آخر صحابه است در موت بمدینه قال کان یجعل اصبعیه حذاء
منکبیه ویدعو گفت بود آن حضرت که میگردانید انگشتان هر دو دست خود را مقابل دو شانهای خود و دعا میکرد و این مرتبه توسط و اقتصا واست در رفع یدین وعن السائب بن یزید عن
ابیه سائب بن یزید که صحابی مشهور صغیر است در سال دوم از هجرت زائیده شده و حاضر شد حجة الوداع را همراه پدرش روایت میکند از پدر خود ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا دعا فرفع
یدیه مسح وجهه بیدیه بود آنحضرت که چون دعا میکرد پس بر میداشت هر دو دست خود را مسح میکرد روی مبارک خود را بهر دو دست خود پس مسح وجه بهر دو دست در صورتی بود که دستها را بر میداشت
و چون بر نمی داشت مسح نمیکرد و لیکن برداشتن دستها از آداب دعا است روی البیهقی الاحادیث الثلثة روایت کرد بیهقی این سه حدیث را که یکی از انس بود و دیگر از سهل و سوم از سائب فی
الدعوات الکبیر وعن عکرمة عن ابن عباس رض قال المسئلة ان ترفع یدیک حذو منکبیک گفت ابن عباس ادب سوال و دعا این است که برداری هر دو دست خود را برابر هر دو دوش
او نحوهما یا نزدیک بجانب آنها زیرا که عادت درویشان کسیکه سوال کند چیزی را و بطلبد آنست که فراخ کند کفهای دو دست بجانب مسئول الیه والاستغفار ان تشیر باصبع واحدة و ادب استغفار و طلب آمرزش
آنست که اشارت کنی بیک انگشت که سبابه است مقصود سب نفس اماره و شیطان رجیم است و پناه جستن از شر ایشان بسوی خدا کذا قالوا والابتهال ان تمد یدیک جمیعا و ادب ابتهال آنست که دراز کنی هر دو
دست را تمام در قاموس گفته که ابتهال اجتهاد در دعا و خالص گردانیدن آن و در صحاح آورده ابتهال تضرع قوله تعالی ثم نبتهل ای نخلص فی الدعاء و در مجمع البحار گفته ابتهال دراز کردن هر دو دست اصل وی تضرع
و مبالغه در دعا و سوال و طیبی گفته میشاید که مراد از ابتهال در حدیث دفع چیزی است که متصور است از مقابله غذاب پس میکرداند هر دو دست را مانند سپر از اصابت مکروه وفی روایة قال و رفع ویدی این چنین آمده که گفت
والابتهال هکذا ابتهال اینچنین است و رفع یدیه و برداشت هر دو دست را وجعل ظهورهما مما یلی وجهه و گردانید پشتهای دست را در جانبی که متصل است روی او رواه ابو داؤد وعن ابن
عمر رض انه یقول روایت است از ابن عمر که وی میگفت ان رفعکم ایدیکم بدعة بدرستیکه برداشتن شما دستهای خود را یعنی بوجهی که بر میدارید بدعت است ایشان تا بالای سینه بر میداشتند مازاد رسول الله
صلی الله علیه وسلم علی هذا زیاده نکرده است آن حضرت بر داشتن دستها را برین مقدار یعنی الی الصدر یعنی تا سینه این تفسیر است از راوی مر آن چیز را که ابن عمر اشارت کرد آنرا بقول خود هذا یعنی
سنت برداشتن دستها است تا سینه نه بالای سینه طیبی گفت که انکار ابن عمر بر قوم در غالب احوال ایشان است در دعا و سوال و فرق نکردن ایشان در حالات که برای امری تا سینه بر دارند و بالای سینه تا دوشها
برای امری دیگر و بالای دوشها برای امری دیگر فافهم رواه احمد وعن ابی بن کعب رض قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ذکر احدا فدعا له بدأ بنفسه بود آن حضرت
چون یاد میکرد کسی را پس دعا میکرد و آغاز میکرد بدعا برای خود چنانکه می گفت اللهم اغفرلی و لفلان و ظاهر حدیث در آنست که ابتداء بنفس مخصوص بدعای مغفرت نیست بلکه در هر دعا نخست برای خود
میکرد پس از آن برای وی رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب صحیح وعن ابی سعید الخدری رض ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من مسلم یدعو بدعوة
لیس فیها اثم ولا قطیعة رحم نیست هیچ مسلمانیکه دعا کند بدعای که نیست در آن دعا بزه و نه بریدن خویشی الا اعطاه الله بها احدی ثلث مگر آنکه میدهد او را خدای تعالی بآن دعا یکی از سه خصلت
اما ان یعجل له دعوته یا آنکه شتابی میکند برای وی باجابت دعای او یعنی در همین جهان میدهد واما ان یدخرها له فی الآخرة و یا آنکه نگاه میدارد دعوت او را و ذخیره میکند برای وی تا دهد در آخرت و
اما ان یصرف عنه من السوء مثلها و یا آنکه بر میگرداند یعنی از بدی مانند دعای که کرده است قالوا اذا نکثر گفتند صحابه اکنون که دانستیم که دعا البته مستجابست یکی ازین سه طریق اکثار میکنیم
بسیار میکنیم دعا را قال گفت آنحضرت الله تعالی اکثر فضل خدا و ثواب وی بیشتر است بسیاری دعای شما هیچ کمی نمی آورد در ثواب وی و در خزانه فضل وی بخشید چندانکه میخواهید رواه احمد وعن ابن عباس
رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم قال خمس دعوات یستجاب لهن گفت پنج دعا است که قبول کرده میشود مر آنها را دعوة المظلوم یکی دعای ستم دیده حتی ینتصر تا آنکه انتقام
میکشد حق تعالی از ستم کننده ودعوة الحاج حتی یصدر دوم دعای قصد کننده حج تا آنکه رجوع کند و باز آید بمنزل خود ودعوة المجاهد سوم دعای کارزار کننده بکافران و بر آنچه ملتفت میشود آن حتی
یقعد بفا و قاف تا آنکه میکند اسباب و آلات آنرا یعنی فارغ میکرد از جهاد و در بعضی نسخ یقعد بقاف و عین آنکه می نشیند کارزار و در بعضی یقفل بقاف و فاء تا آنکه باز می آید بخانه و قفول بمعنی رجوع است ودعوة المریض
حتی یبرأ و چهارم دعای بیمار تا آنکه به میشود ودعوة الاخ لاخیه بظهر الغیب و پنجم دعای برادر مسلمان برای مسلمان دیگر غایبانه ثم قال پس گفت آنحضرت واسرع هذه الدعوات اجابة و شتابنده ترین
این دعاها از روی اجابت دعوة الاخ بظهر الغیب رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر باب ذکر الله عز وجل والتقرب الیه مذکور مراد باشد بزبان افضل آنست که بزبان و بدل
هر دو باشد و اگر یکی باشد پس دل تنها افضل تر است این چنین گفت نووی در شرح مسلم و نیز گفته که ذکر حق سبحانه دو نوع است ذکر قلب و ذکر لسان مانند ذکر قلب دو نوع است که یکی از دو یکی تفکر در عظمت و جلال و آنچه مضمون عظمت حضرت اله

و جلال وی مه جبروت و ملکوت و آیات وی در ارض و سماوات و این را ذکر خفی گویند و در حدیث آمده که خیر الذکر الخفی و دوم ذکر وی بقلب نزد امر و نهی وی تعالی و تقدس انتهی و بعضی فقها گویند که ذکر نمی باشد مگر بزبان و ادنی
مرتبهٔ وی آنست که بشنواند خود را بر قول مختار و بی آن معتبر نیست چنانکه در قرائت و طلاق و عتاق و آنچه بدل است آن فعل قلب است از قسم علم و تصور و ذکر نیست چنانکه قرائت نیست و ذکر نام چیزیست که
فعل لسان است و معلوم نیست که مقصود ایشان چیست اگر مراد آنست که فعل قلب را ذکر در لغت نام نیست پس این خلاف چیزیست که در کتب لغت است در صحاح و قاموس گفته است که ذکر ضد
نسیان است و این خود فعل قلب است نعم آنچه فعل لسان است آنرا نیز ذکر میگویند پس لفظ ذکر مشترک باشد میان فعل قلب و فعل لسان و در قرآن مجید مفسرا دیده و ذکر یک از انسیت پس ذکر بمعنی قول
و کلام نیست و اگر بمعنی کلام باشد کلام نیز نفسی و لفظی است پس چرا ذکر نیز قلبی و لسانی نباشد و اگر مراد آنست که فضائل و خواص که وارد شده است در شان ذکر و مترتب میگردد بر فعل لسان ثابت نیست
مر چیزی را که فعل قلب است و مترتب نیست بران این نیز قولی بی دلیل است و چرا نباشد بعد ازان که ذکر نام وی باشد و اگر مراد آنست که افضل آنست که بزبان باشد با مواطاة قلب این سخن دیگر است و نزاع درآن
نیست و نزد مشائخ طریقت قدس الله اسرارهم ذکر دو نوع است قلبی و لسانی و اثر قلبی اقوی و اعظم و اکثر از ذکر لسانی است بلکه بحقیقت ذکر قلبی است و حقیقت ذکر نزد ایشان نسیان ما سوی الله و قیاس بر
قرائت و عتاق فاسد است زیراکه در شرع صریحا ثابت شده است که اینها فعل لسان اند و مترتب نمیشود احکام بران بدون فعل لسان و ذکر اینچنین نیست و شاید که مقصود ایشان آنست که معتبر در اذکار
و اورادی که در شرع وارد شده اند چنانکه تسبیح و تحمید و تکبیر در نماز و بعد از نماز و امثال آن فعل لسان است و مترتب نمیگردد ثواب بر آن مگر بفعل لسان چنانکه در قرائت در نماز و دلالت میکند برین معنی کلام
جزری در اول حصن حصین و نظر در سیاق کلام او اما اگر یاد کردن دل او را ملاذ ذکر گویند و یاد خداوندی و ثواب و نتیجه بران مترتب نیست محل نظر است و الله اعلم و دیگر بدانکه جهر مذکور مشروع است بی شبهه چنانکه در حدیث
آمده است که من ذکرنی فی ملأ مقابل من ذکرنی فی نفسه و از اوله آنست قول حق سبحانه و تعالی کذکرکم آباءکم ابن عباس میگوید نمی شناختم من برگشتن مردم را از نماز در عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم مگر بذکر
رواه البخاری وغیره و جهر ذکر در تکبیرات عید و در ادبار صلوة و در ثغور و اسفار و جز آن نیز دلیل آنست تا آنکه فرمود آن حضرت صلی الله علیه و سلم در وقتی که بلند کردند صحابه آوازهای خود را بذکر و فریاد
بر آوردند یا ایها الناس اربعوا علی انفسکم فانکم لا تدعون اصم و لا غائبا فرمود ای مردمان نرمی و آسانی کنید بر نفسهای خود زیرا که شما نمیخوانید کر و غائب را مضمون اربعوا دلالت دارد که منع از جهت شفقت است نه
از جهت عدم جواز و بتحقیق جهر کرده است آن حضرت باذکار و ادعیه در مواطن کثیره چنانکه در حفر خندق و حمل سنگ و خشت برای مسجد و جز آن و همچنین آنچه آمده است از سلف صحابه و من بعدهم و همه اینها دلالت
دارد بر جواز جهر و اجتماع برای ذکر و لیکن اینها در قضایای مخصوصه است احتمال اختصاص آن مواضع که واقع اند دران موارد پس آنکه نظر کرد بجانب معنی و علت اجازت کرد آنرا علی العموم و آنکه نظر بر خصوص
کرد قصر کرد آنها را بر موارد شرع و طریق اول موافق است بمقاصد شرع و مطالب آن پس ظاهر گشت از آنچه مذکور شد صحت آنچه استحسان کرده اند بعضی مشائخ صوفیه آنرا از اجتماع برای ذکر و حزب و احداث حلقه
برای آن و حلق الذکر که در حدیث واقع شده است محتمل آنست اما مذهب مالک کراهت است از جهت عدم عمل سلف از صحابه و تابعین بدان و از جهت سد ذرائع تا رفته رفته زیاده بران نکنند و تجاوز از
حد نکنند و بعضی از متاخرین از مشائخ شاذلیه قدس الله اسرارهم گفته اند که این اجتماع و تحلق از برای اذکار و احزاب از رواجح دین است که متعین است تمسک بدان از جهت غایت حقایق و دیانت درین ازمنه اگر چه
بدعتیست مختلف فیه است و نهایت آن قول بکراهت است پس صحیح است عمل بدان بقول کسی که قائل است بدان و شاید که شارع ترغیب کرده باشد دران برای جماعتی که بعد از صدر اول پیدا شدند از جهت
ایشان بدان که احکام مختلف میگردد و حکم باباحت و ندب باختلاف ازمنه و امکنه بلکه باختلاف اشخاص پس متعین شد قول بجواز آن برعایت شروط و آداب و آن مذکور است در مواضع خود والله اعلم و منه التوفیق

الفصل الاول عن ابی هریرة و ابی سعید رضی الله عنهما قالا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یقعد قوم یذکرون الله نمی نشینند هیچ گروهی در حالی که ذکر میکنند
الا حفتهم الملائکة مگر آنکه گرداگرد میگیرند و احاطه میکنند ایشان را فرشتگان **و غشیتهم الرحمة** و می پوشد ایشان را انوار و آثار رحمت **و نزلت علیهم السکینة** و فرود می آید بر ایشان آرام و
حضور و آنچه حاصل می شود در آن وقت از نورانیت و طمأنینت و حضور قلب و جمعیت و ذوق و شوق اثر آنست و سخن درین معنی در فصل اول از کتاب علم و فضائل قرآن گذشت فتذکر **و ذکرهم الله فیمن عنده**
و یاد میکند این قوم را خدای تعالی در آن جماعت که نزد وی اند و مقربان جناب قدس اند از جهت مباهات و مفاخرت کردن بایشان و اظهار فضل و کرامت آدمیان بملائکه زیرا که دعوی میکردند تسبیح و
تقدیس برای خود و فساد و سفک دما برای آدمیان **رواه مسلم و عن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یسیر فی طریق مکة** بود آن حضرت که سیر میکرد و میرفت
در راه مکه که از مکه بمدینه می آمد **فمر علی جبل یقال له جمدان** پس گذشت آن حضرت بر کوهی که گفته میشود مر او را جمدان بضم جیم و سکون میم و دال مهمله نام کوهیست نزدیک مدینه بر مسافت یک شب **فقال**
پس گفت آن حضرت **سیروا هذا جمدان** سیر کنید و تیز روید این است جمدان و نزدیک است مدینه **سبق المفردون** بفتح فا و تشدید را بکسر و فتح و بسکون فا و تخفیف را بکسر و فتح یعنی پیشی کردند تنها
روندگان و جدا کنندگان خود را از مردم آنحضرت با صحابه از سفر بمدینه می آمدند چون نزدیک رسیدند جماعت از ایشان مشتاق شدند بوطن و باهل و عیال خود و جدا شدند بشوق و ولع تمام بسوی منازل خود
در آمدند و جماعه دیگر بی شوق و نشاط بحال خود ماندند پس آن حضرت آن جماعت گفت شما نیز سیر کنید و تیز روید که منازل نزدیک رسید و مفردان پیشی کردند **قالوا** گفتند این جماعت **و ما المفردون**
و چیستند مفردان **یا رسول الله** ظاهر آن بود که میگفتند کیستند مفردان و چه کسانند ایشان و لیکن سوال از حقیقت مفردان و ماهیت ایشان کردند گویا که ایشان دریافتند که مقصود آن حضرت همین اشخاص
که پیشتر تیز رفتند نیستند آنها خود معلوم اند که چه کسانند پس آن حضرت بجانب حقیقت رفته تفسیر مفردان کرد **و قال الذاکرون الله کثیرا و الذاکرات** و فرمود مفردان مردانند که ذکر کننده اند خدا را بسیار
و زنانند که ذکر کننده اند خدا را بسیار یعنی آنها که خالص و جدا کرده اند خود را یا خالص کرده شده اند برای عبادت خدا و خلوت گزیده اند تنها و یکسو از مردم و گوشه گرفته اند از خلق و منقطع شده اند از ما سوای
حق و ترک داده اند صحبت و ستارا و ترک کرده اند اسباب و شهوات را و مشغول شده اند بذکر وی تعالی و این مقام تجرید است که اشارت میکند بوی قوله تعالی و تبتل الیه تبتیلا و بعضی گفته اند که مفردون موحدانند که
غیر خدا را نمی دانند و جز وی را نمی بینند و شهود نمی بینند و یکی می گویند و یکی میدانند و یکی می بینند و خالص شده اند برای ذکر حق بکلیت خود و اشارت میکند بوی که فرد الرجل میگویند وقتی که تفقه کند و پس از آن گوشه گیرد از
مردم و خلوت گزیند بعبادت خدا و مراعات امر و نهی کند و اشتغال بذکر وی سبحانه و در قاموس نیز مثل این گفته رواه مسلم و در روایت ترمذی این چنین آمده المستهترون و در بعضی الذین اهتروا فی ذکر الله آنکسانیکه شیفته و حریص شده اند

و ریاد خداوند متعرد و متنبه ترکسی را کو بند که مولع شده است بکسی و بچیزی که سخن نمیکند جز بوی و یاد نمیکند جز آنرا یضع الذکر عنهم اثقالهم فرود می نهند ذکر از ایشان بارهای گناه را ایشان فیاتون یوم القیمة خفافا پس می آیند روز
قیامت سبک و بی تعلق انتهی و در حدیث آمده است که فقرا روز قیامت در محشر با اسلحه خود برود زانو بنشینند و بگویند ما را برای چه اینجا نگاه داشته اید و چه چیز میخواهید از حساب و کتاب ما را امر کنید که برویم در بهشت
و آنجا بیاسائیم چنانکه در باب فضل الفقرا بیاید وعن ابی موسی رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل الذی یذکر ربه والذی لایذکر ربه مثل الحی والمیت روایت
از ابی موسی اشعری که گفت گفت آن حضرت حال و قصه آنکسی که یاد میکند پروردگار خود را و آنکسیکه یاد نمیکند پروردگار خود را همچو حال زنده و مرده است ذاکر بمنزله حی است در ظهور آثار روحانیت از معرفت و
ذوق و شوق و محبت مانند ظهور آثار و افعال جسمانیت در حی و غیر ذاکر بر عکس آن بیت زندگانی نتوان گفت حیاتی که مراست * زنده آنست که با دوست وصالی دارد متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الله تعالی انا عند ظن عبدی بی گفت آن حضرت میگوید خدای تعالی من نزد گمان بنده خودم که بمن دارد یعنی می آمرزم گناه او را چون طلب آمرزش کند و قبول
میکنم توبه او را چون توبه کند و باز آید از گناهان و اجابت میکنم وقتی که دعا کند و کفایت میکنم حاجتش را وقتیکه طلب کند کذا قیل و اصح آنست که مراد باین رجاست و امیدواری عفو و کرم پس اگر عفو امید دارد
عفو میکنم و اگر عقوبت گمان میبرد عقوبت میکنم اشارتست بترجیح جانب رجا و گفته اند که حقیقت رجا آنست که عمل کند خدمتی بجا آرد و امید قبول دارد و آنکه هیچ عمل نکند و عصیان ورزد و از استغفار و توبه
نکند و چشم نیکی دارد آن آرزوی محض است و آن بهره کوفتن است بر هر تقدیر از لطف و کرم خدا نا امید نباید بود بیت نا امید از در لطف تو کجا باید رفت * تو چنانی که درگاه ترا ثانی نیست و بعض گفته اند که مراد بظن اینجا
علم یقینی است یعنی من نزد یقین بنده ام و علم وی آنکه بازگشت وی بسوی من است و حساب وی بر من و آنچه تقدیر کرده ام من برای وی از خیر و شر البته شدنی و رسیدنیست یعنی چون متمکن گردد بنده در مقام توحید قریب گردد
بمن چنانکه هرچه دعا کند اجابت میکنم یا مراد علم اوست بآنکه من با ویم چون یاد میکند مرا یا آنکه من جزا میدهم او را بر عمل او پنهان و آشکارا و باین معنی بعد وی تفصیل و تفسیر میشود مراد او چنانکه فرمود وانا معه اذا ذکرنی
و من با بنده ام و قریب او بتوفیق و معونت و در آوردن نور حضور و شهود در دل وی وقتی که یاد میکند مرا فان ذکرنی فی نفسه پس اگر یاد کند وی مرا در ذات خود یعنی پنهان ذکرته فی نفسی یاد میکنم من او را در ذات خود
یعنی پنهان میدهم ثواب او را و متولی میشوم اثابت خود را و ثابت آنرا چنانکه نمیداند آنرا هیچکس نه فرشته و نه غیر وی کذا قالوا و ان ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منهم و اگر یاد کند مرا در جماعتی از آدمیان ذکر کنم او را در جماعتی
بهتر از آن جماعت که جماعت ملائکه مقربین باشند و ملا بفتح میم و لام اشراف قوم و مهتران ایشان را گویند و شک نیست که مراد سبحانه از کلام لفظی است نفسی چنانکه در جای خود تحقیق کرده شده است پس ذکر میکند بنده خود را به
کلام و لا محذور فیه و ثواب لازم ذکر اوست سبحانه و اثر آن است و قاضی عیاض گفته که محتمل است بودن ذکر محمول بر ظاهر بجهت اکرام و تشریف وی سبحانه بنده خود را و درین حدیث دلیل است بر جواز ذکر جهر چنانکه گذشت و مانند
آنکه بدین حدیث استدلال میکنند بر افضلیت ملائکه از بشر طیبی گفته که مراد از ملائکه مقربین و ارواح مرسلین اند فقط پوشیده نماند که هنوز اشکال باقیست مذکور در مجلس شریف صلی الله علیه وسلم ملائکه گویند که مقدس آنحضرت
در ملائکه اوقات و اوقات بوده است و بهمین سبب آن طاهر شد و آنرا خیر نامیده اند و لازم نیست که در وقت ذکر آنجا باشد فافهم و احسن آنست که گفته شود که خیریت از جهت نزاهت و تقدس و قرب و علو ثابت است ملاء اعلی را
و این منافات ندارد با فضلیت بشر از جهت کثرت ثواب بجهت تعبد با وجود موانع و عوارض جسمانی و قریب باین است آنچه بعضی گفته اند که خیریت بجهت بودن ایشانست نزد خدای عز و جل و بودن وی تعالی ایشان را
چنانکه قول وی تعالی ان الذین عند ربک لا یستکبرون و قول وی سبحانه انی معکم عندیت و معیت اگرچه شامل و ثابت است مر بشر را لیکن ملائکه را اقدم و اسبق است و ظهور سلطان ربوبیت و انوار قدس در عالم ملکوت اکثر
و ابهر است اگرچه بشر افضل و اشرف باشد و جه دیگر است و تصریح کرده اند باختلاف جهتین بسیاری از علما والله اعلم متفق علیه وعن ابی ذر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الله من جاء
بالحسنة فله عشر امثالها گفت ابو ذر گفت آن حضرت که میگوید خدای تعالی کسیکه بیارد نیکی را و عمل نیک کند پس مر او راست ده چندان ثواب که کم ازین نیست و از ذیل و بیشتر میدهیم هر کرا خواهیم باندازه
صدق و اخلاص در عمل با که مقصد ترهم واقع شده است و من جاء بالسیئة فجزاء سیئة مثلها و کسیکه بیارد بدی را پس پاداش بدی مانند اوست یعنی یک بدی او را عفو یا می آمرزم و اصلا جزا نمیدهیم
مقصود بیان فضل و کرم اوست تعالی شانه و فضل دیگر آنکه میفرماید و من تقرب منی شبرا و کسیکه نزدیکی جوید از من مقدار یک شبر تقربت منه ذراعا نزدیکی جویم من بسوی وی مقدار ذراع و من تقرب منی ذراعا
تقربت منه باعا و کسیکه نزدیکی جوید بسوی من یک ذراع نزدیکی جویم من بسوی وی مقدار باع یعنی اندک عملی که کند که فی الجمله موجب قرب بود کا میشود جزای آن زیاده از آن هم و زیاده کردانم قرب او را بدرگاه خود
از آن چه مستحق و مستوجب آن است شبر بکسر شین و سکون با یک بدست و ذراع یک ارش و دست و باع قولاج کذا فی الصراح و در قاموس گفته که شبر ما بین اعالی ابهام و اعلی خنصر و ذراع از طرف مرفق تا طرف اصبع وسطی و
باع قدر یدین و من اتانی یمشی اتیته هرولة و کسیکه بیاید مرا روان می آیم من او را دوان و هروله بفتح ها و سکون را و فتح واو نوعی از رفتار و دویدن کذا فی الصراح و فی القاموس هرولة میان رفتن و دویدن
ازین سوی رحمت خداوند تعالی و قرب وی بسی زنند کان و زیادت ثواب و عطاء و فضل وی تعالی بر طاعات و اعمال ایشان و من لقینی بقراب الارض خطیئة لایشرک بی شیئا و کسیکه پیش آید مرا مقدار زمین پر آن
از روی گناهان در حالیکه انباز نمیگیرد با من چیزی را لقیته بمثلها مغفرة پیش می آیم او را مانند آن از روی آمرزش قراب بضم و کسر قاف چیزی که قریب مقدار وی باشد رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی قال گفت آن حضرت که خدای تعالی گفت من عادی لی ولیا فقد اذنته بالحرب کسیکه دشمن دارد دوستی از دوستان
مرا پس تحقیق من آگاه کردم و خبر میکنم او را بجنگ دشمنی ولی از ولایت است بمعنی محبت و نصرت یا از تولیت امور و ما تقرب الی عبدی بشیء احب الی مما افترضت علیه و نزدیکی بمحبت بسوی من بنده
من بهیچ چیزی که محبوبتر است بسوی من تقرب وی از چیزی که فرض کردانیده ام بروی یعنی تقرب باداء فرائض محبوبتر است نزد من از تقرب بنوافل چه اداء فرائض محبوبتر و مرضی تر و مطلوبتر است نزد وی سبحانه
با تقرب بنفل نیز نتیجه عالی و درجه عظیم دارد بجهت بودن نوافل متمم و مکمل فرائض و ما یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل و همیشه است بنده من که نزدیکی میجوید بسوی من بنوافل یعنی بعباداتی که واجب نیست
حتی احببته تا آنکه دوست میدارم من آن بنده را فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به پس چون دوست میدارم او را میباشم من شنوائی وی که میشنود بآن و بصره الذی یبصر به و میباشم بینائی وی که
می بیند بآن و یده التی یبطش بها و میباشم دست آن بنده که میگیرد بآن بطش در اصل حمله کردن و سخت گرفتن است و مراد اینجا مطلق گرفتن است و رجله التی یمشی بها و میباشم پای وی که راه میرود بآن
و در بعضی روایات و فؤاده الذی یعقل به و میباشم دل وی که ادراک میکند بآن و در آخر این حدیث در بعضی روایات این نیز زیاده میکند که فبی یسمع و بی یبصر یعنی بمن میشنود و بمن می بیند

می‌بیند و بی بطشی و من میگیرد و بی پایی و من میرود یعنی نمی‌شنود و نمی‌بیند و نمی‌گیرد و نمیرود بسوی چیزی مگر آنکه ملحوظ و مقصود وی رضای حق و طاعت اوست و منظور و مشهود وی ذات مقدس من است و اول این مرتبه کمال آن
از جهت امتثال امر وی و نیت تقرب بسوی وی سبحانه تعالی و آخر وی فنا و توحید و مراین کلام را بیانی است که در شرح فتوح الغیب آورده شده است و در شرح نیز چیزی از آن مذکور است و چون بنده باین مرتبه رسید مستجاب
میشود دعای وی البته از جهت فنای وی از ارادت و تمحض عبودیت چنانکه فرمود وان سألنی لاعطینه اگر سوال کند و بطلبد این بنده از من هر آینه میدهم او را مطلوب و مسئول او را ولئن استعاذنی بنون و اگر پناه
جوید آن بنده مرا از شرور و مکروهات و در روایتی استعاذ بی بباء و این اظهر است از روی معنی اگرچه اول اشهر است از جهت روایت لاعیذنه هر آینه پناه میدهم او را و چون پناه و افتتاح کلام بر ذکر ولایت و محبت بود
ختم کرد و آنچه نیز ناظر درین معنی است گفت وماترددت عن شیء انا فاعله و متردد نمیشوم و توقف نمیکنم از چیزی که من کننده آنم ترددی عن نفس المؤمن همچو تردد من از قبض کردن جان مؤمن یکره الموت
که ناخوش میدارد مؤمن مرگ را بحکم طبیعت وانا اکره مساءته و من ناخوش میدارم اندوهگین کردن او را و در بعضی نسخ ولا بدله منه و چاره نیست او را از مرگ یعنی من بجهت محبتی که به بنده خود دارم تردد میکنم در
میرانیدن او بسبب آنکه ناخوش می‌آید او را اما از مرگ چاره نیست و البته باید مرد و آن نیز موصل است بکرامات و درجات عالی و حضور جناب قرب و رضوان است رواه البخاری بدانکه اطلاق تردد در شان پروردگار
تعالی و تقدس جایز نیست زیرا که آن عبارت است از تعارض دو رای و ترادف دو خاطر متعلق بفعل و ترک و اطلاق آن بر وی تعالی باعتبار غایت و منتها است که توقف و تانی است و همچنین سائر صفات مخلوقین
که اسناد آن بدرگاه عزت میکنند مثل غضب و حیا و مکر و جز آن و معنی آنست که من تاخیر میکنم و توقف نمی نمایم در امر وی مثل درنگ و توقف شخص متردد در کاری مگر در قبض روح بنده مؤمن که توقف میکنم در آن تا
آسان کرده موت بر وی و مایل کرد دل وی بآن و مشتاق کرد بدان پس منخرط کرده بدان در سلک مقربین و جای گیرد در اعلی علیین و توربشتی گفته که مراد بتردد ازاله کراهت موت است ابتلاء مؤمن بلطایف که پیدا میکند
وی تعالی و ظاهر میگرداند برای بنده تا برود کراهتی که در نفس اوست بجهت آنکه متحقق میگردد نزد وی از بشارت برضوان حق و کرامت وی متقدم میشود این حال را احوالی که بشره از مرض و هرم و فاقه و درماندگی و شدت
بلا که آسان میگرداند بر وی مفارقت دنیا را و قطع میکند از دنیا علاقه او را تا آنکه ناامید میشود از وی و امیدوار میگردد بآنچه نزد خداست و مشتاق میگردد بدار کرامت و نعیم باقی بتدریج باسباب مذکوره پس وی تعالی
تعبیر کرد ازین فعل خود بتردد فافهم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله ملائکة یطوفون فی الطرق بدرستیکه مر خدای تعالی را فرشتگان اند که میگردند در راهها یلتمسون
اهل الذکر میجویند خداوندان ذکر را فاذا وجدوا قوما یذکرون الله تنادوا پس چون می‌یابند گروهی را که ذکر میکنند خدا آواز میدهند و میخوانند یکدیگر را و میگویند هلموا الی حاجتکم بیائید بسوی حاجت
خود که میجستید قال گفت آن حضرت فیحفونهم باجنحتهم الی السماء الدنیا پس گرد اگرد میگیرند اهل ذکر را ببالهای خود تا آسمان که پایان تر و نزدیک تر است قال گفت آن حضرت که چون میروند فرشتگان بدرگاه
عزت فیسألهم ربهم وهو اعلم بهم پس می‌پرسد فرشتگان را پروردگار ایشان از حال آنکه وی تعالی داناتر است بحال ایشان و فایده سوال اظهار شرف بنی آدم و صلاح تسبیح و تقدیس ایشان است و تعریض
بملائکه که بفساد و فسق ایشان گواهی میدادند و تسبیح و تقدیس را بخود نسبت میکردند می‌پرسد پروردگار تعالی ما یقول عبادی چه میگویند و چه میکنند بندگان من قال گفت آنحضرت یقولون میگویند
فرشتگان در جواب سوال رب العزة یسبحونک ویکبرونک ویحمدونک ویمجدونک بپاکی و بزرگی و ثنا و عظمت یاد میکنند ترا قال گفت آن حضرت فیقول پس میگوید پروردگار تعالی
هل رأونی آیا دیده اند ایشان مرا قال گفت آن حضرت فیقولون پس می‌گویند فرشتگان لا والله ما رأوک ندیده اند بخدا سوگند ترا قال فیقول گفت آن حضرت پس میگوید خدای تعالی کیف
لو رأونی چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند مرا قال فیقولون گفت آن حضرت صلعم پس میگویند فرشتگان لو رأوک کانوا اشد لک عبادة اگر میدیدند ترا می‌بودند سخت تر در عبادت کردن مر ترا و
اشد لک تمجیدا و سخت تر در تعظیم کردن و بزرگ داشتن مر ترا واکثر لک تسبیحا و اکثر و بیشتر در تسبیح کردن مر ترا قال گفت آن حضرت فیقول پس میگوید تعالی فما یسألون پس چه چیز میخواهند قالوا
میگویند فرشتگان یسألونک الجنة میخواهند از تو بهشت را قال یقول گفت آن حضرت میگوید حق تعالی وهل رأوها آیا دیده اند بهشت را فیقولون لا والله یا رب ما رأوها پس میگویند فرشتگان
نه سوگند است ای پروردگار ندیده اند بهشت را یعنی ایمان ایشان بجنت بغیب است و با وجود آن بیقین ثابت اند بخلاف ملائکه که ایمان ایشان عیانی است قال یقول گفت آن حضرت میگوید وی تعالی فکیف
لو رأوها پس چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند بهشت را قال یقولون لو انهم رأوها کانوا اشد علیها حرصا گفت آن حضرت میگویند فرشتگان اگر میدیدند بهشت را می‌بودند سخت تر از روی حرص
کردن بران واشد لها طلبا و میبودند سخت تر از روی طلب مر آن را واعظم فیها رغبة و میبودند بزرگتر از روی رغبت کردن در آن قال فمم یتعوذون گفت آن حضرت پس از چه چیز پناه میجویند قال
یقولون من النار گفت آنحضرت میگویند فرشتگان پناه میجویند از آتش دوزخ قال یقول فهل رأوها گفت آن حضرت میگوید حق تعالی آیا دیده اند آتش را قال یقولون گفت آن حضرت میگویند
فرشتگان لا والله یا رب ما رأوها ندیده اند آتش را قال یقول فکیف لو رأوها گفت آن حضرت میگوید وی تعالی پس چگونه بود حال ایشان اگر میبود که میدیدند آتش را قال یقولون لو رأوها
گفت میگوید وی تعالی اگر میبود که میدیدند آتش را کانوا اشد منها فرارا میبودند سخت تر از روی گریختن از آتش واشد لها مخافة و میبودند سخت تر از روی ترسیدن مر آتش را قال گفت آن حضرت
فیقول پس میگوید پروردگار تعالی فاشهدکم انی قد غفرت لهم پس گواه میگیرم مر شما را که بدرستی که من بخشیدم و آمرزیدم ایشان را قال فیقول ملک من الملائکة گفت آن حضرت پس میگوید فرشته از فرشتگان
فیهم فلان لیس منهم در میان ایشان فلان است که نیست از ایشان و نیست ذکر کننده انما جاء لحاجة بیامده آن فلان مگر از جهت کاری که احتیاج بدان داشت قال هم الجلساء لا یشقی جلیسهم میگوید حق سبحانه و تعالی ایشان
آن قوم همنشینانند که بدبخت نمیشود همنشین ایشان اگرچه برای کار دیگر بیاید و هم کار ایشان نباشد یعنی بخشیدم و آمرزیدم آنرا نیز بیت همنشینی اولیا چون کیمیاست کیمیائی خود باین خوبی کجاست رواه البخاری
وفی روایة مسلم قال ان لله ملائکة سیارة گفت آن حضرت بدرستیکه مر خدا را فرشتگانند سیر کننده و گردنده در زمین فضلا بضم فا و سکون ضاد و ضم آن جمع فاضل و در بعضی نسخ فضلاء بر وزن فضحاء و علما
گفته اند اگرچه در صحت ذات خود این لفظ صحیح است اینجا وهم است یبتغون مجالس الذکر طلب میکنند مجلسهای ذکر را فاذا وجدوا مجلسا فیه ذکر قعدوا معهم پس چون می‌یابند مجلسی را که در وی ذکر است
می‌نشینند با ذکر کنندگان وحف بعضهم بعضا باجنحتهم و گرد میکنند بعضی فرشتگان بعضی را ببالهای خود حتی یملأوا ما بینهم وبین السماء الدنیا تا آنکه پر میکنند فضا را که میان ایشان و میان
آسمان پایان تر است فاذا تفرقوا پس وقتی که پریشان میشوند و جدا میشوند ذاکران عرجوا بالا میبرایند فرشتگان وصعدوا الی السماء و میروند تا آسمان قال گفت آنحضرت فیسألهم الله پس می پرسد

فرشتگان را خدای تعالی وهو اعلم بهم و حال آنکه وی تعالی داناتر است بفرشتگان و در بعضی نسخ با حوالهم من این جئتم از کجا می آئید فیقولون پس میگویند فرشتگان جئنا من عند عباد لك فی الارض می آئیم ما
از نزد بندگان تو که در زمین اند یسبحونك ویکبرونك ویهللونك ویمجدونك و در بعضی نسخ یحمدونك ذکر میکنند ترا بانواع اذکار ویسألونك و دعا و سوال میکنند ترا قال میگوید پروردگار
تعالی و تقدس ما ذا یسألونی چه چیز سوال میکنند مرا قالوا یسألونك جنتك میگویند فرشتگان سوال میکنند ترا بهشت ترا قال میگوید وی تعالی وهل رأوا جنتی آیا دیده اند بهشت مرا قالوا
لا ای رب میگویند فرشتگان ندیده اند ای پروردگار من قال وکیف لو رأوا جنتی میگوید پروردگار چگونه میبود حال ایشان اگر میدیدند بهشت مرا قالوا ویستجیرونك میگویند فرشتگان طلب
امن میکنند از تو و پناه میجویند بتو قال میگوید پروردگار ومما یستجیرونی واز چه چیز طلب امن و پناه میکنند بنون مشدده و در بعضی نسخ بدون نون است قالوا من نارك میگویند فرشتگان طلب امن
و پناه میکنند از آتش تو و عذاب تو قال میگوید پروردگار وهل رأوا ناری آیا دیده اند آتش مرا قالوا لا گویند فرشتگان نه دیده اند قال وکیف لو رأوا ناری میگوید حق سبحانه تعالی چگونه می بود
حال ایشان اگر میدیدند آتش مرا قالوا ویستغفرونك میگویند فرشتگان طلب آمرزش میکنند از تو قال گفت آن حضرت فیقول پس میگوید پروردگار تعالی فقد غفرت لهم پس بتحقیق آمرزیدم مر ایشانرا
فاعطیتهم ما سألوا پس دادم ایشان را چیزیکه سوال کردند ایشان یعنی بهشت واجرتهم مما استجاروا و امان دادم ایشانرا از چیزیکه امان جستند ایشان یعنی آتش قال گفت آن حضرت یقولون
میگویند فرشتگان رب فیهم فلان عبد خطاء ای پروردگار در میان ایشان فلان بنده است گناهکار بدکار انما مر فجلس فیهم نبود آن بنده مگر آنکه میگذشت از آنجا پس نشست در ایشان نه بجهت
ذکر کند قال گفت آن حضرت فیقول پس میگوید پروردگار وله غفرت ومر او را هم آمرزیدم هم القوم لا یشقی بهم جلیسهم ایشان آن قوم اند که بدبخت نمیشود و بی نصیب نمی باشد بسبب ایشان
و مصاحبت ایشان همنشین ایشان وقال غوث الثقلین الشیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه شعر انا من رجال لا یخاف جلیسهم ریب الزمان ولا یری ما یرهب وعن حنظلة بن الربیع
بضم را و فتح موحده و کسر تحتانیه مشدده الاسیدی بضم همزه و فتح سین مهمله و کسر تحتانیه مشدده و بسکون یا نیز گفته اند منسوب باسید بن عمرو بن تمیم صحابیست کاتب وحی بود و از زهاد عرب و عقلای
ایشان بود عمر طویل یافته و در اوائل امارت معاویه رض از عالم رفته قال گفت حنظله لقینی ابوبکر فقال کیف انت یا حنظلة پیش آمد مرا ابوبکر صدیق رض گفت ابوبکر چگونه تو و چیست حال تو در
یقین ایمانی ای حنظلة قلت نافق حنظلة گفتم منافق شد حنظله قال سبحان الله ما تقول گفت ابوبکر چه میگوئی و با این خلوص ایمانی که تو داری چگونه نسبت نفاق بخود میکنی قلت گفتم نکون عند
رسول الله می باشیم ما نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یذکرنا بالنار والجنة تذکیر میکند و وعظ میگوید آن حضرت ما را با آتش دوزخ و بهشت کانا رأی عین گویا که ما می بینیم بهشت و دوزخ
را بچشم فاذا خرجنا من عند رسول الله پس چون بیرون می آئیم از نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عافسنا الازواج والاولاد والضیعات مخالطت میکنیم با زنان و فرزندان
و زمینها را و باغها را نسینا کثیرا فراموش میکنیم بسیاری از آن چیزها که یاد داشتیم نزد آن حضرت یعنی غفلتی طاری میگردد که آن حالت که داشتیم نمی ماند معافست معالجت و ممارست و مخالطت و ضیعت هر
چیزیکه معاش وی بوی بود چنانکه تجارت و زراعت و حرف بمعنی حرفت نیز آمده و در قاموس گفته که ضیعت زمینی که حاصل داشته باشد قال ابوبکر فوالله انا لنلقی مثل هذا گفت ابوبکر پس بخدا سوگند
بدرستیکه ما هر آئینه پیش می آئیم مانند این حالت را که تو میگوئی یعنی ما را نیز همچنین حالت است که بجهت غیبت و حضور تفاوتی در حال پیدا میشود و اگرچه یقین ایمانی بر حال خود است حنظله میگوید فانطلقت انا وابوبکر
حتی دخلنا علی رسول الله پس رفتم من و ابوبکر تا که در آمدیم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقلت نافق حنظلة پس گفتم من یا رسول الله منافق شد حنظله یعنی نیکه ظاهر و باطن در همه احوال موافق نماند
قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وما ذاك چیست این سخن که نسبت نفاق میکنی بخود قلت گفتم من یا رسول الله نکون عندك تذکرنا بالنار والجنة کانا رأی عین فاذا
خرجنا من عندك عافسنا الازواج والاولاد والضیعات نسینا کثیرا ترجمه این عبارت سابق ظاهر شد مگر آنکه آنجا لفظ غائب بود و اینجا لفظ حاضر فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم والذی نفسی بیده پس گفت آن حضرت سوگند بآن کسیکه نفس و ذات من در دست قدرت وی است لو تدومون علی ما تکونون عندی اگر دائم باشید شما بر حالیکه میباشید نزد من و
فی الذکر و باشید همیشه بر آن حال که می باشید نزد من در حالت ذکر لصافحتکم الملائکة علی فرشکم هر آینه مصافحه کنند شما را فرشتگان بر جاهای خوابهای شما وفی طرقکم و پیش آیند و مصافحه کنند در راههای
شما یعنی دایم در اوقات متضاده و احوال متباینه ملائکه را دریابید ولکن یا حنظلة ساعة وساعة و در مصابیح ساعة فساعة یعنی ساعتی در حضور که ادا کنید حقوق پروردگار خود را و ساعتی در غیبت
که قضا کنید حقوق نفسهای خود را و صبر آدمی و ثبات وی بر حق صرف و حد محض دشوار است بیت اگر درویش بر حالی بماندی سر دست از دو عالم بر فشاندی گهی بر طارم اعلا نشینم گهی بر پشت پای
خود نه بینم ثلاث مرات سه بار فرمود و ظاهر آنست که مقصود تکرار این عبارتست که یا حنظلة ساعة وساعة و تواند که مراد تکرار ساعت باشد یعنی ساعتی بذکر و ادای حق پروردگار و ساعتی بقضای
حاجت نفس و ساعتی بادای حق اهل و عیال والله اعلم رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا انبئکم بخیر اعمالکم گفت آن حضرت
آیا نه آگاه کنم و خبر دهم شما را به بهترین عملهای شما وازکیها عند ملیککم و پاکیزه تر و گواراترین عملهای شما نزد پادشاه شما وارفعها فی درجاتکم و بلندترین عملهای شما در پایها و مرتبهای شما وخیر
لکم من انفاق الذهب والورق و عملی که بهتر است شما را از خرج کردن زر و سیم فی القاموس ورق مثلثة و بر وزن کتف و جبل درهم مضروب وخیر لکم من ان تلقوا عدوکم فتضربوا اعناقهم
ویضربوا اعناقکم و بهتر است مر شما را از آنکه پیش آیند دشمنان خود را یعنی کافران پس بزنید گردنهای ایشانرا و بزنند ایشان گردنهای شما را یعنی قتال کردن با کفار قالوا بلی گفتند صحابه بلی بیان کن ما را و خبر ده ما را از چنین
عملی که وصف کردی قال ذکر الله گفت آن حضرت آن چنین عمل ذکر خداست از اینجا معلوم میشود که افضل اعمال ذکر خداست و از تصدق و جهاد و قتال در راه خدا نیز فاضلتر است پس آنکه گویند عبادت
متعدی فاضلتر از لازم است کلیه نیست مخصوص است بغیر ذکر رواه مالك واحمد والترمذی وابن ماجة الا ان مالکا وقفه علی ابی الدرداء لیکن این حدیث که مالك وقف کرده
ایضا بر ابی الدرداء و رفع نکرده بحضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم موقوف قول صحابی را گویند چنانکه در مقدمه گذشت وعن عبد الله بن بسر بضم موحده و سکون مهمله صحابی است پدر وی نیز و وی که علیهم
وارد و خواهر او که صما نام است صحبت است و آن حضرت صلی الله علیه وسلم بزیارت ایشان آمده و نزد ایشان طعام خورده و ایشان را دعا کرده و وی آخر صحابی است که در شام وفات یافت بر قول مشهور قال گفت جاء

جاء اعرابی الی رسول الله آمد بادیه نشینی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال ای الناس خیر پس پرسید آن اعرابی که کدام از مردمان بهتر است قال و در بعضی نسخ فقال پس گفت آنحضرت طوبی
لمن طال عمره خوشی باد مر کسی را که دراز شود وی وحسن عمله و نیک شد کردار او یعنی بهترین مردمان این چنین مرد ویست قال گفت آن اعرابی یا رسول الله ای الاعمال افضل کدام از عملها فاضلتر
قال آنست که جدا کنی دنیا را و بمیری در حالی که زبان تو تر بود از ذکر خدا و تر زبانی کنایت است از سهولت و آسانی و روانی زبان چنانکه خشکی زبان عبارت از ضد آن است یا کنایت است از مداومت بر ذکر
تا قریب بموت که از ذکر هنوز زبان خشک نشده باشد که بمیرد رواه احمد والترمذی وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مررتم بریاض الجنة فارتعوا
چون بگذرید بر مرغزارهای بهشت پس بچرید قالوا وما ریاض الجنة گفتند صحابه چیست و کدام است ریاض جنت قال حلق الذکر گفت ریاض جنت حلقهای ذکر است که مردم مجتمع شده ذکر
خدا میگویند که موصل بریاض جنت است یا ذوق و حضوری که درین مجلس حاصل میشود مثل ذوق نعیم جنت و نمونهٔ اوست بعضی مشایخ گفته اند که نمونهٔ لذت بهشت در دنیا ذوقی است که از تملق
مناجات وقت سحر حاصل میگردد و حلق بکسر حا و فتح لام جمع حلقه است بفتح حا و سکون لام مثل بدره و بدر و قصعه و قصع و حلقه هر دو را بفتح نیز گفته اند و حربی گفته که حلق و حلقه هر دو بسکون لام
مثل تمر و تمره و درین حدیث دلیل است بر آنکه تحلیق برای ذکر مشروع است رواه الترمذی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قعد مقعدا لم
یذکر الله فیه کسیکه بنشیند در مجلس که ذکر نکند خدا را در وی کانت علیه من الله ترة باشد بر وی از خدا حسرت و نقصان ومن اضطجع مضجعا لا یذکر الله فیه و کسیکه بر پهلو افتد در
خوابگاه که ذکر نکند خدا را در وی کانت علیه من الله ترة باشد بر وی از خدا حسرت و نقصان یعنی در هر حال در نشست و برخاست و در خواب و بیداری و شب و روز بذکر مشغول باید بود و هر وقت که
خالی از ذکر رود موجب حسرت و ندامت خواهد بود در قیامت بیت چو اول شب آهنگ خواب آورم به تسبیح نامت شتاب آورم و گر نیم شب سر بر آرم ز خواب ترا خوانم و ریزم از دیده آب
و گر بامدادست رایم بتست همه روز تا شب ثنایم بتست رواه ابو داود وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من قوم یقومون من مجلس لا یذکرون الله
فیه نیست هیچ گروهی که برخیزند از مجلس و ذکر نکنند خدا را در آن مجلس الا قاموا عن مثل جیفة حمار مگر آنکه برخیزند از مانند مردار خر وکان علیهم ترة و باشد آن مجلس بر ایشان موجب حسرت
و ندامت رواه احمد و ابو داود وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما جلس قوم مجلسا لم یذکروا الله فیه ننشیند هیچ قومی مجلسی را که ذکر نکنند خدا را در آن
مجلس ولم یصلوا علی نبیه و درود نفرستند بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الا کان علیهم ترة مگر آنکه باشد بر ایشان حسرت فان شاء عذبهم وان شاء غفر لهم پس اگر خواهد
خدای تعالی عذاب کند ایشان را بترک ذکر و صلوات یا بر آنچه گذشته است در مجلس از آنچه موجب تره است و اگر خواهد بیامرزد تقصیر ایشان را رواه الترمذی وعن ام حبیبة رضی الله
عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل کلام ابن آدم علیه لا له سخن آدمی زیان است بر وی نه سود مر او را الا امر بمعروف او نهی عن منکر مگر امر کردن کسی را
بامر مشروع یا باز داشتن از نامشروع او ذکر الله یا ذکر خدا رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب و از این حدیث معلوم میشود که در مباح
نیز زیانست و این تشدید و مبالغه است و ضرر مباح آنست که در وی خسارت است و موجب قساوت قلب وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تکثروا
الکلام بغیر ذکر الله بسیار مکنید سخن را بی ذکر خدا فان کثرة الکلام بغیر ذکر الله قسوة للقلب زیرا که بدرستی بسیاری سخن بی ذکر خدا سبب سختی است مر دل را و قساوت کنایت است
از عدم قبول ذکر خدا و خوف و رجا و جز آن از صفات حمیده وان ابعد الناس من الله القلب القاسی و بدرستیکه دورترین مردم از خدا صاحب دل سخت است رواه الترمذی
وعن ثوبان رض مولای آنحضرت است و در سفر و حضر ملازم درگاه بود قال گفت لما نزلت هرگاه فرود آمد این آیت والذین یکنزون الذهب والفضة که مذمت جمع کردن زر و سیم است
کنا مع النبی بودیم ما با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی بعض اسفاره در بعضی سفرهای آنحضرت فقال بعض اصحابه پس گفتند بعضی از صحابهٔ آنحضرت نزلت فی الذهب
والفضة فرود آمده است این آیت در زر و سیم لو علمنا ای المال خیر کاشکی میدانستیم ما که کدام مال خیر و بهتر است فنتخذه پس میگرفتیم ما آن مال را و می نهادیم و مستحق ذم و وعید نشدیم
فقال پس گفت آنحضرت افضله لسان ذاکر وقلب شاکر بهترین مال زبان ذاکر و دل شاکر است وزوجة مؤمنة تعینه علی ایمانه و زن مسلمان که اعانت کند و یاری
دهد مرد را بر ایمان او یعنی در حفظ احکام ایمان از صدق مقال و اکل حلال و عفت و جمعیت و حضور رواه احمد والترمذی وابن ماجة الفصل الثالث عن ابی سعید
قال خرج معاویة رض علی حلقة فی المسجد گفت ابو سعید خدری بیرون آمد معاویه رض بر جماعتیکه گرد نشسته بودند در مسجد فقال ما اجلسکم ههنا پس گفت معاویه چه چیز نشانیده است
شما را اینجا و برای چه نشسته اید و چکار میکنید قالوا گفتند ایشان جلسنا نذکر الله نشسته ایم که ذکر میکنیم خدا را قال گفت معاویه آلله ما اجلسکم الا ذلک آیا بخدا سوگند نشانده است شما را
و نشسته اید مگر برای ذکر خدا و اینجا حرف قسم از وی محذوف است و بعد از حذف حرف قسم منصوب آید و مجرور نیز می آید بعد از آن حرف استفهام آورده اند و ممدود ساختند قالوا آلله
ما اجلسنا غیره گفتند بخدا سوگند که نشانده است ما را جز ذکر او و حال حرف استفهام در جواب بمشاکله سوال است قال گفت معاویه اما انی لم استحلفکم تهمة لکم آگاه باشید بدرستیکه
من سوگند نداده ام شما را از جهت تهمت نهادن مر شما را بدروغ یعنی بلکه بقصد اتباع آنحضرت که وی صلی الله علیه وسلم نیز بیرون آمد و حلقه از صحابه دید نشسته در مسجد و سوگند داد و پرسید چنانکه من
پرسیدم بعد از آن حدیث روایت میکند و میگوید و ما کان احد بمنزلتی من رسول الله و نبود هیچ یکی بمنزله و مرتبه من از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اقل عنه حدیثا منی
کمتر از وی حدیث کردن از آنحضرت مقصود بیان واقع است یا اعلام بعدم نسیان است چه هر که بیشتر حدیث میکند احتمال نسیان دارد وان رسول الله و بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم خرج علی حلقة من اصحابه بیرون آمد بر حلقه از اصحاب خود فقال ما اجلسکم ههنا پس گفت چه چیز نشانده است شما را اینجا قالوا جلسنا نذکر الله گفتند صحابه نشسته ایم که ذکر میکنیم
خدا را ونحمده علی ما هدانا للاسلام و حمد میگوئیم خدا را بر راه نمودن ما را برای دین اسلام ومن به علینا و منت نهادن وی تعالی با سلام بر ما قال گفت آنحضرت آلله ما اجلسکم

قال ان تفارق الدنیا ولسانک رطب من ذکر الله گفت آنحضرت

ذلك قالوا آلله ما اجلسنا الا ذلك قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اما انی لم استحلفکم تهمة لکم لکنه اتانی جبرئیل ولیکن آمد مرا جبرئیل فاخبرنی ان الله عزوجل
یباهی بکم الملائکة پس خبر داد مرا که خدای تعالی مباهات و مفاخرت میکند و می نازد بشما فرشتگان را رواه مسلم وعن عبد الله بن بسر ان رجلا قال روایت است از عبد الله
بن بسر که عنقریب ذکر وی در فصل ثانی گذشت که مردی گفت که یا رسول الله ان شرائع الاسلام قد کثرت علی تحقیق شریعتهای اسلام و احکام آن بتحقیق بسیار شده بر من فاخبرنی
بشیء اتشبث به پس خبر ده مرا بچیزی که چنگل در زنم و در آویزم بوی یعنی خبر ده مرا بعملی که مستجلب ثواب کثیر باشد که لازم گیرم و ورد خود سازم آنرا بعد ادای فرائض و مستغنی شوم بوی
از سائر نوافل و اوراد و همچنین تفسیر کرده اند این کلام را قال لا یزال لسانك رطبا من ذکر الله گفت آنحضرت باید که همیشه باشد زبان تو تر از ذکر خدا معنی این عبارت در فصل ثانی گذشت
رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن ابی سعید ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل ای العباد افضل وارفع
درجة عند الله یوم القیمة روایت است از ابی سعید خدری بدرستیکه آن حضرت پرسیده شد که کدامین بنده از بندگان فاضلتر و بلندپایه تر است نزد خدا روز قیامت قال الذاکرون
الله کثیرا والذاکرات گفت آن حضرت مردان و زنان ذکر کننده خدا را بسیار قیل گفته شد یا رسول الله ومن الغازی فی سبیل الله ذکر کنندگان از غزا کنندگان در راه خدا
نیز فاضلتر و بلندپایه ترند قال گفت آن حضرت لو ضرب بسیفه فی الکفار والمشرکین غازی اگر بزند شمشیر خود در کافران و مشرکان حتی یتکسر ویختضب دما تا آنکه شکسته گردد و رنگ
گیرد بخون شمشیر یا غازی فان الذاکر لله افضل منه درجة پس بدرستیکه ذکر کننده مر خدا را فاضلتر است از وی باز وی درجه یعنی اگر غزا و کارزار با کفار باین سرحد برسد باز ذاکر فاضلتر است چه جای
مجرد جهاد و کارزار رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشیطان جاثم علی قلب
ابن آدم شیطان نشیننده و چسپنده است بر دل آدمی فاذا ذکر الله خنس پس چون ذکر میکند آدمی خدا را پس پس میرود و جدا میگردد شیطان واذا غفل وسوس و چون غافل می شود و بی خبر میگردد از ذکر
خدا وسواس میدهد جثوم سینه بر زمین نهادن مرغ و آدمی و موش و جز آن از آنچه بر زمین می چسپند از جانوران و خنوس پس ماندن و پس چیزی پنهان شدن و وسواس اندیشه بد در دل افکندن رواه
البخاری تعلیقا روایت کرده است این حدیث را بخاری بطریق تعلیق که بمعنی حذف کردن اسناد است از اول و بخاری این قسم احادیث در تراجم ابواب آورده است چنانکه در مقدمه گذشت و
عن مالك قال بلغنی ان رسول الله روایت کرد امام مالك گفت که رسید مرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقول بود که میگفت ذاکر الله فی الغافلین کالمقاتل خلف
الفارین ذکر کننده خدا در میان غافلان مانند قتال کننده است از پس گریزندگان یعنی جماعت گریخته از جنگ که بعد از ایشان شخصی قتال میکند و قتال با کافران همیشه فضل دارد خصوصا بعد از گریختن
جماعت وذاکر الله فی الغافلین کغصن اخضر فی شجر یابس همچو شاخ سبز است در درخت خشک وفی روایة و در روایتی گفته مثل الشجرة الخضراء فی وسط الشجر مانند درخت
سبز است در میان درختان وذاکر الله فی الغافلین مثل مصباح فی بیت مظلم مانند چراغی است در خانه تاریک وذاکر الله فی الغافلین و ذکر کننده خدا در میان غافلان یریه الله
مقعده من الجنة وهو حی می نماید او را خدای تعالی جای نشست او را در بهشت در خواب یا در بیداری یا یقینی می بخشد چنانکه گویا می بیند وذاکر الله فی الغافلین یغفر له بعدد کل
فصیح واعجم آمرزیده میشود او را گناهان بشمار هر گویا و ناگویا والفصیح بنو آدم و مراد بفصیح آدمیانند والاعجم البهائم و مراد باعجم چارپایان اند رواه رزین وعن معاذ بن جبل
رضی الله عنه قال ما عمل العبد عملا انجی له من عذاب الله من ذکر الله گفت معاذ بن جبل رض عمل نکرد بنده هیچ عملی رستگاری دهنده تر مر او را از عذاب خدا از ذکر خدا که آنرا
عملها نجات دهنده تر است بنده را از عذاب رواه مالك والترمذی وابن ماجه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی یقول
انا مع عبدی اذا ذکرنی بدرستیکه خدای تعالی میگوید من با بنده خودم برحمت و اعانت و توفیق وقتی که ذکر میکند مرا وتحرکت بی شفتاه و می جنبد بذکر من هر دو لب وی مراد اجتماع ذکر قلب
ولسان است و آن افضل است نه آنکه تفسیر ذکر نی است چنانکه بعضی فقها میگویند که ذکر منحصر است در ذکر لسان رواه البخاری وعن عبد الله بن عمرو رض عن النبی صلی الله علیه وسلم
انه کان یقول آن حضرت بود که میگفت لکل شیء صقالة وصقالة القلوب ذکر الله مر هر چیزی را آنچه زنگ میگیرد زدودنی است و زدودن دلها ذکر خداست صقالت زدودن شمشیر و
آینه و جز آن و صیقل زداینده شمشیر صیاقله جمع آن و مصقله بکسر میم آلت زدودن کذا فی الصراح وما من شیء انجی من عذاب الله من ذکر الله و نیست هیچ چیزی از اعمال نجات دهنده تر
از اعمال از عذاب خدا از ذکر خدا قالوا ولا الجهاد فی سبیل الله گفتند صحابه و نه کارزار کردن در راه خدا با وجود آن محنت و مشقت که در آنست قال گفت آنحضرت ولا ان یضرب
بسیفه حتی ینقطع و نه آنکه بزند بشمشیر خود تا آنکه بشکند شمشیر یعنی اگر جهاد باین مرتبه برسد نیز ذکر فاضلتر از آنست چنانکه در حدیث ابی سعید گذشت و در حصن حصین ولا ان یضرب بسیفه حتی
ینقطع بفوقانیه و در بعضی نسخ بنون و از اینجا معلوم میشود که این جهاد خاص مستثنی است و این مخالف احادیث دیگر است پس چاره نیست از ترجیح یک حدیث بر دیگر یا قول بتوهم راوی مانده و الله اعلم
کذا فی شرح مولانا محمد حنفی یا گویند که مراد بجهاد مفضول جهادیست که خالی است از ذکر خدا و اگر در جهاد نیز ذاکر باشد شک نیست که وی افضل خواهد بود والله اعلم رواه البیهقی فی الدعوات
الکبیر کتاب اسماء الله تعالی بدانکه اسماء الله تعالی توقیفی است یعنی موقوف است بر سماع و اذن شارع هر اسمی که در شرع اطلاق وی بر باری تعالی آمده همانرا اطلاق باید کرد و از پیش خود
بحکم عقل نامی نباید نهاد اگرچه هر دو اسم بیک معنی باشند مثلا الله تعالی را عالم گویند نه عاقل و جواد گویند نه سخی و شافی گویند نه طبیب و مختار امام محمد غزالی آن است که اطلاق اسما بعقل بطریق توصیف
جائز است اما بطریق تسمیه روا نبود و این سخن بیانی دارد که در شرح آورده شده است و آنچه میگویند که بنده متصف بصفات حق و متخلق باخلاق وی تعالی میگردد معنی این سخن نه آنست که بنده بعین
صفات حق متصف گردد حاشا یا صفات بنده مثل صفات وی سبحانه میشود چه مثل آن را گویند که بجمیع وجوه مشارک بود و وی تعالی لیس کمثله شیء است بلکه مراد آنست که بوجهی از وجوه پرتوی از صفات
حق مناسب حال بنده بران می افتد چنانکه این اسم را بران اطلاق توان کرد و در حقیقت اصلا مشارکت نیست جز اطلاق لفظ مثلا رحمت و قدرت و عزت که صفات حق تعالی اند حقیقت دیگر دارند و آن کرم

و بنده چه پیدا میشود مثل آنست تعالی الله عن ذلک و تخلق در غیر اسم الله است از اسمای صفات و آنچه تعلق در جمیع اسماست که اعتقاد معانی آن کرده بصدق همت متوجه بآن باشند و حق عبودیت بدان ادا نماید
و با وجود آن تخلق و تحقق بدان شوند چنانکه در ضمن شرح بیان یابد و اما در اسم الله تعالی تعلق است نه تخلق الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان لله تعالی تسعة وتسعین اسما یعنی بدرستیکه خدای تعالی را نود و نه نام است اگر گویند که بتحقیق ثابت شده از مذهب اهل سنت و جماعت که خدای تعالی را هشت صفت است پس این اسمای کثیره
از کجاست و نیز اسمای تعالی بیشتر از نود و نه است پس وجه تخصیص این عدد چیست جواب از اول آنکه اگرچه صفات هشتاست ولیکن افعال بسیار است پس کثرت اسما از آنجاست و فی الحقیقه راجع بسوی صفات
و از ثانی آنکه تخصیص باین عدد و حصر در این باعتبار این صفت است که فرمود من احصاها دخل الجنة شاید که این خاصیت مخصوص باین اسماست چنانکه پادشاهی که صد هزار سوار دارد گوید که مرا هزار سوار است
که هرجا که فرمایم بآنجا بروند و فتح کنند اگرچه سواران بسیار دارد اما این صفت مخصوص باین هزار است کذا قالوا و بعضی از متصوفه گفته اند که هر نفسی از نفوس انسانی را نود و نه خصلت مذمومه ظلمانی است پس
آن حضرت صلی الله علیه وسلم نود و نه اسم از اسمای الهی اختیار فرمود که از هر اسمی نوری مناسب از آلت کدورت و ظلمت یکی از آن خصلتها فایض گردد تا بانوار این اسما ظلمات آن خصلتها زائل گردد و بنور
الانوار برسد والله اعلم مائة الا واحدة و در بعضی نسخ واحدا یعنی تا صد یک کم این تاکید است نود و نه را تا زیاده و کم خیال نکنند یا در کتابت اشتباه نشود و تسعة و تسعین را سبعة و سبعین یا سبعة
و تسعین یا تسعة و سبعین نخوانند من احصاها دخل الجنة کسیکه احصا کند آن اسما را در آید بهشت را با مقربان و سابقان و مراد با حصا حفظ است و بعضی گفته اند که علم بمعانی آن و ایمان بدان
و تعظیم مسمای آن و بعضی گفته اند که عمل بمقتضای هر اسمی برحسب طاقت که معنی تعلق و تخلق است و فی روایة روایتی این عبارت را زیاده کرده وهو وتر یحب الوتر و وی تعالی وتر است
دوست میدارد وتر را وتر بکسر واو و فتح آن بمعنی عدد طاق است چنانچه یکی و سه و پنج مثلا و اطلاق این اسم بر حق تعالی بمعنی فرد است در ذات غیر قابل تجزی و انقسام و در صفات بمعنی لا شبه له ولا مثل
و در افعال بمعنی لا معین له ولا شریک و عدد فرد مشابهت بوی تعالی در بعضی این معانی و محبت وتر بمعنی ثواب دادن بر آن و لهذا رعایت کرده شده است عدد وتر در مواضع کثیره در
شرع متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله تسعة و تسعین اسما بدرستیکه خدای تعالی را نود و نه نام است من احصاها
دخل الجنة هو الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم ظاهر ادای عبارت آن بود که اسما را بطریق تعداد ذکر میکردند ولیکن بطریق توصیف و اخبار ذکر کردند از جهت وصف کردن حق سبحانه
بوحدانیت و اخبار کردن از وی بصفات کمال و تعلیم کردن طریق احصا او ذکر کردن اسما را تا افاده کند تیقظ و شوق و ذوق و لذت بتوحید خدا و صفات وی را و اشعار بآنکه الله اسم ذات است و اینها
صفات او بیند ثابت مر او را و در ضمن این تعداد نیز حاصل می گردد و کلمه هو اشارتست بذات مجرده و هویت مطلقه و الله اشارتست بمرتبه جامعه مر صفات را مجملا و الرحمن الرحیم بتفاصیل صفات و اتصاف
ذات بآن مفصلا پس هو برای اتصال سر است و الله برای مشاهده روح و الرحمن الرحیم برای مکاشفه قلب و مر این قوم را در شرح کلمه هو کلمات عجیبه و اشارات غریبه است که نطاق بیان از آن تنگ است
الکنون شروع کنیم بتوفیق الله و کرمه الله نام موجود حق جامع صفات الوهیت منفرد بوجود حقیقی است و هر موجودی که جز اوست استفاده وجود از وی کرده و در حد ذات خود معدوم است و وجود وی
از آن جهت است که نسبت بوی دارد و روی بآن جانب دارد و باین معنی است آیه که کل شیء هالک الا وجهه و درست بود که لا موجود فی الحقیقة و بالذات الا الله والله علم است مر ذات واجب الوجود
که معبود بحق است و اله بمعنی معبود مطلق است بحق یا باطل و در مفهوم وی جامعیت جمیع صفات ماخوذ است و باقی اسما دلالت نمیکنند مگر برآحاد صفات و این اسم بر غیر وی تعالی اطلاق نمیکنند
بحقیقت نه بمجاز و اسمای دیگر اطلاق میکنند اگرچه بمجاز بود پس وی اعظم اسما باشد و اسمای دیگر را اسماء الله میگویند نه عکس و معانی سائر اسما متصور است که متصف شود بنده بآن و تخلق کرد بوجهی که مذکور
شد و این اسم برای تعلق است نه تخلق و نصیب بنده ازین اسم تاله است که بتمام دل خود مستغرق یاد وی گردد و التفات بما سوای وی نکند و امید بغیر وی ندارد و از غیر وی نترسد و در دیده
شهود وی غیر او نه بیند بیت رفت او زمیان همین خدا ماند خدا الفقر اذا تم هو الله اینست الرحمن الرحیم این هر دو اسم مشتق از رحمت اند برای مبالغه و رحمن ابلغ است که شامل رحمت دنیا و آخرتست و
مخصوص است بذات مقدس وی تعالی و رحمت افاضه خیر است بر محتاجان و ارادت آن برای ایشان و رحمت حق عام است متناول نعم دنیا و آخرت و شامل ضرورات و حاجات و مزایا و خواص محض جود و عنایت
بی شائبه غرض و عوض و نصیب بنده ازین دو اسم آن است که چون شناخت که منعم حقیقی و ولی نعمت مطلق اوست باید که توکل بر وی کند و همه کارهای خود را بوی سپارد و بکلیت خود متوجه بجناب
رحمت او باشد و از غیر وی مدد نجوید و بغیر او روی نیارد و این وجه تعلق باین دو اسم است و تخلق آنست که رحمت کند بندگان خدا را و بهمه نظر بعین رحمت کند و در ازاله منکر سعی کند و تا تواند حاجت
محتاجان برآرد بطریق عنایت و ارادت خیر بی غرض و عوض اگرچه حقیقت رحمت از آدمی وجود نپذیرد و بی غرض و عوض نباشد الملک پادشاهی که ملک در عالم در حیطه قدرت و تصرف او است
و پادشاه حقیقی اوست و بر همه اشیا غالب است و در همه چیز تصرف بایجاد و اعدام و احیاء و اماتت و منع و عطا مر او راست و مستغنی است در ذات و صفات خود از هر موجود و محتاج است بوی هر موجود در ذات
و صفات و وجود و بقا و افعال و آثار پس هر چیز که ما سوای اوست مملوک و منقاد او است و وی مستغنی است از هر چیز متفرد است بتقدیر و تدبیر خود و هیچکس نیست رد کننده حکم او را و سرکشنده از ارادت
وی پس اوست پادشاه و حاکم علی الاطلاق و ملک اخص و ابلغ است از مالک و هر ملک مالک است و هر مالک ملک نه و چون بنده شناخت که پادشاه علی الاطلاق او است بنده درگاه وی گردد
کوی او باشد و طلب عزت از آستان خدمت و طاعت وی کند و چون دانست که هرچه ما سوای حق است محتاج است بوی و منقاد و مسخر است حکم او را و قضای او را واجب است که تعلق کند بجناب
قدرت و تصرف وی و بی نیاز گردد از مردم بالکلیه و ظاهر نگرداند احتیاج خود را با ایشان و بیم و امید ندارد از ایشان و تخلق باین اسم آنست که تصرف کند در مملکت نفس و قلب و قالب خود و مالک گردد جوارح
و قوای خود را و مسخر گرداند ایشان را بر طاعت حق و حکم شرع تا پادشاه عالم وجود خود باشد و در طالبان و مرشدان نیز تصرف کند از بعضی مشائخ وصیت خواستند فرمود پادشاه دنیا و آخرت باش یعنی
قطع کن حاجت و شهوت خود را از دنیا زیرا که پادشاهی و ملک رانی در آزادی و بی نیازیست القدوس نهایت پاک و منزه از سمات نقصان و لوازم حدوث و امکان بلکه منزه از هر وصفی
که دریابد آن را حس و یا تصور کند خیال و برسد بآن وهم یا احاطه کند بدان عقل چنانکه گفته اند کل ما یحس بالک او خطر فی خیالک فالله وراء ه بیت هرچه اندیشی پذیرای فناست و آنچه در اندیشه ناید

آن خداست ونصیب بنده ازین اسم آن است که بداند که ممکن نیست وصول بجناب قدس وی مگر بعد از عروج از عالم حس وخروج از حظوظ جسمانیت وتصفیهٔ لوح قلب از نقوش اغیار وتنزیه باطن [illegible]
حق است گفت امام غزالی قدس عبد تطهیر اوست علم خود را از تعلق بتخیلات ومحسوسات وموهومات وارادات خود را از حظوظ بشریت که راجع اند بشهوت وغضب تا باقی نماند مراو را حظی مگر در مقتضای خدا [illegible]
مگر بلقای وی ونه شادی مگر بقرب وی وجه تعالی السلام اصل بمعنی سلامتست ومراد اینجا بمعنی سالم است کسی که سالم است ذات وی از عیب وصفات وی از نقصان وافعال وی از شر که نه بهمین وجه
باشد وحکمتی بود وافعال وی تعالی همه خیر اند بالذات وشر نیست ومگر بعارض وطیبی فرق در میان قدوس وسلام گفته که قدوس دلالت میکند بر پاک بودن از نقصی که مقتضای ذات بود وسلام بر براءت
از نقصی که عارض گردد بعروض آفت وبعضی گفته اند که قدوس در ازل است وسلامت مدلا یزال واین قریب باول است وسلام بمعنی سلامت بخش مومنان از آفت کفر وعذاب آخرت وبمعنی سلام کننده
در بهشت چنانکه قول وی سبحانه سلام قولا من رب رحیم بران دلالت دارد وامام غزالی گفت هر عبدی که سلامت ماند از غل وغش وحقد وحسد واراده شر دل وی سلامت ماند معاصی وآثام ترود وی
وسلامت باشد از واژگونی صفات واخلاق وی واوست سلام از بندگان حق مشرف بقرب از جناب السلام تعالی وتقدس ومراد بواژگونی در صفات آنست که عقل وی اسیر شهوت وغضب اسیر عقل ومطیع



وی باشند ووصف کرده بنفسه بسلام واسلام مگر کسی که سلامت مانند مسلمانان از دست وزبان وی وبیاید خدا را بقلب سلیم المؤمن امان دهنده خلق را به پیدا کردن اسباب امان وآلات آن چنانکه
اعضا وحواس واغذیه وادویه وبیوت وحصون واسلحه وجنود واعوان وانصار در دنیا وامان دهنده از آفات آخرت بکلمهٔ توحید چنانکه فرمود لا اله الا الله حصنی ومن دخل حصنی امن من عذابی بلکه این کلمه حصن است
از آفات دنیا وآخرت واین هدجان ولرانست ودر غیر ایشان مربوط ساخته باسبابی که موجب امان است از هلاک وعدم وهمه محل آفات ومخافات وهلاک وفساد اند پس هیچ امنی در عالم نیست مگر از جناب حق
پس اوست مومن مطلق واز جملهٔ افادهٔ امن است که تلقین کرده است مومنان را از حجج وبراهین بر صدق دین وافاضه نموده از انوار یقین برای حفظ ایمان وتائید نموده است وتوفیق داده است برای حفظ وعصمت
از معاصی ومومن بمعنی مصدق رسل بکلام خود وخلق معجزات وتصدیق کننده خود بایجاد موجودات واظهار مکونات نیز گفته اند وحق بنده این است که چون دانست که اوست تعالی شانه امان دهنده از
شر نفس ومکر شیطان الفجار آرد بجناب وی وامن طلبد از وی از جمیع آفات ومخافات ظاهره وباطنه وتخلق باین اسم آنست که ایمن دارد خلق را از شر خود وسبب دفع خوف وهلاک ایشان گردد در دین ودنیای
ایشان وسزاوار ترین بندگان باسم مومن کسی است که سبب امن خلق گردد از عذاب خدا بهدایت ایشان بطریق حق وارشاد وسبیل نجات واین حرفت انبیاست وبزرگترین ایشان سید انبیاست صلوات الله
وسلامه علیهم اجمعین وتابعان وپیروان ایشان از علماء دین وبدانکه چنانکه وی تعالی مومن است بخلق اسباب امن همچنین مخوف است بخلق اسباب خوف وبودن او تعالی مخوف منافات ندارد ببودن او
مومن چنانکه بودن او معز منافات ندارد ببودن او مذل وقابض وباسط وضار ونافع ولیکن اطلاق مخوف در شرع نیامده واسماء الله توقیفی است چنانکه سابقا معلوم شد المهیمن در لغت بمعنی
نگهبان وامین کند دیگر از خوف که معنی رقیب است با زیادت مبالغه در حفظ ومراقبه امام غزالی گفته که معنی وی در حق باری تعالی آنست که وی سبحانه قائم است بر خلق باعمال وارزاق وآجال ایشان وقیام
وی تعالی باطلاع واستیلا وحفظ است وهر که مشرف ومطلع است بر کنه چیزی ومستولی است بران وحافظ است مر آنرا مهیمن است وجمع نمیگردد این معانی بر وجه اطلاق وکمال مگر ویرا عز وجل وبنده را باید که
چون بشناسد که خدای تعالی مهیمن ورقیب است بر احوال ظاهر وباطن او مراقبت کند این معنی را در احوال خود وشرم دارد از وی که ناشایسته کند ودر زبان قوم این را مراقبه گویند وتخلق باین اسم آنست که مراقب ومحافظ
باشد بر دل خود ومشرف ومطلع بود بر احوال واسرار وی وغالب ومستولی گردد بر راست ودرست از احوال واوصاف خود پس مهیمن گردد بنظر بنفس خود وچون قیام نماید بحفظ احوال بندگان بر نهج سداد و
رشاد حفظ وی ازین صفت اوفر واتم باشد العزیز بمعنی غالب وقوی بی مانند آید وبرآنکه وصول بوی بآسانی دست ندهد عزیز گویند واین صفات بر وجه تمام وکمال جز حضرت پروردگار را تعالی شانه ثابت
نباشد مگر آنکه وی تعالی از فیض عزت خود نصیبی بخشد قوله تعالی من کان یرید العزة فلله العزة ولرسوله وللمومنین وکسیکه شناخت که اوست تعالی عزیز عزت از وی خواهد وعزت جز در طاعت وخدمت وی
نجوید وهیچ مخلوقی بنظر عزت وجلال ننگرد مگر کسی را که وی عزت بخشد وعزیز گرداند بیت عزیزی وخواری تو بخشی وبس عزیز تو خواری نه بیند ز کس ووجه تخلق آنکه بر نفس وهوای خود غالب بود وقوت
وصولت وی بر نفس وشیطان سخت بود وآبروی خود را بالطمع وسوال ومذلت بر در اهل دنیا نریزد واظهار احتیاج بغیر وی تعالی نکند ودر علم وعمل عدیم المثل وصعب الوصول گردد چنانکه کسی بر رفعت
کنه حال وی راه نبود الجبار جبر شکسته بستن ونیکو کردن حال کسی را وبزور وغلبه بر کاری داشتن کسی را وبمعنی علو وارتفاع نیز آید نخله جباره میگویند درخت خرما را که از بلندی دست بآن نرسد
وجبار مبالغه در جبر است وتمامهٔ این معنی ثابت است مر ذات پاک خداوند تعالی را وبحقیقت وکمال منحصر است در وی اوست جبر کننده شکستها وبصلاح آرنده ونیکو گرداننده کار خراب هر کار
از او جمیع موجودات در تحت غلبه وفرمان مشیت وییند وهیچکس را مجال خلاف وی نیست وبنده باید که همیشه در حضرت جبار تعالی شانه شکسته دل ونیازمند وملتجی بجناب وی باشد تا شکستگی او را
بندی حاصل شود وحال وی بروی بصلاح آرد ودائم در اوامر واحکام تشریعی وادای امتثال واستسلام نماید واز حول وقوت خود متبری باشد وتدبیر واختیار ترک کند تا بصفت عبادت وعبودیت
متصف گردد ووجه تخلق باین اسم آنست که نقائص نفس خود را بتحصیل کمال واستکمال فضایل جبر نماید ودر مقام اصلاح بوده ساحت حال را از فساد پاک گرداند وبر نفس سرکش مسلط وغالب بوده او را به ملازمت تقوی
وموظبت طاعات مائل گرداند وبهمین قیاس نسبت بخلق خدا جابر کسور ومصلح احوال ودستگیر شکستگان باشد ودر اجرای امور شریعت بامر معروف ونهی منکر غالب ومسلط بوده جبر کند وهمت بلند
دارد المتکبر تکبر واستکبار بزرگی نمودن وگردن کشی کردن وکبریا بزرگی ومراد مبالغه وکمال در کبریاست وهیچکس مستحق کبریا ولائق آن جز وی تعالی نیست وکبیر علی الاطلاق اوست وهر که کبریائی حق را
وعلو قدر او را شناسد باید که دل مستغرق کبریای او گرداند وطریق تواضع وتذلل لازم گیرد وگردن در بندگی وی نرم گرداند ودر اوامر واحکام سر بار ننهد وتخلق باین اسم آنست که همه چیزها غیر
وصول بجناب قدس وی تعالی وآنچه اسباب وصول است از شهوات دنیا بلکه مستلذات آخرت را نیز خورد وحقیر داند وبدنیا واهل دنیا وبزخارف وشهوات آن سر فرود نیارد وقدمی بنهد از
جهت علو شان انسانیت ورفعت مکان وی نه از جهت تعظیم نفس وتکبر ذات خود الخالق الباری المصور این سه اسم بافاده معنی پیدا کردن وآفریدن واختراع نمودن یکی اند اما هر یک
معنی خاص دارد خلق بمعنی اندازه کردن است پیش از پیدا آوردن وبرا بمعنی ایجاد وپیدا کردن وتصویر بمعنی صورت کردن وهیأت بخشیدن هر چه از عدم بوجود می آید محتاج است اولا باندازه کردن پس از آن بوجود

بعید وی صورت دادن بر مثال بنا که نخست اندازه میکند و بعد از ان بوجود می آرد و بعد از ان صورت میکند اگرچه پیدا کردن حق سبحانه هر سه معا بوجود می آید ولیکن رتبه یکی مقدم از دیگریست و هرچه از عالم
علوی و سفلی از عرش تا ثری پیدا شده و پیدا خواهد شد در ملک و ملکوت ظهور یافته و خواهد یافت همه خلق و تقدیر و ایجاد و تصویر او است و آفریدگار همه عالم او است تعالی شانه که بترتیب محکم و صورت بدیعه
باز غایت حکم و مصالح در ایجاد و وضع ترتیب خلق فرموده فتبارک الله احسن الخالقین و بنده را باید که بهر آفریده که نظر کند از آفریدگار او یاد آرد و بهر صورت که نگرد مصور او را مشاهده کند و دائم در تذکر و استحضار
و نظر و اعتبار باشد و تخلق عبد باین اسما بر سبیل مجاز بود چه خالق همه اشیا پروردگار تعالی است مگر آنکه آدمی را کسبی و مباشرتی در افعال خود هست که بدان کسب کمالات و اکتساب طاعات و تحصیل علوم
علمیه از جسمانیات و روحانیات در ذات خود کند و بتوجه و حضور متعرض نفحات الهیه گردد و بعضی گفته اند که تخلق بنده باین اسما آنست که وقتی که از ادای وظائف عبادت پردازد کسبی و کاری کند که
بدان وجه معیشتی برای خود پیدا کند خصوصا کسبی و کاری که اثر آن بعد از موت وی باقی ماند و فیض هردم برسد الغفار مغفرت و غفران آمرزیدن و خدای تعالی آمرزنده گناهان بندگان است و غفار
مبالغه است در غافر و غفور از ان بمبالغه تر است چنانکه در شرح آن بیاید و غفر بمعنی پوشیدن نیز آید و وی سبحانه پوشنده گناهان است در دنیا و آخرت و نیز ستار قبیح و مظهر جمیل است و ذنوب
از جمله قبائح است و از جمله ستر وی تعالی بر بنده آنست که قبائح ظاهر بدن او که در چشم قبیح نماید مثل آنچه در شکم است در باطن وی بجمال ظاهر پوشیده و خواطر مذمومه و ارادات قبیحه که در دل او است از
علم خلق پنهان داشته هیچکس را بر سر او اطلاع نباشد نعوذ بالله اگر آنچه در دل آدمیست از وساوس و خطرات و ارادات قبیحه بر خلق ظاهر شدی دوست ترین خلق نزد وی دشمن ترین ایشان
بودی مراد او همه در دشمنی و هلاک او کوشیدندی و آنچه گفته شد معنی غفار و ستار یکی اند ولیکن درین روایت ستار مذکور نیست و احتیاج به بیان فرق درین دو اسم نه و اگر مذکور بودی غفار را بر مغفرت
ذنوب حمل کرده میشد و ستار را بر ستر عیوب چنانکه در بعضی ادعیه آمده که یا غفار الذنوب و یا ستار العیوب و بنده چون داند که وی سبحانه غفار الذنوب است از مغفرت و رحمت وی ناامید نباشد
و دست رد بر سینه مجرم نزند و چون دانست که ستار العیوب است از شکرانه این نعمت غافل و فارغ نباشد ولیکن باید که بدان مغرور نگردد و از توبه و انابت غافل نباشد و تاخیر در ان جائز ندارد
که بر عمر اعتمادی نیست بیت لطف حق با تو مواساها کند لیک چون از حد بشد رسوا کند نسأل الله العافیة و وجه تخلق باین اسم ظاهر است که از جرائم مردم در گذرد و عیبهای ایشان را بپوشد القهار
قهر غلبه کردن و چیره شدن بر کسی و وی تعالی غالب است که شکسته است پشت جباران و متکبران را و خوار گردانیده و هلاک کرده است ایشان را و تمامه مخلوقات در تحت صولت قهر وی مقهور و مغلوب اند
و عاجز و خوار اند در قبضه قدرت و عظمت وی حیران و سرگردان اند در وادی قهر و جلال وی لمن الملک الیوم لله الواحد القهار و هر که شناخت قهاریت او را از مکر و قهر ناگهانی او ترسان و لرزان باشد از نهایت خوف
ملتجی بجناب لطف و کرم وی گردد و قهار از بندگان آنست که بسطوت سلطان عزت و قهرمان جلال بر اعدای دین از جن و انس و شیاطین غالب و چیره باشد و مداخل ایشان بر روی وقت و حال خود ببندد
تا از طریق حق بیرون نیارند و از سلوک آن مانع نه آیند و اعدای عدو وی نفس است که میان دو پهلوی او است که بنورانیت قلب مسخر و مطمئن باشد و بطاعت و بندگی آرام گیرد و خلق را بضرب و زجر و قتل
بترک حدود شرع و نفس را بترک آداب و سنن و اشتغال بما لا یعنی و بیهوده تادیب و سیاست نماید و از جمله قهاران مردانند که هر که با ایشان معارضت و مقاومت برآید مقهور و مغلوب گردد و در
فتوحات مکیه هر یک از آیات قرآن را نسبت بیکی از اولیا میکند و میگوید آیت شیخ محی الدین عبد القادر این است و هو القاهر فوق عباده الوهاب وهب و هبه بخشیدن و عطا کردن موهبت بخشش و وی جل جلاله
وهم نواله کثیر الهبة و دائم العطا است که بخشش او را پایان نیست و فیض او را انقطاع نی و هبه حقیقی عطیه ایست که خالی باشد از غرض و عوض چه معطی بغرض و عوض که در برابر اعطا چیزی می ستاند در حقیقت واهب نیست
بلکه بائع است پس وهاب بمعنی جواد آمد و اسم جواد درین روایت نیست و جود و هبه در حقیقت منحصر است در ذات مقدس باری تعالی او است که می بخشد هر محتاج را هرچه احتیاج دارد و بیشتر از ان و زیاده بران
بی غرض و بی عوض درین جهان و در ان جهان موافق حکمت و صلاح کار و بنده چون شناخت که وهاب مطلق او است تعالی همه از وی خواهد و از وی امید دارد و از غیر وی طمع ببرد و روی بغیر نیارد و توقع
نداند و خواهش هرچند دشوار بود بلکه محال نماید در طلب آن حیا ندارد و دعای این بنده مسکین کاتب حروف در ابتدای حال التعطش که مشوب بنادانی و ناعاقبت اندیشی بود این بود که رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد
من بعدی اگرچه عموم و اطلاق این دعا از محالات نماید ولیکن نظر بخصوصیت حال و ملاحظه استعداد بنوعی از تاویل استجابت پذیر است ان شاء الله تعالی و اما تخلق باین اسم آنست که بذل کند هر چیز که در دست
او است اگرچه جان وی باشد در راه حق بی ملاحظه حظ عاجل و ثواب آجل و بی طلب حسن صیت اگرچه چند حقیقت و سبب وجود آدمی را نباید که ممکن نبود تا فعل بنده وی او کی از ترک نکرد و غرض و غایت در نظر نیاید
اقدام بران نکند و اکمل افراد انسان در هبه و جود سید البشر است صلی الله علیه و سلم که چندان عطا نمود و انعام کرد باذن خدا که غرض و عوض را در ان مدخل نباشد بلکه بمحض امتثال امر الهی تعالی و تقدس و همچنین
همه انبیا و مرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین الرزاق روزی رساننده خلق را از آدمیان و پریان و سباع و بهائم و سایر حیوانات چنانکه مناسب حال و موافق حکمت باشد و رزق دو قسم است
محسوس و معقول محسوس ابدان راست و معقول ارواح را و نیز رزق مضمون است که بلطف باری تعالی بضمانت آن ایستاده و این شامل است تمامه جانداران را که و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و
رزق موعود که برای متقیان بی تعب و مشقت از انجا که گمان ندارند وعده کرده است که من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و رزق مقسوم که آنچه قسمت کرده اند میرسد خواه رزق مضمون باشد
و خواه رزق موعود و چون بنده شناخت که رزاق بندگان او است انتظار رزق جز از وی نبود و توقع از غیر وی ندارد کار خود را بوی گذارد و توکل بر وی کند و چون دانست که روزی مقدر است از جهت آن
دل تنگ نگردد و گله و شکایت از خلق نکند و تخلق باین اسم آنست که دست خود را خزانه ارزاق ابدان و زبان را خزانه ارزاق قلوب گرداند و واسطه باشد میان پروردگار تعالی و بندگان او در ایصال ارزاق جسمانیه و
روحانیه با نفاق و تعلیم و ارشاد و مانند آن و نیز از وجوه تخلق است که با اهل و عیال و هر که در مؤنت او است معیشت بگشاید و نفقه بر ایشان تنگ نگرداند و در وقت رسیدن مهمان روی ترش نکند که روزی
خود بر خوان تو میخورد بیت مر ترا منت ز مهمان داشت باید زانکه میخورد بر خوان انعام تو نان خویشتن الفتاح فتح گشادن و بمعنی حکم کردن نیز آمده است و تعالی شانه گشاینده درهای رحمت بر اصناف
بریت و حاکم علی الاطلاق میان خلایق و گشایش همه کارها از وی است و فصل همه خصومتها از وی در دنیا بواسطه اسباب و در آخرت بی واسطه و بی حجاب و فتح بمعنی نصر نیز آید چنانکه اذا جاء نصر الله و الفتح
و انا فتحنا لک فتحا مبینا و بتحقیق گشاده است ابواب فضل و کرامت خود را بر انبیاء و مرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و حکم و فصل کرده است میان ایشان و کفار و نصرت داده است

ایشان او تابعان ایشان را بر اعدای دین چنانکه ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون و وی تعالی گشاده است بر دلهای مومنان درهای معرفت و گشاینده است
درهای مغفرت و یاری دهنده درماندگان و غمگسار غمزدگان اوست و بالجمله فتاح اسم جامع است مر فتح ابواب خیرات و افاضه انواع برکات را و چون بنده دانست که اوست تعالی فتاح باید که نشیند بر درگاه
وی باید فتح و نصرت و انتظار حصول افضال بی ملال و استعمال با تسلیم و سکون تحت جریان حکم بیت همه درها بکل بر خود فرو بند در او گیر دایم دل در و بند و تخلق آن است که سعی کند که در بروی طالبان
خیر از مال و علم بگشاید و فصل خصومت میان مردم بکند و مظلومان و درماندگان را نصرت دهد العلیم مبالغه عالم است و وی تعالی عالم است بآشکارا و نهان و بخطرات دل و آنچه هنوز در دل
خطور نکرده و علم وی محیط است بکلیات و جزئیات ظواهر اشیا و بواطن آن و کنه حقایق آن و غیر متناهی است معلومات وی و چون دانسته شد که وی تعالی عالم است بظواهر و سرایر ظاهر و باطن انسان را
نشاید و نباید پاک باید کرد و ملاحظه علم خالق را بر علم مخلوق مقدم باید داشت و حظ عبد ازین اسم آنست که تحصیل علوم دینیه و تکمیل آن و حقایق و معارف که سبب تکمیل نفس و باعث بر عبادت گردد
و موجب صلاح حال ظاهر و باطن شود که علم نافع عبارت از آن است بدعا و رب زدنی علما مشغول و مشعوف باشد القابض الباسط قبض گرفتگی و تنگی و بسط فراخی و گسترانیدن ضد یکدیگراند و وی
تعالی تنگ میکند رزق را بر هر که میخواهد و فراخ میگرداند بر هر که میخواهد رزق حسی باشد یا معنوی و قبض میکند ارواح را از اشباح نزد اماتت و بسط میکند ارواح را در ان نزد احیا یا قبض میکند در نوم و بسط
میکند در استیقاظ یا تنگ میگرداند دلها را بحزن و ملالت بتجلی صفات قهریه جلالیه و فراخ میکند بفرح و مسرت بظهور صفات لطیفه جمالیه و گفته اند که قبض میکند صدقات را از اغنیا و بسط میکند آنرا بفقرا
و این قوم را معنی قبض و بسط و آداب آنها کلامی است که در شرح فتوح الغیب آنرا بتفصیل از کلام بعضی مشایخ عظام نقل کرده شده است و چون بنده دانست که قابض و باسط اوست تعالی شانه بر
قبض صبر میکند و امیدوار می باشد و بر بسط شکر میورزد و ترسکار می باشد و هر جا قبض و بسطی بیند از آنجا بیند امام غزالی گفته که قابض و باسط از بندگان آن است که قبض میکند دلهای بندگان را بتخویف و انذار
بجلال خدا و کبریائی او بعنوان عذاب و بلای او و بسط میکند به بشارت دادن بلطف و عطای او بصنوف آلا و نعمای او و یا قبض میکند و تنگی می آرد و بخل میورزد در حقایق اسرار الهیه از غیر اهل آن و افاضت و نشر
میکند با اهل انتهی و بعضی گفته اند که تخلق باین دو اسم آن است که با نفس به فرمائی و با هر که در تحت ضبط و سیاست اوست باین دو صفت معامله میکند تا ترتیب بکمال باشد هرگاه بسیار ملالت
و سآمت به ایشان رسد منبسط و رفع کند و هرگاه بسیار جرأت کنند و دلیر شوند بقبض ضبط آن نماید و گفته اند که سیاست نفس اگر بر طاعت وقتی کی آرام دارد از حد تجاوز نباید کرد تا پژمرده و ملول
کار نکند که طاعت با انبساط و نشاط بقبول نزدیکتر است اما اگر در پی هوا و هوس رود و متابعت شیطان کند تدبیر بسیاست بلیغ نماید بیت گر کنی یک آرزوی خود تمام در تو صد ابلیس زاید والسلام
الخافض الرافع خفض فرود آشتن رفع بر داشتن فرود می آرد کافرانرا به بدبختی و برمیدارد مومنانرا به نیکبختی و برمیدارد دوستانرا به نزدیک گردانیدن و فرود می آرد دشمنانرا به دور گردانیدن
و فرود می آرد کسی را که میخواهد با سفل سافلین طبیعت و برمیدارد بعضی را با علی علیین محبت و فرود می آرد یکی را بدرکات جحیم و برمیدارد دیگری را بجنات نعیم و این دو صفت را مراتب و درجات
بسیار است و بنده چون شناخت که وی تعالی خافض و رافع است باید که پناه بوی برد از فرودی مرتبه و مجاورت اشقیا و در خواهد بلندی درجه و مصاحبت سعدا را در هر دو جهان و تخلق باین دو نام
آنست که پست گرداند باطل را و بالا کند حق را و خفض کند اعدای دین را و دشمنی دارد با ایشان و رفع کند دوستان حق را و دوستی آرد با ایشان که افضل الاعمال الحب لله والبغض لله است و مرتبه نفس را
که اعدا الاعدا وی است خفض کند و مقام دل و روح را رفع کند و مرتبه برادران دین و مشایخ اهل یقین را بلند و بالا بیند و مقام خود را از همه پست و اندون خود را نه بیند و اگر بیند دون و ناکس بیند بیت هنر بنمای
که سراپا و سر دید زخود عیب و زبیگانه هنر دید حکیمانی که دوراندیش بودند دوای خلق و درد خویش بودند المعز المذل اعزاز عزیز گردانیدن اذلال خوار کردن عزیز میگرداند آنرا که میخواهد در دنیا بتوفیق
طاعت و هدایت و حمایت از طریق معصیت و ضلالت و در عقبی بعلو مرتبت و نعیم جنت و رویت ذات پاک خود و خوار میگرداند کسی را که میخواهد باضداد این صفات امام غزالی گفته است که میدهد ملک را
بهر که خواهد و میکشد ملک را از هر که خواهد و عز دائم و ملک حقیقی در خلاص از ذل حاجت و اسیری نفس و غلبه شهوت و همت جهل است پس کسی که برداشته شد حجاب از دل وی مشاهده کرد جمال حضرت
عزت را و روزی کرده شده او را ملک قناعت و بی نیازمندی از خلق و مدد کرده شد بقوت و تائید و غالب شد بر صفات نفس پس بتحقیق عزت داد او را و داد او را ملک در دنیا و کسیکه در ذکر چشم او را
بسوی خلق محتاج کرد او را با ایشان و مسلط کردانید بروی حرص و محروم کردانید از قناعت و مغرور کردانید بغرض استدراج و ماند در تاریکی جهل بتحقیق خوار کردانید او را و کشید از وی ملک انتهی این اعزاز و اذلال
حقیقی روحانیست که امام ذکر کرده و اعزاز و اذلال حسی جسمانی نیز از صفات و افعال او عز و علا است چنانکه قوت و کمال و جاه و جلال و مال و منال و شرف نسب و تظاهر باتباع و انصار و اشباه آن
اگر ظاهر گردد نفع و ضرر آن در دین و باقی ماند اثر آن در اهل دین و بنده چون دانست معز و مذل اوست تعالی عزت دنیا و آخرت از وی خواهد و از خواری و مذلت پناه بدرگاه عزت وی آرد و بداند
که عزت در طاعت است و خواری در معصیت و بحرص و طمع و شهوت نفس خود را خوار نکرداند حکایت آورده اند که دو کودک بازی میکردند یکی نان خشک داشت و دیگری نان با خورش آن
کودک باین کودک دیگر گفت مرا هم نان خورش بده گفت بیا سگ من باش تا ترا نان خورش دهم آن کودک راضی شد ریسمان در گردن او کرد و میکشید شیخ موصلی دید فرمود اگر این کودک بنان خشک
قناعت کردی سگ یار خود نگشتی بیت بنان خشک قناعت کنیم و جامه دلق که بار محنت خود به که بار منت خلق و تخلق آن است که عزیز دارد آنرا که خدای تعالی عزیز گردانیده بعلم و معرفت و
مخالفت هوا و طوبیت و خوار دارد آنرا که خوار گردانیده بکفر و ضلالت و مخالطت و موافقت نفس و جهالت و شهوات السمیع البصیر این دو صفت است مر حق تعالی را که منکشف میگردد بآنها
مسموعات و مبصرات انکشاف تام بی احتیاج بآلت و حاسه و وی تعالی شنواست نه بگوش و بیناست نه بچشم و این اکمل است زیرا که جوارح و آلات محل تغیر و آفات اند و دور و نزدیک نزد وی
برابر است و شنیدن و دیدن چیزی او را از شنیدن و دیدن چیزی دیگر مانع و مزاحم نیست و اثبات این دو صفت محل حذر از تشبیه است و چون ثابت شده است تنزه وی تعالی از صفات
چشم ثابت شد تنزه وی از آن و قرآن مجید ناطق است بثبوت این دو صفت و تاویل آن بعلم خلاف حق ظاهر است و هر که دانست که حق تعالی سمیع و بصیر است تکلم نمیکند مگر با آنچه راضی است
وی تعالی از آن و هر چه گوید با دب گوید و از غیبت و بهتان و لاف و گزاف و مدح نفس و لعن و طعن پرهیز دو نه بیند و نه شنود مگر بکلام خدا و رسول خدا و تابعان او را آنچه راضی است حق تعالی از آن

از نظر حرام و دور از کردن چشم بر زیبرت دنیا و زینت آن بپرهیزد و نظر کند بصنائع و بدائع الهی و عبرت گیرد از آن و لازم گیرد دوام مراقبه و مطالبهٔ نفس بمحاسبه و اشارت بلی السمیع و بلی البصیر هم بر فیست الحکم
بمعنی حاکم است و وی تعالی حاکم علی الاطلاق است بحکم تشریعی و ارادی و حکم کننده است میان خلائق برفع قاعدهٔ ظلم و دفع طریقهٔ جفا و انصاف ستانندهٔ مظلومان است از ظالمان و در جزا
و حکم کننده بشقاوت و سعادت بر بندگان و در قاموس گفته است که حکم بمعنی قضا است و امام غزالی گفته که از حکم منشعب میشود قضا و قدر پس تدبیر وی تعالی اصل وضع اسباب را حکم است
که عبارت از امر است و کلمح بالبصر است و خلق اسباب کلیه مانند زمین و آسمان و کواکب قضا است و ترتیب مسببات بر اسباب لحظه بلحظه تقدیر او است و این را بیانی است که امام در شرح
اسمای حسنی گفته و حاصل آن در شرح آورده ایم و چون وی تعالی حاکم است باید که بنده استسلام کند حکم او را و انقیاد آرد مر او را و راضی باشد بقضای او و ابرای ذمه خود کند از حقوق و از خصومات
خلق پر حذر باشد و اگر کسی را با او خصومتی افتد انصاف نگاه دارد تا در زمرهٔ ظالمان محشور نگردد و در روزی که وی تعالی حکم کرده در سوا نشود و از سابقه حکم ازلی هراسان و اندوهگین باشد و تخلق آنست
که در رفع خصومت و حکومت عدالت نماید و انصاف ورزد و بر نفس خود حاکم باشد بمجاهدات و ریاضات و تقدیر سیاسات که مفضی بصلاح دنیا و دین است العدل عدل در اصل معنی او داد دهنده است
و عدل ضد ظلم و جور است و بمعنی استقامت و اعتدال و برابر کردن چیزی را بچیزی نیز می آید و وی تعالی منزه است از جور و ظلم چه ظلم تصرف در ملک غیر است و کل عالم ملک او است و همه افعال حق
مستقیم و معتدل است و متضمن حکم و مصالح لاتعد و لاتحصی چنانکه باید و شاید همچنانست قوله تعالی ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت و وی تعالی با هر یکی معامله برابر عمل وی کند و سزاوار
محبت و نعمت گرداند و این از عدل باشد و گاهی عفو کند بلکه سیئات بحسنات مبدل گرداند و این فضل او است و چون بنده دانست که حاکم مطلق او است و همه بقضا و قدر او است و در همه افعال او حکمتها است
باید که در افعال او و تدبیر حکمت او اعتراض نکند بلکه همه حق و عدل داند و تخلق آنکه در مردم عدالت ورزد و خصوصا در آنکه رعیت او است و در مملکت وجود او است و شهوت و غضب را تحت سیاست
عقل و دین اسیر گرداند و افعال وی بر حد استقامت و توسط و اعتدال بود بیت سعدیا راست روان گوی سعادت بردند راستی کن که بمنزل نرود کج رفتار اللطیف لطف نرمی و نازکی در کار
و کردار و نیکی کردن بکسی و لطف خدا ببنده توفیق طاعت و عصمت از معصیت است و از جملهٔ لطف او ببندگان اعطای وی است فوق کفایت و تکلیف او دون طاقت و رسانیدن بسعادت
ابدی بسعی خفیف در مدت قصیر که عمر است بلکه در یکساعت چنانکه کسی که ایمان آورد و گاهی مشقت مجاهدت کلفت و ریاضت بلطف و نرمی آسان میگرداند و اگر خواهد بی زحمت ریاضت و مجاهدت
بمنزل مقصود میرساند و بتقرب و قبول درگاه خود مخصوص و مشرف میگرداند و لطف را بعلم بدقائق مصالح و خفیات امور و رسانیدن آن بمستصلح بر سبیل رفق و نرمی نیز تفسیر کرده اند و این
هر دو امر یعنی احاطهٔ حق سبحانه بدقایق و خفایا و رفق در افعال و لطف وی در آن از احاطهٔ حصر و حیطهٔ بیان بیرون است و تنبیه کرده است امام غزالی در بعضی امثلهٔ آن و گفته چنانکه لطف او در خلق
جنین تا آخر عمر و رسانیدن غذا به بچه در شکم و چه در حالت رضاع و بعد از آن در اخراج شیر صافی شیرین از میان خون و سرگین و برآوردن جواهر نفیس از میان احجار و بیرون آوردن عسل از مگس و ابریشم
از کرم و در از صدف و عجیبتر از همه پیدا کردن آدمی که مستودع معرفت و حامل امانت و مشاهد ملکوت سموات و ارض و عارف ذات است و صفات او است و امثال این بیرون از حد حصر و احصا است
و هر که دانست که وی تعالی لطیف است و عالم بمکنونات ضمائر است و موصل جلایل نعم باید که ظاهر و باطن را از مکر و تلبیس و ترک ادب و اخلاق ذمیمه نگاه دارد و شکر نعمت وی گوید و توفیق خیر و
طاعت از وی جوید و بتقصیر خود معترف آید و تائب و معتذر گردد و تخلق آنست که به بندگان خدا لطف ورزد و نرمی کند چه در آفاق حسیه و دنیویه و چه در منافع روحانیه و دینیه و دعوت الی الله و
ارشاد بطریق حق برفق و لطف و حکمت و موعظهٔ حسنه و علم حقایق و فهم دقایق پوشیده بارفق و سهولت و نرمی بخلایق برساند و افادت نماید الخبیر خبر آگاهی خبیر آگاه و دانا و نیست هیچ
در ملک و ملکوت و متحرک و ساکن نمیشود در زمین و آسمان و ذره مضطرب و مطمئن نمیگردد در کون و مکان یعنی هیچ چیز مذکور الا آنکه نزد او است تعالی شانه از ان خبر و باین معنی خبیر راجع بمعنی علیم گردد
الا آنکه خبیر مخصوص باخبار دارند و بمعنی عالم باخبار گویند امام غزالی گفته که خبیر بمعنی علیم است لیکن علم چون اضافت کرده شود بخفایای باطنه خبرت گویند و صاحب آنرا خبیر نامند انتهی و گاهی خبیر
بمعنی مخبر نیز دارند یعنی خبر دهنده از مکنون علم خود و وی تعالی خبر دهنده است از گذشته و آینده بکلام خود و باین معنی راجع بصفت کلام گردد و خبرت و اختبار بمعنی آزمودن نیز آید و وی تعالی آزمایندهٔ
بندگان است با امر و نهی و تکلیف شرعیه چنانکه فرمود لیبلوکم ایکم احسن عملا و بنده چون دانست که حق تعالی خبیر است مراقبهٔ علم او را از دست ندهد و تصدیق نماید انبیا را در آنچه خبر داده اند و امر و نهی را بجا
آرد و تخلق آنکه بکارهای دین دانا و باریک بین باشد و از آنچه در عالم قلب و قالب او میرود خداوند بصیرت و خبردار باشد و از مکاید نفس و مکر و خداع آن پرحذر بود و خبر دهنده باشد مردم را از آن
و منذر و داعی ایشان بود بطریق نجات از آن و آزماینده بود ایشان را بدان الحلیم حلم آهستگی و بردباری و حلیم آنکه او را خشم از جای نبرد و باعث بر استعجال عقوبت نشود و مسارعت انتقام نکرد
با وجود اقتدار اگر توبه تدارک کند عفو فرماید و اگر خواهد بی توبه نیز رحمت کند حلیم علی الاطلاق حق سبحانه است و بنده گاهی استعجال نمی کند در عقوبت و لیکن بر عزم آن مهیا باشد و کینه نگاه میدارد تا نزد
فرصت کینه را می کشد و وی سبحانه خود را بانتقام نیز وصف کرده است پس حق عبد آنست که از انتقام وی خائف باشد و از جهت حلم وی امیدوار عفو باشد که چون در حال حلم کرده است در آن نیز مغفرت کند
و باید که این چنین خدائی را که با وجود کمال قدرت بر عقوبت انتقام نمیگیرد و عفو میکند و نعمت که داده است باز نمی ستاند شکر گوید و شرم دارد که در نظر چنین کریمی بی فرمانی کند و تخلق آنست که بناپسندی که بیند
از جا نرود و تمکین و وقار ورزد و بعقوبت زیردستان تعجیل نماید و صفح و عفو شیمه خود سازد مگر در اجرای حدود شریعت العظیم العظم و العظمة بزرگ شدن و عظمت گاهی در اجسام که مدرکات ابصار است
اطلاق باید و گویند که این جسم عظیم است و آن جسم عظیم تر از وست وقتی که امتداد و مساحت وی در طول و عرض و عمق آن بیشتر از این باشد باز این دو قسم است یکی آنکه پر میکند چشم را و محیط میگردد باصره
بدان چنانکه فیل و امثال آن و یکی دیگر است که محیط نمی گردد بصر باطراف وی چنانکه زمین و آسمان و این اعظم است از اول و گاهی در مدرکات بصائر استعمال کنند و آنها نیز اقسام اند قسمی است که محیط
میشود ادراک کنه حقیقت آن بعقل و قسمی است که قاصر است از آن اکثر عقول یا بعضی و قسمی است که متصور نیست ادراک عقل و احاطهٔ وی بکنه حقیقت آن و عظیم مطلق او است که عظیم تر از همه است و متجاوز است از حد عقول
و بیرون از حوصلهٔ ادراک که هیچ عقلی بکنه ذات و صفات وی نرسد و آن ذات حق است تعالی و تقدس و کسیکه شناخت عظمت حق را محتقر و خوار داند نفس خود را در جنب عظمت او و اقبال کند بامتثال اوامر و نواهی و احکام وی تعالی

شانه وعظم بر ما و بنده را باید که از عظمت و جلال حق چنان و چندان در دل فرود آورد که هیچکس و هیچ چیز را در جنب وجود وی سبحانه هستی نماند و تخلق آنست که همت بلند دارد و از برای دنیای دون سر فرود نیارد و
کونین را در جنب عظمت الهی در نظر همت وی جای نماند و تحصیل کند از کمالات و صفات شریفه آنچه عظیم گردد بوی قدر وی تا مرتبه رسد که اکثر عقول کنه قدر وی نرسند و در حدیث وارد شده است که عالم عمل
کند و تعلیم میکند مر و را از اخیار نام کرده میشود و او را در ملکوت عظیم و عظیم از بندگان انبیا و علما اند که چون عاقل صفات ایشان تصور کند پر شود عقل وی بهیبت و عظمت و اعظم مخلوقات سید المرسلین محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم است که عظیمتر از وی مخلوقی بوجود نیامده و در عالم اجسام عظیمتر از عرش آفریده نشده و در عالم معانی از روح انسانی که آن نیز راجع بعظمت روح محمدیست صلی الله علیه وسلم الغفور بمعنی غفار است
و هر دو صیغه برای مبالغه و غفور مبالغه تر از غفار است یعنی غفار بسیار بخشاینده که مغفرت از وی بسیار بوجود آید و گناهان بسیار بخشد و غفور آنکه بخشش وی تمام و کامل باشد و گناهان عظیم بخشد و مغفرت او تا اقصی
مراتب و درجات رسد بعضی گفته اند که غفور آنست که چون از بنده نوعی از گناهان بخشد از همه بندگان آن نوع گناهان را بخشد و چون غفر بمعنی پوشیدنست غافر آنکه بپوشد گناهان را از دیوان اعمال بندگان و غفور
آنکه از ضمیر فرشتگان نیز محو و پوشیده گرداند تا ذلت آن مستور ماند بلکه بر گناهکار نیز فراموش میگرداند تا از خجالت و شرمساری در پرده تشویر نماند بیت سر خجالت درویش زان بود در پیش که گر گناه ببخشند شرمساری هست
و وجه تخلق در اسم غفار مذکور شد الشکور شکر سپاس داشتن و ثنا گفتن منعم را بسبب نعمت و این معنی شکر گفتن بنده است مر خدا را و شکر را اسناد بخدای تعالی نیز کنند و شاکر و شکور نام وی تعالی بود بمعنی
وی ثواب جزیل دهنده بر عمل قلیل و کدام ثواب جزیلتر و عظیمتر از ثواب آخرت است بر عمل در ایام معدوده دنیا و بعضی گفته اند معنی شکور ثنا گوینده بر بندگان مطیع شاکر و این معنی قریب تر است بمعنی شکر
و بعضی گفته اند که جزای شکر را شکر نام کرده اند بطریق مشاکلت و چون وی تعالی معطی ثواب جزیل است ثنا گوینده است بنده را بر طاعت وی و بنده را باید که در ثنا و شکر و طاعت وی تعالی بیفزاید و صدق
و اخلاص نماید و وجه تخلق آن است که شاکر بود مر خدا را بنعمت وی و شاکر بود مر کسی را که احسان کند بوی بحق وساطت و مکافات کند و اگر مکافات از دستش نیاید دعا کند و اقلش این است که گوید جزاک الله خیرا
العلی علو بلندی و بلند شدن جای و مر بلندی بر آمدن و بر زبر چیزی شدن و آن دو قسم است حسی چنانچه جسمی بر زبر جسمی دیگر باشد و عقلی چنانکه رتبه چیزی فوق رتبه چیزی باشد و وی تعالی و تقدس بر
مرتبه بالاتر است از همه و هیچ رتبه فوق رتبه او نیست و همه مراتب پایان تر از مرتبه او است زیرا که سبب و علت فوق مسبب و معلول میباشد و وی تعالی سبب و علت جمیع مسببات و معلولات است
و بذات وی منتهی میگردد مراتب علیت و فاعلیت پس هیچ چیزی فوق وی نباشد و وی فوق همه باشد و نیز موجودات منقسم اند بمیت و حی و حی منقسم است بچیزی که او را ادراک حسی نیست و آن بهیمه است
و چیزی که با وجود ادراک حسی ادراک عقلی نیز دارد و آنکه او را ادراک عقلی است منقسم است بچیزیکه معارض است در معلومات او شهوت و غضب و آن انسان است و چیزیکه سالم است ادراک او از معارضات
بلیدات و آنکه سالم است یا ممکن است که مبتلی و ممزوج باشد بدان ولیکن سلامت نصیب وی شده و آن ملائکه اند و چیزیکه محال است در حق او ابتلا و امتزاج بدان و آن حق سبحانه و تعالی است
پس وی بمرتبه فوق کل باشد که عالیتر و کاملتر از آن رتبه نباشد و در فهم عوام که در رتبه بهائم اند جز علو حسی نیاید و خواص که متنبه شده اند بادراک بصائر علو معنوی را و مراتب آنرا بر وفق مراتب علو حسی
نهند و از اینجا معلوم شد معنی بودن وی سبحانه فوق العرش زیرا که عرش فوق جمیع اجسام است و موجودی که منزه است از تحدید و تقدیر بحد و اجسام و مقادیر آن فوق تمامه اجسام باشد در
مرتبه و تخصیص بعرش بجهت فوقیت او است از جمیع اجسام که چون فوق او شد فوق همه شد و علو بمعنی غلبه کردن بر کسی نیز آید و وی تعالی غالب است بر همه چنانکه فرموده والله غالب علی امره پس بنده
باید که قیاس عقل و ترتیب فکر او در کنه ذات و صفات او ره نبرد و چونی و چگونگی از راه معرفت بردارد و بعجز معترف آید که کمال معرفت این است و خود را در جنب غلبه امر و حکم وی تعالی نیست و نابود
دارد و بامتثال و تسلیم پیش آید و تخلق آنست که بذل مجهود در تحصیل علم و عمل چندان کند که از بنی نوع خود فایق گردد در کمالات و عالی گردد در مراتب و مقامات ولیکن علو مطلق ممکن نیست زیرا که فوق علو
درجات انبیا است با تفاوتی که در آنجا است و اعلی درجات که فوق آن درجه نیست درجه سید الانبیا صلی الله علیه وسلم است و اعلی مطلق خدا است جل جلاله و تعالی شانه و نیز از وجوه تخلق آنست که نفس و هوا زیر
دست باشد و از صحبت اهل دنیا استعلا ورزد و همت بغیر از حق فرود نیارد و مشایخ گفته اند که هر که صادق گشت در توجه بدرگاه حق اهل آسمان و زمین را هیبت او در دل نشیند و همه از وی بترسند الکبیر
بزرگ و صاحب کبریا و کبریا عبارتست از کمال ذات و مراد بکمال کمال وجود است و کمال وجود وی تعالی راجع بدو چیز است یکی دوام وجود و چون مدت وجود آدمی دراز گردد گویند که وی کبیر السن است
و چون طویل الوجود کبیر شد پس دائم الوجود ازلی و ابدی با ولی و اخری باشد که او را الکبیر خوانند دوم آنکه وجود وی تعالی وجودیست که صادر است از وی هر موجود پس کبیر بمعنی کامل الذات تام الوجود باشد و
عظیم بمعنی کامل الصفات رفیع القدر عالی مرتبه بود و وجه تعلق و تخلق قریب باسم العلی است الحفیظ حفظ نگاه داشتن و نگاه دارنده هر که و هر چه در عالم است از آفت و ضیاع او است تعالی
شانه بابقا و صیانت چیزها که ضد و دشمن یکدیگر اند چنانکه عناصر در موالید نگاه میدارد و بترکیب و مزاج و تعدیل قوای آن نگاه میدارد حیوانات را به پیدا کردن آلات و جوارح در ذوات آنها چنانکه
شاخها و نابها و چنگلها و مخارج از آن چنانکه اسلحه و به پیدا کردن معرفت و هدایت بر استعمال کردن آن و به پیدا کردن حواس که در رنگ جاسوسان اند که می آگاهی میدهند بقرب اعدا و
آفات چنانکه چشم و گوش و جز آن و همچنین در حفظ او است تعالی هر ذره که در ملکوت آسمان و زمین است حتی گیاهی که از زمین میروید نگاه میدارد و لباب او در القشر و طراوت او را بر طوبت
و بخارها که می روید از وی و خار مر سلاح نبات است چنانکه شاخ و ناب و چنگل سلاح حیوان و با هر قطره از آب حافظی است که نگاه میدارد او را از آنکه مبدل بهوا گردد و در خبر آمده است که فرو دنمی آید
قطره از باران مگر آنکه با وی فرشته است که نگاه میدارد آنرا تا میرسد بمستقر خود از زمین امام غزالی گفته که این حق است و مشاهده باطن ارباب بصائر بر آن دال است و ایشان ایمان می آرند بدان
ببصیرت نه بتقلید و ابواب حفظ الهی تعالی کثیر است لا یعد و لا یحصی و از جمله حفظ او ست القاء ایمان مر مؤمنان را و حفظ عقاید ایشان از زیغ و زلل و صیانت عقود ایشان در توحید با مانت
و دلایل و براهین بر صدق دین و اقوای دلیل و برهان نور یقین است که در دل انداخته که کسب و اختیار بنده را در آن قطعاً دخلی نیست بزرگی گفته است که شکر این نعمت چگونه گویم که با چندین اختلافات ادیان و مذاهب
که در عالم است اصلا المحظور خاطر ما نیست و موجب اشکال و اختلال عقد ایمانی نه و نور ایمان در دل باقی و ثابت است یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی الایمان و حفظ بمعنی از بر داشتن چیزی که ضد آن
نسیان و فراموش کردنست نیز آید و باین معنی نیز اطلاق آن بر پروردگار تعالی صحیح است که همه اشیا محفوظ است در علم وی و ممکن نیست در دل آن از وی بسهو و نسیان نقل است که یکی از صلحا [illegible]

میراث رسید گفت الهی مرا با این دراهم محتاج آفریده اما محافظت این حضور قلب با تفرقه میسر نشاند خداوندا تو حفیظی از برای من نگاه دار و هرچه بود همه را به درویشان داد پس هرگاه که او را بچیزی احتیاج می افتاد حق
تعالی آن را از غیب بوی میرسانید و چون بنده دانست که پروردگار او حفیظ است باید که از همه آفات و مخافات و از غلبه نفس و هوا پناه بحفظ و حمایت او برد بیت هرکس بخدا پناه آرد او را ز بلا نگاه
دارد و تخلق آنست که حدود و احکام شرع را نگاه دارد و جوارح را از معاصی و دل را از فکر ماسوی و سر را از ملاحظه اغیار محفوظ دارد و جمیع احوال را از خروج از حد استقامت و اعتدال حفظ نماید و فرو
ماندگان و عاجزان را دست گیرد و محافظت نماید و حافظ قرآن و حدیث گردد و معانی آنها را در دل نگاه دارد المقیت خالق اقوات و رساننده آن با بدان و قوت خورش آن چیزیست که بوی
بر پا ایستد بدن انسان از اطعمه و اقاتت خورش دادن و این قوت ابدان است و قوت ارواح معرفت و ایمان است و مقیت بمعنی توانا و نگاه دارنده و گواه و حاضر نیز آمده قوله تعالی وکان الله
علی کل شیئ مقیتا ای مطلعا قادرا پس وی جامع معنی علم و قدرت باشد پس بنده باید که قوت و قوت تن و جان از وی خواهد و بعلم وی اکتفا کند از سهل تستری پرسیدند ما القوت قال ذکر الحی الذی لا یموت
و بعضی این چنین حکایت کنند که از وی پرسیدند که قوت تو چیست گفت الله گفتند مقداری که از آن چاره نیست گفت از الله چاره نیست گفتند از چیزی میپرسیم که قوام جسدها بآنست گفت قوام جسدها با[illegible]
اگر شما الله را می شناسید و تخلق آن است که گرسنگان را طعام دهد و غافلان را ارشاد کند و از احوال نفس خود مطلع باشد و بر اصلاح حال خود اقتدار نماید الحسیب کافی و بسنده و جمیع کارها و حاجات
بسند آمدن چیزی احسبنی الشیئ می گویند بمعنی کفانی یعنی بسنده شد مرا این چیز پس حسیب بمعنی محسب است و این وصفی است که متصور نیست ثبوت وی حقیقة مر غیر حق تعالی را زیرا که احتیاج بکفایت از
جهت وجود و دوام وجود و کمال وجود است و هیچ چیزی نیست که کافی باشد چیزی را مگر الله تعالی زیرا که باو است وجود اشیا و دوام وجود و کمال وجود انها و اسبابی که آنها را دخل است در وجود اشیا و
کمال ان همه بخلق وی اند پس اوست حسب مطلق و بعضی گفته اند که حسیب بمعنی محاسب است چنانکه جلیس و ندیم بمعنی مجالس و منادم است و وی تعالی حساب میگیرد از خلایق روز قیامت و
میشمارد بر ایشان انفاس ایشان را در دنیا و آخرت و بعضی گفته اند که حسیب بمعنی شریف است از حسب بمعنی فضائل و مناقب شمردن و چون بنده دانست که وی تعالی کافی نیست باید که اکتفا
کند بوی و بحسن تدبیر وی توکل کند در جمیع امور بر وی و من یتوکل علی الله فهو حسبه و چون دانست که انفاس او را می شمرد و بران حساب خواهد کرد ضبط کند افعال خود را و نیک گرداند احوال خود را و چون
دانست که مر او راست شرف و کمال ظاهر گردد بر وی خساست نفس و دنائت آن پس تکبر نکند بذات خود و عجب نیارد با فعال خود و تخلق آنست که سبب کفایت حاجات محتاجان گردد و با نفس خود
محاسبه کند پیش از آنکه حساب گرفته شود از وی و نفس خود را بمعرفت و طاعت شریف گرداند الجلیل الجلال و الجلالة بزرگی و بزرگ قدر شدن و اوست تعالی جلیل مطلق جامع نعوت جلال و صفات
کمال امام غزالی گفته رحمة الله علیه کبیر راجع بکمال ذات است و جلیل بکمال صفات و عظیم بکمال ذات و صفات جمیعا منسوب با دراک بصیرت که محیط بآن نتوان شد انتهی و در اصطلاح قوم ظهور
آثار صفات قهریه را جلال خوانند و ظهور آثار صفات لطفیه را جمال و جمیل نیز در اسما الهی آمده اگرچه در روایت مذکور نیست و جمیل در اصل موضوع است مر صور ظاهره مدرکه بحس بصر از آنچه بحسن و ملاحت
ملائم بصر و موافق آن باشد بعد از آن نقل کرده شد بصور باطنه که مدرک به بصیرت گردد چنانکه سیرت جمیل و خلق جمیل مطلق اوست تعالی چنانکه جلیل مطلق اوست عز اسمه زیرا که هر جا که در عالم
حسنی و جمالی و کمالی و جلالی است پرتو از انوار ذات و آثار صفات اوست و چون بنده شناخت که جلیل بحق و جمیل مطلق اوست تعالی و تقدس تعظیم نکند مگر او را و دوست ندارد مگر او را و در بندگی قدر او و مقابله
انوار جلال و جمال و عظمت و کبریائی او جل جلاله و عظم شانه وجود مجازی خود را در زبان و گذارش آرد و نیست مطلق گردد تا هست مطلق ظهور کند چنانکه گوید شعر شرقتنی غربتنی اخرجتنی عن وطنی اذا
تغیبت بدا و ان بدا غیبنی کم شدم در کم شدن دین منست نیستی از هستی آئین منست تو در و کم شو که تجرید این بود کم شدن کم کن که تفرید این بود و تخلق آنست که نفس خود را بصفات کمال موصوف
گرداند و صفات باطنه خود را نیک گرداند و اخلاق ذمیمه را تهذیب کند تا جلیل و جمیل گردد و خدا و خلق همه دوست دارند الکریم بزرگ و عزیز گفته اند که چون کسی را وصف بکرم کردی همه صفات نیک را
اثبات کردی و گفته اند کریم آنست که چون قادر گردد عفو کند و چون وعده کند وفا کند و چون عطا دهد پیش از امید دهد و هر که او بوی التجا آرد او را ضایع نگذارد و از جمیع وسائل و شفعا بی نیاز گرداند و کریم بمعنی
مکرم نیز گفته اند چنانکه جلیل بمعنی مجل داشته اند و بمعنی جواد نیز آمده و تمامه این معانی بر وجه کمال خاصه ذات کریم متعال است نقل است که اعرابی از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم سوال کرد که یا رسول الله
حساب ما را روز قیامت که کند رسول فرمود که خدای تعالی بخودی خود حساب کند اعرابی را خوش آمد و تبسمی کرد پرسیدند که چرا تبسم کردی گفت کریم چون عیب بیند بپوشد و چون قادر شود عفو کند و بنده باید
که وظیفه شکر کرم و اکرام و عفو و جود کند و دوستی این چنین کریمی در دل گیرد و تخلق آنست که سعی کند در تحصیل آن و تکلف کند در اتصاف بدان تا حاصل شود او را چیزی از آن یا همه آن بران و حکایات
ایشان او است و انبیا صلوات الله و سلامه علیهم همه متصف اند بدان اتم و اکمل از دیگران و سید الانبیا علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها از همه کاملتر و کریمتر و او است اکرم الاکرمین
بعد الله تعالی و تابعان او از اولیا و علما همه اهل کرم اند علی حسب درجاتهم و مراتبهم الرقیب فی الصحاح رقیب نگهبان و چشم دارنده و موکل طیبی گفته رقیب حفیظ که مراقب باشد اشیا را و ملاحظه کند آنها را
پس غایب نگردد از وی مثقال ذره در زمین و نه در آسمان امام غزالی گفت رقیب علیم حفیظ پس کسی که مراعات کند چیزی را تا آنکه غافل نگردد و ملاحظه کند او را ملاحظه لازم و دائم او را رقیب خوانند پس رجوع بمعنی رعایت
بعلم و حفظ باشد و لیکن باعتبار لزوم و دوام و سابقا گذشت که مهیمن را تفسیر برقیب کرده اند لیکن اخذ کرده اند در مفهوم وی مبالغه در رقابت و بدین وجه فرق بود میان هر دو و وجه تعلق و تخلق ظاهر است آنکه نگهبان
خود باشد و خود را از عوارض نفسی و قلبی از مکر و تغلب نگاه دارد و دایم در نظر حق با ادب باشد و از ناشایستها پرهیز بود و بداند که وی تعالی رقیب و شاهد است در همه حال ظاهر و باطن و بداند که نفس و شیطان در کمین اویند
و فرصت نگاه میدارند و باعث اند در او بغفلت تا چون غافل گردد کار خود را بکنند و کین خود بکشند پس همیشه پرهیز بود از ایشان و هشیار بود از مکر و تلبیس ایشان و بر بنده راههای در آمد ایشان بمعنی مراقبه اینست المجیب
اجابت جواب دادن و اجابت دعا کردن او است جواب دهنده مر کسی که او را بخواند و اجابت کننده هر دعا را و عطا کننده هر سوال را و او است اجابت کننده دعای مضطرین بر زبان قال و حال بلکه اجابت
کرده است پیش از آنکه دعا کنند و داده است پیش از آنکه می طلبند و از جمله اجابت اوست دعوت خلق و کفایت او حاجات ایشان را که تدبیر کرده است کار ایشان را
پیش از آنکه پیدا کند ایشان را به پیدا کردن اسباب ارزاق و آلات در آسمان و زمین پس بنده را باید که اجابت کند دعوت حق را در امر و نهی و اجابت کند بندگان

اورا بانجاح مرام و برآمدن حاجات ایشان آن قدر که تواند و ممکن باشد و اگر عاجز باشد بلطف و سخن نرم و باجابت دعوت ایشان و قبول هدیهٔ ایشان چنانکه رسول خدا میکرد صلی الله علیه وسلم الواسع
سعت فراخی و فراخی کردن و همه را فرا رسیدن و سعت را اضافت علم میکنند و میگویند که علم وی وسیع و محیط است بمعلومات و باحسان میکنند و میگویند احسان وی وسیع و نعمت او بسیط است
و بقدرت و ملک و غنا می کنند و واسع مطلق در جمیع این صفات الله تعالی است و آنکه گویند سعت بمعنی توانگری و توانائی و دست رس است بهمین علاقه است و حق است هر کسی را که شناخت خدا را
و فراخی علم و قدرت و ملک و غنای او را که باقی نماند در مضیق جهل و عجز و فقر و احتیاج بلکه مستغنی گردد از همه و در همه کارها التجا باو کند و در تنگیها پناه باو برد و تخلق آنست که سعی کند در سعت علوم و معارف
و اخلاق و جود و سخاوت ورزد و سینه را گشاده دارد و دل و دست را فراخ گرداند و از آنچه وارد گردد بروی از حوادث و ایذای جاهلان تنگدل نگردد و هیچ چیز از بخیلی دریغ ندارد و با همه کس هر نوع
گشاده باشد بیت بند ها بر دار گر خواهی گشاد دست و دل بگشا اگر خواهی مراد الحکیم حکمت عبارتست از کمال علم و حسن عمل و اتقان و احکام علم و عمل و حکمت علم محکم را نیز گویند پس بمعنی علیم باشد بزیادت احکام و بعضی
گویند حکیم مبالغه حاکم است و حکیم میگویند کسی را که عالم باشد بحقایق اشیا و نیک داند دقایق صناعات را و متقن و محکم کند صنع آنرا و کمال این معانی جز خدا را عز و جل را نباشد و وی تعالی هر چه کند بمقتضای
حکمت و از روی دانش و بینش کند و کارهای وی از عبث و سستی منزه و مبرا است و داناست بحقایق و دقایق اسرار و کسیکه شناخت که پروردگار تعالی حکیم است بروی لازم بود که راضی گردد بحکم او و
بداند که هر چه داده است حکمت بالغه خواهد بود اگر چه ظاهر نگردد بروی پس اعتراض نکند و سخط نگیرد بروی و بداند که وی فاعل مختار و حاکم علی الاطلاق است یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و باید که در فهم حقایق متوجه
اسم الحکیم باشد و تخلق آنست که اجتهاد کند در تکمیل قوت نظریه و تحسین قوت عملیه و نیک داند دقایق و علوم و صناعات را از آنچه متعلق بتکمیل نفس خود بود و باید که از سفاهت و لغو پرهیزد و هیچ کاری
بی باعثهٔ حقانی و داعیهٔ ربانی نکند تا مستحق اطلاق اسم الحکیم گردد نقل است از ذو النون مصری قدس الله سره که گفت شنیدم در زمین مغرب مردی بعلم و حکمت معروف و مشهور است بزیارت وی شدم
چهل روز بر در خانه وی افتاده بودم وقت نماز بمسجد آمدی و همچنان واله و حیران باز گشتی و بمن هیچ التفات نکردی با این حال تنگ آمدم گفتم ای جوانمرد مرا چهل روز است که اینجا ایستاده ام هیچ التفات
بمن نمیکنی و سخنی نمیگوئی آخر مرا پندی و حکمتی و نصیحتی بیاموز تا یاد گیرم گفت با آن عمل خواهی کرد گفتم آری اگر خدا توفیق دهد گفت دنیا را دوست مدار و فقر را غنا شمر و بلا را نعمت دان و منع را عطا گیر و
با غیر حق انس مگیر و صحبت مدار و خوار را عزت پندار و حیات را موت شناس و طاعت را حرمت بین و توکل را معاش خود ساز بیت از سلیمه محو کن همه نام و نشان غیر الا کسیکه میدهد از وی
نشان ترا الودود بضم و فتح و کسر و هم چنین وداد بکسره و مودت دوست داشتن و بعضی گفته اند دوست داشتن قوی و اکید و وی تعالی دوست میدارد مومنان را و دوست میدارند ایشان
او را چنانکه فرمود یحبهم و یحبونه یعنی رحمت میکند ایشان را و خیر میخواهد ایشان را و نعمت میدهد و احسان میکند با ایشان و ستایش میکند بر ایشان و دوست میدارند مومنان او را یعنی طاعت میکنند و تعظیم
میکنند او را و هیبت میدارند و ذکر میکنند او را و فرمود و هو الغفور الودود اسم غفور را بر اسم ودود مقدم داشت تا عاصیان گناهکاران که آلوده غبار معصیت اند نیز نا امید نباشند یعنی اول صفای
بیست را بعفو و مغفرت از رخسار حال عاصیان می بر افشانم و پاک میگردانم بعد از آن در دائره محبوبان و مودودان خود می در آرم بیت از من گنه آید و من آنم وز تو کرم آید و تو آنی و حظ
تعلق با این اسم ظاهر است و تخلق آنست که دوست دارد اهل دین باشد و آنچه خود را خواهد از خیر برادر مسلمان را نیز خواهد بلکه ایثار کند ایشان را بر نفس خود و کمال این اسم آنست که منع نکند او را از ایثار
و احسان و غضب و حقد و ایذا پس به پیوندد با هر که ببرد از وی و عطا کند آنرا که محروم کرد او را و عفو کند بر هر که ظلم کند بروی و فرد اعلای این آنست که در محبت محبوبان حق ثابت قدم
باشد و در طریقهٔ محبان بذل مجهود نموده استقامت ورزد و دوستی دوستان او را وسیله عظمی شناسد خصوصا محبوب ترین محبوبان و محبترین محبان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم که محبت
و طاعت وی عین محبت حق و طاعت اوست حکایت غریبی است یکی از دوستان آن حضرت را هفتاد هزار دینار از میراث پدر رسیده بود ناگاه موئی از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
پیدا شد آنهمه مال را داد و آن موی را بخرید بیت جمادی چند دادم جان خریدم بحمد الله عجب ارزان خریدم و گفته اند که علامت صحت محبت حق تعالی سرایت محبت است بحضرت مصطفی
صلی الله علیه وسلم و نشان راستی محبت مصطفی صلی الله علیه وسلم محبت اهل بیت و منتسبان اوست دوستی را دوست داری دوستش را دوست دار دوست را بر دیده دار و دیگر
بر دوست دار سگی و سه روز بر پی دوستان قدم زد صورت انسانی و نعیم جاودانی یافت آدمی چون نا امید باشد پیر پیری میفرماید قدس الله سره العزیز چون سنگ را بار است و سگ را دیدار
عبد الله را با نومیدی چکار المجید مبالغه ماجد است فی الصراح مجد بزرگی و مجید بزرگ و فی القاموس المجید نیل الشرف و الکرم و طیبی گفته مجد سعت کرم و امام غزالی فرموده که مجید کسیکه شریف
باشد ذات او و جمیل باشد افعال او و جزیل باشد عطای او و نوال او پس مجید جامع معنی اسم جلیل و وهاب و کریم باشد و بنده را باید که وظیفه حمد و ثنای حق بجای آرد و شکر نعمت و عطای او فرو
نگذارد و تخلق آنست که شرف و بزرگی را بتحصیل اسباب آن از علم و عمل و تهذیب اخلاق حاصل کند و بعطا و نوال افاضه و افاده نماید الباعث بعث برانگیختن میت از لحد و بیدار کردن
نائم از خواب و فرستادن کسی را برای کاری و او تعالی برانگیزنده مردگانست از قبور و بیدار کنندهٔ دلهای غافلان است از خواب غفلت و غرور و باعث رسل است بسوی خلق و بعضی گفته اند
که برانگیزنده همتهاست بر نیکوکاری پس بنده باید که از خواب غفلت بیدار شود و از بیفرمانی رسول بیزار گردد و از روز بعث و نشور یاد آرد و خود را بکار آخرت مشغول دارد و تخلق آنست که دلهای
مرده را از کوری جهل که موت اکبر است برانگیزد و بعلم که سبب حیوة ابدی است زنده گرداند و غافلان را از خواب غفلت بیدار سازد و از روح خود داعی خیر که حکم رسول دارد بسوی جوارح و
قوای خود بفرستد و بسوی خلق بتعلیم و ارشاد ده رسل و رسائل ارسال نماید و همت را بر خیرات و مبرات برگمارد الشهید از شهود است بمعنی حاضر آمدن یا از شهادت بمعنی گواهی دادن حق
سبحانه حاضر و مطلع است بر ظاهر و باطن و بر غیب و شهادت و گواهی دهنده است بر اعمال و احوال خلق روز قیامت و تواند که مراد شاهد بر وحدانیت خود باشد چنانکه فرموده است شهد الله انه لا اله
الا هو یا شاهد است بر اخذ میثاق از پیغمبران بایمان و نصرت دادن هر رسول را که بیاید بعد از ایشان و مصدق آنچه با ایشانست چنانچه قول وی تعالی و اذ اخذ الله میثاق النبیین الآیه دال است بران و بعضی
گفته اند که شاهد بمعنی مبین نیز آمده و وی تعالی بیان کننده است بکلام و طریق وحی و الهام احکام دین اسلام را و شهید بمعنی مشهود له نیز گفته اند که انبیا و اولیا و علما و ملائکه گواهی میدهند

ذات وکمال صفات وی اگرچه از ادراک کنه ذات وصفات عاجز وقاصر اند بیت خلقی بر نام تو خوانند این همه از تو جز نامی ندانند این همه گرچه توحید تو میگوییم ما هم تو میدانی که نادانیم ما و بنده
باید که از مراقبه حضور واطلاع حق و از شهادت وی بر اعمال غافل نباشد و بشهادت وی بر حجیت رسول و صدق وی مصدق بود و احکام دین اسلام را متبع و بر کمال ذات وصفات وی معترف
و تخلق بمعنی اول راجع بمعنی علیم وخبیر است و بمعنی ثانی سعی کند که بتحصیل عدالت و تزکیه و تصفیه از اهل شهادت در دنیا و در روز قیامت و شهادت بر وحدانیت حق و بر میثاق انبیا گردد
تا از خواص عباد الله باشد الحق بمعنی ثابت و هست و در مقابل او است باطل بمعنی نیست و ناچیز و معدوم و ثابت و هست مطلق الله تعالی است و سائر موجودات از حیثیت امکان معدوم و ناچیز
و نیستند که در حد ذات ایشان را وجودی و ثبوتی نیست چنانچه گفته است الا کل شیء ما خلا الله باطل و تفصیل کلام آن است که اینجا سه چیز است حق مطلق و باطل مطلق و حق بوجهی و باطل بوجهی پس
ممتنع بالذات باطل مطلق است و ممکن لذاته حق است بوجهی و باطل است بوجهی و او را از جهت ذات خودش وجودی نیست اصلا پس باطل است بذات و مستفید است وجود را از غیر خود و
از وجهی که بجانب مفید وجود دارد موجود است پس وی باین وجه حق است و این است معنی قول وی سبحانه کل شیء هالک الا وجهه پس معلوم شد که حق مطلق همان موجود حقیقی است که
بذات خود موجود است و هر چیز وجود از وی میگیرد و آن خداست عز و جل و تعالی و تقدس و حق بمعنی صدق و راستی و درستی که اقوال و اعتقادات است و مذاهب را بدان وصف میکنند نسبتی
بوجود حق دارد باعتبار ثبوت از این جهت او را حق میگویند و حق بمعنی سزاوار نیز می آید و او است تعالی سزاوار الوهیت و اقوال و افعال وی از شائبه بطلان و کذب منزه و مبرا است و تخلق
آنست که مستغرق گردد بنده بمتابعت حق که شریعت نبوی است صلی الله علیه و سلم تا از آن نوری و حضوری بر دل مستولی گردد که بدان مستغرق گردد در وجود حق و ذکر وی و حضور وی تا متصف
گردد بمعنی حقانیت امام غزالی گفته رحمة الله علیه رحمة واسعة عبد اگرچه حق است و لیکن حق بذات خود نیست بلکه حقیت بحق او و ذات وی تعالی بلکه بنده بذات خود باطل است اگر موجود است
حق مر او را می بود پس خطا کرد کسیکه گفت انا الحق مگر بیکی از دو تاویل یکی آنکه این مراد دارد که وی بحق است و میگویند این تاویل بعید است زیرا که لفظ دلالت ندارد بران دیگر آنکه این مخصوص بوی نیست بلکه
هر چه سوای او است بحق است تاویل دوم آنکه مستغرق گردد در وجود حق تا آنکه در باطن وی بسبب شهود گنجایش غیر نماند و هرچه کلیت چیزی را تمامه او را فرو گیرد و در وی مستغرق گردد میگویند بمبالغه
میکنند که او او است و از اینجا گفته است انا من اهوی و من اهوی انا مراد استغراق و استهلاک داشته است انتهی کلام الامام ای موجود بحق و ای نور مطلق افاضه کن بر ما از حقانیت و نورانیت
وجود خود تا مستغرق شویم در دریای عرفان تو و شهود تو و منور گردان بنور اسم خود دل بنده خود را تا چنانکه اسما و صورة عبد الحق است حقیقة و معنی نیز گیرد و با وجود آن آگاهی و هوشیاری پیدا
آرد و از مستی و بیخودی نگاهدارد تا گوید انا عبد الحق بجای آنکه دیگری انا الحق گفته است انک علی کل شیء قدیر الوکیل وکیل آنکه کار را باوی گذارند و زمام تصرف در دست وی دهند و وی تعالی خود بخود
کارهای بندگان را بر خود گرفته و قائم شده بامور عباد در مبدا و معاد بتحصیل هرچه بدان محتاج اند و کفایت میکند بعنایت و کرم خود مهمات همه را الی آنکه کسی توکیل و تفویض کند و وکیل گاهی وفا میکند قدرت
وی بامری که وکیل است دران و وکیل مطلق آنست که امور موکول باشد بوی و وی کافی باشد بقیام آن و وافی بود باتمام آن و آن کرم و عنایت باری تعالی است پس بنده باید که همگی کار
خود را بحضرت وی سپارد و بتدبیر وی باز گذارد و بکلیت خود متوکل گردد بر وی و بسندگی کند باستعانت و استمداد وی از غیر وی بیت کار خود را بخدا باز گذار کت نمی بینم از این بهتر کار
و حقیقت توکل ثقه است بضمانت حق و اکثر استعمال توکل در امر رزق است و مفهوم او عام است و تخلق آنست که در کارهای ضعیفان و فرو ماندگان سعی کند و در کفایت مهم ایشان کوشش
نماید و در انجاح مآرب و تحصیل مطالب ایشان چنان شود که گویا وکیل ایشان است و وکیل خدا گردد بر نفس خود و خصم نفس گردد در استیفاء حقوق الهی و اقتضای اوامر و نواهی وی تعالی القوی
المتین قوی توانا متین استوار امام غزالی گفت قوت دلالت میکند بر قدرت تامه کامله بالغه و متانت دلالت میکند بر شدت قوت و الله تعالی از این جهت که قدرت بالغه و کامله دارد قوی است
و از حیثیت که شدید القوت است متین است که در قران مجید وصف کرده است خود را بذو القوة المتین و مرجع این معنی قدرت است و ذکر آن بیاید و وی تعالی از عجز و ماندگی و ضعف فرو
ماندگی منزه و مبرا است و بعضی گویند قوی متین بمعنی خالق قوت و متانت است فعیل بمعنی مفعل پس در همه کار قوت و نصرت از و خواهد و خود را و همه کس را و همه چیز را مسخر و منقاد او داند در
وقت جرات و بی ادبی از قوت و قدرت او هراسان باشد و تخلق آنست که بر هوای نفس قوی و چیره باشد و در دین صلب و سخت بود و در یقین قوی و متین باشد و در اجرای احکام شرع کاهلی
و سستی بخود راه ندهد بیت نفس کافر کیش را بر خویشتن سلطان مکن دشمن است او هرچه فرماید که آن کن آن مکن الولی محب و ناصر و حق سبحانه محب مومنان و متقیان است و نصرت میدهد
ایشان را و وی تعالی دوست میدارد مومنان را الله ولی الذین آمنوا و ولی بمعنی متولی امور نیز آمده و وی حق سبحانه متولی امور صالحان است بلطف و اصلاح که توکل کرده اند بر وی و تفویض
کرده اند امور خود را بوی و متولی امور تمامه خلائق است از آنچه محتاج اند بآن از امور معاش و معاد و بمعنی قریب نیز آمده و رحمت وی تعالی قریب است بمحسنان و اذا سالک عبادی عنی فانی
قریب پس بنده باید که بتکمیل شعب ایمان خود را شایسته مزید دوستی حق سبحانه گرداند و در همه کارها مدد و نصرت از وی جوید و بر تولیت و محبت وی شکر گوید و از قرب وی تعالی آگاه بود و التفات دل با غیر
نکند و تخلق آنست که دوست دارد او سبحانه را و دوستان او را و کوشش کند در نصرت دین او و نصرت دوستان او و سعی کند در قضای حوائج خلق او و نظم مصالح ایشان تا مشرف گردد باین اسم و نامیده شود
او را ولی الله و یکی از نشان ولایت آنست که وی تعالی دائم دارد توفیق و نصرت او را و مخذول و مطرود نکرده اند او را تا اگر قصد معصیت و بدی کند نگاهدارد او را از آن و اگر ناگاه در آن افتد بتوبه و انابت
زود باز آرد و در آن نگذارد این است معنی اذا احب الله عبدا لم یضره ذنب و از نشان ولایت است که او را در دل دوستان خود جای دهد زیرا که دل ایشان محل نظر حق است و چون او را در آنجا بیابد
لابد پرتو آن بروی نیز افتد بیت دل بدست آر که دلی داری در رفتن حاصل داری اللهم ارزقنا الحمید حمد و محمدت ستودن و ستوده شدن و او است ستاینده ذات خود و ستایش کننده صفات
خود بکلام خود در ازل و بتثبیت آیات بینات در لایزال لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک دلیل آنست و ستاینده انبیا و اولیا و مقربان است بفضیلت ایمان و احسان و عرفان و
ستوده شده اینهمه بستایش خود و ستایش جمیع آفرینش خود که و ان من شیء الا یسبح بحمده یا حمید بمعنی مستحق جمیع محامد است که موصوف بکل کمال و عطا کننده هر نوال است و هر حمد و ثنا راجع بذات

اقدس او است و تخلق باین اسم آنست که دائم حامد حق بود در جمیع اوقات و احوال و سعی کند که متصف گردد و در تحصیل کمال اعطای نوال تا محمود و ممدوح گردد نزد خداوند و نزد بندگان وی و محمود از بندگان کسی است که ستوده است صفات وی و اخلاق وی و شمایل وی و اعمال وی و اقوال وی و احوال وی بی شوب نقصان و طغیان و آن سید رسل است که نام پاک وی محمد است صلی الله علیه وسلم و هر که قریب است بدرجت و مقام او بر قدر تفاوت مراتب درجات قرب از انبیا و اولیا و علما و صلحا هر یک حمید است بر قدر کمال و اندازه نوال خود و حمید مطلق الله است جل جلاله و عم نواله المحصی احصا شمردن و دانستن بر سبیل استقصا و احاطه و امام غزالی المحصی را بالعالم تفسیر کرده و گفته که علم را چون اضافت کنند بمعلومات از حیثیت عدد و احاطت بدان احصا گویند و محصی مطلق کسی است که منکشف گردد در علم وی حد هر معلوم و عدد وی و مبلغ وی و بنده و اگرچه ممکن است که احصا کند بعلم خود بعضی معلومات را ولیکن عاجز است از احصای اکثر معلومات و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا پس محصی مطلق نیست مگر خدا عز شانه و است که دانا است بدقایق و حقایق اشیا و محیط است علم او بذرات کاینات و اعداد آن و صفت کمال او این است که احاط بکل شیء علما و احصی کل شیء عددا و بنده باید که علم الهی را بجزئیات اعمال و احوال مراقب باشد و از حساب روز قیامت غافل نباشد و در معاش حساب معاد برگیرد و بداند که هم چنانکه بر ترک نیکوئی تاسف خواهد بود بر ترک نیکو نزدیک نیز تحسر خواهد بود بیت غافل مشو که عمر عزیزین تازه تر نیابی داوش مده که چون شد عمری دگر نیابی و تخلق عبد باین اسم بر قدر کمال او است چنانکه در اصل صفت علم و از جمله تخلق این است که احصا کند از اعمال خود پیش از آنکه احصا کرده شود و محاسبه نفس کند پیش از آنکه حساب کرده شود و در محاسبه مسامحه نکند و جهد کند تا بر دقایق اعمال و احوال ظاهر و باطن خود اطلاع یابد و واقف گردد المبدی المعید ابدا ابتدا کردن و نو آفریدن و اعادت باز گردانیدن و بعد از عدم ایجاد کردن نو و بیرون آرنده صنایع و بدایع بعنف و باز گرداننده احیا بعد العدم او ست تعالی شانه و قدرت او همه را شامل است و خود هر کرا از عدم بوجود آورد بعد از اماتت احیا نیز تواند کرد بیت آنکه ما را اول از خاک آفرید همچنین شایسته و پاک آفرید گر کند ما را پس از مردن درست نبود از قدرت عجب از نخست و گاهی معید ابراعاده پروردگار تعالی عوائد و فواید و الطاف و افضال خود را که بر بنده افاضه میکند و بسبب بعضی اعذار و تقصیرات وی بعدم و انحطاط می بند و بعفو و کرم و احسان خود باز اعاده میفرماید نیز حمل میکنند اینچنین جاری شده است سنت الهی تعالی که میدهد و می ستاند و باز میدهد تا قدر نعمت بشناسد و شکر میکند و برین معنی مبدی بمعنی منشی افاضات بود از وجود و لوازم و بود مبدی النعم قبل استحقاقها و بر تقدیر بنده را باید که شکر نعمت حق گوید و در همه حال رضای او را جوید و شکر نعمت معاش که حیات اینجهانی است سازگاری معاد که حیات آن جهانی است بکند و تخلق آنست که سعی کند در ابدای خیرات و تاسیس حسنات و اعاده آنچه منقطع شده از ان بتقصیرات و تفریطات المحیی الممیت پیدا کرداننده حیات در جسم و دور کرداننده آن از وی که احیا و امات صوری و جسمانی است و زنده کرداننده دلها بایمان و معرفت و میراننده آنها بکفر و غفلت که احیا و امات معنوی و روحانیست او ست تعالی شانه و عز برهانه بنده باید که بشکرانه نعمت حیات مشغول باشد و زندگانی فانی را در تحصیل حیات ابدی صرف نماید و هیچ سبب را در حیات و موت موثر حقیقی نداند و تخلق آنست که در زنده کردانیدن دل بمعارف الهیه و میرانیدن نفس از قوت غضبیه و شهویه سعی کند بیت حیات القلب علم فاغتنمه و موت القلب جهل فاجتنبه و زنده کردانیدن دلها طالبان و مریدان بانوار هدایت و میرانیدن نفوس ایشان از ظلمات غوایت که الشیخ یحیی و یمیت نیز ازین باب است و اعطای غذا بگرسنگان که سبب بقا ابدانست و کردن غزا بکافران که سبب مستی نابا کان است نیز داخل تخلق باین دو اسم عظیم الشان است الحی زنده ازلی و ابدی او ست تعالی شانه که هرگز نمیرد و زوال و هلاک نپذیرد و حیات صفتی است که موجب علم و فعل ارادیست و هر کرا ادراک و فعل ارادی نبود میت است و حی کامل مطلق آنکس است که مندرج است جمیع مدرکات تحت ادراک وی و جمیع موجودات تحت فعل وی تا بیرون نبود هیچ مدرکی از مدرکات وی و نه هیچ مفعولی از فعل وی و آن خدا است پس او ست حی مطلق و هر حی که سوای او ست حیات او بقدر ادراک و فعل او است و کسیکه شناخت که وی تعالی حی است که هرگز نمیرد توکل کند بر وی و توکل علی الحی الذی لا یموت و هر کرا اعتماد بمخلوقی کند احتمال است که وقت حاجت بمیرد و ضائع گردد امید وی و تخلق باین اسم آنست که زنده باشد بوی و بیاد وی تعالی تا هرگز نمیرد بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بیت هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما غ قد مات قوم وهم فی الناس احیاء القیوم قایم بذات خود و قائم دارنده و زنده کننده مر غیر خود را که ممکن و مقصود نیست اشیا را وجود و بقا جز بوی و وجود و بقای جمله موجودات بقیومیت او است و گفته اند که قیم مبالغه قیم مصلح امور را گویند و باصلاح آرنده و مدبر امور عباد و بازنماینده طریق صلاح و سداد معاش و معاد او ست و هر که دانست که قائم باشیا و مصلح امور او ست فارغ گردد از تعب مدبیری که اشتغال وزند که گاهی برآمد حاجت کنند و سائه توکل و تفویض و نصیب بنده ازین صفت بقدر استغنای او ست از ما سوی الله و امداد مردم و اصلاح امور عباد الله را گفته اند که الحی القیوم اسم اعظم است و هر که در سجده بگوید یا حی یا قیوم برحمتک استغیث حاجت او برآید الواجد وجود هستی و یافتن مطلوب و وجد و جده توانگر شدن و وی سبحانه واجب الوجود است که هیچ کمال و مراد و مقصود از وی مفقود نیست و هیچ چیز بوجود او موجود و نه وغنی است علی الاطلاق که بهیچ چیز و هیچکس محتاج و نیازمند نیست و هر که غیر او است بوجهی واجد است و بوجهی دیگر فاقد و از بعضی چیزها بی نیاز است و بچیزهای دیگر نیازمند و بعضی گفته اند و جد بمعنی علم نیز آمده و همه اشیا بصفت که است در علم او ثابت و موجود است و فرق میان واجد و غنی و علیم با آن تواند بود که در غنی دو چیز است و جدان آنچه میخواهد و عدم احتیاج بغیر پس باعتبار اول واجد و باعتبار ثانی غنی و همچنین در علیم انکشاف است و حصول از حیثیت اول علیم است و از حیثیت ثانی واجد و الله اعلم و بنده را باید که بمراد حق باشد و احتیاج بوی دارد و از علم وی آگاه باشد و تخلق آن است که سعی کند در تحصیل آنچه باید است از کمالات تا واجد مراد و مقصود شود و مستغنی گردد بفضل خدا از ما سوای او و چون تو داریم بمعنی همه داریم همه الماجد بمعنی مجید است چنانکه عالم بمعنی علیم ولیکن در صیغه مجید مبالغه و تاکید است و همه صفات الهی تعالی بالغ و کامل است لیکن گاهی در لفظ اشعار و اعلام بآن میکنند و گاهی باثبات اصل معنی اکتفا مینمایند که در نفس خود کامل است احتیاج بدلالت لفظ ندارد و بیان معنی و تعلق و تخلق بمه در شرح اسم المجید گذشت الواحد یکی است و الوحدة یگانه شدن و وی سبحانه یکیست بذات خود و یگانه است بکمال صفات خود و این نه آن احد است که مبدا اعداد است که محدود و منتهی است آن حضرت سبحانه را حد و نهایت نیست و جامع اضداد او ست و واحد در عرف بدو معنی است یکی آنکه متجزی و متبعض نباشد مانند جوهر فرد و دیگر آنکه بمثل و مانند بود چنانکه آفتاب که نظیر ندارد و لیکن ممکن است که او را نظیر پیدا شود و موجودی که متفرد است بخصوص وجود خود و قابل انقسام نیست و وجود نظیر وی ممکن نیست واحد مطلق او است ازلا و ابدا و بنده گاهی واحد میشود وقتی که پیدا نشود

مراد ازا ابنای جنس وی نظیر در خصلتی از خصال در وقتی از اوقات با وجود آنکه در خصلت دیگر در وقت دیگر موجود است پس واحد علی الاطلاق نباشد وکسیکه شناخت که خدای تعالی واحد است در صفات کمال که شریک ندارد باید که متوجه نگردد بکمر بوی و شریک نگرداند غیر او را در و تخلق بدان اسم آن است که سعی کند که متوحد و یگانه گردد در فضل و کمال نسبت بجنس که ممکن است توحد نسبت بوی و باید که متوحد باشد در عبودیت چنانکه متوحد است وی سبحانه در الوهیت و بکجهت و یکروی و یکدل متوجه حضرت واحد گردد تا بفیض وحدت مشرف شود و مستغرق گردد در لجه توحید یکی گوید و یکی داند و یکی بیند و یکی جوید و هرچه بیند ازو بیند و ازو داند بیت از همه آن یکی و جهان جلوه‌ام بیاد جیبم مکن که حاصل هردو جهان یکی است نقل است که شبلی قدس الله سره العزیز بند و کان فقاعی گذشت فریاد میکرد که یکی بیش نماند فقص آمد و فریاد میکرد که کی بود جز یکی بدانکه در روایت ابی هریره در جامع ترمذی و دعوات بیهقی و شرح السنه اسم الاحد نیامده است ولیکن در جامع الاصول الواحد الاحد هردو آمده و فرق می نهند میان این هردو که احد باعتبار ذات است و واحد باعتبار صفات و بعضی عکس این گفته اند و گاهی میگویند واحد بمعنی عدیم التجزی که اجزا ندارد و احد عدیم الشئ که نظیر ندارد الصمد سید یست که قصد کرده میشود بدو در جمیع مطالب در غایت آمد و از صمد بمعنی قصد و منزه است از جمیع نقائص و آفات و جامع تمامه کمالات از صمد بمعنی مصمد که میان تهی نباشد و نعت است در مصمت پس بنده باید که همیشه بقصد درگاه وی تعالی پوید و جمیع مقاصد و مآرب از وی جوید و او را از جمیع نقائص و آفات منزه داند و از وی استمداد و استکمال خواهد و روی از وی بجانب دیگر نگرداند و تخلق باین اسم آنکه در کارسازی نیاز و برآوردن حاجات طالبان سعی نماید و از رذائل اخلاق و از احتیاج بلذات و شهوات نفور باشد تا مقصد و مرجع بندگان خدا شود در جمیع حاجات و محفوظ و معصوم گردد از تمامه آفات و راسخ و صلب بود در رعایت احکام دین و متمکن و مستقیم گردد در طریق علم و یقین القادر المقتدر قدره و قدرت و اقتدار و مقدرت توانستن و توانائی و قادر و مقتدر بمعنی خداوند قدرت و در مقتدر مبالغه است و قادر آنکسی است که اگر خواهد بکند و اگر خواهد نکند و قدرت عبارتست ازین معنی که موجود میشود بوی ممکن بر وفق ارادت و قادر حقیقی آنکسی است که اختراع کند هر موجود را اختراعی که یگانه باشد بوی و مستغنی باشد بدان از معاونت غیر و آن خداست جل جلاله و اما عبد را قدرتی هست بقادر گردانیدن حق مراورا فی الجمله بر بعضی اشیا و بر بعضی احوال قدرتی ناقص و محتاج بآلات بنده تابع است بمشیت خدا پس سزاوار است که گفته نشود او را قادر مگر بصورت مجاز مقید پس نیست قادر علی الاطلاق مگر وی سبحانه پس کسی که شناخت که اوست علی الاطلاق قادر بر کمال بر هرچه خواهد اگر خواهد نیست را هست گرداند و اگر خواهد هست را نیست گرداند همیشه خائف باشد از قهر وی و امیدوار بود بلطف وی و تسلیم بود بحکم و ارادت وی و نیز چون دانست که مولی قادر است بر انتقام ترک کند انتقام کشیدن از هر که ظلم کرده یا رنجانیده او را باعتقاد آنکه قدرت حق و انتقام وی باشد و اتم است از انتقام کشیدن وی برای نفس و تخلق باین اسم آنست که قادر باشد بر کف نفس از مخالفات و بر منع شیطان از غوایات و باز داشتن طبع و هوا از میل بشهوات و لذات المقدم المؤخر بکسر دال و کسر خا تقدیم در پیش کردن و تاخیر از پس افکندن او است عز و علا که پیش کرده دوستان خود را به نزدیک گردانیدن از درگاه عزت خود و راه نمودن بجناب قرب خویش و پس افکندن دشمنان دین را بدور افکندن از لطف خود و پرده افکندن میان ایشان و میان شناخت خود و کسی را که نزدیک گردانید پیش کرد او را و کسی را که دور گردانید پس افکند از شرف و رتبه و تقدیم و تاخیر گاهی در مکان میباشد و گاهی در زمان و گاهی بشرف و رتبه می باشد و رتبه همه از خداست آدم علیه السلام را درین جهان تقدیم کرد و محمد را صلی الله علیه و سلم تاخیر و در آن جهان برعکس و همچنین حال امم سابقه بنسبت بامت محمدیه چنانکه فرمود نحن الآخرون السابقون و در قرآن مجید فرمود و السابقون السابقون اولئک المقربون و چون بنده دانست که تقدیم و تاخیر از خداست از حول و قوت خود متبری گردد و بر عمل خود اعتماد نکند و نظر بر فضل و کرم حق مقتصر گرداند و تخلق باین اسم آنست که تقدیم کند خود را بمسابقت و مسارعت بخیرات و قربات و تاخیر کند نفس و شیطان را و بعضی آدمیان را که مناع خیر اند و نیز مقدم و معظم دارد هر که را خدای تعالی مقدم کرده و مقرب گردانیده و موخر و محقر دارد هر که را وی سبحانه تاخیر کرده و دور افکنده الاول الآخر اولیست ازلی که وجود او را ابتدای و هستی او را افتتاحی نیست و آخریست دایمی ابدی که بقای او را نهایتی نی و دوام او را انقضایی نی یا سابق است بر اشیا بوجود و کان الله و لم یکن معه شیء و آخری است باقی بعد فنای خلق کل من علیها فان و یبقی وجه ربک یا ازل است بوجود و آخر است بسلوک و از وست مبدا اول و بسوی اوست مرجع آخر یا اول است باحسان و آخر است بغفران یا اول است که بهدایت و احسان عارفان را بیگانگی خود شناسا گردانید و آخر یست که باکمال لطف و امتنان کار ایشان تمام ساخت پس اولیست بابتدای عرف و آخر است باکمال لطف پس کسیکه هدایت کرد در ابتدا اوست که کفایت میکند در انتها الظاهر الباطن ظاهر یست که پیداست وجود و هستی او بآیات باهره در ارض و سما و باطنیست که محتجب است کنه ذات مقدس او بحجاب جلال و کبریا یا ظاهر است بنعمت و باطن است برحمت ظاهر است بقدرت باطن است از فکرت ظاهر است بر بصایر باطن است از ابصار ظاهر است بی اقتراب باطن است بی حجاب چه خفای او از جهت شدت ظهور اوست و ظهور او سبب بطون او و نور او حجاب نور اوست فسبحان من خفی لشدة ظهوره و احتجب نوره بنوره پس اوست ظاهری که نیست ظاهرتر از وی و باطنی است که نیست باطن تر از وی و حظ بنده ازین اسما آن است که اهتمام کند بشان خود و فکر کند در اول خود و تدبر کند در آخر خود و اصلاح کند ظاهر و باطن خود را و حدوث عالم و فنای آنرا بداند و دل بران ننهد و بنظر تدبر از ظاهر اشیا بشناخت صانع پی برد و در کار دین سابق و اول باشد و در کار دنیا پسین و آخر بود و باحکام شریعت ظاهر بود و باسرار حقیقت باطن و ظاهر با خلائق و باطن با خدا چنانکه گفته اند الصوفی کائن و باین است بیت هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن بغیر از هو و یا من هو دگر چیزی نمیدانم الولی ولایت بالکسر تصرف کردن و دست یافتن و ولایت بالفتح یاری کردن و پادشاهی راندن و سیبویه گفته که ولایت بفتح مصدر است و بکسر اسم و والی کسی است که متولی شود امور را و مالک بود جمهور را و ولایت مشعر است بتدبیر و قدرت و فعل تا این معنی جمع نشوند اسم والی اطلاق نکنند و والی امور علی الاطلاق این نیست مگر الله سبحانه که متفرد است بتدبیر آن اولا و منفذ احکام است در آن ثانیا و قائم است بوی با دامت و ابقا ثالثا و بنده باید که با طاعت امر و فرمان برداری باری تعالی لازم داند و مملکت وجود خود را بحسن تدبیر و تنفیذ احکام شریعت مضبوط دارد و از تمامه مکران شیاطین جن و انس محفوظ گرداند و بامر الهی و بحکم وی والی مملکت وجود خود شود و حاکم دران باشد المتعالی بلند قدر بر جمیع ولات و والی را از سمات نقائص و آفات مرتفع و عالی و متعالی ابلغ از اعلی است و معنی تعلق و تخلق آنچه آنجا مذکور شد البر بفتح با نیکوئی کردن و بفتح با نیکو کننده بحقیقت نیکوئی کننده و احسان نماینده

او است جل جلاله و عم نواله و هیچ نیکوئی و احسان نیست مگر آنکه او ست سبحانه متولی آن و تفصیل بر خلاء احسان وی بر خلق از حد حصر و بیان بیرون است و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و بنده باید که
شکر نعمت و مبرت خدا بجا آرد و بخلق خدا نیکی و احسان نماید خصوصاً با مادر و پدر و اقارب و همسایها و سایر اهل حقوق و مستحقان بلکه بغیر مستحقان نیز و آورده اند که شخصی بحضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین
عبد القادر جیلانی مالی آورد از غیر مال زکوة و گفت مستحق از نا مستحق نمیدانم و تمیز میان اینها نمیتوانم بهر که فرمائی بدهم فرمود بده مستحق را و غیر مستحق را تا بدهد خدای تعالی ترا نیز آنچه مستحق
آنی و مستحق آن نه التواب توبه بازگشتن از گناه و اصل معنی توبه رجوع است چون نسبت به بنده کنند رجوع از معصیت مراد دارند و اگر به پروردگار نسبت کنند رجوع برحمت و توفیق اراده نمایند
و وی تعالی نیز پیدا میکند اسباب توبه را و توفیق میدهد بنده را بآن و بیدار میگرداند از خواب غفلت بتخویفات و تحذیرات و تنبیهات بر وخامت عواقب معاصی پس رجوع میکند بنده بتوبه
و ندامت و رجوع میکند وی سبحانه بتفضل و کرامت پس بحقیقت توبه حق سابق است بر توبه بنده چنانکه فرمود ثم تاب علیهم لیتوبوا توبه کنیم و نشکنیم توبه دهی و نشکنیم و بنده باید که دائم در امید نه
و در نومیدی بر بندد و از جناب حق توبه طلب دارد و از گناهان پشیمان گردد و گوش عبرت باز دارد و در توبه تاخیر نکند و امر عجلوا بالتوبة قبل الموت را امتثال کند حکایت عیسی ابن عیسی وزیر با کوکبه سواران
میرا از خلق را چنانکه عادت است میرسید این کیست زالی بر گذاری نشسته بود گفت چند گوئید این کیست این بنده است از چشم عنایت حق افتاده و باین حال مبتلا گشته عیسی بن عیسی شنید و نزد خود
بازگشت و ترک وزارت کرده بدولت توبه مشرف شد و بمکه مبارکه مجاور گشت و تخلق آنست که از زلات بندگان اعراض کند و اگر اعتذار نمایند و توبه کنند قبول کند بکرم و انعام بر ایشان رجوع
نماید و هر که بعد از نماز چاشت صد بار بگوید اللهم اغفر لی و تب علی انک انت التواب الرحیم گناهان وی آمرزیده شود کذا جاء فی کتب الحدیث المنتقم انتقام بعقوبت پاداش کردن و یکی از صفات
حق سبحانه انتقام است ان الله عزیز ذو انتقام و این بعد از انذار و امهال باشد و اغلظ است از معاجلت و مسارعت و وی سبحانه انتقام میکند و عقوبت میکند کافران و متمردان را بسلب و کور کردن
کشتن و عاصیان و فاسقان را اگر خواهد عقوبت کند و اگر خواهد بخشد پس بنده را باید که از انتقام حق پر حذر باشد و از معاصی مجتنب و متحاشی و تخلق آنست که در حفظ حدود شرع و احکام آن مساهله
و مداهنه نکند و انتقام کشد از دشمنان دین و دشمن ترین دشمنان نفس اماره است و سزای او اینست که چون ارتکاب معصیت کند یا در عبادت تقصیری نماید انتقام از و کشد و عقوبت کند بایزید
بسطامی گفت که نفس من تکاسل کرد در شبی از شبها از ورد پس عتاب کردم او را و منع کردم او را از آب خوردن یکسال العفو محو کننده سیآت و در گذرنده از معاصی قریب بمعنی غفور است ولیکن ابلغ است
از ان زیرا که غفران مبنی از معنی ستر و کتمان است پس غفار بمعنی پوشنده گناهان است و عفو مشعر بمحو و اعدام است و بنده هر چند گنه کار بود بعفو پروردگار امیدوار بود و پس دست رد بر پیشانی هیچ مجرم نباید
نهاد و شاید که مولی کریم بخشد با قامت حد شرع و حکم دین بیت رو مکن مدراچه دانی در ازل نام او در نامه نیکان بود ور رود بر جای نیکان این کمان بر تو در روز جزا تاوان بود و تخلق آنکه
تقصیرات مردم و جرائم ایشان را که در حق او کرده اند عفو نماید تا در جمله الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس در آید الرؤف رافت شدت رحمت و غلبه آن و بعضی گفته اند رافت احسانی است
که مبدأ آن شفقت محض است و رحمت انسانیست که مبدأ آن حاجت کسی است که احسان کرده بوی و وی تعالی مهربانست بر بندگان بارسال رسل و بیان شریعت که موجب حفظ ایشان است
از اسباب عقوبت عقبی و عصمت از زلت ابلغ است از غفران معصیت پس رافت عبارت از معنی اول است و رحمت از ثانی و بیان تعلق و تخلق در باب اسم الرحمن الرحیم گذشت مالک
الملک نافذ است حکم او و مشیت او در مملکت وی بایجاد و اعدام و ابقا و افنا و وجه تعلق و تخلق در شرح اسم الملک گذشت ذو الجلال والاکرام آنکه هر جلال و هر کمال ثابت است مر او را
و هر کرامت و هر مکرمت صادر است از وی جل جلاله و عم نواله پس جلال صفت ذات اوست و کرامت فعل اوست که فائض است از وی بر بندگان و انواع اکرام او بندگان را خارج
از دائره حصر و ثنا است و مجمل آن در ضمن قول وی ولقد کرمنا بنی آدم و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها مندرج و مذکور است و هر که جلال خدا را شناخت تذلل نماید بدرگاه وی و هر که اکرام او را دید
شکر گوید مر او را پس خدمت نکند مر غیر او را و سوال نکند از غیر وی و تخلق آنست که تحصیل کند مر نفس خود را جلالی و شرفی و کمالی و انعامی و اکرام کند بندگان حق را چنانکه لائق و سزاوار است المقسط
قسوط جور و بیدادی و اقساط عدل و داد گستردن و مقسط عادل که انصاف میگیرد مظلوم را از ظالم و کمال این معنی آنست که در روز قیامت ظالم و مظلوم را از یکدیگر خشنود گرداند چنانکه در حدیث
آمده است و شرح این در اسم العدل گذشت الجامع جمع کردآورنده و گرد آرنده خلق متماثلات چنانچه آدمیان بر روی زمین و برانگیزنده ایشان در محشر و متباینات همچو جمع میان آسمانها
و کوکبها و هوا و زمین و دریاها و حیوانات و نباتات و جماد و معادن مختلفه و همه اینها مختلف اشکال والوان و طعوم و اوصاف اند و همه را در زمین جمع کرده و همه را در عالم جمع کرده و هم چنین جمع
کرده در حیوانات میان استخوان و پی و رگ و مغز و سایر اجزای حیوان و جمع کرده میان متضادات چنانکه عناصر و کیفیات آنها را در مزاج و این ابلغ وجوه جمع است و جمع کرده دلهای عارفان را بشهود
تقدیر تا خلاص شده اند از اسباب تفرقه و رویت وسایط و حادثات و جمع کرده هموم ایشان را در طلب خود و دلهای ایشانرا بذکر خود الا بذکر الله تطمئن القلوب و جمع کرده فضایل و کمالات در انبیاء و
اولیا و علما جمع کرده در بعضی از کمل اولیا علم و سیادت و کرامت و عزت و قدرت و جمع کرده فضائل اولین و آخرین در سید المرسلین صلی الله علیه و سلم و اصحابه و اتباعه اجمعین بنده باید که تامل
و تفکر کند در اجتماع صنائع و بدائع الهی و افعال غیر متناهیه او و تخلق آنست که جمع کند میان علم و عمل و کمالات نفسانیه و جسمانیه و معرفت ذات و صفات حق و صفات حمیده و اخلاق گزیده و در وظایف عبادات
و اوراد و خیرات و مبرات و سایر فضایل و کمالات سعی کند و جمع همم و سکون قلب و جمعیت مع الله بیت در جمعیت کوش تا همه ذات شوی ترسم که پراکنده شوی هات شوی الغنی المغنی غنا بی نیاز شدن و اغنا
بی نیاز گردانیدن و وی تعالی غنی است که در ذات و صفات و افعال از همه بی نیاز است و با وجود آن بی نیاز گردانیده است دیگران را از بندگان خود ولیکن آنکه غنی کرده با غنای غیر غنی مطلق
نخواهد بود و فرضاً اگر از امثال خود غنی کرده بمعنی خود محتاجست و غنی مطلق حق است تعالی و تقدس یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید و بنده چون دانست که حق سبحانه بی نیاز است
نیاز بحضرت او برد و چون دانست که بی نیاز گرداننده است طمع از همه قطع کند و سوال نکند مگر از وی و در وی نیاز نیارد مگر بوی و از خلق بی نیاز گردد و تخلق باسم غنی کرده و باز چون نیازمندان را دست
گیرد و با آنچه تواند رفع احتیاج ایشان کند و آنچه از فضل نعمت حق نزد او است بفقرا و مساکین افاضه کند و از سوال بی نیاز گرداند خلق را با اسم المغنی نیز یابد المعطی المانع هر کرا هر چه خواهد بدهد و هر کرا

نه جل ثنائه لا مانع لما اعطی ولا معطی لما منع و بنده چون دانست که حق تعالی معطی و مانع است بعطای او امیدوار بود و از منع وی خایف. تخلق آنکه صالحان و مستحقان را عطا کند و فاسقان و ظالمان را منع نماید یا طلب
و روح را از انوار حضور و طاعت عطا کند و نفس و طبیعت را از هوا و شهوات مانع آید و درین روایت ابی هریره که در کتاب مذکور است ذکر المعطی نیست و منع را برین روایت تفسیر میکنند بر دو اسباب هلاک و
نقصان در ابدان و ادیان بخلق عقل و وضع شرع و باین معنی راجع و آیل بمعنی الحفیظ میشود چه منع از اسباب هلاک از ضروریات حفظ و لوازم او است و حاصل نمیشود حفظ بی او ولیکن منع را اضافت
بسبب مهلک میکند و حفظ را اضافت بمحروس از هلاک مینماید و مقصود از منع و غایت وی حفظ است پس هر چه در اسم الحفیظ از معانی و وجه تعلق تخلق مذکور شده در اسم المانع نیز ملحوظ خواهد بود و فرق
میان این دو معنی آنست که منع بمعنی اول منع از عطا است و بمعنی ثانی منع از بلا و لطف ظاهر است از ضد او گاهی منع از عطا نیز لطف میباشد ولیکن خفی و منع میکند وی سبحانه آرزوهای و شهوتها را
از نفس کسی که میخواهد مخصوص میکرداند بفضل و کرامت خود و از اهل خصوص کرداند و منع ارادات و اختیارات را از قلب کسیکه میخواهد خالص کرداند او را برای خود و مقام اهل خلوص از مرتبه اهل خصوص بلند تر است
و بنده چون دانست که مولی تعالی اسباب هلاک و نقصان از وی منع میکند و در حفظ خود نگاه میدارد شکر گوید حق را برین نعمت و تخلق آنکه مانع آید و دور باشد از تطرق فساد و هلاک بخود و باهل صلاح نگاه دارد
و دین را و اهل دین را از آفات و مخافات الضار النافع خالق خیر و شر و نفع و ضر او است تعالی و آفریننده درد و دوا و رنج و شفا و گرمی و سردی و خشکی و تری او ست تعالی گمان نبرید که دوا نافع بذات
خود است و زهر مهلک بنفس خود و طعام بنفس خود سیر میکرداند و آب بذات خود سیراب میسازد اینها همه اسباب عادی اند بمعنی آنکه عادت بران جاری شده که وی سبحانه اینها را اسباب ساخته
است و بواسطه اینها تعلق میکند اگر خواهد بی اینها نیز پیدا کند و اگر خواهد با وجود اینها بکند و همچنین کل اجزای عالم از علویات و سفلیات و وسایط و اسباب مسخر قدرت کامله تامه باری تعالی اند و همه اینها نسبت
بقدرت ازلیه مانند قلم در دست کاتب اند بی توقف و قدرت صفتی است شامل اکثر صفات خصوصا صفات فعلیه و فرق بعموم و خصوص وجهات و حیثیات است و بنده باید که نفع و ضرر همه از حق تعالی داند
و عالم اسباب را مغلوب قدرت او شناسد و حکم قضای الهی مستسلم کرده و تفویض امور بوی کند و زنده گانی کند و وی با خلق در راحت و خلق از وی در راحت حکایت آورده اند که موسی علیه السلام از درد دندان بحضرت
حق تعالی نالید حکم شد که فلان گیاه را بر دندان نه تا آرام گیرد گیاه بر دندان مبارک نهاد و آرام گرفت بعد از مدتی باز دندان درد کرد هم از ان گیاه بر دندان نهاد و درد زیاده گشت گفت الهی این همان گیاه است که تو تعلیم
فرمودی خطاب با عتاب در رسید که آن کرت توجه بجناب ما کردی شفا دادیم و این کرت توجه بگیاه کردی درد را زیاده گردانیدیم تا بدانی که شفا دهنده مائیم نه گیاه و تخلق آنست که با مر الهی و حکم شریعت ضرر رساند
و زجر کند دشمنان دین را و نفع رساند و یاری دهد دوستان را تا بمقتضای ارادت و امر برد و عمل کند که جمع میان حقیقت و شریعت این است النور نور در عرف عام بمعنی روشنی است و نور در اسم
الهی تعالی بمعنی منور و وی تعالی روشن کرداننده سموات است بکواکب و سیارات و روشن کرداننده زمین بانبیا و اولیا و علما و مؤمنین و مؤمنات و بساتین و ریاحین و روشن کرداننده دلهای مؤمنان
و عارفانست بنور ایمان و طاعات و اخلاق و معارف و حقائق نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و نزد خواص نور عبارتست از چیزیکه ظاهر تر بود در خود و ظاهر کننده غیر خود را و چون مقابله کرده شود
وجود را بعد عدم ظهور مر وجود را باشد و خفا مر عدم را و هیچ چیز بار یکتر از عدم نیست پس کسیکه بری باشد از عدم بلکه از امکان عدم و بیرون آرنده باشد ماهیات را از ظلمت عدم سزاوار تر است از غیر خود
که نامیده شود او را نور و وجود نوریست که فائض است بر جمله اشیاء و وجود همه از نور ذات او ست الله نور السموات والارض و درین هنگام رساله در تفسیر این کریمه بظهور آمده است که متکفل
ابرار اسرار و اظهار انوار شده است و بالله التوفیق و بنده باید که از ظلمات طبیعت و کدورات نفس بر آمده و اقتباس انوار از مشکات هدایات و مصباح شریعت نموده بنور علم و عمل نیک از تمیز
نماید و خواطر شیطانی و نفسانی را از ملکانی و رحمانی جدا کند بزرگان گفته اند که هر حالی که نتیجه علم نباشد اگر چه آن حال عظیم باشد ضرر او بیشتر از نفع بود و هر که رعایت ظاهر علم و آداب شریعت فرو گذاشت
کند حقیقت نور بدل او فرو نیاید و تخلق آنست که منور باشد بنور ایمان و عرفان و مظهر باشد احکام دین را و بریاضت و مجاهده و تزکیه نفس و تصفیه قلب و تجلیه روح و بفنا در نور الانوار فنای
ظلمات بشریت نموده و بقا بنور الانوار حاصل کرده عین نور گردد اللهم اعطنی نورا و اعظم لی نورا و اجعلنی نورا الهادی هدایت راه نمودن و بمنزل مقصود رسانیدن راه نمای همه راه روان
او است هر که راه دنیا میبرد و راه نما اوست و آنکه راه عقبی میسپرد رهبر او ست و آنکه راه وصول بجناب قرب وی میبرد هادی بجذبات عنایت او ست بیت گر نه چراغ لطف تو راه نماید از کرم
قافلهای شب روان پی نبرد بمنزلی و انواع هدایت پرورد گار تعالی را حصر نیست الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی چنانکه طفل را بمجرد بر آمدن از شکم بمکیدن پستان هدایت کرد جوجه را بمجرد بر آمدن
از بیضه بچیدن دانه راه نمود و مگس شهد را به بنا نمودن خانه بر شکل مسدس که موافق ترین اشکال است بوی هدایت فرمود و شرح این دور و دراز است و افضل و اعظم هدایت راه نمودنست بطریقی
که موصل بجنات نعیم و رؤیت وجه کریم او ست و ابداع کردن در باطن خواص عباد از انوار توفیق و اسرار تحقیق که سبب هدایت است بطاعت و معرفت و بهره مند ترین بندگان بتعلق و تخلق
باین اسم انبیا و اولیا و علما اند که هادی خلائق اند بصراط مستقیم و طریق قویم خصوصا سید انبیا و ختم رسل صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابه و اتباعه هداة طریق الحق و محیی علوم الدین اللهم وفقنا و
اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین و ذو النون مصری گفت قدس سره سه چیز از اخلاق عارفان است تکذیب ... و باز آوردن نعمتها
حق تعالی ابقا فلان بیاد دادن و بزبان توحید مسلمان را بحق راه نمودن یعنی روی دل ایشان از دنیا بدین و از معاش و معاد آوردن البدیع بی مثل و مانند و هر که در ذات و صفات و افعال بی مثل
و مانند است آن بدیع مطلق است و آن جز باری تعالی کسی نیست و بدیع بمعنی مبدع یعنی نو بیرون آرنده نیز دارند و بهر دو تفسیر کرده شده است قول وی سبحانه تعالی بدیع السموات والارض و بنده را
باید که در هر چه از بدایع و صنایع نظر کند دل بخدای بی مثل و مانند که مبدع او است بر دو از حدوث حوادث بر وجود قدیم استدلال نماید و قول رسول صلی الله علیه و سلم در وقت دیدن تو باوه هذا
قریب العهد من بی اثر آن معرفت است و هر بنده که مخصوص است بخاصیتی خاص مثل نبوت و ولایت و علم بر وجه بی مثلی و بی نظیری یا نو پدید آرنده است چیزها از امور راجع بصفت کمال جمیع آفاق
بالله مصر خود او را بدیع گویند و ابداع مخلوقات محمد رسول الله است صلی الله علیه و سلم و او ست فرد کامل واحد در اتصاف بصفات حق و تخلق باسمای وی تعالی علی الاطلاق که هیچکس او را
مثل و نظیر نیست اللهم صل و سلم علی محمد بعدد کل ذرة شعر منزه عن شریک فی محاسنه فجوهر الحسن فیه غیر منقسم علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اسناها و اکملها الباقی دایم الوجود که

هرگز فنا نپذیرد و بنده باید که در پرتو بقای حق تعالی از خود فانی شود و دل از تعلق بما سوای او نگاه دارد و تخلق آنست که سعی کند در تحصیل کمالیکه باقی ماند تا آن در ین جهان و در آن عالم و فانی شود در جلال حق تا باقی ماند بجناب
ابدی الوارث مراد بوارث باقی بعد فنای موجودات که تمامهٔ املاک فانی ملاک بعد فنای ملاک راجع بوی کرده بوی رسد و این نظیر بنظاهر است و الا او ست ملک علی الاطلاق از ازل تا ابد بی تبدل ملک و ملکوت
و تمامه ملک و ملکوت مر او راست بی شریک و همتا و همه ارباب بصائر همیشه ندای لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بگوش هوش میشنوند جل جلاله و عظم شانه پس بنده را باید که در بند مال و میراث نباشد
و داند که همه گذاشتنی است و از وی باز داشتنی است موتوا قبل ان تموتوا از شعار عارفان است بیت دل برین منزل فانی چه نهی رخت بر بند که انا لله و تخلق آن است که تحصیل علوم و معارف
دین کند تا وارث انبیا گردد و الرشید رشد در لغت بسامان و براه شدن بر خلاف غی و رشید آنکه اقوال او بر نهج رشاد و افعال او بر سنن صواب بود و احکام او بر طرز اتقان و احکام و خلل
و زلل بهیچ کار او راه نیابد و همه تدبیرات او منساق بغایات کرده بر سنن سداد بی استرشاد و بی استشاره و گفته اند که رشید اینجا بمعنی مرشد است که بندگان را بمقاصد دین و دنیا و مبدأ و معاد
بکتاب و شریعت بطریق ارشاد و سداد خوانده است و وجه تعلق و تخلق ظاهر است الصبور صبر در لغت شکیبائی کردن و صبور آنکه در گرفت گناهکاران شتابی نکند و در عقوبت انتقام ایشان
تعجیل نورزد و صبور نزدیک بمعنی حلیم است و فرق آن است که صبور مشعر است بآنکه اگر چه اکنون صبر کرد و لیکن در آخرت میگیرد و حلیم مطلق است و بعضی گفته اند که در صبور خوف عذاب غالب است
و در حلیم امید عفو و بعضی گفته اند که صبور بمعنی صبر دهنده است و صبر دهنده بر مشقت ادای عبادت او ست سبحانه و بنده باید که در جمیع بلاها و محنتها و فرقتها صبر ازوی خواهد و ازلی توفیق
وی دور باشد حکایت آورده اند که یکی از اکابر گفت که در مکه معظمه بودم درویشی دیدم که بمسجد حرام در آمد و طواف کرد و رقعه از جیب بیرون آورد و دروی نگریست و برفت روز دیگر همچنان
کرد و برفت چند روز مراقب حال او بودم بر همان منوال می آمد و میرفت روزی در آمد و طواف کرد و در رقعه نظر کرد و جان بحق تسلیم کرد برخاستم و رقعه را دیدم نوشته بود و اصبر لحکم ربک فانک
باعیننا و تخلق آن است که در هیچکاری سبکی و شتابی نکند و آرام و تمکین ورزد و در رنج فراق پناه با امید وصال برد و در اشتیاق را بذکر محبوب درمان کند تا بمقصود برسد و مظفر و منصور گردد ربنا
افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین یا ایها الذین امنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون یکی از مشایخ گفته است جام صبر بیاشام اگر کشته شوی شهید شوی و اگر زنده
مانی سعید باشی بیت صبری کنیم تا کرم او چه میکند با این دل شکسته غم او چه میکند عیسی دم است نفس و هوا پیش او بکش و آنگه نظاره کن که دم او چه میکند تمام شد شرح نود و نه نام الهی که درین حدیث
وارد و یافته رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را ترمذی در جامع خود والبیهقی فی الدعوات الکبیر و روایت کرد بیهقی در کتاب خود که نام آن دعوات کبیر است وقال الترمذی و گفته است
ترمذی هذا حدیث غریب و در روایت ابی هریره غیر این اسما نیز آمده چنانکه الاحد المنعم الرب المعطی یا در بدل بعضی ازین اسما یا زیاده بر آن و برین تقدیر زیاده بر نود و نه میشود و حق آنست که اسماء
الهی در کتاب و سنت زیاده بر آن آمده است بعضی مفرد و بعضی مرکب و منحصر در نود و نه نیست مگر باعتبار اختصاص بخاصیتی که در حدیث مذکور است چنانکه گفته شد والله اعلم و عن بریدة ان رسول
الله صلی الله علیه و سلم سمع رجلا یقول روایت است از بریده اسلمی که آن حضرت شنید مردی را که میگفت اللهم انی اسالك بانك لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم
یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد خداوندا من میطلبم از تو بوسیلهٔ این که تو خدائی یگانه که قصد کرده میشود بسوی وی در تمامهٔ حوائج آن کسی که نزاید و نزائیده شد و نیست مر او را همتا هیچ یکی فقال
پس گفت آن حضرت دعا الله باسمه الاعظم خواند آنمرد خدا را بنام وی بزرگتر است از همه نامها الذی اذا سئل به اعطی آن نامیکه چون خواسته شود بآن نام میدهد خدای تعالی آن خواسته
شده را و اذا دعی به اجاب و چون دعا کرده شود بآن نام قبول میکند دعا را و اینجا فرق نهاده در سوال و دعا سوال طلبیدن و خواستن است چنانکه گوید اللهم اعطنی
و اعطاء دادن آن و دعا خواندن و ندا کردن است چنانکه گوید یا الله و اجابت قبول آن چنانکه فرماید لبیک عبدی و سوال و دعا بمعنی یکدیگر نیز می آیند رواه الترمذی و ابو داود و بدانکه تحقیق وارد
شده است اقوال مختلفه از علما در اسم اعظم و ذکر کرده است سیوطی در رساله مسمی بالدر المنظم فی بیان الاسم الاعظم که بعضی بر آنند که اسمای الهی همه اعظم اند و روا نیست تفضیل بعضی از آنها بر بعضی و نسبت
کرده میشود این قول را بشیخ ابو الحسن اشعری و قاضی ابوبکر باقلانی و جماعت غیر ایشان و ایشان میگویند آنجا که ذکر اسم اعظم واقع شده است مراد باسم اعظم عظیم است و طبرانی گفته است که اختلاف کرده
شده است در تعیین اسم اعظم و نزد من آنست که همه اقوال صحیح اند زیرا که در هیچ خبری واقع نشده است که این اسم اعظم است و سوای دیگر از وی اعظم نیست و گویا که وی قایل است که همه اسما
اعظم توان گفت پس اعظم راجع بمعنی عظیم کرد و ابن حبان گفته که اعظمیتی که وارد شده است در اخبار مراد بآن مزید ثواب است مر داعی را بدان و مثل این معنی در آیات قرآنی نیز جاریست که قراءت
بعضی آیات موجب مزید ثواب است اگر چه در حد ذات همه عظیم اند که کلام خدا اند و بعضی گفته اند که تعیین آن در علم الهی است جزوی کسی نداند چنانکه در لیلة القدر و ساعة الجمعة گفته اند و بعضی
تعیین نیز کرده اند نظر بظاهر احادیثی که وارد شده است در آن یکی از آن حدیث بریده است که مذکور شد که اسم اعظم الله لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد و سیوطی از شیخ ابن حجر
نقل کرده که وی گفته است که این قول ارجح است از حیثیت سند از هر چه وارد شده است درین باب و دیگر حدیث انس است که مولف گفته و عن انس قال کنت جالسا مع النبی
گفت انس بودم من نشسته با پیغمبر صلی الله علیه و سلم فی المسجد در مسجد و رجل یصلی و حال آنکه مردی نماز میگذارد فقال پس گفت آنمرد اللهم انی اسالك بان لك الحمد
خداوندا سوال میکنم من بوسیلهٔ آنکه مر تراست همه ستایشها لا اله الا انت نیست هیچ معبود بحق مگر تو الحنان المنان مهربان نعمت دهنده بدیع السموات والارض یا ذا الجلال و
الاکرام یا حی یا قیوم و معانی اینها در ذکر اسما گذشت اسالك سوال میکنم ترا فقال النبی صلی الله علیه و سلم دعا الله باسمه الاعظم الذی اذا دعی به اجاب و اذا سئل
به اعطی رواه الترمذی و ابو داود والنسائی و ابن ماجة دیگر حدیث اسما که مولف گفت و عن اسماء بنت یزید صحابیهٔ جلیلهٔ انصاریه از خداوندان عقل و دین حاضر غزوهٔ تبوک بود
کشته نه کافر را بچوب خیمه رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم قال اسم الله الاعظم فی هاتین الآیتین گفت آن حضرت اسم اعظم درین دو آیت است والهکم اله واحد
لا اله الا هو الرحمن الرحیم و فاتحة آل عمران و در اول سورهٔ آل عمران که این است الم الله لا اله الا هو الحی القیوم رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجة والدارمی

پس اسم اعظم باین روایت الرحمن الرحیم والحی القیوم باشد وعن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوة ذی النون اذ دعا ربه وهو فی بطن الحوت
دعای یونس پیغمبر علیه السلام وقتی که دعا کرد وحال آنکه در شکم ماهی بود که دعا این است لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین لم یدع بها رجل مسلم فی شیء دعا نکرد
بوی هیچ مردی مسلمان در هیچ چیزی الا استجاب له مگر آنکه قبول کرد خدای تعالی دعای او را رواه احمد والترمذی پس اسم اعظم باین روایت لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین
اگرچه صریح در حدیث نفرموده که این اسم اعظم است ولیکن استجابت دعا خاصیتی از خواص اسم اعظم است بار عایت آداب و شروط که قرار یافته است و در بعضی روایات صریح نیز آمده الفصل
الثالث عن بریدة رضی الله عنه قال دخلت مع رسول الله گفت بریده در آمدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم المسجد عشاء مسجد را در وقت عشا فاذا رجل یقرأ
ویرفع صوته پس ناگاه مردی میخواند و بلند میکند آواز خود را فقلت پس گفتم من یا رسول الله اتقول هذا مراء آیا میگوئی تو که این مرد ریائی است قال بل مؤمن منیب گفت آن حضرت بلکه مسلمان رجوع
کننده بخدای و روی آرنده با واست قال گفت بریده وابو موسی الاشعری یقرأ ویرفع صوته ابوموسی اشعری میخواند و بلند میکرد آواز خود را پس آن مرد که در صدد حدیث مذکور بود ابو
موسی بود فجعل رسول الله پس گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یتسمع لقراءته میشنید قرات او را و گوش می نهاد آن را ثم جلس ابو موسی یدعو پس نشست ابو موسی اشعری
دعا میکرد و دعا میکند فقال پس گفت اللهم انی اشهدك انك انت الله خداوندا من گواه میگیرم ترا که توئی خدا لا اله الا انت نیست معبود بحق مگر تو احدا صمدا بنصب و در روایت
برفع آمده لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لقد سأل الله باسمه الذی اذا سئل به اعطی واذا دعی
به اجاب قلت گفت بریده گفتم من یا رسول الله اخبره بما سمعت منك آیا خبر دهم من ابوموسی را بچیزی که شنیدم از تو قال نعم گفت آن حضرت آری خبر ده او را فاخبرته بقول
رسول الله پس خبر دادم من او را بقول پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال لی انت الیوم لی اخ صدیق پس گفت ابوموسی تو امروز مرا برادر دوستی حدثتنی بحدیث رسول الله
حدیث کردی تو مرا بحدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی این حدیث که در وی بشارت استجابت است اما مطلق حدیث آورد و اشارت کرد که موجب اخوت و صداقت مجرد تحدیث
نبوی صلی الله علیه وسلم است رواه رزین آنچه مولف آورده از احادیث این است و در اینجا اقوال دیگر است بعضی بسم الله الرحمن الرحیم گفته و بعضی الله گفته اند روایت کرد ابن ابی
حاتم از جابر بن زید بعضی هو گفته و بعضی الحی القیوم و بعضی مالك الملك و بعضی کلمه توحید و بعضی الله لا اله الا هو رب العرش العظیم و فخر رازی نقل کرد از امام زین العابدین رضی الله
عنه که وی سوال کرد از حضرت عزت که تعلیم کند او را اسم اعظم پس نمود او را در خواب که اسم اعظم لا اله الا الله است و بعضی گفته اند که اسم اعظم مخفی است در اسمای حسنی و موید است این قول را
حدیث عائشه که وی چون دعا کرد ببعضی اسمای حسنی فرمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم اسم اعظم درین اسما است که دعا کردی بهان و بعضی اللهم گفته اند زرکشی در شرح جمع الجوامع از بعضی سلف نقل
کرده که گفته اند که هر کسیکه اللهم گفت دعا کرد خدا را بجمیع اسما و مثل این از حسن بصری نیز نقل کرده اند و بعضی الم گفته اند نقل کرده شده است این از ابن عباس و ابن مسعود و بعضی گفته اند هر اسمی از
اسمای الهی که بخواند او را بنده بطریق حضور و استغراق چنانکه در باطن او در ان حالت بغیر حق تعالی نباشد هر گاه این حالت دست داد مستجاب شد دعای او البته و این قول از امام جعفر
سلام الله علیه و علی آبائه الکرام و از شیخ جنید و غیر وی رضی الله عنهم منقول است و ابن نعیم در حلیه از بایزید بسطامی آورده که شخصی از وی از اسم اعظم سوال کرد فرمود آنرا حدی محدود
نیست آن فراغ قلب تست بوحدانیت حق و چون بآنحال باشی قصد کن بهر اسمی که باشد میروی بوی بمشرق و مغرب و از ابی سلیمان دارانی آورده که گفت پرسیدم بعضی مشایخ را از اسم
اعظم گفت دل خود را می شناسی گفتم نعم گفت وقتی که بینی دل خود را که اقبال کرده بخدا و رقیق شد سوال کن حاجت خود را که همین اسم اعظم است و از ابی الربیع سایح آورده که پرسید از وی مردی
که گفت تعلیم کن مرا اسم اعظم گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم اطاعت کن خدا را تا اطاعت کنند ترا و گفته اند بسم الله الرحمن الرحیم از عارف همچو کن است از پروردگار تعالی و تقدس والله اعلم

باب ثواب التسبیح والتحمید والتهلیل والتکبیر تسبیح بپاکی تنزیه کردن و بپاکی یاد نمودن و تحمید حمد گفتن بسیار و مکرر و باین معنی است اشتقاق محمد که محمود است مکرر و تکبیر بزرگ
گردانیدن و تهلیل لا اله الا الله گفتن و مراد بیان احادیث است که وارد شده است در ثواب سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر و تهلیل مشتق از لا اله الا الله است و عرب چون
بسیار کرد استعمال ایشان دو کلمه را ضم میکنند بعضی حروف یک کلمه را ببعض حروف کلمه دیگر مثل حمدله و حوقله و بسمله و میگویند هیلل الرجل و هلل وقتی که گوید لا اله الا الله و حیعل وقتی که گوید حی علی الفلاح الفصل
الاول عن سمرة بفتح سین وضم میم بن جندب بضم دال و فتح آن صحابی مشهور است کثیر الحدیث قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الکلام اربع فاضلترین
نزد وی ثواب چهار کلمه اند سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر وفی روایة احب الکلام الی الله اربع سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله
اکبر لا یضرك بایهن بدأت زیان نمیکند ترا به کدام ازین کلمات که آغاز کنی زیرا که هر کدام ازین کلمات مستقل است در افاده مقصود که جلال حق و کمال او است و تقدیم و تاخیر در ان تفاوت
نمیکند ولیکن این ترتیب را معانی متناسبه است زیرا که ناظر در معرفت خدا بحسب تنزیه وی می یابد بعد از ان منحصر می یابد نعوت و کمالات در ذات مقدس وی تعالی بعد از ان منکشف میگردد بر وی حقیقت توحید
بعد از ان عاجز می یابد خود را از ثنا و توحید پس میگوید الله اکبر کذا قال الغزالی و مراد احبیت است بعد از کلام خدا و خود این کلمات نیز از قرآن اند جز کلمه رابع و در روایتی آمده است افضل الذکر بعد
کتاب الله رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان اقول سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
احب الی مما طلعت علیه الشمس هر آینه گفتن من این چهار کلمه را دوست داشته شده تر است بسوی من از هر چیزی که بر آمده است بروی آفتاب یعنی دنیا و ما فیها گویا که این کنایت است
از همه مخلوقات و مخصوص نیست احبیت بنسبت بسفلیات زیرا که ذکر خدا افضل و اجب است از تمامه عالم رواه مسلم وعنه وهم از ابی هریره است قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من قال کسی که گوید سبحان الله وبحمده فی یوم مائة مرة در روزی صد بار حطت خطایاه افکنده شود و کم کرده شود گناهان او وان کانت مثل زبد البحر

اگرچه باشد گناهان او مانند کف دریا در کثرت متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یصبح وحین یمسی کسیکه بگوید در هنگامیکه صبح
کند و در هنگامیکه شام کند یعنی در صبح و شام گوید سبحان الله وبحمده مائة مرة صد بار لم یات احد یوم القیمة بافضل مما جاء به نیارد هیچ یکی روز قیامت عملی فاضلتر از آنچه
آورده است وی آن عمل را الا احد قال مثل ما قال او زاد علیه مگر یکی که گفته است مانند آنچه گفته است وی یا زیاده کرده است بر آنچه وی گفته است متفق علیه اینجا دو اشکال
می آرند یکی آنکه از ظاهر عبارت این مفهوم میشود که هر که گفت مانند آنچه وی گفت و آورد مثل آنچه وی آورده باشد نه افضل از آن و این ظاهر است اشکال دوم آنکه زیادت بر تحدیدات
شرع در اعداد جائز نیست چنانکه در چهار رکعت ظهر پنج رکعت گزارد و مثل این زیاده آوردن چون جائز باشد جواب از اول آنکه تقدیر کلام و معنی وی آن است که نیارد مساوی آنچه وی آورده
و نه افضل از آنچه وی آورده مگر کسیکه گفت وی آنچه گفت پس وی مساوی آورد یا کسیکه زیادت گفت از آنچه وی گفت پس وی افضل از آن آورده جواب از اشکال ثانی آنکه زیادت
بر تقدیری جائز نیست که از شارع اجازت و تجویز در زیادت نیامده است و در حدیث چون تصریح بزیادت کرد جواز آن معلوم شده پس این مثل پنج رکعت بجای چهار رکعت ظهر نباشد
بلکه مثل آنکه در نماز تهجد یا در ضحی هشت رکعت آمده است و اگر تا سیزده و دوازده بگذارد نیز جائز است بلکه افضل است و تواند که مراد با زاد اعمال خیر دیگر باشد نه نفس تسبیح فافهم وعنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمن دو کلمه اند سبک بر زبان گران در میزان اعمال دوست داشته شده بسوی رحمان
آن دو کلمه کدام است سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم متفق علیه وعن سعد بن ابی وقاص قال کنا عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال روایت آمده
از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گفت بودیم ما نزد آن حضرت پس گفت آن حضرت ایعجز احدکم ان یکسب کل یوم الف حسنة آیا عاجز می آید یکی از شما از آنکه
کسب کند هر روز هزار نیکی فسأله سائل من جلسائه کیف یکسب احدنا الف حسنة پس پرسید آن حضرت را پرسنده از هم نشینان وی صلی الله علیه وسلم چگونه کسب کند یکی از ما هزار
نیکی را یعنی هر روز قال یسبح مائة تسبیحة گفت آن حضرت تسبیح گوید صد بار فیکتب له الف حسنة پس نوشته میشود مر او را هزار نیکی بحساب مشهور که هر نیکی را ده حسنه است او یحط عنه
الف خطیئة یا افکنده شود از وی هزار گناه این نیز حکم کتاب هزار حسنه دارد و از آنچه تقدیر کرده شد ضمیر جلسائه با نحضرت رفت اما اطلاق این لفظ در احادیث مانوس و معهود نیست
و تواند که ضمیر بسعد ابن وقاص رود و این قول راوی سعد بود گویا که کسی از هم نشینان وی اضطراب کرد و پیش از تمام روایت حدیث از وی سوال کرد فافهم رواه مسلم وفی کتابه فی جمیع الروایات
عن موسی الجهنی او یحط و در کتاب مسلم یعنی صحیح وی از موسی جهنی بضم جیم و فتح ها که از ثقات است او یحط آمده بکلمه او برای تردید چنانکه تقریر کرده شد قال ابو بکر البرقانی گفت ابو بکر برقانی
بفتح با و ضم و کسر آن نسبت ببرقان که نام قریه ایست از خوارزم رواه شعبة وابو عوانة ویحیی بن سعید القطان عن موسی روایت کرده اند این حدیث را این ائمه از موسی جهنی مذکور
فقالوا ویحط بغیر الف پس گفته اند ویحط بواو بی الف پس هم کتابت الف حسنه میشود و هم حط الف خطیئه و ظاهر همین است زیرا که حسنات دور میکند سیئات را هکذا فی کتاب الحمیدی
هم چنین بیان کرده است حمیدی در جمع بین الصحیحین وعن ابی ذر قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم ای الکلام افضل گفت ابو ذر پرسیده شد آن حضرت را که کدام کلام فاضلتر است
قال ما اصطفی الله لملائکته گفت آن حضرت فاضلترین کلام کلامیست که برگزیده و اختیار کرده است خدای تعالی مر فرشتگان خود را که تسبیح و تحمید میکنند مراد بدان کلام تلمیح است بقول حق سبحانه و تعالی
ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک زیرا که این بتعلیم وی تعالی است مر ایشان را بدلیل قول ایشان لا علم لنا الا ما علمتنا آن کلام کدام است سبحان الله وبحمده رواه مسلم وعن جویریة بضم جیم
و فتح واو و سکون تحتانیه که یکی از امهات المؤمنین است ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج من عندها بکرة روایت است از جویریه که آن حضرت بیرون آمد از نزد وی در بامدادی حین صلی
الصبح هنگامیکه گزارد آن حضرت نماز بامداد را وهی فی مسجدها بفتح جیم و حال آنکه جویریه در سجده گاه خود بود یعنی در جای که نماز گذارده بود نشسته ذکر و تسبیح میکرد شاید که مراد مکانی است که
ساخته بود در خانه خود برای نماز گذاردن و آنرا مسجد گاهی بکسر جیم نیز میگویند ثم رجع بعد ان اضحی باز گشت آن حضرت و بر سر وی آمد بعد از آن که چاشت کرد آن حضرت یعنی در آمد وقت
چاشت وهی جالسة و حال آنکه جویریه نشسته بود قال ما زلت علی الحال التی فارقتک علیها گفت آن حضرت آیا همیشه هستی تو بر حالتی که جدا شدم از تو بر آن حال یعنی از وقت صبح تا الآن
که وقت چاشت است بر حال خودی و نشسته ذکر میگوئی قالت نعم گفت جویریه آری بر همان حال خودم قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم لقد قلت بعدک اربع کلمات ثلث مرات
هر آئینه گفتم من بعد از تو یعنی بعد از بر آمدن از پیش تو چهار کلمه سه بار لو وزنت بما قلت منذ الیوم اینچنین کلمات اند که اگر برکشیده شوند و مقابل کرده شوند بچیزی که گفته و خوانده تو امروز لوزنتهن
هر آئینه برابر می آیند این کلمات بآن تسبیحات و تحمیدات که گفته تو سبحان الله وبحمده عدد خلقه ورضی نفسه وزنة عرشه ومداد کلماته چهار کلمه است که مفید مبالغه و کمال
و تسبیح و تحمید مشترک است میان اینها زاید بر آن نیست یعنی تسبیح و تحمید میکویم ترا بشمار مخلوقات تو که بیشمار و بی اندازه اند چنانکه موجب رضای تو شوند و بوزن عرش تو که عظیم است و مقدار کلمات تو که مراد
کلام او ست یا اسماء و صفات او یا علم او ست رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال کسیکه بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر مائة مرة صد بار کانت له عدل عشر رقاب باشد مر او را ثواب برابر ده برده که آزاد کند و عدل بکسر عین و فتح آن هر دو روایت است
بمعنی مثل و برابر چیزی و بعضی گفته اند بفتح برابر چیزی از غیر جنس وی و بکسر از جنس وکتب له مائة حسنة و نوشته شود برای وی صد نیکی ومحیت عنه مائة سیئة و محو کرده شود از وی صد بدی
این حدیث مؤید آنست که در حدیث سعد بن ابی وقاص است ویحط بواو نه با الف است وکانت له حرزا من الشیطان یومه ذلک و باشند این کلمات مر او را پناه از شیطان و شر وی در آن روز که
گفته است این کلمات را حتی یمسی تا آنکه شبانگاه کند حرز بکسر حا نگاه و تعویذ ولم یات احد بافضل مما جاء به الا رجل عمل اکثر من ذلک و نیارد هیچ یکی عملی فاضلتر از آنچه آورده است او مگر مردیکه
عمل کرد و بیشتر از آنچه او کرده از جنس همین تسبیح یا دیگر از اعمال و این حدیث از اشکال اول که در حدیث ابی هریره می آید سالم است متفق علیه وعن ابی موسی الاشعری قال کنا مع رسول الله

صلی الله علیه وسلم فی سفر گفت ابوموسی اشعری بودیم ما با آنحضرت در سفری فجعل الناس یجهرون بالتکبیر پس در ایستادند مردم که آواز بلند میکنند بتکبیر فقال رسول الله پس
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا ایها الناس اربعوا علی انفسکم ای مردم نرمی کنید بر ذاتهای خود و تعب مکشید ببلند کردن آواز درین اشارتست که منع از جهر برای آسانی و نرمی
است نه از جهت نامشروعیت ذکر جهر و حق آن است که ذکر جهر مشروع است بی شبهه مگر بعارض و این را در رساله او را د اثبات نموده ایم پس از آن تاکید کرد منع را بقول خود انکم لا تدعون اصم ولا غائبا
بدرستیکه شما نمیخوانید کر را و نه غائب را انکم تدعون سمیعا بصیرا بدرستیکه شما میخوانید شنوای بینا را و هو معکم و او با شماست بعلم و حضور و زیادت بصیر با آنکه حاجت ذکر او نیست بمناسبت سمیع است
بهر و مقابل مواضع معا نذکور اند و با وجود آن اشارتست بآنکه وی می بیند شما را و مبدا احوال شما را از هیئت شما و صورت شما و طیبی گفته که بصیر بجهت آن زیاده کرد که سمیع بصیر ادراک کننده
ترا ست از سمیع اعمی فافهم والذی تدعونه اقرب الی احدکم من عنق راحلته و آنکسی که می خوانید شما او را نزدیکتر است بیکی از شما از گردن شتروی قال ابوموسی وانا خلفه
گفت ابوموسی اشعری و من پس آن حضرت بودم بر شتر یا پیاده اقول میگویم لا حول ولا قوة الا بالله فی نفسی در نفس خود آهسته فقال پس گفت آن حضرت یا عبد الله بن قیس
اسم ابوموسی اشعریست الا ادلک علی کنز من کنوز الجنة آیا راه ننمایم ترا بر گنجی از گنجهای بهشت فقلت بلی پس گفتم من آری بنما یا رسول الله قال گفت آن حضرت لا حول ولا
قوة الا بالله آن گنج از گنجهای بهشت این کلمه است باین معنی که گفتن این کلمه مر گوینده خود را ثوابی می بخشد که مثل گنجهای دنیا است بلکه گنجهای دنیا در جنب آن لا شیء است و مشایخ گفته اند که هیچ کس
معین و ممد تر بر عمل از این کلمه نیست که معنی آن تبری از حول و قوه خود و عدم اعتماد و اتکال بر نفس است در وقتی که این فقیر این حدیث پیش حضرت شیخ عبد الوهاب میخواند و از کیفیت و حقیقت این
گنج پرسید فرمود نه همانجا معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی حاجت بحث نیست متفق علیه الفصل الثانی عن جابر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال
کسیکه گوید سبحان الله العظیم وبحمده غرست له نخلة فی الجنة نشانده شود برای او درخت خرما در بهشت رواه الترمذی وعن الزبیر رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ما من صباح یصبح العباد فیه نیست هیچ صباحی که صبح میکنند در وی بندگان الا منادٍ ینادی مگر آنکه آواز کند آواز کننده یعنی فرشته آواز میکند سبحوا
الملک القدوس تسبیح و تنزیه کنید خدا را که پادشاه مالک الملک پاک از جمیع نقایص است و بگوئید سبحان الملک القدوس رواه الترمذی وعن جابر رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الذکر لا اله الا الله فاضلترین ذکر لا اله الا الله است اگر چه اذکار بسیار است و هر چه بدان یاد خدا حاصل شود از اقوال و افعال ذکر است
و لیکن این کلمه توحید است و ایمان بی آن صحیح نه و اشتغال و مداومت این کلمه را خواص عجیب و اسرار غریب است در تطهیر باطن و تصفیه قلب و ظهور سری که مودع است در دل و لهذا اختیار
کرده اند مشایخ آنرا در ترتیب مریدان وافضل الدعاء الحمد لله و فاضلترین دعا الحمد لله است تسمیه حمد بدعا بجهت آنست که ثنا بر کریم در معنی دعا و سوال است و افضل از جهت آن شد
زیرا که حمد خدا که منعم حقیقی است در معنی شکر است بلکه حمد راس شکر است و شکر موجب مزید نعمت است رواه الترمذی و ابن ماجة وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم الحمد راس الشکر حمد سر شکر است زیرا که شکر تعظیم منعم است و فعل لسان اظهر و ادل است بر آن اما فعل قلب خفی است در دلالت افعال جوارح زیرا که شکر تعظیم منعم است
یا محبت و داشتن بدل یا ثنا کردن بزبان یا خدمت کردن با عضا و در دلالت افعال جوارح قصور و اشتباه است ما شکر الله عبد لم یحمده شکر کامل نگفت خدا را بنده که حمد نگفت او را این
کلام اشارتست بآنکه آدمی باید که با وجود تصفیه باطن حفظ ظاهر نیز کند و با تنویر قلب تکمیل آن بفعل زبان نیز نماید تا ظاهر و باطن بکمال و تمام پذیرد وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اول من یدعی الی الجنة یوم القیمة الذین یحمدون الله فی السراء والضراء نخستین کسانی که خوانده و برده شوند بسوی بهشت روز قیامت
آنکسانی اند که حمد و شکر میگویند خدا را در خوشی و ناخوشی کنایت است از جمیع احوال رواهما البیهقی فی شعب الایمان وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم قال موسی علیه السلام یا رب علمنی شیئا اذکرک به گفت آن حضرت گفت موسی علم ای پروردگار من بیاموز مرا چیزی که ذکر کنم ترا بدان چیز او ادعوک
به یا بخوانم ترا بدان چیز شک راویست که اذکرک به گفت یا ادعوک به گفت و در بعضی نسخ وادعوک به است بواو پس مطلوب ذکر و دعا است هر دو فقال پس گفت پروردگار تعالی یا موسی
قل یا موسی بگو لا اله الا الله فقال پس گفت موسی یا رب کل عبادک یقول هذا ای پروردگار من هر بنده تو میگوید این را انما ارید شیئا تخصنی به میخواهم من که چیزی را
که مخصوص و ممتاز گردانی تو مرا بدان چیز یعنی ذکری و دعای خاص فرمای که دیگران بمن شریک در آن نباشند قال گفت پروردگار تعالی یا موسی لو ان السموات السبع وعامرهن
غیری اگر ثابت شود که هفت آسمان و آباد دارندگان آنها جز من یعنی تمامه اهل آسمانها از ملائکه و استثنای حق تعالی از عامر سموات بطریق مجاز و انقطاع است و عامر بمعنی اصلاح کننده
و نگاهدارنده از خلل و اختلال نیز آمده و بر این معنی استثنای وی تعالی بر حقیقت است والارضین السبع و هفت زمین و عامر زمینها را ذکر نکرد از جهت قلت یا اکتفا کرد بذکر عامر سموات وضعن
فی کفة نهاده شوند این آسمانها و زمینها در یک پله ترازو ولا اله الا الله فی کفة و نهاده شود لا اله الا الله در پله دیگر از ترازو لمالت بهن هر آینه میل میکند کفه لا اله الا الله و راجح می آید از
آسمانها و زمینها و اهل آنها رواه فی شرح السنة وعن ابی سعید وابی هریرة رضی الله عنهما قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال کسیکه بگوید لا
اله الا الله والله اکبر صدقه ربه تصدیق میکند و راست گو میگرداند او را پروردگار او و قال و میگوید پروردگار لا اله الا انا وانا اکبر نیست اله مگر من و من بزرگترم واذا قال
و چون میگوید بنده لا اله الا الله وحده لا شریک له یقول الله میگوید خدای تعالی لا اله الا انا وحدی لا شریک لی واذا قال و چون میگوید بنده لا اله الا الله له
الملک وله الحمد قال میگوید خدای تعالی لا اله الا انا ولی الملک ولی الحمد واذا قال لا اله الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله قال لا اله الا انا ولا حول ولا قوة الا بی یعنی مقرر میدارد پروردگار تعالی این اقوال بنده را و میگوید موافق آنچه میگوید بنده و قبول می کند ازوی
و در وی فضیلت است مر این کلمات را وکان یقول و بود آنحضرت که میگفت من قالها فی مرضه کسیکه بگوید این کلمات را در بیماری خود ثم مات پس بمیرد در آن بیماری لم تطعمه النار

نمیخورد و را آتش دوزخ رواه الترمذی وابن ماجه وعن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه انه دخل مع النبی صلی الله علیه وسلم علی امرأة روایت است از سعد بن
ابی وقاص که وی در آمد با آن حضرت بر زنی و در بعضی روایات آمده است که آن زن از امهات المؤمنین بود جویریه یا غیر وی والله اعلم وبین یدیها نوی وپیش آن زن خستهای خرما بود او حصی
یا سنگریزها بود و شک راویست تسبیح به تسبیح میکرد آن زن بآن خستها یا باین سنگریزها التسبیح باین وضع که الآن متعارف است در زمان شریف نبود و بعضی خستها یا سنگریزها نگاه میداشتند و بآن
شمار میکردند و بعضی در رشتهای دراز گرهها می بستند و مانند آن کذا حققه السیوطی فی رسالة فقال الا اخبرك بما هو ایسر علیك من هذا او افضل شک راویست پس گفت آن حضرت
آیا خبر دهم ترا از این تسبیح که آن آسان تر یا فاضلتر است بر تو از این تسبیح کردن بخستهای بسیار باعتبار کمیت و فاضلتر است از وی بکیفیت و آن تسبیح کدام است سبحان الله عدد ما خلق
فی السماء پاکی است خدا را لعز وجل بشمار چیزیکه پیدا کرده است در آسمان وسبحان الله عدد ما خلق فی الارض و پاکی خدا بشمار چیزی که پیدا کرده است در زمین وسبحان الله
عدد ما بین ذلك و پاکی خدا بشمار چیزیکه میان آسمان و زمین است وسبحان الله عدد ما هو خالق و پاکی خدا بشمار هر چیزی که پیدا کننده است وی تعالی تا ابد والله اکبر مثل ذلك یعنی
گفت عدد ما خلق فی السماء الی آخره واحتمال دارد که لفظ مثل ذلك را گفته باشد بجای عدد ما خلق فی السماء الی آخره والله اعلم والحمد لله مثل ذلك ولا اله الا الله مثل ذلك ولا حول
ولا قوة الا بالله مثل ذلك رواه الترمذی وابو داؤد وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من سبح الله مائة مرة بالغداة کسیکه پاکی یاد کند خدا را و بگوید سبحان الله صد بار در بامداد ومائة بالعشی و صد بار در شبانگاه کان کمن حج مائة حجة باشد
همچو کسی که گزارده است صد حج این را از باب الحاق ناقص بکامل میدانند از برای مبالغه در بیان فضل این عمل و بعضی گویند شاید که تضاعیف این باصل ثواب آن برسد با وجود آن دلالت
دارد بر فضل ذکر خدا و کمال آن فضل الله واسع ومن حمد الله مائة بالغداة ومائة بالعشی و کسیکه حمد بگوید خدا را و بگوید الحمد لله صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه کان کمن حمل
علی مائة فرس فی سبیل الله باشد همچون کسیکه سوار کرده است مردم را بر صد اسب در راه خدا ومن هلل الله مائة بالغداة ومائة بالعشی و کسیکه تهلیل کند و بگوید
لا اله الا الله صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه کان کمن اعتق مائة رقبة من ولد اسمعیل باشد مانند کسیکه آزاد کرد صد بنده را از اولاد اسمعیل علیه السلام اختلاف است علما را در
استرقاق عرب بعضی میگویند در مشرکان ایشان یا قتل است یا ایمان و این حدیث مثبت قول اوست یا تواند که کسی تعلیما یا دانسته اسیر و استرقاق کرده باشد و بعضی گفته اند که این مبالغه است
ومن کبر الله مائة بالغداة ومائة بالعشی و کسیکه بزرگی یاد کند خدا را و بگوید الله اکبر صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه لم یأت فی ذلك الیوم احد باکثر مما اتی به
الا من قال مثل ذلك نیارد در آن روز هیچ یکی عملی بیشتر از آنکه آورده است آنکس را مگر کسیکه گفته است مثل آن او زاد علی ما قال یا زیاده کرده است بر آن و در این حدیث مثل آنچه گذشت
در فصل اول در حدیث ابی هریره سخن است رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التسبیح نصف
المیزان سبحان الله گفتن نیم ترازو اعمال است یعنی تسبیح یک طرف و تمام اعمال طرف دیگر والحمد لله یملأه والحمد لله گفتن پر میکند میزان را یعنی حمد تمام میزان را پر میکند و فاضلتر است از سبحان الله زیرا که
الحمد لله شکر است بنعمتهای خدا و شکر مستجلب مزید است پس ثواب وی اکثر و اوفر باشد و تواند که مراد آن باشد که وی معادل و مساوی سبحان الله است نصف آن و نصف این هر دو میزان را
پر می شود والله اعلم ولا اله الا الله لیس لها حجاب دون الله نیست مر این کلمه را پرده فرود خدای تعالی حتی تخلص الیه تا آنکه میرسد بسوی خدا و در را محجوب و موقوف نمی ماند زیرا که آن
توحید حق است و توحید حق را حق است رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب ولیس اسناده بالقوی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ما قال عبد نگفت هیچ بنده لا اله الا الله مخلصا بر وجه اخلاص در توحید قط هرگز الا فتحت له ابواب السماء مگر آنکه کشاده میشود مر آن بنده را درهای آسمان حتی
یفضی الی العرش تا آنکه میرسد بعرش که مقام کبریا و عظمت حق است کنایت است از رسیدن او بسوی خدا چنانکه در حدیث سابق گذشت ما اجتنب الکبائر مادام که پرهیز کند گناهان
کبیره را و یکی شود از آن تقیید با اجتناب کبائر از برای سرعت قبول و وصول است زیرا که ایمان بی عمل ناقص و مخل بوجود اخلاص است قوله تعالی والعمل الصالح یرفعه رواه الترمذی وقال
هذا حدیث غریب وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقیت ابراهیم گفت آن حضرت پیش آمدم ابراهیم علیه السلام را
لیلة اسری بی در شب اسری که مرا از مسجد حرام بمسجد اقصی بردند که شب معراج بود فقال یا محمد اقرأ امتك منی السلام گفت ابراهیم ای محمد بخوان امت خود را از جانب من سلام
اقرأ بفتح همزه و کسر راست از قرأ بمعنی خوانانیدن و در بعضی نسخ اقرأ بجهت همزه و فتح را از قرأت یعنی بخوان و بگو امت خود را از من سلام و تحقیق این لفظ در جای دیگر از کتاب کرده شده است و
اخبرهم ان الجنة طیبة التربة و خبر ده ایشان را که بهشت خاک او خوش و پاک است وعذبة الماء و شیرین و خوش است آب او وانها قیعان و خبر ده که بهشت یعنی زمینهای
او در اصل هموار است خالی از درختان که نیست نبات در وی وان غراسها و خبر ده که درختان وی این کلمات است سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر یعنی
درختان بجزای اعمال مردم در آنجا نشانده هر کلمه از کلمات مذکوره که کسی میگوید درختی در بهشت برای وی می نشانند و چون درختان جزای این کلمات اند گویا عین این کلمات اند قیعان جمع قاع زمین
هموار و زمینی که رستنیها در وی نباشد و غرس درخت نشاندن و غراس بکسر نهال رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب اسنادا وعن یسیرة بضم تحتانیه اولی و
سکون ثانیه و فتح مهمله و بهمزه مضمومه بجای یا نیز میگویند بنت یاسر صحابیه است وکانت من المهاجرات و بود این زن از زنانی که هجرت کرده بودند از مکه بمدینه و بعضی میگویند از انصار است
و قول اول صحیح تر است قالت گفت یسیره قال لنا رسول الله گفت ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علیکن بالتسبیح والتهلیل والتقدیس بر شما باد ای جماعت زنان
که یاد کنید خدا را بتنزیه و پاکی بگفتن سبوح قدوس ربنا ورب الملائکة والروح یا گفتن سبحان الملك القدوس یا آنچه در معنی اوست کذا قالوا واعقدن بالانامل و عقد کنید و گره بندید بسر انگشتان

یعنی بشمارید آنها را و اہل حساب را عقدہا است موضوع از برای اعداد مشہور میان ایشان فانہن مسئولات زیرا کہ بدرستیکہ انامل بالاصابع پرسیدہ میشوند در قیامت از آنچہ کسب
میکنند مستنطقات بفتح طا طلب نطق کردہ شدہ و گویا گردانیدہ میشوند چنانکہ تمامہ اعضا و جوارح گویا میگردند و گواہی میدہند بر ایشان فلا تغفلن فتنسین الرحمۃ و غافل مباشید
ای زنان از ذکر خدا و تسبیح و تقدیس وی پس فراموش کردہ میشوید و محروم گردانیدہ شوید از رحمت و تنسین بلفظ معلوم نیز روایت است یعنی در نیابید رحمت را رواہ الترمذی
وابوداؤد الفصل الثالث عن سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ قال جاء اعرابی الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال گفت سعد بن ابی وقاص
رضی اللہ عنہ آمد بادیہ نشینی نزد آن حضرت پس گفت علمنی کلاما اقولہ بیاموز ان مرا کلامی و ذکری و دعائی کہ میگفتہ باشم من آنرا فقال قل پس گفت آن حضرت بگو لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک
لہ اللہ اکبر کبیرا والحمد للہ کثیرا سبحان اللہ رب العالمین لا حول ولا قوۃ الا باللہ العزیز الحکیم و در روایت العلی العظیم قال فہؤلاء لربی فمالی گفت اعرابی
این ذکرہا برای خداست و حمد و ثنای اوست پس چیست برای من کہ دعا کنم برای خود و خیر خواہم برای خود بدان فقال قل پس گفت آن حضرت بگو اللہم اغفرلی وارحمنی واہدنی
وارزقنی وعافنی شک الراوی فی عافنی شک کردہ است راوی در عافنی کہ ہست یا نیست رواہ مسلم وعن انس رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم مر علی شجرۃ یابسۃ الورق آن حضرت گذشت بر درخت خشک برگہا فضربہا بعصاہ پس آن حضرت صلعم زد آن درخت را بچوبی کہ در دست آن حضرت بود فتناثر
الورق پس افتادند و پراگندہ شدند برگہا فقال ان الحمد للہ وسبحان اللہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر تساقط ذنوب العبد پس گفت آن حضرت کہ گفتن این کلمات
می افگند گناہان بندہ پس میریزد گناہان وی کما تساقط ورق ہذہ الشجرۃ چنانکہ میریزد برگہای این درخت رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب وعن مکحول عن
ابی ہریرۃ قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اکثر من قول لا حول ولا قوۃ الا باللہ روایت کرد مکحول شامی کہ از مشاہیر تابعین است از ابی ہریرہ کہ گفت
گفت مرا آن حضرت بسیار بگو لا حول ولا قوۃ الا باللہ را زیرا کہ درین برائت است از حیلہ نفس و توانائی وی کہ مانع است از سلوک طریق فنا و توکل شیخ امام قطب ابو الحسن شاذلی رہ گفت
صحبت داشتم در سیاحت خود با مردی پس وصیت کردم او را گفت نیست در اقوال چیزی معین تر و مدد تر در افعال از قول لا حول ولا قوۃ الا باللہ و نیست در افعال چیزی مدد و معین تر از گریختن
بسوی خدا و اعتصام بفضل وی و من یعتصم باللہ فقد ہدی الی صراط مستقیم انتہی فانہا من کنز الجنۃ پس بدرستیکہ این کلمہ گنجی از گنجہای بہشت است قال مکحول فمن قال گفت مکحول پس کسیکہ
گوید لا حول ولا قوۃ الا باللہ نیست حیلت و باز گشتن از معصیت و قدرت و توانائی بر طاعت مگر بتوفیق خدا ولا منجا من اللہ الا الیہ و نیست رستگاری و گریز از خدا مگر بسوی او و
در بعضی روایات ولا ملجأ نیز روایت کردہ اند و منجا مقصور است و ملجأ مہموز کشف اللہ عنہ سبعین بابا من الضر ادناہا الفقر کشادہ کند و دور کند خدای تعالی از آنکس ہفتاد در از
گزند کہ کمترین آن ہفتاد در فقر است رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث لیس اسنادہ بمتصل و گفتہ است ترمذی این حدیثی است کہ نیست اسناد وی متصل و مکحول لم یسمع
من ابی ہریرۃ زیرا کہ مکحول نشنیدہ است از ابی ہریرہ در کاشف ذہبی گفتہ کہ مکحول روایت میکند از عائشہ رضی اللہ عنہا و از ابی ہریرہ بطریق ارسال وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا حول ولا قوۃ الا باللہ دواء من تسعۃ وتسعین داء ایسرہا الہم این کلمہ داروست از نود و نہ درد کہ آسان ترین آن دردہا
اندوہ است مراد دردہای باطنی است از گرفتاری نفس و بند خود بینی و خود پرستی و شرک خفی یا عام تر از باطنی و ظاہری و ہذا اظہر وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
الا ادلک علی کلمۃ من تحت العرش من کنز الجنۃ و ہم از ابی ہریرہ است کہ گفت آن حضرت آیا راہ نمایم ترا بر کلمہ کہ نازل شدہ است از زیر عرش کہ مقام خاص کبریا و عظمت
و قدرت حق سبحانہ است کہ آن کلمہ از گنج بہشت است و آن کلمہ کدام است لا حول ولا قوۃ الا باللہ یقول اللہ تعالی میگوید خدای تعالی یعنی در وقتی کہ میگوید بندہ این کلمہ را اسلم
عبدی اسلام آورد و انقیاد و اطاعت کرد بندہ من باعتقاد و اخلاص واستسلم و تفویض کرد امر خود را یا امور کائنات را بسوی من و بعضی گفتہ اند اسلم و استسلم بیک معنی است و مقصود
از تکریر تاکید و تقریر است رواہما البیہقی فی الدعوات الکبیر روایت کرد این دو حدیث را بیہقی در دعوات کبیر وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما انہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم سبحان اللہ ہی صلوۃ الخلائق این کلمہ صلوۃ تمامہ خلق و عبادت ایشان است زیرا کہ خلائق ہمہ بتسبیح و تنزیہ الہی قائل و ناطق اند چنانکہ فرمود وان من شیء الا یسبح
بحمدہ و بجای دیگر فرمود کل قد علم صلوتہ وتسبیحہ خواہ بلسان حال یا قال والحمد للہ کلمۃ الشکر والحمد للہ کلمہ شکر است کہ ہر چیز و ہر کس شکر نعمت الہی میگوید ولا الہ الا اللہ کلمۃ الاخلاص
ولا الہ الا اللہ کلمہ اخلاص و توحید است واللہ اکبر تملاء ما بین السماء والارض واللہ اکبر پر میکند چیزی را کہ میان آسمان و زمین است زیرا کہ کبریا و عظمت الہی را محیط و شامل است و
تواند کہ ما بین السماء والارض کنایت از تمامہ عالم باشد واذا قال العبد و وقتی کہ میگوید بندہ لا حول ولا قوۃ الا باللہ قال اللہ تعالی میگوید خدای تعالی اسلم واستسلم اسلام آورد
و استسلام کرد بندہ من رواہ رزین باب الاستغفار والتوبۃ استغفار در لغت طلب غفر بمعنی ستر و در شرع طلب پوشیدن گناہ و بخشیدن آن و توبہ در لغت بمعنی رجوع و در شرع رجوع
از معصیت و پشیمان شدن از آن با صدق عزم بر آنکہ باز نگردد و توبہ را گاہی اسناد کنند بحق تعالی و گویند تاب اللہ علیہ یعنی رجوع برحمت و توفیق توبہ یا رجوع از تشدید بتخفیف یا از حظر باباحت
و از سید الطائفہ جنید بغدادی پرسیدند کہ توبہ چیست فرمود فراموش کردن گناہ یعنی چنان حلاوت گناہ از دل برآید کہ بمنزلہ آن شود کہ نمیشناسد گناہ را و از سہل تستری پرسیدند کہ توبہ
چیست گفت توبہ آنست کہ فراموش نکنی گناہ را کذا فی التعرف و در شرح تعرف گفتہ کہ سہل اشارت کرد باحوال مریدان از جہت خوف عقوبت و فرط مجاہدات ایشان و جنید اشارت بتوبہ محققین کرد
کہ ذکر ذنوب نمیکنند بجہت غلبہ عظمت خدا بر دل ایشان و دوام ذکر ایشان مر او را چہ ذکر جفا در حال وفا قبیح است و بعضی گفتہ اند مراد بنسیان ترک عود است الفصل الاول عن ابی ہریرۃ
رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واللہ انی لاستغفر اللہ واتوب الیہ فی الیوم اکثر من سبعین مرۃ فرمود آن حضرت بخدا سوگند کہ من ہر آینہ

بدرستی که من استغفار میکنم خدا را و توبه میکنم بسوی خدای تعالی در روزی بیشتر از هفتاد بار رواه البخاری وعن الاغر بفتح همزه و غین معجمه مفتوحه و تشدید را المزنی بضم میم و فتح زای منسوب
بمزینه که قبیلهٔ مشهور است از عرب صحابی است معدود است در اهل کوفه و بعضی گفته‌اند در اهل بصره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انه لیغان علی قلبی بدرستیکه شان آنست
پرده کرده میشود بر دل من و غین غیم است بمعنی ابر فی الصحاح غین ابر و تیرگی و بعضی گفته‌اند غین ابر رقیق را گویند وانی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة و بدرستیکه من هر آینه استغفار
میکنم خدا را در روز صد بار رواه مسلم بدانکه علما و عرفا در بیان معنی این حدیث و در دریافت این سر حیرانند و سزاوار است مر ایشان را که حیران شوند و توقف کنند زیرا که مجال نیست هیچ یکی را
که بدانند حقیقت قلب مصطفوی را و احوالیکه عارض میکرد و بران و هرچه درین گفته‌اند و بگویند همه بظن و تخمین است اگرچه دعوی کشف و تعیین کنند مگر آنکه در او طن بعضی از محققین عارفین افکنده‌اند میان آن
حضرت پرتو افکنده والله اعلم پس بعضی علما گفته‌اند که این از جهت غم و اندوه است بود در مبدء و معاد و انانچه مطلع شده بود وی صلی الله علیه وسلم از احوال ایشان بعد از خود و استغفار هم با ایشان بود
اما الغفار توب الیه که در حدیث سابق گذشت ایا کوفه از این معنی وارد و هم چنین حدیث آمده که یا ایها الناس توبوا الی الله فانی اتوب الیه فی الیوم مائة مرة فافهم مگر آنکه طلب توبه توفیق آن باشد مر ایشان را و بعضی
میگویند که آن چیزی بود که مشتغل بود آن حضرت بدان از نظر کردن در کار و بار امت و مصالح ایشان بر شد و ارشاد و هدایت و مخالطت از ازواج و اکل و شرب و محاربه با اعدای دین تا چنان میشود که گویا شاغل
است از کمال جمعیت و حضور اگرچه اعظم طاعات و اشرف عبادت بود و از جهت علو مقام و رفعت درجت وی و تفرد وی صلی الله علیه وسلم بپروردگار و خلوص قلب و همت وی از هرچه ما سوای الله
و این را گناهی میدانست و ازان استغفار میکرد چنانکه گفته‌اند حسنات الابرار سیآت المقربین و بعضی از صوفیه گفته‌اند که این غین انوار بود نه غین اغیار و این اشارت است بآنچه بعضی از عرفا گفته‌اند
که کشف کرده میشد بر قلب شریف وی صلی الله علیه وسلم در هر ساعت از انوار صفات حق و ترقی میکرد در هر آن درین تجلیات و میشمرد مرتبهٔ تحت را بعد از ترقی بدرجهٔ فوق بمثابهٔ ذنب که استغفار کرده
شود از ان و همچنین بود حال قلب شریف وی دائم و انوار صفات همه حجاب ذات‌اند غایتش آنکه حجاب نورانی‌اند و باین اشارتست بقول وی صلی الله علیه وسلم ان لله سبعین الف حجاب من نور
وظلمة و ارفع کلام درین مقام قول اصمعی است در وقتی که پرسیده شد از معنی این حدیث گفت اگر سائل اگر از قلب دیگری می‌پرسید می‌گفتم و بیان میکردم آنچه میدانستم اما از حال قلب مصطفی صلی الله
علیه وسلم دم نتوانم زد که چیست و حال وی از جملهٔ متشابهات است که در آنجا دم نتوان زد و شیخ توربشتی میگوید رحمة الله علیه که خدا جزا دهاد اصمعی را در رفتن وی بر نهج ادب و اجلال و اعظام
وی شان وی را که موقع وحی و منزل فرود آمدن قرآنست بعد ازان میگوید که ما درین مسلک بدو روش میرویم یکی آنکه گوئیم برکات قلب مصطفوی صلی الله علیه وسلم تمامترین و کاملترین و روشن‌ترین
و عمارترین دلها بود و اعتنا و اهتمام داشت با وجود آن بتشریع ملت و تأسیس سنت ناچار بود او را از فرود آمدن بمرتبهٔ رخص و التفات بعضی حظوظ نفس و ممتحن بود باحکام بشریت و چون ارتکاب
میکرد و میگرفت نمود میرسید بدو چیزی ازینها کدورت مانوی از جهت کمال رقت و فرط نورانیت چه شئ چندانکه رقیق‌تر و صافی‌تر بود تأثیرات بروی ظاهرتر و پیداتر و آن حضرت صلی الله علیه وسلم هرگاه
چیزی ازان میرسید آنرا از جملهٔ گناهان می‌شمرد و ازان استغفار میکرد و ازین باب بود استغفار وی نزد بیرون آمدن از متوضا و میگفت وی صلی الله علیه وسلم غفرانک از جهت فقدان ذکر لسان در وقت آنکه
گوئیم که خدای تعالی چنانکه برگزید او را از عالمیان و فرستاد بر ایشان خواست که باقی دارد در میان ایشان تا منتفع میشوند بوی تا آن زمان که بتمام و کمال رسد مهم ارشاد و هدایت و تکمیل و آن جز
اگر گذاشته میشد بر آنچه و در آنچه بود از حضور و تجلیات الهیه فراغ و فرصت نمی یافت برای تعریف جاحد و تعلیم جاهل پس تقاضا کرد حکمت الهیه که برگماشت نوعی از احتجاب و استتار بر قلب شریف
وی تا مشغول گردد باین عالم و تمامتر گردد حظ و انتفاع مردم از وی اما وی صلی الله علیه وسلم نسبت بحال خود این را گناه می‌پنداشت و استغفار میکرد این حاصل کلام توربشتی است و وجه اول راجح
بوجهی است که سابقا مذکور شد و وجه ثانی آن نیز موجه است و طیبی نیز دو وجه از افادت شیخ الوقت شهاب الدین سهروردی نقل کرده که ثانی آن قریب ثانی دو وجهی است که توربشتی ذکر کرده و در
رسالهٔ مرج البحرین این وجوه مقرون بحسن تقریر بیان و تحریر نموده شده است و نزد این ضعیف سخن اصمعی از همه خوش‌تر است والله اعلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
یا ایها الناس توبوا الی الله ای آدمیان توبه کنید و رجوع آرید بسوی وی تعالی در روز صد بار رواه مسلم وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
فیما یروی عن الله روایت است از ابی ذر که گفت آن حضرت در آنچه روایت میکند از خدای تبارک و تعالی انه قال که وی تعالی گفت یا عبادی انی حرمت الظلم علی نفسی
ای بندگان من بدرستیکه من حرام گردانیده‌ام ظلم را بر نفس خود یعنی سلب کرده‌ام آنرا از ذات خود و کنایت است از تنزه و تقدس وی تعالی ازان و ذکر تحریم از جهت مشاکلت است بقوله
که فرمود وجعلته بینکم محرما و گردانیده‌ام ظلم را در میان شما حرام کرده شده فلا تظالموا پس ظلم نکنید بر یکدیگر و تجاوز نکنید از حد اعتدال و انصاف یا عبادی کلکم ضال الا من
هدیته ای بندگان من همه شما گمراهید مگر آنکسی را که راه نمودم من او را فاستهدونی اهدکم پس طلب هدایت کنید از من تا هدایت کنم شما را یا عبادی کلکم جائع الا من اطعمته
ای بندگان من همه شما گرسنه‌اید مگر کسیکه طعام بخورانم من او را فاستطعمونی اطعمکم پس طلب طعام کنید از من تا اطعام کنم شما را یا عبادی کلکم عار الا من کسوته فاستکسونی
اکسکم ای بندگان من همه شما برهنه‌اید مگر کسیکه جامه پوشانم من او را پس طلب کسوت کنید از من تا کسوت دهم شما را یعنی همه از من است چه نعمت دینی که هدایت است و چه نعمت دنیا که
طعام و جامه است لیکن اول مخصوص است ببعضی و ثانی عام است همه را پس متوجه نشود سوال که چیست معنی استثنا در الا من اطعمته و الا من کسوته حال آنکه آن همه را ثابت است و هیچ کس
محروم نیست ازان و طیبی گفته است که مراد اطعام و کسوت بسط رزق و اغنا است فافهم یا عبادی انکم تخطئون بضم تا و سکون خا و کسر طا باللیل والنهار وانا اغفر الذنوب
جمیعا ای بندگان من بدرستیکه شما گناه میکنید شب و روز و من می‌آمرزم گناهان را همه فاستغفرونی اغفر لکم پس طلب آمرزش کنید از من بیامرزم من شما را یا عبادی انکم لن تبلغوا
ضری فتضرونی ای بندگان من بدرستیکه شما هرگز نمیرسید بگزند رسانیدن مرا تا گزند رسانید مرا یعنی بمعصیت ضر گزند رسانیدن بضم ضاد و فتح آن ضد نفع یا بفتح مصدر است و بضم اسم کذا فی القاموس
و در مشارق گفته که ضر چون مقرون بنفع شود گفته نشود مگر بضم ولن تبلغوا نفعی فتنفعونی و هرگز نمیرسید سود مرا تا سود رسانید مرا یعنی بطاعت یعنی از معصیت بندگان جنایتی و نقصانی

بدرگاه صمدیت حق نمیرسد و از طاعت سودی وکمالی نه بلکه سود و زیان ایشانست یا عبادی لو ان اولکم و اخرکم و انسکم و جنکم ای بندگان من اگر باشد اینکه اول شما و آخر شما و آدمیان و جنیان
شما کانوا علی اتقی قلب رجل واحد منکم باشند بر پرهیزکارترین دل یک مرد از شما یعنی اگر فرض کرده شود دل یک کسی از شما که متقی ترین دلها باشد و شما همه برین صفت باشید ما زاد ذلک فی
ملکی شیئا زیاده نمیکند آن در ملک پادشاهی من چیزی را یا عبادی لو ان اولکم و اخرکم و انسکم و جنکم کانوا علی افجر قلب رجل واحد منکم ما نقص ذلک من ملکی شیئا ای
بندگان من اگر باشد اینکه اول شما و آخر شما و آدمیان شما و جنیان شما باشند بر نافرمانی کننده و گناه کننده ترین دل یک مرد از شما کم نکند آن از ملک من چیزی را یا عبادی لو ان اولکم و اخرکم و انسکم و جنکم
قاموا فی صعید واحد ای بندگان من اگر باشد اینکه اول شما و آخر شما و آدمیان شما و جنیان شما بایستند در یکروی زمین فسألونی پس سوال کنند مرا و بخواهند هرچه بخواهند فاعطیت
کل انسان مسئلته پس بدهم هر آدمی را خواست او را ما نقص ذلک مما عندی کم نگرداند آن داون از آنچه نزد منست از نعمت الا کما ینقص المخیط اذا ادخل البحر مگر چنانچه کم میگرداند
سوزن یعنی از آب دریا چون در آورده شود در دریا یا عبادی انما هی اعمالکم احصیها علیکم ای بندگان من نیست آن عملهای نیک و بد مگر عملهای شما که میدانم و میشمارم بر شما ثم اوفیکم ایاها
پستر تمام میدهم شما را جزای آن اعمال را فمن وجد خیرا فلیحمد الله پس کسیکه بیابد نیکی یا نیک در عملهای خود پس باید که شکر گوید و ثنا کند خدا را که توفیق آن داده و جزای خیر بران مترتب گردانید
و من وجد غیر ذلک فلا یلومن الا نفسه و کسیکه بیابد غیر نیکی را در عملهای خود پس باید که نکوهش نکند مگر نفس خود را که شومی آن بجزای بد رسید رواه مسلم و عن ابی سعید الخدری
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کان فی بنی اسرائیل رجل قتل تسعة و تسعین انسانا بود در بنی اسرائیل مردی که کشت نود و نه آدمی را ثم
خرج یسال پستر بیرون آمد در حالی که میپرسید مردم را از قبول توبهٔ خود یا سوال میکند مغفرت را از خدا و استغفار میکند و معنی اول انسب و الصق است بقول وی فاتی راهبا فسأله فقال له
توبة پس آمد راهبی را پس پرسید او را آیا هست مر او را توبه و قبول می افتد از وی توبه و در بعضی نسخ الی توبة آیا مرا هست توبه و این اگرچه بجهت معنی ظاهر است لما اول از حیثیت روایت صحیح
تر است قال لا گفت راهب نیست ترا توبه فقتله پس کشت آن مرد راهب را و جعل یسال و در ایستاد که سوال میکند مردم را فقال له رجل ائت قریة کذا و کذا پس گفت
مر او را مردی بیا قریهٔ چنین و چنین را که محل رحمت است و در بعضی روایات آمده که در وی عالمی هست یعنی در وی کسی است که حل مشکل تو خواهد کرد فادرکه الموت پس دریافت او را امارات
و علامات مرگ یعنی مرگش در رسید فناء بصدره نحوها پس میل کرد آن مرد بسینهٔ خود بجانب آن قریه یعنی در همان حالت در رسیدن مرگ سینه را بر زمین کشیده بانجانب رفت تو میل کردن وگرانی سینه بجانب
فاختصمت فیه ملائکة الرحمة و ملائکة العذاب پس پیکار کردند و نزاع نمودند در شان آن مرد فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب فرشتگان رحمت بران شدند که وی مرحوم و مغفور است
و فرشتگان عذاب بران آمدند که وی مغضوب و معذب است فاوحی الله الی هذه ان تقربی پس وحی فرستاد خدای تعالی بسوی این قریه که متوجه شده بود بجانب آن نزدیک شو بمیت
والی هذه ان تباعدی و وحی فرستاد بسوی این قریه ظالمه که وی ازان هجرت کرده بود که دور رو از میت فقال قیسوا ما بینهما پس گفت خدای تعالی فرشتگان را اندازه کنید و بپیمائید
مسافتی را که میان دو قریه است نسبت بمیت که کدام ازین دو نزدیکتر است بمیت فوجد الی هذه اقرب بشبر پس یافته شد میت بسوی این قریهٔ رحمت که نزدیکتر است بیک بدست
فغفر له پس آمرزیده شد مر او را و درین حدیث کمال مبالغه است بسعت رحمت الٰهی و امیدواری بمغفرت وی تعالی و آن بصدق نیت او بود در توبه و استغفار متفق علیه و
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم والذی نفسی بیده لو لم تذنبوا لذهب الله بکم سوگند بخدای که قائم ذات من بدست
قدرت اوست اگر گناه نمیکنید شما هرآینه ببرد خدای تعالی شما را و لجاء بقوم یذنبون و هرآینه می آرد قومی را که گناه کنند فیستغفرون الله پس طلب آمرزش کنند از خدا فیغفر لهم
پس بیامرزد مر ایشان را مقصود بیان عفو و مغفرت الٰهی سبحانه است گناهگاران را برای اظهار مقتضای اسم عفو و غفوریت گر جرم بندگان نماید عفو تو جهان کی نماید و تا رغبت کند
در توبه و استغفار نه حث بر سر ذنوب و عدم مبالات بدان زیرا که خدای تعالی نهی کرده است از ذنوب و فرستاده است پیغمبران را تا باز دارند ازان فافهم و بالله التوفیق رواه مسلم و
عن ابی موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یبسط یده باللیل لیتوب مسیء النهار بدرستیکه خدای تعالی فراخ میگرداند
دست رحمت خود را بشب تا توبه کند بدی کننده در روز و یبسط یده بالنهار لیتوب مسیء اللیل و فراخ میکند دست خود در روز تا توبه کند بدی کنندهٔ شب و بسط ید کنایت
است از توسعه در غفران و اظهار کرم حتی تطلع الشمس من مغربها تا آنکه برآید آفتاب از جانب مغرب خود که در آن وقت درهای توبه بسته گردد و بیان این در اواخر کتاب در بیان
علامات ساعت بیاید رواه مسلم و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان العبد اذا اعترف بدرستیکه بنده وقتیکه اقرار
میکند یعنی بگناه خود ثم تاب پستر توبه میکند و رجوع می نماید بدرگاه رحمت حق تاب الله علیه قبول میکند خدای تعالی توبهٔ او را و رجوع میکند برحمت بر وی متفق علیه و
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من تاب قبل ان تطلع الشمس من مغربها تاب الله علیه کسیکه توبه کند پیش
از آنکه طلوع کند آفتاب از مغرب خود توبه کند خدای تعالی بر وی بقبول توبهٔ او واجب است بفضل الٰهی و کرم وی رواه مسلم و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم لله اشد فرحا بتوبة عبده حین یتوب الیه هرآینه خدای تعالی سخت تر است از روی شادمانی بتوبهٔ بندهٔ خود و رضای وی تعالی از بنده
هنگامیکه توبه میکند بنده و رجوع میکند بسوی خدای تعالی من احدکم کانت راحلته بارض فلاة کسی از شما که بود شتر سواری و بارکش وی بر زمین و دشت فانفلتت منه پس برمید
و گریخت راحله از وی و علیها طعامه و شرابه و بران راحله بود خورش وی و آب وی فایس منها پس ناامید شد آنکس از آن راحله فاتی شجرة پس آمد آنکس درختی را فاضطجع
فی ظلها پس پهلو نهاد در سایهٔ آن درخت بسبب کوفت و ملالت وی قد ایس من راحلته در حالیکه بتحقیق ناامید شده است از راحلهٔ خود فبینا هو کذلک اذ هو بها قائمة

عنده پس در اثنای آنکه آنکس همچنین بر پهلو افتاده بود ناگاه آنکس متلبس و حاضر است براحله در حالتیکه ایستاده است راحله نزد وی فاخذ بخطامها پس گرفت مهار راحله را ثم قال من
شدة الفرح پس گفت آنکس از سختی شادمانی اللهم انت عبدی وانا ربک خداوندا توئی بندهٔ من و منم خداوند تو اخطأ من شدة الفرح خطا کرد آنکس از سختی فرح
وگفت تو بندهٔ منی و منم پروردگار تو بجای آنکه باید گفت تو پروردگار منی و منم بندهٔ تو و مقصود بیان شدت رضای حق و تشبیه آنست که بفرح شخصیکه گم شده و گریختهٔ خود را یابد و بنده گناهکار بنده گریز
از پروردگار تعالی است و توبه حکم باز آوردن و باز یافتن دارد فافهم رواه مسلم وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان عبدا اذنب ذنبا بدرستیکه بنده از بندگان
کرد گناهی فقال رب اذنبت فاغفره پس گفت آن بنده ای پروردگار من گناهی کردم پس بیامرز این گناه را فقال ربه پس گفت پروردگار او یعنی بملائکه اعلم عبدی ان له ربا یغفر الذنب
ویأخذ به آیا دانست بندهٔ من که مرا پروردگاریست که می آمرزد گناهان را و میگیرد بگناه غفرت لعبدی آمرزیدم مر بنده خود را بهمین علم ثم مکث ما شاء الله پس درنگ کرد آن بنده
در گناه کردن مدتی که خواسته بود خدا ثم اذنب ذنبا پس گناه کرد بار دیگر فقال رب اذنبت ذنبا فاغفره پس گفت آن بنده در این بار نیز ای پروردگار من گناه کردم پس بیامرز این گناه را
فقال پس گفت پروردگار در این بار نیز اعلم عبدی ان له ربا یغفر الذنب ویأخذ به غفرت لعبدی ثم مکث ما شاء الله ثم اذنب ذنبا فقال رب اذنبت ذنبا
آخر فاغفره لی در این مرتبه لفظ آخر و لی زیاده است و در بعضی نسخ در اول لی و در دوم آخر و لی نیز موجود است و در نسخ مصححه همین مقرر است که ذکر کردیم فقال اعلم عبدی ان له ربا یغفر
الذنوب ویأخذ به غفرت لعبدی فلیفعل ما شاء پس گو بکند بنده هر چه میخواهد از گناهان مادام که استغفار آرد مقصود بیان فضیلت استغفار است و تاثیر وی در غفران نه امر بگناه
متفق علیه وعن جندب بضم جیم و سکون نون و ضم دال و فتح آن نام ابو ذر غفاریست که از اکابر صحابه و زهاد ایشان است و جندب نام بعضی صحابه دیگر هم هست و ظاهر آنست که مراد اینجا
ابو ذر باشد والله اعلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حدث ان رجلا قال والله لا یغفر الله لفلان روایت است از جندب که آن حضرت حکایت کرد که مردی گفت بخدا
سوگند که نمی آمرزد خدای تعالی مر فلان را ظاهرا آن فلان فاسق معصیر بود و این مرد سخن فضول گفت و سوگند خورد که خدای تعالی او را نمی آمرزد وان الله تعالی قال و بدرستیکه خدای تعالی گفت من
ذا الذی یتألی علی ان لا اغفر لفلان کیست آنکه سوگند میخورد بر من که نمی آمرزم فلان را یا مراد این عمل است که سوگند خورد یعنی دروغگوی ساختم ترا و باطل گردانیدم سوگند ترا و آمرزیدم او را تألی
بهمزه و کسر لام مشدد الا سوگند خوردن فانی قد غفرت لفلان پس بدرستیکه بتحقیق آمرزیدم مر فلان را واحبطت عملک و باطل گردانیدم عمل ترا خطاب با آمر واست که گفت خدای تعالی
نمی آمرزد فلان را یا مراد این عمل است که سوگند خورد یعنی دروغگو گردانیدم ترا و باطل گردانیدم سوگند خوردن ترا و بیامرزیدم او را او کما قال یا چنانچه گفت راوی آن حضرت این عبارت را در جای
میگویند که راوی را لفظ حدیث بعینه محفوظ نمانده است رواه مسلم و در حدیث زجر است مر کسی را که شخصی حکم کند بعدم مغفرت اگرچه فاسق و بدکار باشد شاید که مولی تعالی او را بخشد و این را بگیرد
مدار اینجا گفته است بیت نا امید مکن از سابقهٔ روز ازل تو چه دانی که پس پرده که خوبست و که زشت وعن شداد بشین معجمه و تشدید دال اولی بن اوس بفتح همزه و سکون واو
صحابی انصاری برادرزاده حسان بن ثابت او و پدر او صحبت است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سید الاستغفار ان تقول افضل استغفار این است
که بگوئی اللهم انت ربی خداوندا توئی پروردگار من لا اله الا انت نیست معبودی بحق مگر تو خلقتنی پیدا کردی تو مرا وانا عبدک و من بندهٔ توام وانا علی عهدک ووعدک
و من ثابت و دائمم بر عهد عبودیت که با تو بسته ام و وعده که با تو کرده ام اگرچه وفای آن از من نمی آید یا عهدی و وعده که تو بفضل و کرم خود برای اهل ایمان و طاعت کرده پس من مقیم و معتمدم
بر عهد تو و معتقدم بوعدهٔ تو و دل بر بسته بر در امید نشسته ام اگرچه هیچ طاعتی چنانکه باید از من نمی آید ما استطعت آنقدر که استطاعت دارم و میتوانم نه آنچنانکه لائق درگاه تو باشد و ادای حق تو توانم
کرد که آن مقدور بشر نیست و از طاقت آدمی بیرون است اعوذ بک من شر ما صنعت پناه میجویم بتو از بدی آنچه کرده ام از گناهان بلکه از این طاعت صوری که میکنم که از معنی حسن و اخلاص
خالی است و متضمن دعوی حول و قوت است نعوذ بالله من ذلک ابوء لک بنعمتک علی اعتراف میکنم برای تو بتواتر فیضان نعمت تو بر من وابوء بذنبی و اعتراف میکنم بدوام و استمرار
وجود گناه خود و تقصیر از شکر نعمتهای تو و این معنی دائمست بی انقطاع وجود نعمت از جانب مولی و صدور گناه از بنده و در اخبار آمده است که پروردگار تعالی میگوید که ای بنده تا کی خیر و نعمت من
بر تو نازل باشد و شر و کفران از تو بسوی من صاعد گردد و من محبت و تودد میکنم بسوی تو با آنکه بی نیازم از تو و تو دشمنی کنی بمن بمعصیت و بیفرمانی با آنکه محتاجی بمن فاغفر لی پس بیامرز مرا فانه لا
یغفر الذنوب الا انت پس بدرستیکه نمی آمرزد گناهان را هیچکس مگر تو و در این غایت عجز و اعتذار و نهایت ذلت و افتقار و انکسار است و لهذا سید الاستغفار نام کردند از جهت احتواء
معانی آن و روی و سید قوم رئیس و مقدم را گویند که همه را در حوائج امور رجوع بوی باشد و حاصل معنی این استغفار این است که بنده باید که همیشه نظر بر گناهان و تقصیرات خود دارد و خود را صرف و محتاج
محض باشد زیرا که اگر تفتیش کند عیوب نفس خود را معلولیت عمل خود داند که صلاحیت قربت درگاه و قابلیت قبول وی ندارد و لنعم ما قال بیت طاعت ناقص ما موجب غفران نشود راضیم گر
علت عصیان نشود و قال آخر بیت گر طاعت خود نقش کنم بر نانی وان نان بنهم پیش سگی بر خوانی وان سگ سالی گرسنه در زندانی از ننگ در آن نان نزند دندانی رحم الله قائله و اگر فرضا
عملی خالص کرد و حالی صحیح نشود در وقتی که صافی گردد و منت و فضل الهی را مشاهده کند و از خود نداند و بدان مغرور نگردد و خود را اهل و مستحق نداند پس بنده دائم در دیدن عیوب نفس خود و عمل خود
و رویت منت و فضل خدا است و این از اجل معارف و انفع و اسلم احوال است برای بنده و با وجود آن متمسک بوعده حق و مستوثق بعهد وی باشد و علامت آن ثبات و استقامت
بر وفای عهد عبودیت و ادای حق ربوبیت رزقنا الله تعالی بعد نا فضیلت این سید الاستغفار را بیان میکند و میگوید قال گفت آن حضرت ومن قالها من النهار و کسیکه بگوید این کلمات را
در جزوی از روز موقنا بها در حالیکه یقین دارنده و اعتقاد آرنده است بآن فمات من یومه قبل ان یمسی پس بمیرد همدران روز قبل از آنکه شام کند فهو من اهل الجنة پس
آنکس از کسان بهشت است ومن قالها من اللیل وهو موقن بها فمات قبل ان یصبح فهو من اهل الجنة و کسیکه بگوید آنرا در جزوی از شب و حال آنکه وی یقین دارنده است

بدان پس بیرو پیش ازان که صبح کند پس وی از اهل بهشت است رواه البخاری الفصل الثانی عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله
تعالی یا ابن ادم انك ما دعوتنی ورجوتنی غفرت لك علی ما کان فیك گفت آن حضرت که گفت خدای تعالی ای فرزند آدم بدرستیکه تو مادام که دعا کنی مرا و آمرزیدن
وامید واری می آمرزم ترا بر هر عملی که باشد در تو از گناهان و لا ابالی و باک ندارم ازاینکه گویند چرا گناهکاری را که سزاوار عقاب گناه است بخشید یا ابن آدم لو بلغت ذنوبك عنان السماء ثم
استغفرتنی غفرت لك ولا ابالی ای فرزند آدم اگر برسند گناهان تو بر آسمان و نواحی آن از بسیار طلب آمرزش میکردی تو مرا می آمرزم ترا و باک ندارم وعنان بفتح عین ابر واضافت آن
بآسمان برای مبالغه در علو وارتفاع او است وعنان بکسر عین نیز روایت است یعنی آنچه ظاهر شود ترا از آسمان چون برداری سرخود را و بنگری بجانب آن واعنان یعنی نواحی جمع عنن نیز روایت است
یا ابن آدم انك لو لقیتنی بقراب الارض خطایا ای فرزند آدم بدرستیکه تو اگر پیش آئی مرا نزدیک به پری زمین از روی گناهان ثم لقیتنی لا تشرك بی شیئا پس پیش می آئی مرا در حالیکه
شریک نکردانی بمن چیزی را او کفر منیورزی بمن لاتیتك بقرابها مغفرة هر آینه می آیم من ترا نزدیک به پری زمین از روی آمرزیدن یعنی هر قدر که گناه کنی تو بیامرزم من بشرط ایمان بمن وقراب بضم
و کسر چیزی که قریب بمقدار چیزی باشد پس قراب ارض قریب به پری زمین و در مشارق گفته که قراب بکسر ظرفی است مثل انبان دراز که در وی شمشیر با نیام و کارد و تازیانه و مانند آن نگاه دارند و توشه
سوار که سبک باشد نیز بردارند و بضم بمعنی قرب و در حدیث بضم است و بکسر نیز آمده است انتهی رواه الترمذی ورواه احمد والدارمی عن ابی ذر وقال الترمذی هذا حدیث
حسن غریب وعن ابن عباس رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال الله تعالی من علم انی ذو قدرة علی مغفرة الذنوب غفرت
له ولا ابالی روایت میکند ابن عباس از آن حضرت که گفت گفت خدای تعالی کسیکه دانست که بدرستیکه من خداوند قدرتم بر آمرزیدن گناهان می آمرزم مر آنکس را و باک ندارم مالم یشرك
بی شیئا مادام که شریک نکرداند بمن چیزی را از برا که چون میداند که وی تعالی قادر است بر آمرزیدن گناهان امید میدارد و او را و هر که امید دارد کریم را محروم نکرداند او را با آنکه در ذکر قدرت ایمائی
بجواز تعذیب نیز هست پس خوف نیز دارد و هر که بترسد قادر را رحم میکند او را و نیز این شخص مومن است بخدا و صفات وی و مومن مغفور است پس ذکر مالم یشرک در حکم تاکید است رواه فی شرح
السنه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لزم الاستغفار جعل الله له من کل ضیق مخرجا کسیکه لازم گیرد استغفار را میگرداند خدای تعالی مر او را از هر تنگی بیرون
شدن یا جای بیرون شدن ومن کل هم فرجا و میگرداند او را از هر اندوه گشادگی ورزقه من حیث لا یحتسب وروزی میرساند او را از آنجا که گمان ندارد و امید ندارد زیرا که کسی که ملازمت کند
استغفار را آمرزیده میشود مراد را گناهان او پس در حکم متقی میباشد که هیچ گناه ندارد و حال متقی این است که ذکر کرده شد رواه احمد وابو داود وابن ماجة وعن ابی بکر الصدیق
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اصر من استغفر اصرار نکرد کسیکه استغفار کرد وان عاد فی الیوم سبعین مرة واگرچه باز گردد بمعصیت
روزی هفتاد بار اصرار دایم بودن و مقیم شدن بر چیزی اصرار بر گناه مذموم است و اصرار بر صغیره کبیره است پس هر که استغفار میکند از آنچه او را می بر آید و با استغفار مصر نیست بعضی
گفته اند حد اصرار تکرار ذنب است چنانکه دل خود بی باکی یابد پس با استغفار اصرار نبود رواه الترمذی وابو داؤد وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم کل بنی آدم خطاء اکثر فرزندان آدم که در حکم کل اند خطا کننده اند و صیغه مبالغه باعتبار وجود کثرت نسبت فی الجمله یا برای مبالغه و خطا ضد صواب و اثم و گناه و هر که هست از آدمیان
جز انبیا صلوات الله وسلامه علیهم که معصوم اند از خطا خالی نباشد و اگر خطا را شامل صغائر دارند بر قول کسی که عمد در صغیره را از ایشان جائز میدارد و انبیا نیز داخل این حکم باشند وخیر الخطائین
التوابون و بهترین خطا کنندگان توبه کننده گانند رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المؤمن
اذا اذنب کانت نکتة سوداء فی قلبه بدرستیکه مؤمن چون گناه میکند پیدا میشود نقطه سیاه در دل وی و نکته سوداء بنصب نیز روایت است یعنی میگردد آن گناه سبب پیدا
شدن نقطه سیاه و نکته بمعنی نقطه می آید و در اصل اثر چوبی که بدان زمین بکارند فان تاب واستغفر صقل قلبه پس اگر توبه کند و استغفار نماید زدوده میشود دل وی و میرود سیاهی آن
وان زاد زادت و اگر بیشتر میکند گناه بیشتر میشود آن نقطه حتی تعلو قلبه تا آنکه بالا می آید دل او را و در میگیرد تمامه دل را و سیاه میگردد دل فذلکم الران الذی ذکر الله تعالی پس
آن زنگی است که ذکر کرده است خدای تعالی و فرموده است کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون زنگ گرفته و غالب آمده است بر دلهای ایشان کارها که می کردند
رواه احمد والترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله
یقبل توبة العبد مالم یغرغر بدرستیکه خدای تعالی قبول میکند توبه بنده را مادام که غرغره نکند یعنی نرسد روح بحلقوم و غرغره آمد شد کردن آواز در گلو و جان در حلق و غرغره در اصل
تردید آب در حلق و وقت مردن در حلق آوازی مثل غرغره پیدا میشود و ظاهر این حدیث آنست که توبه نزد حضور موت خواه از کفر یا معصیت قبول نمی افتد و ظاهر کریمه انما التوبة الآیة
نیز همین است ولیکن بعضی علما بر آن رفته اند که توبه از معصیت صحیح است نه از کفر پس نزد ایشان ایمان یأس غیر مقبول است و توبه یأس مقبول رواه الترمذی وابن ماجة
وعن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان قال وعزتك یا رب لا ابرح اغوی عبادك بدرستیکه شیطان گفت
سوگند بعزت تو ای پروردگار من نمیروم از جای خود که گمراه میکنم بندگان ترا مادامت ارواحهم فی اجسادهم مادام که جانهای ایشان در بدنهای ایشان است فقال الرب پس گفت
پروردگار عز وجل وعزتی وجلالی وارتفاع مکانی سوگند میخورم بعزت خود و بزرگی و بلندی مرتبه خود لا ازال اغفر لهم ما استغفرونی همیشه ام که می آمرزم بندگان را مادام که
طلب آمرزش میکنند از من رواه احمد وعن صفوان بن عسال بفتح عین وتشدید سین مهملتین صحابیست ساکن کوفه مراد وارد و غزوه است و گویند عبد الله بن مسعود
روایت وارد از وی رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی جعل بالمغرب بابا عرضه مسیرة سبعین عاما للتوبة بدرستیکه خدای تعالی

گردانیده است در جانب مغرب دری که پهنای وی مسافت هفتاد سال است مر توبه را لا یغلق مالم تطلع الشمس من قبله بسته نمیشود آن در مادام که نمی برآید آفتاب از جانب
مغرب و ذالک قول الله تعالی و این است مراد بقول الله تعالی که فرموده است یوم یاتی بعض آیات ربك لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن امنت من قبل ولیکن ظاهر
این آیت در عدم قبول ایمان است که توبه از کفر است و حدیث دلالت دارد بر عدم قبول مطلق چنانکه گفته شد رواه الترمذی و ابن ماجه وعن معویة رض قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تنقطع الهجرة بریده نمیگردد و بر طرف نمیشود هجرت حتی تنقطع التوبة تا آنکه بریده میگردد توبه و لا تنقطع التوبة حتی تطلع
الشمس من مغربها و بریده میگردد توبه تا آنکه می برآید آفتاب از جانب مغرب خود مراد بهجرت اینجا هجرت متعارف که از مکه بمدینه باشد نیست زیرا که منقطع شد بلکه مراد
هجرت از ذنوب و خطایاست چنانکه در حدیث آمده است المهاجر من هاجر الذنوب و الخطایا یا هجرت از مقامی که در وی قدرت بر امر معروف و نهی منکر نباشد و این منقطع میگردد
بانقطاع حکم الهی و شریعت وی سبحانه و تعالی بقبول توبه که در وقت مذکور باشد رواه احمد و ابو داود و الدارمی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان رجلین کان فی بنی اسرائیل متحابین بدرستیکه دو مرد بودند در بنی اسرائیل دوست گیرنده یکدیگر را احدهما مجتهد فی العبادة یکی از آن دو مرد کوشش کننده
بود در عبادت و الآخر یقول مذنب و مرد دیگر میگفت آنحضرت که آمرزگار است یا میگفت آمرزم من که گار و معنی ثانی اظهر است بسیاق حدیث فجعل یقول اقصر عما انت
فیه پس در ایستاد آن مرد که عبادت میکرد و میگوید آمرزد دیگر را که گناهکار بود باز ای از آنچه تو در آن هستی از گناه کردن فیقول خلنی و ربی پس میگوید وی بگذار مرا با پروردگار من حتی وجد
یوما علی ذنب استعظمه تا آنکه یافت آمرزد عابد او را روزی بر گناهی که عظیم پنداشت آن را فقال اقصر پس گفت باز آی فقال پس گفت خلنی و ربی بگذار مرا با پروردگار من ابعثت
علی رقیبا آیا فرستاده شده تو بر من نگهبان و موکل گویا آن مرد استغفار میکرد و اعتذار می نمود باین اعتبار این حدیث را در باب استغفار آورد و ظاهر از سیاق حدیث آنست که بمحض فضل و رحمت
خود در بهشتش در آورد پس مناسب آن بود که این حدیث را در باب سعة رحمة الله که خواهد آمد می آورد فقال پس گفت والله لا یغفر الله لك ابدا بخدا سوگند نمی آمرزد خدا ترا هرگز
و لا یدخلك الجنة و در نمی آرد ترا بهشت را فبعث الله الیهما ملکا پس فرستاد خدای تعالی بسوی آن هر دو فرشته را فقبض ارواحهما پس میرانید آن فرشته هر دو مرد را فاجتمعا
عنده پس جمع شدند آن هر دو مرد نزد خدا فقال للمذنب ادخل الجنة برحمتی پس گفت خدای تعالی مر گناهکار را در آی در بهشت برحمت من و فضل من و قال للآخر اتستطیع
ان تحظر علی عبادی رحمتی و گفت وی تعالی مر دیگر را که متعبد بود آیا می توانی که حرام گردانی بر بندهٔ من رحمت مرا فقال لا یا رب پس گفت نمیتوانم ای پروردگار من قال اذهبوا
الی النار گفت پروردگار تعالی بملائکه ببرید او را بسوی آتش از جهت عجب و اعتماد وی بر عمل خود و حکم وی بر قادر کریم مختار بعدم مغفرت وی آن گناهکار را و شاید آنچه او را نیز بخشیده و در بهشت آورده
باشد بیت غافل مشو که مرکب مردان مرد را در سنگلاخ بادیه پیهان بریده اند یعنی بسابقهٔ شقاوت ازلی رانده و دور انداخته اند بیت نومید هم مباش که رندان باده نوش ناگه بیک خروش
بمنزل رسیده اند یعنی توبه کرده و قبول درگاه شده اند آخر همه امیدوار رحمت حق اند و رحمت او عام است و وی قادر مختار است بیت ای سوختهٔ سوختنی وی آتش دوزخ را تو افروختنی
تا کی گویی که بر عمر رحمت کن حق را تو کشی که رحمت آموختنی رواه احمد وعن اسماء بنت یزید صحابیه انصاریه جلیله است از خطباء زنان عقل و دین و شجاعت حاضر شد مرتکب را
و کشت نه تن را از کفار بچوب خیمه قالت گفت سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ میخواند این آیت را یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم
لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا و لا یبالی و باک ندارد ظاهر این است که این قول رسول الله است صلی الله علیه وسلم یعنی خدا می آمرزد گناهان را و باک
ندارد چنانکه در فصل اول گذشت غفرت لك و لا ابالی و احتمال دارد که قول راوی باشد یعنی آن حضرت میخواند این آیت را و باک نمیداشت و پنهان نمیکرد و در فصل ثالث بیان این
در حدیث ثوبان بیاید رواه احمد و الترمذی و قال و گفت ترمذی هذا حدیث حسن غریب و فی شرح السنة یقول بدل یقرأ و در شرح السنة لفظ یقول است بجای
یقرأ و اینچنین روایت کرده است که سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یا عبادی الذین اسرفوا الآیة وعن ابن عباس رضی الله عنهما فی قول الله الا اللمم تمام آیت این است
که والذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش الا اللمم ان ربك واسع المغفرة میفرماید آنکسانی که یکسو میشوند و پرهیز میکنند گناهان بزرگ را و آنچه از بدی از حد درگذرد مگر لمم را یعنی آنچه از گناه صغیره و
قلیل باشد بدرستیکه پروردگار تو فراخ مغفرت است و فی الصراح لمم گناه صغیره کردن قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم درین آیت این کلام را که ان تغفر اللهم تغفر جما
می آمرزی بار خدایا می آمرز گناه بزرگ را جم بفتح جیم و تشدید میم یعنی کبیر عظیم و ای عبد لك لا الما و کدام بنده است مر ترا که گناه صغیر نکرده است یعنی شان تو و فضل تو آنست که اگر خواهی
می بخشی گناه کبیره را و صغائر خود چه باشد و کیست از بندگان تو که صغائر را نمیکند و تو هم بخشی بلکه کفر میگردانی بحسنات و این بیت امیة بن ابی الصلت است که از شعرای جاهلیت بود و دران مرد
تدین میمود و تکلم بحکمت میکرد و آنحضرت شعر وی می شنید و خود نیز میخواند و احوال او در باب بیان الشعر بیاید ان شاء الله تعالی و صحیح آنست که منفی از آن حضرت انشاء شعر است نه انشاد آن رواه
الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الله تعالی میگوید خدای تعالی
یا عبادی کلکم ضال الا من هدیت ای بندگان من همه شما گمراهید مگر کسی را که راه نمایم من فسلونی الهدی اهدکم پس سوال کنید و در خواهید از من راه راست تا بنمایم شما را
راست و کلکم فقراء الا من اغنیت و همه شما فقرا اید و نیازمندید مگر کسیکه غنی گردانم من او را و بی نیاز سازم فسلونی ارزقکم پس سوال کنید و در خواهید از من رزق خود را تا دهم شما را و غنی
گردانم و کلکم مذنب الا من عافیت و همه شما گناه کنندگانید مگر کسیکه عافیت بخشم و سلامت دارم او را از گناه کردن این کلام اشعار دارد بآنکه عافیت در ترک گناهکاری است و اتم و اکمل افراد
اوست فمن علم منکم انی ذو قدرة علی المغفرة پس کسیکه بداند که من خداوند قدرتم بر آمرزیدن گناهان فاستغفرنی پس طلب آمرزش کند از من غفرت له و لا ابالی من می آمرزم

اوراو پاک نداریم ولو ان اولکم وآخرکم وحیکم ومیتکم ورطبکم ویابسکم یعنی اگر ثابت شود که اول شما وآخر شما وزنده شما ومرده شما وتر شما وخشک شما کنایت است از جمیع بندگان بهر
صنعت که باشند چنانکه فرموده است ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین وبعضی گفته اند که مراد برطب نبات وشجر است وبیابس حجر ومدر یعنی اگر فرض کنند که هرچه در زمین است از سنگ
ودرخت انسان شوند ومیتوان گفت که مراد برطب ویابس انس وجن باشند زیرا که خلق انس از آب است وخلق جن از آتش ومؤید این معنی است آنچه در حدیث ابی ذر که در فصل اول گذشت جنکم
وانسکم واقع شده ومیفرماید اگر تمام بندگان اجتمعوا جمع شوند علی اتقی قلب عبد من عبادی بر پرهیزگارترین دل بنده از بندگان من ما زاد ذلک فی ملکی جناح بعوضة زیاده
نکرداند در ملک من مقدار بازوی پشه ولو ان اولکم واخرکم وحیکم ومیتکم ورطبکم ویابسکم اجتمعوا علی اشقی قلب عبد من عبادی ما نقص ذلک من ملکی جناح
بعوضة واگر همه بندگان جمع شوند بر بدبخت ترین قلب بنده از بندگان من کم نکردانند آن از ملک من مقدار بازوی پشه ولو ان اولکم وآخرکم وحیکم ومیتکم ورطبکم ویابسکم اجتمعوا فی صعید واحد
واگر همه بندگان جمع شوند در یکروی زمین فسأل کل انسان منکم ما بلغت امنیته پس سؤال کند وبطلبد هر آدمی از شما چیزی که نهایت برسد آرزوی وی فاعطیت کل سائل منکم پس بدهم
هر سائل را هرچه خواهد ما نقص ذلک من ملکی الا کما لو ان احدکم مر فی البحر فغمس فیه ابرة مگر چنانکه اگر بگذرد یکی از شما در دریا وفرو برد در دریا سوزنی را ثم رفعها پس برآورد آن سوزن را
معلوم است که چه قدر از آب دریا در آن می آید هنوز دریا بنهایتی دارد وآنجا خود نهایت نیست واین مثالی است که برای تفهیم ذکر کرده ذلک بانی جواد ماجد آن بجهة این است که من بخشنده
وبخشایش کننده بزرگم وجود صفت ذاتی منست وتمام عالم پر است از آثار جود من وانوار وجود من وهیچ غرضی وغایتی در عطا وانعام ندارم وبزرگ وکریم وتفصیل این معانی در شرح اسماء گذشت
افعل ما ارید میکنم هرچه میخواهم یعنی اینهمه جود وکرم باراده واختیار من است لازم نبوده وخواهش اورا دخل نیست عطائی کلام وعذابی کلام دادن من سخن است وعذاب کردن من سخن است
یعنی بیک سخن این همه را میکنم محتاج وموقوف باسباب نیستم واین توطیه است مر قول ویرا که گفت انما امری لشیء اذا اردت ان اقول له کن فیکون نیست امر من مر چیزی را وقتی که خواهم مگر آنکه گویم مر
آن چیز را شو پس میشود آن چیز بی درنگ این تمثیل است برای سرعت ایجاد وجود وتوان که سنت الهی بران جاری شده باشد که در وقت ایجاد این لفظ میگوید پس موجود میکرد والله اعلم رواه
احمد والترمذی وابن ماجه وعن انس رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قرأ روایت است از انس که آن حضرت خواند این آیت را هو اهل التقوی واهل المغفرة
وی جل وعلا اهل تقوی است واهل مغفرت قال گفت آن حضرت در تفسیر این کریمه قال ربکم گفت پروردگار شما انا اهل ان اتقی من سزاوارم که پرهیز کرده شوم وترسیده شود از عذاب من
فمن اتقانی فانا اهل ان اغفر له پس کسیکه تقوی کند وبترسد از من پس من سزاوارم که بیامرزم آنکس را رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی وعن ابن عمر رضی الله عنهما
قال ان کنا لنعد لرسول الله گفت ابن عمر بتحقیق بودیم ما که می شمردیم مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فی المجلس در یک مجلسی که با ما می نشست یقول میگفت رب اغفر لی وتب
علی انک انت التواب الغفور مائة مرة صدبار رواه احمد والترمذی وابو داود وابن ماجه وعن بلال بن یسار بفتح تحتانیه وتخفیف مهمله بن زید رضی مولی النبی
صلی الله علیه وسلم این ضعف زید است واین غیر زید بن حارثه است ووی زید بن بولی بفتح موحده وسکون واو ومقصور بنده نوبی بود صحابی است واین بلال وپدرش یسار از تابعین اند
بلال روایت میکند از پدرش از جد قال گفت بلال حدثنیه ابی حدیث کرد مرا پدر من که یسار است عن جدی از جد من که زید است انه سمع رسول الله که وی شنید پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یقول میگفت من قال استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه غفر له هر که بگوید این استغفار آمرزیده شود مر او را وان کان قد فر
من الزحف واگرچه گریخته باشد از جنگ کافران که گناه کبیره است رواه الترمذی وابو داود ولکنه عند ابی داود هلال بن یسار ودر قاموس نیز هلال بن یسار گفته
ومشهور بلال بن یسار است ودر اکثر کتب مثل جامع الاصول والکاشف وغیرهما همچنین است وقال الترمذی هذا حدیث غریب **الفصل الثالث** عن ابی هریرة رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله عز وجل لیرفع الدرجة للعبد الصالح فی الجنة بدرستیکه خدای تعالی هر آئینه بلند میکرداند پایه مر بنده صالح را در بهشت
فیقول یا رب انی لی هذه پس میگوید آن بنده صالح ای پروردگار من از کجاست مرا این درجه فیقول باستغفار ولدک لک پس میگوید پروردگار تعالی این درجه بسبب استغفار فرزند
تست مر ترا واین یکی از منافع نکاح واعظم فوائد آنست ویکی از آن سه چیز است که لاحق میشود مومن را از عمل او وحسنات وی بعد از موت چنانکه در اول کتاب گذشت رواه احمد وعن عبد الله
بن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما المیت فی القبر الا کالغریق المتغوث نیست مرده در گور مگر مانند کسی که آب از سر وی گذشته است
وفریاد میکند که کسی دست وی را گیرد ینتظر دعوة تلحقه من اب وام چشم میدارد دعائی را که برسد او را از پدر یا مادر او اخ یا از برادر او صدیق یا از دوستی فاذا لحقته کان احب الیه
من الدنیا وما فیها پس چون میرسد میت را دعا میباشد آن دعا بسوی وی دوست داشته شده تر از دنیا وچیزی که در دنیا است از متاع دنیا وان الله تعالی لیدخل علی اهل القبور من دعاء
اهل الارض امثال الجبال وبدرستیکه خدای تعالی هرآئینه می درآرد بر مردها از دعای اهل زمین مانند کوهها یعنی از ثواب وان هدیة الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم وبدرستیکه
تحفه زندگان بسوی مرده ها طلب آمرزش کردن است مر ایشان را رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن عبد الله بن بسر بضم موحده وسکون مهمله صحابیست پدر ومادر وبرادر وخواهر وی همه
صحابی اند وآن حضرت بزیارت ایشان آمده وطعام با ایشان خورده وایشان را دعا بخیر کرده نزول کرد در شام ووفات یافت بحمص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم طوبی
لمن وجد فی صحیفته استغفارا کثیرا خوشی وخوبی باد مر کسی را که یافت در صحیفه خود استغفار بسیار را مقصود مدح استغفار وبشارت اهل استغفار است رواه ابن ماجه وروی
النسائی فی عمل یوم ولیلة وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول روایت است از عائشه که آن حضرت بود که میگفت ومیخواند این دعا را اللهم
اجعلنی من الذین اذا احسنوا استبشروا واذا اساؤا استغفروا خدایا بگردان مرا از آن کسانیکه چون نیکی کنند خوش وشادمان شوند از جهت شکر توفیق الهی ورویت فضل

ورحمت وی وچون بدی کنند استغفار کنند از جهت رویت تقصیر و آراسته شدن عمل ایشان در نظر ایشان وگفته اند که نشان زنده دلی اینست که چون عمل نیک بوجود آید شاد گردد و چون کار زشت
صادر گردد غمگین شود رواه ابن ماجة والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن الحارث بن سوید بضم سین وفتح واو و سکون یا از کبار تابعین کوفه و ثقات ایشان است امام
احمد او را حال وی پرسیدند گفت وی از آنها نیست که از حال وی پرسید یعنی حال وی بیرون از خطهٔ بیان است قال گفت حارث حدثنا عبد الله بن مسعود حدیثین حدیث کرد مارا
ابن مسعود دو حدیث احدهما عن رسول الله یکی از این دو حدیث از پیغمبر صلی الله علیه وسلم والآخر عن نفسه و حدیث دیگر از خویش و حدیثی که از خویش است این است که
قال ان المومن یری ذنوبه کانه قاعد تحت جبل گفت ابن مسعود بدرستیکه مومن می بیند و می پندارد گناهان خود را خواه کبیره باشد یا صغیره مانند کوهی و می بیند خود را گویا وی
نشسته است زیر کوهی یخاف ان یقع علیه می ترسد که بیفتد بروی از جهت نهایت خوف و استعظام وی گناه را وان الفاجر یری ذنوبه کذباب مر علی انفه و بدرستیکه فاسق
که مبالات ندارد بذنب می بیند گناهان خود را مانند مگس که گذشت بر بینی وی فقال به هکذا پس اشارت کرد بآن مگس اینچنین ای بیده یعنی اشارت کرد بدست خود فذب عنه
پس براند او را از بینی خود یا از خود یعنی آنکه نترسد از گناه و وقوع در هلاک بجزای آن و آن حدیثی که از آن حضرت تحدیث کرد این است که ثم قال سمعت رسول الله پستر گفت ابن مسعود شنیدم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت لله افرح بتوبة عبده المومن هر آینه خدای تعالی خوش و شادمان شونده تر است بتوبهٔ بندهٔ خود که مومن است من رجل نزل
فی ارض دویة از مردی که فرود آمد در زمین بیابان مهلکة که جای هلاک است بفتح میم و کسر لام نیز آمده و مهلکة بضم میم و کسر لام نیز روایت است بمعنی هلاک کننده و دویه بفتح دال و کسر
واو مشدده و تشدید یا بمعنی بیابان و زمین خالی که در وی گیاه نروید و داویة بزیادت الف نیز روایت است و اصل دو بتشدید واو بمعنی بیابان ارض را بوی نسبت کردند والف
در نسبت زیاده میکنند چنانکه نسبت بطی طائی میگویند معه راحلته با آن مرد شتر سواری او بود علیها طعامه وشرابه بر آن راحله خوراک و آب او بود که با خود برداشته بود فوضع راسه
پس نهاد آن مرد سر خود را یعنی بر زمین فنام نومة پس خواب کرد خوابی کردنی فاستیقظ وقد ذهبت راحلته پس بیدار شد آن مرد و حال آنکه بتحقیق رفته و گریخته بود راحلهٔ وی
فطلبها پس جست راحله را حتی اذا اشتد علیه الحر والعطش تا آنکه وقتی که سخت شد بروی گرمی و تشنگی او وما شاء الله یا سخت شد بلا و محنت دیگر که خواسته بود خدا قال
ارجع الی مکانی الذی کنت فیه فانام گفت آمده باز برگردم بجای خود که بودم در آن پس خواب کنم حتی اموت تا آنکه بمیرم فوضع راسه علی ساعده لیموت پس
نهاد سر خود را بر بازو چنانکه عادت است تا بمیرد فاستیقظ فاذا راحلته عنده پس بیدار شد پس ناگاه شتر او حاضر است نزد او علیها زاده وشرابه بر اوست توشهٔ او و آب
فالله اشد فرحا بتوبة العبد المومن من هذا براحلته وزاده پس خدا سخت تر است از روی خوشی و شادمانی از این مرد که خوش و شادمان شد بیافتن راحلهٔ خود و توشهٔ
خود که گریخته بود و گم شده بود و همچنین بنده گناهکار گریزنده است از مولای تعالی و توبه باز یافتن او است وروی المسلم المرفوع الی رسول الله صلی الله علیه وسلم منه فحسب
روایت کرد مسلم از این دو حدیث همین که مرفوع است بسوی پیغمبر چندانکه در وی قصهٔ گریختن راحله است و باز یافتن او پس حدیث موقوف بر ابن مسعود که دیدن مومن است گناهان را مانند
کوه و دیدن منافق مثل ذباب روایت نکرده وروی البخاری الموقوف علی ابن مسعود ایضا و روایت کرد بخاری حدیث موقوف را نیز وعن علی رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یحب العبد المومن المفتن التواب بدرستیکه خدای تعالی دوست میدارد بندهٔ مسلمان مبتلی و ممتحن بمعاصی
که توبه میکند و رجوع می آرد بجناب رحمت و مغفرت حق و محبت از جهت توبه است نه معصیت و بهمین جهت بعضی تفضیل داده اند تایب را که لذت شهوت و معصیت چشیده خود
از آن کشیده است بخلاف آنکه از اول بر نشأة عفت و صلاح پیدا شده وعن ثوبان رض قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما احب ان لی
الدنیا بهذه الآیة گفت ثوبان که مولای آن حضرت بود و در سفر و حضر ملازم درگاه بود شنیدم آن حضرت را که میگفت که دوست ندارم من که مرا تمام متاع دنیا باشد در بدل این
آیت که بشارت بمغفرت تمامه گناهان میدهد یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله الآیة فقال رجل پس گفت مردی و پرسید فمن اشرک پس کسیکه
شرک آرد و کفر ورزد چه حال دارد او را هم می آمرزد فسکت النبی پس خاموش ماند پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم قال پستر گفت الا ومن اشرک آگاه باشید و بشنوید و می آمرزد کسی را که
شرک آورده نیز ولیکن بتوبه و جز شرک بی توبه هم می آمرزد اگر خواهد کذا فی المذهب ثلث مرات سه بار گفت آن حضرت این کلمه را وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله تعالی لیغفر لعبده بدرستیکه خدای تعالی هر آینه می آمرزد مر بندهٔ خود را ما لم یقع الحجاب مادام که واقع نشود پرده میان بنده و رحمت حق قالوا گفتند صحابه یا
رسول الله وما الحجاب چیست پرده قال ان تموت النفس وهی مشرکة گفت آن حضرت پرده این است که بمیرد نفس و حال آنکه وی شرک آرنده است روی الاحادیث
الثلثة احمد روایت کرده است این حدیثها را الامام احمد وروی البیهقی الاخیر فی کتاب البعث والنشور و روایت کرد بیهقی حدیث اخیر را که از ابی ذر است در کتاب بعث و نشور
که نام کتاب اوست وعنه قال قال رسول الله وهم از ابی ذر است رض که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من لقی الله تعالی لا یعدل به شیئا فی الدنیا کسی که
پیش آید خدای تعالی را در آخرت در حالی که برابر نمیساخت یعنی شریک نمیکرد با خدای تعالی چیزی را در دنیا ثم کان علیه مثل جبال ذنوب پستر باشد بروی مانند کوهها گناهان غفر الله له می آمرزد
خدای تعالی مر او را اگر بخواهد رواه البیهقی فی کتاب البعث والنشور وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التائب من
الذنب کمن لا ذنب له توبه کننده از گناهان مثل کسی است که نیست گناه مر او را چنانستی که گویا نکرده است آن گناه را اندر رسیدن زیان گناه وگفته اند که این از باب الحاق ناقص بکامل است والله اعلم
رواه ابن ماجه والبیهقی فی شعب الایمان وقال تفرد به النهرانی وهو مجهول وگفت بیهقی منفرد است باین حدیث نهرانی و نهرانی مجهول است و فی شرح السنة روی

عنه موقوفا و در شرح السنه روایت کرده است از ابن مسعود بطریق موقوف قال گفت ابن مسعود الندم توبة پشیمان شدن از گناه توبه است و عزم بر عدم رجوع را نیز در مفهوم ندم داخل ساخته اند
والتائب یکن لا ذنب له و توبه کننده همچو کسی است که نیست گناه مر او را هرگز باب در متممات و لواحق ابواب سابقه و در بعضی نسخ باب فی سعة رحمة الله و این ترجمه مناسب احادیث
باب است الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما قضی الله الخلق کتب کتابا وقتی که پیدا کرد خدای تعالی خلق را و تقدیر
نمود و حکم کرد باحکام خود نوشت کتابی را فهو عنده فوق عرشه پس آن کتاب نزد خداست بالای عرش عند تخصیص بالای عرش تنبیه است بر تعظیم امر و جلالت شان آن کتاب ان رحمتی
سبقت غضبی و در روایتی بجای سبقت غلبت مذکور است و مقصود یکی است متفق علیه و معنی سبقت رحمت و غلبه وی بر غضب بغلبه آثار رحمت و جود و انعام اوست تعالی که تمام مخلوقات
در گرفته است و غیر متناهی است بخلاف اثر غضب که در بعضی بنی آدم ظاهر است ببعضی وجوه چنانکه فرمود و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و فرمود عذابی اصیب به من اشاء و رحمتی وسعت
کل شیء و نیز تهاون و تقصیر بندگان در ادای شکر نعمای حق جل جلاله و عم نواله زیاده از حد و عد و احصا است چنانکه فرمود و لو یؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علی ظهرها من دابة پس از رحمت حق تعالی
است که باقی میدارد ایشان را و روزی میدهد و نعمت میرساند و عذاب نمیکند این در دنیا و ظهور رحمت وی سبحانه در آخرت حدیث آینده متکفل بیان اوست که فرمود و عنه و هم از ابی
هریره است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله مائة رحمة مر خدای تعالی را صد رحمت است و ظاهر آنست که کنایت از کثرت اوست یا مراد انواع کلیه آنست که
در زیر هر نوعی افراد غیر متناهی است یا حصر باعتبار این وصف است چنانکه ان لله تسعة و تسعین اسما گفته شد و الله اعلم انزل منها رحمة واحدة بین الجن و الانس فرو فرستاد
است از آن صد رحمت یک رحمت را میان پریان و آدمیان و البهائم و میان چارپایها و الهوام و میان هر جنبنده بر روی زمین فبها یتعاطفون پس بآن رحمت مهربانی می کنند
بر یکدیگر و بها یتراحمون و بآن رحمت می بخشایند بر یکدیگر و بها تعطف الوحش علی ولدها و بآن رحمت مهربانی می ورزند جانوران وحشی بر فرزندان خود و تخصیص وحوش بذکر
بجهت آن است که انس و الفت و مهربانی از ایشان مستغرب و مستبعد است و اخر الله تسعا و تسعین رحمة یرحم بها عباده یوم القیمة و پس گذاشته و نگاه داشته است حق
تعالی نود و نه رحمت را که رحم میکند و بخشایش مینماید بآن رحمتها بندگان خود را روز قیامت و چون مقرر است که بخشش و رحمت در آخرت مخصوص بمومنانست مراد بندگان مومن خواهند بود
متفق علیه و فی روایة لمسلم عن سلمان نحوه و در روایتی مر مسلم را از سلمان فارسی مانند این آمده است که در حدیث متفق علیه است و در لفظ اختلافی دارد و فی آخره و در آخر
حدیثی که بروایت مسلم از سلمان آمده این عبارتست که قال گفته است آن حضرت یا راوی فاذا کان یوم القیمة اکملها بهذه الرحمة پس چون باشد روز قیامت تمام
و کامل میکرداند خدای تعالی آن نود و نه رحمت را باین رحمت که در دنیا فرستاده بود بر جن و انس و جز ایشان و از این روایت لازم می آید که در روز قیامت این رحمت هم باشد نود و نه
دیگر را بوی ضم کنند تا مجموع صد رحمت همه کار خود کنند و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم المومن ما عند الله من العقوبة اگر بداند مومن چیزی را
که نزد خداست از عذاب که بآن سزا امید به ما طمع بجنته احد طمع نمیکند و امید نمیدارد در بهشت خدا هیچ یکی از مومنان و لو یعلم الکافر ما عند الله من الرحمة ما قنط
من جنته احد و اگر بداند کافر چیزی را که نزد خدای تعالی است از رحمت ناامید نمیگردد از بهشت او هیچ یکی از کافران و قنط بفتح نون و بکسر نیز روایت است و در صراح او را از نصر و
ضرب و علم گفته و در قاموس از نصر و ضرب و حسب و کرم داشته متفق علیه و سیاق این حدیث برای بیان صفت لطف و قهر و رحمت و غضب است که هیچ یکی که آن منتها
رسید پس مومنان که مظهر رحمت و لطف خدااند اگر قهر او را تصور کنند هیچ یکی از ایشان طمع بهشت ندارد و کافران که مظهر غضب و قهراند اگر نظر بر رحمت و لطف او دارند نومید نشوند و این
مقصود دیگر است که منافات بسبق و غلبه رحمت بر غضب بروجهی که مبین گشت ندارد فافهم گویا در این معنی گفته است بیت تهدید کر بر کشد تیغ حکم بمانند کروبیان صم بکم و گر در دهد
یک صلای کرم عزازیل گوید نصیبی برم قدرت او همه را شامل است ولیکن تا آنچه اراده و تا او رفته بمان میشود و یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و ان الله علی کل شیء قدیر و عن ابن
مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجنة اقرب الی احدکم من شراک نعله بهشت نزدیکتر است بیکی از شما از دوال نعل و النار
مثل ذلک و آتش مانند آنست یعنی وی نیز نزدیکتر است از شراک نعل و این تمثیل و تشبیه است برای قرب جنة و نار از مردم زیرا که سبب دخول جنت و نار سعی بنده و حکم خداست و این
هر دو بالفعل موجوداند و حاصل اند رواه البخاری و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال رجل لم یعمل خیرا قط گفت آنحضرت
که گفت مردی که نکرده بود هیچ عمل خیر را هرگز لاهله مر کسان خود را و فی روایة و در روایتی چنین آمده است که اسرف رجل علی نفسه ظلم کرد مردی بر نفس خود از حد در کردن
گناهان فلما حضره الموت اوصی بنیه پس هنگامیکه حاضر شد و رسید او را مرگ اندرز کرد پسران خود را اذا مات فحرقوه وقتیکه بمیرد وی پس بسوزید او را ثم اذروا نصفه فی
البر و نصفه فی البحر پس بر باد دهید و بپراکنید نیمه او را در دشت و نیمه او را در دریا و اصل ذرو بذال معجمه پراکندن باد خرمن و جز آنرا و ذاریات بادهای پراکنده و اذروا بوصل همزه و قطع آن
هر دو روایت است و ذرو فی بفتح ذال و ضم آن و تشدید یا نیز روایت کرده اند و بمعنی نشر و تفریق گو با این مردگان میبرد که عذاب مخصوص بکسی است که او را گور کنند با وجود
آن گفت فوالله لان قدر الله علیه پس بخدا سوگند اگر قادر شود خدای تعالی بر وی لیعذبنه عذابا لا یعذبه احدا من العالمین هر آینه عذاب میکند او را عذابی که نکند
آن عذاب هیچ یکی از جهانیان را فلما مات فعلوا ما امرهم پس هنگامیکه مرد آن مرد کردند کسان او و پسران او آنچه که امر کرده بود ایشان را فامر الله البحر فجمع ما فیه پس امر کرد
خدای تعالی دریا را پس فراهم آورد دریا هر چیزی که در وی بود از اجزای خاکستر که در وی بود و امر البر فجمع ما فیه و امر کرد بر را پس جمع کرد آنچه در وی بود از اجزا ثم قال له لم فعلت
هذا پس گفت خدای تعالی مر آن مرد را بعد از زنده کردانیدن برای چه کرده بودی این وصیت را قال من خشیتک یا رب گفت از ترس عذاب تو ای پروردگار من و انت اعلم

دتو دانا تری بحال من فغفرله پس بیامرزند خدای تعالی مرا ورا متفق علیه مانند آنکه در قول ولئن قدر الله اشکال کرده اند که این شک است در قدرت باری تعالی وآن کفر است و
ازین توجیهات وتاویلات بسیار کرده اند بعضی گفته که قدر اینجا از قدرت نیست بلکه از قدر است بمعنی قضا وقدر ودر روایتی قدّر آمده بتشدید دال وآن صریح است در معنی تقدیر واین چون
در قول یونس پیغمبر علیه السلام فظن ان لن نقدر علیه نیز کرده اند وبعضی گفته اند که قدر بمعنی ضیق است چنانکه در قول وی تعالی فمن قدر علیه رزقه آمده است وبعضی گفته اند که این مجاز است
از کلام عرب که او را تجاهل العارف ومزج الشک بالیقین میگویند اگرچه در صورت شک است ولیکن مراد بوی یقین است وبعضی گفته اند که این مردیست که جاهل است بصفتی از
صفات حق سبحانه ومتکلمین خلاف دارند در آنکه جهل ببعضی از صفات کفر است یا نه یا وی در زمان فترت نبوت بود که مجرد توحید دران زمان کافی ونافع است وبعضی گفته اند که این
کلامیست که واقع شده است در غلبه حیرت ودهشت وخوف وخشیت که مرد در وی حکم مجنون ومغلوب العقل دارد وبر آن ماخوذ نیست چنانکه قول آن کس که در وقت وجدان راحله وغایت
فرح وسرور وبیخودی گفت انت عبدی وانا ربک والله اعلم وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قدم علی النبی صلی الله علیه وسلم سبی قدوم آورده وآمد بر آن حضرت
برده بند واسیران از بعضی غنایم فاذا امرأة من السبی قد تحلب ثدیها پس ناگاه زنی از ان بندیان بتحقیق پر شد پستان او بشیر چنانکه سیلان کردن گرفت تسعی در حالی که میدوید
آن زن ودر روایتی مسلم تبتغی یعنی می طلبید فرزند خود را اذا وجدت صبیا فی السبی اخذته چون می یافت کودکی را در بندیان میگرفت او را بمحبت فرزند خود فالصقته ببطنها وارضعته
پس می چسپانید او را باشکم خود وشیر میداد فقال لنا النبی پس گفت پیغمبر خدا ما را صلی الله علیه وسلم اترون هذه طارحة ولدها فی النار آیا گمان میبرید شما ومیدانید این زن را
اندازنده فرزند خود را در آتش وترون بضم تا است وبفتح نیز روایت است قلنا لا پس گفتیم ما که گمان نمی بریم آنرا وهی تقدر علی ان لا تطرحه وحال آنکه آن زن توانا باشد بر آنکه نیندازد او را
فقال الله ارحم بعباده من هذه بولدها پس گفت آن حضرت هر آئینه خدای تعالی مهربان تر است ببندگان خود ازین زن که مهربانست بفرزند خود ووی تعالی خود قادر است بر آنکه نیندازد
او را در آتش پس اگر گویند پس چون می اندازد خدای تعالی کافران را موبد وعاصیان را تا وقتی که خواهد جوابش این است که کافران بانکار واستکبار وعاصیان بعدم انقیاد وترک اطاعت از
بندگی بر آمدند ووعید نمانند چنانکه در فصل ثالث از حدیث عبدالله بن عمر بیاید متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لن ینجی
احدا منکم عمله هرگز رستگاری نمیدهد هیچ یکی از شما را عمل او بلکه نجات بفضل ورحمت الهی است قالوا گفتند صحابه بطریق استفهام ولا انت ونه تو رستگاری می یابی بعمل تو با وجود عمل عظیم که
که تو داری یا رسول الله قال ولا انا گفت آن حضرت ونه من الا ان یتغمدنی الله منه برحمته مگر آنکه بپوشد مرا خدای تعالی از جانب خود برحمت خود ماخوذ است از غمد بکسر غین معجمه غلاف
شمشیر وچون این کلام مشعر بود بالغاء عمل در علیت نجات واین منافی نیست سببیت عمل را ونه علیت او را در نجات پس بحکم تعالی ووضع وی بشارت کرد باثبات آن وفرمود فسددوا پس راست
وراست کنید عمل را بی افراط وتفریط چنانچه تیر راست میرود وفی الصراح سدد بفتح درستی وراستی کردار وگفتار وقاربوا ومیانه روی کنید در عمل بی افراط وتفریط این در معنی تفسیر وتاکید سددوا است
واغدوا وروحوا وسیر کنید در بامداد وشبانگاه وشیء من الدلجة بضم دال وسکون لام وبکنید چیزی از سیر در شب کنایت است از نماز تهجد وشیء بجر ورفع هر دو روایت است والقصد القصد ولازم
گیرید میانه روی را تبلغوا تا برسید بمنزل مقصود این جواب هر سه است از سیر غدوه ورواح ودلجه یا متعلق است بالتزام قصد زیرا که افراط وتفریط هر دو مانع وصل بمقصد است متفق علیه وعن جابر رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یدخل احدا منکم عمله الجنة در نمی آرد هیچ یکی از شما را عمل او در بهشت ولا یجیره من النار ونمی رهاند عمل او را از آتش دوزخ ولا انا
ونه من می در آیم ومی رهم الا برحمة الله مگر برحمت خدا رواه مسلم وعن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اسلم العبد فحسن اسلامه
وقتی که اسلام آورد مرد پس نیک شود اسلام وی یعنی صحیح شود بیقین واخلاص بی شایبه شک ونفاق چنانکه باید یکفر الله عنه کل سیئة کان زلفها می پوشد ومی بخشد خدای تعالی از وی
هر بدی که بود آنکس که پیش گذرانیده وسابق کرده است وزلفها بتشدید لام است وتخفیف لام نیز روایت کرده شده است زلف وزلّف وازلف همه بیک معنی است واصل الزلفی است بمعنی
قرب وکان بعد القصاص ومیباشد بعد ازان قصاص یعنی مجازات ومماثلت در عمل وجزای آن مشتق از قصص بمعنی در پی اثر رفتن وبازگشتن مرد بانجای که از آنجا آمده است وچون جزا در پی عمل می آید
آنرا قصاص نام کردند وجزای عمل چیست الحسنة بعشر امثالها نیکی بده چند مانند وی الی سبعمائة ضعف تا هفتصد مثل یعنی نیکی بده بلکه نیکی بهفتصد الی اضعاف کثیرة تا امثال بسیار
وبیشتر از هفتصد نیز بر حسب شفقت وصدق اخلاص والسیئة بمثلها وبدی بیک مانند وی الا ان یتجاوز الله عنها مگر آنکه بگذرد خدای تعالی از ان ویک بدی هم ندهد این فضل وکرم و
رحمت الهی است که جزای نیکی را بآن مرتبه میرساند واز بدی میگذرد واگر جزا هم بدهد یکی دهد رواه البخاری وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله کتب الحسنات والسیئات بدرستیکه خدای تعالی نوشت نیکیها را وبدیها را فمن هم بحسنة پس کسی که قصد کند نیکی را فلم یعملها پس عمل نکند آنرا وبفعل نیارد کتبها
الله عنده حسنة کاملة مینویسد آنرا خدای تعالی نزد خود نیکی کامل کاملة برای تاکید است وعنده نیز افاده تاکید واهتمام میکند فان هم بها فعملها پس اگر قصد کند بحسنات پس در عمل درآرد
کتبها الله له عنده عشر حسنات مینویسد آنرا خدای تعالی برای وی نزد خود ده نیکی الی سبعمائة ضعف تا هفتصد مثل الی اضعاف کثیرة تا مثلهای بسیار ومن هم بسیئة فلم
یعملها کتبها الله عنده حسنة کاملة وکسیکه قصد کرد بدی پس نکرد آنرا می نویسد آنرا خدای تعالی نیکی کامل فان هو هم بها فعملها کتبها الله له سیئة واحدة پس وی اگر قصد کرد
بدی پس کرد آنرا می نویسد آنرا یک بدی حقیر قلیل درین حدیث مبالغه ها است در فضل خدا وکرم وعفو وی چنانکه ظاهر است متفق علیه الفصل الثانی عن عقبة بن عامر رضی الله
عنه صحابی مشهور است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان مثل الذی یعمل السیئات ثم یعمل الحسنات بدرستی حال وقصه آنکسیکه میکند بدیها را پس میکند نیکیها را کمثل رجل
کانت علیه درع ضیقة قد خنقته همچو حال مردیست که هست بر وی زره تنگ که بتحقیق خفه کرده است او را ثم عمل حسنة فانفکت حلقة پس کرد نیکی را پس جدا شد وکشاده شد حلقه او

ثم عمل اخری پس کرد نیکی دیگر را فانفکت اخری پس جدا شد حلقهٔ دیگر حتی تخرج الی الارض تا آنکه بیرون می آید درع از تن او و می افتد بر زمین حاصل آنکه نیکی کردن سبب کشادگی سینه و فرح است
و بدی کردن موجب ضیق صدر و تنگدلیست و تشبیه کرد آنرا بپوشیدن زرهٔ تنگ که سبب خفه شدن است و کشوده شدن وی سبب فراخی و خوشدلیست رواه فی شرح السنة وعن ابی
الدرداء رضی الله عنه انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم یقص علی المنبر وهو یقول روایت است از ابی الدرداء که وی شنید آن حضرت را که تحدیث میکرد و وعظ میگفت بر منبر و
حال آنکه وی میگفت ولمن خاف مقام ربه جنتان هر کسی را که بترسد پروردگار خود را با ایستادن برای حساب در درگاه وی دو بهشت است قلت وان زنی وان سرق گفتم من بطریق
سوال و استفهام و اگرچه زنا کند و دزدی کند یا رسول الله فقال الثانیة پس گفت آن حضرت بار دوم ولمن خاف مقام ربه جنتان فقلت الثانیة پس گفتم من بار دوم وان
زنی وان سرق یا رسول الله فقال الثالثة ولمن خاف مقام ربه جنتان فقلت الثالثة پس گفتم بار سوم وان زنی وان سرق یا رسول الله فقال گفت آن حضرت
وان رغم انف ابی الدرداء اگرچه بخاک بچسپد بینی ابی الدرداء کنایت است از کراهت و خواری چون ابی الدرداء درین حکم ایستادگی کرده استبعاد نمود آن حضرت بر ضد و خلاف قول وی کرر رغم
و درین میان خواری بحال ابی الدرداء راه یافت و آنکه در عرف میگویند برغم وی چنین کردم و چنین گفتم این معنی دارد و این گفتن مستلزم آن نیست که خلاف نفس الامر باشد چنانکه در عرف مردم
این معنی متوهم میگردد رواه احمد وعن عامر الرام صحابیست و رام مخفف رامیست بمعنی تیرانداز و بعضی عامر بن الرام گفته اند و اول صحیح تراست قال بینا نحن عنده گفت عامر در اثنای
آنکه ما نزد وی بودیم یعنی عند النبی یعنی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذ اقبل علیه رجل علیه کساء ناگاه روی آورد و پیش آمد بر آن حضرت مردی که بر وی گلیمی است وفی یده شیئ
قد التف علیه و در دست آن مرد چیزیست که تحقیق پیچیده است گلیم را بر آن چیز فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله مررت بغیضة شجر گذشتم به بیشهٔ درختان و غیضه بفتح غین معجمه و سکون
تحتانیه و ضاد معجمه بیشه و جنگل که در وی درختان باشد فسمعت فیها اصوات فراخ طائر پس شنیدم در آن بیشه آوازهای جوجهای پرندگان فراخ بکسر جمع فرخ بفتح جوجه فاخذتهن پس گرفتم آن
جوجها را فوضعتهن فی کسائی پس نهادم آن جوجها را در گلیم خود فجاءت امهن پس آمد مادر این جوجها فاستدارت علی راسی پس گرد بر گرد گشت مادر ایشان بر سر من فکشفت لها عنهن
پس کشادم و دور کردم برای مادر ایشان پرده از روی این جوجها فوقعت علیهن پس افتاد مادر بر این جوجها فلففتهن بکسائی پس پیچیدم من آن جوجها را بگلیم خود فهن اولاء معی پس این جوجها اینهاند
با من قال ضعهن گفت آن حضرت بنه این جوجها را فوضعتهن پس نهادم آنها را وابت امهن الا لزومهن و ابا کرد و امتناع آورد مادر ایشان مگر لازم بودن و چسپیدن با ایشان مردم از مشاهدهٔ اینحال
تعجب کردند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اتعجبون لرحم ام الافراخ فراخها آیا شگفت دارید شما مهر کردن مادر جوجها چوزه ها را و در بعضی نسخ بفراخها و رحم
بضم را و سکون حا و ضم آن بمعنی رحمت و مهربانی فوالذی بعثنی بالحق پس سوگند بآن کسی که فرستاده است مرا براستی الله ارحم بعباده من ام الافراخ بفراخها هر آینه خدای تعالی مهربان تر
است به بندگان خود از مادر جوجها که چندین نعمتها و کرامتهای نثار حال ایشان کرده است و میخواهد که بسوی وی بیایند و توبه کنند و در درگاه قبول وی حاضر باشند ارجع بهن بازگردان این جوجها
حتی تضعهن من حیث اخذتهن تا آنکه بنهی ایشانرا آنجا که گرفتهٔ ایشانرا وامهن معهن و مادر ایشان با ایشان بود فرجع بهن پس بازگردانید آمرد ایشانرا رواه ابو داؤد الفصل
الثالث عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی بعض غزواته گفت ابن عمر بودیم ما با آنحضرت در بعضی جنگهای او با کافران فمر بقوم
پس گذشت آن حضرت بگروهی فقال پس گفت آن حضرت من القوم کیستند این گروه قالوا نحن المسلمون گفتند این قوم ما همه مسلمانانیم وامراة تحضب بقدرها و زنی آتش می افروخت
زیر دیگ خود حضب بحای مهمله و ضاد معجمه آتش افروختن و چیزی که بوی آتش افروزند مثل حصب بصاد مهمله حصب جهنم را ابن عباس حضب جهنم نیز خوانده اند ومعها ابن لها و بود با آن زن پسری
مر آن زن را فاذا ارتفع وهج پس چون بالا می شد گرمی آتش تنحت به یکسو میکرد آن زن پسر خود را تا از گرمی آتش بوی آزاری نرسد وفی الصراح وهج بفتحتین سوز آتش فاتت النبی صلی الله
علیه وسلم پس آمد آن زن نزد آن حضرت فقالت انت رسول الله پس پرسید آن زن توئی پیغمبر خدا قال نعم گفت آن حضرت آری منم پیغمبر خدا فقالت بابی انت وامی پس گفت
آن زن مادر و پدر من فدای تو باد الیس الله ارحم الراحمین آیا نیست خدا مهربان ترین مهربانان قال بلی گفت آن حضرت آری قالت الیس الله ارحم بعباده من الام بولدها قال
بلی گفت آن زن آیا نیست خدا مهربان تر با بندگان خود از مادر بفرزند خود گفت آن حضرت آری قالت ان الام لا تلقی ولدها فی النار گفت آن زن که مادر نمی اندازد فرزند خود را در آتش یعنی پس
خدا چون اندازد بندگان خود را در آتش فاکب رسول الله صلی الله علیه وسلم یبکی پس شروع کرد و لازم گرفت پیغمبر خدا گریه میکند اصل اکباب بمعنی بروی افتادنست و اینجا بمعنی لزوم
و اقبال و باین معنی نیز استعمال می یابد چنانکه در قاموس گفته و در بعضی احادیث آمده است و بعضی گویند بمعنی سر فرو افکندن است کذا قالوا والله اعلم ثم رفع راسه الیها پس برداشت
آن حضرت سر مبارک خود را بسوی آن زن فقال ان الله تعالی لا یعذب من عباده الا المارد والمتمرد پس گفت آن حضرت در جواب آن زن که خدای تعالی عذاب نمیکند از بندگان
خود مگر مارد و متمرد را الذی یتمرد علی الله آنکه تمرد و سرکشی کند بر خدا وابی ان یقول لا اله الا الله و سرکشی می کند از اقرار توحید الهی مارد و مرید از شیاطین جن و انس آنکه مجرد و عاریست
از خیرات و بیرون آمده است از حکمی که واجبست بر نوع وی و متمرد مبالغه است در آن و اصل ماده مرد برای تجرد و تعریست امرد میگویند جوان بی ریش را و شجر امرد درختی را که برگ ندارد رواه
ابن ماجه وعن ثوبان رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان العبد لیلتمس مرضاة الله گفت آن حضرت بدرستیکه بنده هر آینه طلب میکند رضای خدا را بطاعات
و مرضات بسکون را بمعنی رضاست و لفظا مفرد است فلا یزال بذلک پس همیشه است متلبس و متعلق باین معنی یعنی بطلب رضای حق فیقول الله عز وجل لجبرئیل پس میگوید خدای
تعالی مر جبرئیل را ان فلانا عبدی یلتمس ان یرضینی بدرستیکه فلان بندهٔ من طلب میکند و میخواهد که راضی میگرداند مرا الا وان رحمتی علیه دانا و آگاه باش و بدرستیکه رحمت من
بر اوست فیقول جبرئیل رحمة الله علی فلان پس میگوید جبرئیل رحمت خدا است بر فلان ویقولها حملة العرش و میگویند این کلمه را یا رحمت را بردارندگان عرش ویقولها من

حولهم ومیگویند آنرا کسانی که گرد ایشان اند از فرشتگان حتی یبلغوا اهل السموات السبع تا آنکه میگویند آنرا کسان هفت آسمان ثم تهبط الی الارض پستر فرود آورده میشود رحمت برای وی

بسوی زمین وتهبط بلفظ معلوم نیز روایت است یعنی فرود آمدن اهبا طا فرود آوردن رواه احمد مثل این حدیث است آنچه آمده است در تفسیر قول سبحانه ان الذین امنوا وعملوا الصلحت

سیجعل لهم الرحمن ودا و بدرستی آن کسانی که ایمان آوردند وعمل کردند صالحات را سرانجام است که الگرداند ایشان را خدای مهربان محبت را و در تفسیر این آیه آمده است که چون دوست میدارد

خدای تعالی این بنده را از بندگان خود خبر میدهد خدای تعالی بجبرئیل که من دوست میدارم فلان بنده را تو نیز دوست دار او را و خبر کن ملائکه که دوست دارند او را بعد از آن می اندازد محبت او را در

دلهای آدمیان تا همه دوست دارند او را انتهی این است سبب قبول و شهرت اولیاء و دوستان حق که همه دوست میدارند ایشان را و آنکه بحیله و اسباب و مکر و تلبیس جلب قلوب عوام میکند و گرویدن

ار خارج از دائره اعتبار است اعاذنا الله الصادقین عن ذلک وعن اسامة بن زید عن النبی صلی الله علیه وسلم فی قول الله عز وجل اسامة بن زید بن حارثه که محبوب و مقرب

درگاه نبوت بوده و او را حب رسول الله میخواندند و زید بن حارثه پدرش متبنای آن حضرت بوده روایت میکند از آن حضرت در قول خدای تعالی فمنهم ظالم لنفسه اول آیت این است که ثم اورثنا

الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه الآیه تفسیر این است که میفرماید پستر دادیم ما کتاب و شریعت آنکسانی را که برگزیده ایم ما از بندگان ما بایمان و اسلام پس بعضی ازین بندگان برگزیده

کسی است که ظلم کننده است نفس خود را بتقصیر در عمل ومنهم مقتصد وبعضی از ایشان کسی است که میانه رو است و عمل میکند در اغلب اوقات اما آن جد و اجتهاد که می باید کرد نمیکند ومنهم سابق

بالخیرات وبعضی از ایشان کسی است که پیش رو است بخیرات که غایت جد و اجتهاد در عمل وارد و باوجود علم و عمل تعلیم و ارشاد دیگران میکند و بعضی گفته اند که ظالم جاهل و مقتصد متعلم و سابق عالم و

بهمین قیاس در انواع خیرات و میراث مرتبه ادنی و متوسط و اعلی میتوان قرار داد و این هرچه قسم بندگان از برگزیده گانند قال گفت آن حضرت کلهم فی الجنة همه ایشان در بهشت اند بر حسب تفاوت

مراتب و درجات و اینجا سعت رحمت الهی معلوم شد رواه البیهقی فی کتاب البعث والنشور باب مایقال عند الصباح والمساء والمنام صباح و صبح فجر و بر اول نهار تا بر آمدن

آفتاب نیز اطلاق کنند و مساء ضد صباح و ادعیه مذکوره نزد صباح و مساء شامل است آنرا که خوانده شود پیش از صلوة فجر و مغرب و بعد از وی و منام بمعنی نوم و زمان نوم و ظاهر آنست که مراد نوم لیل است

و شامل قیلوله نیست و دلالت میکند برین قول وی در حدیث ثانی اذا اخذ مضجعه من اللیل فتدبر والله اعلم الفصل الاول عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال کان رسول الله

صلی الله علیه وسلم اذا امسی قال بود آن حضرت چون شبانگاه میکرد میگفت امسینا وامسی الملک لله شبکردیم و شب کرد ملک مر خدا را الحمد لله لا اله الا الله وحده

لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر اللهم انی اسألک من خیر هذه اللیلة خداوندا من سوال میکنم ترا از نیکی این شب و خیر ما فیها و نیکی کائنات و حوادث

که درین شب است واعوذ بک من شرها وشر ما فیها و پناه میجویم بتو از بدی این شب و بدی چیزیکه درین شب است اللهم انی اعوذ بک من الکسل خداوندا پناه میجویم بتو از کاهلی والهرم

بفتحتین و پناه میجویم از نهایت کلان سالی وسوء الکبر بکسر کاف و فتح با از بدی پیری گویا تفسیر هرم و تاکید اوست و بکسر کاف و سکون با نیز روایت است بمعنی تکبر و روایت اول اصح و اظهر است

وفتنة الدنیا و پناه میجویم از فتنهای دنیا و بلاها و آزمایشهای آن وعذاب القبر و از عذاب قبر یا فتنه عذاب قبر واذا اصبح قال ذلک و چون صبح میکرد میگفت آنرا و در بعضی نسخ لفظ ایضا هست

میگفت اصبحنا واصبح الملک لله بجای امسینا وامسی الملک لله وفی روایة و در روایتی آمده است که میگفت رب انی اعوذ بک من عذاب فی النار وعذاب فی القبر رواه مسلم

وعن حذیفه رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اخذ مضجعه من اللیل بود آن حضرت که چون میگرفت خوابگاه خود را بشب مضجع پهلو نهادن بر زمین و مضجع

بفتح میم و جیم جای پهلو نهادن و مضطجع نیز میگویند وضع یده تحت خده می نهاد آن حضرت دست خود را زیر رخساره خود مراد دست راست است چنانکه در حدیث آمده است علی شقه الایمن

ثم یقول پستر میگفت اللهم باسمک اموت واحیی خداوندا بنام تو می میرم و می زیم یعنی خواب میکنم و بیدار میشوم و تواند که مراد حقیقت موت و حیات باشد واذا استیقظ قال و چون بیدار

میشد میگفت الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا شکر مر خدا را که زنده گردانید ما را بعد از آنکه میرانید ما را ظاهر این عبارت در معنی اول است والیه النشور و بسوی اوست پراکنده

شدن و بیدار شدن مادر روز رستخیز رواه البخاری روایت کرد این حدیث را از حذیفه بخاری ورواه مسلم عن البراء و روایت کرد مسلم از براء بن عازب اگر گویند چون این حدیث را بخاری و مسلم

هردو روایت کرده اند چرا متفق علیه نگفت جوابش آن است که در حدیث متفق علیه بحسب اصطلاح شرط است از یک صحابی روایت باشد و چون بخاری از حذیفه کرد و مسلم از براء این حدیث متفق علیه نبود

کذا قال الشیخ وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اوی احدکم الی فراشه چون پناه آرد و جای کند یکی از شما بسوی بساط

خود که افگنده است برای خواب اوی بالقصر بمعنی پناه آورد و آوی بالمد بمعنی پناه داد و گاهی بمعنی یکدیگر نیز آیند و اول اکثر و افصح است پس اینجا بالقصر باشد و بمد نیز روایت است و آنا که در حدیث

انس بیاید بمد است میفرماید چون بیاید یکی از شما بجامه خواب خود فلینفض فراشه بداخلة ازاره پس باید که بیفشاند فراش خود را بحاشیه درونی لنگ خود و آن اطراف ازار که متصل تن است

فانه لا یدری ما خلفه علیه زیرا که وی نمی داند که چه چیز پس از وی آمده است و افتاده است بر فراش یعنی بخت باید که بیفشاند بجامه خود فراش را پس از آن تجسد شاید که کرمی و خسی و

خاشاکی بروی افتاده باشد ثم یقول پستر بگوید بعد از پهلو نهادن این دعا را باسمک ربی وضعت جنبی بنام تو ای پروردگار من نهادم پهلوی خود را وبک ارفعه و بنام تو بر میدارم

آنرا ان امسکت نفسی فارحمها اگر بازداری و قبض کنی نفس مرا یعنی روح مرا پس رحم کن او را وان ارسلتها فاحفظها واگر باز فرستی نفس مرا پس نگاه دار آنرا بما تحفظ به عبادک

الصالحین بچیزی که نگاه میداری بآن چیز بندگان خود را که صالح اند آدمی چون بخواب میرود حکم مرده دارد که حق تعالی روح او را میستاند پس از آن یا نگاه میدارد روح او را و می میراند و یا باز می

فرستد و میزیاند پس دعا می کند خداوندا اگر نگاه داشتی و میرانیدی بیامرز و اگر باز فرستادی و زنده داشتی محفوظ دار چنانکه بندگان صالح خود را میداری وفی روایة و در روایتی این چنین آمده است

که چون بیاید یکی از شما فراش خود را بیفشاند ثم لیضطجع علی شقه الایمن پستر باید که پهلو نهد بر جانب راستای خود ثم لیقل پستر باید که بگوید باسمک تا آخر متفق علیه وفی روایة و در روایتی

باین لفظ آمده است فلینفضه بصنفة ثوبه ثلث مرات پس بتر باید که بیفشاند فراش خود را بکناره جامه خود که ازار باشد سه بار صنفه بفتح صاد مهمله وکسر نون وبفا طرف ازار از آنجانب که طره او هست و درین روایت وان امسکت نفسی فاغفرلها واقع شده بجای فارحمها وگفته اند که حکمت در خواب بر پهلو راست آنست که دل در پهلو چپ است پس چون خواب کند بر پهلوی راست دل معلق میماند و حاصل نمیشود زیادت استراحت کردن وگران نمی آید خواب وآسان میگردد بیداری برای نماز شب وبخواب کردن بر پهلوی چپ دل قرار می یابد وراحت بسیار حاصل میشود وخواب گران میشود ودر شرح سفر السعادت این سخن را بیان زیاده برین است آنجا باید نگریست وعن البراء بن عازب رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اوی الی فراشه نام علی شقه الایمن بود آن حضرت که چون پناه می آورد بسوی فراش خود خواب مکرد بر جانب راست خود ثم قال پس میگفت اللهم اسلمت نفسی الیک خداوندا سپردم نفس خود را بسوی تو ووجهت وجهی الیک وآوردم روی خود را بسوی تو وفوضت امری الیک وسپردم کار خود را بتو والجأت ظهری الیک وتکیه دادم پشت خود را بسوی تو یعنی اعتماد کردم بر تو وپناه آوردم بتو در همه کارها رغبة ورهبة الیک از رغبت میل وخواهش نمودن بسوی تو وبجهت ترسیدن از تو لا ملجأ ولا منجا منک الا الیک نیست پناه ونه رهائی از تو مگر بسوی تو یعنی از صفات قهریه تو بصفات لطفیه تو ملجا بهمزه است ومنجا بالف آمنت بکتابک الذی انزلت گرویدم بکتاب تو که فرود فرستادهٔ وبنبیک الذی ارسلت وبه پیغمبر تو که فرستادهٔ یعنی هر کتاب وهر پیغمبر یا قرآن وذات شریف خود را اراده نموده وبر آن حضرت واجب بود ایمان آوردن بخود وقرآن خود واول مومنان اوست وهم چنین هر پیغمبر صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قالهن کسیکه بگوید این کلمات را ثم مات تحت لیلته پس بمیرد در زیر حادثهٔ شب خود یعنی همین شب که در وی این کلمات گفته است مات علی الفطرة بمیرد بر دین اسلام وفی روایة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لرجل گفت گفت آن حضرت مردی را یا فلان اذا اویت الی فراشک فتوضأ وضوءک للصلوة ای فلان وقتی که خواهی که پناه آری وباشش کنی بسوی فراش خود پس وضو کن همچو وضوئی که برای نماز میکنی ثم اضطجع علی شقک الایمن پس بپهلو بنه بر جانب راست ای خود ثم قل پس بگو اللهم اسلمت نفسی الیک الی قوله تا قول وی ارسلت یعنی تمام آن ذکر که گذشت وقال وگفت آنحضرت فان مت من لیلتک مت علی الفطرة پس اگر بمیری در همین شب بمیری بر دین اسلام وان اصبحت اصبت خیرا واگر صبح کنی می یابی تو خیر کثیر ودر روایتی ان اصبحت اصبحت خیرا متفق علیه وعن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اوی الی فراشه قال بود آن حضرت چون می آمد بفراش خود میگفت الحمد لله الذی اطعمنا وسقانا وکفانا حمد مر خدایرا که خورانید ما را ونوشانید ما را وکفایت کرد تمام مهمات ما را ودفع کرد شر موذیات ما را واوانا وپناه وجای باشش داد ما را وآوانا اینجا بمد است وبقصر نیز روایت است فکم ممن لا کافی له ولا مؤوی له پس بسا مردم از آنکس است که نیست هیچ کفایت کننده مهمات مر ایشان را الا که گذاشته است ایشان را باشر ایشان ونه جای دهنده مر ایشان را الا که گذاشته است ایشان را باهم وحایر در مغامز وبوادی یا مراد کفایت ونصر او مخصوص مومنان است چنانکه در قرآن مجید فرموده است ذلک بان الله مولی الذین آمنوا وان الکافرین لا مولی لهم رواه مسلم وعن علی رضی الله عنه ان فاطمة رضی الله عنها اتت النبی صلی الله علیه وسلم روایت میکند امیر المومنین علی که فاطمه زهرا رضی الله عنها آمد نزد آنحضرت تشکو الیه ما تلقی فی یدها من الرحی در حالتی که گله میکند مشقتی را که می یابد در دست خود از آسیا گردانیدن وبلغها انه جاءه رقیق ورسیده بود فاطمه را که بتحقیق آمده است آن حضرت را بندها از غنایم فلم تصادفه پس نیافت فاطمه زهرا رض آن حضرت را در خانه تا بحضور کشف این حال کند فذکرت ذلک لعائشة پس ذکر کرد حال خود را بعایشه که چون آن حضرت بیاید بگوید فلما جاء اخبرته عائشة پس هنگامی که آمد آن حضرت خبر کرد عایشه آن حضرت را بآنچه ذکر کرده بود فاطمه رضی الله عنها قال گفت علی رضی الله عنه فجاءنا پس چون شنید آن حضرت این خبر را از عایشه آمد نزد ما وقد اخذنا مضاجعنا وحال آنکه بتحقیق گرفته بودیم ما خوابگاههای خود را فذهبنا نقوم پس در ایستادیم قصد کردیم تا بایستیم برای آن حضرت وبرخیزیم از خوابگاه فقال پس گفت آن حضرت علی مکانکما بر جای خود باشید وبحال خود باشید فجاء فقعد بینی وبینها پس آمد آن حضرت ونشست میان من ومیان فاطمه واین غایت تعطف وشفقت وبی تکلفی است از آن حضرت نسبت بایشان چنانکه گفته اند اذا جاءت الالفة رفعت الکلفة حتی وجدت برد قدمه علی بطنی تا آنکه یافتم من سردی قدم آن حضرت را بر شکم خود وتواند والله اعلم که مراد برد یقین باشد که از پای مبارک آن حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بباطن شریف مرتضی سرایت کرد فقال الا ادلکما علی خیر مما سالتما پس گفت آن حضرت آیا راه ننمایم شما را بر بهتر از آنچه سوال کردید وخواستید که خدمتگار باشد وآن این است که اذا اخذتما مضجعکما وقتیکه بگیرید شما خوابگاه خود را فسبحا ثلثا وثلثین پس سبحان الله بگوئید سی وسه بار واحمدا ثلثا وثلثین والحمد لله بگوئید سه وسی بار وکبرا اربعا وثلثین والله اکبر گوئید سی وچهار بار فهو خیر لکما من خادم پس این ورد بهتر است شما را از خادم که طلبیده بودید وخادم واحد خدم است واقع میشود بر ذکر وانثی فی الصراح خادم چاکر وظاهر آنست که سوال فاطمه از جاریه بود متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال جاءت فاطمة رضی الله عنها الی النبی صلی الله علیه وسلم تساله خادما گفت ابو هریره آمد فاطمه نزد آن حضرت در حالیکه سوال میکند ومیطلبد خادم را فقال الا ادلک علی ما هو خیر من خادم پس گفت آیا راه ننمایم ترا بر چیزی که آنچه بهتر است از خادم تسبحین الله ثلثا وثلثین وتحمدین الله ثلثا وثلثین وتکبرین الله تعالی اربعا وثلثین عند کل صلوة وعند منامک نزد هر نماز ونزد خواب خود ودرین حدیث بعد از نماز ونزد خواب رفتن هر دو واقع شده ودر حدیث سابق نزد خواب است فقط وخواندن آن بعد نماز مقرر ومشهور است واز امیر المومنین علی رضی الله عنه نقل کرده اند که فرمود هرگز این ورد از من فوت نشد حتی در شب صفین نیز رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اصبح قال بود آن حضرت چون صبح میکرد میگفت اللهم بک اصبحنا وبک امسینا وبک نحیی وبک نموت خداوندا بتو یعنی بقدرت تو وبحفظ تو وبنام تو صبح کردیم وبتو شام کردیم وبتو میزییم وبتو می میریم والیک المصیر وبسوی تست بازگشت واذا امسی قال وچون شبانگاه میکرد میگفت اللهم بک امسینا وبک اصبحنا وبک نحیی وبک نموت والیک النشور ودر بعضی حدیث در صبح ومسا هر دو ذکر اصبحنا وامسینا است لیکن در صبح تقدیم اصبحنا است بر امسینا ودر مسا تعمیم

امسینا بر اصبحنا و در صبح الیک المصیر و در مسا الیک النشور و مشهور روایت اصبحنا فقط والیک النشور در صبح و در مسا امسینا والیک المصیر و همه صحیح است فافهم و بک نحیی و بک نموت در
صبح مذکور شده نه در مسا رواه الترمذی وابوداود وابن ماجة وعنه قال قال ابوبکر قلت و هم از ابی هریره است که گفت گفت امیر المومنین ابوبکر رضی الله عنه گفتم یا رسول الله
مرنی بشیء اقوله اذا اصبحت واذا امسیت امر کن مرا بچیزی یعنی بوردی که بگویم و بخوانم آنرا چون صبح کنم و چون شام کنم قال قل گفت آن حضرت بگو اللهم عالم الغیب والشهادة
ای خدای دانای پدید و ناپدید و حاضر و غایب فاطر السموات والارض ای آفریننده آسمانها و زمینها رب کل شیء وملیکه ای پروردگار هر چیز و مالک و پادشاه وی اشهد
ان لا اله الا انت گواهی میدهیم که نیست معبود بحق مگر تو اعوذ بک من شر نفسی پناه میجویم بتو از بدی نفس خود ومن شر الشیطان وشرکه و پناه میجویم از شر شیطان و اشراک وی
که میخواند و باعث میشود مردم را بران وشرک بفتح شین وراء نیز روایت است یعنی دام صیاد و مراد آنچه در فتنه و ابتلا می اندازد و گرفتار میکند شیطان آدمیان را بسبب آن مثل نسا و اموال و اولاد
که از یاد خدا و از فرموده وی باز میدارند قله اذا اصبحت واذا امسیت بگو این را چون صبح کنی و شام کنی واذا اخذت مضجعک و چون بگیری خوابگاه خود را یعنی بخواب روی رواه الترمذی
وابوداود والدارمی وعن ابان بفتح همزه و تخفیف موحده بن عثمان از تابعین است و در حرب جمل با عائشه بود و نخست کسی که گریخت وی بود و احول و ابرص و اصم بود و در آخر بفالج در ماند
شد روایت دارد از پدر خود و غیر وی از صحابه رض قال سمعت ابی یقول قال النبی صلی الله علیه وسلم گفت شنیدم پدر خود را که میگفت گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ما من عبد یقول فی
صباح کل یوم ومساء کل لیلة نیست هیچ بنده که بگوید در صباح هر روز و مساء هر شب بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء صبح کردم و شام کردم بنام خدای
که زیان نمیکند با نام وی هیچ چیز در آسمان و زمین وهو السمیع العلیم و اوست شنوای دانا ثلث مرات بگوید سه بار فیضره شیء پس زیان کند او را چیزی و برسد او را آفتی فکان ابان
قد اصابه طرف فالج پس بود ابان تحقیق رسیده بود او را بعضی از فالج بفتح لام نام مرضی مشهور است که بر جای ماندگی آرد و آن سست شدن یکی از دو شق بدن است بسبب ریختن خلط
بلغمی که سد مسالک روح میکند فجعل الرجل ینظر الیه پس در ایستاد و مردی که روایت حدیث میکند از وی که می نگرد بسوی ابان یعنی شمار روایت میکرد بدیدکه بر کار این دعا هر روز بخواند هیچ آفتی
بوی نرسد و شما بخواند آنرا اکنون چون شما آفت فالج رسیده فقال له ابان ما تنظر الی پس گفت مر آن مرد را ابان چه نگاه میکنی بسوی من اما ان الحدیث کما حدثتک آگاه باش
بدرستیکه حدیث همچنان است که حدیث کردم من ترا یعنی صحیح است ولکنی لم اقله یومئذ ولیکن من نگفتم و نخواندم آنرا امروز و توفیق نداد خدای تعالی مرا ام لیمضی الله علی قدره
تا بگذراند و نافذ کرداند خدای تعالی بر من تقدیر خود را رواه الترمذی وابن ماجة وابوداود وفی روایة و در روایت ابی داود همچنین آمده است که هر که بگوید این را هر مساء
لم تصبه فجاءة بلاء حتی یصبح نرسد او را ناگهانی بلا تا آنکه صبح کند و فجاءة بفتح فا و سکون جیم و فتح همزه و بضم فا و فتح جیم و بمد هر دو جایز است ومن قالها حین یصبح لم تصبه فجاءة بلاء حتی
یمسی و کسیکه بگوید آنرا در وقتی که صبح میکند نرسد او را بلای ناگهان تا وقتی که شام کند وعن عبد الله رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول اذا امسی روایت است
از عبد الله بن مسعود که بدرستیکه آن حضرت بود که میگفت چون شب میکرد امسینا وامسی الملک لله شبانگاه کردیم و شبانگاه کرد تمام ملک خدا برای خدا والحمد لله ولا اله
الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر رب اسألک خیر ما فی هذه اللیلة ای پروردگار من سوال میکنم ترا نیکی آنچه درین شب
واقع شود وخیر ما بعدها و نیکی آنچه واقع شود بعد ازین شب واعوذ بک من شر ما فی هذه اللیلة وشر ما بعدها رب اعوذ بک من الکسل ومن سوء
الکبر او الکفر بجای الکبر معنی عدم ایمان یا بمعنی کفران نعمت وفی روایة و در یک روایت من سوء الکبر و الکبر بکسر کاف و فتح با و بکسر کاف و سکون با و در روایت اولی نیز
بهر دو وجه روایت است رب اعوذ بک من عذاب فی النار وعذاب فی القبر واذا اصبح قال ذلک ایضا و چون صبح میکرد میگفت آنرا او میگفت اصبحنا واصبح الملک
لله رواه ابوداود والترمذی وفی روایته لم یذکر من سوء الکفر وعن بعض بنات النبی روایت است از بعضی دختران پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان النبی
که بدرستی پیغمبر صلی الله علیه وسلم کان یعلمها بود که تعلیم میکرد پیغمبر خدا او را فیقول پس میگفت آن حضرت قولی حین تصبحین بگو هنگامیکه صبح کنی سبحان الله وبحمده
ولا حول ولا قوة الا بالله و در روایتی ولا حول ولا قوة الا بالله ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن اعلم ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء
علما فانه من قالهن حین یصبح پس بدرستی کسی که بگوید این کلمات را هنگامیکه صبح میکند حفظ حتی یمسی نگاه داشته شود از آفات انفسی و آفاقی تا آنکه شب کند ومن قالهن حین
یمسی حفظ حتی یصبح و کسیکه بگوید آنرا هنگامیکه شب کند نگاه داشته شود تا آنکه صبح کند رواه ابوداود وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من قال حین یصبح کسی که بگوید هنگامیکه صبح کند این آیت را که فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون پس پاکی یاد کنید خدا را هنگامیکه شام میکنید و هنگامیکه
صبح میکنید وله الحمد فی السموات والارض و مر خدا راست حمد در آسمانها و زمین وعشیا وحین تظهرون و در وقت شبانگاه از وقت مغرب تا عشا و در هنگام پیش از زوال الی
قوله تا قول وی تعالی وکذلک تخرجون درین آیت اشارت بصلوة خمس واقع شده چنانکه در محلش بیان کرده شده است و کسی که بخواند این آیت را در وقت صبح ادرک ما فاته فی
یومه ذلک دریابد چیزی را که در گذشته است او را از وِرد آن روز ومن قالهن حین یمسی ادرک ما فاته فی لیلته و کسی که بگوید این را هنگام که شام کند دریابد چیزی را که فوت شده است
در آن شب رواه ابوداود وعن ابی عیاش بتشدید تحتانیه و شین معجمه صحابیست نام وی زید بن صامت انصاری و ابو عیاش تابعی نیز هست و وی زید بن عیاش مخزومی است
روایت میکند ابو عیاش صحابی ان رسول الله بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفت من قال اذا اصبح کسیکه بگوید چون صبح کند لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر کان له عدل رقبة من ولد اسمعیل باشد مر او را ثواب برابر ثواب آزاد کردن بنده و برده از اولاد اسمعیل علیه السلام

بیان این در فصل ثانی از حدیث ثانی از باب تسبیح و تحمید در حدیث عمرو بن شعیب گذشته است وکتب له عشر حسنات ونوشته میشود برای وی ده نیکی وحط عنه عشر سیئات
وفرو افکنده میشود از وی ده بدی ورفع له عشر درجات وبلند کردانیده میشود برای وی ده پایه وکان فی حرز من الشیطان وباشد در پناه وجای استوار از شیطان حتی یمسی
تا آنکه شب کند ومن قالها اذا امسی کان له مثل ذلک حتی یصبح وکسیکه بگوید اینکلمه را چون شب کند باشد مر او را مانند آنکه مذکور شد از ثواب تا آنکه صبح کند راوی از ابی عیاش میگوید که فرای
رجل رسول الله پس دید مردی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فیما یری النائم در آنچه می بیند خواب کننده یعنی در خواب دید فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله ان ابا عیاش یحدث
عنک کذا وکذا بدرستیکه ابو عیاش حدیث میکند از تو چنین وچنین کنایت از مضمون این حدیث است که مذکور شد قال صدق ابو عیاش گفت آنحضرت راست گفت ابو عیاش رواه
ابو داود وابن ماجة وعن الحارث بن مسلم التمیمی روایت است از حارث بن مسلم که تابعی است عن ابیه از پدر خود عن رسول الله از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
انه اسر الیه که آنحضرت پوشیده ونهان گفت بوی سخن سر را از اسرار بکسر همزه راز گفتن فقال پس گفت آنحضرت اذا انصرفت من صلوة المغرب فقل قبل ان تکلم احدا
وقتیکه برگردی از نماز مغرب وسلام دهی بگو پیش از آن که سخن گوئی کسی را اللهم اجرنی من النار خدایا پناه ده مرا از آتش سبع مرات بگو هفت بار فانک اذا قلت ذلک پس بدرستیکه
تو وقتیکه بگوئی آنرا ثم مت فی لیلتک پس بمیری تو در همین شب کتب لک جوار منها نوشته شود مر ترا امان گذشتن از آتش واذا صلیت الصبح فقل کذلک وچون بگذاری نماز
صبح را پس بگو هم چنین این کلمه را هفت بار فانک اذا مت فی یومک پس بدرستیکه تو چون بمیری دران روز کتب لک جوار منها رواه ابو داود وعن ابن عمر قال لم یکن رسول الله صلی الله
علیه وسلم یدع هؤلاء الکلمات حین یمسی وحین یصبح نبود آنحضرت که ترک میداد ونمیگفت این کلمات را هنگامیکه شب میکرد وهنگامیکه صبح میکرد اللهم انی اسالک العافیة
فی الدنیا والآخرة خدایا من سوال میکنم ومیخواهم از تو سلامت از جمیع آفات در دنیا وآخرت اللهم انی اسالک العفو والعافیة خدایا سوال میکنم عفو وعافیت وسلامت را فی
دینی ودنیای در دین من ودنیای من واهلی ومالی ودر کسان من ومال من اللهم استر عوراتی خدایا بپوش عیبهای من فی الصراح عورت اندام شرم مردم وهر چه از دیدن
ونمودن آن شرم آید عورات جماعت وآمن روعاتی وایمن گردان ترسهای مرا اللهم احفظنی من بین یدی ومن خلفی خدایا نگاهدار مرا از پیش من واز پس من وعن یمینی وعن
شمالی واز جانب راست من واز جانب چپ من ومن فوقی ونگاهدار مرا از بالای من که بلای آفتی از آسمان نازل شود واعوذ بعظمتک من ان اغتال من تحتی وپناه میجویم
بزرگی تو از آنکه ناگاه هلاک کرده شوم من از زیر من از آنجا که شعور ندارم ومعنی اغتیال این است یعنی الخسف مجاز اغتیال خسف المعنی بزمین فرو بردن رواه ابو داود وعن انس
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یصبح کسیکه بگوید هنگامیکه صبح کند اللهم اصبحنا نشهدک ونشهد حملة عرشک خدایا صبح کردیم ما در حالیکه گواه
میگیریم ترا وگواه میگیریم بردارندگان عرش ترا وایشان هشت فرشته اند که میان گوش ودوش ایشان دو هزار ساله راه است ودر روایتی هفت صد ساله راه است وملائکتک وگواه میگیریم
همه فرشتگان ترا وجمیع خلقک وگواه میگیریم همه مخلوق ترا انک انت الله براینکه توئی خدا لا اله الا انت نیست خدا جز تو وحدک تنها لاشریک لک نیست انباز مر ترا در خدائی ودر
آفرینش ودر معبودیت وان محمدا عبدک ورسولک وبراینکه محمد بنده تو وفرستاده تو است الا غفر الله له ما اصابه فی یومه ذلک من ذنب مگر کسیکه بگوید این کلمات را در وقت
صبح مگر آنکه بیامرزد خدای تعالی مر او را چیزی که رسیده است او را دران روز از گناه وان قالها حین یمسی غفر الله له ما اصابه فی تلک اللیلة من ذنب واگر گوید این کلمات را هنگامیکه
شب کند می آمرزد خدای تعالی مر او را چیزی که رسیده او را دران شب از گناه ودران شب اللهم امسینا میگوید رواه الترمذی وابو داود وقال الترمذی هذا حدیث غریب
وعن ثوبان رض روایت است از ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من عبد مسلم یقول اذا اصبح ثلثا نیست هیچ بنده مسلمان که بگوید چون شام کند
وچون صبح کند سه بار اینکلمات را رضیت بالله ربا راضی شدم بخدا که پروردگار است وبالاسلام دینا وراضی شدم باسلام آنکه دین است وبمحمد نبیا وراضی شدم بمحمد با
آنکه پیغمبر است شرح این کلمات در اول کتاب در فصل اول از کتاب الایمان گذشته است فقد ذکر الا کان حقا علی الله ان یرضیه یوم القیمة مگر آنکه باشد حق واجب بر خدا بفضل وکرم
وی اینکه راضی کرداند او را روز قیامت یعنی بدهد او ثواب چندانکه راضی گردد رواه احمد والترمذی وعن حذیفة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا
اراد ان ینام وضع یده تحت رأسه بود آنحضرت وقتیکه میخواست که خواب کند مینهاد دست مبارک خود را زیر سر خود سابقا در فصل اول هم از حدیث حذیفه گذشت ودر حدیث حفصه
بیاید که دست مبارک مینهاد زیر رخساره پس احتمال دارد که بجهت قرب سر ورخساره بیکدیگر باشد یا گاهی زیر رخساره می نهاده وگاهی زیر سر ور سر تقدیر حکمت دران تهیئ برای تیقظ است چنانکه
حکمت در نوم بر شق ایمن نیز همین است چنانکه گذشت ثم قال اللهم قنی عذابک خدایا نگاهدار مرا از عذاب خود یوم تجمع عبادک در روزیکه فراهم می آری بندگان خود را یعنی روز محشر
او تبعث عبادک شک راوی است یعنی بجای تجمع تبعث گفت یعنی برانگیزی بندگان خود را رواه الترمذی ورواه احمد عن البراء وعن حفصة رض ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم کان اذا اراد ان یرقد وضع یده الیمنی تحت خده ثم یقول اللهم قنی عذابک یوم تبعث عبادک مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق است با ذکر
عدد یا وت ثلث مرات یعنی سه بار رواه ابو داود وعن علی رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول عند مضجعه اللهم انی اعوذ بک
بوجهک الکریم وکلماتک التامات خداوندا بدرستیکه من پناه میجویم بذات بزرگ تو وبکلمهای تو که تام وکامل اند ومراد اسماء وصفات او است یا کلمات قرآنی من شر ما انت آخذ
بناصیته از بدی هر چیزیکه تو گیرنده موی پیشانی آنی یعنی هر جنبنده که در تحت حکم وقبول وی است سبحانه وما من دابة الا هو آخذ بناصیتها اللهم انت تکشف المغرم والمأثم خدایا توئی که میکشائی ودور میکنی
وام وگناه را وبزه آنرا یعنی چیزیکه از ان بزه لازم آید اللهم لا یهزم جندک خدایا شکسته نمیشود لشکر تو ولا یخلف وعدک وخلاف کرده نمیشود وعده تو ودر بعضی نسخ

تخلف وعدک بضم یا و کسر لام بر لفظ خطاب یعنی خلاف نمیکنی وعدهٔ خود را و لا ینفع ذا الجد منک الجد و سود نمیکند خداوند بخت را از عذاب تو بخت و جد بمعنی پدر پدر نیز آمده و مود و انه یعنی
سود نمیکند نسب وجد بکسر جیم بمعنی کوشش نیز گفته اند و در باب رکوع ذکر آن گذشته است و جد اول اصح و اشهر و اظهر است سبحانک وبحمدک تنزیه میکنم ترا تنزیهی که لایق ذات تو است
و متلبس بحمد تو تسبیح میکنم رواه ابوداؤد وعن ابی سعید رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یاوی الی فراشه کسیکه بگوید هنگامیکه پناه آرد و
قصد باشش کند بسوی جامهٔ خواب خوابگاه را استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه ثلث مرات سه مرتبه غفر الله له ذنوبه می آمرزد خدای تعالی مر او را
گناهان او را وان کانت مثل زبد البحر و عدد رمل عالج واگرچه باشند گناهان وی مانند کف دریا در بسیاری یا باشند گناهان وی بشمار ریگ عالج بفتح لام و کسر آن نام وادی است
در زمین مغرب که ریگ وی بسیار است و بعضی عالج را بمعنی ریگ بسیار بر هم افتاده گفته اند بر این معنی عالج صفت رمل است و عدد ورق الشجر یا باشند بشمار برگ درختان و عدد ایام الدنیا
یا باشند بشمار روزهای دنیا و در چهار چیز تردید واقع شده تا مبالغه در کدام یکی از این ها بیشتر است رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن شداد بن اوس صحابی است
برادر زادهٔ حسان بن ثابت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یاخذ مضجعه بقراءة سورة من کتاب الله نیست هیچ مسلمانی که بگیرد خوابگاه خود را بخواندن
سورهٔ از کتاب خدا الا وکل الله به ملکا مگر آنکه وکیل میکند خدای تعالی بروی فرشته را توکیل گذاشتن کار بکسی فلا یقربه شیء یؤذیه پس نزدیک نمیشود او را چیزی که ایذا کند او را
حتی یهب متی هب تا آنکه بیدار شود هرگاه که بیدار شود رواه الترمذی وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلتان لا
یحصیهما رجل مسلم الا دخل الجنة دو خصلت اند که محافظت نکند و بجای نیارد آنها را مرد مسلمان مگر آنکه در آید بهشت را الا وهما یسیر. دانا و آگاه باشید که آن دو خصلت اندک
و آسانند ومن یعمل بهما قلیل و کسیکه عمل کند بآن دو خصلت اندک است یکی خصلت این است که یسبح الله فی دبر کل صلوة عشرا تسبیح کند خدای تعالی را یعنی سبحان الله گوید
در پس هر نماز ده بار ویحمده عشرا و حمد گوید او را یعنی الحمد لله گوید ده بار ویکبره عشرا و تکبیر گوید او را یعنی الله اکبر گوید ده بار قال گفت عبد الله بن عمرو فانا رایت رسول الله پس
من دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یعقدها بیده میشمرد این کلمات را و عقد میکرد آنها را بدست خود قال گفت آن حضرت فتلک خمسون ومائة باللسان پس آن
صد و پنجاه است در شب و روز بزبان والف وخمسمائة فی المیزان و هزار و پانصد است در ترازوی اعمال بحساب یکی بده و خصلت دوم این است واذا اخذ مضجعه یسبحه
ویکبره ویحمده مائة وقتی که بگیرد و بیاید خوابگاه خود را تسبیح کند خدا را و تکبیر گوید و حمد گوید او را صد بار و سی سه بار تسبیح و سی سه بار حمد و سی و چهار بار تکبیر چنانکه گذشت فتلک مائة
فی اللسان والف فی المیزان پس آن صد است در زبان و هزار است در میزان و مجموع این دو خصلت دو هزار و پانصد شد فایکم یعمل فی الیوم واللیلة الفین وخمسمائة سیئة
پس کدام یکی از شما میکند در روز و شب دو هزار و پانصد بدی تا مکفر گردد بدان پس لابد آنچه باقی ماند بعد از تکفیر رفع درجات شود قالوا وکیف لا نحصیها گفتند چگونه احصا نکنیم این
کلمات را یا این مذکورات را یعنی هرگاه که احصای این کلمات را اینچنین ثواب است چرا نکنیم آنرا و در بعضی نسخ لا نحصیهما است بضمیر تثنیه راجع بخلتین قال گفت آنحضرت یاتی احدکم
الشیطان وهو فی الصلوة می آید یکی از شما را شیطان و حال آنکه آن یکی در نماز خود است فیقول اذکر کذا اذکر کذا پس میگوید شیطان یاد کن چنین را یاد کن چنین را کنایت است از
خطرات و وساوس که شیطان در دل مصلی می اندازد حتی ینفتل فلعله ان لا یفعل تا آنکه باز میگردد یکی از شما از نماز بهمان خواطر پس شاید که نکند و نگوید آن اذکار و کلمات را یعنی چون
در نماز حضور از دست رفت و بخواطر گرفتار شد شاید که یاد نیاید و گفتن میسر نگردد این بیان عدم احصا و اتیان خصلت اولی باشد که ذکر این کلمات است بعد از نماز و اما بیان عدم
احصای خصلت ثانیه که ذکر است در وقت بخواب رفتن این است که فرمود ویاتیه فی مضجعه و می آید یکی از شما را شیطان در خوابگاه وی فلا یزال ینومه پس همیشه است
شیطان که می خواباند او را حتی ینام تا آنکه خواب میکند پس فرصت ذکر نمی یابد رواه الترمذی وابوداؤد والنسائی وفی روایة ابی داؤد و در روایت ابی داؤد
اختلافی در بعضی الفاظ هست یکی آنکه در روایت وی اینچنین آمده است خصلتان او خلتان شک در لفظ که خصلتان گفته یا خلتان دیگر اختلاف این است که گفته لا یحافظ
علیهما عبد مسلم بجای لا یحصیهما رجل مسلم وکذا فی روایته بعد قوله و همچنین است در روایت ابی داؤد بعد از قول وی که گفته والف وخمسمائة فی المیزان اینچنین
واقع شده است که قال ویکبر اربعا وثلثین اذا اخذ مضجعه ویحمد ثلثا وثلثین ویسبح ثلثا وثلثین بتقدیم تکبیر اربعا وثلثین بر قول وی اذا اخذ مضجعه و بر ذکر حمد و
تسبیح و بیان عدد هر یک و در روایت دیگران اذا اخذ مضجعه مقدم است و ایضا ذکر تسبیح و حمد مقدم است بر ذکر تکبیر و بیان عدد نیست فافهم وفی اکثر نسخ المصابیح عن عبد الله
بن عمرو این بیان فائده دیگر است که مؤلف روایت این حدیث را از عبد الله بن عمرو بن العاص و در اکثر نسخ مصابیح از عبد الله ابن عمر بن الخطاب کرده وعن عبد الله بن غنام بفتح
غین معجمه و تشدید نون صحابی است انصاری معدود است در اهل حجاز قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یصبح کسی که بگوید هنگامیکه صبح کند اللهم
ما اصبح بی من نعمة او باحد من خلقک فمنک وحدک خدایا آنچه صبح کرده است بمن از نعمت یا صبح کرده است بیکی از خلق تو از نعمت پس از تست تنها لا شریک لک
نیست انباز مر ترا در دادن آن نعمت اگرچه سبب و واسطه باشد اما آن سبب و واسطه هم از تست و بقدرت و ارادت تست فلک الحمد ولک الشکر پس مر تراست ستایش و مر تراست
سپاس و مخصوص است بتو و غیر تو در آن شریک نباشد پس کسی که در وقت صبح این دعا بخواند فقد ادی شکر یومه پس بتحقیق ادا کرد شکر روز خود را ومن قال مثل ذلک حین یمسی
فقد ادی شکر لیلته و کسی که بگوید مانند این هنگامیکه شب کند پس بتحقیق ادا کرد شکر شب خود را در اخبار وارد شده است که داؤد علیه السلام گفت پروردگارا نعمتهای تو نزد من بسیار
شده شکر آن چگونه گویم فرمان آمد یا داؤد چون دانستی که آنچه نزدیک تست از نعمت همه از من است بتحقیق شکر گفتی تو آنرا رواه ابوداؤد وعن ابی هریرة رض عن النبی صلی الله علیه وسلم

انه کان یقول اذا آوی الی فراشه روایت میکند ابوہریره از آنحضرت که میگفت که چون می آمد بسوی فراش خود اللهم رب السموات و رب الارض ای خدا پروردگار آسمانها و پروردگار
زمین اشارت است باصول اسباب کلیه بقای عالم و رب کل شیٔ و پروردگار ہر چیز تعمیم ربوبیت است نسبت بہر چیز از آنچه در میان آسمان و زمین است از عناصر و موالید و افراد و جزئیات
آن فالق الحب والنوی شگافنده دانه و خسته اشارتست بارزاق جسمانیه که بآن بقای اجسام است حب در طعام و استعمال یابد و نوی در ثمر و مانند آن منزل التوریة والانجیل
والقرآن فرو فرستنده این سه کتاب بزرگ جلیل الشان اشارتست بارزاق روحانیه متعلق تدبیر احوال آخرت و ذکر زبور نکرد از جهت عدم اشتمال آن بر احکام و شرایع چه اکثر آنچه در وی
مذکور است اذکار و دعوات و مناجات است و تحقیقت وی جزوی از توریت است کذا قالوا اعوذ بك من شر کل ذی شر انت آخذ بناصیته پناه میجویم بتو از بدی ہر خداوند
بدی که تو گیرنده موی پیشانی او را و مسخر داری او را بقدرت خود و انت الاول فلیس قبلك شیٔ توئی اول پس نیست پیش از تو چیزی و انت الاخر فلیس بعدك شیٔ و توئی آخر پس نیست
پس از تو چیزی و انت الظاهر فلیس فوقك شیٔ و توئی ظاہر و پیدا پس نیست بالای تو چیزی و انت الباطن فلیس دونك شیٔ و توئی باطن و پنهان پس نیست زیر تو چیزی سر چه بالا
ظاہر میباشد و ہر چه پایانست باطن پس نفی فوقیت مناسب ظہور باشد و نفی دونیت مناسب بطون و دون اینجا بمعنی ضد فوق است اقض عنی الدین بگذار از من وام را یعنی بری گردان
از آن و توفیق ده که قضا کنم آنرا باعطای اسباب و قضا وام گذاردن و رسانیدن و ادا کردن حاجت واغننی من الفقر و غناء داده از فقر و من بمعنی بعد است رواه ابوداؤد والترمذی وابن ماجه
ورواه مسلم مع اختلاف یسیر و روایت کرد آنرا مسلم باندک اختلافی در الفاظ وعن ابی الازهر الانماری بفتح ہمزه و سکون نون صحابی است که ساکن شام بود ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم کان اذا اخذ مضجعه من اللیل بود آنحضرت چون بخوابگاه میرفت در شب قال میگفت بسم الله وضعت جنبی بنام خدا نهادم پہلوی خود را اللهم اغفرلی ذنبی
واخسأ شیطانی و بران و دور کن شیطان مرا او قرین او ست یا ہر که قصد اغوای او کند و خسأ راندن سگ است وفك رهانی و برہان و بیرون آر گرو مرا و خلاص کردن نفس است که
بجزای عمل خود در گرو می باشد چنانکه در قرآن مجید میفرماید کل نفس بما کسبت رہینة و فك خلاص کردن و بیرون آوردن از گرو و رہان بکسر را گرو واجعلنی فی الندی الاعلی و بگردان مرا
در مجلس اعلی که ملائکه کرام مقربین اند و ندی بفتح نون و کسر دال و تشدید بمعنی مجلس است و اہل مجلس را نیز خوانند و آنحضرت اگرچه در مرتبه عزت و فضیلت و کرامت اعلا و اکمل از ملائکه است اما
شوق تعالی قرب درگاه علو و ارتفاع مقام ملکوت او را بران میدارد که ہمیشه در آنجا میباشد و از مباشرت و مخالطت ناسوت که بحکم بشریت در اینجاست مبرا و معلا باشد فافهم وبالله التوفیق رواه
ابوداؤد وعن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اخذ مضجعه قال الحمد لله الذی کفانی واوانی واطعمنی وسقانی شکر خدایرا
که کفایت کرد مرا و جای پناه داد مرا و خورانید مرا و نوشانید مرا والذی من علی فافضل و آن کسی که نعمت داد مرا پس زیاده و افزون داد مرا والذی اعطانی فاجزل و آن کسی که عطا کرد
مرا پس بسیار کرد قریب بفقره اولی است آن باعتبار کیفیت است و این باعتبار کمیت الحمد لله علی کل حال حمد مر خدایراست در ہر حال فقر و غنا و شدت و رخا و نعمت و بلا که ہر دو نعمت
لطف وی ظاہر یا خفی شامل حال بنده است اللهم رب کل شیٔ وملیکه واله کل شیٔ اعوذ بك من النار رواه ابوداؤد وعن بریدة بضم با صحابی مشهور است قال شکی خالد
بن الولید الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال گله کرد خالد بن الولید بسوی آنحضرت پس گفت یا رسول الله ما انام اللیل من الارق خواب نمیتوانم کرد در شب از بیداری و ارق
بفتح ہمزه و را و بقاف علتی است که خواب می برد فقال نبی الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اویت الی فراشك فقل وقتی که بیائی تو بفراش خود پس بگو این کلمات را
اللهم رب السموات السبع وما اظلت ای خدا پروردگار ہفت آسمان و پروردگار ہر چیزی که سایه افکنده آسمانها بران چیز و رب الارضین وما اقلت و پروردگار زمینها و بارها که برداشته
زمینها آنرا ارض را گاہی مفرد می آرند باعتبار آنکه طبقات وی ہمه حکم یک طبقه دارند و گاہی جمع نیز می آرند که متعدد اند و گاہی تاویل میکنند لفظ جمع را باقالیم و آفاق والله اعلم و رب الشیاطین
وما اضلت و پروردگار شیطانان و کسی که گمراه میکنند شیاطین مراد جنود شیطانند تا شامل جن وانس باشند کن لی جارا من شر خلقك باش مرا ہمسایه و پناه از شر خلق خود کلهم جمیعا
ہمه ان یفرط علی احد منهم از این که پیش دستی کند و بکند و بشتابد بر من یکی از ایشان او ان یبغی یا آنکه ستم کند بر من و از حد درگذرد و یبغی بفتح عین معجمه عز جارك غالب و قویست
ہمسایه تو و زنهار داده تو که در پناه عزت و قدرت تو آمده و جای گرفته است وجل ثناءك و بزرگ است ستایش تو که ہیچکس جز تو نتواند که بجا آرد ولا اله غیرك لا اله الا انت تاکید و
تقریر توحید است و از اینجا معلوم میشود که ارق از تصرفات شیطان و جن است رواه الترمذی وقال هذا حدیث لیس اسناده بالقوی والحکم بفتحتین بن ظهیر بضم ظای
معجمه و فتح ہا الراوی که راوی این حدیث است قد ترك حدیثه بعض اهل الحدیث بتحقیق ترک داده اند حدیث او را بعضی از اہل حدیث اینچنین گفته است بخاری و ابوزرعه و نسائی
وابن ابی حاتم و گفته است ابن معین که وی چیزی نیست و ابن عدی گفته که اکثر احادیث وی غیر محفوظ است و در بعضی نسخ الحکیم بیا است و در حاشیه نوشته که صواب حکم است بی یا چنانکه در تقریب
و کاشف و جز آن مذکور است الفصل الثالث عن ابی مالك روایت است از ابی مالک اشعری و بعضی گفته اند اشجعی صحابی است که در نام وی اختلاف است اشهر آنست که
نام وی کعب بن مالک است ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا اصبح احدکم فلیقل اصبحنا واصبح الملك لله رب العالمین اللهم انی اسالك خیر هذا
الیوم خدایا من سوال میکنم ترا نیکی این روز را و بیان کرد خیر را بقول خود فتحه کشایش او را که ابواب خیرات در وی کشاده گردد و نصره و یاری دادن تو مرا در این روز که بر نفس و شیطان و خلق
مرا یاری دہی و نصرت بخشی و مخذول نگردانی و نوره و روشنائی دل که بنور ایمان و طاعت و معرفت نورانی باشد و برکته و فزونی لطف و کرم و فضل تو که برسد مرا در این روز وهداه و راه
راست که در عمل و اعتقاد بر حق و ثواب باشم و اصل ہمه برکات و شامل ہمه خیرات این است و این جز بتوفیق و تائید آلهی میسر نگردد و رزقنا الله واعوذ بك من شر ما فیه و پناه میجویم بتو
از بدی چیزی که درین روز است ذکر این مبالغه و تاکید است از اضداد این خصال مذکوره و شر ما بعده و پناه میجویم بتو از شر چیزی که بعد ازین روز است ذکر این مبالغه و تاکید است در استعاذه

از شر که متوالی و متواتر گردد نعوذ بالله من ذلک ثم اذا امسی فلیقل مثل ذلک پستر چون شب کند پس باید که بگوید مانند این رواه ابوداود وعن عبد الرحمن بن ابی بکرة ابوبکره بفتح با در
آخر تا صحابی مشهور است که خود را در روز طائف از درون حصن بچرخ چاه پایان افکنده و در خدمت آن حضرت آمده اسلام آورد و آن حضرت او را ابی بکره کنیت کرد و بکرة البئر چرخ چاه
و عبد الرحمن بن ابی بکره تابعی کثیر الحدیث است قال گفت قلت لابی گفتم مر پدر خود را که ابی بکره است یا ابت اسمعک تقول کل غداة ای پدر من میشنوم ترا که میگوئی هر بامداد و مراد بغداة اینجا یوم است
شامل صبح و مسا اللهم عافنی فی بدنی خداوندا عافیت و سلامت ده مرا در تن من اللهم عافنی فی سمعی خداوندا عافیت بخش مرا در شنوائی من اللهم عافنی فی بصری خداوندا
عافیت و سلامت ده مرا در بینائی من تخصیص سمع و بصر از جمله اعضا و اجزای بدن بجهت شرف آنهاست و تقدیم طلب عافیت سمع تلویح است باشرفیت وی از بصر چنانکه اکثر علما برانند و اکثر ذکر این دو صفت
بهمین ترتیب است لا اله الا انت تکررها ثلثا حین تصبح وثلثا حین تمسی مکرر میکردانی این کلمات را سه کرت هنگامیکه صبح میکنی و سه کرت هنگامیکه شب میکنی فقال یا بنی
سمعت رسول الله پس گفت پدر من ای پسرک شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یدعو بهن دعا میکرد باین کلمات و میخواند این دعا را فانا احب ان استن
بسنته پس من دوست میدارم که عمل کنم و اتباع کنم بطریقه آن حضرت اشارت کرد بآنکه در عمل از دعا و جز آن منظور اصلی باید که امتثال امر و اتباع سنت باشد نه جزاء عمل و استجابت دعا
رواه ابوداود وعن عبد الله بن ابی اوفی صحابی مشهور است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اصبح قال بود آن حضرت که چون صبح میکرد می گفت اصبحنا
واصبح الملک لله والحمد لله والکبریاء والعظمة لله والخلق والامر واللیل والنهار وما سکن فیهما لله و همه مر خدا راست و ملک اوست و صفات اوست و مخلوق
و آفرینش و حکم اوست اللهم اجعل اول هذا النهار صلاحا خداوندا بگردان اول این روز را نیکی و صلاح ضد فساد و اوسطه نجاحا و بگردان میان این روز را پیروزی و برآمد حاجت
و آخره فلاحا و بگردان پایان این روز را رستگاری یا ارحم الراحمین ای مهربان ترین مهربانان که مهر تو شامل تمامه اوقات و احوال است ذکره النووی فی کتاب الاذکار
بروایت ابن السنی بضم سین و تشدید نون وعن عبد الرحمن بن ابزی بفتح همزه و سکون موحده و زای مقصوره آن حضرت را دریافته و پس وی صلی الله علیه وسلم نماز گذارده
و عامل امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بود بخراسان و اکثر روایات وی از امیر المؤمنین عمر و ابی بن کعب است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا اصبح میگفت
آن حضرت چون صبح میکرد اصبحنا علی فطرة الاسلام صبح کردیم بر دین اسلام و کلمة الاخلاص و بر کلمه اخلاص که لا اله الا الله است و علی دین نبینا محمد و بر دین پیغمبر ما
که محمد است صلی الله علیه وسلم ظاهر آنست که این لفظ آن حضرتست و آن حضرت مبعوث بود بسوی خلق و بسوی خود و علی ملة ابینا ابراهیم و بر دین پدر ما که ابراهیم علیه السلام
است حنیفا مایل از باطل بحق و از شرک بتوحید و ما کان من المشرکین و نبود ابراهیم عم از مشرکان رواه احمد والدارمی باب الدعوات فی الاوقات باب در ذکر
دعاهای که خواندن آن در اوقات مخصوص آمده است و وقت زمانی را گویند که برای چیزی مخصوص گردانیده شده است چنانکه وقت نماز و وقت روزه و وقت حج و همچنانکه دعا در
اوقات مخصوص آمده در احوال مخصوص نیز آمده چنانکه در حال غضب و حال صف بستن در جنگ کافران و مانند آن و چون آن مستلزم اوقاتست مولف همه را داخل اوقات ساخت و
بعضی اوقات را جدا ذکر کرده اند و احوال را جدا زیرا که معتبر در آن همان حال است نه وقت فافهم الفصل الاول عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لو ان احدکم اذا اراد ان یاتی اهله قال اگر ثابت شود آنکه یکی از شما وقتی که خواهد بیاید زن خود را و جماع کند بگوید بسم الله اللهم جنبنا الشیطان خداوندا یکسو دار و دور دار ما را از شیطان
وجنب الشیطان ما رزقتنا و یکسو دار و دور دار شیطان را از چیزی که روزی کنی ما را از ولد فانه ان یقدر بینهما ولد فی ذلک پس بدرستیکه شان این است که اگر تقدیر کرده شود میان آن
مرد و زن فرزندی در آن جماع لم یضره شیطان ابدا زیان نمیکند او را شیطان هرگز متفق علیه و از اینجا مفهوم میشود که اگر نگوید این دعا را در وقت جماع و توفیق ذکر دعا نمی یابد شیطان آن
راه می یابد و زیان میکند و کیست که در آن وقت توفیق ذکر دعا می یابد و از اینجاست فساد احوال اولاد و تباهکاری ایشان وعنه ان رسول الله و هم از ابن عباس است که پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم کان یقول عند الکرب بود که میگفت نزد اندوه فی الصراح کرب اندوه که دم بازگیرد از وی یعنی اندوه سخت لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله الا الله رب العرش
العظیم لا اله الا الله رب السموات و رب الارض و رب العرش الکریم عظیم و کریم صفت عرش است یا صفت الله اگر گفته شود که این ذکر است نه دعا جوابش آنکه ذکر هم حکم
دعا است زیرا که ثنای کریم در معنی سوال است و نیز وارد شده است که حق تعالی میگوید اگر کسی که باز دارد او را ذکر من از سوال من بدهم او را زیاده تر از آنچه میدهم سائلان را متفق علیه وعن
سلیمان بن صرد بضم صاد و فتح را صحابی بود خیر فاضل عابد سن عالی داشت و شریف قوم خود بود و امیر بود بر لشکری که بکینه کشی خون امام شهید حسین بن علی ابن طالب برآمده و له قصة قال
گفت سلیمان استب رجلان عند النبی دشنام یکدیگر کردند دو مرد نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم و نحن عنده جلوس و ما صحابه نزد آن حضرت نشسته بودیم و احدهما
یسب صاحبه مغضبا قد احمر وجهه و یکی از آن دو مرد دشنام میداد یار خود را در حالی که در غضب آورده شده است که بتحقیق سرخ شده است روی وی فقال النبی پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم انی لاعلم کلمة لو قالها بدرستیکه من هر آینه میدانم کلمه را که اگر گفت وی آن کلمه را لذهب عنه ما یجد هر آینه میرفت از وی آنچه می یابد از غضب آن کلمه این است
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم فقالوا للرجل پس گفتند صحابه مر آن مرد را الا تسمع ما یقول النبی آیا نمی شنوی چیزی که میگوید پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت انی لست بمجنون
بدرستیکه من نیستم دیوانه و این کلمه کسی را گویند که مجنون است و گفته اند که این کلام کسی است که آراسته نیست بانوار شریعت و تفقه نکرده در دین پس توهم کرد که استعاذه مخصوص بمجنون میباشد و
ندانست که غضب از نزغات شیطانست و گفته اند که احتمال دارد که آن مرد منافق باشد یا از درشت خویان عرب باشد والله اعلم متفق علیه وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا سمعتم صیاح الدیکة وقتی که بشنوید بانگ خروسان را و دیکة بکسر دال و فتح یای تحتانیه جمع دیک بکسر و سکون تحتانیه مثل قردة و قرد فاسألوا الله من فضله

پس سوال کنید خدا را از افزونی کرم وی فانها رأت ملکا پس بدرستیکه مرغ دیده است فرشته را و وی بانگ میکند بدیدن فرشته پس دعا کنید بامید آمین فرشته بدانکه احادیث در فضایل خروس بسیار
آمده است و محدثان او را اکثر آنها سخن است و در حدیث خروس سفید که ندیم عرش است که چون وی آواز کند همه خروسان آواز کنند سخن است و این مبحث بتفصیل در شرح سفر السعادة مذکور و
مسطور است واذا سمعتم نهیق الحمار فتعوذوا بالله من الشیطان و وقتی که بشنوید آواز خر پس پناه جوئید بخدا از شیطان و بگوئید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم فانه رأی شیطانا
پس بدرستیکه وی دیده است شیطانی را از شیاطین متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا استوی علی بعیره بود آن حضرت
چون بر می آمد و قرار میگرفت بر پشت شتر خود خارجا الی سفر بیرون آینده بسوی سفر کبر ثلثا تکبیر می بر آورد سه بار ثم قال بس میگفت سبحان الذی سخر لنا هذا پاکی آن خدا را
که فرمان بردار کردانید برای ما این را یعنی شتر را و مانند آن از مراکب وما کنا له مقرنین و نبودیم ما مر او را طاعت آرنده و در واقع این حیوانات مثل اسب و شتر و فیل اگر تسخیر الهی نباشد
آدمیان کجا طاقت سواری و رام کردن آنها دارند محض قدرت و اقتدار اوست که اینها رام آدمیان شده اند فی الصراح مقرن بالکسر آنکه او را یاری تر نباشد در ستور راندن و کشاورزی وانا الی ربنا لمنقلبون
و بدرستیکه ما بسوی پروردگار خود هر آینه بازگردنده ایم و رجوع کننده ایم و وجه اتصال این کلام بکلام سابق آن است که رکوب از برای انقلاب و انتقال از مکانی بمکانی است و انتقال عظمی
انقلاب بسوی خداست جل جلاله و نیز سواری محل خطر و هلاکت پس سوار را باید که غافل نباشد از آن و مستعد باشد از برای لقای خدا که مرگ است اللهم انا نسالک فی سفرنا هذا البر
والتقوی خداوندا ما سوال میکنیم ترا در این سفر نیکی و پرهیزکاری ومن العمل ما ترضی و سوال میکنیم از عمل آنچه خشنود باشی تو اللهم هون علینا سفرنا خداوندا آسان و سبک کردان
بر ما این سفر ما را تا متعب و رنج نکشیم در وی واطو لنا بعده و در نورد برای ما دوری این سفر را اللهم انت الصاحب فی السفر خداوندا تو یار و همراه در سفر والخلیفة فی الاهل و نگاهبان و متولی امور
پس از ما در اهل خانه اللهم انی اعوذ بک من وعثاء السفر خداوندا پناه میجویم بتو از مشقت سفر که در رویم در آن بآسانی وعث جای نرم که پای فرو رود در وی و بآسانی نتوان رفتن بر وی که پای بلغزد
ومن کآبة المنظر و از شکستگی نفس که جای نگریستن است و کآبة بفتح کاف بر وزن رافت و بمد همزه شکستگی و بد حالی از غم و اندوه وسوء المنقلب بفتح لام فی المال والاهل و از بدی باز گشتن در مال و کسان خانه
یعنی غم و اندوه کشم بسبب آنکه در ایشان مکاره بینم از هلاک و نقصان یا برگردم بحالت بدی قضای حاجت و حصول مقصود واذا رجع قالهن وزاد فیهن و چون بر میگشت از سفر میگفت این کلمات مذکوره را
و زیاده میکرد در آنها این کلمات را که آئبون تائبون عابدون رجوع کنندگانیم توبه کنندگانیم بندگی کنندگانیم لربنا حامدون برای پروردگار خود حمد گویندگانیم و در بعضی الفاظ آئبین
تائبین عابدین لربنا حامدین نیز آمده رواه مسلم وعن عبد الله بن سرجس بفتح سین مهملتین و سکون راء و کسر جیم صحابی مشهور است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سافر
یتعوذ من وعثاء السفر وکآبة المنقلب والحور بعد الکور و پناه میجست از نقصان بعد از زیادت و کمی بعد از بسیاری و از فساد امور بعد صلاح آن و از وحدت بعد از جماعت و بعد الکون بنون
نیز روایت کرده اند یعنی از نابودن حالت مستحسنه بعد از بودن و از تغیر بعد از ثبات و اصل کور پیچیدن دستار است و حور شکستن آن ودعوة المظلوم و پناه میجست از دعای مظلوم و پناه جستن از دعوت مظلوم در حقیقت
پناه جستن از ظلم است که ظلم نکنم بر کسی تا مظلوم دعا کند بر من وسوء المنظر فی الاهل والمال رواه مسلم وعن خولة بفتح خای معجمه و سکون واو بنت حکیم صحابیه است از صحابیات فاضلات قالت
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من نزل منزلا فقال گفت خوله شنیدم آن حضرت را که میگفت کسی که فرود آمد منزلی را پس بگوید اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق پناه میجویم
بکلمات خدا که تام و کامل اند و نقصان را بدان راه نیست مراد کلمات قرآنی است و بعضی گفته اند اسما و صفات حق از شر چیزی که پیدا کرده است خدا لم یضره شیء حتی یرتحل من منزله ذلک زیان نکند آن کس را
چیزی از موذیات تا آنکه کوچ کند از آن منزل رواه مسلم وعن ابی هریرة رض قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد مردی بسوی آن حضرت فقال پس گفت آمد یا رسول الله ما لقیت
من عقرب لدغتنی البارحة چه عجب و محنت یافتم من از زدن و تشویش از کژدم که گزید مرا دی شب قال گفت آن حضرت اما لو قلت حین امسیت آگاه باش اگر میگفتی تو بگاه شبانگاه کردی
تو این دعا را اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق لم یضرک زیان نمی کرد عقرب ترا و نمی گزید رواه مسلم وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم اذا کان فی سفر واسحر یقول سمع و سمع ابی
هریره است که آن حضرت چون میبود در سفر و سحر میکرد یعنی چون وقت سحر میشد یا سیر در وقت سحر میکرد میگفت سمع سامع بحمد الله وحسن بلائه علینا سمع را بدو وجه روایت کرده اند یکی بکسر میم و تخفیف آن از سماع یعنی
دوم بفتح و تشدید از تسمیع یعنی شنوانیدن بغیر او بر تقدیر خبر است بمعنی امر و بر تقدیر اول معنی آنست باید که بشنود شنونده حمد گفتن ما خدا را و خوبی نعمت وی ما را تا اتباع کند و گواه شود بر آن و بلا بمعنی نعمت نیز آید و حقیقت وی ابتلا و امتحان خیر است
مر بنده را و وی تعالی بنده را گاهی امتحان بعضرت میکند تا صبر کند و گاهی بمسرت تا شکر گوید و هر دو نعمت است باعتبار حصول تعرف و ترتیب اجر و کمال ایمان و معنی بر تقدیر ثانی آنست باید که بشنواند مر غیر او را و برساند بدیگران حمد گفتن ما را تا اتباع کنند
در حمد گفتن بدین وقت چنانکه امر بتبلیغ شاهد مر غایب را آمده است و بعضی بر خبر حمل کرده اند یعنی آنکه هر کرا سمع است شنیده است حمد گفتن ما را و شنوانیده است و این امر نسبت مشهور و مستفیض است که بر هیچ احد مخفی نیست ربنا
صاحبنا پروردگار ما مصاحب شو ما را بعنایت و کلائت و رعایت وافضل علینا و احسان کن بافزونی کرم و عنایت طلب است مزید عنایت و ادامت نعمت و حصول برکت را و درین اشارتست بآنکه بنده با وجود افاضت نعم
و توالی آن مستغنی نیست از طلب مزید و هیچ آنانکه غنی تر اند محتاج تر اند عائذا بالله من النار میگویم این در حالتی که پناه جوینده ام بخدا از آتش یا معنی آنست که میگفت آن حضرت این قول در حالتی که عائذ بود بر تقدیر اول قول سول است و بر تقدیر
ثانی قول راوی فافهم رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قفل من غزو او حج او عمرة بود آن حضرت چون باز میگشت از غزا یا از حج یا از عمره یکبر علی کل شرف
من الارض ثلث تکبیرات تکبیر می بر آورد بر هر جای بلند از زمین سه تکبیر و این عادت مستمره وی بود صلی الله علیه وسلم در جمیع احوال که چون بجای بلندی می بر آمد تکبیر می بر آورد و توریشتی گفته است که سبب استحباب ذکر الله
نزد تجدد احوال و تقلب در آن رعایت میکرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم آنرا در زمان و مکان چنانکه در صباح و مسا و یقظه و منام ذکر میکرد و اشارتست بآنکه آدمی را باید که در تقلب احوال از تقلب احوال غافل نباشد بعضی گفته اند
که وجه در تشریع تکبیر آن باشد که چون بر آمدن بر جای بلند علو و ارتفاع حسی حاصل می کرد شاید که در نفس وی چیزی از آن راه یابد پس دفع کرد آنرا بشهود کبریای حق و عظمت وی میتوان گفت که بر آمدن بمکان عالی مذکر می گردد
عارف را بکبریای حق و عزو علا و شهود عظمت وی بی آنکه در نفس وی چیزی از آن حاصل کرد و این معنی احسن و اوفق است بحال شریف آن حضرت صلی الله علیه وسلم و در فصل ثالث بیاید که وی تسبیح میکرد نزد نزول و در بعضی اخبار آمده است که

تهلیل میکرد نزد هبوط و آن بجهت آنچه حاصل میشد از ذلت و انکسار و تنزل پس تنزیه میکرد حق تعالی را از ان چنانچه ظاهر میشود از قول وی ثم یقول تسبیر میگفت لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر آئبون تائبون عابدون ساجدون لربنا حامدون صدق الله وعده راست کرد خدا وعده خود را در تقویت
و تائید دین اسلام ونصر عبده و یاری داد بندهٔ خود را که عبارت از ذات شریف خود است وهزم الاحزاب وحده و شکست داد گروههای کفر را تنها اگرچه مسلمانان جنگ
کردند و شکست دادند ولیکن بحقیقت همه بقدرت وی است تعالی و احتمال دارد که مراد باحزاب گروهها است از طوائف مشرکین و قبائل یهود که در غزوهٔ خندق که آنرا غزوهٔ احزاب
نیز میگویند جمع شده و لشکرها ساخته و در محاربهٔ رسول خدا صلی الله علیه وسلم اتفاق نموده بودند و پروردگار تعالی بادها فرستاد و لشکرهای ملائکه برگماشته دمار از روزگار آنها برآورد و قول
وی وحده تلمیح است بقول سبحانه وکفی الله المؤمنین القتال وکان الله قویا عزیزا متفق علیه وعن عبد الله بن ابی اوفی بفتح همزه و سکون واو و فا صحابی مشهور است و آخر
کسی است که مرد در کوفه از صحابه رضی الله عنهم قال گفت دعا رسول الله دعا کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یوم الاحزاب علی المشرکین فقال دعای بد کرد آن
حضرت روز غزوهٔ احزاب که غزوهٔ خندق است بر مشرکان پس گفت اللهم منزل الکتاب ای خدای فرستندهٔ کتاب یعنی قرآن یا جنس کتاب سماوی سریع الحساب شتابنده
گیرندهٔ حساب از بندگان بجهت علم و احاطهٔ تامهٔ اعمال بندگان قلیل و کثیر اللهم اهزم الاحزاب خداوندا شکست ده این گروههای کافر را اللهم اهزمهم وزلزلهم خداوندا شکست
ده ایشان را و بجنبان ایشان را و بلغزان پای ثبات ایشان را متفق علیه وعن عبد الله بن بسر بضم موحده و سکون مهمله صحابی مشهور است که او را و پدر و مادر او را و برادر و خواهر او را صحبت است
و آن حضرت در خانهٔ ایشان آمد و طعام خورد و دعا کرد ایشان را چنانکه درین حدیث آمده که قال نزل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی گفت نزول کرد آن حضرت و آمد بر پدر من فقربنا
الیه طعاما پس نزدیک گردانیدیم و پیش آوردیم بسوی آن حضرت طعامی را و وطبة فاکل منها و پیش آوردیم وطبه را پس خورد آن حضرت از وطبه این لفظ را بر وجوه متعدده روایت
کرده اند و اختلاف کرده اند که اصح کدام است قاضی عیاض در مشارق الانوار در حرف واو گفته که وطئة بکسر طا و همزهٔ ممدوده بعد وی تمر است که خستهٔ آنرا برآرند و در شیر خمیر کنند و ابن درید
گفته که وطئه عصیدهٔ تمر است و اختلاف و وهم درین لفظ بسیار است و صحیح این است و در حرف را گفته است که سمرقندی بضم را و فتح طا و احد رطب بمعنی خرمای تر روایت کرده و وطبه بسکون
الطا بعد وی بای موحده انتهی ونقل کرده اند از نووی که روایت اکثر بواو و اسکان طا و بای موحده است و موجود در نسخ مشکوة همین است و معنی وی مشک شیر والله اعلم ثم اتی بتمر پس آورده
شد خرمای خشک فکان یاکله ویلقی النوی بین اصبعیه پس بود آن حضرت که میخورد خرما را و می انداخت خسته را میان دو انگشت خود ویجمع السبابة والوسطی و جمع میکرد این
دو انگشت را وفی روایة و در روایتی اینچنین آمده است که فجعل یلقی النوی علی ظهر اصبعیه السبابة والوسطی پس گردانید که می انداخت خسته را بر پشت این دو انگشت خود ثم
اتی بشراب فشربه پس آورده شد آب خوردن پس نوشید او را فقال ابی پس گفت پدر من بآن حضرت واخذ بلجام دابته و گرفت بلگام چارپایهٔ او را که بر وی سوار بود ادع الله لنا
دعا کن خدا را برای ما فقال پس گفت آن حضرت اللهم بارک لهم فیما رزقتهم خداوندا برکت ده مر ایشان را در چیزی که رزق دادهٔ ایشان را واغفر لهم وارحمهم و بیامرز ایشان را
و رحمت کن ایشان را رواه مسلم الفصل الثانی عن طلحة بن عبید الله روایت است از طلحه رضی الله عنه که از عشرهٔ مبشره است ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا
رای الهلال قال بود آن حضرت چون میدید ماه نو را میگفت اللهم اهله علینا بالامن والایمان خداوندا طالع گردان هلال را بر ما و نمایان ما را با امن از آفات نفس و مخافات دهر و به
ثبات ایمان والسلامة والاسلام و بسلامت قلب و احوال اسلام و استسلام احکام الٰهی یعنی مقرون گردان رؤیت آنرا برای ما باین اشیا که اصول عطا و عظائم نعیم است بلکه شامل است
تامهٔ نعمتها را و هلال مشهور آنست که تا سه شب از اول ماه است و بعد از وی قمر گویند و در قاموس گفته که هلال غرهٔ قمر تا دو شب یا تا سه شب یا تا هفت و دو شب که از آخر ماه بیست و شش و
بیست و هفت و در غیر آن قمر گویند انتهی و ظاهر آنست که معتبر در دعا اول شهر باشد و آنچه مشهور است از اقوال والله اعلم ربی وربک الله پروردگار من و پروردگار تو ای هلال خداست این
تنزیه است مر آنرا که خالق وی است از شریک و رد است بر دهریه و در حدیث تنبیه است بر استحباب دعا نزد ظهور آیات و تقلب احوال و عبور بمشاهدهٔ صانع بنظر در مصنوعات رواه الترمذی
وقال هذا حدیث حسن غریب وعن عمر بن الخطاب وابی هریرة رضی الله عنهما قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من رجل رأی مبتلی فقال
نیست هیچ مردی که دید شخصی را که ببلای گرفتار است پس گفت الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به شکر خدای را که عافیت داد مرا از آنچه مبتلا گردانیده است ترا بدان وفضلنی
علی کثیر ممن خلق تفضیلا و فضیلت داد و زیادتی بخشید مرا بر بسیاری از کسانی که پیدا کرده است فضیلت دادنی الالم یصبه ذلک البلاء مگر آنکه نرسد در آن بلا کائنا ما کان هر بلا که
باشد ولیکن گفته اند که این گفتن و خطاب کردن بدین کسی است که مبتلا است بفسق و معصیت و مجاهر است بان تا متاثر و منزجر گردد اما اگر بیماری و ناقص الخلقی را ببیند یا فاسق مستور الحال را
ببیند خطاب نکند و بلند نگوید بلکه در دل بگوید و بس تا متاذی و منکسر نگردد رواه الترمذی ورواه ابن ماجة عن ابن عمر وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعمرو
بن دینار الراوی لیس بالقوی وعن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من دخل السوق فقال کسیکه در آید در بازار پس بگوید لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر کتب الله له الف الف حسنة بنویسد خدای
تعالی مر او را هزار هزار نیکی ومحی عنه الف الف سیئة و بسترد و پاک کند از وی هزار هزار بدی ورفع له الف الف درجة و بلند میگرداند برای آن شخص هزار هزار پایه وبنی له بیتا فی الجنة
و برآرد برای وی خانه در بهشت طیبی در تقریر این حدیث اطناب و بیان شافی کرده حاصلش این است که اینهمه ثواب از جهت آنست که دفع میکند از اهل بازار که محل نزول وسوسه های [illegible] و نوع
ظلمت غفلت را و چون در ظلمت اطناب غفلت و شدت است اجر در ان نیز کثیر و عظیم شد بجهت وجود اجتهاد و هدایت که اعلی مرتبهٔ کمال است رواه الترمذی وابن ماجة وقال

الترمذی هذا حدیث غریب وفی شرح السنة این عبارت آورده که من قال فی سوق جامع یباع فیه کسیکه بگوید در بازاریکه جمع کننده است مردم اگر خرید و فروخت کرده
میشود و روی بدل من دخل السوق بجای این عبارت که در روایت اولی مذکور است وعن معاذ بن جبل رض قال سمع النبی گفت معاذ که شنید پیغمبر صلی الله علیه وسلم
رجلا یدعو یقول مردیرا که دعا میکند میگوید اللهم انی اسالك تمام النعمة خداوندا من می طلبم از تو تمامی نعمت فقال ای شیء تمام النعمة پس گفت آن حضرت و پرسید از ان مرد
داعی چه چیز است تمامی نعمت که تو می طلبی قال دعوة ارجو بها خیرا پس گفت آن مرد این دعائی است که امید میدارم با آن نیکی را و مجملا امید دارم که نزد خدا نعمتی تام است و من میطلبم آنرا
وحقیقت آنرا بتفصیل نمیدانم پس آن حضرت تعلیم کرد آنرا فقال پس گفت آن حضرت ان من تمام النعمة دخول الجنة والفوز من النار بدرستیکه از جمله تمام نعمت در آمدن در بهشت
است و رستگاری یافتن از آتش دوزخ که در دنیا بنعمتهای حق تعالی محفوظ و مسرور شده در آخرت از آتش دوزخ امان یافته در بهشت در آید و در وی بدیدار روی جل جلاله مشرف گردد و زیاده
برین چه نعمت باشد وسمع رجلا یقول و شنید آن حضرت مردیرا که میگفت یاذا الجلال والاکرام فقال گفت آن حضرت قد استجیب لك فسل بتحقیق قبول کرده شد و آماده
کرده شد اجابت دعا برای تو پس سوال کن و بخواه هرچه خواهی وسمع النبی صلی الله علیه وسلم رجلا وهو یقول و شنید آن حضرت مردیرا و حال آنکه آن مرد میگوید اللهم انی اسالك
الصبر خداوندا من میطلبم از تو صبر فقال سالت الله البلاء پس گفت آن حضرت صبر که می طلبی از خدا بلا میطلبی چه صبر بر بلا میباشد فاساله العافیة پس بطلب از خدا عافیت را که از جمیع
آفات و بلایا نگاه دارد که تحمل بلا سخت است بلا نباید طلبید و اگر بلا نازل گردد صبر باید کرد طریقه این است و اداب و صلاح حال هم درینست رواه الترمذی وعن ابی هریرة رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من جلس مجلسا فکثر فیه لغطه کسی که بنشیند نشستگاهی را پس بسیار گردید در ان مجلس بانگ و خروش وی و در قاموس گفته لغط بغین معجمه
مفتوحه و سکون نیز آمده و طای مهمله آواز یا آوازها که فهمیده نشود معنی آن و مراد اینجا کلام لاطائل و لایعنی است فقال قبل ان یقوم پس بگوید پیش از آنکه بایستد سبحانك اللهم وبحمدك
اشهد ان لا اله الا انت استغفرك واتوب الیك الا غفر له ما کان فی مجلسه ذلك نگوید این کلمات را مگر آنکه آمرزیده شود مر او را هرچه بود گذشته در ان مجلس رواه
الترمذی والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن علی رضی الله عنه انه اتی بدابة لیرکبها روایت است از امیر المومنین علی رضی الله عنه که آورده شد نزد وی چارپا
تا سوار شود بر وی فلما وضع رجله فی الرکاب قال پس هنگامی که نهاد وی رضی الله عنه پای خود را در رکاب گفت بسم الله فلما استوی علی ظهرها قال پس هرگاه که برآمد و
نشست بر پشت وا گفت الحمد لله ثم قال پستر گفت سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون ترجمه این در فصل اول گذشت ثم قال پستر گفت
الحمد لله ثلثا سه کرت والله اکبر ثلثا سه کرت سبحانك انی ظلمت نفسی بپاکی یاد میکنم خدا را بدرستیکه من ظلم کرده ام نفس خود را فاغفرلی پس بیامرز مرا فانه لا یغفر الذنوب
الا انت پس بدرستیکه شان این است که نمی آمرزد گناهانرا هیچ کس مگر تو ثم ضحك پستر خندید وی رضی الله عنه فقیل من ای شیء ضحکت پس گفته شد از چه چیز خنده کردی یا امیر المومنین
قال رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم صنع کما صنعت کرد چنانکه من کردم از ذکر و تسبیح ثم ضحك پستر خنده کرد آن حضرت فقلت من ای شیء ضحکت
پس گفتم از کدام چیز خنده کردی یا رسول الله قال ان ربك لیعجب من عبده گفت آن حضرت از این جهت خنده کردم که پروردگار تو هر آینه عجب دارد و خوش و راضی میگردد از بنده خود اذا قال
وقتیکه میگوید بنده رب اغفرلی ذنوبی یقول الله یعلم انه لا یغفر الذنوب غیری میگوید خدای تعالی میداند بنده که نمی آمرزد گناهانرا کسی مگر من پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم از قول
رب العزت جل شانه خنده کرد و حضرت امیر بقصد اتباع آن حضرت یا از همان قول رواه احمد والترمذی وابوداود وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله
علیه وسلم اذا ودع رجلا اخذ بیده بود آن حضرت چون بدرود میکرد مردیرا میگرفت دست او را فلا یدعها پس نمیگذاشت آن حضرت دست او را و این از غایت تواضع [illegible]
و رفق او است بامت حتی یکون الرجل هو یدع ید النبی تا آنکه میبود آن مرد که وی میگذاشت دست پیغمبر را صلی الله علیه وسلم عجب از ان مرد که میگذارد دست آن حضرت را بعد
از ان که دست داده باشد مصرع خوش دولتی است اینکه ترا دست داده است ویقول استودع الله دینك و میگفت ودیعت می نهم و نگاه میدارم نزد خدای تعالی دین ترا وامانتك
و امانت ترا یعنی اموال که معامله کنی آنرا بردم دعا میکرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم بحفظ امور دین و دنیای وی بسبب آنچه میرسد آدمی را در سفر از مشقتی که سبب اهمال طاعات و اوراد و معامله و معا[illegible]
با مردم میشود و بعضی میگویند که مراد بامانت اهل و اولاد اند وآخر عملك وآخر عمل تو وفی روایة وخواتیم عملك و در روایتی بجای وآخر عملك خواتیم عملك واقع شده و تخصیص آخر
عمل بجهت آنست که اعتبار خاتمه راست رواه الترمذی وابوداود وابن ماجة وفی روایتهما و در روایت ابی داود و ابن ماجه لم یذکر ذکر کرده نشده است وآخر عملك
لاجرم و خواتیم عملك که بدل او است نیز نخواهد بود وعن عبد الله الخطمی بفتح خای معجمه و سکون طاء مهمله صحابی انصاریست هفده ساله بود که در غزوه حدیبیه حاضر شد قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا اراد ان یستودع الجیش قال بود آن حضرت چون میخواست که بهد لشکر را در وقت وداع لشکر را میگفت استودع الله دینکم وامانتکم وخواتیم اعمالکم رواه ابوداود
وعن انس رضی الله عنه قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم قال گفت انس آمد مردی نزد آن حضرت گفت یا رسول الله انی ارید سفرا فزودنی بدرستیکه
من میخواهم سفر را پس توشه ده مرا یعنی دعا کن که برکت آن با من در سفر مانند توشه باشد و احتمال دارد که مراد آن مرد توشه متعارف باشد فقال پس گفت آن حضرت زودك الله التقوی
توشه دهد ترا خدای تعالی تقوی را که توشه راه آخرت است فقال زدنی پس گفت آن مرد زیاده دعا کن مرا قال گفت آن حضرت وغفر ذنبك و بیامرزد خدای تعالی گناهان ترا قال
زدنی بابی انت وامی گفت زیاده کن پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله قال ویسر لك الخیر گفت و آسان گرداند خدای تعالی مر ترا و توفیق دهد خیر را حیثما کنت هرجا که باشی
رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب وعن ابی هریرة رضی الله عنه ان رجلا قال روایت است از ابی هریره که مردی گفت یا رسول الله انی ارید ان

اسافر فاوصنی میخواهم که مسافرت کنم پس وصیت کن مرا قال علیك بتقوی الله فرمود لازم گیر بر خود تقوی را والتکبیر علی کل شرف و لازم گیر تکبیر گفتن را چون بر جای بلند روی فلما ولی
الرجل پس هنگامیکه پشت داد آن مرد قال گفت آن حضرت دعا کرد اللهم اطوله البعد خداوندا بپیچان برای وی دوری راه را وهون علیه السفر و آسان کن بر وی سفر را رواه الترمذی
وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سافر فاقبل علیه اللیل بود آن حضرت چون مسافرت میکرد پس روی می آورد بر وی شب قال
میگفت یا ارض ربی وربك الله ای زمین پروردگار من و پروردگار تو خداست اعوذ بالله من شرك پناه میجویم بخدا از شر تو یعنی شری که در ذات تو حادث گردد مثل خسف و تحیر
و بیابانها و شر ما فیك و از شر چیزی که قرار کرده است در تو از حیوانات و حشرات و جن و انس و شر ما خلق فیك و از شر چیزی که پیدا کرده شده است و زندگانی میکند در درون تو در غارها
و مغاکها و شر ما یدب علیك و از شر چیزی که می جنبد و میرود بر تو از تمامی حیوانات که بر زمین میروند و اعوذ بالله من اسد و اسود و پناه میجویم بخدا از شیر و مار سیاه که بدترین
مارهاست و من الحیة والعقرب و از هر جنس مار و کژدم و در بعضی نسخ من الحیة بی واو است و من شر ساکن البلد و از شر سکونت کننده شهر مراد آدمیان اند و بعضی گفته اند مراد
جنیان اند که در شهری و هر سرزمینی می باشند و اگر بهرد و مراد دارند نیز وجهی دارد و من والد وما ولد مراد بوالد ابلیس است و بما ولد نسل وی و حمل وی بر عموم اولی است تا همه را شامل
باشد والله اعلم رواه ابو داود وعن انس رضی الله عنه قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا قال چون جنگ میکرد با کافران میگفت اللهم انت
عضدی و نصیری خداوندا تو بازوی منی و یاری دهنده منی عضد بفتح عین و ضم ضاد باستعمال اشهر نام عضو مشهور است و در عرف بمعنی ناصر و معین آید پس قول وی و نصیری تفسیر و بیان
او است بك احول بقدرت تو حیله میکنم در دفع کردن اعدا یا تو می جنبم از حالی بحال و بك اصول و بقوت تو حمله میکنم بر دشمنان دین و بك اقاتل و بتائید و نصرت تو کارزار میکنم رواه
الترمذی و ابو داود وعن ابی موسی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا خاف قوما قال بود آن حضرت چون می ترسید گروهی را میگفت اللهم
انا نجعلك فی نحورهم خداوندا میگردانیم ترا در نحرهای ایشان نحر نام بالای سینه است که محل ذبح است و منحر جای قربان عرب میگویند جعلته فی نحر العدو گردانیدم او را در نحر عدو وقتی که او را در
مقابله عدو بر کاری تا قتال کند از جانب تو و حائل کرد میان تو و میان عدو و تخصیص نحر بذکر زیرا که عدو بنحر استقبال میکند نزد استادن بقتال با آنکه درین اشارتی بذبح و قتل او نیز هست و
نعوذ بك من شرورهم و پناه میجوئیم بتو از شرهای ایشان رواه احمد و ابو داود وعن ام سلمة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا خرج من بیته قال
بود آن حضرت وقتی که بیرون می آمد از خانه خود میگفت بسم الله توکلت علی الله اللهم انا نعوذ بك من ان نزل خداوندا پناه میجوئیم بتو از آنکه بلغزیم زلت لغزیدن پای در راه رفتن
بیفتد یا نیفتد کنایت است از وقوع ذنب بی قصد او نضل یا گمراه شویم و راه راست بگذاریم و راه کج رویم کنایت است از صدور ذنب باختیار او نظلم بفتح نون و کسر لام او نظلم بضم
نون و فتح لام یا ظلم کنیم بر کسی یا ظلم کرده شویم و کسی که بر ما ظلم کند این نیز مکروه و مذموم است بسبب ذلت و اهانت و زبونی اگرچه اجری باشد در وی آفتی دیگر است که مبادا دعای بد کند بر ظالم و از
حد تجاوز نماید یا در مکافات و مجازات آن زیادتی کند و ظلم بوی عود کند سلامت درین است که نه ظالم باشد و نه مظلوم او نجهل یا جهل کنیم بر کسی و مثل کارهای جاهلان کنیم از ایذا و اضرار
او یجهل علینا یا جهل کرده شود بر ما و مردم ما را ایذا کنند رواه احمد والترمذی والنسائی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وفی روایة ابی داود
وابن ماجة و در روایت این دو کس اینچنین آمده است که قالت ام سلمة ما خرج رسول الله بیرون نیامد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من بیتی قط از خانه من هرگز الا رفع
طرفه الی السماء مگر آنکه برداشت نظر خود را بسوی آسمان طرف بسکون چشم و نگریستن فقال پس گفت اللهم انی اعوذ بك من ان اضل پناه میجویم بتو از آنکه گمراه شوم من
او اضل یا گمراه گردانم کسی را یا گمراه گردانیده شوم یعنی گمراه گرداند مرا کسی او اظلم او اظلم او اجهل او یجهل علی درین روایت ازل نزل نیست و اضل بصیغه مجهول زیاده است و دعا بلفظ
مفرد است وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا خرج الرجل من بیته فقال چون بیرون آید مرد از خانه خود پس بگوید بسم الله توکلت
علی الله لا حول ولا قوة الا بالله یقال له حینئذ گفته میشود مر آن مرد را درین هنگام که این کلمات گفت هدیت راه راست نموده شدی تو یعنی بعد از برآمدن که راه روی و کار کنی
بر وفق صواب و سداد یا مراد آنست که این نام خدا را گرفتی و توکل بر وی کردی و از حول و قوت خود برآمدی هدایت یافتی براه راست و مراد است این است که بنده در یاد خدا باشد و کارهای
خود را بوی سپارد و بیت کار خود را بخدا باز گذار که تو نمی بینیم از وی بهتر کار وکفیت و وقیت و کفایت کرده شدی در جمیع مهمات و نگاه داشته شدی از جمیع شرور فتنحی له الشیطان پس
یکسو میشود شیطان برای وی و باز ایستد از اضلال و اغوا و ایذای وی و یقول له شیطان آخر و میگوید شیطان دیگر آن شیطان که یکسو شد و خاسر و خائب شد از اغوا و اضلال وی آیس
و متحسر گشت از برای تسلیه وی کیف لك برجل قد هدی وکفی ووقی چگونه میسر میشود ترا تعرض و تسلط بر مردی که تحقیق هدایت و کفایت و وقایت کرده شده است تقریر معنی
اینست و میتوان گفت که شاید آن شیطان بعد از تنحی و تحسر و خیبت و خسران باز خیال اغوا و اضلال میکرده باشد و در فکر و مکری دیگر و حیله دیگر شده باشد که برانگیزد و کار خود کند این شیطان
بوی میگوید از این خیال برگرد و در بند آن مباش که بی فایده است فافهم رواه ابو داود وروی الترمذی الی قوله له الشیطان و روایت کرده ترمذی تا قول فتنحی له الشیطان و قول
شیطان دیگر با وی روایت نکرده وعن ابی مالك الاشعری رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ولج الرجل بیته فلیقل چون درآید مرد در خانه خود را پس باید
بگوید اللهم انی اسالك خیر المولج خداوندا من سوال میکنم ترا نیکی درآمدن درین خانه وخیر المخرج و نیکی برآمدن از آن خانه که برآمدن و درآمدن همه نیک باشد و متضمن نیکی گردد و مولج
بکسر لام است و مخرج بفتح را بسم الله ولجنا بنام خدا درآمدیم وعلی الله ربنا توکلنا و بر خدا که پروردگار ماست کار و بار گذاشتیم ثم لیسلم علی اهله پس باید که سلام کند کسان خانه
خود و گفته اند اگر در خانه کسی نباشد نیز سلام گوید باین عبارت السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین بنیت ملائکه که در آنجا اند رواه ابو داود وعن ابی هریرة رض ان النبی صلی الله علیه

وسلم کان اذا رفأ الانسان اذا تزوج قال بود آنحضرت چون دعا میکرد مردی را وقتی که تزوج کرده و زنی خواسته میگفت بارك الله لك برکت دهد خدای تعالی مر ترا خطاب بمرد میکرد و باز خطاب
بمرد و زن هردو میکرد و میفرمود بارك علیکما و برکت کند بر هردو شما و برکت در لغت کوالیدن و افزون شدن و تبریک دعا کردن به برکت وجمع بینکما فی خیر و جمع کند والتیام و اتفاق
دهد میان شما در خیر رفأ بتشدید فا و همزه در آخر از ترفیه و رفو در لغت پیوستن و نیکو کردن بریدگی و دریدگی جامه و در جاهلیت دعای متزوج باین لفظ میکردند که بالرفاء والبنین یعنی اتفاق والتیام
باد میان شما و پسران زائیده باد باین جهت ترفیه نام دعای متزوج شد و در شرع از آن نهی کردند از جهت شعار آن بکراهیت بنات و آن حضرت چون ترفیه میکرد و میگفت بارك الله لك الخ
رواه الترمذی وابوداؤد وابن ماجة وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا تزوج احدکم امرأة او اشتری خادما فلیقل
چون نکاح کند یکی از شما زنی را یا بخرد خدمتکاری را خادم برده و غلام هردو اطلاق میکنند پس باید که بگوید اللهم انی اسألك خیرها وخیر ما جبلتها علیه خداوندا من سوال میکنم ترا به نیکی این
زن یا خادم را و نیکی خصلتها و عملها که پیدا کرده تو او را بر آن واعوذ بك من شرها وشر ما جبلتها علیه و پناه میجویم بتو از بدی آن و بدی چیزی که پیدا کرده تو او را بر آن واذا اشتری
بعیرا و چون بخرد یکی از شما شتر را فلیأخذ بذروة سنامه پس باید که بگیرد بلندی کوهان او را ولیقل مثل ذلك و باید که بگوید مانند آنچه در تزوج امرأة و شرای خادم میگفت و ذروه بضم والکسر
بالای هر چیز و بالای کوهان و کوه و سنام بالفتح کوهان وفی روایة فی المرأة والخادم و در روایتی در زن و خادم این آمده که ثم لیأخذ بناصیتها ولیدع بالبرکة پس باید که بگیرد موی
پیشانی زن یا خادم را و باید که دعا کند به برکت رواه ابوداؤد وابن ماجة وعن ابی بکرة بفتح با و سکون کاف و تا در آخر صحابی مشهور است چنانکه گذشت قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم دعوات المکروب دعاهای کسی که اندوهگین است یعنی دعای که اگر بخواند هیچ اندوه نماند و چون این دعا مشتمل بر معانی کثیره و دعاهای متعدده بود بلفظ جمع آورده و دعوات
گفت دعا این است اللهم رحمتك ارجو خداوندا رحمت ترا امید میدارم فلا تکلنی الی نفسی طرفة عین پس مگذار مرا بنفس من یک چشم زدن واصلح لی شأنی کله و نیک
گردان مرا کار مرا و حال مرا همه لا اله الا انت رواه ابوداؤد وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رجل گفت ابوسعید که گفت مردی هموم لزمتنی ودیون
اندوهها چسپیده است مرا و وامها یا رسول الله ای پیغمبر خدا بهم اندوه و گداختن بیماری تن را قال گفت آن حضرت افلا اعلمك کلاما اذا قلته اذهب الله همك آیا پس نیاموزم
ترا کلامی که چون بگوئی آن را ببرد خدای تعالی اندوه ترا وقضی عنك دینك و بگذارد از تو خداوام ترا یعنی سببی سازد که وام تو گذارده شود قال گفت آن مرد قلت بلی گفتم بیاموزان مرا آن کلام را قال
قل گفت آن حضرت بگو اذا اصبحت واذا امسیت چون صبح کنی و چون شبانگاه کنی اللهم انی اعوذ بك من الهم والحزن خداوندا پناه میجویم من بتو از هم و حزن هردو بمعنی اندوه است
ولیکن هم در امر متوقع بود و حزن در امر واقع واعوذ بك من العجز والکسل و پناه میجویم بتو از ناتوانی و کاهلی واعوذ بك من البخل والجبن و پناه میجویم بتو از ممسکی و ناجوانمردی و بد دلی و ترسندگی
واعوذ بك من غلبة الدین وقهر الرجال و پناه میجویم بتو از چیره شدن وام و چیره شدن مردان بسبب دین و جز آن قال ففعلت ذلك گفت آن مرد پس کردم من آن را که فرمود آن حضرت م
گفتم وقت صباح و مسا این کلمات را فاذهب الله همی پس برد خدای تعالی اندوه مرا وقضی عنی دینی و گزارده خدای تعالی از من وام مرا رواه ابوداؤد وعن علی رضی الله عنه
انه جاءه مکاتب روایت است از امیر المومنین علی که آمد او را مکاتبی و مکاتب بنده که بهای خود را بر خود نوشته که اگر ادای آن کند آزاد شود فقال انی عجزت عن کتابتی پس گفت آن
مکاتب که بدرستی من عاجز آمده ام از وجه کتابت خود فاعنی پس یاری کن مرا یعنی چیزی بده که بدل کتابت من شود و یکی از مصارف زکوة مکاتب است که در بدل کتابت او را اعانت کنند
یا چیزی بیاموزان مرا از دعا که بخوانم و بدان از بدل کتابت خلاص شوم قال الا اعلمك کلمات علمنیهن رسول الله گفت علی رضی الله عنه آیا نیاموزانم ترا چند کلمه که آموزانیده است
مرا آن کلمات را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لو کان علیك مثل جبل کبیر دینا اداه الله عنك اگر باشد بر تو مانند کوه بزرگ از وام بگزارد آن وام را خدای تعالی از تو قل بگو
اللهم اکفنی بحلالك عن حرامك خداوندا کفایت کن مرا بحلال خود از حرام خود یعنی رزق حلال برسان که تا من از حرام بی نیاز شوم واغننی بفضلك عمن سواك و بی نیاز
گردان مرا بفزونی کرم خود از هر کسی که جز تست رواه الترمذی والبیهقی فی الدعوات الکبیر وسنذکر حدیث جابر و سرانجام است که ذکر کنیم حدیث جابر را که در اول آن است
اذا سمعتم نباح الکلاب فی باب تغطیة الاوانی در باب پوشیدن آوندها در شب ان شاء الله تعالی الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم کان اذا جلس مجلسا او صلی تکلم بکلمات گفت عائشه که بود آن حضرت چون می‌نشست در نشستگاهی یا چون نماز میگزارد تکلم میکرد بچند کلمه فسألته عن الکلمات پس پرسیدم
آن حضرت را از آن کلمات که کدام اند کلمات و چیست فضیلت آن کلمات فقال پس گفت آن حضرت نخست در فضیلت آن ان تکلم بخیر اگر کلام کرده شود بخیر یعنی واقع شود کلامی نیک که در وی ثواب است یا
در وی عقاب نیست و برین تقدیر تکلم بضم تا و کاف و کسر لام است یا اگر تکلم کند متکلمی با موی بخیر و برین تقدیر بفتحات است کان باشد آن کلمات که مذکور اند در ما بعد طابعا علیهن مهر و دلیل بر صحت و
حقیقت آن کلمات که تکلم کرده شده است بآنها الی یوم القیمة وان تکلم بشر و اگر تکلم کرده شده است یا تکلم کرده است ببدی کان کفارة له باشد سبب پوشیدن و بخشیدن مر او را
و آن کلمات که در مجلس یا بعد از نماز میگفت اینها اند سبحانك اللهم وبحمدك لا اله الا انت استغفرك واتوب الیك رواه النسائی وعن قتادة از اجله علمای تابعین
و مشاهیر ایشان است و اکثر روایت وی از انس است و از ابو الطفیل و سعید بن المسیب نیز میکند بلفظه رسیده است فقال قتاده را ان رسول الله بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم کان اذا رأی الهلال قال بود آن حضرت چون میدید ماه نو را میگفت هلال خیر ورشد هلال خیر ورشد سه بار مکرر میگفت ورشد بضم را و
سکون شین معجمه بسامان و بره بودن خلاف غی بعد از آن خطاب بهلال میکرد و میگفت امنت بالذی خلقك ایمان آوردم من بآن کسی که پیدا کرده است ترا ثلث مرات این عبارت را
هم سه بار میگفت ثم یقول پس میگفت الحمد لله الذی ذهب بشهر کذا وجاء بشهر کذا شکر مر خدای را که برد ماه چنین را و نام ماه گذشته را می‌برد و آورد ماه چنین را و نام ماه آینده

سیگفت شکر بار گذشتن و آمدن هر دو ماه بخیر باشد یا بر بقای عمر و سلامت رواه ابو داود وعن ابن مسعود رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من کثر همه
فلیقل روایت است از ابن مسعود که آن حضرت گفت کسیکه بسیار کرد اندوه وی پس باید که بگوید اللهم انی عبدک وابن عبدک وابن امتک خداوندا من بندهٔ توام و پسر بندهٔ
توام و پسر راه توام که پدر و مادر من اند و فی قبضتک و در پنجهٔ قدرت توام کنایت است از ملک و تصرف میگویند فلان در قبض تست یعنی در ملک تست و قبضه بضم قاف و فتح هر دو روا
ناصیتی بیدک موی پیشانی من در دست تصرف و ارادت تست ماض فی حکمک گذرنده است در من حکم تو یعنی حکم ترا توقفی و مانعی نیست هرچه گوئی و خواهی همان شود عدل فی
قضاءک عدلست در من قضای تو عدل داد خلاف جور اسالک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک سوال میکنم ترا بهر نامی که آن نام تراست نام نهادهٔ و خواندهٔ بان نام ذات خود را
بهر وجه که باشد و این عام است شامل همه اقسام که بعد از وی ذکر میکند بقول خود او انزلته فی کتابک یا فرستادهٔ آن نام را در کتابهای خود او استأثرت به فی مکنون الغیب عندک
یا مستبد و متفرد بی بان نام در پردهٔ غیب نزد تو و در بعضی نسخ در حاشیه بعلامت جیم صحیح بعد او انزلته فی کتابک نوشته او علمته احدا من خلقک یا دانانیدهٔ آنرا بیکی از خلق خود ان تجعل القرآن
ربیع قلبی سوال میکنم که بگردانی قرآن را بهار دل من چنانکه بهار سبب ظهور آثار رحمت و زندگی زمین است معارف قرآنی دل مرا زنده سازد و مورد رحمت گرداند وجلاء همی وغمی وبگردانی قرآن را
سبب بردن هم و غم من هم و غم بمعنی اندوه است ولیکن هم در مستقبل میباشد و غم در ماضی ما قالها عبد قط الا اذهب الله غمه نگوید این کلمات را هیچ بنده هرگز مگر آنکه برد خدای تعالی غم و اندوه
او را وابدله به فرجا و بدل داد او را عوض غم کشاده و راحت را فرج بجیم و فتح را کشایش میگویند فرج الله عنک غمک و فرح بحاء مهمله شادمانی و در کتب احادیث در امثال این مقام بجیم است و
در ینجا در بعضی نسخ بجای مهمله نیز ضبط کرده است رواه رزین وعن جابر رضی الله عنه قال کنا اذا صعدنا کبرنا واذا نزلنا سبحنا گفت جابر بودیم ما چون می برآمدیم بلندی
بلند التکبیر میکردیم و چون فرود می آمدیم از ان تسبیح میکردیم و در بعضی روایات تهلیل نیز آمده و جای این در باب التسبیح والتکبیر والتهلیل گذشت رواه البخاری وعن انس رضی الله عنه
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا کربه امر یقول بود آن حضرت چون اندوهگین میگردانید او را کاری میگفت یا حی یا قیوم برحمتک استغیث ای زنده
بحیات حقیقی ای بر پا دارندهٔ خلق برحمت و مهربانی تو فریاد میکنم رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب ولیس بمحفوظ وعن ابی سعید الخدری رض
قال قلنا یوم الخندق گفت ابو سعید خدری گفتیم ما روز خندق یا رسول الله هل من شیء نقوله هست چیزی یعنی ذکر و دعائی که بگوئیم آنرا و بخوانیم تا کشادی در کار ما پیدا آید
فقد بلغت القلوب الحناجر پس بتحقیق رسیده دلهای ما گلوهای ما را کنایت است از اندوه و تنگدلی و بیضاوی گفته یعنی از ترس شش می اماسد از سختی ترس پس بلند میکرد دو میرسد دل از حنجره
وان منتهای حلقوم است که مدخل طعام و شراب است و در قول و مدخل طعام و شراب نظر است و صواب آنست که آن مجرای نفس است و مدخل طعام و شراب مری است و آن زیر حلقوم است قال نعم
گفت آن حضرت آری هست چیزی که بگوئید آنرا اللهم استر عوراتنا خداوندا بپوش عیبهای ما را و عورت هرچه از نمودن و دیدن آن شرم آید وامن روعاتنا و ایمن گردان و امن ده از ترسهای ما
روع بفتح را ترسیدن و بضم را بمعنی دل می آید قال فضرب الله وجوه اعدائه بالریح گفت ابو سعید پس زد خدای تعالی رویهای دشمنان خود را بباد که فرستاد فهزم بالریح
پس شکست داد لشکر دشمنان را بباد این معنی منطوق قرآن است و قصه غزوه خندق که آنرا غزوهٔ احزاب نیز گویند در کتب سیر مسطور است رواه احمد وعن بریدة رض قال کان
النبی صلی الله علیه وسلم اذا دخل السوق قال بود آن حضرت چون می در آمد بازار را میگفت بسم الله بنام خدا در آمدم اللهم انی اسالک خیر هذه السوق وخیر ما فیها
خداوندا من سوال میکنم نیکی این بازار و نیکی چیزیرا که درین بازار است واعوذ بک من شرها وشر ما فیها و پناه میجویم از شر این بازار و از شر چیزی که درین بازار است اللهم انی اعوذ
بک ان اصیب فیها صفقة خاسرة خداوندا من پناه میجویم بتو از انکه برسم در وی بیع و شرای زیانکار را صفق دست بر هم زدن که آواز آید و دست بر دست کسی دیگر زدن در بیع و بیعت
رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر باب الاستعاذة عوذ و عیاذ و معاذ استعاذه اند چنانکه عذت به و استعذت به پناه بردم بوی و هو عیاذی و اوست پناه من و
اختلاف کرده اند که افضل اعوذ بالله است یا استعیذ بالله اکثر بر قول ثانی اند که مدلول ظاهر قرآن مجید است قوله تعالی فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم و اخبار و آثار
در اول نیز وارد شده اند و این در قرأت قرآنست و در ادعیهٔ ماثوره بلفظ اعوذ واقع شده و معنی یکی است سخن در لفظ است

الفصل الاول

عن ابی هریرة رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من جهد البلاء پناه جوئید بخدا از مشقت بلا و غایت آن یا حالی که امتحان کرده شود در فتنه اند احتیاج شود ادای
دران و دشوار آید بر وی و جهد بضم وسع و طاقت و بفتح مشقت و غایت و اینجا بفتح مناسب است بعضی گفته اند مراد بآن حالتی است که اختیار کند موت را بر حیات و بعضی گفته که قلت
مال و کثرت عیال مراد است و صواب آنست که عام تر از آنست ودرک الشقاء و پناه جوئید از لاحق شدن و دریافتن سختی و دشواری شقا بفتح و مد شدت و عسرت وسوء القضاء
و پناه جوئید از قضای بد و مراد بقضای بد آنچه بد آید انسان را و مکروه دارد آنرا و بدی راجع بمقضی است نه قضا بر عکس آنچه میگویند که رضا واجبست بقضا نه بمقضی وشماتة الاعداء و پناه جوئید
از شاد شدن دشمنان دین و دنیا که متعلق به دین و دنیا باشد و اما اگر شخصی باشد که بفوت دنیا اسراف میکند و فسق و فجور و ظلم میکند و دشمنان بزوال آن شاد میشوند ازان استعاذه
نیست و استعاذه ازان در معنی طلب فسق و ظلم است و دعا بدان جایز نی متفق علیه وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اعوذ بک من
الهم والحزن والعجز والکسل والجبن والبخل وضلع الدین وغلبة الرجال معانی این الفاظ در باب سابق معلوم شده است وضلع بفتح ضاد معجمه و فتح لام بار گران متفق
علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقول میگفت اللهم انی اعوذ بک من الکسل والهرم والمغرم والمأثم اللهم انی
اعوذ بک من عذاب النار وفتنة النار یعنی فتنه که برساند بعذاب نار و سبب در آمدن در وی شود وفتنة القبر وعذاب القبر ومن شر فتنة الغنی ومن شر فتنة الفقر

زیادت شر گویا اشارت بآن است که در غنی و فقر ابتلا البته هست و بی مدخلیت آن نیست استعاذه از شر آنست که بسبب غنی در فسق و اسراف و بسبب فقر در جزع و فزع نیفتد ومن شر فتنة المسیح
الدجال بیان این نیز در اوایل کتاب کرده شده است و در علامات ساعت نیز بیاید ان شاء الله تعالی اللهم اغسل خطایای بماء الثلج والبرد خداوندا بشوی گناهان مرا بآب برف و ژاله
و در بعضی روایات بالماء والثلج والبرد آب و برف و ژاله ونق قلبی کما ینقی الثوب الابیض من الدنس و پاکیزه گردان دل مرا چنانکه پاکیزه گردانیده میشود جامهٔ سفید از چرک تخصیص
بجامهٔ سفید بجهت آنست که نظافت و نزاهت در وی بیشتر ظاهر میشود و در وی اشارتست بصفای فطرت و طهارت آن و دنس عارض است بر آن وباعد بینی و بین خطایای کما باعدت
بین المشرق والمغرب و دوری انداز میان من و میان گناهان من چنانکه دوری افگنده میان مشرق و مغرب شرح این نیز در کتاب الصلوة در باب ما یقرأ بعد التکبیر واقع شده است
متفق علیه وعن زید بن ارقم صحابی انصاری است با حضرت صلی الله علیه وسلم در هفده غزوه حاضر بود و از خواص امیر المؤمنین علی است رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقول بود آن حضرت که میگفت اللهم انی اعوذ بک من العجز والکسل والجبن والبخل والهرم وعذاب القبر اللهم آت نفسی تقویها خداوندا بده
نفس مرا تقوی و پرهیزگاری که حاصل شود او را وزکها انت خیر من زکاها و پاکیزه گردان او را توئی بهترین کسی که پاکیزه گرداند او را انت ولیها ومولیها توئی متولی امر و صاحب تصرف
وی و خداوند یاری کردن اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع خداوندا من پناه میجویم بتو از دانشی که سود نکند چنانکه علمهای که تعلق بدین ندارد یا دارد و عمل بدان نکنم ومن قلب
لا یخشع و از دلی که نترسد و فروتنی نکند ومن نفس لا تشبع و از نفس که سیر نشود از دنیا ومن دعوة لا یستجاب لها و از دعائی که اجابت کرده نشود آنرا رواه مسلم وعن عبد الله
بن عمر قال کان من دعاء رسول الله صلی الله علیه وسلم بود از جملهٔ دعای آن حضرت اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک خداوندا پناه میجویم بتو از دور شدن
نعمت تو که عطا کردهٔ وتحول عافیتک و از برگشتن عافیت تو که روزی کردهٔ وفجاءة نقمتک و ناگهان عتاب کردن تو فجاءة بضم فا ته و مد همزه و بفتح فا و سکون جیم بی مد نیز ضبط
کرده اند ناگاه گرفتن ونقمت بفتح نون و کسر آن وجمیع سخطک و پناه میجویم بتو از همه بی رضائی و خشم گرفتن تو رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول گفت عایشه بود آنحضرت که میگفت اللهم انی اعوذ بک من شر ما عملت ومن شر ما لم اعمل خداوندا پناه میجویم از بد کاری که کرده ام و از بد کاری
که نکرده ام یعنی در مستقبل کاری میکنم که راضی نباشی تو از آن یا بنا کنم ترک قبایح با وجود عدم ترک آنها رواه مسلم وعن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم کان یقول اللهم لک اسلمت خداوندا مر ترا اسلام آوردم و انقیاد و اطاعت کردم وبک امنت و بتو ایمان آوردم و بتو گرویدم وعلیک توکلت و بر تو
توکل کردم و کار خود را بتو گذاشتم والیک انبت و بسوی تو باز گشتم و روی آوردم وبک خاصمت و بقدرت تو و یاری دادن تو پیکار کردم اللهم انی اعوذ بعزتک خداوندا
من پناه میجویم بغلبهٔ قوت تو لا اله الا انت نیست آله مگر تو ان تضلنی از اینکه گمراه کنی تو مرا انت الحی الذی لا یموت توئی زنده که نمیرد والجن والانس یموتون و
پریان و آدمیان همه میمیرند متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اعوذ
بک من الاربع خداوندا پناه میجویم بتو از چهار چیز من علم لا ینفع ومن قلب لا یخشع ومن نفس لا تشبع ومن دعاء لا یسمع آن چهار اینها اند از علمیکه نفع نکند و از دلیکه
نترسد و از نفسیکه سیر نشود و از دعائیکه شنیده نشود یعنی مستجاب نگردد رواه احمد وابو داؤد وابن ماجة ورواه الترمذی عن عبد الله بن عمرو والنسائی عنهما
این حدیث را احمد و ابو داؤد و ابن ماجه از ابی هریره روایت کرده اند و ترمذی از عبد الله بن عمرو بن العاص و نسائی از هر دو وعن عمر رضی الله عنه قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یتعوذ من خمس بود آن حضرت که پناه میجست از پنج چیز من الجبن والبخل وسوء العمر از بدی عمر و درازی آن چنانچه توفیق خواص و قوت طاعت
و بندگی نماند وفتنة الصدر و از فتنه و ابتلای سینه که در وی اخلاق ذمیمه و عقاید باطله جای کند یا تنگی آرد از قبول حق و تحمل بلایا وعذاب القبر رواه ابو داود والنسائی وعن ابی هریرة
وعنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الفقر مراد فقری است که در وی صبر نباشد و در حقیقت استعاذه از فتنهٔ فقر است والقلة و از کمی خیرات
و مبرات والذلة بکسر ذال و از خواری نفس که نزد خدا و نزد ارباب دین عزتی که اشارت میکند بدان قول حق سبحانه ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین نماند واعوذ بک من ان اظلم او اظلم و پناه
میجویم من از این که ظلم کنم یا ظلم کرده شوم چنانکه در باب سابق گذشت رواه ابو داؤد والنسائی وعنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الشقاق
بکسر شین پناه میجویم از خصومت و عداوت اهل دین والنفاق و از نفاق اصل معنی نفاق در دین اضمار کفر است و اظهار ایمان و شاید که مراد اینجا عام تر از آن است شامل ریا و علامات نفاق از کذب و خیانت
و خلف وعده و اظهار آنچه خلاف مضمر است با احباب و اصحاب وسوء الاخلاق و پناه میجویم از بدی اخلاق رواه ابو داؤد والنسائی وعنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الجوع خداوندا پناه میجویم بتو از گرسنگی فانه بئس الضجیع پس بدرستیکه بد همخوابه است گرسنگی استعاذه از گرسنگی از جهت تضرر انسان است بدان
در بدن و قوی و حواس ظاهره و باطنه و حصول فتور در جمعیت و حضور و منع وی از طاعت و خدمت و لهذا تعبیر کرد از وی بضجیع که مفید معنی لزوم و صحبت است و در وی اشارتست که جوع مذموم
آنست که ملازم حال انسان و مورث ضرر باشد و آنکه باعتبار و اعتیاض بر وجه اعتدال موافق حال گردد مضر نیست بلکه موجب صفای باطن و نورانیت دل و صحت و سلامت بدن است از امراض و عوارض و
اعوذ بک من الخیانة و پناه میجویم بتو از بی امانتی و بی دیانتی فی الصراح خیانت نا راستی و کم کردن حق کسی را فانها بئست البطانة پس بدرستیکه بد باطن است خیانت بطانه بکسر با
در اصل بمعنی استر جامه ضد ظهاره ابره جامه را گویند استعاره میکنند برای هر سریرت انسان که در باطن مضمر دارد و دوستی درونی خاصه را نیز گویند رواه ابو داؤد والنسائی وابن ماجة
وعن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من البرص بفتح با و را پیسی و پیسه شدن و سفیدی که در ظاهر بدن پیدا

شود بجهت فساد مزاج آن والجذام بضم جیم و ذال معجمه بیماری مشهور که حادث میگردد از انتشار سودا در بدن و فاسد میگرداند مزاج اعضا و هیأت آنها را والجنون و از دیوانگی و پوشیده شدن عقل
و من سیء الاسقام و از همه بیماریهای بد رواه ابو داؤد والنسائی وعن قطبة بن مالک بضم قاف و سکون طای مهمله و بای موحده صحابی کوفی است قال کان النبی صلی الله علیه
وسلم یقول اللهم انی اعوذ بک من منکرات الاخلاق والاعمال والاهواء خداوندا من پناه میجویم بتو از خلقهای بد و از کارهای بد و از هواها و خواستهای بد که نفس بدان میل دارد و منکر آنکار
کرده شده در شرع و ناآشنا که در دین وجود او شناخته نشود و ضد معروف رواه الترمذی وعن شتیر بضم شین معجمه و فتح مثناة و سکون تحتانیه و را در آخر بن شکل بشین معجمه و فتح کاف ابن حمید
بضم حاء و فتح میم تابعی کوفی است و پدر وی شکل بن حمید صحابی کوفی است عن ابیه و روایت میکند شتیر از پدر خود شکل و غیر پسر وی هیچکس از وی روایت نکرده است قال قلت یا نبی الله علمنی
تعویذا اتعوذ به گفتم ای پیغمبر خدا بیاموز مرا افسونی که پناه جویم بوی فی الصحاح التعویذ الرقیة قال قل گفت آنحضرت بگو اللهم انی اعوذ بک من شر سمعی خداوندا پناه میجویم بتو از بدی گوش
من که سخن بد اشنوم و شر بصری و از بدی بینای من که چیز بد ببینم و شر لسانی و از بدی زبان من که سخن بد گویم و شر قلبی و از بدی دل من که خاطر بد را اندیشم و شر منیی و پناه
میجویم از بدی آب منی خود که در زنا نیفتد و نظر بمحارم بشهوت نکند که آن نیز از نتائج منی است رواه ابو داود والترمذی والنسائی وعن ابی الیسر بفتحتین تحتانیه و فتح مهمله و را صحابی مشهور است
از انصار حاضر شده عقبه را و بدر را ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یدعو بود آن حضرت که دعا میکرد باین دعا اللهم انی اعوذ بک من الهدم بفتح ها و سکون دال مهمله
افکندن و ویران کردن بنا یعنی از ... بنا ... که ... افتد و هدم بفتحتین دال نام آن خانه که بیفتد و بکسر دال آن شخص که بمیرد در زیر آن و مشهور در روایت حدیث بسکون دال است چنانچه در قرائن آوا
و بفتح آن نیز روایت است واعوذ بک من التردی و پناه میجویم بتو از افتادن از جای بلند واعوذ بک من الغرق والحرق و پناه میجویم بتو از غرق شدن در آب و سوختن در آتش
و غرق و حرق هر دو بحرکت را و سکون هر دو لیست و توربشتی گفته که اسکان در حرق خطا است والهرم و پناه میجویم بتو از پیری سخت واعوذ بک من ان یتخبطنی الشیطان عند الموت
و پناه میجویم بتو از اینکه مساس کند مرا شیطان نزد مردن یعنی در وسواس افکند و ایذا کند و تباه کرداند فی الصراح تخبط بدیوانگی در داشتن و تباه کردن مردم را و منه قوله تعالی کالذی یتخبطه الشیطان من
المس ای یفسده واعوذ بک من ان اموت فی سبیلک مدبرا و پناه میجویم بتو از اینکه بمیرم در راه تو پشت دهنده مراد گریختن از جنگ کافران است و تواند که گریختن از لشکر شیطان
و ترک طلب حق و سلوک طریق آن و توحش بعد از انس و سردی طلب پس از گرمی نعوذ بالله من ذلک واعوذ بک من ان اموت لدیغا و پناه میجویم بتو از اینکه بمیرم گزیده مار و کژدم
و جز آن رواه ابو داود والنسائی و زاد فی روایة اخری و زیاده کرده است نسائی در روایت دیگر لفظ والغم و پناه میجویم بتو از غم و اندوه وعن معاذ رضی الله عنه
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال استعیذوا بالله من طمع یهدی الی طبع پناه جوئید بخدا از طمعی که راه نماید بعیب و زشتی در دین و نقصان در مروت و مردانگی طمع
متحرک امید داشتن مال از مردم و طبع بفتح در اصل زنگ گرفتن شمشیر و جز آن و ریمناک شدن و مراد اینجا عیب و شین است و در مجمع البحار گفته که طبع بسکون مهر کردن و بحرکت دنس و شیخ رحمه الله
میفرمود که طمع امید داشتن مالی که مشکوک باشد رسیدن آن و اگر یقین بود چنانکه مشاهره دار یا وعده صادق یا محبت راسخ بود طمع نباشد و میفرمود چون کشتی تا بجزیره مکران رسیده وسه ...
و کسوت صوفیه نزد ما آمدند و گفتند که چون موسم کشتی میرسد در باطن یا امیدی پیدا آید که مردم خواهند رسید و ما چیزی خواهند داد آیا این از باب طمع و اشراف که نزد این طایفه مذموم است
باشد یا نباشد ما در جواب ایشان گفتیم که موسم کشتی در حق شما حکم موسم باران دارد و اگر کسی در موسم باران امید باران دارد مذموم نبود و اشراف نباشد رواه احمد والبیهقی فی الدعوات
الکبیر وعن عائشة رضی الله عنها عن النبی صلی الله علیه وسلم نظر الی القمر فقال روایت میکند عائشه که آنحضرت نگاه میکرد بسوی ماه پس گفت یا عائشة استعیذی
بالله من شر هذا ای عائشه پناه جو بخدا از شر این اشارت بقمر کرد فان هذا هو الغاسق اذا وقب پس بدرستیکه این است غاسق و قتیکه غروب کند و در قرآن مجید در سورۂ فلق
واقع شده است و من شر غاسق اذا وقب و غاسق را تفسیر کرده اند بشب چون تاریک گردد و بغیبوبت شفق و بقمر وقتیکه گرفته شود و بآلت مرد وقتی که غائب گردد در فرج زن یا قایم گردد و وقب
بمعنی فرو شدن آفتاب و جز آنست و در آمدن تاریکی و گرفتن ماه و آفتاب و در این حدیث تفسیر کرده بقمر وقتیکه خسوف کند و سبب استعاذه از آن است که خسوف و کسوف از آیات خدا و ندیست که
منذر است بوجود حوادث و نزول نوایب چنانچه در حدیث آمده است که چون گرفته شد آفتاب ترسید آن حضرت صلی الله علیه وسلم ترسان و هولناک و نیست مراد باین حوادث و نوایب
که منجمان از احکام کسوف و خسوف را اثبات کنند زیرا که آن نزد اسلامیان معتمد علیه نیست بلکه مراد آیات خدا که منذر است بدان مثل آن که عبرت گیرند و بترسند که چون قمر باین نورانیت
در ساعت منخسف شد و نور از وی مسلوب گشت مبادا نور ایمان و عمل از وی زایل گردد و امثال آن رواه الترمذی وعن عمران بن حصین بضم حاء و فتح صاد رضی الله عنه صحابی
مشهور است و پدر او نیز صحابی است قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لابی گفت عمران بن حصین که گفت آن حضرت مر پدر مرا پیش از آنکه اسلام آرد یا حصین کم تعبد الیوم
الٰها چند خدا را عبادت میکنی امروز قال ابی سبعة گفت پدر من هفت خدا را عبادت میکنم ستا فی الارض و واحدا فی السماء شش خدا در زمین و آن یغوث و یعوق و نسر و لات
و منات و عزی و این شش در قرآن مجید مذکور اند و یکی در آسمان که خالق همه اشیا است قال گفت آن حضرت فایهم تعد لرغبتک و رهبتک پس کدام یکی از ایشان را میشماری و مهیا
میداری برای امید و بیم خود قال الذی فی السماء گفت حصین آن که در آسمانست قال گفت آنحضرت یا حصین اما انک لو اسلمت علمتک کلمتین تنفعانک ای حصین
آگاه باش بدرستی که تو اگر مسلمان میشدی میاموختم ترا دو کلمه که سود میکردند ترا قال گفت عمران فلما اسلم حصین پس هنگامیکه مسلمان شد حصین پدر من قال گفت حصین یا رسول الله
علمنی الکلمتین اللتین وعدتنی بیاموز مرا آن دو کلمه را که وعده کرده بودی مرا فقال قل پس گفت آنحضرت بگو اللهم الهمنی رشدی خداوندا در دل من افکن رشد مرا و رشد بضم و سکون
شین راه شدن واعذنی من شر نفسی و پناه ده مرا از بدی نفس من رواه الترمذی وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

قال اذا فزع احدکم فی النوم فلیقل گفت آن حضرت چون ترسید یکی از شما در خواب پس باید که بگوید اعوذ بکلمات الله التامات پناه میجویم بکلمات خدا که تام و کامل و مبرا از نقصان اند من
غضبه از خشم وی وعقابه و از عذاب کردن وی بر گناهان وشر عباده و از شر بندگان وی ومن همزات الشیاطین و پناه میجویم از وسوسهای شیطانان و خطرات ایشان که در دل
اندازند وان یحضرون و از حاضر شدن شیاطین مرا فانها لن تضره پس بدرستیکه شیاطین زیان نمیرسانند گوینده این کلمات را از اینجا معلوم میشود که ترس در خواب از تصرف
شیطانست وکان عبد الله بن عمرو یعلمها من بلغ من ولده و بود عبد الله بن عمرو که جد شعیب مذکور است و راوی این حدیث است تعلیم میکرد این کلمات را بکسی که بالغ بود
از اولاد وی ومن لم یبلغ منهم وکسیکه بحد بلوغ نرسیده بود از اولاد وی کتبها فی صك ثم علقها فی عنقه می نوشت این کلمات را در صك یعنی در کاغذ پاره بعد ازان می آویخت آن
کلمات را در گردن او و ازینجا جواز آویختن تعویذات در گردن معلوم میشود و بعضی علما را درینجا اختلافست مختار آنست که تعلیق حرزات و مانند آن حرام و مکروه است اما اگر قرآن یا اسمای
الهی تعالی بنویسند باکی نیست چنانکه در رقیه این تفصیل کرده اند رواه ابو داود والترمذی وهذا لفظه و آنچه مذکور شد عبارت ترمذیست و عبارت ابی داود دیگر است وعن انس
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سال الله الجنة ثلث مرات کسیکه بخواهد از خدا بهشت را سه بار یعنی سه بار بگوید اللهم ادخلنی الجنة قالت
الجنة میگوید بهشت بناطق گردانیدن حق تعالی ورا اللهم ادخله الجنة خداوندا در آر او را در بهشت ومن استجار من النار ثلث مرات وکسیکه امان جوید از آتش دوزخ و بگوید اللهم
اجرنی من النار سه بار قالت النار اللهم اجره من النار میگوید آتش خداوندا امان ده او را از آتش رواه الترمذی والنسائی

الفصل الثالث

عن القعقاع بفتح قاف و سکون
عین مهمله تابعی ست ان کعب الاحبار قال او نیز تابعی است از دانشمندان یهود زمان نبوت را دریافته اما آن حضرت را ندیده و در زمان عمر بن الخطاب ایمان آورده گفت کعب لولا کلمات
اقولهن لجعلتنی یهود حمارا اگر نمی بود چند کلمه که میگویم من آنها را هر آئینه میگردانیدند مرا یهود خر یعنی سحر کرا ایمان من بر ایشان دشوار آمده مرا خر ساختن یا ذلیل و بلید و مسلوب العقل ساختن است یا اعلان
حقیقت کذا ذکره الطیبی فقیل له ما هن پس گفته شد مر کعب را چه چیز اند و کدام اند آن کلمات قال گفت کعب آن کلمات این است که اعوذ بوجه الله العظیم الذی لیس شیء اعظم
منه پناه میجویم بذات خدای بزرگ که نیست هیچ چیز بزرگتر ازان وبکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر و پناه میجویم بکلمات خدا که تام اند و درنمیگذرد ازان هیچ کس
نه نیکوکار و نه بدکار اگر مراد بکلمات اسما و صفات اند پس همه اشیا در احاطه آیند و اگر کلمات قرآنی است از وعد و وعید قرآن ثواب و عقاب نیز هیچکس خارج نیست وباسماء الله الحسنی و پناه
میجویم باسمای خدا که نیکوترند از همه اسما و اشیا ما علمت منها وما لم اعلم آنچه میدانم ازان اسما و آنچه نمیدانم من شر ما خلق از شر چیزی که پیدا کرده و ذرأ و پراگنده کرده و برأ و آفرید
و پیدا آورد از کتم عدم این سه لفظ نزدیک اند در معنی باندک تفاوت و در حواشی تفسیر نوشته و بیرون کرد و بری گردانید مخلوقات را از نقصان و تفاوت در آنچه تقاضا کرد حکمت رواه مالک
وعن مسلم بن ابی بکرة تابعی ثقه است قال گفت کان ابی یقول فی دبر الصلوة گفت بود پدر من که میگفت در پس نماز اللهم انی اعوذ بك من الکفر والفقر وعذاب
القبر فکنت اقولهن پس بودم من میگفتم این کلمات را فقال ای بنی عمن اخذت هذا ای پسرک من از که گرفته تو این را قلت عنك گفتم گرفتم از تو از اینجا معلوم میشود
که در اوراد و اذکار اخذ از مشائخ مستحسن است قال ان رسول الله گفت پدر من بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقولهن فی دبر الصلوة بود که میگفت این کلمات را
در پس نماز رواه النسائی والترمذی الا انه لم یذکر مگر آنست که ترمذی ذکر نکرده است این لفظ را که فی دبر الصلوة وروی احمد لفظ الحدیث و روایت کرده احمد
لفظ حدیث را بی ذکر قصه پدر و پسر وعنده و نزد احمد اینچنین است که فی دبر کل صلوة بزیادت لفظ کل و ظاهر آنست که در روایت نسائی نیز همین مراد است وعن ابی سعید
رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت ابو سعید خدری شنیدم آن حضرت را که میگفت اعوذ بالله من الکفر والدین پناه میجویم بخدا از کفر و وام
فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله اتعدل الکفر بالدین آیا برابر میکنی و ذکر میکنی کفر را با وام قال نعم گفت آن حضرت آری برابر میکنم این هر دو را و وجه آن را ذکر نفرمود و وجهش آنست که مردم
بتقریب وام دروغ میگویند و خلاف وعده میکنند و این از صفات کافران و منافقانست چنانچه در احادیث آمده است وفی روایة و در روایتی این چنین آمده است اللهم انی اعوذ
بك من الکفر والفقر که در کفر و فقر برابری نهاده و معادله کرده قال رجل و یعدلان گفت مردی بطریق استفهام و برابر کرده میشوند کفر و فقر قال نعم گفت آن حضرت آری برابر اند زیرا که فقر
گاهی بکفر میکشد اگر بی صبری کند و چیزی بگوید و بکند که مستلزم کفر است رواه النسائی

باب جامع الدعاء

آنچه در ابواب سابق گذشت مخصوص بود باستغفار یا باستعاذه و مخصوص اند
باوقات و احوال و این باب در ذکر ادعیه که جامع اند مقاصد و مطالب را و مخصوص نیستند بوقتی و حالی یا مراد ادعیه است که جامع اند معانی کثیره را در الفاظ مثل جوامع الکلم

الفصل الاول

عن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یدعو بهذا الدعاء روایت است از ابی موسی اشعری که آن حضرت عم دعا میکرد باین دعا
اللهم اغفر لی خطیئتی خداوندا بیامرز مرا گناهان مرا وجهلی و نادانی مرا یعنی گناهی که بنادانی اگر کاری کرده باشم واسرافی و بیامرز اسراف مرا و از حد در گذشتن مرا و اسراف ضد قصد که بمعنی
میانه روی کردنست در هر چیزی فی امری در کار من جهل کردن و اسراف کردن من در کار من وما انت اعلم به منی و بیامرز مرا چیزی یعنی گناهان که تو داناتری بدان از من اللهم اغفر لی جدی وهزلی
وخطائی وعمدی جد بالکسر درستی و کوشیدن بکار ضد هزل و هزل بیهوده گفتن و خطا بی قصد و نادانسته کاری کردن و عمد ضد وی است وکل ذلك عندی و همه این اقسام نزد من ثابت
این تواضع و تعظیم نفس و تضرع است از آن حضرت بجناب عزت و کبریای حق و در حقیقت این تعلیم است امت را که اینچنین استغفار کنند و توجیهات دیگر که در قول حق تعالی لیغفر لك الله گفته اند
نیز جاریست اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت خداوندا بیامرز مرا چیزی که پیش کرده ام از گناهان و چیزی که پس کرده ام کنایت است از جمیع گناهان یا قطع نظر از معنی پیش و پس یا مراد
پیش از نبوت و بعد از وی است یا اعتبار کرده شود نسبت بعضی از گناهان ببعض چه گناهان که واقع میشود بعضی پیشتر از بعضی واقع میشود و بعضی پستر یا مراد بما اخرت گناهان که هنوز بوقوع

نیامده و مراد غفران آنهاست بر تقدیر وقوع وما اسررت وما اعلنت وچیزی که پنهان کرده ام از گناهان وچیزی که آشکارا کرده ام وما انت اعلم به منی وچیزی که تو داناتری بآن از من انت
المقدم وانت المؤخر توئی پیش کننده هر کسی را که خواهی بتوفیق وقرب درگاه خود وتوئی پس افگننده هر کرا خواهی وتحقیق این معنی در باب اسماء الله معلوم شد وانت علی کل شیء قدیر وتو بر
چیزی قادری متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم اصلح لی دینی الذی هو عصمة امری خداوندا نیک گردان
برای من دین مرا که آن نگاه داشت کار من است زیرا که عصمت در نفس ومال وعرض بدین حاصل میشود وباعث بر عصمت از ذنوب وامان از عذاب آخرت ایمان کامل است واصلح لی دنیای
التی فیها معاشی ونیک گردان برای من دنیای مرا که در وی زیست وزندگانی من است واصلح لی آخرتی التی فیها معادی ونیک گردان برای من آخرت مرا که در وی بازگشت وجای
قرار منست وصلاح نیکی ضد فساد واصلاح دنیا بحصول کفاف است از وجه حلال تا تمام گردد بآن امر معیشت وحاصل گردد عون بر طاعت وسلامت از آفاتی که مورث خلل وتشویش بود وقت
گردد واصلاح آخرت توفیق بچیزی که سبب نجات از عذاب وفوز بسعادت آن جهان بود واجعل الحیوة زیادة لی فی کل خیر وبگردان حیات را سبب زیادتی برای من در هر نیکی که بسیار کنم
وکارهای خیر بسیار کنم وخود کار خیر سبب زیادتی حیات وبرکت در آن است واجعل الموت راحة لی من کل شر وبگردان موت را سبب آسایش ورهائی مرا از هر بدی یعنی اگر فتنه پیدا کرده که باعث
بر ارتکاب گناه وبیرون آمدن از دین واحکام ایمان گردد ببر مرا پیش از آنکه در بلا افتم اشارت بقول وی صلی الله علیه وسلم واذا اردت بقوم فتنة فتوفنی غیر مفتون رواه مسلم وعن عبد الله
بن مسعود رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یقول اللهم انی اسالك الهدی خداوندا میخواهم از تو راه راست والتقی وپرهیزگاری والعفاف وبازداشتن از آنچه
حلال نیست ومحمود نه چنانکه سوال کردن وخوار شدن فی الصراح عفت پارسائی وباز ایستادن از حرام وازسوال والغنی وتوانگری بمال وبذل وصل توانگری بدل است ولی بی نیازی از ماسوای حق روا
مسلم وعن علی رضی الله عنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم قل گفت امیر المؤمنین علی رض گفت مرا آنحضرت عم بگو اللهم اهدنی خداوندا راه راست نما وسددنی
وراست گردان مرا فی الصراح سداد درستی کردار وگفتار واذکر بالهدی ویاد کن وتصور کن در معنی هدایت هدایتك الطریق راست رفتن ونمودن تو راه راست را چنانکه راهی هدایت شده ما
ومیانه وراههای دیگر کج یعنی چون بگوئی اللهم اهدنی این معنی را در دل بگذران این تشبیه وتفهیم معقول است بمحسوس وبالسداد سداد السهم ویاد کن در طلب راستی راستی تیر یعنی
همچو تیر راست کن مرا رواه مسلم وعن ابی مالك الاشجعی عن ابیه روایت میکند از پدر خود رضی الله عنه قال کان الرجل اذا اسلم علمه النبی گفت بود مرد چون اسلام می آورد
تعلیم میکرد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم الصلوة نماز را ثم امره ان یدعو بهؤلاء الکلمات پس امر میکرد او را که دعا کند باین کلمات اللهم اغفرلی وارحمنی واهدنی
وعافنی وارزقنی رواه مسلم وعن انس قال کان اکثر دعاء النبی گفت انس بود بیشتر دعای پیغمبر صلی الله علیه وسلم اللهم آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة
حسنة وقنا عذاب النار این دعا جامع خیرات وحسنات است طالب صادق اگر در وقت حضور ومناجات در خلوت وصفای باطن هر یکی از افراد حسنات دنیا وآخرت ظاهر وباطن
تصور نموده درخواهد داند که چه ذوق وجمعیت ونورانیت وسعادت در کار روی کند واشرف واجل افراد آنست که مراد بحسنه دنیا اتباع وتحصیل کمال آن حضرت عم باشد وبحسنه آخرت حصول
رویت جمال وی صلی الله علیه وسلم ورویت حق سبحانه وتعالی در آنجا اتم واکمل است اللهم ارزقنا متفق علیه الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان النبی
صلی الله علیه وسلم یدعو ویقول بود آنحضرت که دعا میکرد ومیگفت رب اعنی پروردگارا یاری ده مرا بر دشمنان من در دین ودنیا از نفس وشیطان وجن وانس ولا تعن علی ویاری
مده ایشان را بر من وانصرنی ولا تنصر علی وفتح وظفر ده مرا بر ایشان ومده بر من ایشان را ونصر نیز بمعنی یاری دادنست وحمل بر اثر ونتیجه آن کردیم تا مغایر شود باعانت ودر صراح نصر را بمعنی
عطا نیز گفته وامکرلی ولا تمکر علی ومکر کن با اعدا برای من وتحیه یاری وادن من ومکر مکن بمن مکر بمعنی خداع است ومراد بمکر خدا فرستادن بلا بر اعدای دین از آنجا که کمان ندارند چنانکه در معنی استدراج
گفته اند فی الصراح مکر حیله وبد سگالیدن ودر یغتن واهدنی ویسر الهدی لی وراه راست نما مرا وآسان گردان براه راست رفتن مرا وانصرنی علی من بغی علی ونصرت ده مرا بر کسیکه ستم
کرد وبر آمد بر من رب اجعلنی لك شاکرا ای پروردگار من بگردان مرا شکر گوینده ترا بر تمام نعمتهای خود لك ذاکرا بگردان مرا ذکر کننده مر ترا در همه احوال لك راهبا بگردان مرا ترسنده
مر ترا این ترس محبت وتعظیم است که باعث بر انقیاد وامتثال امر است نه وحشت ونفرت که باعث بر فرار وفراق بود ودر روایات دیگر شکار او ذکار او رهاب بصیغه مبالغه واقع شده لك
مطواعا بسیار اطاعت وفرمان برداری کننده مر ترا لك مخبتا تواضع وفروتنی کننده مر ترا وخبت در اصل زمین پست نرم بگذاک الیك اواها منیبا آه وناله کننده وتوبه کننده
ورجوع آرنده بسوی تو واواه تشدید بیدا وکثیر التاوه از ذنوب بهر کلامی که دلالت بر حزن کند آنرا تاوه گویند واواه یقین کننده در دعا ومهربان ونرم دل وفقیه ومؤمن وفروتنی کننده را نیز
گویند رب تقبل توبتی خداوندا بپذیر توبه مرا واغسل حوبتی بفتح حا وبضم آن وبشوی گناه وبزه مرا واجب دعوتی وقبول کن دعای مرا وثبت حجتی وبر جای دار دلیل وبرهان
مرا وسدد لسانی وراست ودرست گردان زبان مرا واهد قلبی وراه راست نما دل مرا واسلل سخیمة صدری وبکش سیاهی دل مرا تا از دغل وحقد وحسد وسائر صفات
ذمیمه سفید وپاک گردد رواه الترمذی وابوداود وابن ماجه وعن ابی بکر رض قال قام رسول الله گفت ابوبکر رضی الله عنه که استاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی
المنبر بر منبر ثم بکی پس گریست فقال پس گفت سلوا الله العفو والعافیة بخواهید از خدا عفو از گناهان وسلامت از فتنه ولا فان احدا لم یعط بعد الیقین خیرا من العافیة زیرا که هیچ
یکی را داده نشده واست بعد از یقین ایمانی نعمتی بهتر از عافیت وگویا که گریه آن حضرت بسبب وقوع فتن وابتلا در امت بود از حروب وقتال وشهوات وحرص وغفلت وتقصیرات وسائر
خصائل ذمیمه والله اعلم رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب اسنادا وعن انس رض ان رجلا جاء الی النبی صلی الله علیه وسلم
فقال روایت است از انس که مردی آمد نزد آن حضرت پس گفت یا رسول الله ای الدعاء افضل کدام دعا فاضلتر وافزون است در منفعت قال گفت آن حضرت سل ربك العافیة

سوال کن از پروردگار خود سلامت از آفات و بلیات ظاهر و باطن والمعافاة و آنکه عافیت دهد ترا خدای تعالی از مردم و برگرداند از تو آزار ایشان و از ایشان آزار ترا تا همه یکدیگر سلامت باشند
فی الدنیا والآخرة در دنیا و آخرت ثم اتاه فی الیوم الثانی پس آمد آن حضرت را در روز دوم فقال یا رسول الله ای الدعاء افضل فقال له مثل ذلک پس گفت آن حضرت
مر او را جواب مانند آنکه در روز اول گفته بود ثم اتاه فی الیوم الثالث فقال له مثل ذلک پس آمد آن حضرت را در روز سیوم و همان سوال کرد پس گفت آن حضرت مر او را مانند آن قال گفت
آن حضرت فاذا اعطیت العافیة والمعافاة فی الدنیا والآخرة پس چون داده شوی تو عافیت و معافات را در دنیا و آخرت فقد افلحت پس تحقیق رستگاری و فیروزی یافتی
رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب اسنادا وعن عبدالله بن یزید الخطمی بفتح خای معجمه و سکون طای مهمله نسبت بخطمه قبیله ایست از اوس
صحابی است هفده ساله بود که در حدیبیه حاضر شد عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه کان یقول فی دعائه روایت میکند از آن حضرت که میگفت در دعای خود اللهم ارزقنی حبک
خداوندا روزی کن مرا دوستی خود را وحب من ینفعنی حبه عندک و روزی کن دوستی کسی را که سود کند مرا دوستی او نزد تو اللهم ما رزقتنی مما احب خداوندا چیزیکه روزی کرده تو مرا از آنچه دوست میدارم
فاجعله قوة لی فیما تحب پس بگردان آنرا سبب توانائی مرا در آنچه دوست میداری تو یعنی نعمتها که داده از مال و عافیت و سائر نعم دنیا باعث شکر و طاعت خود ساز اللهم ما زویت عنی مما
احب فاجعله فراغا لی فیما تحب خداوندا چیزیکه قبض کرده و در کشیده از من از آنچه دوست میدارم از اشیای مذکوره پس بگردان او را سبب فراغ در چیزیکه دوست میداری تو تا بفراغ بال بی موانع
و صرف مشغول بعبادت تو باشم حاصل آنکه اگر چیزی از دنیا دهی توفیق شکر آن بده تا از اغنیای شاکر باشم اگر منع کنی و ندهی مرا از آن فارغ دار و دل مرا از آن غیر متعلق بآن تا از فقرای صابر باشم رواه
الترمذی وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قلما کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقوم من مجلس حتی یدعو بهؤلاء الدعوات لاصحابه کم بود آن حضرت که می استاد از مجلس تا آنکه
دعا میکرد باین دعاها مر یاران خود را از برای ایشان و اهل اند در آن یا برای تعلیم ایشان اللهم اقسم لنا من خشیتک ما تحول به بیننا وبین معاصیک خداوندا بخش و بهره ده ما را از ترس خود چیزی که حائل شود
آن قسم از خشیت میان ما و میان گناهان تو یعنی چون قصد گناه کنیم ترس تو در میان آید و نگذارد که گناه کنیم ومن طاعتک ما تبلغنا به جنتک و بخش ده از طاعت و فرمان برداری خود چیزی که برساند
ما را بسبب آن طاعت بهشت خود را ومن الیقین ما تهون به علینا مصیبات الدنیا بده ما را از یقین چیزیکه آسان گردانی بآن یقین بر ما مصیبتهای دنیا را مصیبت تعزیت بخشی و انقیاد
رسیده بخشی ومتعنا باسماعنا وابصارنا وقوتنا و بهره مند گردان ما را بشنوائیهای ما و بینائیهای ما و بقوت و توانائی ما و در بعضی روایات و قواتنا بضم قاف جمع قوت که آنرا حواس خوانند
ما احییتنا تا آنکه زنده داری ما را واجعله الوارث منا و بگردان آن بهره مند شدن را وارث از ما یعنی باقی و موجود بعد از رفتن ما از عالم زیرا که وارث مرده کسی می باشد که بعد از وی باقی بود و مراد بقای
حسن صحت بخیرات است یا بگردان مذکور را که اسماع و ابصار و قوی باشد وارث ما یعنی باقی تا وقت موت یعنی تمام مدت حیات اعضا و حواس ما را سلامت دار واجعل ثارنا علی من ظلمنا و بگردان
کینه کشی ما را بر کسی که ظلم کرده بر ما یعنی قادر گردان ما را که از ظالمان کینه کشیم یا از جانب ما تو کینه کشی بی آنکه ما کشیم و گفته اند که معنی این عبارت این است که کینه کشی ما را مقصور بر ظالم ساز که تعدی نکنیم و کینه کشی
بغیر ظالم چنانکه در جاهلیت میکردند که از متعلقان ظالم نیز کینه می کشیدند و هر کرا از قبیله و خویشان وی می یافتند می کشتند و میزدند وانصرنا علی من عادانا و یاری و ظفر ده ما را بر کسیکه دشمن دارد ما را
از اعدای دین و دنیا ولا تجعل مصیبتنا فی دیننا و مگردان مصیبت ما را در دین ما ولا تجعل الدنیا اکبر همنا ولا مبلغ علمنا و مگردان دنیا را بزرگتر اندوه و اندیشه ما و نه محل رسیدن
علم ما که تمام و کمال در فکر دنیا و اهتمام مهمات آن باشیم و اکبر از جهت آن گفت که هیچکس بی اندیشه دنیا که ضروری باشد از طعام و شراب و لباس خالی نیست ولا تسلط علینا من لا یرحمنا
و برگما مگمار بر ما قهر و عنف کسی را که مهربانی نکند بر ما رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقول اللهم انفعنی بما علمتنی خداوندا سود مند گردان مرا بچیزیکه تعلیم کرده مرا و روزی کن عمل بدان وعلمنی ما ینفعنی و تعلیم کن مرا چیزی که سود کند اشارتست بآنچه وارد شده است که هر که عمل
کند بآنچه دانسته است میدهد او را علمی که ندانسته است چنانچه فرمود وزدنی علما و زیاده گردان مرا علم را الحمد لله علی کل حال شکر مر خدای را بهر حال نعمت و بلا و شدت و رخا که هیچ حال خالی از لطف نیست ظاهر یا خفی
و اقلش آنست که زیاده بر این بلا نفرستاد و درین دلیل است بر آنچه بعضی عرفا گفته اند که وظیفه در بلا نیز شکر است بملاحظه لطف خفی و تضمن آن جزا و ثواب آخرت را و حصول تعرف بصفات قهریه جلالیه ولیکن نظر
بضعف طبیعت و بشریت اقتصار بر صبر کرده اند واعوذ بالله من حال اهل النار و پناه میجویم بخدا از حال اهل دوزخ اشارتست شکر بر نعمت ایمان که متضمن تمام نعم است اگر فرضا تمام
بلاها در دنیا باشد نجات از آتش دوزخ در آخرت بس است و مستوجب شکر است رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب اسنادا وعن عمر بن
الخطاب رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا انزل علیه الوحی بود آن حضرت وقتی که فرو فرستاده میشد بر وی وحی سمع عند وجهه دوی کدوی النحل
شنیده میشد از جانب روی وی دوی مانند آواز زنبور دوی بفتح دال و کسر واو و تشدید یا آواز و دوی الریح وزش باد و آواز وی را می گویند و همچنین دوی نحل و طایر و این دوی یا آواز وحی بود که می شنیدند
اصحاب و منکشف نمیشد بر ایشان انکشاف تمام و نمی فهمیدند آنچه میشنیدند چنانکه از کسی دوی و صوتی می شنود و نمی فهمد یا آوازی بود که می شنیدند از آن حضرت از سختی تنفس وی صلی الله علیه وسلم از ثقل وحی
و اول ظاهرتر است زیرا که وصف کرده شده است وحی که گاهی مانند آواز جرس بود فانزل علیه یوما پس فرود فرستاده شد وحی بر وی روزی فمکثنا ساعة پس درنگ کردیم ما ساعتی
فسری عنه پس گشاده شد و دور کرده شد آن حالت وحی از وی که عارض شده بود و اصل تسریه گشاده شدن اندوه فاستقبل القبلة پس روی آورد آن حضرت قبله را ورفع
یدیه و برداشت هر دو دست خود را وقال و گفت آن حضرت اللهم زدنا ولا تنقصنا خداوندا زیاده گردان مر انعمتهای دنیا و آخرت و کم مگردان واکرمنا ولا تهنا و گرامی دار ما را و اهانت مکن ما را
و هوان و مهانت خواری و سبک داشتن و اهانت تنگ داشتن و سهل انگاشتن واعطنا ولا تحرمنا و بده ما را خیر دنیا و آخرت را و محروم مگردان و حرمان و حرم نومید کردن کسی را از چیزی و
آثرنا ولا تؤثر علینا و برگزین ما را بر اعدای دین و برگزین بر ما ایشان را وارضنا وارض عنا و راضی گردان ما را از خود یعنی چندان ده که راضی شویم و راضی شو از ما یعنی توفیق کار یاده که سبب

رضای تو باشد رضا خشنود شدن و پسندیدن ثم قال پس گفت آن حضرت انزل علی عشر آیات من اقامهن دخل الجنة فرو فرستاده شده بر من ده آیت هر که برپا دارد آنها را و عمل کند
در آن درآید بهشت را ثم قرأ پس خواند آن حضرت این آیت را قد افلح المؤمنون حتی ختم عشر آیات تا آنکه تمام کرد ده آیت را از اول این سوره رواه احمد والترمذی الفصل
الثالث عن عثمان بن حنیف بضم حای مهمله و فتح نون و سکون تحتانیه صحابیست از اشراف انصار و معدود است در اهل کوفه قال ان رجلا ضریر البصر اتی النبی گفت بدرستیکه
مردی نابینا آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال ادع الله ان یعافینی پس گفت دعا کن خدا را که عافیت دهد و شفا بخشد مرا یعنی از نابینائی فقال ان شئت دعوت وان شئت
صبرت پس گفت آن حضرت اگر میخواهی دعا میکنم و اگر میخواهی صبر میکنی فهو خیر لك پس صبر کردن تو بر نابینائی بهتر است مر ترا بجهت ثواب آخرت زیرا که ثواب آن بهشت است در حدیث
آمده است که فرمود حق تعالی چون مبتلا کردانم من بنده خود را بدو چشم وی و بنده صبر کند عوض آن بهشت دهم بوی قال فادعه پس گفت آن مرد عافیت میخواهم پس دعا کن خدا را این
از جهت اضطرار و عدم تصبر و اختیار او بود مر ثواب را و لهذا آن حضرت راضی نشده از وی و بنفس شریف متقید بدعا نشد و هم او را فرمود که دعا کند و لیکن چون مضطر و یدید دعا تلقین کرد و مرا
و خود را شفیع و وسیلهٔ استجابت ساخت چنانکه میفرماید قال گفت عثمان بن حنیف فامره ان یتوضأ فیحسن الوضوء پس امر کرد آن حضرت آن مرد را که وضو کند پس نیک کند وضو را برعایت شرائط
و آداب و اسباغ و اکمال و یدعو بهذا الدعاء و دعا کند باین دعا اللهم انی اسألك واتوجه الیك خداوندا بدرستیکه من سوال میکنم و روبسوی تو می آرم بنبیك محمد بوسیلهٔ پیغمبر
تو که نام پاك وی محمد است نبی الرحمة که پیغمبر رحمت است و او را رحمة للعالمین فرستاده و نبی الرحمة یکی از نامهای آن حضرت است انی توجهت بك الی ربی بدرستیکه من بسوی آوردم
بوسیلهٔ تو بسوی پروردگار خود خطاب با آن حضرتست و در بعضی روایات صریح آمده که یا محمد انی توجهت بك الی ربی لیقضی لی فی حاجتی هذه تا حکم کند برای من در حاجت من که این است
و زیاده کلمه فی چنانکه در قول وی سبحانه است واصلح لی فی ذریتی اللهم فشفعه فی خداوندا پس قبول کن شفاعت او را در حق من رواه الترمذی وقال هذا حدیث
حسن صحیح غریب وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کان من دعاء داود یقول بود از جمله دعای داود پیغمبر علیه السلام اینکه می گفت اللهم
انی اسألك حبك وحب من یحبك خداوندا من میخواهم دوستی ترا و دوستی کسی را که دوست میدارد ترا والعمل الذی یبلغنی حبك و میخواهم کاری را که برساند مرا دوستی ترا اللهم
اجعل حبك احب الی من نفسی ومالی واهلی خداوندا بگردان دوستی ترا دوستتر بسوی من از دوستی نفس من و از مال من و کسان من ومن الماء البارد و از آب سرد و در بعضی روایات
الی العطشان زیاده کرده یعنی از آب سرد نزد تشنه قال وکان رسول الله گفت ابو درداء و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا ذکر داود یحدث عنه یقول چون ذکر میکرد داود
علیه السلام را و حالی که حکایت میکرد از وی میگفت کان اعبد البشر بود داود بندگی کننده ترین آدمیان یعنی در زمان خود رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب
وعن عطاء بن السائب عن ابیه قال عطاء که از ثقات تابعین است روایت میکند از پدر خود سائب که صحابی است که گفت صلی بنا عمار بن یاسر صلوة بگذارد با ما عمار
بن یاسر نماز را یعنی امامت میکرد ما را فاوجز فیها پس کوتاهی کرد در آن نماز یعنی قراءت دراز نخواند یا دعا بسیار نکرد چنانکه سیاق حدیث ناظر در آنست فقال له بعض القوم پس گفتند
عمار را بعضی از این گروه که با وی نماز گذارده اند لقد خففت واوجزت الصلوة هر آینه بتحقیق سبک گذاردی و کوتاه کردی نماز را فقال اما علی ذلك پس گفت عمار ای فلان نیست
بر من موجب زیان این تخفیف و ایجاز لقد دعوت فیها بدعوات بتحقیق دعا کردم در این نماز بدعاهای که سمعتهن من رسول الله شنیدم آن دعاها را از پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ظاهر آنست که این دعاها را در تشهد خوانده باشد و احتمال دارد که در استفتاح خوانده باشد و این جواب بر تقدیری که مراد ایجاز در قراءت باشد بآن معنی است که گفت اگرچه
ایجاز در قراءت کرده ام و لیکن بتطویل دعا جبر نقصان آن نموده ام و اگر ایجاز در دعا باشد ظاهر است یعنی من دعائیکه از حضرت شنیده ام خوانده ام دیگر سخن چیست فافهم فلما قام
تبعه رجل من القوم پس هنگامیکه برخاست عمار پیروی کرد او را مردی از قوم و در پی او رفت هو ابی میگوید عطاء آن مرد پدر من بود سائب غیر انه کنی عن نفسه جز آنکه وی کنایت
کرد از نفس خود و صریح نگفت که من در پی او رفتم فسأله عن الدعاء پس پرسید آنرا که پدر من باشد عمار را از آن دعا ثم جاء فاخبر به القوم پس آمد آنرد پس خبر داد بآن دعا قوم را دعا این است
اللهم بعلمك الغیب خداوندا سوال میکنم ترا بحق دانستن تو غیب را که پوشیده است بر جز تو وقدرتك علی الخلق و تقدرت و توانائی تو بر خلق که هرچه خواهی پیدا کنی و هر حکمی که
خواهی برانی احینی ما علمت الحیوة خیرا لی زنده دار مرا تا آنکه دانی زندگی را بهتر و لایق تر برای من وتوفنی اذا علمت الوفاة خیرا لی و بمیران مرا وقتی که دانی مردن مرا
بهتر و مصلحت تر برای من اللهم اسألك خشیتك فی الغیب والشهادة خداوندا سوال میکنم از تو ترس ترا در نهان و آشکارا واسألك کلمة الحق فی الرضا والغضب
و سوال میکنم ترا سخن راست در حالت رضا و در حالت خشم یعنی در حال رضای خلق و غضب ایشان یعنی حق گویم خواه خلق راضی باشند خواه ناراض چنانکه گفته اند قل الحق وان کان مرا یا
آنست که در حالتی راضی باشم از خلق یا در خشم باشم بر ایشان نه چنانکه ثنا گویم و ستایم ایشان را اگر راضی باشم از ایشان و بد گویم و نکوهش کنم اگر ناراض باشم چنانکه عادت عوام خلق است واسألك
القصد فی الفقر والغنی و سوال میکنم از تو میانه روی در فقیری و توانگری که نه بسیار فقیر باشم و محنت و اضطرار کشم و نه بغایت توانگر که اسراف و اتراف کنم و گفته اند کفاف
افضل است از فقر و غنا واسألك نعیما لا ینفد و سوال میکنم از تو نعمتی که بسر نشود که نعمت بهشت باشد یا نعمت دنیا که آثار خیر او تا ابد باقی ماند واسألك قرة عین لا
تنقطع و سوال میکنم ترا قرت عینی که گسسته و فانی نگردد مراد بقای اولاد است بعد از وی چنانکه در قرآن مجید میفرماید وهب لنا من ازواجنا وذریاتنا قرة اعین یا نماز و ادامت ثواب
آن چنانکه فرموده است وجعلت قرة عینی فی الصلوة و قرة عین یعنی خنکی چشم و قرار وی و دیده بدیدن محبوب خنک گردد و قرار یابد و چپ و راست نه بیند واسألك الرضا
بعد القضاء و سوال میکنم ترا رضا بعد از وقوع قضا واسألك برد العیش بعد الموت و سوال میکنم ترا سردی زندگانی و آسایش بعد از مردن واسألك لذة النظر الی وجهك

وسوال میکنم ترا لذت دیدن بروی تو اگر دیدن بچشم مراد است آن در آخرت خواهد بود و اگر بدیده دلست هم در دنیا است والشوق الی لقائك وسوال میکنم آرزومندی بسوی لقای تو که نباشد
از موتست فی غیر ضراء مضرة در غیر حالت سخت که زیان کننده است این با متعلق است بشوق لقای و مراد آنست که شوقی میخواهم که زیان نکند در سیر و سلوک من و استقامت من بر
طریق ادب و رعایت احکام زیرا که گاهی شوق بدان میکشد که زیان میکند نزد غلبه حال و طغیان سکر و همین است مراد بقول وی که فرمود ولا فتنة مضلة و نه آزمایش و ابتلا گمراه کننده و با متعلق
است باحیینی که در بالا مذکور است تا همه را شامل باشد یعنی زنده دار مرا باین نعمتهای مذکور در حال بودن من در غربتی که در آن صبر نکنم و شکر نگویم اللهم زینا بزینة الایمان خداوندا آراسته گردان
ما را بآرایشگی ایمان واجعلنا هداة مهتدین و بگردان ما را راه نمایندگان راه راست روندگان یعنی چنانکه دیگران را راه نمایم خود نیز براه راست رویم و از قبیل لم تقولون ما لا تفعلون
نباشیم رواه النسائی وعن ام سلمة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول فی دبر الفجر و در بعضی نسخ دبر صلوة الفجر بود آنحضرت که می گفت
در پس نماز بامداد اللهم انی اسألك علما نافعا خداوندا من سؤال میکنم ترا علم سود کننده وعملا متقبلا و عملی قبول کرده شده و رزقا طیبا و روزی پاک یعنی حلال ذکر صلوة الفجر
اتفاقیست یا راوی در آن وقت شنید که میخواند یا تخصیص بصلوة فجر بجهة آنست که ابتدای نهار و وقت ظهور آثار علم و عمل و وصول رزق است والله اعلم رواه احمد وابن ماجة
والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال دعاء حفظته من رسول الله صلی الله علیه وسلم لا ادعه گفت ابوهریره که دعائیست
که یاد گرفتم از آن حضرت که ترک نمیکنم آنرا اللهم اجعلنی اعظم شکرك خداوندا بگردان مرا که بزرگ دارم و بزرگ کنم شکر نعمتهای ترا و اعظم را از اعظام و تعظیم هردو ضبط کرده اند
واکثر ذکرك و بسیار گویم ذکر ترا و اکثر را نیز بهمان دو وجه تصحیح نموده اند واتبع نصحك و پیروی کنم نصیحت ترا واحفظ وصیتك و نگاه دارم وصیت ترا نصیحت در اصل خالص شدن
عسل است میگویند شهد خالص را یعنی براه صدق و خلوص نوردم در ادای حقی که ترا است بر من و نگاه داشت وصیتی که تو کرده در حفظ حقوق و طیبی گفته که نصح و وصیت در حدیث
قریب اند در معنی رواه الترمذی وعن عبد الله بن عمرو قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اسألك الصحة ظاهر آنست که مراد صحت
بدنست والعفة و پارسائی و باز ایستادن از حرام و سوال والامانة در اموال مردم یا در جمیع حقوق شرعی وحسن الخلق و خوشخوئی والرضا بالقدر و خوشنودی به تقدیر وعن
ام معبد رضی الله عنها نام دو زن است هردو صحابیه یکی آنکه آنحضرت در سفر هجرت در منزل وی نزول فرمود و دوم بنت کعب بن مالك و ظاهر آنست که مراد اینجا این باشد والله اعلم
قالت سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت اللهم طهر قلبی من النفاق خداوندا پاک گردان دل مرا از نفاق و صفات و علامات آن وعملی من
الریاء و پاک گردان عمل مرا از ریا و ریا خویشتن را به نیکی متخلق نمودن ولسانی من الکذب و پاک گردان زبان مرا از دروغ وعینی من الخیانة و چشم مرا از بی دیانتی که نظر حرام باشد فی الصراح خیانت
نا راستی و کم کردن حق کسی فانك تعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور پس بدرستیکه تو میدانی نظر را که خیانت کننده چشمهاست در نظر حرام و چیزی را که می پوشند سینهها از شهوات و معاصی
وابن عباس در تفسیر خائنة الاعین مرویست که مثلا جماعتی از مردان نشسته اند ناگاه زنی از پیش ایشان گذشت و از شرم یکدیگر نگاه بآن نکردند چون چشمها خواب نمید مردی درین میان چشم برد
و دزدیده بسوی نگاه کرد رواهما روایت کرد این هردو حدیث را البیهقی فی الدعوات الکبیر وعن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عاد رجلا من المسلمین
قد خفت روایت است از انس که آنحضرت عیادت کرد مردی را از مسلمانان که بتحقیق ضعیف شده بود چنانکه آواز وی کشیده نمیشد خفت پستی و آرامیدن آواز خفت المیت میگویند
وقتیکه خاموش کرده و منقطع شود کلام او فصار مثل الفرخ پس گشته بود مانند چوزه مرغ فقال له رسول الله پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هل کنت
تدعو الله بشیء او تسأله ایاه آیا بوده تو که دعا میکردی و میخواندی خدا را بچیزی از دعا یا سوال میکردی و میخواستی از خدا چیزی را و کلمه او احتمال شک و تنویع هردو دارد قال نعم کنت
اقول گفت آنمرد آری بوده من که دعا و سوال میکردم و میگفتم این را که اللهم ما کنت معاقبی به فی الآخرة فعجله لی فی الدنیا خداوندا عذابی که هستی تو سزا دهنده من با آن عذاب
در آخرت پس شتاب کن آن عذاب را برای من در دنیا فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سبحان الله لا تطیقه عجب است طاقت نمی آری تو عذاب
خدا را ولا تستطیعه و نمی توانی بر داشت آنرا افلا قلت آیا پس چرا نگفتی این دعا را که اللهم آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار قال فدعا الله
به گفت انس پس دعا کرد آن مرد خدا را باین قول فشفاه الله به پس تندرستی داد او را خدا برکت این دعا رواه مسلم وعن حذیفة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا ینبغی للمؤمن ان یذل نفسه نمی باید و نمی سزد مسلمانرا که خوار و زبون گرداند نفس خود را قالوا وکیف یذل نفسه گفتند صحابه و چگونه خوار میگرداند نفس
خود را مسلمان قال یتعرض من البلاء لما لا یطیق گفت آنحضرت خوار کردن مؤمن نفس را باین طریق است که پیش می آید مر چیزی را از بلا که طاقت ندارد رواه الترمذی وابن ماجة و
البیهقی فی شعب الایمان وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن عمر رضی الله عنه قال علمنی رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قل گفت عمر بن
الخطاب تعلیم کرد مرا آنحضرت گفت بگو اللهم اجعل سریرتی خیرا من علانیتی خداوندا بگردان نهان مرا بهتر از آشکارای من و ظاهر را نیکوتر از باطن من واجعل علانیتی صالحة
و بگردان آشکارای مرا نیک این را از برای آن فرمود که شاید سریرت بهتر از علانیه بد باشد پس فرمود علانیه صالح باشد و سریرت بهتر از آن اللهم انی اسألك من صالح ما تؤتی الناس
من الاهل والمال والولد خداوندا سوال میکنم ترا از نیک آنچه تو میدهی مردم را از اهل و مال و ولد غیر الضال ولا المضل که این اهل و ولد و مال گمراه و گمراه کننده نباشد رواه الترمذی
تمام شد کتاب الدعوات بتوفیق واهب العطیات و تالی است او را کتاب المناسك جمع منسك بفتح سین و کسر آن بمعنی مصدر و زمان و مکان و مشتق از نسك بتثلیث النون و بضمتین بمعنی
عبادت آید و نسیکه ذبیحه را گویند و غالب آمده استعمال وی در امور حج و حج بفتح حاء و کسر آن هردو لغت است و هردو وجه خوانده اند در قول وی سبحانه و تعالی ولله علی الناس حج البیت و حج

فرضیت حج بعد از هجرت است و آنکه از حج گذاردن آن حضرت پیش از هجرت مرویست بنا بر عادت قریش است که در جاهلیت حج میکردند و جمهور بر آنند که در سال ششم از هجرتست و طایفه میگویند که در سال
نهم است و همدرین سال حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بتجهیز اسباب سفر حج مشغول شد ولیکن بسبب اشتغال بامر غزوات و تشیید احکام شریعت و تعلیم و فود میسر نشد پس ابا بکر را
امیر حاج ساخته بمکه فرستاد تا حج بامردم بگذارد و از عقب ابی بکر صدیق علی مرتضی رض را فرستاد و چون علی آنجا رسید ابو بکر گفت امیر او مامور علی گفت بل مامور و علی مرتضی را برای مصلحت دیگر
فرستاده بودند که خواندن سوره توبه و نقض عهد منافقین بود زیرا که عهد و نقض آن باهل بیت مرد مفوض میباشد الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال خطبنا
رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا ایها الناس قد فرض علیکم الحج ای مردمان بتحقیق فرض کردانیده شده است بر شما حج فحجوا پس بکنید حج را فقال رجل اکل عام پس گفت
مردی که نام وی اقرع بن حابس بود آیا هر سال حج کنیم یا رسول الله گویا این مرد قیاس کرد بفرائض دیگر که مکرر اند فسکت حتی قالها ثلثا پس خاموش ماند آن حضرت تا آنکه گفت آن مرد این کلمه را سه بار فقال
پس گفت آن حضرت لو قلت نعم لوجبت اگر میگفتم من آری هر آینه واجب میشد حج هر سال ولما استطعتم و هر آینه نمی توانستید کرد و ظاهر این حدیث در آن است که احکام مفوض اند بآن حضرت
چنانکه مذهب بعضی است و لهذا در بعضی روایات آمده است که تا آن مرد فرمودند که ترا دو بار جواب میدهند که قول عام است بوحی باشد یا از پیش خود فافهم ثم قال ذرونی ما ترکتکم پس گفت آن حضرت
بگذارید مرا و مپرسید از من که چند است و چون است که ما دامیکه ترک دهم شما را و بیان نکنیم که چند است و چون است یعنی هر چه من گویم بکنید اگر مطلق حکم کنیم بی قید بعد وی عمل باطلاق آن کنید و اگر
بیان کنیم که چندین بار کنید همچنان چند بار کنید زیرا که مرا برای بیان شرائع و رسانیدن احکام فرستاده اند هر چه هست من خود بیان خواهم کرد و حاجت بسوال شما ندارد فانما هلک من کان من
قبلکم بکثرة سؤالهم پس هلاک نشدند آنکسانی که پیش از شما بودند مگر بسبب بسیار پرسیدن ایشان واختلافهم علی انبیائهم و بسبب اختلاف کردن ایشان بر پیغمبران ایشان چنانکه از قوم
بنی اسرائیل منقول است فاذا امرتکم بشیء فأتوا منه ما استطعتم پس چون امر کنم من شما را بچیزی پس بیارید از آن و بکنید آنچه می توانید و در طاقت شما است و این تاکید و مبالغه است
در اتیان مامور به و بذل طاقت مجهود در آن و یا اشارت است بتیسیر و رفع حرج چنانکه در نماز و ارکان و شرائط وی و جز آن چون عاجز باشد از اتیان بعضی بجای آرد آنرا که تواند و این در امر است
اما در نهی باید که احتیاط کرده شود در ترک آن و بذل مجهود نماید چندانکه تواند چنانکه اشارت کرد بدان بقول خود و اذا نهیتکم عن شیء فدعوه چون نهی کنم و باز دارم شما را از چیزی پس بگذارید
آنرا بتمام و کمال رواه مسلم وعنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ای العمل افضل کدام کار افزون تر است در ثواب قال
ایمان بالله ورسوله گفت آن حضرت فاضلترین عمل ایمان آوردن بخدا و رسول خدا است قیل ثم ماذا گفته شد پس بعد از ایمان کدام عمل فاضلتر است قال الجهاد فی سبیل الله
گفت بعد از ایمان فاضلتر کارزار کردن است در راه خدا که فرض باشد قیل ثم ماذا گفته شد پس کدام قال فرمود حج مبرور حج مقبول متفق علیه بدانکه حج مبرور کدام است گفته اند آنکه در وی
ارتکاب مناهی نکند و سمعه و ریا نباشد و این صحیح است و اصح آنست که مراد بدان حج است که بدرگاه حق مقبول افتد و اگرچه سبب قبول همانست که گفته اند ولیکن فضل خدا واسع است که
قبول میکند از بنده و میگذارد از تقصیرات وی و عفو میکند و گفته اند نشان حج مبرور آنست که بهتر از آنکه رفته است برگردد و بیاید راغب در آخرت و زاهد در دنیا و بمعاصی عود نکند تنبیه احادیث مختلفه
در بیان افضل اعمال آمده و وجه توفیق اختلاف جهات و حیثیات و مقامات و احوال سائلین و مخاطبین است چنانکه در اول کتاب الصلوة بدان اشارت کردیم فتذکر وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من حج لله فلم یرفث ولم یفسق رجع کیوم ولدته امه کسیکه حج کند برای خدا نه برای ریا و اغراض دیگر پس رفث نکند و فسق نورزد باز گردد پاک از گناهان همچو پاک بودن
او از گناهان در روزی که زائیده است او را مادر او و مراد برفث بفتح را و فا جماع و فحش و سخن کردن با زنان در جماع است و در نهایه گفته رفث منهی عنه آنست که خطاب کرده شود بآن زن را و اگر بی
شنیدن زن گوید رفث نبود و مراد بفسوق خروج از حدود شرعست بارتکاب حرام و در قرآن مجید نهی از جدال نیز کرده و مراد بدان جنگ و جدل با رفیقان و خادمان و دشنام کردن یکدیگر است و
در حدیث ذکر آن نکرد گویا آن را داخل فسوق داشت متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العمرة الی العمرة کفارة لما بینهما عمره تا عمره دیگر کفارتست
مر گناهانرا که واقع شده میان دو عمره چنانکه در وضو و نماز و رمضان وارد شده است و علما آنجا مخصوص بصغائر داشته اند و ظاهر آنست که اینجا نیز همین مراد خواهد بود و کفارت از کبائر مخصوص
بحج است فتدبر والحج المبرور لیس له جزاء الا الجنة و حج مبرور نیست مر او را اجر الا بهشت متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان العمرة فی رمضان تعدل حجة بدرستیکه عمره بجا آوردن در رمضان برابر حج گذاردن است در ثواب و در بعضی روایات آمده حجة معی که همراه آن حضرت صلی الله علیه وسلم
گذارد و این مبالغه است بطریق الحاق ناقص بکامل چنانکه در امثال این واقع شده است متفق علیه وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم لقی رکبانا بالروحاء و هم از ابن عباس است
که آن حضرت پیش آمد سواری چند را و روحا بفتح را و سکون واو و حای مهمله بمد نام جائی است بر سه مرحله از مدینه مطهره فقال من القوم پس گفت آن حضرت کیستند این گروه قالوا المسلمون
گفتند مسلمانانیم فقالوا من انت پس گفتند تو کیستی قال رسول الله گفت پیغمبر خدا ام فرفعت الیه امرأة صبیا پس برداشت بسوی آن حضرت و پیش آورد زنی کودکی را فقالت الهذا
حج پس گفت آن زن آیا مر این کودک را اگر حج کند ثوابی و اجری هست باوجود آنکه بالغ نیست و حج بر وی فرض نه قال نعم ولک اجر گفت آن حضرت آری مر او را ثوابی هست و مر ترا هم که او را برمیداری
و میبری و غمخواری میکنی اجری و ثوابی هست و صبی اگر در حالت صبا حج کند واجب است بر وی حج چون بالغ گردد و هم چنین بنده چون آزاد کرده و اما فقیر اگر حج کرد از واجب واقع شود و بعد از غنا اعاده واجب
نبود رواه مسلم وعنه قال ان امرأة من خثعم قالت و هم از ابن عباس است گفت که زنی از قبیله خثعم بفتح معجمه و سکون مثلثه و فتح مهمله گفت یا رسول الله ان فریضة الله علی عباده
فی الحج بدرستیکه فرض خدا بر بندگان او در حج گذاردن است ادرکت ابی شیخا کبیرا دریافته است و رسیده پدر مرا در حالیکه وی کبیر است و ضعیف است بمرتبه که لا یثبت علی الراحلة
نمیتواند برجای ماندن بر شتر افاحج عنه آیا پس حج کنم من از جانب وی قال نعم گفت آری بکن و حج گذاردن از جانب غیر اگر فرض باشد جائز است نزد عجز اگر فرو گیرد عجز تا وقت مرگ و اما کند آنکه

ونفقه کند و بعد از موت اگر وصیت کند و اگر نفل است جایز است با وجود قدرت مطلقا و در بعضی روایات آمده که از والدین جایز است بی امر وی بدبی وصیت و تفصیل این در کتب فقه است
و ذلك فی حجة الوداع و این گفتن زن خثعمیه حال پدر خود را و جواب دادن آن حضرت او را در حجة الوداع بود و اینجا قصهٔ دیگر است که فضل ابن عباس ردیف آن حضرت بود و در غایت
حسن و جمال و جوانی بود پس این زن بمشاهدهٔ جمال او واله و نگران او شد و این زن نیز صاحب حسن بود و اکثر زنان خثعمیه صاحب حسن میباشند سر و چشم در یکدیگر دوختند آن حضرت صلی الله
علیه وسلم چون این حال مشاهده کرد دست بر چشمان فضل بن عباس نهاد و گردن او را برتافت عباس گفت یا رسول الله چرا بر می تابی گردن پسر عم خود را فرمود ای عم شیطان مسلط است
بر بنی آدم و در آینده است در رگ و پوست ایشان کما قال متفق علیه وعنه قال اتی رجل النبی صلی الله علیه وسلم فقال ان اختی نذرت ان تحج وانها ماتت وهم
از ابن عباس است که گفت آمد مردی نزد آن حضرت گفت بدرستیکه خواهر من نذر کرده که حج کند و وی مرده است فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم لو کان علیها دین
اکنت قاضیه اگر میبود بر خواهر تو وامی آیا هی بودی تو که میگذاردی وام وی را قال نعم گفت آری میگذاردم قال فاقض دین الله گفت آن حضرت پس بگذار وام خدا را فهو احق بالقضاء
زیرا که وام خدا سزاوارتر است بگزاردن و درینصورت نیز جایز نیست مگر بوصیت و انفاق و این مذهب ماست و نزد شافعی هر که مرد و در گردن وی حق خداست حج یا غیر حج واجب است قضای
آن از راس مال وی مقدم بر وصایا و میراث متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یخلون رجل بامرأة باید که خلوت نسازد مردی با زنی یعنی زن
بیگانه خواه جوان باشد یا پیر و خلوت تنهائی ساختن ولا تسافرن امرأة الا ومعها محرم و باید که سفر نکند زنی مگر آنکه باشد با وی محرمی و محرم کسی است که نکاح با وی جایز نباشد ابدا خواه
جوان باشد یا پیر و در بعضی روایات فقهیه آمده است که اگر با وی زنی باشد که بر وی وثوق و اعتماد و صلاح است جایز است و بعضی گفته اند زنان باشند متعدد و ثقات و با یک زن روا نیست
و بعضی گفته اند که در هجرت از دار حرب صحبت شرط نیست زیرا که اقامت وی در ان حرام است فقال رجل یا رسول الله اکتتبت بضم همزه و سکون کاف و ضم تای اولی و کسر تای
ثانیه و سکون با نوشته شده ام و ثابت کرده شده است نام من در دیوان فی غزوة کذا و کذا در جنگ چنین و چنین یعنی نام مرا با جماعه که بجنگ کافران در غزوات روند نوشته اند
که همراه ایشان بغزا روم وخرجت امرأتی حاجة و بیرون آمده است زن من قصد کنندهٔ خانهٔ کعبه را چکار کنم بجهاد روم و زن را تنها بگذارم که بحج رود یا همراه زن روم قال اذهب
فاحجج مع امرأتك گفت آن حضرت برو پس حج کن با زن خود زیرا که غازیان بسیارند و با زن تو جز تو کسی نیست که برود متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت
استاذنت النبی صلی الله علیه وسلم فی الجهاد گفت عائشه طلب دستوری کردم آن حضرت را در جهاد یعنی اذن طلبیدم که اگر بفرماید بجهاد روم فقال جهادکن الحج
گفت آن حضرت جهاد شما ای طایفهٔ زنان حج است یعنی بس است همانا زیرا که بحج بیرون می آیند و حاجت نیست که بجهاد برآیند متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسافر امرأة مسیرة یوم ولیلة الا ومعها ذو محرم سفر نکند زنی در سیر یک روز و شب مگر آنکه باشد با وی محرم و لفظ ذو زاید است
و در بعضی روایات مسیرة سه روز واقع شده و گفته اند بر هر تقدیر مراد تحدید نیست بلکه مطلق سفر است طویل یا قصیر و نزد محدثین در سفر و احکام وی حدی معین از شارع ثابت
نشده است و تحقیق این در باب صلوة سفر گذشت متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال وقت رسول الله صلی الله علیه وسلم لاهل المدینة
ذا الحلیفة میقات گردانیده است آن حضرت برای اهل مدینه ذو الحلیفه را که نام جایی است قریب بمدینه پنج شش میل و وقت هنگام و میقات هنگام کار و جای آن و غالب
آمده این اسم بر جای احرام بستن که از آنجا بی احرام نگذرند و مردم آفاق را مواضع معین ساخته اند که از آنجا احرام به بندند پس اهل مدینه را ذو الحلیفه میقات ساخته اند ولاهل
الشام الجحفة و مر اهل شام را جحفه بضم جیم و سکون حای مهمله و فا نیز نام موضع است میان مدینه و مکه ولاهل نجد قرن المنازل و برای اهل نجد موضعی که نام وی قرن المنازل است
و نجد در اصل بمعنی زمین بلند است ضد غور که بمعنی زمین پست است و الآن نام بلاد عرب است که از یمامه تا زمین عراق است و قرن بفتح قاف و سکون را که او را قرن المنازل هم
گویند نام موضعی است نزدیک طائف و اما قرن که اویس رضی الله عنه را بوی نسبت کنند بفتح راست از بلاد یمن کذا فی القاموس ولاهل الیمن یلملم و برای اهل یمن یلملم بفتح تحتانیه
و فتح لام و سکون میم هر دو مکرر نام موضعی است فهن لهن ولمن اتی علیهن من غیر اهلهن پس این مواضع مذکوره میقات اند برای اهل آن مواضع که مذکور شدند و مر کسانی را
که بیایند و برسند برین مواضع و بگذرند از ان چنانکه اهل مدینه بر سر راه شام برسند از جحفه احرام بندند و اهل هندوستان بر راه یمن برسند از سمت یلملم احرام بندند مثلا لمن کان یرید
الحج والعمرة این مواقیت است مر کسانی را که اراده می کنند حج و عمره را و ازین حدیث معلوم میشود که هر که از میقات بگذرد بی ارادهٔ حج و عمره لازم نیست او را احرام برای دخول مکه و صحیح
از مذهب شافعی همین است و نزد ما روا نیست در آمدن مکه بی احرام اگر چه ارادهٔ حج و عمره ندارد از جهت قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم لا یتجاوز احد المیقات الا محرما و این حدیث
مطلق است مقید باراده حج و عمره نه بلکه وجوب احرام برای تعظیم این بقعه است پس برابر است حاج و معتمر و غیر ایشان و اما هر که داخل میقات است و را جایز است دخول مکه بی احرام برای
حاجت خود زیرا که در آمدن او مکه را بسیار میشود و در ایجاب احرام هر بار حرج است پس حکم او حکم اهل مکه است کذا فی الهدایة فمن کان دونهن فمهله بضم میم و فتح ها و تشدید لام من
اهله پس کسیکه باشد ورای این مواضع داخل آن پس اهلال و احرام وی از جای او است که در آنجا ساکن است و اهلال در اصل بمعنی آواز بلند کردن و اینجا احرام مراد است که در وی تلبیه
آواز بلند میکنند وكذاك وكذاك و هم چنین و هم چنین یعنی هر که آن طرف تر مواضع احرام وی از همانجا است که ساکن است در ان حتی اهل مکة یهلون منها تا آنکه ساکنان
مکه احرام می بندند از مکه و این مخصوص است بحج و از برای عمره اهل مکه از زمین حل احرام می بندند و الآن متعارف موضعی است که نام او تنعیم است و این موضع قریب ترین مواضع حل است
بمکه و عائشه صدیقه رضی الله عنها از همین جا برای عمره احرام بست بامر آن حضرت صلی الله علیه وسلم و در اینجا موضعی است که او را مسجد عائشه میگویند یعنی موضعی که آنجا عائشه نماز گذارد

واحرام بست چنانچه در باب حجة الوداع بیاید متفق علیه وعن جابر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال مهل اهل المدینة من ذی الحلیفة والطریق الاخر الجحفة
ومهل اهل العراق من ذات عرق ومهل اهل نجد قرن ومهل اهل الیمن یلملم رواه مسلم ترجمه این حدیث از شرح حدیث سابق مفهوم شد ومراد بقول وی والطریق الاخر الجحفة
آنست که گفته شد که اهل مدینه چون بر سر راه شام بیایند جحفه میقات ایشان میگردد و دور واست که از اینجا احرام بندند وذات عرق که میقات اهل عراق گفته در آن حدیث مذکور نیست عراق
بلاد معروفست طول آن از عبادان تا موصل وعرض آن از قادسیه تا حلوان و تسمیه او بعراق بجهة آنست که این بلاد بر عراق دجله و فرات است وعراق ساحل بحر را گویند وذات عرق
نام موضعی است از شرقی مکه بر دو مرحله موازی قرن وعرق بکسر عین کوه خرد را گویند وعن انس رضی الله عنه قال اعتمر رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع عمر گفت انس عمره
برآورد آن حضرت چهار عمره کلهن فی ذی القعدة همه این چهار عمره در ماه ذی القعده بود الا التی کانت مع حجته مگر آن عمره که بود همراه حج آن حضرت که آن را در ذی الحجه در ایام
حج برآورد عمرة برفع ونصب من الحدیبیة فی ذی القعدة اول عمره از آن چهار عمره که آن حضرت کرده از حدیبیه است بضم حاء وفتح دال مهملتین وکسر موحده وتخفیف تحتانیه و
تشدید نیز آمده وتخفیف اشهر واکثر است نام قریه است بر نه میل از مکه که اکثر آن در حرم است باقی حل وبعضی گویند نام چاهی است وبعضی گویند نام درختی است که آن بقعه را بوی
نام کردند و بیعة الرضوان که تحت شجره بود و قرآن مجید در شان آن می گوید لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة آنجا بود برآمد رسول الله صلی الله علیه وسلم از مدینه
روز دوشنبه غره ذی القعده در سال ششم از هجرت بقصد عمره در یک هزار و چهار صد یا بیشتر نفر وجمع شدند قریش و باز داشتند وی را از درآمدن مکه پس صلح کرده باز گشت وعهد کردند
که سال آینده بیاید وعمره بگذارد پس بحقیقت اینجا عمره نبود ولیکن آن را از عمره شمرده اند و حکم احصار از اینجا مشروع شد و این را فتح نیز گفته اند که مبداء فتوحات بود و بعد از وی فتح خیبر بود
و جزآن وتمامه قصه حدیبیه در کتب سیر مذکور است و در کتاب الجهاد جمله از آن مذکور شد وعمرة من العام المقبل فی ذی القعدة دوم عمره بود از سال آینده نیز در ذی القعده
که در وقت صلح قرار یافته بود و آن حضرت بمکه درآمد وعمره بگذارد و سه روز در آنجا بود و در روز چهارم برآمد و این عمره را عمره قضا گویند و اطلاق این اسم بر وی در احادیث واقع شده
و این موید مذهب حنفیه است میگویند که محرم باحصار از احرام برآید و واجب است قضای ما فات ونزد شافعی بر وی قضا نیست ولفظ قضا که در احادیث واقع شده است بمعنی صلح
است وقضا بمعنی صلح می آید وعمره قضا نزد ایشان بآن معنی است که مقاضات ومصالحه قریش در سال آینده کردند وعمرة من الجعرانة حیث قسم غنائم حنین فی
ذی القعدة سوم عمره آنست که از جعرانه بمکه رفت برآورد و آنجا که قسمت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم غنیمتهای فتح حنین را جعرانه بکسر جیم وعین مهمله وتشدید را موضعی ست بر یک مرحله
از مکه که در سنه ثامنه بعد از فتح مکه غزوه حنین بضم حاء وفتح نون کرده و غنائم بسیار آنجا حاصل شده و در جعرانه پانزده شانزده روز اقامت فرموده آن غنائم را آنجا قسمت نمود گویند که آن حضرت شب
بعد از گزاردن نماز عشا سوار شده بمکه آمده وعمره گذارد و هم در آن شب باز گشت و نماز صبح بجعرانه گذارد وعمرة مع حجته وعمره چهارم که با حج وی بعد از فرضیت حج کرده و لابد این
در ذی الحجه بود و این چهار عمره است که پیغمبر خدا صلی الله و[سلم کر]ده واما حج اسلام جز یکی نبود و در ایام جاهلیت قریش حج میکردند و آن حضرت نیز میکردند و تعیین عدد آن در
ضبط علما نه درآمده است والله اعلم متفق علیه وعن البراء بن عازب رض قال اعتمر رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ذی القعدة قبل ان یحج مرتین
گفت براء عمره کرد آن حضرت در ذی القعده پیش از حج گذاردن دو بار گویا براء بن عازب عمره حدیبیه را نشمرده زیرا که بحقیقت در وی عمره نبود و چنانکه معلوم شد پس عمره آن حضرت سه باشد
دو پیش از حج یکی عمره قضا و یکی از جعرانه و یکی بعد از حج که همراه حجة الوداع کرد رواه البخاری بیان کیفیت حج وعمره خواهد آمد مجملش آنست که حج وقوف بعرفه وطواف بیت وسعی میان صفا
و مروه است وعمره طواف وسعی است واحرام در هر دو شرط است وحج فرض میباشد و نفل وعمره نفل است مگر آنکه کسی نذر کند الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله
عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت آن حضرت بعد از نزول فرضیت حج یا ایها الناس ان الله کتب علیکم الحج ای مردمان بدرستیکه خدای تعالی
نوشت یعنی فرض کردانید بر شما حج فقام الاقرع بن حابس پس ایستاد اقرع بن حابس که در فتح مکه در وفد بنی تمیم اسلام آورده واز مؤلفة القلوب بود و در اسلام و جاهلیت شریف
بود و شانی داشت فقال افی کل عام پس گفت آیا در هر سال فرض است حج یا رسول الله قال لو قلتها نعم لوجبت گفت آن حضرت اگر بگویم من آن کلمه را یعنی برای وجوب وی
آری هر سال فرض است هر آینه واجب میگردد در هر سال ولو وجبت لم تعملوا بها ولم تستطیعوا واگر واجب کردد هر سال عمل نمیکنید بدان و نمی توانید کرد بجهت غایت
مشقتی که در واست ببذل اموال و هجران اهل و اولاد و مفارقت اوطان خصوصا اهل بلاد بعیده فالحج مرة پس حج در عمر یکبار فرض است فمن زاد فتطوع پس کسیکه زیاده
بر یکبار کند نفل است رواه احمد والنسائی والدارمی وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ملك زادا وراحلة تبلغه
الی بیت الله کسیکه مالک شد توشه را وشتری سواری را که برساند او را تا خانه خدا ولم یحج وحج نگذارد فلا علیه ان یموت یهودیا او نصرانیا پس نیست تفاوت بر وی
که بمیرد کافر بر دین یهود یا بر دین نصاری و در این نهایت تغلیظ وتشدید است بر تارک حج ویهود ونصاری گفتند زیرا که صاحب کتاب وملت اند اگر چه کافر اند نه از مشرکان از
مجوسی وغیرهم که از ایمان وملت مهجور و محروم اند وذلك ان الله تبارك وتعالی یقول وآن وعید بجهت آنست که خدای تعالی می گوید ولله علی الناس حج البیت من
استطاع الیه سبیلا وحق است مر خدای را بر مردم قصد خانه کعبه هر که میتواند راه رفت بسوی وی و در آخر آیت میگوید ومن کفر فان الله غنی عن العالمین وکسیکه کفر ورزد وکفران نعمت
خدا کند پس خدا بی نیاز است از عالمیان بکنند یا نکنند و را از آن سودی وزیانی نیست سود وزیان ایشان راست وتغلیظ در اینجا موافق آنچه در حدیث واقع شده گویا مراد تمام
این است رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وفی اسناده مقال وهلال بن عبد الله مجهول والحارث یضعف فی الحدیث واین هر دو راوی

ابحدیث یکی مجهول است و دیگری ضعیف وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا صرورة فی الاسلام صرورة بصاد مهمله بروزن
ضرورت بمعنی ترک نکاح و حج وفی الصراح آنکه حج نکرده باشد و کرد زن نکرده صاروره و صاره نیز گویند و اصل کلمه از صر است بمعنی حبس و منع یعنی باید مسلمان را که ترک تزوج و حج نکند و
ابوداود وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد الحج فلیعجل کسیکه خواهد حج را و قادر باشد بر ادای او بوجود استطاعت پس باید که شتابی کند و فرصت غنیمت
داند و تاخیر نکند که آفتهاست در تاخیر طالب را زیان وارد رواه ابوداود والدارمی وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تابعوا
بین الحج والعمرة متابعت کنید میان حج و عمره یعنی بکنید هر یکی را بعد از دیگری فانهما ینفیان الفقر والذنوب پس بدرستیکه حج و عمره دور میکند فقر را و گناهان را کما ینفی الکیر
خبث الحدید والذهب والفضة چنانکه دور میکند دمه آهنگری ریم و چرک آهن و سیم و زر و کیر بکسر کاف و تحتانیه مشک که در میدمد در وی آهنگر و کوره بضم آن خانه که آهنگر از
گل میسازد کذا فی القاموس و بعضی کیر را نیز باین معنی گفته اند و خبث بفتحتین چرک که بیرون می اندازد آنرا آتش از جواهر معدنیه و بضم خاء و سکون با نیز روایت کرده بمعنی شیء خبیث و اول
اشهر و اظهر است و ما کان سبب نفی حج و عمره فقر و گناهان را آن باشد که دران صرف اموال کرده میشود و پس جزای آن اضعافا مضاعفه می یابند و تعب و مشقت بسیار میکشند و موجب
عفو و مغفرت میگردد ولیس للحجة المبرورة ثواب الا الجنة و نیست مر حج مبرور را ثواب مگر بهشت رواه الترمذی والنسائی ورواه احمد وابن ملجه عن عمر الی
قوله خبث الحدید وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال آمد مرد بسوی پیغمبر پس گفت یا رسول الله ما یوجب الحج
چه چیز واجب میگرداند حج را بعد از بلوغ بمرتبه تکلیف قال الزاد والراحلة گفت آن حضرت واجب میگرداند حج را ملک توشه بقدر که در رفتن و آمدن او را و عیال او را کافی باشد و
راحله که بران سوار شود و آید و از امام مالک آمده است که اگر قوت پای داشته باشد راحله شرط نیست رواه الترمذی وابن ماجه وعنه قال سال رجل رسول الله
و هم از ابن عمر است که گفت پرسید مردی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن مرد ما الحاج چیست حج کننده و چیست صفت او قال الشعث بفتح شین و کسر عین ژولیده
موی گرد آلوده سر والتفل بفتح فوقانیه و کسر فای بوی ناک از عرق و چرکین و چون این دو صفت ابلغ بودند در سمت محرم و ریاضت و مشقت وی تخصیص کرده شده اند بذکر فقام
آخر فقال پس ایستاد مردی دیگر پس گفت یا رسول الله ای الحج افضل کدام از اعمال حج فاضلتر و افزون تر است در حصول ثواب قال گفت آنحضرت العج بفتح عین مهمله و تشدید
جیم آواز بر داشتن بتلبیه والثج بفتح ثای مثلثه و جیم مشدده روان کردن خون قربانی فقام آخر فقال پس ایستاد مردی دیگر پس گفت یا رسول الله ما السبیل چیست سبیل که در آیت
قرآنی مذکور است من استطاع الیه سبیلا قال زاد و راحلة گفت توشه و سواری رواه فی شرح السنة و روی ابن ماجة فی سننه الا انه لم یذکر الفصل الاخیر
لیکن آنست که ابن ماجه ذکر نکرده است فصل اخیر را که در وی بیان سبیل است وعن ابی رزین بفتح را و کسر زای العقیلی بضم عین و فتح قاف نام او لقیط صحابی مشهور است عداد وی در اهل
طائف است انه اتی النبی روایت است از وی که وی آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت یا رسول الله ان ابی شیخ کبیر لا یستطیع الحج والعمرة بدرستیکه
پدر من پیر کبیر السن است که توانائی ندارد حج را و نه عمره را بسبب عدم اسباب سفر زاد و راحله ولا الظعن و نه طاقت سوار شدن دارد و ظعن بفتح ظای معجمه و سکون عین مهمله و فتح وی نیز
و سفر وفی الصراح ظعن بسکون و حرکت رفتن و کوچ کردن قال حج عن ابیک واعتمر گفت آن حضرت حج کن از جانب پدر خود و عمره کن اگر حج فرض است چنانچه ظاهر آنست یا
نفقه وی خواهد بود و اگر نفل است ثواب آن بوی می بخشد و آن درست است با اختلافی که در عبادت بدنی است و نزد بعضی از والدین درست است مطلقا و این حدیث
حجت است مر او را والله اعلم رواه الترمذی وابوداود والنسائی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم سمع رجلا یقول گفت آن حضرت شنید مردی را که تلبیه میکند و میگوید لبیک عن شبرمة بضم شین معجمه و سکون موحده و ضم را نام مردی که این
مرد تلبیه از جانب او میگفت و میخواست که حج بگزارد از وی قال گفت آن حضرت من شبرمة کیست شبرمه قال اخ لی گفت برادر است مرا او قریب لی یا گفت خویش است مرا
شک راویست قال احججت عن نفسک گفت آن حضرت آیا حج کرده تو از ذات خود قال لا گفت آن مرد نکرده ام قال حج عن نفسک ثم حج عن شبرمة گفت حج کن از جانب خود
بعد از آن حج کن از شبرمه این حدیث دلالت دارد که نیابت از غیر جائز نیست مگر بعد از ادای فرض حج از خود و باین رفته اند جماعت از ائمه شافعی و احمد از ایشان است و جماعت دیگر میگویند
جائز است و مذهب ما و مذهب مالک این است رواه الشافعی وابوداود وابن ماجه وعنه قال وقت رسول الله توقیت کرده یعنی میقات گردانیده است پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم لاهل المشرق العقیق مر اهل مشرق را عقیق بفتح عین و کسر قاف موضعی است قریب ذات عرق که میقات اهل عراق است لیکن پیش از عقیق
است پس امام شافعی میگوید که باید از عقیق احرام بست احتیاطا و جمعا بین الحدیثین و عقیق نام وادی مدینه مطهره است برسه میل از وی و ظاهر آن است که آن مراد نیست مگر آنکه از جانبی
باین موضع رسیده باشد والله اعلم و طیبی گفته است که اصح آنست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بیان نکرده مر اهل مشرق را میقاتی بلکه امیر المؤمنین عمر بسته است وقتی که فتح
کرد عراق را رواه الترمذی وابوداود وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وقت لاهل العراق ذات عرق اهل مشرق
و اهل عراق یکی اند و ذات عرق و عقیق نیز یکی اند باعتبار قرب یکی از دیگری چنانکه گفته شد رواه ابوداود والنسائی وعن ام سلمة رض قالت سمعت رسول الله
گفت ام سلمه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول من اهل بحجة او عمرة من المسجد الاقصی الی المسجد الحرام کسیکه احرام بندد بحج یا عمره از مسجد اقصی
که نام بیت المقدس است در شام بسوی مسجد حرام که نام کعبه است در مکه غفر له ما تقدم من ذنبه وما تاخر آمرزیده شود مر او را چیزی که پیش رفته است از گناهان او و چیزی که

پس می آید یعنی ہمہ گناہان او از اول و آخر او وجبت له الجنة بشک راو یست و چون از مسجد اقصی بمکه بیاید بمدینهٔ مطهره در راه نیز باید رسید پس مشرف میشود بافضل مقامات در اول و
اوسط و آخر لا بد آنرا این ثواب عظیم روزی کرده شد غهم رواه ابو داؤد وابن ماجة الفصل الثالث عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان اهل الیمن یحجون
گفت ابن عباس بود ند اہل یمن می برآمدند بحج فلا یتزودون پس توشه برنمیداشتند ویقولون نحن المتوکلون و می گفتند ما متوکلانیم فاذا قدموا مکة سالوا الناس پس وقتی که
قدوم می آوردند و میرسیدند بمکه سوال میکردند از مردم و گدائی میکردند فانزل الله تعالی پس فرو فرستاد خدای تعالی این آیت را وتزودوا فان خیر الزاد التقوی یعنی توشه بردارید
و تقوی کنید و پرہیز نمائید از سوال زیرا که تقوی بهترین توشه است برای سفر آخرت و گویا که ایشان توکل را توشه خیال کرده بودند پس فرمود تقوی بهترین توشه آنست که اورا
توشه کنند و آن در حقیقت توکل ہم نبوده و فا بحق آن نکردند فافهم رواه البخاری وعن عائشة رضی الله عنها قالت قلت روایت است از عائشه گفت گفتم یا رسول الله
علی النساء جهاد آیا بر زنان جهاد ہست قال نعم علیهن جهاد لا قتال فیه گفت آن حضرت آری بر زنان جهادی ہست که نیست قتال در وی آن جهاد که نیست قتال در وی
کدام است الحج والعمرة یعنی حج و عمره از زنان بمنزله جهاد است از مردان رواه ابن ماجة وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم
یمنعه من الحج حاجة ظاهرة کسیکه باز ندارد او را از حج حاجتی ظاهر که عدم زاد و راحله است او سلطان جائر یا قهرمان ستمگر سلطان در اصل بمعنی سلطنت و قهرمان است
والان استعمال مییابد در ذات صاحب سلطنت او مرض حابس یا بیماری باز دارنده یعنی بیماری که نتواند با آن سفر کردن فمات ولم یحج پس بمرد آنکس و حج نکرد که این موانع نداشت
فلیمت ان شاء یهودیا وان شاء نصرانیا پس گو بمیرد آنکس اگر خواهد یهودی و اگر خواهد نصرانی تشریح این بحدیث علی رضی الله عنه در فصل ثانی گذشت و مؤلف از ترمذی در بعضی
راویان آن حدیث طعن کرده اما درین حدیث دارمی طعنی مذکور نیست والله اعلم رواه الدارمی وعن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه
قال روایت است از ابی ہریره از آن حضرت که گفت الحاج والعمار حج کنندگان و عمره برآرندگان یعنی آنها که بحج و عمره برآمده اند یا آنها که حج و عمره کرده اند بهر دو را شامل است
و حج در اصل بمعنی قصد است وفد الله قدوم آرندگانند و رسانندگانند بدرگاه وی و وفادت بالکسر برسولی برآمدن و وافد برسولی برآینده و وفد بفتح الواو و سکون فاء و وفود
بضم واو و فا جماعت آن ان دعوه اجابهم اگر دعا میکنند خدا را اجابت میکند ایشان را و قبول میکند دعای ایشان را وان استغفروه غفر لهم و اگر طلب آمرزش گناهان میکنند از خدا
می آمرزد ایشان را رواه ابن ماجه وعنه قال سمعت رسول الله و ہم از ابی ہریره است گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول وفد الله ثلثة وافدان خدا
سه کسانند الغازی والحاج والمعتمر رواه النسائی والبیهقی فی شعب الایمان وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا
لقیت الحاج فسلم علیه وصافحه چون ببینی حاج را پس سلام بکن بروی و دست و برا بکیر مصافحه دست بکدیگر را گرفتن و حاج اسم مفرد است و بر جماعت نیز اطلاق میکنند و
مره ان یستغفر لک و بفرما او را که طلب آمرزش کند ترا قبل ان یدخل بیته پیش از آنکه در آید خانهٔ خود را فانه مغفور له زیرا که وی آمرزیده شده است مراد او استغفار او مغفور
و دعای او مستجاب است و قید قبل ان یدخل بیته برای آنست که وی هنوز در راه خداست و باہل و عیال مشغول نشده [illegible] این وقت خاص و حالتی مخصوص است که دعای
وی اقرب باجابت است و حقیقت مراد آنست که ثواب حاج و بودن او زوفد الله ثابت است از زمان خروج تا دخول در خانه و منقطع نیست برجوع از حج رواه احمد وعن
ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من خرج حاجا او معتمرا او غازیا کسی که بیرون آید بحج یا بعمره یا بغزا ثم مات فی طریقه
پس بمرد در راه کتب الله له اجر الغازی والحاج والمعتمر می نویسد خدای تعالی مر او را اجر غزا کننده و حج گذارنده و عمره برآرنده و در حکم او است هر که بتعلیم علم و احکام دین
برآمده رواه البیهقی فی شعب الایمان باب الاحرام والتلبیة احرام و تحریم حرام گردانیدن چیزی را و در حج و عمره چند چیز حرام میکردد که بیان آن خواهد آمد و تحریمه نماز نیز ازین باب است
یا احرام بمعنی در حرم در آمدن است و چون احرام سبب استباحت دخول حرم است نام کرده شد بدان و تلبیه لبیک گفتن چنانکه بیاید الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت
کنت اطیب رسول الله صلی الله علیه وسلم لاحرامه قبل ان یحرم گفت عائشه بودم من که خوشبو میکردم آن حضرت را و می مالیدم طیب را برای احرام وی پیش از آنکه احرام بندد
ولحله قبل ان یطوف بالبیت و برای حل وی یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از آنکه طواف کند بخانهٔ کعبه معلوم خواهد شد که روز عید که از مزدلفه بمنا می آیند بعد از رمی جمرهٔ عقبه
از احرام بر می آیند و ہمه چیز حلال میشود الا زنان پس بمکه می آیند و طواف میکنند بعد از آن بمنا رجوع میکنند و زنان نیز حلال میشوند بطیب فیه مسک تطیب میکردم بطیبی که
در وی مشک میبود و مستحب است که در احرام مشک و گلاب استعمال کنند کانی انظر الی وبیص الطیب فی مفارق رسول الله عائشه میگوید گویا من می بینم درخشیدن طیب
در تارک سر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و بیص بصاد مهمله درخشیدن برق و جز آن و مفرق بکسر را تارک سر و مفارق بلفظ جمع نیز میگویند گویا هر موضع از تارک را مفرق نام نهادند
وهو محرم و حال آنکه آن حضرت محرم می بود یعنی اثر طیب بعد از احرام در سر مبارک باقی می ماند متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه بقای اثر طیب بعد از احرام مفسد احرام نیست مفسد
استعمال طیب است بعد از احرام و آنکه از طیبی که در وقت احرام استعمال کرده باقی میماند زیان ندارد و مشهور در مذهب احمد ہمین است مستند باین حدیث و نزدیک مالک و شافعی و بروایتی از احمد
مکروه است تطیب بچیزی که باقی ماند اثر آن بعد از احرام و طیبی اباحت قول شافعی و کراهت قول مالک و ایجاب فدیه قول ابی حنیفه ساخته و آنچه ما ذکر کردیم مذکور است در حلیه و شروح آن و
شرح کتاب خرقی که در مذهب امام احمد است ذکر کرده که از عبد الله بن عمر پرسیدند از مردی که شب احرام بست و تطیب کرد و برخاست صباح که بوی طیب می آید از وی گفت اگر من طلا کنم
بقطران دوستر دارم که آنرا کنم و این خبر بعائشه رسید پس انکار کرد بر ابن عمر و روایت کرد این حدیث را و عبد الله بن الزبیر را دیدند که احرام بسته بود و در سر و ریش وی طیب بود والله اعلم وعن ابن

عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يهل ملبدا بكسر باى مشدده گفت ابن عمر شنيدم آن حضرت را كه اهلال ميكرد در حالتى كه ملبد است اهلال بلند كردن آواز در تلبيه و
تلبيد گردانيدن المحرم در سر خود چيزى از جنس صمغ و خطمى تا بهم بچسپد موى و ژوليده و غبار آلوده نگردد و از هوام محفوظ ماند يقول ميگفت آن حضرت لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك لك لبيك
مى ايستم براى خدمت و طاعت تو اى بار خدايا نيست شريك مر ترا در استحقاق خدمت و طاعت ان الحمد بكسر همزه و بفتح نيز روايتى است والنعمة لك بدرستيكه ستايش و نيكوئى
و منت مر تراست والملك بضم ميم يعنى پادشاهى لا شريك لك لا يزيد على هؤلاء الكلمات زياده نميكرد آن حضرت در تلبيه برين كلمات و در بعضى روايات زياده هم آمده
و ابن عمر ميگويد آنچه من شنيدم همين كلمات است زياده بران نفى و همين مقدار كافى است فافهم متفق عليه وعنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ادخل رجله
فى الغرز و هم از ابن عمر است گفت بود آن حضرت چون مى درآورد پاى مبارك خود را در ركاب غرز بفتح معجمه و سكون را و زاى در آخر ركاب كه از چرم باشد و چون از چوب و يا از آهن باشد
آنرا ركاب خوانند واستوت به ناقته قائمة و برميداشت آن حضرت را بر پشت خود ناقه وى استاده اهل من عند مسجد ذى الحليفة بانگ مى آورد آن حضرت بتلبيه
از مسجدى كه در ذى الحليفه است كه ميقات اهل مدينه است و مسجد را بعد از زمان آن حضرت بنا كرده اند و در زمان ايشان مسجد نبود و راوى سخن موافق اين زمان كرد و آن حضرت نماز ظهر گذارده
از مدينه روان شد و نماز عصر در ذى الحليفه گذارد و شب آنجا گذارد و صباح احرام بست و چون بر پشت ناقه برآمد و بايستاد تلبيه گفت متفق عليه ازين حديث معلوم ميشود كه آن حضرت
بعد از برآمدن بر پشت شتر و ايستادن شتر گفت و باين اخذ كرد شافعى و نزد ما تلبيه بعد از نماز مسنون است و قول مالك نيز همين است و در هدايه ميگويد كه تلبيه كند عقيب صلوة كه مروى از آن حضرت است
و اگر بعد از استوا بر پشت راحله كند نيز درست است وليكن بعد از نماز افضل است و مشهور در مذهب امام احمد بعد از نماز است و مختار تر بعضى از اصحاب وى بعد از استوا است و در شرح كتاب خرقى گفته كه سعيد بن
جبير گفت گفتم با ابن عباس عجب از صحابه رسول الله صلى الله عليه وسلم كه اختلاف كرده اند در اهلال رسول الله صلى الله عليه وسلم كه بعد از نماز بود يا بعد از استوا بر پشت ناقه پس گفت ابن عباس بدرستيكه من دانا
ترم بحقيقت حال اهلال كرد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بعد از فراغ ركعتين احرام پس شنيدند آنرا قومى و ياد گرفتند پس از ان سوار شد آن حضرت و اهلال كرد پس شنيدند آنرا قومى گفتند
اهلال آن حضرت هم درين حال بود و بعد از ان روان شد و نيز بيدا كه موضعى بلند است برآمد و اهلال كرد و شنيدند قومى و گمان بردند كه الان ابتداى اهلال كرد و دائم البته ابتداى اهلال وى
صلى الله عليه وسلم در مصلاى او بود و از اينجا حاصل شد توفيق ميان روايات و ازدحام و اجتماع صحابه در حج بسيار بود تا گفته اند كه از شمار بيرون بود و از صد هزار كس بيشتر بود از هر طرف آنجا كه
چشم كار ميكرد آدمى بود وعن ابى سعيد الخدرى رض قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم نصرخ بالحج صراخا بيرون آمديم ما با آن حضرت در حالتيكه فرياد
مى آورديم بحج فرياد برآوردنى يعنى نيت حج كرده بوديم تنها و اين موضع اختلاف است در شرح احاديث آينده مبين كرده صراخ بضم صاد و خاى معجمه در آخر آواز و فرياد رواه مسلم وعن
انس قال كنت رديف ابى طلحة گفت انس بودم من در پس ابى طلحه انصارى كه وى بود سوار شونده وانهم ليصرخون بهما جميعا الحج والعمرة بدرستيكه ايشان يعنى صحابه
هر آئينه آواز مى برآوردند بحج و عمره رواه البخارى وعن عائشة رضى الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام حجة الوداع بيرون آمديم ما
با آن حضرت براى حجة الوداع كه آن حضرت بحج برآمده بود و وجه تسميه بحجة الوداع معلوم خواهد شد فمنا من اهل بعمرة پس بعضى از ما كسانى بودند كه بانگ مى برآوردند بعمره تنها و منا
من اهل بحج و عمرة و بعضى از ما كسانى بودند كه تلبيه ميگفتند بحج و عمره هر دو ومنا من اهل بالحج و بعضى از ما كسانى بودند كه تلبيه ميكردند بحج تنها واهل رسول الله و اهلال كرد
پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بالحج بحج تنها فاما من اهل بعمرة فحل اما كسيكه اهلال كرد بعمره پس حلال شد يعنى بيرون برآمد از احرام بعد از اداى عمره پيش از ايام حج واما من
اهل بالحج او جمع الحج والعمرة فلم يحل واما كسيكه اهلال كرد بحج تنها يا جمع كرد بحج و عمره پس حلال نشد و نه برآمد از احرام و در بعضى نسخ فلم يحلوا بضمير جمع حتى كان يوم النحر تا آنكه
شد روز نحر يعنى روز عيد كه وقت تمام شدن حج و برآمدن از احرام است اگرچه طواف باقى است متفق عليه وعن ابن عمر قال تمتع رسول الله صلى الله عليه وسلم فى
حجة الوداع بالعمرة الى الحج تمتع كرد آن حضرت در حجة الوداع بعمره بسوى حج تفسيرش آنست كه گفت بدأ فاهل بالعمرة آغاز كرد بعمره ثم اهل بالحج پس اهلال كرد بحج متفق
عليه تنبيه ناسكان مناسك حج بر سه قسم اند يكى مفرد بضم ميم و سكون فا و كسر را يعنى افراد كننده كه احرام وى براى حج تنها بست يا براى عمره تنها دوم قارن يعنى قران كننده كه احرام براى
حج و عمره هر دو بست سوم متمتع و صورت تمتع آنست كه اول عمره ميكند اگر سوق هدى كرده است هم بر احرام ميماند و اگر نكرده است از احرام مى برآيد بعد از ان در مكه مى نشيند و چون ايام
حج مى آيد احرام حج مى بندد و حج ميكند چنانچه در بيان اين احكام ميآيد و فضيلت تمتع آنست كه اين هر دو نسك در يك سال بدست آمده و احاديث و اخبار مختلف آمده كه صحابه مفرد بحج
بودند يا قارن يا متمتع و همچنين در فعل آن حضرت اكثر احاديث صحيحه دران آمده كه آن حضرت صلى الله عليه وسلم قارن بود و هفده صحابه آنرا روايت كرده اند و در افراد حج نيز احاديث
بسيار آمده و در تمتع نيز احاديث مروى شده و در توفيق و تطبيق اين احاديث و روايات علما تكلم كرده اند و قران را ترجيح داده اند و در شرح سفر السعادة تفصيل آن ذكر كرده شده است آنجا بايد نگريست
بعضى ملاحده بر اهل اسلام در اينجا راه طعن گشاده شد و گفته اند چه شد شما را اى معاشر مسلمانان كه ضبط نتوانستيد كرد حال پيغمبر خود را صلى الله عليه وسلم كه قارن بود يا مفرد با وجود
اين همه كثرت و اجتماع كه شما را در ان مواطن بود و ندانستند اين گروه نادانان كه همين كثرت و اجتماع و ازدحام مانع تشخيص و تعيين شد و با وجود آنكه نزد تحقيق و تطبيق مشخص است كه حال چه بود
و ميتوان گفت كه بى تشخيص زبان طعن ميگشايند خود بر مدعا نه بسيار است الفصل الثانى عن زيد بن ثابت رضى الله عنهما انه راى النبى صلى الله عليه وسلم تجرد لاهلاله
واغتسل روايتى است از زيد بن ثابت كه از فقهاى صحابه و كبار ايشان و كاتب وحى و جامع قرآن و قائم بفرائض بود كه وى ديد آن حضرت را كه برهنه شد براى احرام خود و غسل كرد اهلال يعنى آواز
بلند كردن است بتلبيه مراد اينجا احرام است كه سبب اهلال است و در نسخه مصابيح لاحرامه واقع شده و غسل كردن براى احرام افضل و اكمل است و اگر وضو كند نيز كفايتى است رواه الترمذى

والدارمی وعن ابن عمران النبی صلی الله علیه وسلم لبد راسه بالغسل وروایت است از ابن عمر که آن حضرت چسپانید موی سر مبارک خود را بالغسل بکسر غین معجمه چیزیست که سر بدان شستنی چنانکه خطمی و
گل و جز آن و تلبید برای آن بود تا منتشر نگردد و موی ژولیده نشود چنانکه در فصل اول گذشت و بعضی غسل را عسل خوانده بمعنی شهد و این تصحیف و خطا است رواه ابو داود وعن خلاد
بفتح خای معجمه و تشدید لام ابن السائب از ثقات تابعین است عن ابیه روایت میکند از پدر خود که سائب است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتانی جبرئیل
آمد مرا جبرئیل فامرنی ان آمر اصحابی ان یرفعوا اصواتهم بالاهلال پس امر کرد مرا جبرئیل که امر کنم یاران خود را که بلند کنند آوازهای خود را با اهلال او التلبیة یا لفظ تلبیه
گفت یحیی راوی اهلال و مراد یکی است اگرچه اخفا در ذکر افضل است اما اینجا افضل رفع صوت است رواه مالک والترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجة
والدارمی وعن سهل بن سعد روایت است از سهل بن سعد ساعدی که از کبار صحابه است و آخر صحابی است که مرد بمدینه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ما من مسلم یلبی الا لبی من عن یمینه وشماله نیست هیچ مسلمانی که تلبیه کند مگر آنکه تلبیه کند کسیکه از جانب دست راست و دست چپ او است من حجر او شجر
و مدر از سنگ یا درخت یا کلوخ و در روایتی تا عن یمینه وشماله حتی تنقطع الارض من ههنا وههنا تا آنکه منقطع و منتها میگردد زمین ازینجا و ازینجا عبارت است از
منتهای ارض از جانب یمین و شمال رواه الترمذی وابن ماجة وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یرکع بذی
الحلیفة رکعتین بود آن حضرت که میگزارد برای احرام بذی الحلیفه دو رکعت ثم اذا استوت به الناقة قائمة عند مسجد ذی الحلیفة پس وقتی که برمیداشت او را
ناقه ایستاده نزد مسجد ذی الحلیفه که درجای نزول آن حضرت بنا کرده اند اهل بهؤلاء الکلمات ویقول بلند میکرد آواز را باین کلمات و میگفت لبیک اللهم لبیک لبیک
وسعدیک معنی لبیک معلوم شد و معنی سعدیک یاری میدهیم ترا یاری دادنی بعد از یاری دادنی یعنی مکرر و دایم در نصرت و تقویت دین و امتثال امر تو ام والخیر فی
یدیک لبیک و نیکی در دو دست تو و قدرت و تصرف تست والرغباء الیک و میل و رغبت و طلب نیز بسوی تست زیرا که خیر در دست تست و رغبا بفتح را و سکون
معجمه و مد و بضم را و بقصر هر دو روایت است والعمل و عمل نیز منتهی بسوی تست و تو مقصودی از عمل و بسوی تو صعود میکند آن متفق علیه ولفظه لمسلم وعن عمارة بضم
عین و تخفیف میم و تا در آخر ابن خزیمة بضم خای معجمه و بفتح زای بن ثابت از ثقات تابعین است عن ابیه روایت میکند از پدر خود که خزیمه بن ثابت است که او را ذوالشهادتین
گویند عن النبی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم انه کان اذا فرغ من تلبیته سال الله رضوانه والجنة روایت میکند که آن حضرت بود چون می پرداخت از تلبیه خود
سوال میکرد از خدای تعالی رضای او را که این حج و عمره مرضی و مقبول وی گردد و سوال میکرد بهشت را که ثواب آن گردد چنانکه در حدیث دیگر فرمود الحج المبرور ثوابه الجنة واستعفاه
برحمته من النار و طلب عفو میکرد برحمت وی تعالی از آتش دوزخ و سنت آنست که هر بار که تلبیه کند این دعا بکند رواه الشافعی

الفصل الثالث

عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما اراد الحج اذن فی الناس روایت است از جابر که آن حضرت هنگامیکه خواست که بحج برآید ندا داد در مردم و خبر کرد که برآیند
فاجتمعوا پس فراهم آمدند مردم فلما اتی البیداء احرم پس هنگامیکه رسید آن حضرت به بیدا که نام موضعی است و بمعنی بیابان نیز آید احرام بست و تلبیه کرد احرام خود را در
مسجد ذی الحلیفه بسته بود و تلبیه اینجا کرد و بر روایتی تلبیه هم در مسجد کرد و بر روایتی بعد از برآمدن بر پشت ناقه چنانکه گذشت و وجه تطبیق میان روایات نیز معلوم شد رواه النسائی
وعن ابن عباس رض قال کان المشرکون یقولون بودند مشرکان در وقتی که تلبیه میکردند میگفتند لبیک لا شریک لک فیقول رسول الله صلی الله علیه وسلم
ویلکم وای بر شما قد قد بس بس بفتح قاف و سکون دال و به تنوین آن هر دو روایت است الا شریکا هو لک تملکه وما ملک مگر شریکی که او مر تراست مالک هستی تو او را
و چیزی را که مالک است آن شریک آن چیز را یقولون هذا وهم یطوفون بالبیت میگفتند مشرکان این را و حال آنکه ایشان طواف میکردند خانه کعبه را مشرکان نیز حج و عمره و
طواف و استلام حجر میکردند و این خانه را همیشه تعظیم می کردند ولیکن بحیثیت شرک تلبیه باین عبارت میکردند که لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک نفی شریک از حق تعالی میکردند
و بتان را استثنا میکردند که آنها شریک خدا اند ولیکن مملوک اویند و اگر مالک هم باشند آن چیز را آن نیز مملوک خداست و چون تا آنجا میرسیدند لبیک لا شریک لک آنحضرت صلی الله
علیه وسلم میفرمود بس بس همین مقدار بگوئید که نیست شریک مر خدا را و زیاده بر آن نگوئید که الا شریکا الخ و بحقیقت شرکت با مملوکیت منافات دارد مملوک شریک مالک نمیباشد
رواه مسلم

باب قصة حجة الوداع

وداع بفتح واو پدرود و تودیع پدرود کردن و حجی را که آن حضرت صلی الله علیه وسلم کرد حجة الوداع گویند زیرا که مردم را تعلیم شرائع
نموده وداع کرد و خبر داد برحلت خود و ایشان را گواه گرفت بر ادای رسالت و تبلیغ احکام و این در سنه عاشره بود که آخر سنوات عمر شریف وی بود صلی الله علیه وسلم و حدیث جابر
اجمع و اتم احادیث است درین باب و وی مرویست از حضرت امام جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر از جابر و امام محمد باقر شاگرد جابر بود و سماع حدیث از وی دارد گویند که آن
حضرت بشارت داده بود جابر را که یکی از اولاد من از تو اخذ علم خواهد کرد و امام محمد باقر از عظمای تابعین و کبار علما بوده رضی الله عنه وعن آبائه الکرام

الفصل الاول

عن جابر بن عبد الله رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مکث بالمدینة تسع سنین لم یحج روایت است از جابر که آن حضرت
درنگ کرد بمدینه نه سال که حج نگذارد ثم اذن فی الناس فی العاشرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حاج پس ندا داد یا ندا داده شد در سال دهم که آن حضرت
حج گزارنده است یعنی اراده دارد که بحج بیرون آید فقدم المدینة بشر کثیر پس آمدند بمدینه مردم بسیار و بعضی روایات آمده که مردم بیشتر از حصر و احصا بودند و تعیین نکرده اند
عدد ایشان را و در غزوه تبوک که آخر غزوات آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم صد هزار کس بودند و حجة الوداع بعد از وی بود و لابد زیاده بران شده باشند و در روایتی یکصد و چهارده

هزار بود ودر روایتی صد و بیست و چهار هزار والله اعلم فخرجنا معه پس بیرون آمدیم ما یعنی صحابه با آن حضرت حتی اذا اتینا ذا الحلیفة تا آنکه چون آمدیم ذو الحلیفه را در سیام
با این موضع فولدت اسماء بنت عمیس محمد بن ابی بکر رضی الله عنهما پس بزائید اسما بنت عمیس بضم مهمله و فتح میم زوجه ابی بکر صدیق بود محمد بن ابی بکر را و این اسما بنت عمیس زنی
بود جمیله عاقله که همه کس او را میخواستند نخست در تحت ابوبکر صدیق بود و بعد از آن علی مرتضی خواست بعد از وی جعفر بن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین و در وقتی که حضرت بحج بر آمد نزد ابی بکر بود و
محمد بن ابی بکر را زائیده فارسلت الی رسول الله پس کس فرستاد اسما نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کیف اصنع که چه کار کنم حکم چیست احرام به بندم یا نه و چگونه به بندم قال گفت
آن حضرت اغتسلی غسل کن واستثفری بثوب و بر بند جای خون را بجامه واحرمی و احرام بند و صورت استثفار بثای مثلثه و نفا آن است که چیزی را در کمر خود بر بندند و خرقه پهن کرده بر
جای خون نهند و هر دو طرف آنرا از پیش و پس بآن کمر بند محکم کنند تشبیه داده آنرا بثفر بفتح ثا و فا بمعنی پاره دم و این حدیث دلالت دارد بر صحت احرام نفسا و این مجمع علیه است فصلی رسول
الله پس گزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی نماز احرام دو رکعت فی المسجد در مسجد ذی الحلیفه ثم رکب القصواء پستر سوار شد ناقه خود را که نام وی قصواء است بفتح قاف
وسکون صاد مهمله و تسمیه او بقصواء بجهة آنست که سابق بود در سیر و در اقصای سیر و غایت جری بود و بعضی گفته اند که تسمیه او بقصوی بجهت آن بود که جانب گوش وی بریده بود و قصوی آن
ناقه را گویند که طرف گوش وی بریده باشد و شاة قصوی و ناقه قصوی و جمل اقصی گویند و گفته اند که قصوی و عضبا بفتح عین مهمله و سکون ضاد معجمه و بموحده و جدعا بجیم و دال مهمله نام یک
ناقه است که آن حضرت را بود صلی الله علیه وسلم و گفته اند که اگر کمتر از ربع بریده اند جدعاست و اگر بربع رسیده قصواء و اگر زیاده بر ربع عضبا است و اگر از بیخ بریده اند صلما است بصاد مهمله
و به این الفاظ روایات واقع شده است و گفته اند که طرف گوش ناقه آن حضرت بریده نبود بلکه در اصل خلقت هم چنین واقع شده حتی اذا استوت به ناقته علی البیداء
اهل بالتوحید تا آنکه چون بر داشت آن حضرت را ناقه وی بر بیدا آواز بلند کرد بتوحید مراد تلبیه است چنانکه بیان کرد لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان
الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک قال جابر لسنا ننوی الا الحج گفت جابر نبودیم ما که نیت میکردیم مگر حج را لسنا نعرف العمرة نبودیم ما که می شناختیم عمره را یعنی
در اشهر حج حتی اذا اتینا البیت معه استلم الرکن تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را با آن حضرت بوسه داد آن حضرت حجر اسود را رکن کرانه خانه و مراد آن کرانه است که در وی حجر اسود
مرکوز است و آنرا رکن اسود نیز گویند و رکن آنجا که مطلق واقع شود همین رکن مراد گردد و مراد باستلام بوسه دادن او است یا سودن بدست افتعال است از سلام بمعنی تحیت و سلام بر وی
همین است که او را بوس کنند و لهذا اهل یمن این رکن را محیا گویند بضم میم و تشدید یا یعنی او را تحیت میکنند یعنی سلام میکنند و بعضی گویند از سلام است بکسر سین بمعنی حجاره و واحد وی سلمه بکسر لام
استلام از وی است چنانکه اکتحال از کحل استلمت الحجر یعنی لمسته و وجوه دیگر نیز هست که در شرح آنرا ذکر کردیم فرمل ثلثا ومشی اربعا پس رمل کرد آن حضرت در طواف در سه گشتن و مشی کرد در چهار
و ذکر طواف مکرر دارد بجهت ظهور و شهرت و در بعضی نسخ نوشته اند فطاف سبعا فرمل الی آخره و رمل بفتحتین جهیدن در مشی که سخت نبود یا جنبانیدن دوشها چنانکه پهلوانان و مبارزان در میان
دو صف قتال کنند و باید که در رمل گامها نزدیک هم زنند و اصل در تشریع این فعل آن است که چون آن حضرت در عمرة القضا بمکه آمد مشرکان گفتند که ایشانرا تپ یثرب لاغر و سست ساخته
است پس آن حضرت مسلمانانرا فرمود که باین نوع مشی حرکت و اظهار جلادت و قوت کنند و بعد از رفع علت حکم باقی ماند و در حجة الوداع نیز کردند اگرچه گاهی بزوال علت حکم نیز زایل میگردد چنانچه
نصیب مولفة القلوب اما اینجا باقی ماند و رمل مسنون است در هر طوافی که بعد از وی سعی است چنانکه طواف عمره و طواف قدوم و طواف افاضت نه طواف وداع کذا قیل و در آخر باب خطبه یوم النحر
از ابن عباس بیاید که آن حضرت در طواف افاضت رمل نکرد فقدبر و معانی این الفاظ در شرح احادیث معلوم کرده ان شاء الله تعالی و درین حدیث ذکر اضطباع بضاد معجمه و بای موحده نیست
با آنکه این نیز مسنون است و در احادیث دیگر ذکر آن بیاید و کیفیت اضطباع ردا از زیر بغل راست بر کتف چپ انداختن و ضبع بمعنی بازو است و بمعنی زیر بغل نیز آید و درین نیز صورت
بغل است چنانکه در رمل ثم تقدم الی مقام ابراهیم پستر بعد از طواف پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نام سنگی است که در وی نشان پایهای ابراهیم است علیه السلام و الآن در پیش خانه
در حجره نهاده اند فقرأ پس خواند آن حضرت این آیت را واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و بگیرید مقام ابراهیم را جای نماز اتخذوا بفتح خا و کسر آن در قرآن بهر دو قرأت است و در
در حدیث بکسر آمده فصلی رکعتین پس گذارد آن حضرت دو رکعت نماز و این دو رکعت واجب است نزد ما بعد از هر طواف از جهت رو و امر بدان و نزد شافعی سنت است فجعل المقام
بینه وبین البیت پس گردانید مقام ابراهیم را میان خود و میان خانه کعبه یعنی خلف مقام ایستاد و این افضل مواضع است برای گزاردن این دو رکعت و جائز است هر جا که گذارند وفی
روایة انه قرأ فی الرکعتین و در روایتی آمده است که آن حضرت خواند درین دو رکعت قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون و تقدیم قل هو الله احد بر قل یا ایها الکافرون
واقع است در صحیح مسلم و در یک روایت از شرح السنة و توجیه میکنند آنرا که قل هو الله احد برای اثبات توحید است و قل یا ایها الکافرون برای تبری از شرک پس تقدیم کرده شد بجهت اهتمام بحال
اثبات توحید و در بعضی روایات تقدیم قل یا ایها الکافرون نیز آمده چنانکه ظاهر است و این حدیث دلالت کرد بر آنکه تقدیم سوره متاخر بر سوره متقدم جائز است و این را شواهد [illegible]
در احادیث ثم رجع الی الرکن فاستلمه پستر برگشت آن حضرت بسوی رکن یعنی حجر اسود پس بوسه داد آنرا ثم خرج من الباب الی الصفا پستر بیرون آمد از مسجد بسوی کوه صفا
و هم بر آمدن از در صفا بود و صفا در لغت سنگ سطبر صلب املس الآن نام کوهیست متصل با ابو قبیس فلما دنا من الصفا قرأ پس هنگامیکه نزدیک شد آن حضرت بصفا خواند این آیت را
ان الصفا والمروة من شعائر الله بدرستیکه صفا و مروه از نشانها اند که ساخته است خدای تعالی برای حج و فرمود آن حضرت ابدأ بما بدأ الله به آغاز کنم بچیزی که آغاز کرد خدای تعالی آن را
فبدأ بالصفا پس آغاز کرد آن حضرت بصفا چنانچه خدای تعالی در آیت کریمه آغاز بآن کرده فرقی علیه پس بر آمد آن حضرت بصفا حتی رای البیت تا آنکه دید خانه را و در آن زمان
کعبه بصفا نمودار میشد و حایلی در میان نبود و الآن بنای حرم پوشیده است آنرا و با وجود آن نظر بر حجر اسود و از بعضی درهای حرم که محاذی او است می افتد فاستقبل القبلة پس روی

آورد آن حضرت قبله را فوحد الله وكبره پس یگانگی یاد کرد خدا را و بزرگی یاد کرد او را وقال وگفت لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء
قدير لا اله الا الله وحده انجز وعده روا کرد و راست گردانید وعده خود را که بفتح مکه و حصول فتوحات عظیم کرده بود همه بوجود آمد ونصر عبده و یاری داد بنده خود را که ذات
شریف وی باشد وهزم الاحزاب وحده و شکست داد گروههای کافران و دشمنان دین را تنها ثم دعا بین ذلک پستر دعا کرد میان این اذکار قال مثل هذا ثلث مرات گفت
مانند این سه بار یعنی ذکر کرد و دعا کرد و باز ذکر کرد و دعا کرد تا سه کرت همچنین کرد ثم نزل پستر فرود آمد از صفا ومشى الى المروة ورفت بسوی مروه که کوهی دیگر است طرف دیگر از صفا حتى
انصبت قدماه في بطن الوادي ثم سعى تا آنکه به پستی فرود آمد هردو پای آن حضرت در مغاک وادی یعنی از بلندی وادی به پستی آمد و دوید و شتاب رفت انصباب در اصل ریخته
شدن آب است وصبب بفتحتین نشیب چون پای از بلندی به پستی زیر ان می آمد تعبیر بانصباب کردند وبطن شکم ومغاک زمین حتى اذا اصعدتا مشى بفتح همزه وسکون صاد تا
آنکه چون شروع در بالا برآمدن کردند هردو قدم آن حضرت یعنی از پستی وادی به بلندی برآمد مشی کرد و آهسته رفت وسعی بگذاشت واصعاد در اصل دور رفتن در زمین خواه در بلندی
باشد یا در پستی واینجا ارتفاع مراد است کذا قیل و قاضی عیاض در مشارق گفته صعود واصعاد بیک معنی است واصل درین باب آنست که هاجر بفتح جیم ام اسمعیل علیه السلام وقتی که اسمعیل
طفل بود در وزی بطلب آب رفت وچون درون وادی می درآمد اسمعیل از نظر وی پوشیده میگشت پس بر صفا و مروه می برآمد تا بروی نگاه کند پس این سنت از وی ماند و آنحضرت نیز کرد
والآن چون زمین بلند را خاک پر کرده مغاک نگذاشته و بعد از نزول از صفا انحدار وانصباب نمانده تکلف باید کرد در سعی بجهت بجای آوردن سنت حتى اتى المروة تا آنکه آمد آن حضرت
بر مروه که کوهی دیگر است مقابل صفا ومروه در اصل سنگ سفید براق را گویند که از وی آتش جهد ففعل على المروة ما فعل على الصفا پس کرد بر مروه آنچه کرد بر صفا از تکرار توحید و تکبیر
و دعا وسعی بین الصفا والمروة واجب هفت بار است از صفا بمروه یکی واز مروه بصفا دیگر ابتدا از صفا است وختم بر مروه چنانکه فرمود حتى اذا كان آخر طواف على المروة تا آنکه
چون یافته شد آخر طواف بر مروه فقال پس گفت آن حضرت لو اني استقبلت من امري ما استدبرت اگر میشد که من پیشتر میدانستم از امر خود و حال خود چیزیکه از پس دانستم لم اسق
الهدي نمی راندم هدی را ونمی آوردم با خود وهدی بفتح ها وسکون دال قربانی که بحرم فرستند وجعلتها عمرة ومیگردانیدم حج را عمره و بیرون می آمدم از احرام فمن كان منكم ليس
معه هدي فليحل پس کسیکه هست از شما که نیست با وی هدی پس باید که حلال شود و برآید از احرام وليجعلها عمرة وبگرداند آن را عمره شرح این کلام بسطی می طلبد حاصلش آنست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بعد از وصول مکه معظمه و ادای عمره امر کرد اصحاب را که هرکه سوق هدی نموده و با خود قربانی که آن را در ایام نحر ذبح کنند نیاورده عمره کند و از احرام برآید و فسخ حج بعمره کند
و بعد از ان در ایام حج احرام ببندد و حج بگذارد و هرکه سوق هدی نموده است عمره کند بر احرام خود بماند تا حج بگذارد و بعد از ان از احرام برآید و آن حضرت خود سوق هدی نموده بود و بر
احرام باقی ماند و این معنی بوجوه بر صحابه گران آمد یکی بجهت آنکه از احرام برآیند و رسول خدا صلی الله علیه وسلم محرم باشد و ترک متابعت او کنند دوم آنکه گفتند در میان ما و عرفه جز
پنج روز نمانده پس مناسب نیست که از احرام برآئیم و پیش زنان برویم و هنوز از مذاکیر ما منی میچکیده باشد و بعرفه درآئیم و حج کنیم سوم آنکه در جاهلیت عمره در اشهر حج از اشنع شنائع بود پس آن
حضرت صلی الله علیه وسلم در غضب آمد و فرمود چکار کنم حکم الهی چنین است که اگر من پیش ازین می دانستم که بر آمدن از احرام بر شما شاق خواهد آمد من نیز سوق هدی نمیکردم و از احرام می برآمدم
و فسخ حج بعمره می کردم و من نمیدانستم که حکم الهی چنین خواهد شد فقام پس ایستاد سراقة بضم سین مهمله بن مالك بن جعشم بضم جیم وسکون عین وشین معجمه فقال پس گفت سراقه
يا رسول الله العامنا هذا ام لابد آیا برای امسال است این حکم یا برای همیشه است فشبك رسول الله پس درهم آورد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اصابعه انگشتان
خود را واحدة في الاخرى یک انگشت را در انگشت دیگر برای تمثیل وقال دخلت العمرة في الحج وگفت درآمد عمره در حج مرتين دو بار گفت این کلام را وگفت لا چنین
نیست که تو گفتی این حکم بامسال مخصوص باشد بل لابد ابد بلکه برای همیشه همیشه مقصود ابطال آن است که در جاهلیت بود از امتناع عمره در اشهر حج وقدم علي رضي الله عنه من
اليمن امیر المؤمنین علی را که بقضای یمن فرستاده بود درهمین ایام حج قدوم آورد ببدن النبي ببدنهای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وبدن بضم با وسکون دال جمع بدنه
بفتح با و دال شتر و گاو قربانی که بحرم کنند ونزد شافعی مخصوص بدنه بشتر است یعنی علی رضي الله عنه آمد و بدن بسیار برای آن حضرت آورد فقال ماذا قلت حين فرضت الحج پس
گفت آن حضرت بعلی چه چیز گفتی و نیت کردی تو هنگامیکه فرض کردی حج را و احرام بستی قال گفت علی رضي الله عنه قلت این گفتم و نیت کردم که اللهم اني اهل بما اهل به رسول
خداوندا بدرستیکه من احرام بستم بچیزی که احرام بست بآن چیز پیغمبر تو قال گفت آن حضرت فان معي الهدي پس بدرستیکه با من هدی است و از احرام نمی برآیم فلا تحل پس حلال
میشو و از احرام بیرون میا قال گفت جابر که راوی این حدیث است فكان جماعة الهدي الذي قدم به علي من اليمن پس بود مجموع شتران که آورد آنها را علی رضي الله عنه از یمن و
الذي اتى به النبي وآن شتران که آورد آنها را پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مدینه همراه خود مائة صد قال گفت جابر فحل الناس كلهم پس حلال شدند و برآمدند از احرام مردم همه وقصروا
وموی قصر کردند مردم همه کو تا قصر موی با وجود افضلیت حلق چنانچه در حدیث آمده است برای آن بود تا بقیه از موی بماند که در حج حلق کنند یا بجهت صعوبت ایشان تنگی بود از برآمدن از
احرام پس تقصیر کردند در ابقای حکم آن تمام که حلق است و اقتصار کردند بر قدر کفایت والله اعلم الا النبي مگر پیغمبر صلی الله علیه وسلم که از احرام نبرآمد ومن كان معه هدي
و دیگر کسیکه بود با وی هدی فلما كان يوم التروية پس هرگاه که شد روز ترویه توجهوا الى منى روی آوردند بسوی منی ومنی را منی از ان گویند که در وی ریخته میشوند خونها یا بجهت
آنکه چون جبرئیل خواست که مفارقت کند آدم را علیهما السلام گفت تمنی کن چه خواهی گفت بهشت میخواهم واهلوا بالحج واحرام بستند برای حج يوم التروية نام روز هشتم از ذی الحجه است
زیرا که در وی سیراب میکردند شتران را یا بجهت آنکه ابراهیم علیه السلام در شب می تفکر میکرد در رویای خود که ذبح دیده بود کذا في القاموس ... در منی و بیتوتت در ان نزد ما واجب نیست بلکه

وركب النبي صلى الله عليه وسلم فصلى بها الظهر والعصر والمغرب والعشاء والفجر و سوار شد آن حضرت بسوی منی و رسید بمنی پس گذارد در منی این پنج نماز و شب در منی توقف
کرد ثم مكث قليلا پس ترددنگ کرد اندکی بعد از گذاردن نماز فجر حتى طلعت الشمس تا آنکه بر آمد آفتاب وامر بقبة من شعر تضرب له بنمرة و امر کرد بخیمه از موی که زده شود
برای وی صلی الله علیه وسلم در وادی نمره بفتح نون وکسر میم که قریب وادی عرفات است و منتهای زمین حرم است و آنجا کوهی است که بر وی مناره است کامیرالمومنین عمر رضی الله عنه
از برای نشان حرم بنا کرده و عرفات از حل است و نمر نام حیوان مشهور است که اورا پلنگ گویند این کوه را که نکته های سفید و سیاه دارد بدان تشبیه کردند فسار رسول الله پس رفت
و راند پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بجانب عرفات ولا تشك قريش الا انه واقف عند المشعر الحرام وگمان نمی بردند قریش مگر آنکه آن حضرت وقوف کننده است نزد
مشعر حرام که نام کوهیست بمزدلفه که آنرا قزح می گویند كما كانت قريش تصنع في الجاهلية چنانکه بودند قریش که میکردند در جاهلیت زیراکه ایشان وقوف بمزدلفه میکردند و آنرا موقف
حمس و اهل حرم الله میگفتند و بعرفات نمیرفتند بخلاف سایر عرب که وقوف بعرفات میکردند پس گمان بردند که آن حضرت نیز وقوف بمزدلفه خواهد کرد فاجاز رسول الله پس تجاوز کرد و درگذشت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از مزدلفه حتى اتى عرفة تا آنکه آمد عرفه را و عرفه بفتح رای مفرد بمعنی مکان و زمان هر دو می آید و عرفات بلفظ جمع مخصوص بمکان است و وجه تسمیه بعرفه بیاید
فوجد القبة قد ضربت له بنمرة پس یافت خیمه را که بتحقیق زده شده است برای وی بنمره فنزل بها پس فرود آمد بنمره حتى اذا زاغت الشمس امر بالقصواء تا آنکه وقتی
گشت آفتاب و وقت زوال شد امر کرد که پالان کرده شود قصوا که ناقه آن حضرت بود فرحلت له پس پالان کرده شد قصوا را برای آن حضرت فاتى بطن الوادى پس آمد آن حضرت درون
وادی نمره و مغاک آنرا فخطب الناس پس خطبه خواند و خطاب کرد مردم را وقال و گفت ان دماءكم واموالكم حرام عليكم بدرستیکه خونهای شما و مالهای شما بناحق حرام است بر شما كحرمة
يومكم هذا همچو حرام بودن این روز شما که عرفه است في شهركم هذا درین ماه شما یعنی ذی الحجه في بلدكم هذا درین شهر شما یعنی مکه و این تاکید و تقریر است حرمت دماء و اموال را و عرب
همه قایل بودند بحرمت این روز و ماه و شهر که نابینها در وی حرام است الا كل شيء من امر الجاهلية تحت قدمي موضوع آگاه باشید که هر چیز و هر رسم از کار جاهلیت زیر سر
دو پای من نهاده شده و پست و پایمال است یعنی خوار و باطل و متروک است ودماء الجاهلية موضوعة و خونهای زمان جاهلیت موضوع و متروک و هدر است یعنی رسم اهل جاهلیت
آن بود که کینه نگاه میداشتند هر کس از هر قبیله که خون کرده هر چند که مدتها بران میگذشت کینه میکشیدند و می کشتند پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم آنهمه را باطل گردانید و فرمود وان اول دم
اضع من دمائنا دم ابن ربيعة بن الحارث و بدرستیکه نخست خونیکه می نهم و هدر میکنم از خونهای قبیله ما دم پسر ربیعه بن الحارث بن عبد المطلب است حارث عم رسول الله است
صلی الله علیه وسلم و ربیعه پسر وی صحابی است در خلافت امیرالمومنین عمر رضی الله عنه وفات یافت و او را پسری بود نامش آدم یا تمام یا ایاس در جنگی که میان سعد و هذیل بود سنگی بوی رسیده
و کشته شد وكان مسترضعا في بني سعد و بود پسر ربیعه شیر داده شده در قبیله بنی سعد فقتله هذيل پس کشتند او را هذیل بضم ها و فتح ذال معجمه بسبب جنگی که میان سعد و هذیل شد
و از اینجا معلوم شد که صحیح دم ابن ربیعه است بزیادت لفظ ابن چنانکه در عبارت مشکوة از روایت مسلم واقع شده است و در نسخ مصابیح که دم ربیعه واقع شده بی ذکر لفظ ابن و جمعی از اهل علم
گفته که راویان این حدیث خطا کرده اند که دم ربیعه نقل کرده اند و صواب دم بن ربیعه است پس بعضی لفظ ابن را در نسخ مصابیح الحاق کرده اند و توربشتی می گوید که ما تسلیم نمی کنیم این تخطیه را با وجود
امکان تقریر معنی حدیث بر وجه صواب و حال آنکه این روایت بجا رسیست و جماعه از علما نقل کرده و حفاظ روایت کرده اند که دم ربیعه و وجه صحت آنست که اضافت دم بربیعه بجهت آنست
که وی ولی دم است و وارث دم است چنانکه اضافت بمقتول توان کرد بولی وی نیز توان کرد و ضمیر در کان مسترضعا راجع بمقتول است فافهم باز فرمود آن حضرت وربا الجاهلية موضوع و ربا
زمان جاهلیت نهاده شده و ساقط گردانیده شده است واول ربا اضع من ربانا ربا عباس بن عبد المطلب و نخست ربائیکه می نهم از ربای قبیله ما ربای عباس بن عبد
المطلب است فانه موضوع كله پس بدرستیکه ربای عباس موضوع و باطل است و عباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم در جاهلیت ربا میخورد و اموال وی بحکم ربا بر ذمه
مردم بود آنهمه را از ذمه ایشان نهاده و باطل گردانید و باز فرمود فاتقوا الله في النساء پس تقوی و پرهیز کنید از عذاب خدا در زنان و ادای حقوق ایشان فانكم اخذتموهن بامان الله
پس بدرستیکه شما گرفته اید زنان را با مان خدا و عهدی که با شما کرده یا عهدی که شما با وی کرده اید در رعایت حقوق ایشان واستحللتم فروجهن بكلمة الله و حلال کرده اید فرجهای
زنان را بکلمه خدا که امر فانکحوا است یا با یجاب و قبول که بدان امر کرده یا بکلمه توحید زیرا که حلال نیست زن مسلمان جز مرد مسلمان را ولكم عليهن ان لا يوطئن فرشكم احدا تكرهونه
و مر شما را حق است بر زنان اینکه پایمال نگردانند فراشهای شما را هیچ یکی را که ناخوش میدارید شما و ایطا از وطی است یعنی پی سپر کردن کنایت است از قادر گردانیدن غیر بر در آمدن بر ایشان و
اختلاط کردن و سخن گفتن چنانکه عادت عرب بود فان فعلن ذلك فاضربوهن ضربا غير مبرح پس اگر بکنند زنان آنرا پس بزنید ایشانرا زدنی غیر مؤثر و مولم و برح بحا مهمله سختی و گزند و مشقت
و از اینجا معلوم میشود که ایطای فرش کنایت از زنا نیست والا عقوبت آن عقوبت زنا میبود ولهن عليكم رزقهن وكسوتهن بالمعروف و مر زنانراست بر شما روزی ایشان
و جامه ایشان بر وجه مشروع و اعتدال و رزق روزی دادن و کسوت جامه و جامه پوشانیدن کسی را وقد تركت فيكم ما لن تضلوا بعده ان اعتصمتم به و تحقیق گذاشته ام در شما
چیزی که هرگز گمراه نمیشوید بعد از وجود وی و گذاشتن وی باختیار و قبول وی و عمل بوی اگر چنگ در زنید و پناه گیرید بآن چیز و کدام است آن چیز كتاب الله کتاب خداست که قرآن مجید است
وسنت در حکم وی و متمم اوست یا آنچه نوشته است خدا و فرض گردانیده است بر شما و فرموده وانتم تسألون عني و شما پرسیده میشوید در قیامت از من که چه معامله کردم با شما در رسانیدن
احکام دین و ادای امانت و نصیحت فما انتم قائلون پس چه خواهید گفت شما قالوا نشهد انك قد بلغت وادیت ونصحت گفتند صحابه گواهی میدهیم یعنی پیش خدا که تو بتحقیق
رسانیدی رسالت را وادا کردی امانت را و نصیحت کردی امت را و نصیحت خالص شدن و خیرخواهی نمودن فقال باصبعه السبابة پس اشارت کرد آن حضرت بانگشت شهادت خود

یرفعها الی السمأ در حالیکه برمیدارد آن انگشت را بسوی آسمان وینکبها الی الناس ومایل میکردانید ومی خمید آن را بسوی مردم وفی الصراح النکبة کالنقطة یعنی جنبک اللهم اشهد اللهم
اشهد خداوندا گواه باش ثلث مرات سه بار گفت این کلمه را یا سه بار کرد اشارت ونکت واستشهاد را وبعضی گفته اند که ینکبها صواب آنست که بباء موحده باشد بجای تای فوقانیه ودر
مشارق گفته که روایت بتای بدو نقطه فوق اوست وبعضی متقنین گفته که صوابش بتاء یک نقطه ومعنی تنکیب برگردانیدن وبیکسو کردن یعنی رد وقلب وی بجانب مردم اشارت کننده بجانب
ایشان زیرا که آن حضرت سوار بود انتهی ونظر بانصاف معنی نکت بفوقانیه غیر ظاهر است اگرچه بقرینهٔ کلمه الی مجاز از اشارت تواند بود ودر مجمع البحار هر دو روایت آورده وگفته بفوقانی
بعید المعنی ثم اذن بلال پس بانگ نماز گفت بلال ثم اقام پس اقامت گفت وتکبیر آورد فصلی الظهر پس گذارد آن حضرت نماز پیشین را ثم اقام پس اقامت گفت بلال فصلی العصر
پس گزارد آن حضرت نماز دیگر را ولم یصل بینهما شیئا ونگذارد میان نماز ظهر وعصر چیزی را از سنن رواتب ونوافل ودرین استعجال وقوف است اینجا میرسند هیچ جائی است که فرض را
بجهة نفل ترک دهند جواب میگویند در عرفاتست که فرض وقت نماز عصر است بجهت استعجال وقوف که نفل است ترک میدهند ثم رکب حتی اتی الموقف پس سوار شد آن حضرت
تا آنکه آمد جای ایستادن را در عرفات فجعل بطن ناقته القصوا الی الصخرات پس کردانید شکم ناقهٔ خود را که قصوا بود بسوی صخرات جمع صخره سنگ بزرگ ودر روایتی صخیرات بلفظ تصغیر سنگهای
خورد وسیاه نزدیک بجبل رحمت که در آنجا موقف آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم وجعل حبل المشاة بین یدیه واستقبل القبلة وگردانید حبل المشاة را که نام موضعی است پیش
در آنجا پیش دو دست خود یعنی پیش خود وروی آورد بجانب قبله حبل بفتح حای مهمله وسکون بای موحده ریگ که دراز افتاده باشد وگفته اند تودهٔ ریگ مستطیل وجمع وی حبال است وبعضی گفته اند
حبال بجا در ریگ مانند جبال بجیم در غیر ریگ ومشاة بضم میم جمع ماشی واضافت حبل بمشاة از جهت اجتماع ایشانست در وی وقاضی عیاض گفته که مراد بحبل المشاة صف مشاة ومحل اجتماع
ایشان است تشبیه کرده بحبل رمل وموقف آن حضرت صلی الله علیه وسلم در عرفات در آنجا بوده واگرچه موقف شریف بشخصه متعین نشده است اما باید که در گرد همین موضع که
باشد گاهی اینجا وگاهی آنجا ودیگر بنای قدیم که آنجاست که عامه مردم آنرا مطبخ آدم علیه السلام میگویند شاید که بموقف شریف فائز گردد وباین نعمت مشرف شود فلم یزل واقفا حتی
غربت الشمس پس همیشه بود آن حضرت ایستاده تا آنکه فرو رفت آفتاب وذهبت الصفوة قلیلا ورفت زردی اندکی حتی غاب القرص تا آنکه ناپدید شد قرص آفتاب تاکید
وبیان غروب است تا کسی گمان نبرد که مراد قریب غروبست واردف اسامة وپس خود سوار کرد اسامه بن زید را ودفع وبرگشت وبیرون آمد از عرفات وسرعت کرد در سیر حتی اتی
المزدلفة تا آنکه آمد مزدلفه را که موضعی است در میان عرفات ومنی وبیتوتت در وی نزد ما واجب است وهمچنین نزد امام احمد وبعضی شافعیه ونزد بعضی از ایشان فرض است ووجه تسمیه
این بمزدلفه بجهت آنست که مشتق از زلف بمعنی قربست ومردم در وی قریب بمنی که محل مناسک است می آیند ونیز زلف بمعنی زمین هموار جاروب داده را گویند وزمین این موضع
همچنین واقع شده است ومزدلفه را جمع بفتح جیم وسکون میم نیز گویند ومرویست از ابن عباس که میان آدم وحوا درین موضع اجتماعی واقترانی حاصل شد وتعارف در عرفات شده بود
والله اعلم بالصواب فصلی بها المغرب والعشاء پس گذارد آن حضرت در مزدلفه مغرب وعشاء را باذان واحد واقامتین بیک اذان ودو اقامت چنانکه ظهر وعصر را در عرفات
گزارده بود واین مذهب شافعی وزفر وبعضی دیگر از ائمه است ونزد امام ابوحنیفه بروایتی از امام احمد وبسیاری از علما بیک اذان ویک اقامت زیرا که عشا اینجا در وقت خود است پس احتیاج
باقامت جدا واعلام نباشد وعصر در غیر وقت بود پس محتاج بود بزیادت اعلام ودر صحیح مسلم نیز از ابن عمر روایت کرده وترمذی نیز از ابن ابی الحسین وتصحیح نموده ولم یسبح بینهما شیئا و
نگذارد نماز نفل در میان مغرب وعشا چیزی وسبحه بضم سین نماز نفل را گویند ثم اضطجع پس بر پشت پهلو نهاد آن حضرت وبخواب رفت حتی طلع الفجر تا آنکه طلوع کرد صبح ودرین شب
به تهجد برنخاست با وجود آنکه سنت دائمی وی صلی الله علیه وسلم بود فصلی الفجر حین تبین له الصبح پس بگذارد نماز فجر را در هنگامیکه ظاهر شد مر او را فجر واز این کلام مفهوم میگردد
که بر دیگران طلوع صبح ظاهر نشده تا آنکه بعضی روایت کرده اند که گزارد نماز صبح را در غیر وقتش ودر روایتی گذارد در تاریکی وصواب آنست که در وقت گذارد ولیکن مردم شک داشتند که
صبح طلوع کرده یا نکرده وآن حضرت را صلی الله علیه وسلم بوجهی یا بجهت کمال علم وی ظاهر شد که طلوع کرده است ومراد آنکه در غیر وقت گزارد یعنی در غیر وقت معهود گزارد وسخن درین
باب در مواقیت صلوة گذشته است فلیتذکر باذان واقامة پس گذارد نماز فجر باذان واقامت این را برای دفع توهم گفت که با وجود آنکه استعجال نمود وکرد شاید که ترک گذارد اما اذان واقامت
که سنت مستمره بوده ترک نداد ثم رکب القصوا حتی اتی المشعر الحرام پس سوار شد ناقه را تا آنکه آمد بمشعر حرام که نام موضعی است در مزدلفه که آنرا قزح میگویند بضم قاف و
فتح زای وحای مهمله در آخر که قریش در جاهلیت وقوف در آن میکردند چنانکه گذشت بدانکه در باب حج مشعر حرام ومشاعر حج وشعائر حج مذکور میگردد ومشاعر جمع مشعر است وشعایر
جمع شعیره مراد امور حج ومناسک وعلامات آنست واصل از شعور بمعنی علم است فاستقبل القبلة پس روی آورد آن حضرت بقبله فدعاه وکبره وهلله ووحده
پس دعا کرد حق سبحانه را وتکبیر وتهلیل وتوحید یاد کرد او را فلم یزل واقفا حتی اسفر جدا پس همیشه بود آن حضرت ایستاده تا آنکه روشن شد صبح خوب وتمام جد کوشیدن
در کار واین وقوف بمزدلفه واجب است نزد ما فدفع قبل ان تطلع الشمس پس براند وبیرون آمد از مزدلفه پیش از آنکه برآید آفتاب واردف الفضل بن عباس ورد یف
گردانید فضل بن عباس را چنانکه از عرفات اسامه بن زید را ردیف ساخته بود حتی اتی بطن محسر تا آنکه آمد بطن وادی محسر را بضم میم وفتح حاء وکسر سین مشدده که میان مزدلفه ومنا
وبرزخ است میان هر دو پاره از آنست وبا ء از بن ومشتق است از حسور بمعنی مانده شدن وتحسیر مانده کردن واین وادی مانده میکرد اندکه زندگان را مانده گردانیده است اصحاب فیل را
چنانکه در بیان حکمت آن معلوم کردد فحرک قلیلا پس جنبانید ناقه را اندکی وتیز راند وار بعضی احادیث مفهوم میشود که سخت تر راند وشاید که قلت باعتبار زمان باشد که مقدار مسافت وادی
ومستحب است شتاب رفتن از این وادی واگر پیاده است تیز رود واگر سوار است تیز راند بقصد دریافت شرف اتباع واختلاف کرده اند در سبب وحکمت تیز راندن آن حضرت صلی الله علیه وسلم

تاورادین وادی و مشهور آنست که این مکان نزول عذاب بود بر اصحاب فیل که قاصد هدم بیت الله زاده الله تعظیما و تکریما آمده بودند پس مستحب داشت شتاب رفتن و گذشتن ازان و ثابت
شده است در صحیح امر کردن آن حضرت صلی الله علیه وسلم گذرندگان از دیار لوط و دیار ثمود را به تیز گذشتن و گریه کردن و عبرت گرفتن ازان و هم چنین بود عادت شریف در مواضع که نازل
شده در وی عذاب خدا و در مواهب لدنیه از اسنوی که از علمای شافعیه است نقل کرده که سبب وی آنست که نصاری می ایستادند در وی چنانکه رافعی گفته یا مشرکان عرب می ایستادند
چنانکه در وسیط گفته پس امر کرده شدیم بمخالفت ایشان و امام شافعی در املا گفته که جائز است که این تیز گذشتن از جهت عدم فراخی موضع باشد و بعضی گفته از جهت آنکه این جای بود شیاطین
و نشاید که بعضی از فرار کنند گان از طاعون را در آنجا متمسکی متوهم کرد دکه چون تیز گذشتن از مکان نزول عذاب مشروع است این نیز ازین باب است و این از نادانی و عدم فهم و غلط محض است زیرا که امر
حضرت گذرندگان را به تیز گذشتن بجهت خوف حق و شهود قهر و جلال او است تعالی و نیز از شومی آن موضع نه آنکه آنجا عذابی نازل شده تا آنکه اگر می ایستند نازل میکرد د عذاب این بآن اعملا
نمی ماند و با وجود آن چون تصریح نهی و منع و وعید در گریختن از طاعون وارد شده این قیاس در مقابل نص است و فایده ندارد و گریختن در بعضی مواضع دیگر آمده است چنانکه کسی دخانه
نشسته بود زلزله آمد چنانکه غالب ظن باشد افتادن خانه است یا خانه را آتش گرفت و اگر می ایستد میسوزد از اینجا باید برآمد و اگر این را بران قیاس کنند نیز صحیح نیست چه آنجا غالب ظن و اینجا
توهم محض است و فرق است میان اسباب ظنیه و وهمیه و مباشرت این منافی توکل نیست و در وهمیه منافی است و اینجا جز منع و نهی واقع نشده و بر ارتکاب آن وعید و بر ترک عوا
واقع شده دیگر چه جای سخن است اعاذنا الله من موجبات سخطه و اسباب عذابه ثم سلك الطريق الوسطى پستر رفت آن حضرت میانه راه را و این غیر راهی است که از ان رفته بود
آن راه نخست را طریق ضب میگویند بفتح ضاد معجمه و تشدید باء موحده و این را طریق مازمین که نام دو کوه است بکسر زای و فتح میم و لهذا در وقت رفتن بر وادی محسر گذشته بود التي تخرج على
الجمرة الكبرى آن راهی که بیرون می آید بر جمره اولی که در جانب مزدلفه قریب مسجد خیف است مقصود تعیین طریق است اما امروز از ان جمره میکنند و بجمره می آیند که در جانب مکه است
و او را جمره عقبه میگویند و عقبه بفتح عین و قاف راه در کوه و این جمره در ته او ست و بیعة العقبة که انصار کردند نیز مضاف با و است و احکام رمی جمار بتفصیل در باب خود بیاید حتى
اتى الجمرة التي عند الشجرة تا آنکه آمد آن حضرت جمره را که زیر درخت است مراد همین جمره عقبه است که مذکور شد فرماها بسبع حصيات پس انداخت در وی
هفت سنگریزه را یکبر مع كل حصاة منها در حالی که تکبیر میگفت با هر سنگریزه از ان سنگریزها مثل حصى الخذف مانند سنگریزهای خذف بفتح خا و سکون ذال معجمتین سنگریزه
انداختن بانگشتان و محذفه بکسر میم و سکون خا فلاخن و صورت خذف آنست که سنگریزه یا خسته دارد و انگشت سبابه میگیرند تا میان نر انگشت و سبابه نهاده می اندازند یا محذفه میسازند
از چوب و بوی می اندازند و در حدیث از خذف نهی واقع شده است و این مقصود بیان مقدار سنگریزها است در صغر و کبر و بعضی تفسیر کرده اند حصی و خذف را بمقدار دانه باقلا و بعضی
گفته اند کلانتر از نخود و خوردتر از بندق و بعضی مثل پشک گوسفند رمى من بطن الوادي انداخت آن حضرت سنگریزها را از میانه وادی که جمره در انجا است ثم انصرف الى المنحر پستر باز
برگشت آن حضرت بسوی قربان جای که در منا بود فنحر ثلثا وستين بدنة بيده پس نحر کرد آن حضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود نحر شتر کشتن و بر سینه زدن نیزه و بیان
نحر و ذبح و آنکه در سنت در شتر نحر است و در غیر وی ذبح در باب اضحیه گذشت ثم اعطى عليا رضي الله عنه فنحر ما غبر پستر داد آن حضرت یعنی شتر از باقی را رد بعلی پس نحر کرد علی
چیزی را که باقی ماند بعد از نحر آنحضرت از شتران و سابقا معلوم شد که همه صد شتر بودند پس باقی سی و هفت باشد واشركه في هديه و شریک کردانید آن حضرت علی را رضی الله عنه در قربانی
خود ثم امر من كل بدنة ببضعة پستر امر کرد آن حضرت بگرفتن گوشت پاره از هر شتر بضعة بفتحات واحد بدن بضم و سکون فجعلت في قدر پس کردانیده شد این گوشت پاره ها در
دیگ فطبخت پس پخته شد آن گوشت پاره ها فاكلا من لحمها پس خوردند هر دو یعنی حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و حضرت علی رضی الله عنه از گوشت هدایا از گوشت قدر و
قدر گوشت می آید وشربا من مرقها و نوشیدند از شوربای آن مرق بفتح میم و را شوربا بجهت آنکه مستحب است که از قربانی خود چیزی بخورند و باقی گوشتها بخش کردند و در روایتی آمده که نثار
کردند و فرمودند که هر که خواهد بگیرد و تاراج کند ثم ركب رسول الله بعد از قربانی کردن سوار شد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فافاض الى البيت پس شتابی راند بسوی خانه
کعبه و طواف کرد و این را طواف افاضه گویند و این رکن دیگر است از حج بعد از وقوف بعرفه و باین تمام میشود حج و این افضل است روز نحر و بعد از وی نیز جایز است فصلى بمكة
الظهر پس گذارد در مکه نماز پیشین را این روایت جابر است و عایشه نیز همین جانب است و در روایت ابن عمر آمده که نماز گذارد پیشین را بمنا بعد از برگشتن از مکه و هر دو روایت صحیح است
و سخن درینجا بسیار است و در شرح بیان شده و الله اعلم فاتى على بني عبد المطلب پس آمد آن حضرت بر پسران عبد المطلب که عباس و اولاد وی بودند و عبد المطلب نام جد
آن حضرت است و منصب سقایه زمزم بدست ایشان بود يسقون على زمزم در حالی که آب میدادند مردم را بر زمزم فقال پس گفت آن حضرت انزعوا بني عبد المطلب
بکشید آب از زمزم ای پسران عبد المطلب فلولا ان يغلبكم الناس على سقايتكم پس اگر نمی بود خوف این که غالب آیند بر شما مردم در کشیدن آب از زمزم و اجتماع و ازدحام ایشان بر این
از جهت اتباع فعل من و بیرون آید این منصب از دست شما لنزعت معكم هر آینه میکشیدم من آب از زمزم از جهت فضل و شرف این فعل فناولوه دلوا فشرب منه پس دادند
آنحضرت را دلوی از آب زمزم پس نوشید آن حضرت ازان آب این احکام در حدیث جابر رضی الله عنه واقع شده و احکام دیگر بعد از طواف هست که در ایام منی آنرا میکنند هم در محل خود
مذکور کرد و ان شاء الله تعالى رواه مسلم وعن عائشة رضي الله عنها قالت خرجنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع گفت عائشه بیرون آمدیم ما
با آن حضرت در حجة الوداع فمنا من اهل بعمرة ومنا من اهل بحج پس بعضی از ما کسی بود که احرام بست و تلبیه کرد بعمره و بعضی از ما کسی بود که احرام بست بحج و تلبیه کرد بحج فلما
قدمنا مكة پس هنگامیکه قدوم آوردیم بمکه فقال پس گفت رسول الله پیغمبر خدای صلى الله عليه وسلم من اهل بعمرة ولم يهد فليحلل کسیکه اهلال کرد بعمره و هدی نفرستاد

پس باید که حلال شود و برآید از احرام یعنی احرام بند و بحج در ایام حج ومن احرم بعمرة واهدى فليهل بالحج مع العمرة و کسی که احرام بست بعمره و هدی فرستاد پس باید که اہلال کند بحج با عمره ثم
لا يحل حتى يحل منهما بعد از ان حلال نشود تا آنکه حلال شود از هر دو وفى رواية فلا يحل حتى يحل بنحر هديه و در روایتی چنین آمده که پس حلال نشود تا آنکه حلال شود به نحر کردن ہدی
خود و مهل بعمره این حکم دارد ومن اهل بحج فليتم حجه و کسیکه احرام بست بحج پس باید که تمام کند حج خود را قالت گفت عائشه فحضت پس حیض کردم من ولم اطف بالبيت وطواف نکردم
بخانهٔ کعبه برای عمره ولا بين الصفا والمروة و نه طواف کردم میان صفا و مروه مراد بطواف اینجا سعی است و بر سعی نیز اطلاق طواف آمده است فلم ازل حائضا پس همیشه بودم من
حائض حتى كان يوم عرفة تا آنکه شد روز عرفه ولم اهل الا بعمرة و احرام نه بسته بودم من مگر برای عمره فامرنی النبی صلى الله عليه وسلم ان انقض رأسي وامتشط پس امر کرد مرا آن حضرت
که بکشایم سر خود را و شانه کنم یعنی برآیم از احرام و مباح گردانم آنچه حرام شده بود باحرام واهل بالحج و احرام بندم بعد از ان بحج واترك العمرة و ترک کنم عمره را ففعلت پس کردم من آنچه فرمود آن حضرت
حتى قضيت حجی تا آنکه تمام کردم حج خود را فبعث معی عبد الرحمن بن ابی بکر فرستاد با من برادر مرا که عبد الرحمن بن ابی بکر باشد و این عبد الرحمن برادر عائشه بود از یک مادر وامرنی
ان اعتمر مكان عمرتی و امر کرد مرا که عمره کنم در بدل عمرهٔ من که فوت شده بود از من بجهت حیض و برآمده بودم از احرام آن من التنعيم احرام بندم این عمره را از تنعیم که جای است
بیرون مکه بدو سه میل نزدیکترین زمین حل بحرم و در آنجا جائیست که آنرا مسجد عائشه می گویند یعنی جای احرام بستن وی از آنجا و عوام الناس این تنعیم را عمره گویند چون از برای عمره احرام
از انجا می بندند قالت گفت عائشه فطاف الذين كانوا اهلوا بالعمرة بالبيت پس طواف کردند آن کسانی که احرام بسته بودند برای عمره بخانهٔ کعبه وبين الصفا والمروة و سعی کردند
میان صفا و مروه ثم حلوا پستر حلال شدند و برآمدند از احرام ثم طافوا طوافا بعد ان رجعوا من منى بعد از ان طواف کردند بعد از آن که بازگشتند و آمدند از منی روز نحر طواف زیارت
واما الذين جمعوا الحج والعمرة فانما طافوا طوافا واحدا و اما آن کسانیکه جمع کردند حج و عمره را و قران کردند پس طواف نکردند مگر یک طواف روز نحر برای حج و عمره معا متفق علیه
وعن عبد الله بن عمر قال تمتع رسول الله صلى الله عليه وسلم بالعمرة الى الحج تمتع کرد آن حضرت بعمره بسوی حج فساق معه الهدى من ذى الحليفة پس راند و برد
باخود هدی را از ذی الحلیفه که آن جای احرام است وبدأ فاهل بالعمرة و آغاز کرد پس اہلال کرد بعمره ثم اهل بالحج پستر اہلال کرد بحج فتمتع الناس مع النبی پس تمتع کردند مردم با پیغمبر صلى الله
عليه وسلم بالعمرة الى الحج بعمره بسوی حج چنانکه صورت تمتع است فكان من الناس من اهدى ومنهم من لم يهد پس بود از مردم کسیکه هدی برد با خود و بعضی از ایشان کسی بود که هدی
نبرد فلما قدم النبی صلى الله عليه وسلم مكة قال للناس پس هنگامیکه قدوم آورد آن حضرت بمکه گفت مر مردم را من كان منكم اهدى فانه لا يحل من شئ حرم منه کسیکه
هست از شما که اہدا کرده پس بدرستیکه وی حلال نشود از هیچ چیزی که حرام شده از وی یعنی از احرام برآید و هم بران حال که بوده باشد حتى يقضى حجه تا آنکه بگذارد حج خود را ومن لم يكن منكم اهدى
فليطف بالبيت وبالصفا والمروة و کسیکه نباشد از شما که اہدی کرده پس باید که طواف کند بخانهٔ کعبه و بصفا و مروه وليقصر و باید که قصر کند موی خود را فی این است و الا حلق افضل است
وليحلل و باید که حلال شود و آنچه از مناسک و اعمال عمره است بجا آرد چنانکه در حدیث جابر گذشت سخن در اینجا آنست که از ینحدیث معلوم میشود که رسول خدا صلى الله عليه وسلم متمتع بود و صحیح
آنست که آن حضرت قارن بود و تاویل این حدیث آنست که مراد بتمتع معنی لغوی است که انتفاع و التذاذ است و شک نیست که این معنی در قران موجود است از جهت اکتفا از دو نسک
بنسک واحد یا مراد آنست که امر کرد اصحاب را بتمتع و اسناد تمتع بحضرت وی بطریق اسناد بسبب است چنانکه میگویند بنا کرد پادشاه شهری را زیرا که چون بنا بامر او است گویا خود بنا کرده اما روایت
آنکه آن حضرت صلى الله عليه وسلم مفرد بود پس وجه آنست که نخست احرام حج بست پس از ان نیت عمره کرد و قارن شد هر که لفظ اول را شنید خیال کرد که تنها برای حج احرام بست و افراد کرد و این
تاویلات بجهت تطبیق میان روایات کرده اند و کلام درین مقام بسیار است در شرح سفر السعادت ذکر کرده شده است والله اعلم بالصواب بعد از ان حال متمتع را که هدی نکرد بیان نمود که
چون از احرام برآمد و طواف و سعی نمود و عمره تمام کرد ثم ليهل بالحج پستر باید که چون ایام حج برسد احرام بندد برای حج وليهد و باید که اہدا کند که هدی کردن و اراقت دم نمودن واجب است مر
متمتع را برای شکر گذاری این نعمت که توفیق ادای هر دو نسک یافت فمن لم يجد هديا پس کسی نیابد ہدی را فليصم ثلثة ايام فى الحج پس باید که روزه دارد سه روز در حج هر سه روز که باشد
و افضل آنست که سابع و ثامن و تاسع بدارد و بعضی گفته اند که پیش از تاسع دارد وسبعة اذا رجع الى اهله و روزه دارد هفت روز وقتی که برگردد بسوی خانهٔ خود که مجموع ده روز باشد در قرآن مجید
مطلق رجوع واقع شده است زیرا که فرموده وسبعة اذا رجعتم پس بعضی تفسیر کرده اند آنرا رجوع باہل و بعضی بفراغ از اعمال حج و برآمدن از منا و رجوع بمکه بیضاوی گفته که مذهب ابی حنیفه این است و
طیبی نیز موافق آن گفته اما در ہدایه گفته که اذا رجع الى اهله و ظاهر این حدیث موید این مذهب است و چون آن حضرت قدوم آورد بمکه و امر کرد اصحاب را بآنچه کرد فطاف حين قدم مكة
پس طواف کرد هنگامیکه رسید بمکه واستلم الركن اول شئ و بوسه داد حجر اسود را نخست از همه چیز ثم خب ثلثة اطواف پستر پویه کرد و رمل کرد چنانکه گذشت در سه طواف که آنرا اشواط
میگویند که یکبار گرد کعبه گشتن است ومشى اربعا و مشی کرد بطریق معتاد آهسته چهار مجموع هفت طواف و شوط شد که آنرا طواف گویند ثم ركع حين قضى طوافه بالبيت عند المقام
ركعتين پستر گذارد هنگامیکه تمام کرد طواف بیت را نزد مقام ابراهیم دو رکعت نماز را ثم سلم پستر سلام داد فانصرف پس برگشت از نماز فاتى الصفا پس آمد کوه صفا را فطاف بالصفا
والمروة سبعة اطواف پس طواف کرد بصفا و مروه هفت طواف مراد بطواف اینجا گشتن است میان این دو کوه هفت بار که آنرا سعی بین الصفا والمروه گویند ثم لم يحل من شئ
حرم منه پستر حلال نشد آن حضرت از هیچ چیزی که حرام شده از وی و از احرام نیز آمد زیرا که قارن بود و اگر متمتع هم بود و هدی با خود داشت حتى قضى حجه ونحر هديه يوم النحر تا آنکه
گزارد حج خود را و نحر کرد هدی خود را روز نحر وافاض و ریخت بسوی مکه یعنی از منی بمکه آمد فطاف بالبيت پس طواف کرد بخانهٔ کعبه طواف زیارت ثم حل من كل شئ حرم منه پستر حلال
شد از هر چیزی که حرام شده بود از وی حتی نسا و پیش از طواف بعد از نحر حلال شده بود از غیر نسا و اینجا حج تمام شد و مطلق از احرام برآمد وفعل مثل ما فعل رسول الله و کردند مانند آنچه کرد

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من ساق الهدی من الناس کسیکه سوق هدی کرد از مردم متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله وسلم هذه عمرة استمتعنا بها این عمره است که منفعت گرفتیم با بدان فمن لم یکن عنده الهدی فلیحل الحل کله پس کسیکه نباشد نزد وی هدی پس باید که حلال شود حلال شدنی همه آن فان العمرة قد دخلت فی الحج الی یوم القیمة زیرا که عمره بتحقیق در آمد در حج تا روز قیامت شرح این معنی گذشت رواه مسلم وهذا الباب خال عن الفصل الثانی واین باب تهی است از فصل ثانی الفصل الثالث عن عطاء قال سمعت جابر بن عبد الله فی ناس معی روایت است از عطا گفت شنیدم جابر را در میان مردمی که شریک بودند بمن در شنیدن قال گفت جابر اهللنا اصحاب محمد احرام بستیم ما که اصحاب محمدیم صلی الله علیه وسلم بالحج خالصا وحده بحج ساده و بی آمیزش عمره تنها قال عطا قال جابر گفت عطا که گفت جابر فقدم النبی پس قدوم آورد پیغمبر صلی الله علیه وسلم صبح رابعة مضت من ذی الحجة در صبح شب چهارم که گذشته بود از ماه ذی الحجه فامرنا ان نحل پس امر کرد آن حضرت مارا که حلال شویم قال گفت آن حضرت حلوا واصیبوا النساء از احرام برائید و برسید زنان را قال عطاء ولم یعزم علیهم و واجب نکردانید بر ایشان رسیدن بزنان ولکن احلهن لهم ولیکن حلال کردانید زنان را برای ایشان و مباح کردانید وطی ایشان را فقلنا لما لم یکن بیننا وبین عرفة الا خمس پس گفتیم ما که هنگامیکه نباشد میان ما و میان عرفه مگر پنج شب امرنا ان نفضی الی نسائنا امر کرد ما را که برسیم بسوی زنان خود و مباشرت کنیم ایشان را فنأتی عرفة تقطر مذاکیرنا المنی پس بیائیم عرفه را در حالی که می چکاند آلتهای مردمی ما آب منی قطر چکیدن و چکانیدن و مذاکیر جمع ذکر است بتحقیق بر خلاف قیاس قال گفت عطا یقول جابر بیده در حالیکه اشارت میکند جابر بدست از برای تمثیل چکانیدن مذاکیر منی را کانی انظر الی قوله بیده یحرکها عطا میگوید گویا که من نگاه میکنم الآن بسوی اشارت جابر بدست خود که می جنبانید دست خود را از برای نمودن صورت ذکر قال گفت جابر فقام النبی پس ایستاد و خطبه خواند پیغمبر صلی الله علیه وسلم فینا در میان ما فقال قد علمتم انی اتقاکم لله بتحقیق دانسته اید شما که بدرستی که من پرهیزکارترین شما ام ولولا هدیی لحللت کما تحلون و اگر نمی بود هدی من هرآینه حلال میشدم من چنانچه شما حلال میشوید ولو استقبلت من امری ما استدبرت لم اسق الهدی و اگر پیش میدانستم از کار خود چیزی را که پس دانستم یعنی اگر میدانستم که برآمدن از احرام اینچنین بر شما شاق خواهد آمد نمی راندم هدی را و من نیز از احرام می برآمدم فحلوا پس حلال شوید و برائید از احرام که حکم الهی عز شانه چنین است فحللنا وسمعنا واطعنا پس حلال شدیم ما و شنیدیم قول آن حضرت را بسمع رضا و اطاعت و فرمان برداری کردیم قال عطاء قال جابر گفت عطا که گفت جابر فقدم علی رضی الله عنه من سعایته پس قدوم آورد امیر المومنین علی رضی الله عنه از یمن که برای گرفتن صدقات رفته بود سعی و سعایت خراج و باج ساعی باج ستان فقال بم اهللت پس گفت آن حضرت علی را بچه چیز و بچه نوع احرام بستی تو قال بما اهل به النبی گفت علی رضی الله عنه احرام بستم بچیزی و نوعی که احرام بست بآن پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال رسول الله پس گفت مر علی را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاهد وامکث حراما پس اهدا کن یعنی بران هدی با خود و درنگ کن و بایست در حالی که محرمی چنانکه من کرده ام قال واهدی له علی هدیا گفت جابر پس گرفت هدی برای خود علی رضی الله عنه فقال سراقة بن مالک بن جعشم پس گفت سراقه یا رسول الله العامنا هذا ام لابد آیا برای امسال ما است این حکم یا برای همیشه است قال لابد گفت آن حضرت برای همیشه است چنانکه در فصل اول گذشت رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها انها قالت قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم لاربع مضین من ذی الحجة گفت عائشه قدوم آورد آن حضرت یعنی بمکه چهار شب گذشته بود از ذی الحجه او خمس یا پنج شب فدخل علی وهو غضبان پس در آمد آن حضرت بر من و حال آنکه وی خشمناک است فقلت من اغضبک پس گفتم من که در غضب آورد ترا یا رسول الله ادخله الله النار در آرد او را خدای تعالی در آتش دوزخ قال گفت آن حضرت او ما شعرت انی امرت الناس بامر آیا نمی دانی و خبر نداری که من امر کردم مردم را بامری فاذا هم یترددون پس ناگاه مردم تردد و توقف میکنند در امتثال آن ولو انی استقبلت من امری ما استدبرت ما سقت الهدی معی و اگر پیش میدانستم من از کار خود چیزی را که پس دانستم نمی آوردم و نمی راندم هدی را همراه خود حتی اشتریه تا آنکه میخریدم هدی را اکنون بعد از احرام ثم احل کما حلوا پس حلال میشدم چنانکه حلال شدند مردم رواه مسلم

باب دخول مکة والطواف

ذکر کرده درین باب کیفیت دخول مکه که از کدام سو در آید و از کدام جانب بدر رود و چه وقت در آید و ذکر کرده کیفیت طواف را و آنچه لازم است او را از استلام حجر و جز آن و مک بمعنی هلاک و نقصان کردن است پس این بلد شریف را ازینجهت مکه میگویند که وی هلاک میکند و فانی میگرداند گناهان را و هلاک میکند هر کسی را که ظلم کند و الحاد ورزد دران و مکه بکه نیز گویند و بک بمعنی کوفتن است ازجهت کوفتن وی اعناق جباران را یا ازجهت ازدحام خلائق نزد وی که موجب دق اعناق است یا ازجهت آنکه وی میکوید مر دماغ مردم را و می شکند قوت و تیزی ایشان را بریاضت و مجاهدت و طواف گشتن گرد چیزی اکنون غالب آمده و اسم شده گشتن گرد کعبه زادها الله تعظیما وتشریفا

الفصل الاول عن نافع قال ان ابن عمر کان لا یقدم مکة الا بات بذی طوی گفت نافع که ابن عمر بود که قدوم نمی آورد مکه را مگر آنکه شب میکرد بذی طوی بفتح طای مهمله و بضم و کسر نیز آمده و فتح اصح و افصح و اشهر است به تنوین و بی تنوین نام موضعی قریب مکه داخل حرم در طرف راه عمره حتی یصبح ویغتسل ویصلی تا آنکه صبح میکرد ابن عمر و غسل می نمود و نماز میگذارد و ظاهر آنست که مراد نماز نفل است برای در آمدن این مقام شریف فیدخل مکة نهارا پس می در آمد مکه را روزانه واذا نفر منها مر بذی طوی وبات بها حتی یصبح ویذکر ان النبی و ذکر میکرد ابن عمر که پیغمبر صلی الله علیه وسلم کان یفعل ذلک بود که میکرد آنرا که ابن عمر کرد از مبیت بذی طوی و اغتسال و صلوة و درین حدیث استحباب آنست که بروز در آید تا ببیند کعبه را و ادراک کند والآن عادت جاری شده بدر آمدن وقت سحر کسانی را که می آیند از جده و سنت موافق اول است و اگرچه جلوه جمال سحر ذوقی و حالی دیگر می بخشد ولیکن ظهور سلطان عزت و ابهت و جلالت بیت الله زاده الله تعظیما وتشریفا در وقت چاشت اظهر و ابهر است عرف ذالک بالذوق والحمد لله متفق علیه وعن عائشة

رضی الله عنها قالت ان النبی صلی الله علیه وسلم لما جاء مکة دخلها من اعلاها گفت عائشه که آن حضرت هنگامیکه می آمد مکه را در می آمد او را از بالای او که همان جانب ذی طوی است
و معلا که مقبره مکه است همان جانب است و معلا بفتح میم و سکون عین مهمله و تخفیف لام است و عامه معلا میگویند بضم میم و تشدید لام وخرج من اسفلها و بیرون می آمد از پایان او که جانب دیگر است
متفق علیه وعن عروة بن الزبیر عروه بن الزبیر که از کبار تابعین و ثقات ایشانست و خواهرزاده عائشه صدیقه است و پسر اسماء بنت ابی بکر روایت میکند از عائشه که گفت قد حج النبی
تحقیق حج کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاخبرتنی عائشة ان اول شیء بدأ به حین قدم مکة انه توضأ ثم طاف بالبیت پس خبر داد مرا عائشه که نخست چیزی که آغاز کرد آن
حضرت بدان چیز در وقتی که قدوم آورد مکه را این بود که آن حضرت وضو کرد پستر طواف کرد بخانه کعبه و این طواف را طواف قدوم گویند ثم لم تکن عمرة پستر نبود عمره ثم حج ابوبکر پستر حج کرد ابوبکر
وکان اول شیء بدأ به الطواف بالبیت ثم لم تکن عمرة ثم عمر ثم عثمان مثل ذلک یعنی آن حضرت صلی الله علیه وسلم و این خلفای ثلثه رضی الله عنهم بمکه آمدند نخست کاری که
کردند طواف کردند و هیچ عمره بجا نیاوردند و در بعضی روایات ثم لم یکن غیره یعنی نبود غیر طواف و بعضی گفته اند که این تصحیف است ولیکن معنی صحیح است پوشیده نماند که در احادیث سابق معلوم
شد که آن حضرت و صحابه بعد از قدوم بمکه عمره کردند ولیکن هر که سوق هدی کرده بود بر احرام باقی ماند و هر که سوق نکرده بود از احرام بر آمد مگر آنکه مراد بنفی عمره فسخ حج بعمره و بر آمدن از احرام است
و عروه این کلام برای رد کسی گفت که زعم کرد که آن حضرت فسخ حج بعمره نمود و بیان کرد که آن حضرت بر قران خود باقی ماند مگر آنکسی که سوق هدی نکرد او را فرمود که از احرام بر آید و فسخ حج بعمره کند و
بعد از عمره احرام دیگر برای حج بندد متفق علیه وعن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا طاف فی الحج او العمرة اول ما یقدم بود آن حضرت که چون
طواف میکرد در حج یا در عمره در اول قدوم آوردن سعی ثلثة اطواف سعی میکرد یعنی تیز میرفت در سه شوط مراد رمل است که بیان آن گذشت ومشی اربعة و میرفت بروش معتاد در چهار
شوط طواف که عبارت است از هفت بار گشتن گرد خانه کعبه و هر یک گشتن را شوط گویند بمعنی تک و در رسایل مناسک همین لفظ شوط واقع شده و در قاموس گفته است که جماعه از فقها
اطلاق این لفظ را مکروه داشته اند بجای آن طواف را اطلاق میکنند و وجه آن بیان نکرده مگر آنکه گویند که طواف دلالت بر تعظیم دارد و نیز شوط لفظ جاهلیت است چنانچه در کراهت
اطلاق یثرب بر مدینه طیبه گفته اند ثم سجد سجدتین پستر میگذارد بعد از طواف دو رکعت ثم یطوف بین الصفا والمروة پستر طواف میکرد یعنی سعی میکرد میان صفا و مروه پس
رمل در طوافی می بود که بعد از وی سعی است متفق علیه وعنه قال رمل رسول الله صلی الله علیه وسلم و هم از ابن عمر است که گفت رمل کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من الحجر
الی الحجر ثلثا از حجر اسود تا حجر اسود سه بار ومشی اربعا و مشی کرد چهار بار وکان یسعی ببطن المسیل اذا طاف بین الصفا والمروة و بود آن حضرت که سعی میکرد در میان
جای سیلان آب چون طواف میکرد میان صفا و مروه بیان این در حدیث جابر گذشت رواه مسلم وعن جابر رض قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما قدم
مکة اتی الحجر فاستلمه هنگامیکه قدوم آورد آن حضرت مکه را آمد حجر اسود را یعنی ابتدای طواف از حجر اسود کرد ثم مشی علی یمینه پستر مشی کرد بر دست راست خود از برای طواف
فرمل ثلثا ومشی اربعا پس رمل کرد سه طوف و مشی کرد در چهار رواه مسلم وعن الزبیر بن عربی تابعی است روایت میکند از ابن عمر و غیر وی روایت است از وی بحدیث
در استلام حجر قال سأل رجل عن ابن عمر عن استلام الحجر گفت سوال کرد مردی از ابن عمر از بوسه دادن حجر اسود فقال پس گفت ابن عمر رأیت رسول الله دیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یستلمه ویقبله استلام میکرد او را و بوسه میداد او را سابقا معلوم شد که استلام شامل لمس بید و تقبیل بدهان هر دو را است و گویا مراد او باستلام اینجا مس
بید است بقرینه مقابلت بتقبیل رواه البخاری وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال لم ار النبی صلی الله علیه وسلم یستلم من البیت الا الرکنین الیمانیین گفت
ابن عمر ندیدم من آن حضرت را که استلام میکرد از خانه کعبه مگر دو رکن یمانی را که حجر اسود است و رکن یمانی که محاذی او است رکن یمانی نام همین رکن است ولیکن اینجا هر دو رکن را یمانی
خواند بطریق تغلیب و بیت را دو رکن دیگر است یکی رکن عراقی و دیگر رکن شامی و هر دو را شامیان میگویند و دو رکن یمانی را افضل است باعتبار بقای ایشان بر اصل بنای خلیل علیه السلام
ازین جهه تخصیص کرده شده اند باستلام و رکن اسود افضل است بوجود حجر اسود در وی و لهذا تقبیل کرده میشود و در رکن یمانی اکتفا بلمس میکنند و از حضرت رسول الله صلی الله علیه
وسلم تقبیل رکن یمانی ثابت نشده و جمهور برین اند و در استلام رکنین شامیین کلام است ذکر کرده ایم آنرا در شرح سفر السعادت و تصحیح لفظ یمانی در شرح کرده شده است متفق
علیه وعن ابن عباس رض قال طاف النبی صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع علی بعیر گفت ابن عباس طواف کرد آن حضرت در حجة الوداع بر شتر یستلم الرکن
بمحجن در حالی که استلام میکرد حجر اسود را بچوبی که در دست وی بود بآن چوب اشارت بحجر میکرد و چوب را بوسه میداد و محجن بکسر میم و سکون حای مهمله و فتح جیم چوب سرکج مانند چوگان متفق
علیه وعنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم طاف بالبیت علی بعیر و هم از ابن عباس است که آن حضرت طواف کرد بخانه بر شتر کلما اتی علی الرکن اشار الیه بشیء
فی یده هرگاه که می آمد و میرسید بر حجر اسود اشارت میکرد بسوی وی بچیزی یعنی بچوبی که در دست مبارک وی بود وکبر و تکبیر می بر آورد و در بعضی حدیث بوسه دادن آن چیز مذکور نیست
رواه البخاری وعن ابی الطفیل صحابی است آخر الصحابة موتا و از خواص یاران و تابعان امیر المومنین علی بود رضی الله عنهما قال رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یطوف بالبیت ویستلم الرکن بمحجن معه ویقبل المحجن طواف میکرد بخانه و استلام میکرد رکن را بمحجن که با او بود و بوسه میداد محجن را در بعضی حدیث استلام رکن
است بچوب و تقبیل آن و در حدیث سابق اشارت بمحجن بود و مجمل آنکه بهر چه استطاعت دارد بکند بوسه یا استلام یا اشارت بدست یا بچوب همانند آن رواه مسلم وعن عائشة
رضی الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله گفت عائشه بیرون آمدیم با [illegible] صلی الله علیه وسلم لا نذکر الا الحج در حالی که ذکر نمیکردیم در تلبیه مگر حج را فلما کنا
بسرف طمثت پس هنگامی که بودیم بسرف حیض کردم من و سرف بفتح سین و کسر راء و فاء آخر نام موضعی است بیرون بیکمرحله از مکه و در آنجا مرقد ام المومنین میمونه است رض [illegible]

عنها و زفاف و موت وی هم درین موضع اتفاق افتاده بود فدخل النبی صلی الله علیه وسلم وانا ابکی پس درآمد آن حضرت و حال آنکه من گریه میکنم از وقوع حیض که مبادا مانع
شود از گزاردن حج فقال لعلک نفست بلفظ معلوم پس گفت آن حضرت شاید که تو حیض کردی مراد از نفاس اینجا حیض است و در ولادت نفست بلفظ مجهول می گویند قلت نعم گفتم
آری قال فان ذلک شیء کتبه الله علی بنات آدم گفت آن حضرت اندیشه مکن زیرا که حیض چیزیست که نوشته شده است یعنی تقدیر کرده است خدای تعالی آن را بر دختران
آدم بی واسطه و در بعضی روایات آمده است که ابتدای آن از نسای بنی اسرائیل است و کلام در وی در باب حیض گذشت فافعلی ما یفعل الحاج پس بکن ای عایشه هر چه که می کنند
حاجیان غیر ان لا تطوفی بالبیت حتی تطهری جز آنکه طواف نمیکنی بخانه تا آنکه پاک شوی متفق علیه وعن ابی هریرة رض قال بعثنی ابوبکر رضی الله عنه
فی الحجة التی امره النبی صلی الله علیه وسلم علیها گفت ابوهریره فرستاد مرا ابوبکر در حجی که امیر گردانیده بود او را آن حضرت برای حجه یعنی بر اهل حجه قبل حجة الوداع پیش
از حجة الوداع که آن حضرت بنفس شریف خود کرد سال ثانی معلوم شد که چون حج فرض شد آن حضرت بجهت اشتغال بغزوات نتوانست رفت ابوبکر رضی الله عنه را امیر حاج ساخت
یوم النحر فی رهط فرستاد مرا ابوبکر روز نحر میان گروهی که امره ان یؤذن فی الناس امر کرد ابوبکر آن گروه را که اذان گویند و اعلام کنند در مردم احتمال دارد که ضمیر امر راجع
بهریره بود الا لا یحج بعد العام مشرک آگاه باشید که حج نکند بعد ازین سال هیچ مشرک حج کردن مخصوص مسلمانان باشد ولا یطوفن بالبیت عریان و باید که طواف نکند
بخانه کعبه هیچ برهنه و این عادت اهل جاهلیت بود که برهنه طواف میکردند و میگفتند عبادت نکنیم خدا را در جامهای که گناه میکنیم در آن متفق علیه **الفصل الثانی** عن
المهاجر المکی قال سئل جابر عن الرجل یری البیت یرفع یدیه گفت مهاجر که از تابعین است پرسیده شد جابر از مردی که می بیند بیت را بر میدارد هر دو دست خود را
فقال قد حججنا مع النبی گفت جابر بتحقیق حج کردیم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلم نکن نفعله بنودن پس نبودیم که بکنیم آنرا و بنا بر این روایت است یعنی نبود آن حضرت که میکرد
آنرا که مذهب ائمه ثلثه این است و امام احمد گفته مستحب بردارد و دعا کند و در شرح کتاب خرقی که در مذهب امام احمد است حدیثی درین باب روایت کرده است و در بعضی رسایل
که در مذهب حنفی است ذکر کرده اند که داخل کعبه نظر بر بیت افتد دعا کند ولا بد رفع یدین از سنن دعا است والله اعلم رواه الترمذی وابو داود وعن ابی هریرة قال
اقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم فدخل مکة روی آورد آن حضرت پس در آمد مکه را فاقبل الی الحجر پس روی آورد بسوی حجر اسود فاستلمه پس استلام کرد حجر را
ثم طاف بالبیت پس طواف کرد بخانه ثم اتی الصفا پس آمد بجبل صفا فعلاه پس بالا بر آمد او را حتی ینظر الی البیت تا آنکه نظر میکرد بخانه فرفع یدیه پس برداشت هر دو
دست را فجعل یذکر الله ما شاء و یدعو پس گشت که ذکر میکند خدای تعالی را که میخواهد و دعا میکند پس ازین معلوم میشود که بنظر بسوی خانه دست بر میداشت و دعا می کرد
مگر مراد از حدیث سابق در غیر این حالت که صعود صفا است باشد والله اعلم رواه ابوداود وعن ابن عباس رض ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الطواف حول البیت
مثل الصلوة طواف کردن گرد خانه مانند نماز است در ثواب الا انکم تکلمون فیه پس فرق این است که شما سخن میکنید در آن و سخن کردن مبطل نیست آنرا چنانکه نماز را و درین عبارت
ایمای است که اگر سخن نکند بهتر است فمن تکلم فیه فلا یتکلمن الا بخیر پس کسیکه سخن کند در طواف پس باید که تکلم نکند مگر به نیکی یعنی سخن نیک کند اگر چه از جنس کلام ناس باشد و باین
حدیث استدلال کرده شده است بر اشتراط طهارت در طواف چنانچه در نماز شرط است و مذهب ائمه همین است ولیکن پوشیده نماند که حقیقت تشبیه من کل الوجوه مراد نیست زیرا که طهارت
ثوب و استقبال قبله و قراءت و سایر ارکان معتبر نیست ولیکن طهارت افضل است نزد ما و اتفاق دارند بر آن که نماز افضل است از طواف و بعضی میگویند که برای غربا طواف افضل
است که غنیمت است و جای دیگر نخواهند یافت رواه الترمذی والنسائی والدارمی وذکر الترمذی جماعة وقفوه علی ابن عباس و ذکر کرده است ترمذی جماعه را
از رواة که وقف کرده اند این حدیث را بر ابن عباس و گفته اند که این قول ابن عباس است ولیکن ظاهر آنست که این موقوف در حکم مرفوع خواهد بود والله اعلم وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم نزل الحجر الاسود من الجنة فرود آمده است حجر اسود از بهشت وهو اشد بیاضا من اللبن و وی در حال نزول سخت تر بود در سفیدی از شیر فسودته خطایا
بنی آدم پس سیاه گردانیده است او را گناهان اولاد آدم و رسیدن دستهای ایشان رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح و گفته اند که در تحدیث مراد
ایمان مراد است اگر کامل الایمان است قبول میکند آنرا بی تردد و بی تاویل و ضعیف الایمان متردد میگردد و کافر منکر میشود و لعمری در تحدیث چیزی نیست که مخالف دلیل قاطع که حکم باستحاله
آن کند باشد تا تاویل کنند و صرف از ظاهر نمایند و قول اهل زیغ که ماده استنام بنصوص که بهشت و آنچه در اوست از جواهر مباین و مخالف است بحقیقت چیزها که مخلوق اند درین دار
فانیه در خواص و لوازم و در زوال و فنا و احاطه آفات بدان و باین حجر خود آفات برسید تا آنکه از دست قرامطه و ملاحده شکست که هنوز اثر آن در وی باقی است و جوابش آنست که تواند که بعد
از نزول در دار دنیا آن احوال متغیر و متبدل شده باشد چنانکه در آدم علیه السلام شده از گرسنگی و تشنگی و مانند آن و بعضی میگویند که مراد بیرون او از جنت جهت وجود یمن و برکت و شرف و کرامت
گویا چیزیست که از بهشت آمده است و سفید بودن او و سیاه گشتن او بگناهان آدمیان تنبیه است مر آدمیان را که عبرت گیرند که گناهان در جماد تاثیر میکنند چه دلهای ایشان و این همه تردد و
شک و تاویل از ظلمت باطن و حیله نفس است و راه راست آنست که بظاهر آن ایمان بیارند و حقیقت آنرا بعلم الهی تفویض نمایند و بگویند که ان الله علی کل شیء قدیر و در شرح زیادہ برین تبیین
و تفصیل و بسط و تطویل کرده شده است وبالله التوفیق فائده مشهور شده میان مردم که باقی مانده است در حجر اسود سفیدی چونکه آن سفیدی میرود می آید قیامت یا نزدیک
میشود قیامت و فقیر حقیر درین متحیر بود که این را اصلی باشد یا نه پس در تاریخ مکه فاسی که تصنیف کرده گفته که این چیز ذکر کرده است که در حجر اسود نقطه سفید دیده صغیر مشرق و بود در حلت
این چیز در سنه یا نصد و هفتاد و نه و فقیه سلیمان عسقلانی در مناسک خود گفته که دیدم من در حجر اسود سه جا سفیدی و بعد از آن دیدم که هر وقت در نقصان بود و این در هفصد و هشت بود

والله اعلم وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في الحجر وهم از ابن عباس است که گفت آن حضرت در شان حجر اسود والله ليبعثنه الله يوم القيمة بخدا سوگند
هر آئینه می برانگیزد حجر اسود را خدای تعالی روز قیامت له عينان يبصر بهما در حالی که مر او را دو چشم است که می بیند بآن يشهد على من استلمه بحق گواهی میدهد ورقیب وحافظ می گردد
بر کسیکه استلام کرده است او را بحق یعنی بایمان وصدق ویقین حسبة لله گواهی میدهد بحق وراستی واین حدیث نیز محمول است بر ظاهر زیرا که حق سبحانه قادر است بر ایجاد بصر ونطق
در جمادات وتاویل میکنند آن کسانی که در دل ایشان زیغ وتفلسف است ومیگویند که این کنایت است از تحقق ثواب مستلم وعدم ضیاع اجر وسعی او وعجب است از بیضاوی که می گوید
غالب بر ظن آنست که مراد همین است اگرچه ممتنع نیست حمل او بر ظاهر وهیچ عجب نیست از بیضاوی زیرا که وی مجبول است نیز بر تفلسف وتاویل در تفسیر قرآن وشرح احادیث تجاوز الله عنه
رواه الترمذي وابن ماجة والدارمي وعن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الركن والمقام ياقوتتان من ياقوت الجنة گفت
ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم آن حضرت را که میگفت بدرستیکه رکن یعنی حجر اسود ومقام یعنی مقام ابراهیم وآن سنگی است که دران اثر پایهای او است علیه السلام هر دو یاقوت اند از جنس
یاقوت بهشت ویاقوت نام جوهری مشهور است طمس الله نورهما محو وناپدید کرده است خدای تعالی نور این هر دو را ولو لم يطمس نورهما لاضاءا ما بين المشرق والمغرب
واگر ناپدید نمیکرد نور این هر دو را هر آئینه روشن میشد هرچه میان مشرق ومغرب است یعنی تمام دنیا وگویا حکمت در طمس نور آنست تا ایمان بغیب باشد وامتحان ایمان درین صورت
رواه الترمذي وامام احمد حنبل در مسند خود وابن حبان در صحیح خود نیز روایت کرده اند وعن عبيد بن عمير هر دو لفظ مصغر است از کبار تابعین وثقه است ودر زمان نبوت
ولادت یافته بعضی گفته اند آن حضرت را دیده والله اعلم روایت میکند ان ابن عمر كان يزاحم على الركنين که ابن عمر بود که انبوهی میکرد بر هر دو رکن رکن اسود ورکن یمانی زحاما
ما رايت احدا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يزاحم عليه انبوهی کردنی که ندیدم من هیچ یکی از یاران آن حضرت را که انبوهی میکرد بر هر یکی ازین دو رکن
قال ان افعل فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ابن عمر اگر میکنم انبوهی منکر نشوید بر من که حجت دارم بران زیرا که من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم يقول میگفت ان مسحهما كفارة للخطايا بدرستیکه مالیدن این دو رکن بدست پوشنده است مرگناهان را وسمعته يقول وشنیدم آن حضرت را که میگفت من
طاف بهذا البيت اسبوعا کسیکه بگردد گرد اینخانه هفت طوف فاحصاه پس محافظت کند بر رعایت واجبات وسنن وآداب آن كان كعتق رقبة باشد ثواب آن مانند ثواب
آزاد کردن بنده وسمعته يقول وشنیدم آن حضرت را که میگفت لا يضع قدما ولا يرفع اخرى ننهد کسی قدمی را در طواف وبرنمیدارد بار دیگر الا حط الله عنه بها خطيئة
مگر آنکه فرود می آرد وکم میکند خدای تعالی از آن کس بسبب آن قدم نهادن وبرداشتن گناهان او را وكتب له بها حسنة ومی نویسد برای وی نیکی را یعنی در هر قدم گناهی کم
میکند وحسنه می نویسد رواه الترمذي وعن عبد الله بن السايب صحابیست اهل مکه قرأت از وی دارند ومجاهد بر وی خوانده قال سمعت رسول الله گفت شنیدم
پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يقول ما بين الركنين میگفت آن حضرت میان رکن یمانی ورکن اسود این دعا را ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا
عذاب النار گفته اند که صحیح نشده از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم دعای در طواف مگر این دعا ودعاهای دیگر که میخوانند از صحابه وتابعین وسلف کرام آمده والله اعلم رواه ابو داود
وعن صفية بنت شيبة بعضی گفته اند که وی آن حضرت را دیده وبعضی گفته اند ندیده وابن حبان او را در تابعین از کتاب ثقات نوشته ووی صفیه بنت شیبه بن عثمان بن
ابی طلحه حجبی است که کلید خانه کعبه در دست ایشان بود وقالت اخبرتني گفت صفیه خبر داد مرا بنت ابي تجراة بضم فوقانیه وسکون جیم وفتح را پیش از الف ودر بعضی نسخ بهمزه قالت
دخلت مع نسوة من قريش دار ال ابي حسين گفت بنت ابی تجراة درآمدم با زنانی چند از قریش سرای آل ابی حسین را ننظر الى رسول الله در حالی که نگاه میکنیم بسوی پیغمبر خدا صلى الله
عليه وسلم وهو يسعى بين الصفا والمروة وآن حضرت میدوید میان صفا ومروه فرايته يسعى وان مئزره ليدور من شدة السعي پس دیدم من او را که سعی می کرد وبتحقیق
میزر آن حضرت هر آئینه میگردید از سختی دویدن میزر بکسر میم وسکون تحتانیه بمعنی ازار آید که زیر می بندند وبمعنی لحاف وملحفه بکسر میم بمعنی لباس که بالای همه لباسها باشد نیز می آید واینجا این مراد است
وسمعته يقول وشنیدم آن حضرت را که می گفت اسعوا فان الله كتب عليكم السعي سعی کنید زیرا که حق تعالی نوشته است وواجب گردانیده است بر شما سعی را وسعی فرض است
نزد مالک وشافعی واحمد ونزد ما واجب است وبعضی تطوع گفته اند بظاهر کریمه فلا جناح عليه ان يطوف بهما رواه في شرح السنة ورواه احمد مع اختلاف روایت کرده است
این حدیث را در شرح السنه باین لفظ که گذشت وروایت کرده آنرا احمد باختلاف در لفظ وعن قدامة بضم قاف وتخفیف دال مهمله بن عبد الله بن عمار صحابیست قدیم الاسلام
ساکن شد مکه را وهجرت نکرد واو ان قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يسعى بين الصفا والمروة على بعير گفت دیدم آن حضرت را که سعی میکرد میان صفا ومروه
بر شتری سوار لا ضرب ولا طرد نه زدن بود ونه راندن ودور کردن مردم را چنانکه پیش ملوک وامرا می کنند ولا اليك اليك ونبود بکسو شو بکسو شو رواه في شرح السنة و
عن يعلى بفتح تحتانیه وسکون عین مهمله بن امية بضم همزه وفتح میم وتشدید یا صحابیست خلیف قریش اسلام آورد روز فتح وحاضر شد حنین وطائف وتبوک را عامل عمر ابن الخطاب
بود بر نجران قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم طاف بالبيت مضطبعا گفت که پیغمبر خدا طواف کرد بخانه کعبه در حالی که مضطبع است واضطباع ردا را از زیر بغل راست
بر کتف چپ انداختن ببرد اخضر بجامه سبز رواه ابو داود وابن ماجة والدارمي وعن ابن عباس رض ان رسول الله صلى الله عليه وسلم واصحابه اعتمروا
من الجعرانة روایت است از ابن عباس که آن حضرت واصحاب وی عمره کردند از جعرانه که نام موضعی است چنانکه در میان عمره های آن حضرت سابقا معلوم شد فرملوا بالبيت ثلثا
پس رمل کردند بطواف بیت در سه شوط وجعلوا ارديتهم تحت اباطهم وگردانیدند رداهای خود را زیر بغلهای خود ثم قذفوها على عواتقهم اليسرى پس انداختند رداها را بر دوشهای چپ

چپ خود که معنی اضطباع است مشهور آنست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم از جعرانه شباشب بمکه آمد و هیچکس را خبر نکرد و ظاهر صحابه اوقات دیگر کرده باشند آنرا روایت میکند والله اعلم
رواه ابوداود الفصل الثالث عن ابن عمر قال ما ترکت استلام هذين الرکنين اليماني والحجر في شدة ولا رخاء گفت ابن عمر رضی الله عنهما ترک
نکردم من بوسه دادن این دو رکن را که یمانی و حجر اسود است در سختی و نرمی یعنی در ازدحام و خلوت منذ رأيت رسول الله از آن باز که دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم استلامه
که بوسه میداد آن دو رکن را متفق عليه وفي رواية لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم را اینچنین آمده است که قال نافع رأيت ابن عمر يستلم الحجر بيده گفت نافع دیدم
ابن عمر را بوسه میداد حجر اسود را بدست خود ثم قبل يده پس تر بوسید دست خود را وقال ما ترکته منذ رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يفعله وگفت
ابن عمر ترک نکردم من این را از آن باز که دیدم آن حضرت را که میکرد این را وعن ام سلمة رضي الله عنها قالت شكوت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم اني
اشتکی گفت ام سلمه گله کردم بسوی آن حضرت که من بیماری دارم یعنی پیاده طواف نمی توانم کرد شکوا و شکایت بمعنی گله کردن و بمعنی بیمار شدن نیز می آید و این نیز راجع بمعنی
اول است گویا عضو وی گله میکند از حال خود فقال طوفي من وراء الناس وانت راكبة پس گفت آن حضرت طواف کن از پس مردمان و حال آنکه تو سوار باشی فطفت
ورسول الله پس طواف کردم من و حال آنکه پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يصلي الى جنب البيت نماز میکند در پهلوی خانه کعبه يقرأ بالطور وکتاب مسطور
در حالی که میخواند سورهٔ والطور وکتاب مسطور را متفق عليه وعن عابس بعین مهمله وکسر موحده در آخر سین مهمله بن ربيعة بعضی او را از صحابه شمرده اند و بعضی از
تابعین ذکر کرده اند و اکثر برین اند قال رأيت عمر يقبل الحجر ويقول گفت دیدم عمر بن الخطاب رضی الله عنه را که بوسه میداد حجر اسود را و میگفت اني لاعلم انك حجر ما
تنفع ولا تضر بدرستیکه من هر آئینه میدانم که تو سنگی باعتبار صورت ظاهر در دنیا سود نمیکنی و زیان نمیرسانی ولولا اني رأيت رسول الله واگر نمیبودم که من دیدم پیغمبر خدا را
صلى الله عليه وسلم يقبلك بوسه میداد ما قبلتك بوسه نمیدادم ترا میگویند که عمر این قول از جهت آن گفت تا بعضی قریب العهد باسلام در فتنه نیفتند بعبادت وی و
آورده اند که چون عمر رضی الله عنه این سخن گفت علی رض گفت باز مان از این سخن یا امیر المؤمنین که وی نفع و زیان میکند باذن خدای عز وجل متفق عليه وعن ابي هريرة رضي الله
عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال وكل به سبعون ملكا يعني الركن اليماني روایت میکند ابوهریره که گفت آن حضرت که موکل گردانیده شده اند بوی یعنی برکن
یمانی هفتاد فرشته فمن قال پس کسیکه بگوید اللهم اني اسألك العفو والعافية في الدنيا والآخرة ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب
النار قالوا آمين میگویند آن هفتاد فرشته آمین هرگاه رکن یمانی را این فضیلت باشد رکن اسود را نیز ثابت شد بلکه زیاده بر آن و تواند که این خصلت و خاصیت مخصوص برکن یمانی
بود و رکن اسود را فضایل دیگر باشد اجل و اعظم و افزون رواه ابن ماجة وعنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من طاف بالبيت سبعا ولا يتكلم الا کسیکه
طواف کند بخانه کعبه و سخن نکند مگر سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله محيت عنه عشر سيئات محو کرده میشود از وی
ده بدی وكتب له عشر حسنات و نوشته شود برای وی ده نیکی ورفع له عشر درجات و بلند گردانیده شود برای وی ده پایه ومن طاف فتكلم و کسیکه طواف کند پس
سخن کند یعنی با آن کلمات مذکوره و مکرر آورد ومن طاف را تا حکمی دیگر بوی منوط و مربوط گردانند وهو في ذلك الحال و حال آنکه وی در آن حال است و در بعضی نسخ في تلك الحالة
خاض في الرحمة برجليه می در آید در رحمت بدو پای خود كخائض الماء برجليه همچو آینده آب بدو پای خود اینچنین تقریر کرده طیبی معنی این حدیث را و گفت بنده ضعیف عصمه الله
که در خاطر فقیر خلجان میکند که معنی این حدیث آن باشد که اگرچه تکلم بکلام ناس کند با آنچه ذکر کرده شده از تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر مقابل قول او ولا يتكلم الا بسبحان الله الخ با وجود آن او را ثواب
که میباشد خائض در دریای رحمت بدو پای خود و اسفل بدن خویش از جهت بودن او عامل و عابد باسفل و نمی رسد رحمت تا اعلای او از جهت بودن او متکلم بغیر ذکر خدا و چون تکلم نکند بذکر خدا
کند مستغرق میگردد در دریای رحمت از پا تا سر و از اسفل تا اعلا والله اعلم فافهم وبالله التوفيق رواه ابن ماجة باب الوقوف بعرفة بدانکه وقوف بعرفه یکی از دو رکن حج است
و رکن عظیم است چنانکه وارد شده است که الحج عرفة عرفه اسم مکانی مخصوص است و بمعنی زمان که روز عرفه است نیز آید و اما عرفات بلفظ جمع بمعنی مکان آید فقط و شاید که جمع باعتبار
نواحی و اطراف و تعدد محال وقوف است و وجه تسمیه بعرفات بجهت تعارف آدم و حوا است درین مکان بعد از هبوط چنانکه مشهور است یا از جهت آنست که جبرئیل تعلیم میکرد درین مکان
ابراهیم خلیل را مناسک حج و میگفت عرفت شناختی ابراهیم میگفت عرفت شناختم یا از جهت آنکه این مکانی معظم و مشهور است گویا معروف است پیش از تعریف و بعضی گفته اند که از جهت
تعرف عباد در وی بسوی خدا بعبادات و ادعیه و این معنی اگرچه مشترک است میان وی و امکنهٔ دیگر ولیکن این مکان عظیمترین مکانها است که موازی و معادل نیست او را هیچ مکانی از
امکنهٔ ارضیه پس تسمیه کرده شد بدان کذا قیل و برین وجوه مشتق از معرفت است و بعضی میگویند که عرفه مشتق از عرف است بفتح عین و سکون را و اکثر استعمال کرده میشود آن در بوی خوش
و چون منی بوهای بد بجهت کشتن ذبایح پیدا می کرد در مقابل آن عرفه گفتند از جهت خالی بودن او از آن روایح و وقوف بعرفه عبارتست از ایستادن در آن وادی اگرچه ساعتی باشد
و اگرچه در خواب باشد یکساعت که درین موضع است و حاجی شد بعد از آن طواف است چنانکه گذشت الفصل الاول عن محمد بن ابي بكر الثقفي که تابعی ثقه است انه سأل
انس بن مالك روایت میکند که وی پرسید انس را وهما غاديان من منى الى عرفة و حال آنکه آن هر دو میرفتند وقت بامداد از منی بعرفه كيف كنتم تصنعون في هذا اليوم مع
رسول الله پرسید چگونه بودید شما و چه کار میکردید و چه ذکر میکردید درین روز عرفه با رسول خدا صلى الله عليه وسلم فقال كان يهل منا المهل فلا ينكر عليه بود که تلبیه میکرد
از ما هر که تلبیه کننده بود پس انکار کرده نمیشد بر آن ويكبر المكبر منا فلا ينكر عليه و تکبیر میگفت هر که تکبیر گوینده بود پس انکار کرده نمیشد بوی یعنی لازم نبود که تلبیه گویند اگر تلبیه گویند

روا است ولیکن گفته اند که تکبیر گفتن رخصت است و سنت آنست که تلبیه گویند و تکبیر روز عرفه مر غاج را سنت نیست سنت آنست که تا رمی جمرة العقبة تلبیه میگوده باشند واما تکبیر سنت است
در پس نمازها حاج وغیر حاج را متفق علیه وعن جابر رض ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال نحرت ههنا روایت است از جابر که گفت آن حضرت که نحر کردم من
اینجا اشارت بموضعی معین میکند از منا که آن حضرت در آنجا نحر کرده و الآن نیز آن موضع معلوم و معروف است که آنرا منحر النبی نامند و تبرکا در آنجا عمارتی کرده اند ومنی کلها
منحر و منا همه محل نحر است در هر موضعی از منی که نحر کنند جایز است فانحروا فی رحالکم پس نحر کنید شما در منزلها و جایهای رحت خود این را در منی گفت و در عرفات گفت و
وقفت ههنا وعرفة کلها موقف و وقوف کردم من اینجا و عرفات همه محل وقوف است و در مزدلفه که او را جمع نیز گویند بفتح جیم بجهت اجتماع آدم و حوا در وی وازدلاف نیز
بمعنی قرب و اجتماع است گفت ووقفت ههنا وجمع کلها موقف و وقوف کردم من اینجا و جمع همه موقف است و شک نیست که مکان آن حضرت افضل و اشرف خواهد بود
اما جواز شامل است همه را رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما من یوم اکثر من ان یعتق الله فیه عبدا
من النار من یوم عرفة گفت آن حضرت نیست هیچ روزی بیشتر از روزی از آزاد کردن خدای تعالی در آن روز بنده را از آتش دوزخ از روز عرفه وانه لیدنو و بدرستیکه وی تعالی
نزدیک میشود برحمت و مغفرت ثم یباهی بهم الملائکة پس تفاخر میناید و نازش میکند به بندگان که حاضر اند در آن موقف ملائکه را فیقول ما اراد هؤلاء پس میگوید
بملائکه چه میخواهند این بندگان من بلفظ استفهام تعجب تا ملائکه اعتراف کنند بفضل بنی آدم و پشیمان شوند از طعنی که در ایشان میکردند رواه مسلم الفصل الثانی عن عمرو بن
عبد الله بن صفوان تابعی قرشی است ذکر کرده او را ابن حبان در ثقات عن خال له یقال له یزید بن شیبان روایت میکند عبد الله از خالی که مر او راست گفته میشود او را یزید
بن شیبان صحابیست قال کنا فی موقف لنا بعرفة گفت یزید بن شیبان بودیم ما در موقفی که بود ما را در عرفه در قدیم الزمان در عهد جاهلیت بمیراث آبا و اجداد و قوم ما آنجا وقوف
کرده آمده اند بیاعده عمرو من موقف الامام جدا دور می انداخت یعنی وصف میکرد بعید آن موقف را عمرو بن عبد الله از موقف امام بسیار و البتة فاتانا پس آمد ما را ابن
مربع الانصاری بکسر میم و سکون را و فتح موحده نام او زید است یا یزید بن عبد الله فقال انی رسول رسول الله پس گفت من فرستاده پیغمبر خدایم صلی الله علیه وسلم
الیکم بسوی شما یقول لکم قفوا علی مشاعرکم میگوید آن حضرت شما را وقوف کنید شما بر مشاعر خود فانکم علی ارث من ارث ابیکم ابراهیم پس بدرستیکه شما بر میراثید از میراث پدر کلان شما
که ابراهیم خلیل الله علیه السلام است حاصل معنی حدیث آنست که هر قومی و قبیله را از عرب پیش از زمان اسلام موقفی معین بود از عرفات که در آنجا وقوف میکردند و موقف قبیله ابن یزید
بن شیبان در جایی بود که بسیار دور بود از موقف آن حضرت که موقف امام عبارت از آنست پس اینها خواستند که عرض نمایند که نزدیکتر باشند با حضرت خود تفرس نمود که خواهند در خواست
این صحابی را که ابن مربع می گفتند بر ایشان فرستاد که بجای خود باشند و از موقف قدیم که از پدران آمده است و مشاعر ایشان عبارت از آنست انتقال نکنند که عرفات همه موقف است
دوری و نزدیکی از موقف امام تفاوتی ندارد تا در تنازع و تخالف نیفتند رواه الترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجة وعن جابر رض ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال کل عرفة موقف همه عرفه و هر جزو وی موقف است هر جائیکه وقف کنید صحیح است وکل منی منحر و همه منا منحر است در هر جای وی که نحر کنید جایز است وکل
المزدلفة موقف و همه مزدلفه موقف است وکل فجاج مکة طریق ومنحر و همه راههای مکه راه و منحر است فجاج بکسر فا جمع فج بفتح راه گشاده میان دو کوه یعنی از هر راه که بمکه در آید
درست است و هر جائیکه در مکه نحر کنند روا است نحر در حرم باید و مکه حرم است لیکن در منی عادت شده است و روز نحر که دهم ذی الحجه است در منی میباشند آنجا قربانی میکنند و دماء دیگر
مثل هدی و دم شکر تمتع و نذر و جز آنها اگر در مکه کنند قصوری ندارد و مقصود از تسویه مواضع مذکوره اصل جواز و خروج از عهده است والا فضیلت موقف آن حضرت و منحر و طریق
وی باقی است کما لا یخفی رواه ابو داود والدارمی وعن خالد بن هوذة بفتح ها و سکون واو و ذال معجمه قال رایت النبی گفت دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یخطب الناس
یوم عرفة خطبه میکرد مردم را روز عرفه یعنی در عرفات علی بعیر قائما فی الرکابین بر شتر سوار ایستاده در هر دو رکاب گویا که این بقصد انتفاع و حصول قوت در کلام بود تا از دور و نزدیک
همه بشنوند رواه ابو داود وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم قال خیر الدعاء دعاء یوم عرفة بهترین دعاها دعای روز عرفه است
که در عرفات کنند یا هر جا که کنند و مقصود اصلی ذکر احوال حج و حاجیانست وخیر ما قلت انا والنبیون من قبلی و بهترین دعا و ذکری که گفتم من و پیغمبران که پیش از من بوده اند
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر رواه الترمذی وروی مالک عن طلحة بن عبید الله الی قوله لا
شریک له وعن طلحة بن عبید الله بن کریز بفتح کاف و کسر را و سکون تحتانیه و در آخر زای و عبید الله بلفظ تصغیر ایچنین واقع شده است در نسخ مشکوة موافق آنچه واقع شده است
در بعضی نسخ مصابیح و کاشف ذهبی و بعضی کتب دیگر و صواب عبد الله بدون یا موافق آنچه در اکثر کتب اسماء الرجال است تابعی است روایت میکند از وی حمید الطویل و حماد بن سلمه
و مالک و جز ایشان و حدیث او مرسل است و طلحة بن عبید الله از عشره مبشره است و وی طلحة بن عبید الله بن عثمان است و عثمان نام ابو قحافه است والد ابی بکر صدیق رضی الله عنه
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما رئی الشیطان یوما هو فیه اصغر گفت آن حضرت دیده نشده است شیطان در هیچ روزی که وی در آن روز خردتر باشد ولا
ادحر دال و حای مهملتین و نه دورتر و رانده تر ولا احقر و نه خوارتر و خوردتر ولا اغیظ منه و نه خشم و غصه خورنده تر از خود ش فی یوم عرفة که در روز عرفه میباشد یعنی شیطان
همیشه از مشاهده خیر و خوبی از آدمیان غصه میخورد و خوار میگردد و در روز عرفه از همه روزها بیشتر و زیاده تر است خواری و غصهٔ وی وما ذلک الا لما یری من تنزل الرحمة و
نیست آن راندگی و خواری و غصه و غم شیطان در روز عرفه مگر بجهت چیزی که می بیند از فرود آمدن رحمت بر آدمیان وتجاوز الله عن الذنوب العظام و در گذشتن خدای تعالی از

نادر

کذا ن

کناهان بزرگ ایشان الا ما ادی یوم بدر دیکر آنچه دیده شد از خواری وزاری وتزاری شیطان روز بدر که روز فتح ونصرت مسلمانان وعزت وشوکت اسلام بود دران روز خواری وی مانند
روز عرفه بود یا بیشتر فانه قد رای جبرئیل یزع الملائکة پس بدرستیکه شیطان بتحقیق دید جبرئیل را در روز بدر که ترتیب میدهد ملائکه را وصفها راست میکند برای جنگ مشرکان ووزع بزای
وعین مهمله باز داشتن ومنع کردن ولشکر را فراهم آوردن ووزع بفتح واو سرهنگ وسالار لشکر وباز دارنده رواه مالک مرسلا وفی شرح السنة بلفظ المصابیح روایت کرد این حدیث
در شرح سنه بلفظی که در مصابیح مذکور است وعن جابر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم عرفة ان الله ینزل الی السماء الدنیا چون میباشد روز عرفه
بدرستیکه خدای تعالی فرود می آید باسمانی که پایان تر است یعنی قریب میشود برحمت واحسان وکرم فیباهی بهم الملائکة پس می نازد بآدمیان فرشتکان را فیقول انظروا الی
عبادی پس میکوید وی سبحانه بنکرید بسوی بندکان من اتونی شعثا غبرا ضاجین آمده اند درکاه رحمت مرا ژولیده موی غبار آلوده فریاد کننده برآرنده آوازها بتلبیه وذکر وشعث
بضم شین جمع اشعث وغبر بضم غین جمع اغبر وضج بضاد معجمه بانک وفریاد کردن من کل فج عمیق از هر راه کشاده دور ودراز اشهدکم انی قد غفرت لهم کواه میکیرم شما را برآنکه
بدرستی که من آمرزیدم ایشانرا فیقول الملائکة یا رب فلان کان یرهق پس میکویند فرشتکان ای پروردکار فلان کس از میان این حاضران میبود که نسبت برهق کرده میشد ورهق
بدی کردن وارتکاب محارم کردن وظلم کردن وفلان وفلانة وفلان مرد وفلان زن چنین وچنان اند قال کفت آن حضرت یقول الله میکوید خدای عزوجل قد غفرت
لهم بتحقیق آمرزیدم مرایشانرا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فما من یوم اکثر عتیقا من النار من یوم عرفة کفت آن حضرت پس نیست هیچ روزی بیشتر از روی آزاد
شدن دروی از آتش ودوزخ از روز عرفه رواه فی شرح السنة الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها قالت کان قریش ومن دان دینها کفت عائشه
بود قریش وکسانی که کرفته بودند دین قریش را وتابع ایشان بودند یقفون بالمزدلفة وقوف میکردند بمزدلفه از جهت ترفع وتفوق بر مردم ومیکفتند ما اهل الله وساکنان حرم
اوئیم بیرون نمی آئیم از حرم ومزدلفه حرم است وعرفات حل وکانوا یسمون الحمس وبودند قریش که نام کرده میشدند حمس بضم حا وسکون میم مهمله جمع احمس بمعنی شجاع از حماسه
بمعنی شدت وشجاعت یا از جهت شدت ایشان در دین خود یا از جهت التجای ایشان بحمسا که نام کعبه است زیرا که سنکهای او سیاه اند مائل بسفیدی وان سخت میباشد فکان
سائر العرب یقفون بعرفة پس بودند باقی عرب که وقوف میکردند بعرفه فلما جاء الاسلام امر الله نبیه پس هنکامیکه آمد دین اسلام امر کرد خدای تعالی پیغمبر خود را صلی الله
علیه وسلم ان یاتی عرفات که بیاید عرفات را فیقف بها پس وقوف کند در وی ثم یفیض منها پستر براند وسیر کند شتابی از وی یفیض بضم یا از افاضت بمعنی اشک
وآب بکثرت ویکبار روان شدن از عرفات فذلک قوله تعالی پس آنست معنی قول خدای تعالی ثم افیضوا من حیث افاض الناس پستر روان شوید وبرآئید از انجا که روان
میشوند ومیرانند مردم این خطاب برای قریش است ولازم می آید این امر مسلمانانرا نیز متفق علیه وعن عباس ابن مرداس صحابیست از مؤلفة القلوب اسلام آورده
پیش از فتح باندک زمانی ونیکو شد اسلام وی وشریف بود در قوم خود حاضر شد فتح را با پانصد کس از قوم خود وی از جماعه است که حرام کردانیده بودند خمر را بر نفس خود در جاهلیت ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از وی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دعا لامته عشیة عرفة بالمغفرة دعا کرد مرامت خود را در شبانکاه روز عرفه
بآمرزیده شدن کناهان مراد امتی است که حاضر شده اند بعرفات یا مطلق است واول ظاهر تر است فاجیب انی قد غفرت لهم ما خلا المظالم پس اجابت کرده شد
وقبول کرده شد دعای آن حضرت باین طریق که بدرستیکه من بتحقیق آمرزیدم مرایشان را همه کناهانرا جز مظالم که مراد آن حقوق عباد است جمع مظلمة بکسر لام وفتح آن وبعضی فتح را
منکر اند وبعضی ضم را نیز تجویز کرده اند ومظالم عام تر است که در مال باشد یا در عرض فانی آخذ للمظلوم منه پس بدرستیکه من کیرنده ام در بدل البته از برای مظلوم حق او را واین قسم
از کناهان را نمی بخشم واخذ بلفظ متکلم نیز روایت است قال ای رب ان شئت اعطیت المظلوم من الجنة کفت آن حضرت ای پروردکار من اکر میخواهی میدهی
مظلوم را از نعیم بهشت یعنی در بدل حق وی که ظالم کرفته است وغفرت للظالم ومی آمرزی مظالم را فلم یجب عشیته پس اجابت کرده نشد وقبول کرده نشد دعای آن حضرت
در شبانکاه عرفه فلما اصبح بالمزدلفة پس هنکامیکه صبح کرد آن حضرت بمزدلفه اعاد الدعاء باز کرد دعا را فاجیب الی ما سال پس اجابت کرده شد آن حضرت بسوی چیزی که
سوال کرده وقبول افتاد دعای آن حضرت در آمرزیده شدن تمامه کناهان اکرچه مظالم باشند قال فضحک رسول الله کفت راوی پس خنده کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم او قال تبسم یا کفت راوی بجای ضحک تبسم فقال له ابو بکر وعمر پس کفتند مر آن حضرت را ابوبکر وعمر بابی انت وامی ان هذه الساعة ما کنت تضحک فیها
پدر ومادر من فدای تو باد بدرستیکه این ساعتی است که نبودی تو که خنده میکردی در وی یعنی شان ومقتضای حال این ساعت نیست که خنده کنی یا مراد مثل این ساعت است این
تاویل انبای آن میکنیم که ابوبکر وعمر آن حضرت را هرکز پیش ازین در مزدلفه ندیده بودند تا بکویند که نبودی تو که خنده میکردی درین ساعت فما الذی اضحکک اضحک الله سنک
پس چه چیز خندانید ترا همیشه بخنداند خدای تعالی دندان ترا کنایت است از شادی وخوش حالی قال کفت آن حضرت ان عدو الله ابلیس لما علم ان الله عزوجل قد
استجاب دعائی وغفر لامتی بدرستیکه دشمن خدای که ابلیس است هنکامیکه دانست که خدای تعالی بتحقیق قبول کرد دعای مرا وبیامرزید مر امت مرا اخذ التراب فجعل
یحثوه علی رأسه کرفت خاک را پس کشت که می انداخت بهر دو دست خاک را بر سر خود ویدعو بالویل والثبور ودعا میکند بویل وثبور وهلاک ومیکوید یا ویلاه ویا ثبوراه
وویل بمعنی وای ونحسی وثبور بمعنی هلاک ودر قاموس کفته که ویل بمعنی حلول شر است وثبور تبا بمعنی فضیحت وکفته اند که ویل نام وادی است در دوزخ فاضحکنی ما رایت
من جزعه پس در خنده آورد مرا چیزی که دیدم من از بی صبری وناله وفریاد او رواه ابن ماجة وروی البیهقی فی کتاب البعث والنشور بدانکه از این حدیث معلوم

میکرد که حج مکفر مظالم نیز میشود و طبرانی گفته که این محمول است بر ظالمی که توبه کرده و عاجز آمده از وفای حقوق و بیهقی گفته که مر این حدیث را شواهد بسیار است اگر صحیح است حجت است
والاپس قول حق سبحانه و یغفر ما دون ذلک کافی است و ظلم داخل در ما دون شرک است و در مواهب لدنیه میگوید که ترمذی گفته است که آنچه در حدیث صحیح آمده است که کسی که
حج کند و رفث نکند و فسق نورزد بیرون آید از گناهان همچو روزی که زائیده است او را مادر مخصوص است بمعاصی متعلقه بحقوق الله نه حقوق العباد و در حقوق الله نیز ساقط
میکند نه نفس حقوق پس کسیکه بر ذمه او نماز یا کفارت است و مانند آن از حقوق الله ساقط نمیکرد زیرا که آن حقوق است نه ذنوب ذنب نیست مگر تاخیر وی پس نفس تاخیر وی ساقط میکرد
بحج نه آن حقوق بانفسها پس حج میبرد و ساقط میکرد اثم مخالفت را نه حقوق و ابن تیمیه که از مشاهیر علمای محدثین است گفته کسیکه اعتقاد کند که حج ساقط می کرداند چیزی را که واجب
است بر وی از حقوق خدا همچو نماز که بر ذمه او است مثلا توبه داده شود و اگر توبه نکند قتل کرده شود و ساقط نمی کرد حق آدمی بحج اجماعا انتهی و درین کلام
از تشدید و تضییق چیزیست که مخفی نیست و مشهور آنست که حقوق الله مغفور است بحج و در حقوق عباد خلاف است و جمهور برانند که مغفور نیست و ظاهر احادیث عموم است
والله اعلم باب الدفع من عرفة والمزدلفة باب در بیان برگشتن و بیرون آمدن و شتاب راندن از عرفه و مزدلفه ظاهر آنست که بجای دفع اندفاع گویند زیرا که دفع بمعنی
برگردانیدن و بیرون آوردن است نه برگشتن و بیرون آمدن لیکن دفع اینجا بمعنی خروج و ذهاب است تعبیر بدفع بجهت آن کردند که چون ازدحام بود وقت برگشتن بعضی مردم را
بعضی دفع میکردند یا مراد دفع نفس و مرکب است و ذکر آن در احادیث فصول سابقه معلوم شده اینجا بیان کیفیت آن میکند الفصل الاول عن هشام بن عروة تابعی
است مثل پدرش عن ابیه قال روایت میکند از پدر خود که گفت سئل اسامة بن زید کیف کان رسول الله پرسیده شد اسامه بن زید را که چگونه بود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم یسیر فی حجة الوداع حین دفع بچه کیفیت سیر میکرد در حجة الوداع هنگامیکه برگشت از عرفات قال گفت اسامه کان یسیر العنق بود آن حضرت که سیر میکرد
شتاب و عنق بفتحتین سیر سریع و بعضی گفته میان آهستگی و شتابی زیاده بر مشی و بعضی گفته گام کشاده نهادن فاذا وجد فجوة نص پس چون می یافت فرجه تیزتر سیر رفت و فی الصراح
فجوه بفتح فا و سکون جیم قوله تعالی فی قصة اصحاب الکهف وهم فی فجوة منه و نص بصاد مهمله سیر شدید فوق عنق و فی الصراح نص نیک راندن نص ناقه میگویند وقتی که برآمد نهایت
آنچه در واست از سیر و اصل وی استقصا و رسیدن نهایت چیزیست متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنهما انه دفع مع النبی صلی الله علیه وسلم یوم
عرفة روایت است از ابن عباس که وی دفع کرد و بیرون آمد همراه آن حضرت روز عرفه فسمع النبی صلی الله علیه وسلم وراءه زجرا شدیدا وضربا للابل پس
شنید آن حضرت در پس خود منع سخت و زدن مر شتران را که مردم مبالغه میکردند در تیز راندن و شتاب رفتن و اضطراب می نمودند فاشار بسوطه الیهم پس اشارت کرد آن حضرت
بتازیانه خود بسوی مردم و قال وگفت ایها الناس علیکم بالسکینة ای مردمان بر شما باد که آهستگی و آرام و وقار ورزید فان البر لیس بالایضاع زیرا که نیکی کردن و ثواب
یافتن در باب حج و جز آن نیست به تیز راندن و شتاب رفتن و اضطراب نمودن و شتابی کردن بلکه باجتناب از محرمات و مکروهات نمودن و از رفث و فسوق دور بودن رواه
البخاری وعنه ان اسامة بن زید کان ردف النبی صلی الله علیه وسلم من عرفة الی المزدلفة و هم از ابن عباس است که اسامه بن زید بود سوار در پس آن حضرت
در سوار شدن از عرفه بسوی مزدلفه ثم اردف الفضل من المزدلفة الی منی پس سوار کرد آن حضرت در پس خود فضل بن عباس را در سواری که اسن اولاد عباس بود از
مزدلفه بسوی منی فکلاهما قال لم یزل النبی صلی الله علیه وسلم پس هر دو یعنی اسامه و فضل گفتند و روایت کردند که همیشه بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یلبی حتی رمی جمرة
العقبة تلبیه میگفت تا آنکه رمی کرد جمرهٔ عقبه در روز نحر و بعد از رمی تلبیه تمام کرد و ذکر جمرة العقبه در حدیث سابق گذشت و در باب رمی الجمار نیز بیاید متفق علیه وعن ابن عمر رض
قال جمع النبی صلی الله علیه وسلم المغرب والعشاء بجمع گفت ابن عمر جمع کرد آن حضرت نماز مغرب و عشا هر دو را در یک وقت که وقت عشا است بگزارد در مزدلفه و جمع نام
مزدلفه است چنانکه گذشت کل واحد منهما باقامة گزارد هر یکی ازین دو نماز را باقامت یعنی هر یکی را تکبیر جدا آورد و اگرچه اذان یکی بود چنانکه در فصل اول از باب حجة الوداع گذشت
ولم یسبح بینهما نگزارد نماز نفل میان این دو نماز و لا علی اثر کل واحدة منهما و نه در پی هر یکی از اینها یعنی نماز نفل اصلا نگزارد نه راتبه مغرب و نه عشا رواه البخاری
وعن عبد الله بن مسعود رض قال ما رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی صلوة الا لمیقاتها گفت ابن مسعود ندیدم من پیغمبر خدا را که گزارده هیچ نمازی را
مگر در وقتش الا صلوتین صلوة المغرب والعشاء بجمع مگر دو نماز که مغرب و عشا باشد در مزدلفه ازینجا معلوم شد که جمع میان صلوة که در سفر روایت میکنند بران وجهی که
شافعیه فهمیده اند محل سخن است و آنکه جمع میان ظهر و عصر در روز عرفه نگفت از جهت شهرت امر او است وصلی الفجر یومئذ قبل میقاتها و بگزارد نماز بامداد در روز مزدلفه
پیش از وقت وی یعنی وقت معتاد وی که همیشه میگزارد در تاریکی گزارد چنانکه مردم در شک و شبه بودند که وقت شده است یا نه و فجر طلوع کرده یا نه و آن حضرت صلی الله علیه
وسلم دریافت بنور وحی یا بمزید علمی که داشت و حدیثی دیگر در صحیح بخاری هم از ابن مسعود آمده که مفسر این حدیث است و مصرح است با آنکه بعد از طلوع فجر گزارد نه پیش از وی و در
بعضی روایات بخاری هم از ابن مسعود رض آمده که وی گزارد نماز فجر را بمزدلفه بعد از طلوع فجر و گفت که گزارد آنحضرت نماز فجر را درین ساعت و بعضی توهم کرده اند که پیش از
دخول وقت گزارد و این خطا است و مخالف اجماع متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال انا ممن قدم النبی صلی الله علیه وسلم لیلة المزدلفة
فی ضعفة اهله گفت ابن عباس من از جمله کسانی بودم که پیش فرستاده بود آنحضرت شب مزدلفه در ضمن ضعیفان اهل و عیال خود از نسا و اطفال چنانکه در احادیث بیاید و خود بعد
از اسفار پیش از طلوع آفتاب سوار شد و سنت این است و این جماعه را در شب فرستاد و فرمود که رمی جمرة العقبه نکنید مگر بعد از برآمدن آفتاب چنانکه هم در حدیث ابن عباس بیاید

وقول امام ابوحنیفه همین است و در بعضی احادیث مطلق آمده که بروید و رمی جمرة العقبه بکنید و نظر باین اطلاق امام شافعی و امام احمد تجویز رمی بعد از نصف لیل کرده اند پوشیده نماند که ظاهر
نظر بقاعدهٔ مستمرهٔ شافعیه آنست که مطلق را حمل بر مقید میکردند والله اعلم متفق علیه وعن الفضل بن عباس وکان ردیف رسول الله صلی الله علیه وسلم بود
است از فضل و بود وی پس آن حضرت نشسته بر ناقه انه قال فی عشیة عرفة وغداة جمع للناس حین دفعوا که آن حضرت گفت در شبانگاه عرفه و بامداد مزدلفه مردم را بجهتیکه
تیز راندند و دفع و زجر و ضرب بسیار کردند علیکم بالسکینة بر شما باد ای مردم که قرار و آرام کنید و شتابی و اضطراب نورزید وهو کاف ناقته و حال آنکه آن حضرت باز دارنده بود ناقهٔ خود را
از تیز رفتن کاف بتشدید فا از کف بمعنی باز داشتن حتی دخل محسرا تا آنکه در آمد وادی محسر را بسین مکسورهٔ مشدده وهو من منی واین وادی محسر از منا است و بعضی میگویند از
مزدلفه است و تحقیق آنست که برزخ است میان هر دو چنانکه گذشت قال علیکم بحصی مثل حصی الخذف الذی یرمی به الجمرة گفت آن حضرت بر شما باد که بردارید سنگریزها را
ازین وادی مانند سنگریزه خذف که رمی کرده میشود بآن جمره و سابقه بیان حصی الخذف گذشت ظاهر این حدیث آنست که سنگریزها از راه برداشتند و در بعضی روایات آمده که از مزدلفه
برداشته بودند واین منقول است از ابن عمر و سعید بن جبیر و از هر موضعی که بردارند جایز است مگر آن جمرات که بوی رمی کرده شده است که آنها را نباید برداشت و اگر از آنها بردارند اصل
جواز باقی است لیکن خلاف اولی و افضل است و نیز اختلاف کرده اند که هفت سنگریزه بردارند که برای رمی جمرة العقبه امروز بکار خواهند برد یا هفتاد که هفت امروز خواهند انداخت و
شصت و سه برای روزهای دیگر وقال لم یزل رسول الله و گفت فضل ابن عباس همیشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یلبی تلبیه میگفت حتی رمی جمرة العقبة
بعد از رمی جمره از تلبیه باز ماند رواه مسلم وعن جابر رض قال افاض النبی صلی الله علیه وسلم من جمع وعلیه السکینة افاضه کرد یعنی روان شد آن حضرت از مزدلفه و
حال آنکه بود بر وی قرار و آرام وامرهم بالسکینة وامر کرد مردم را نیز بسکینه و آهستگی واوضع فی وادی محسر وا تیز راند در وادی محسر بیان این سابقا گذشت وامرهم ان یرموا
بمثل حصی الخذف وامر کرد مردم را که رمی کنند بمانند سنگریزه خذف که مقدار نخود یا بمقدار پشک باشد چنانکه گذشت وقال لعلی لا اراکم بعد عامی هذا و گفت آن حضرت
باصحاب شاید که من نه بینم شما را بعد ازین سال یعنی پس بیاموزید احکام دین را وازین جهت این حج را حجة الوداع گویند که آن حضرت تعلیم کرد احکام را و وداع کرد یاران را مؤلف میگوید که
لم اجد هذا الحدیث فی الصحیحین نیافتم من این حدیث را در احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم و ذکر کردن صاحب مصابیح آنرا در فصل اول دلالت میکند بر وجود آن در صحیحین الا فی
جامع الترمذی مگر در جامع ترمذی آنرا یافتم مع تقدیم وتاخیر با تقدیم بعضی الفاظ بر بعضی و تاخیر بعضی از بعضی و مقتضای این آنست که در فصل ثانی ذکر کرده میشد الفصل
الثانی عن محمد بن قیس بن مخرمة بفتح میم و سکون خای معجمه و بفتح را و میم تابعی ثقه است قال خطب رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ان اهل الجاهلیة کانوا
یدفعون من عرفة حین تکون الشمس کانها عمائم الرجال فی وجوههم خطبه خواند آن حضرت پس گفت بدرستی که اهل جاهلیت بودند که روان میشدند از عرفه تا آنکه میبود آفتاب که گویا که وی
دستارهای مردانست در رویهای ایشان قبل ان تغرب یعنی پیش از آن که فرو رود آفتاب طیبی در بیان وجه تشبیه از قاضی نقل کرده که تشبیه کرده است چیزی را که می افتد از نور آفتاب هنگامیکه
نزدیک میشود بافق بعمامه زیرا که نور آفتاب میدرخشد در روی مردان مانند درخشیدن بیاض عمامه انتهی و بعضی گفته اند که گویا آفتاب هنگامیکه غائب میکرد و نصف کو یا عمامه است بر سر کوه زیرا
که شکل عمامه نصف کرده است ومن المزدلفة بعد ان تطلع الشمس حین تکون کانها عمائم الرجال فی وجوههم و روان میشدند از مزدلفه بعد از طلوع کردن آفتاب هنگامیکه
میشد آفتاب گویا که عمامهٔ مردان است در روی ایشان وانا لا ندفع من عرفة حتی تغرب الشمس و بدرستیکه ما روان نمیشویم از عرفه تا آنکه غروب کند آفتاب وندفع من المزدلفة
و روان شویم از مزدلفه قبل ان تطلع الشمس پیش از آنکه طلوع کند آفتاب هدینا مخالف لهدی عبدة الاوثان سیرت و روش ما این مخالف است مر سیرت پرستندگان بتها را
والشرک ومخالف است سیرت شرک را یعنی اهل شرک را رواه البیهقی فی شعب الایمان وقال فیه وگفته است بیهقی در وی خطبنا و سابقه نحوه و رانده است حدیث را
و ذکر کرده مانند حدیثی که گذشت یعنی مختلف است در بعضی الفاظ و اصل کتاب اینجا بیاض است و این عبارت را جزری نوشته و در تخریج ابن حجر اخرجه البیهقی من حدیث مسور بن مخرمة نحوه وعن
ابن عباس رضی الله عنهما قال قدمنا رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة المزدلفة پیش فرستاد ما را آن حضرت در شب مزدلفه اغیلمة بنی عبد المطلب که کودکان
عبد المطلب باشیم علی حمیرات سوار بر خرکان فجعل یلطخ افخاذنا پس گشت آن حضرت که میزد بکف دست ران های ما را بر وجه تلطف در وداع فی الصراح لطخ بطا و حای مهملتین بکف
دست بر پشت زدن کسی را نرم نرم ویقول ویگفت ابینی بضم همزه وفتح موحده وسکون تحتانیه وکسر نون وفتح یای مشدده ای پسرکان من در تصحیح این لفظ سخن بسیار است در شرح بیان کرده
لا ترموا الجمرة حتی تطلع الشمس رمی نکنید جمره را تا آنکه طلوع کند آفتاب وقت مستحب برای رمی نزد ما این است تا وقت زوال و بعد طلوع فجر نیز جایز است ولیکن اسائتی دارد و نزد شافعی و
احمد در روایتی پیش از طلوع فجر هم روا است بی اسائت بشرطی که بعد از نصف لیل باشد رواه ابو داود والنسائی وابن ماجة وعن عائشة رضی الله عنها قالت ارسل النبی
صلی الله علیه وسلم بام سلمة لیلة النحر گفت عائشه فرستاد آن حضرت ام سلمه را در شب نحر فرمت الجمرة قبل الفجر پس رمی کرد جمره را پیش از فجر ثم مضت فافاضت پس
گذشت ام سلمه پس طواف افاضه کرد وکان ذلک الیوم الذی یکون رسول الله صلی الله علیه وسلم عندها و بود آن روزی که می بود آن حضرت نزد ام سلمه یعنی روز
نوبت او بود گویا این اشارتست بسبب استعجال وی در رمی و افاضت والله اعلم و گفته اند که این رخصتی بود خاص بام سلمه و درین حدیث مقال است و اساطین علم حدیث منکر آن از رواة
ابو داود و در فرستادن ام حبیبه و سوده نیز احادیث آمده و ظاهر آنست که همه را فرستاده بودند وعن ابن عباس رض قال یلبی المقیم او المعتمر حتی یستلم الحجر تلبیه میکند مقیم یا معتمر
تا آنکه استلام حجر میکند و شروع در طواف مینماید و کلمهٔ او برای شک راویست و مراد بمقیم کسی است که اقامت بمکه کرده است و عمره بجا می آورد پس مراد بمعتمر و مقیم یکی می افتد و مقصود آنست که در

قطع تلبیه نزد استلام حجر میکنند چنانچه در حج برمی جمرة العقبه میمانید رواه ابو داؤد روایت کرده است این حدیث را ابو داؤد یعنی مرفوعا بآنحضرت و قال وگفته است و روی موقوفا علی
ابن عباس و روایت کرده شده است موقوف بر ابن عباس ولیکن این موقوف در حکم مرفوع خواهد بود الفصل الثالث عن یعقوب بن عاصم بن عروة انه سمع الشرید
روایت است از یعقوب بن عاصم بن عروة بن مسعود ثقفی تابعی ثقه است که وی شنید شرید را بفتح شین معجمه و کسر را و سکون تحتانیه و دال مهمله در آخر که از صحابه است و وی نیز ثقفی است
و بعضی گفته اند از حضرموت است یقول میگفت شرید افضت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم افاضه کردم از عرفات همراه آنحضرت فما مست قدماه الارض حتی
اتی جمعا پس نسود پایهای آنحضرت زمین را تا آنکه آمد مزدلفه را مقصود آنست که در تمام راه سوار رفت و پیاده راه نرفت نه آنکه اصلا فرود نیامد الا در مکه و در حدیث بخاری از حدیث
اسامه آمده است که در راه بجانب شعب رفت و بول کرد و وضو ساخت پس اسامه گفت الصلوة یا رسول الله فرمود که نماز در پیش تست یعنی در مزدلفه است رواه ابو داؤد
وعن ابن شهاب از مشاهیر تابعین است زهری که گویند او است قال اخبرنی سالم ان الحجاج بن یوسف عام نزل بابن الزبیر گفت ابن شهاب خبر داد مرا سالم بن عبدالله
بن عمر که حجاج بن یوسف ثقفی ظالم مشهور در سالی که فرود آمد بمکه بجنگ عبدالله بن الزبیر از جانب عبدالملک بن مروان و حج گذارد سال عبدالله کیف تصنع فی الموقف یوم عرفة
پرسید از عبدالله بن عمر که چگونه کنیم نماز را روز عرفه فقال سالم پس گفت سالم که پسر عبدالله بن عمر است بحجاج ان کنت ترید السنة فهجر بالصلوة یوم عرفة اگر هستی تو که میخواهی
سنت را پس تهجیر کن بنماز و در نیم روز بگذار در روز عرفه و تهجیر و هاجره سختی گرمی در نیم روز و تهجیر و اهجار سیر کردن در نیم روز فقال عبدالله بن عمر صدق پس گفت ابن عمر راست گفت سالم
انهم کانوا یجمعون بین الظهر والعصر فی السنة بدرستی که ایشان یعنی اصحاب آنحضرت بودند که جمع میکردند میان نماز پیشین و دیگر از جهت سنت و در روایتی آمده است که
گفت ابن عمر راست و درست نام کرده است او را امام او سالم یعنی کلمه حق گفت نزد آن ظالم و سلامت ماند از مداهنت در پیش اینچنین ظالمی فقلت لسالم زهری میگوید پس گفتم مر
سالم را ابن عمر فعل صحابه نقل کرد افعل ذلک رسول الله آیا کرد آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال سالم پس گفت سالم وهل تتبعون فی ذلک الا سنته و آیا
که پیروی میکردند در آن یعنی در تهجیر و گذاردن نماز در نیم روز مگر سنت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم رواه البخاری باب رمی الجمار جمار در اصل بمعنی سنگهای خرد می آید و جمار جمع اسم سنگریزه
است که رمی کرده میشود و آن مواضع را که آنجا رمی میکنند جمرات میگویند بجهت رمی جمار در آن یا بجهت آنکه محل اجتماع حصا است و جمره بمعنی جمع می آید و بعضی گویند که احجار بمعنی اسراع آمده است
یعنی شتابی کردن آمده است که آدم علیه السلام رمی کرد ابلیس را بمنا پس بگریخت ابلیس از پیش وی بشتابی الفصل الاول عن جابر رضی الله عنه قال رأیت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یرمی علی راحلته یوم النحر گفت جابر دیدم من آنحضرت را که رمی میکرد و سوار بر شتر خود در روز نحر و یقول لتأخذوا مناسککم و می گوید باید که بگیرید و بیاموزید
مناسک خود را و مناسک در اصل بمعنی عبادات است و اکثر اطلاق وی در اعمال و عبادات حج است و درین کلام اشارتی بعذر سواری هم هست که تا همه به بینند و در یابند فانی
لا ادری لعلی لا احج بعد حجتی هذه زیرا که بدرستی که من در نمی یابم شاید که حج نکنم بعد از حج من که این است رواه مسلم و درین حدیث دلیل است بر جواز رمی سواره و در ملتقی آمده
گفته است که هر رمی که بعد از وی رمی است چنانکه رمی جمرات دیگر غیر جمرة العقبه افضل آنست که پیاده کنند زیرا که بعد از وی ایستادن و دعا کردن و تضرع نمودنست و حالت مشی اقرب
است بتضرع و بیان افضلیت مرویست از ابی یوسف حکایت کرده شده است از ابراهیم بن جراح که گفت درآمدم برابی یوسف در مرض موت وی پس بکشاد چشم خود را و گفت رمی سواره فاضلتر
است یا پیاده گفتم پیاده فاضلتر است گفت خطا کردی پس گفتم سواره فاضلتر است گفت خطا کردی بعد از آن گفت هر رمی که بعد از وی ایستادن است پیاده
فاضلتر است و آنکه بعد از وی ایستادن نیست سواره فاضلتر است پس برخاستم از وی تا در خانه رسیده بودم که آواز موت وی برخاست پس تعجب کردم
و حیران شدم از حرص وی بر علم در مثل این حالت رحمة الله علیه و آنچه در احادیث صحیحه آمده آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم رمی جمرة العقبه
کرد روز نحر سواره و در روزهای دیگر رمی کرد پیاده در کل وعنه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم رمی الجمرة بمثل حصی الخذف و هم از جابر است که گفت
دیدم آنحضرت را که رمی جمره میکرد بمانند حصی خذف شرح این گذشت در باب حجة الوداع رواه مسلم وعنه رمی رسول الله صلی الله علیه وسلم الجمرة یوم النحر ضحی
و هم از جابر است که رمی کرد آنحضرت جمره را روز نحر وقت چاشت واما بعد ذلک فاذا زالت الشمس واما بعد از نحر در سه روز دیگر پس وقتی کرد که برگشت آفتاب چنانچه بیان
آن بیاید متفق علیه وعن عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما انه انتهی الی الجمرة الکبری روایت است از ابن مسعود که وی رسید بجمره کبری که در جانب مسجد
خیف است فجعل البیت عن یساره ومنی عن یمینه پس گردانید خانه کعبه را بجانب دست چپ خود و گردانید منا را از جانب دست راست خود ورمی بسبع حصیات
و انداخت هفت سنگریزه را یکبر مع کل حصاة تکبیر میگفت با هر سنگریزه ثم قال پس گفت ابن مسعود هکذا رمی الذی انزلت علیه سورة البقرة اینچنین رمی کرد آنکسی که فرود آورده
شده است بر وی سوره بقره عبارتست از ذات شریف حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و تخصیص سوره بقره بجهت آنست که در وی مناسک حج مذکور است یا مقصود انزال قرآنست
و سوره بقره اطول و ارفع سوره قرآنی است چنانکه در حدیث واقع شده است که لکل شیء سنام و سنام القرآن سورة البقرة متفق علیه وعن جابر رض قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم الاستجمار تو بفتح مثناة و تشدید واو بمعنی فرد و طاق و مراد باستجمار مسح کردن بجمار است در استنجا از غائط یعنی سنت است پاک کردن موضع استنجا آنست که
بسه کلوخ و سنگ کنند و شرح این در کتاب الطهارة در باب آداب الخلا گذشت و بعضی گفته اند بتجمیر مراد است که در مجمر میسوزند یعنی سه قطاع از عود مثلا بگیرند یا سه بار بگردانند و رمی الجمار
و انداختن سنگریزه ها در حج نیز طاق است که هفت سنگریزه می اندازند و در بعضی روایات رمی جمار مذکور نیست و مراد باستجمار همین است والسعی بین الصفا والمروة تو و سعی در میان صفا

و مروه نیز نعت باراست والطواف تو و گشتن گرد کعبه نیز نعت باراست واذا استجمر احدکم فلیستجمر بتو و چون استجمار کند یکی از شما باید که استجمار کند بطاق تکریر برای تاکید است
و حکم سابق بجهت اهتمام و مبالغه در رعایت تثلیث رواه مسلم الفصل الثانی عن قدامة بضم قاف وتخفیف دال بن عبد الله بن عمار بفتح عین وتشدید میم صحابی است
قدیم الاسلام قلیل الحدیث اقامت کرد بمکه و هجرت نکرد بمدینه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یرمی الجمرة یوم النحر علی ناقة صهباء گفت دیدم آن حضرت
که رمی میکرد جمره را روز نحر بر شتر ماده سفید موی که سرهای موی وی سرخ بود فی الصراح اصهب شتری که سفیدی وی با سرخی آمیخته بود با این نوع که بالای پشم وی سرخ بود و درون وی سفید لیس
ضرب ولا طرد ونبود زدن و نه راندن یعنی مردم را از پیش میراندند چنانکه پیش ملوک و امرا میکنند ولیس قیل الیک الیک ونبود گفتن یکسو شو و دور شو قیل یعنی قول
رواه الشافعی والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انما جعل رمی الجمار والسعی بین
الصفا والمروة لاقامة ذکر الله فرمود آن حضرت مشروع گردانیده نشده است انداختن سنگریزها و دویدن میان صفا و مروه مگر از برای یاد کردن خدای تعالی چون افعال حج اکثر از آن
قبیل بود که در عقل نمی آید اسرار آن و درک نمیکند معنی عبارت در آن خصوصا سنگریزها بکیفیت مخصوص انداختن و از اینجا تا آنجا دویدن که این امور تعبدی محض اند اشارت فرمود بآنکه تشریع این
امور برای اقامت و ذکر خدا و یاد کردن اوست تعالی در حد ذات شان تا آنچه مقارن آنهاست از ادعیه و اذکار اگرچه ظاهر نزد عقل شما در نیاید یا آنکه عاقل اگر تفکر کند در سعی و رمی مثلا متحیر میشود
و فهم نمیکند مگر آنکه تعبد محض می یابد و عقل خود را معزول و مضمحل میشمارد و نمی بیند مگر امر شارع را و یاد نمی آرد ماسوای حق را و این قسمی از فناست که اخص انواع ذکر حقیقی است و این
باعتبار اصل است اما الآن تصور فعل آنحضرت و وجود وقوف آن حضرت در آن اماکن و موافق و اتباع و موافقت وی صلی الله علیه وسلم و رسیدن دهان و دست و پای در آنجا
که وی نهاده لذت و نورانیت و ذوق و حالت می بخشد و اثرها و ذوقها در باطن می آرد که زبان تعبیر از بیان آن عاجز است عرف من ذاق ع ذوق این می نشناسی بخدا تا نچشی اللهم
ارزقنا واذقنا رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعنها قالت قلنا و هم از عائشه است که گفت گفتیم اهل بیت یا رسول الله الا
نبنی لک بناء یظلک بمنی آیا نه برآریم برای تو بنای و خانه که سایه کند ترا بمنی قال لا گفت آن حضرت بنا مکنید در منا خانه منی مناخ من سبق منا جای فرود آمدن و نشستن کسی است که پیشی گرفت
و پیشتر آنجا رسیده مناخ در اصل لغت جای نشستن شتر است و مراد اینجا منزل است یعنی منا جایی نیست که مخصوص بکسی باشد جای عباد است اگر در آنجا بناها کنند تنگ گردد جای بر بندگان
خدا این توجیه شافعیه است و نزد ما وجه نهی آنست که زمین حرم وقف است زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فتح کرد مکه را و وقف کرد زمین حرم را پس مالک نشود آنرا هیچ یکی ولاکن
عربان جاها ساخته و محلها بنا کرده اند و عمارتهای عالی بنا نموده که کسی را مجال نیست که در آن تواند نشست حکایتی از حضرت شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی یاد می آید رحمة الله علیه که خادمان
ایشان جای بکرا در منا گرفته و متعین ساخته بودند چنانکه الآن عادت است قاضی صالح سندی مکی که مرد صالح و عالم و فاضل بود آنجا آمد و نشست خادمان آن حضرت شیخ آمده گفتند که
قاضی صالح آمده از ما بزور آنجا را گرفته نشسته است فرمودند تعرض نکنید و بگذارید و چند طبق از فواکه طعام مهیا ساخته نزد قاضی صالح فرستادند و فرمودند با ایشان عرض کنید که ملازمان خوب
کردند که اینجا آمده نشستند جای شماست غایت آنچه مقتضای حسن خلق و مباسطت است کار فرمودند رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی الفصل الثالث عن نافع
قال ان ابن عمر کان یقف عند الجمرتین الاولیین گفت نافع که ابن عمر بود که می ایستاد نزد دو جمره اولی یعنی بعد از رمی وقوفا طویلا ایستادنی دراز یعنی بسیار می ایستاد ویکبر الله
تکبیر میگفت خدا را ویسبحه و تسبیح میکرد وی تعالی را ویحمده و حمد میگفت او را یحمد بتخفیف و تشدید هر دو روایت است ویدعو الله و دعا میکرد خدا را بسیار ایستادن درین
دو مقام و دعا کردن و تضرع نمودن مستحب و مسنون است و گفته اند بمقدار قرائت سوره بقره میباید ایستاد و بعضی از غربای متعطشین زلال رحمت چندان ایستاده اند که پاهای ایشان آماس کرده
شده و بالله التوفیق ولا یقف عند جمرة العقبة و نمی ایستاد بعد از رمی نزد جمره عقبه در روز نحر و نه در ایام دیگر و در باب یوم نحر بیاید که گفت ابن عمر همچنین دیده ام پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم و عقبه راه برآمدن بر کوه و این جمره در پایان کوه واقع شده است و وجه عدم وقوف نزد این جمره عقبه و طول وقوف نزد دو جمره دیگر همانجا مذکور گردد ان شاء الله تعالی رواه
مالک باب الهدی بفتح و سکون و بفتح و کسر و تشدید یاء آمده اول لغت اهل حجاز و لغت قرآن است و ثانی لغت بنی تمیم و هر دو قرائت است و واحد هر دو هدیة و هدیة است و آن
چیزیست که فرستاده میشود از چارپایها بمکه تا ذبح کرده شود و گاهی بر مطلق ابل نیز اطلاق می یابد و وجه تسمیه بهدی آنست که بنده هدیه میفرستد بجناب حق و تقرب میجوید نزد وی بدان و
هدی از ابل و بقر جایز است باتفاق و در غنم خلاف است و نزد ما جایز است و جایز نیست در هدایا مگر آنچه جایز است در ضحایا الفصل الاول عن ابن عباس قال صلی رسول الله صلی الله
علیه وسلم الظهر بذی الحلیفة گفت ابن عباس گزارد آن حضرت نماز پیشین را در وقتی که برآمد بحج در ذی الحلیفة که میقات اهل مدینه است ثم دعا بناقته پس طلبیده و خواند
ناقه خود را که منحور است آنرا هدی گرداند فاشعرها فی صفحة سنامها الایمن پس نیزه زد آن ناقه را در کرانه راست کوهان وی فی الصراح صفحه کرانه هر چیز صفح انسان پهلوی وی و
سلت الدم عنها و بسترد و پاک کرد خون را از آن وقلدها نعلین و آویخت در گردن ناقه دو نعل را فی الصراح تقلید چیزی در گردن ستور قربانی در آویختن بجهت علامت هدی و این
از عادت جاهلیت بود که میکردند تا معلوم گردد که هدی است و هیچکس نزدد و در اسلام نیز مقرر داشتند از جهت صحت غرض ثم رکب راحلته بعد از آن سوار شد آن حضرت بر شتر سواری
خود که ناقه قصوا بود فلما استوت به علی البیداء اهل بالحج پس هنگامی که برداشت ناقه آن حضرت را بر بیدا که نام موضعی است تلبیه کرد بحج رواه مسلم بدانکه اشعار پاره کردن کوهان است
تا آنکه روان شود از وی خون مشتق از شعور است بمعنی علم یعنی تا بدانند که این هدی است و تمیز کرده شود نزد اختلاط و شناخته شود نزد گم شدن و باز آیند از آن دزدان و نخورند آنرا مردم
اگر هلاک گردد و اتفاق دارند بر ترک اشعار در غنم بسبب ضعف وی و نیز مستور میگردد در موی پهلوی او و در غنم تقلید بس است و اشعار سنت است نزد جمهور ائمه و روایت کرده شده است از امام ابی حنیفه

که مستحب است تقلید و مکروه است اشعار زیرا که این مثله است و تعذیب حیوان است و آن حرام است و آن حضرت صلی الله علیه وسلم که کرده بود از جهت آن کرد که مشرکان باز نمی آمدند
از تعرض آن مگر با شعار و مردم بر سر این سخن بسیار پیچیده و گفته اند که این مخالف احادیث صحیح است که وارد شده اند در اشعار و این مثله نیست بلکه در حکم فصد و حجامت و ختان و داغ است
که برای مصلحت میکنند و نیز تعرض مشرکین در آن وقت بغایت بعید بود از جهت قوت اسلام و شوکت دین و کثرت اصحاب بحیث لا یعد و لا یحصی این کلام مشهور است میان قوم و گفته اند
که کراهت ابی حنیفه مر اشعار را اهل زمان خود بود که مبالغه میکردند در آن چنانکه خوف سرایت جراحت و فساد عضو بود و پس میگفت تقلید بس است در احرام و حصول غرض و با شعار حاجت نیست
نه آنکه اصل اشعار را مکروه می پنداشت یا آنرا مکروه می پنداشت که اشعار کنند و تقلید نکنند و نیز در زمان وی مردم اشعار ترک داده بودند و آنها که میکردند مبالغه میکردند و اشعار علامت
احرام نمانده بود و پس مکروه پنداشت از جهت آن والله اعلم و توربشتی از توجیه این سخن زیاده تقریر و تحریر کرده در شرح آنرا نقل کرده ایم وبالله التوفیق وعن عائشة رضی الله عنها
قالت اهدی النبی صلی الله علیه وسلم مرة الی البیت غنما گفت عائشه هدی فرستاد آن حضرت یکباری بخانه کعبه گوسفند را فقلدها پس تقلید کرد آنرا و اشعار نکرد
متفق علیه وعن جابر رضی الله عنه قال ذبح رسول الله صلی الله علیه وسلم عن عائشة بقرة یوم النحر گفت جابر ذبح کرد آن حضرت از جانب عائشه و از جهت
وی گاوی را روز نحر و گفته اند شاید این باذن وی بود زیرا که تضحیه از غیر بی اذن وی روا نبود رواه مسلم وعنه نحر النبی صلی الله علیه وسلم عن نسائه بقرة فی حجته و هم
از جابر است که نحر کرد آن حضرت از جانب زنان خود گاوی در حج خود و نحر اینجا بمعنی ذبح است زیرا که نحر بمعنی نیزه زدن است مخصوص بشتر است و مشهور نزد ائمه آنست که گاو از هفت
کس کرده باشد رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت فتلت قلائد بدن النبی گفت عائشه بافتم من گردن بندهای شتران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
بیدی بدو دست خود و بدن بضمتین و بضم و سکون جمع بدنه بفتحات ثم قلدها و اشعرها پس تقلید کرد بدن را و انداخت آنها را در گردن آنها و اشعار کرد آنها را واهداها و فرستاد
آنها را بمکه یعنی همراه ابی بکر که در سال اول فرضیت حج امیر حاج کرده فرستاده بود فما حرم علیه شیء کان احل له پس حرام نشد بر آن حضرت چیزی که حلال کرده شده بود مر او را
یعنی جاری نشد احکام احرام عائشه این را برای آن گفت که رسید بوی که ابن عباس میگوید که هر که هدی بمکه فرستد حرام میگردد و بر وی آنچه حرام میشود بر محرم تا برسد هدی بحرم و نحر کرده شود پس
رد کرد بر ابن عباس این قول وی را متفق علیه وعنها قالت فتلت قلائدها من عهن کان عندی و هم از عائشه است که گفت بافتم قلاید بدن آن حضرت را از صوفی که بود
نزد من عهن بکسر و سکون ها پشم یا پشم رنگین ثم بعث بها مع ابی پس فرستاد آن حضرت بدن را همراه پدر من یعنی ابی بکر صدیق رضی الله عنه متفق علیه وعن ابی هریرة
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رای رجلا یسوق بدنة آن حضرت دید مردی را که میراند شتری را فقال ارکبها پس گفت آن حضرت سوار
شو آنرا فقال انها بدنة پس گفت آن مرد این بدنه است یعنی شتر هدی است چون سوار شوم قال ارکبها ویلك باز فرمود سوار شو آنرا وای بر تو من میفرمایم که سوار شو و تو عذر
مینمائی فی الثانیة او الثالثة در کرت دوم گفت آن حضرت این را یا در کرت سوم و از آنچه ذکر کرد درین حدیث معلوم میشود که در کرت سوم فرمود اما این درین روایت است
و در روایت دوم باز آمده است و علما اختلاف کرده اند که سوار شدن بر هدی درست است یا نه قومی بر آنند که درست است اگر زیان نکند و راه جمعی میگویند اگر مضطر گردد درست است
والا نه و قول امام ابوحنیفه اینست و حال این رجل معلوم نیست که چه بود والله اعلم متفق علیه وعن ابی الزبیر نام وی محمد بن مسلم مکی است تابعی است و اسع العلم قال
سمعت جابر بن عبد الله سئل عن رکوب الهدی گفت شنیدم جابر را در حالتی که پرسیده شد جابر از سوار شدن بر هدی فقال سمعت النبی پس گفت جابر شنیدم پیغمبر را
صلی الله علیه وسلم یقول ارکبها بالمعروف سوار شو او را باعتدال و اندازه بی افراط و تجاوز از حد اعتدال اذا الجئت الیها این نیز وقتی که مضطر گردانیده شوی و
ضرورت افتد و تواند که این بیان بالمعروف باشد حتی تجد ظهرا تا آنکه بیابی تو پشت را یعنی مرکب را که بر پشت او سوار شوی رواه مسلم وعن ابن عباس رضی الله عنه
قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم ست عشرة بدنة مع رجل گفت ابن عباس فرستاد آن حضرت شانزده بدنه بمکه همراه مردی و گفته اند که نام آن مرد ناجیه بن جندب
اسلمی است وامره فیها و امیر و حاکم گردانید او را در آن بدنها که نگاهبانی آن بکند و خبردار باشد فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله کیف اصنع بما ابدع علی منها چگونه کنم و چه سازم
بدنه که مانده شود و هلاک گردد ابداع باز آمدن شتر از سیر بجهت ماندگی یا بار گران ابداع بضم همزه و سکون موحده و کسر دال تحقیق این عبارت بیانی دارد بزبان علم در شرح ذکر کرده شده
است حاصلش همین است که گفته شد قال گفت آن حضرت انحرها نحر کن او را ثم اصبغ نعلیها فی دمها پس رنگ کن هر دو نعل بدنه را که تقلید کرده شده است بدان در
خون وی ثم اجعلها علی صفحتها پس بگردان نعل را گویا هر دو نعل یکی اند و لهذا در حدیث دیگر که در فصل ثانی بیاید نعل بلفظ مفرد ذکر کرد بر صفحه سنام بدنه تا بدانند راهگذریان که هدی است
پس بخورند ازوی فقرا نه اغنیا که خوردن آن بر ایشان حرام است ولا تاکل منها انت ولا احد من اهل رفقتك و مخور از آن بدنه تو و نخورد هیچ یکی از رفیقان تو که در سفر با تو
همراه اند خواه فقرا باشند یا اغنیا و حکمت در نهی ایشان از اکل هر چند فقیر باشند قطع طمع و خیانت ایشان است از آن و رفع تهمت تا یکی بکشد و بخورد و ابداع را بهانه سازد و رفقه
بضم را و بکسر نیز گفته اند و سکون فا جماعت رفیق راه و در بعضی نسخ لفظ اهل نیست و لیکن صحیح ثبوت او است در روایت و اضافت بیانیه است و گفته اند این در بدنه که واجب
گردانیده است بر خود و از بدنه تطوع میتوان خورد اگر گویند چون هیچکس نخورد سباع میخورند و درین تضییع مال است جوابش آنکه عادت بر آنست که اهل بوادی حی آیند در پیش شان
و میخورند و نفع میگیرند و گاهی قافله دیگر هم میرسد منتفع میگردد رواه مسلم وعن جابر قال نحرنا مع رسول الله گفت جابر نحر کردیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم عام الحدیبیة البدنة عن سبعة والبقرة عن سبعة در سال حدیبیه که بعمره آمده و محصر شدند شتر را از هفت کس و گاو را نیز از هفت کس و بدنه نزد شافعیه

بود و نزد امام مالک از اهل یک خانه تمام کفایت میکند و این حدیث صلاحیت حجت نیست بر مالک و از دیگر زیاده از هفت کس

مخصوص بشتر است و نزد حنیفه بقره را هم بدنه میگویند و این حدیث بظاهر مؤید قول شافعیه است که بدنه را با بقره مقابل نهاده و در باب الجمعة نیز هم چنین آمده است غالب این است و لیکن ما
میگوییم که اینجا بقرینه مقابله شتر مراد است و اگرنه شامل ابل و بقر و غنم است كذا قال اهل اللغة رواه مسلم وعن ابن عمر رض انه اتى على رجل قد اناخ بدنته ينحرها و از ابن عمر
آمده است که بدرستی وی آمد بر مردی که نشانده است بدنه خود را در حالی که نحر میکند آنرا قال گفت ابن عمر ابعثها قياما مقيدة برانگیز آنرا در حالی که ایستاده است بسته شده یعنی پای
چپ بسته سنة محمد لازم گیر سنت محمد را صلی الله علیه وسلم سنت در شتر نحر است و طریق نحر این است که پای چپ شتر را بر ریسمانی بر بندد و در بالای سینه وی نیزه زنند تا خون برود
و بقیه را که گاو و گوسفند ذبح است و در شتر نیز ذبح روا است و لیکن سنت نحر است بر وجه مذکور متفق علیه وعن علی رضی الله عنه قال امرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان اقوم على بدنه گفت امیر المومنین علی کرم الله وجهه که امر کرد مرا آن حضرت که بایستم بر بدن وی و خبردار باشم از کار و بار آن وان اتصدق بلحمها و امر کرد که تصدق کنم گوشت آن و
جلودها و پوستهای آن واجلتها و جلهای آن وان لا اعطى الجزار منها و امر کرد که ندهم شتر کشنده را یعنی اجرت او را از آن قال گفت آن حضرت نحن نعطيه من عندنا ما
میدهیم جزار را از پیش خود متفق علیه وعن جابر رض قال كنا لا ناكل من لحوم بدننا فوق ثلث گفت جابر بودیم ما که نمیخوردیم از گوشتهای قربانیهای خود بالای سه روز یعنی در سه
روز بخش میکردیم و میخوردیم و بمردم میدادیم و زیاده بر سه روز جایز نبود نگاه داشتن آن فرخص لنا رسول الله پس رخصت کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال كلوا وتزودوا
پس گفت بخورید و توشه سازید یعنی زیاده بر سه روز فاكلنا وتزودنا پس خوردیم و توشه کردیم چون احتیاج مردم در ابتدای امر بسیار بود حکم کرده بودند که تصدق کنند و توشه نسازند و زیاده بر سه
روز نگاه ندارند باکی نیست چنانکه در حدیث سلمة بن الاکوع بیاید متفق علیه و ضابطه در خوردن ذبائح است که از اضحیه و دم تمتع و قران بخورد و از دم جنایات نخورد

الفصل الثانی

عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم اهدى عام الحديبية في هدايا رسول الله صلی الله علیه وسلم جملا كان لابى جهل روایت
است از ابن عباس که آن حضرت فرستاد در سال حدیبیه که محصر شد و نگذاشتند او را قریش که بمکه در آید و عمره بر آرد در هدایای خود شتری را که مر ابوجهل را بود و در روز بدر بغنیمت بدست آمده
بود في راسه برة من فضة در سر آن شتر یعنی در بینی وی حلقه بود از نقره بره بضم با و فتح رای مخففه حلقه که در بینی شتر یا در لحم بینی وی اندازند كذا في القاموس يغيظ بذلك المشركين خشم
می انداخت و غمگین میساخت بسبب آن مشرکان را تا به بینند آنرا در دست مسلمانان افتاده و ذبح کشته و از اینجا معلوم میشود که غمگین گردانیدن کفار د آن مشرکان را تا به بینند آنرا در دست
مسلمانان افتاده و ذبح کشته و از اینجا معلوم میشود که غمگین گردانیدن کفار و در غم و غصه انداختن ایشان مستحسن و مستحب است قوله تعالی ليغيظ بهم الكفار رواه ابو داود وعن ناجية
الخزاعی صحابیست نام وی ذکوان بود و آن حضرت ناجیه نام کرده و هدایای خود را بوی سپرده بمکه فرستاده بود چنانکه در فصل اول گذشت و ما که تسمیه او بناجیه بجهت نجات یافتن او
از قریش قال قلت گفت ناجیه گفتم من یا رسول الله كيف اصنع بما عطب من البدن چگونه کنم معامله بچیزی که هلاک شده مانده گردد از بدن قال انحرها ثم اغمس نعلها في دمها
گفت آن حضرت نحر کن آنرا پس غوطه ده نعل او را که قلاده او است ثم خل بين الناس وبينها پس سوده و بگذار و مانع بردار میان مردم و میان آن بدنه فياكلونها پس میخورند مردم
آنرا یعنی فقرا غیر جماعه که رفیقان اند چنانکه گذشت رواه مالك والترمذي وابن ماجه ورواه ابو داود والدارمي عن ناجية الاسلمی ظاهر آنست که اختلاف در نسبت
و ذات یکی است زیرا که ناجیه در صحابی یکی است و در کتب او را اسلمی گفته اند و مولف خزاعی گفته وعن عبد الله بن قرط بضم قاف و سکون را و در آخر طای مهمله صحابی است نام او شیطان بود آن
حضرت عبد الله نام نهاد عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان اعظم الايام عند الله يوم النحر گفت آن حضرت بدرستیکه بزرگترین روزها نزد خدا روز نحر است ثم يوم القر بفتح
قاف و تشدید را قال ثور گفت ثور که راوی حدیث است وهو اليوم الثاني یعنی یوم القر روز دوم از روز نحر است نامیده شده بآن از جهت قرار گرفتن مردم و سکونت ورزیدن ایشان
در منی بعد از تعب کشیدن در ادای مناسک و مراد آنست که از جملهٔ اعظم ایام روز نحر است و الا در حدیث آمده است که افضل ایام روز عرفه است پس افضل ایام عشرهٔ ذو الحجه است و روز
نحر از جمله این ایام است و در روز جمعه نیز آمده است که افضل ایام است و مردم اختلاف کرده اند در عرفه و جمعه بعضی گفته اند که افضل ایام هفته جمعه است و افضل ایام سال روز عرفه است
والله اعلم قال گفت عبد الله بن قرط قرب لرسول الله صلی الله علیه وسلم بدنات خمس او ست نزدیک گردانیده شد برای نحر برای آن حضرت بدنه پنج یا شش فطفقن يزدلفن اليه
بايتهن يبدأ پس در ایستادند بدنه ها که نزدیک میشدند بسوی آن حضرت تا بکدام از ایشان آغاز کند در نحر فلما وجبت جنوبها پس هنگامیکه ساقط شد و افتاد بر زمین پهلوهای آنها
یعنی سرد شدند و افتادند قال گفت راوی فتكلم بكلمة خفية پس تکلم کرد آن حضرت بکلمهٔ پنهان یعنی آهسته گفت لم افهمها که نفهمیدم من آن کلمه را فقلت ما قال
گفت راوی پس گفتم من یعنی پرسیدم از کسی که در پهلوی آن حضرت بود و در بعضی نسخ فسالت الذي يليه یعنی پس پرسیدم من کسی را که پیوسته بود بآن حضرت که چه گفت آن حضرت قال
قال گفت آن کس که گفت آن حضرت من شاء اقتطع هر که خواهد ببرد از این شتران برای خود قطعه رواه ابو داود و از اینجا استدلال کرده اند بعضی علما بر جواز نهب و غارت در نثار بعد
از اذن مالک وذكر حديثا ابن عباس وجابر رضی في باب الاضحية و ذکر کرده شد حدیث ابن عباس و جابر که در مصابیح درین باب مذکور اند در باب اضحیه

الفصل الثالث

عن سلمة بن الاكوع صحابی مشهور است از شجاعان و تیراندازان نامی بود و پیاده با سواران جنگ میکرد و سبقت مینمود قال قال النبی صلی الله علیه وسلم من ضحى
منكم فلا يصبحن بعد ثالثة گفت سلمه گفت آن حضرت آن کسی که قربانی کند از شما پس باید که صبح نکند آنکس بعد از شب سوم وفي بيته منه شيء و حال آنکه باشد در خانه
وی از آن چیزی فلما كان العام المقبل قالوا پس هنگامیکه شد سال آینده گفتند یا رسول الله نفعل كما فعلنا العام الماضي کنیم چنانکه کردیم در سال گذشته یعنی نگاه نداریم گوشت
اضحیه را بعد از سه روز قال گفت آن حضرت كلوا واطعموا وادخروا بخورید و بخورانید و ذخیره کنید فان ذلك العام كان بالناس جهد زیرا که بدرستی در آن سال بود

مشقت و رنج یعنی فقر و احتیاج فاردت ان تعینوا فیهم پس خواستم من نهی از او خاد که اعانت کنید مردم بخورانیدن آن چون امسال احتیاج برطرف شد نهی نیز برطرف گشت اکنون
بنهید رخصت است متفق علیه وعن نبیشة بضم نون و فتح موحده و سکون تحتانیه و شین معجمه صحابی است او را نبیشة الخیر میگویند قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم انا کنا نهیناکم عن لحومها ان تاکلوها فوق ثلث گفت آن حضرت بدرستی ما بودیم که نهی میکردیم شما را از گوشتهای قربانیها که بخورید از بالای سه روز زیاده بران لکی تسعکم
برای آنکه تا گنجایش کند شما را و فراخی شود میان شما و همه کس برسد جاء الله بالسعة آورد خدای تعالی فراخی و گنجایش را فکلوا وادخروا پس بخورید و بنهید واتجروا بهمزه یعنی طلب
کنید بوی اجر و ثواب را نه از تجارت والا تشدید تا می بود و تجارت در گوشت قربانی درست نبود یعنی تصدق کنید و بخورانید مردم را شاید که در خوردن نیز اجری و ثوابی باشد که ایام ضیافة الله
است چنانکه فرمود الا ان هذه الایام ایام اکل وشرب آگاه باشید بدرستیکه این روزها یعنی روزهای منی روزهای قربانی و روزهای خوردن و آشامیدن است چون سال
ریاضت کشیدید و محنت دیدید درین چند روز که حج کردید مغفور شدید بخورید و بنوشید و وی آسایش ببینید اما با وجود آن خدا را یاد دارید و از ذکر خدا غافل مباشید چنانکه فرمود وذکر الله
واین روزهای ذکر خدا است رواه ابوداود باب الحلق حلق ستردن موی و اتفاق دارند بر آنکه حلق افضل است از قصر حاج و معتمر را اگر زنان را که حلق حرام است بر ایشان و وجه
افضلیت آن است که مقصر باقی وامانده است بر نفس خود زینتی را از موی و حاج و معتمر مامور اند بترک زینت و تبذلل و انکسار و ادنی قصر آنست که بگیرند از موی سر خود مقدار سه انگشت
و کفایت میکند در حلق نیز ادنا حلق ربع راس و حلق تمام سر اقرب است بسنت چنانکه در مسح و ثابت نشده است حلق از آن حضرت صلی الله علیه وسلم در غیر حج و عمره و در
حلق سائر شعور بدن کلام است مذکور در موضع خود و نسبت کلام در اصل جواز و لیکن اولی ترک آنست الفصل الاول عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله وسلم
علیه حلق راسه فی حجة الوداع آن حضرت حلق کرد سر مبارک خود را در حجة الوداع واناس من اصحابه و حلق کردند جماعه از اصحاب وی نیز از جهت دریافت شرف
و متابعت و فضیلت حلق که بیان کرد آن حضرت آنرا بدعا محلقین را چند بار و قصر بعضهم و تقصیر کردند بعضی اصحاب از جهت اخذ برخصت بعد از دعای آن حضرت مقصران را
نیز در مرة اخیر بالتماس ایشان چنانکه در حدیث بیاید متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال لی معاویة انی قصرت من راس النبی صلی الله علیه وسلم
عند المروة بمشقص گفت ابن عباس که مرا گفت معاویه که من قصر کرده ام موی از سر آن حضرت نزد مروه بمشقص و درین حدیث اشکال است که در شرح بیان کرده شد و مشقص بکسر میم و سکون
شین معجمه و فتح قاف پیکان عریض یا طویل یا تیر که این پیکان در او ست و بعضی گفته اند که مشقص نام جلم است بفتح جیم و لام مقراض که بوی موی و پشم و جز آن گوسفند و شتر را ببرند و این معنی
انسب و اظهر است متفق علیه وعن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی حجة الوداع روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که آن حضرت گفت در
حجة الوداع در وقت برآمدن از احرام اللهم ارحم المحلقین خداوندا رحمت کن موی سرستردگان را قالوا والمقصرین گفتند صحابه و کوتاه کنندگان موی را نیز دعا رحمت کن یا رسول الله
قال اللهم ارحم المحلقین باز آن حضرت دعا کرد محلقان را و گفت خداوندا رحمت کن محلقان را قالوا والمقصرین یا رسول الله التماس دعا باز کردند صحابه برای مقصران در دو مرتبه
قال گفت والمقصرین و مقصران نیز هم رحمت کن درین روایت دو بار تخصیص محلقین کرده در بار سوم مقصران را جمع کرد با ایشان و در روایتی دیگر سه بار گفت چهارم بار گفت والمقصرین
متفق علیه ازین حدیث معلوم شد که این دعا محلقین را و التماس صحابه دعا مقصرین را در حجة الوداع بود و این دو احتمال دارد که در عمره بود که صحابه را برآمدن از احرام امر کرد یا در روز نحر بود
که از احرام حج برآمدند و بعضی گفته اند که در حدیبیه بود که بعلت احصار از احرام برآمد و حلق کرد و صحابه را نیز امر کرد بحلق و ایشان در امتثال این امر توقف کردند چنانکه در باب الاحصار بیاید
والله اعلم وعن یحیی بن الحصین بضم حای تابعی ثقه صدوق است عن جدته روایت میکند از جده خود که صحابیه است و کنیت وی ام الحصین است انها سمعت النبی که جده
وی شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع دعا للمحلقین ثلثا وللمقصرین مرة واحدة که دعا کرد آن حضرت محلقین را سه بار و مقصرین را یکبار ظاهر
حدیث آنست که سه بار گفت اللهم ارحم المحلقین چهارم بار گفت والمقصرین و احتمال دارد که دو بار گفته باشد و ثالث دعای محلقین در قول او والمقصرین که مفید اشتراک آنها است با
مقصرین فافهم و چه عجب است موقع لفظ والمقصرین درین مقام که بجهت تقصیر خود را در امتثال امر محروم شدند از دعای آن حضرت صلی الله علیه وسلم رواه مسلم متفق علیه وعن انس
رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم اتی منا فاتی الجمرة فرماها روایت است از انس که آن حضرت آمد منا پس آمد جمرة العقبه را پس رمی کرد آنرا و این در روز نحر است بعد
که از مزدلفه آمد چنانکه گذشت ثم اتی منزله بمنا و نحر نسکه پس آمد در منزل خود که بمنا داشت و نحر کرد قربانی خود را ثم دعا بالحلاق پس طلبید سرتراش را که نام وی معمر بن عبدالله
عدوی قدیم الاسلام است و در روایت امام احمد آمده که چون معمر آمده و استره در دست گرفته بر سر آن حضرت صلی الله علیه وسلم ایستاد آن حضرت گفت یا معمر متمکن گردانید ترا پیغمبر خدا
بر دو نرمه گوش خود و در دست تو استره است یعنی هشیار باش و قدر این نعمت بدان معمر گفت یا رسول الله بدرستیکه این از نعمتهای خدا است و منت او است بر من آن حضرت گفت
آری همچنین است و ناول الحالق شقه الایمن و داد سرتراش را جانب راست خود و ظاهر این حدیث آنست که معتبر در ابتدا یمین محلوق است و بعضی یمین حالق اعتبار کنند فحلقه
پس حلق کرد جانب راست آن حضرت را ثم دعا ابا طلحة الانصاری فاعطاه ایاه پس طلب نمود آن حضرت ابو طلحه انصاری را که از مشاهیر صحابه است و او ست که لحد قبر شریف را
حفر کرده و زوج ام سلیم است که مادر انس بن مالک است و انجیب در بعضی روایات آمده که با ام سلیم داد ثم ناول الشق الایسر فقال احلق پس تر داد آن حضرت جانب چپ خود را پس
گفت تراش فحلقه پس تراشید فاعطاه ابا طلحة پس داد موی را بابی طلحه فقال اقسمه بین الناس پس گفت قسمت کن این را میان مردم پس بهر یک یکتاره موی و دو تار رسید
نصیب رسیده گویا شاعر باین قصه اشارت کرده است بیت مرا از زلف تو موئی بسند است فضولی میکنم بوی بسند است و همچنین ناخنها نیز تقسیم کرد و بر حاضران قسمت فرمود و لیس برکات

در میان امت تا الی یومنا هذا باقی ماند که باعث تذکره و یاد و اشتیاق بود از اجزای وجود شریف آن حضرت صلی الله علیه وسلم گویا بوی بسند است که گفته است این معنی را و است متفق علیه و
عن عائشة رضی الله عنها قالت کنت اطیب رسول الله گفت عائشه بودم من که طیب میکردم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم قبل ان یحرم پیش از آنکه احرام بندد و یوم النحر
قبل ان یطوف بالبیت و طیب میکردم روز نحر پیش از آنکه طواف کند بخانهٔ کعبه بعد از حلق و لبس ثیاب بطیب فیه مسك بخوشبوی که در وی مشک میبود و گفته اند که افضل و اولی در طیب
احرام مشک و گلاب است که بوی دارد و رنگ ندارد و روز نحر از احرام می برآیند و همه چیز حلال می شود مگر نسا و بعد از طواف نسا نیز حلال می شوند متفق علیه وعن ابن عمر رض ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم افاض یوم النحر ثم رجع فصلی الظهر بمنی روایت است از ابن عمر که آن حضرت آمد روز نحر بمکه و طواف کرد پس باز گشت بمنی پس بگذارد ظهر را بمنی رواه مسلم
و در حدیث جابر و عائشه آمده که گذارد ظهر را بمکه و درین دو حدیث تعارض است سخن در ترجیح یکی بر دیگری است و حدیث جابر و عائشه از افراد مسلم است و حدیث ابن عمر در صحیحین است متفق علیه
اگرچه اینجا از مسلم آورده الفصل الثانی عن علی و عائشة رضی الله عنهما قالا نهی رسول الله گفتند نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان تحلق المرأة راسها
از حلق کردن زن سر خود را رواه الترمذی وعن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علی النساء الحلق نیست بر زنان حلق و چون این عبارت
محتمل جواز حلق بود دفع این توهم کرد بقول خود انما علی النساء التقصیر نیست بر زنان مگر تقصیر رواه ابوداود والدارمی وهذا الباب خال عن الفصل الثالث ملواحق تتمات
باب الفصل الاول عن عبدالله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وقف فی حجة الوداع بمنی للناس یسألونه آن حضرت توقف کرد و ایستاد
در جای در حجة الوداع بمنا برای خاطر مردم که سوال میکردند و استفسار می نمودند و تعلیم احکام و استکشاف ابهام می نمودند فجاءه رجل فقال لم اشعر فحلقت قبل ان اذبح پس آمد آن
حضرت را مردی پس گفت آن مرد آگاه نشدم پس حلق کردم پیش از آنکه ذبح کنم و حال آنکه حلق بعد از ذبح باید کرد فقال اذبح ولا حرج پس گفت آن حضرت ذبح کن هیچ تنگی و باکی نیست
فجاءه آخر فقال لم اشعر فنحرت قبل ان ارمی پس آمد آن حضرت را مردی دیگر پس گفت آگاه نشدم پس نحر کردم پیش از آنکه رمی کنم قال ارم ولا حرج گفت آن حضرت بینداز
و نیست هیچ حرج فما سئل النبی صلی الله علیه وسلم عن شیء قدم ولا اخر الا قال افعل ولا حرج پس پرسیده نشد آن حضرت در هیچ چیز که تقدیم کرده شد و نه چیزی که تاخیر کرده شد
مگر آنکه گفت بکن هیچ باکی نیست متفق علیه وفی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را این چنین آمده که اتاه رجل فقال حلقت قبل ان ارمی آمد آن حضرت را مردی پس گفت
حلق کردم من پیش از آنکه رمی کنم قال ارم ولا حرج گفت آن حضرت رمی کن هیچ باکی نیست واتاه آخر فقال افضت الی البیت قبل ان ارمی قال ارم ولا حرج تقدیم و تاخیر
درین صورت بدو سه واسطه است وعن ابن عباس رض قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یسأل یوم النحر بمنی فیقول لا حرج گفت ابن عباس بود آن حضرت که پرسیده
میشد روز نحر بمنی پس میگفت نیست هیچ حرج فسأله رجل فقال پس پرسید آن حضرت را مردی پس گفت رمیت بعد ما امسیت رمی میکردم بعد از آنکه شام کردم و حال آنکه رمی وقت
بامداد است فقال پس گفت آن حضرت لا حرج و نزد ائمه اگر تاخیر کند تا غروب لازم میکردند دم و مراد از مسا نزد ایشان بعد از عصر است و نزد ما اگر در شب کرد لازم نمیشود چیزی و
اگر تاخیر شد تا فردا لازم میشود رواه البخاری بدانکه افعال روز نحر چهار است رمی و ذبح و حلق و طواف و اختلاف کرده اند که این ترتیب سنت است یا واجب اکثر علما برانند و شافعی و بعد از ایشان
که سنت است متمسک باین حدیث و جماعت که امام ابوحنیفه و مالک از ایشانست میگویند واجب است و میگویند مراد بنفی حرج رفع اثم است از جهت جهل و نسیان و لیکن دم واجب
است و طیبی گفته که ابن عباس روایت کرده مثل این حدیث و واجب گردانیده دم را پس اگر نمی فهمید وی این معنی را امر نمیکرد بخلاف آن والله اعلم الفصل الثانی عن علی رضی
الله عنه قال اتاه رجل فقال گفت علی آمد آن حضرت را مردی پس گفت یا رسول الله انی افضت قبل ان احلق من طواف افاضه کردم پیش از حلق قال احلق او قصر
ولا حرج گفت آن حضرت سر تراش یا حلق کن یا تقصیر کن و نیست حرج چون تخفیف کرد بر وی در ترتیب زیاده کرد در ترخیص یعنی اگر حلق هم نکنی تقصیر اکتفا کنی نیز جائز است وجاء آخر
فقال ذبحت قبل ان ارمی و آمد دیگری پس گفت ذبح کردم پیش از رمی قال ارم ولا حرج این دو صورت در احادیث سابق مذکور نشده بود رواه الترمذی الفصل الثالث
عن اسامة بن شریك بفتح شین و کسر را صحابی است نزول کرد کوفه را و حدیث او در کوفیان است قال خرجت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم حاجا فکان الناس
یاتونه گفت برآمدم من با آن حضرت قصد حج کننده پس بودند مردم که می آمدند نزد آن حضرت فمن قائل پس بعضی گوینده بود این را که یا رسول الله سعیت قبل ان اطوف
سعی کردم میان صفا و مروه پیش از آنکه طواف کنم و اخرت شیئا او قدمت شیئا یا گوینده بود که تاخیر کردم چیزی را یا پیشتر کردم از وقتش یا پیشتر کردم او ان فکان یقول لا حرج پس بود
آن حضرت که میگفت هیچ باک نیست و هیچ بزه نیست الا علی رجل اقترض عرض مسلم ولیکن حرج و بزه بر مردی است که برید و پاره کرد آبروی مسلمانی را بغیبت و اهانت و نحو آن
فی الصحاح عرض بکسر عین حسب مردم و فی القاموس عرض محل مدح و ذم از آدمی خواه در نفس وی باشد یا در پدران یا در هر چه لازم امر اوست و فخر میکند بدان از حسب و شرف و نگاه
میدارد آن را از نقص و عیب کردن و هو ظالم و حال آنکه آن مرد ستم کننده است و بناحق آزار رساننده است و برای غرض صحیح دینی نکرده چنانکه جرح رواة و شهود و تفسیق و
تکذیب و مانند آن میکنند فذلك الذی حرج وهلك پس آنکس است که بزه کار شده و هلاک گشته بمعصیت حرج بکسر را است بر وزن تعب رواه ابوداود باب خطبة
یوم النحر و رمی ایام التشریق والتودیع خطب بفتحتین شان و امری که واقع میشود و در وی مخاطبت و خطبه کلام منثور مسجع کما فی القاموس و معنی خطاب کردن نیز می آید و غالب آمده
وصف بر موعظت چنانکه خطبه بکسر خای در طلب امرأة و ایام تشریق نام سه روز است بعد از نحر و تشریق قدید کردن گوشت و چون گوشتهای قربانی را در این ایام قدید میکنند ایام تشریق
گفتند و از جهت آنکه نیز گفته اند که قربانیها را ذبح در وقت طلوع آفتاب میکنند پس از شروق یعنی ضوء شمس باشد و در حدیث آمده است من ذبح قبل التشریق فلیعد مراد بتودیع وداع

کردن کعبه است بطواف وداع یا وداع کردن آن حضرت است مردم را و لهذا حج آن حضرت را حجة الوداع نام کردند **الفصل الاول عن ابی بکرة** بفتح با و سکون کاف تا و آخر صحابی مشهور است
قال خطبنا النبی صلی الله علیه وسلم یوم النحر خطبه کرد ما را آن حضرت در روز نحر **قال ان الزمان قد استدار کهیئته یوم خلق الله السموات والارض** گفت آن حضرت که زمان یعنی سال بتحقیق بازگشت بهیئة و حالت وی یعنی وضع و حساب وی که در روز پیدا کردن خدای تعالی آسمانها و زمینها را بود **اثنا عشر شهرا** یعنی دوازده ماه گشت که در اول خلقت
بود چنانکه در قرآن مجید فرموده است که ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض الآیه یعنی کلام آنست که عرب تاخیر میکردند محرم را تا صفر یا کمال
کنند در وی و میکردند این را در هر سال و از هر سالی یک روز می دزدیدند تا سال بعد از چند سال سیزده ماه می آمد و این را کبیسة العرب میگویند و این سال که حضرت رسول الله صلی الله
علیه وسلم در وی حج گذارد بهمان زمان مخصوص بجای خود باز آمد محرم باصل خود و همچنین هر ماه بجای خود آمد و میگویند از این جهت تاخیر کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم حج را تا حج در ذی الحجه
واقع شود که میقات اوست **منها اربعة حرم** از آن دوازده ماه چهار ماه حرام است که قتال در آنها حرام است و حرم بضمتین جمع حرام است **ثلث متوالیات** سه ماه حرام
پی هم آینده **ذوالقعدة** بفتح قاف و کسر آمده ماهی است که می نشستند در وی از سفرها **وذوالحجة** بکسر حا ماهی که در وی حج میکردند و نزد بعضی بفتح است **ورجب مضر**
مضر بضم میم و فتح ضاد معجمه بن نزار کان ابو قبیله است و مضر در اصل شیر ترش را گویند که حضرت است و وی دوست میداشت و بسیار میخورد و از این جهت نام او مضر افتاد و اضافت رجب بسوی
ز نکه او نام کردند و اضافت رجب بمضر بجهت آنست که مبالغه می کردند ایشان در محافظت تحریم وی **الذی بین جمادی وشعبان** آن ماه که میان جمادی الاخری و شعبان است
صفت رجب مضر است از برای زیادت بیان **وقال** و گفت آن حضرت **ای شهر هذا** کدام ماه است این ماه مقصود از این سوال تمهید و تاسیس بیان مقصود است
و تقریر آن در اذهان ایشان **قلنا الله ورسوله اعلم** گفتیم ما خدا و رسول خدا داناتر است عادت صحابه بود که نزد سوال آن حضرت صلی الله علیه وسلم این کلام میگفتند و ادب میداشتند
اگرچه خود جواب آن را میدانستند خصوصا در اینجا که باوجود آنکه معلوم و متعین بود میپرسیدند شاید غرضی داشته باشند که میپرسیدند **فسکت** پس خاموش ماند آن حضرت **حتی ظننا انه
سیسمیه بغیر اسمه** تا آنکه گمان بردیم ما که آن حضرت نزدیک است که نام میبرد آن را بجز نام مشهور که دارد **فقال الیس ذا الحجة** پس گفت آیا نیست این ماه ذی الحجه **قلنا بلی** گفتیم آری
این ماه ذی الحجه است **قال** گفت آن حضرت **ای بلد هذا** کدام شهر است این شهر **قلنا الله ورسوله اعلم فسکت حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه قال الیس البلدة**
گفت آیا نیست این بلده **قلنا بلی** گفتیم آری این شهر بلده است بلده بسکون لام بمعنی شهر است هر شهر که باشد و بغلبه نام مکه شده که فرد کامل شهر است که بلده جامع خیرات و برکات و فضائل
و کمالات است گویا شهر همین است چنانکه بیت نام مخصوص کعبه شده است و بلده در لغت بمعنی اقامت است **قال فای یوم هذا** گفت آن حضرت پس کدام روز است این روز
قلنا الله ورسوله اعلم فسکت حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه قال الیس یوم النحر قلنا بلی قال فان دماءکم واموالکم واعراضکم علیکم حرام گفت آن حضرت پس بدرستیکه
خونهای شما و مالهای شما و آبروهای شما حرام است که بی حق شرعی تعرض کنید بآن **کحرمة یومکم هذا فی بلدکم هذا فی شهرکم هذا** مانند حرام بودن روز شما که این روز است در شهر
شما که این شهر است در ماه شما که این ماه است این تاکید است برای حرمت که هر یکی از این سه محل حرمت و احتیاط است خصوصا نزد اجتماع **وستلقون ربکم** و نزدیک است که پیش آیند
پروردگار خود را و برسید در حضرت وی **فیسألکم عن اعمالکم** پس پرسد پروردگار شما از کردارهای شما **الا** دانا و آگاه باشید **فلا ترجعوا بعدی ضلالا** پس مگردید بعد از وفات من
از دنیا گمراهان و در روایتی کفارا **یضرب بعضکم رقاب بعض** بزنند بعضی از شما گردنهای بعضی را که از اعظم انواع ضلالت است مقصود نهی از ظلم و درگذشتن از حد شرع در حفظ حرمت
دما و اموال و اعراض است و در توجیه روایت کفارا چند وجه گفته اند یکی آنکه کفر در حق مستحل است یا مراد کفران نعمت است و نصیحت حق اسلام یا مراد نزدیک رسیدن بکفر که ارتکاب جرائم
موری بکفر میکرد و نزدیک بآن میسازد یا بکنید افعالی که مشابه افعال کافران است در خونریزی و بعضی گفته اند که مراد بکفر پوشیدن سلاح است و کفر بمعنی لبس سلاح می آید بعد از خطاب
بمسلمانان کرده فرمود **الا هل بلغت** دانا و آگاه باشید آیا هست که رسانیدم من رسالت را و حکم شریعت را **قالوا نعم** گفتند صحابه آری رسانیدی **قال اللهم اشهد** گفت آن حضرت
خداوندا گواه باش که ایشان اقرار کردند که رسانیدم تا روز قیامت منکر نشوند و عذر نیارند **فلیبلغ الشاهد الغائب** پس باید که برساند هم چنانکه شنیده است احکام را هر که حاضر است
مر غایب را **فرب مبلغ اوعی من سامع** پس بسا کسی که رسانیده شده است بوی یاد دارنده تر باشد از کسی که شنیده است از من و رسانیده است **متفق علیه وعن وبرة** بفتح
واو و بفتح موحده و سکون وی و برا از تابعین است روایت دارد از ابن عمر و سعید بن جبیر **قال سألت ابن عمر متی ارمی الجمار** گفت پرسیدم ابن عمر را کی رمی کنم **قال** گفت ابن عمر **اذا رمی
امامك فارمه** وقتی که رمی کند امام تو پس رمی کن تو ظاهر آنست که مراد سلطان است یا امیری که نائب اوست در اقامت مناسک حج لیکن بشرط آنکه اعلم باشد و لهذا تفسیر کرده است
این را طیبی و گفت یعنی اقتدا کن بکسی که آنکس اعلم است از تو بوقت رمی میگوید وبره **فاعدت علیه المسألة** پس باز عرض کردم بر وی مسئله را **فقال کنا نتحین** پس گفت ابن عمر بودیم
که انتظار میبردیم وقت را و طلب میکردیم دخول وقت رمی را **فاذا زالت الشمس رمینا** پس وقتی که میگشت آفتاب رمی میکردیم **رواه البخاری وعن سالم عن ابن عمر انه
کان یرمی جمرة الدنیا بسبع حصیات** روایت میکند سالم از ابن عمر که وی بود که رمی میکرد جمره را که نزدیک تر است از منازل که در جانب مسجد خیف است بهفت سنگریزه
یکبر علی اثر کل حصاة در حالی که تکبیر میگفت در پی هر سنگریزه **ثم یتقدم** پس پیشتر میرفت **حتی یسهل** بضم یا و کسر ها تا در می آمد زمین نرم را سهل ضد حزن بفتح حای حطی و سکون
زای زمین درشت **فیقوم مستقبل القبلة طویلا** پس می ایستاد مقابل قبله ایستادنی دراز گفته اند که آن مقدار می ایستاد که کسی سوره بقره بخواند چنانکه گذشت **ویدعو** و دعا میکرد **ویرفع یدیه**
و بر میداشت هر دو دست خود را **ثم یرمی الوسطی** پس رمی میکرد جمره میانه را **بسبع حصیات یکبر کلما رمی بحصاة** تکبیر میگفت هر گاه که می انداخت سنگریزه را **ثم یأخذ بذات الشمال**

پستر میگرفت راه و میرفت بجانب دست چپ فلیسهل ویقوم مستقبل القبلة ثم یدعو ویرفع یدیه ویقوم طویلا و می ایستاد دراز ثم یرمی جمرة ذات العقبة من بطن الوادی
پستر رمی میکرد جمرة العقبه را از مغاک وادی بسبع حصیات یکبر عند کل حصاة ولا یقف عندها و نمی ایستاد نزد جمرة العقبه ثم ینصرف پستر برمی گشت فیقول هکذا رأیت رسول
الله پس میگفت اینچنین دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یفعله میکرد آنرا رواه البخاری بدانکه سنت چنین واقع شده است که بعد از رمی دو جمره اولی می باید ایستاد و بسیار
ایستاده در دعا کرد و جمره اخیر را رمی میکنند و برگردند و نایستند و دعا نکنند سر این امر شارع کسی نداند و معظم ارکان حج و افعال آن تعبدیست که عقل را بدریافت کنه آن راهی نیست و این
از آن قبیل است و لهذا گفت ابن عمر رضی الله عنهما هکذا رأیت و بعضی از علما گفته اند که وجه در نا ایستادن دراینجا آن بود که درین روز مشاغل بسیار بود و نماز و ذبح و حلق و افاضه بمکه برای طواف
اما این معنی در ایام منی مفقود است و بعضی گویند جمرة العقبه در راه واقع است پس وقوف نزد آن موجب ازدحام و تضییق طریق است و لحوق ضرر است بگذرندگان راه بخلاف دو
جمرهٔ دیگر که بر کناره راه افتاده در میان آن و بعضی گفته اند دعا در صلب عبادت و وسط وی می باشد نه در نهایت وی و دعا در صلب عبادت افضل است و اکثر دعای حضرت رسول الله صلی الله
علیه وسلم در نماز در تشهد بود پیش از سلام و برآمدن از نماز و در دو جمرهٔ اولی در وسط اند پس دعا کرد در آنها و بعد از جمرهٔ عقبه منتهی گشت عبادت و باین وجه اشارت کرده است در هدایه و
شمنی نیز گفته و در سفر السعادة نیز ذکر کرده و این وجه نیز خالی از ضعفی نیست چه دعا بعد از فراغ نیز مشروع است و چندین ادعیه و اذکار بعد از نماز ماثور شده و دعا بعد از افطار صوم نیز
آمده و بتحقیق گردانیده شده است یکی از احوال اجابت دعا عقیب نماز های فرض و عقیب تلاوت قرآن و ختم قرآن و بندهٔ ضعیف تجاوز الله عنه وعفا وقتیکه مشرف شد باین
عبادت انداخته شد در دل وی بی سابقه فکر و تامل بطریق الهام نکته در عدم وقوف نزد این جمره یعنی جمرة العقبه و امید است که صواب باشد و آن این است که در عدم وقوف نزد این
جمره اشارت است از رب رحیم و رسول کریم که بنده چون در دو جمرهٔ اولی مجاهده کرد و ریاضت و مشقت کشید و مبالغه کرد در آن و بایستاد در باب رحمت و دعا کرد و سوال کرد و ادا نمود حق
خدمت بر وسع و طاقت خود آسان گردانید وی تعالی کار را بر وی و مباح کردانید او را آسودگی و راحت بتفضل و کرم خود و افاضه کرد بر وی آثار رحمت و عفو و مغفرت خود لاسیما
درین عبادت که حج است که منتهای غایت آثار رحمت و نتایج مغفرت است چنانکه بیک وقفه در عرفات تمامه گناهان می بخشد گویا که گفت پروردگار تعالی که ای بندگان من بسیار
تعب کشیدید و مجاهده کردید بکنید می آرام گیرید و آسوده باشید که گناهان شما را بخشیدم و بر شما رحمت کردم و این نکته را باکابر علمای مکه که دران وقت درین مشهد حاضر بودند عرض کردم
خصوصا شیخنا و مولانا القاضی علی بن القاضی جار الله القرشی الخالدی مفتی بلد الله الحرام الشهیر بابن ظهیره پس همه قبول کردند و استحسان نمودند و دعا بخیر و برکت کردند والله اعلم وعن ابن
عمر قال استاذن العباس بن عبد المطلب رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یبیت بمکة لیالی منی روایت است از ابن عمر که گفت طلب اذن کرد عباس عم آنحضرت
از آن حضرت که شب باش کند بمکه در شبهای منی من اجل سقایته از بهر منصب سقایه زمزم که حواله بنی عبد المطلب بود و عباس رئیس ایشان بود دران وقت و سقایه جای آب دادن
فاذن له پس اذن کرد آنحضرت مر عباس را به بیتوتت مکه متفق علیه بدانکه مبیت بمنی واجب است نزد جمهور علما و سنت است نزد امام ابو حنیفه و هم چنین در روایتی از شافعی و احمد
معتبر در مبیت اکثر لیل است و هم چنین است حکم در مواضع که قیام لیل در آنجا مستحب است و بعضی گفته اند که بیتوتت یکساعت کفایت است و تمسک قول بسنیت آن باین حدیث است
که اگر واجب میبود چون اذن می فرمود آنحضرت عم عباس را به بیتوتت مکه و جواب میگویند که بجهت عذر و ضرورت بود و در بعضی روایات بلفظ رخصت واقع شده بجای اذن
و گاهی تمسک میکنند که اگر سنت بودی چه حاجت استئذان بودی بی اذن نیز میرفت و این سخن ضعیف است زیرا که مخالفت سنت امر خطیر بود نزد ایشان خصوصا در مثل این مقام
بجهت استلزام این مجانبت و مخالفت تمامه مردم و ترک ملازمت حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و شک نیست که در ترک سنت آثام است و استئذان برای اسقاط
آن اشارت بود و در هدایه گفته است که بیتوتت بمنی از عنا بسک حج مقصود لذاته نیست بلکه برای آسانی رمی است اگر کسی بیتوتت کند در غیر منی و حاضر گردد در وقت رمی لازم
نمی آید بروی چیزی لیکن ترک متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم است و امیر المومنین عمر رضی الله عنه ادب میکرد بر ترک آن وعن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم جاء الی السقایة روایت است از ابن عباس که آنحضرت آمد بسوی سقایهٔ زمزم فاستسقی پس طلب کرد آب از عباس که سقایه حوالهٔ وی بود فقال
العباس یا فضل اذهب الی امک پس گفت عباس مر پسر خود را که فضل نام داشت ای فضل برو بسوی مادر خود فات رسول الله صلی الله علیه وسلم بشراب من عندها
پس بیار آنحضرت را آبی از نزد مادر خود فقال اسقنی پس گفت آنحضرت بعباس آب بخوران مرا یعنی از آب زمزم و آب از درون خانه میار فقال پس گفت عباس یا رسول الله
انهم یجعلون ایدیهم فیه مردم می اندازند دستهای خود را در آب زمزم فقال اسقنی باز گفت آنحضرت آب ده مرا چه شد که دست در آب می اندازند فشرب منه پس خورد
آنحضرت از آب زمزم ثم اتی زمزم پستر آمد آنحضرت بآب زمزم وهم یسقون و یعملون فیها و ایشان یعنی اولاد عبد المطلب آب میدادند مردم و کار میکردند در سقایه
فقال پس گفت آنحضرت اعملوا فانکم علی عمل صالح کار کنید و مشقت بکشید درین کار زیرا که شما بر عمل صالح آید یعنی این آب دادن و خدمت سقایه کردن عمل صالح است
ثم قال لو لا ان تغلبوا پستر گفت آنحضرت اگر نمی بود خوف این که غلبه کرده شوید شما یعنی غالب آیند بر شما مردم در آب کشیدن بجهت اتباع سنت من و نگذارند شما را که آب کشید
این کار از دست شما برود لنزلت حتی اضع الحبل علی هذه هر آئینه فرود می آمدم یعنی از ناقه آنحضرت آن روز سوار بود و تا مردم ببینند و احکام بیاموزند تا آنکه می نهادم
ریسمان را برین و اشار الی عاتقه و اشاره کرد آنحضرت بلفظ هذه بسوی کتف خود رواه البخاری وعن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم
صلی الظهر والعصر والمغرب والعشاء ثم رقد رقدة بالمحصب روایت است از انس که آنحضرت بگذارد نماز پیشین را و دیگر را و شام را و خفتن را در محصب پس خواب کرد

بیکان خوابی و محصب بفتح صاد مشدده هر موضعی که بسیار باشد سنگریزه در وی و الان نام موضعی معین است بیرون مکه در جانب منا متصل بمعلا و آنرا ابطح و بطحا نیز میکویند و خیف بنی کنانه
نیز نام اوست و نزول درین مکان بعد از برآمدن از منی بود در روز چهارم از یوم نحر و سیزدهم ذی الحجه ثم رکب الی البیت و طاف به بعد از خواب سوار شد و بخانه کعبه آمد و طواف کرد
طواف وداع رواه البخاری و عن عبد العزیز بن رفیع بضم را و فتح فا از مشاهیر تابعین و ثقات ایشان است قال سالت انس بن مالک قلت اخبرنی بشیء
عقلته عن رسول الله کفت پرسیدم انس را گفتم خبر ده مرا بچیزی که دانسته و یاد داری از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این صلی الظهر یوم الترویة کجا گذارد آن حضرت
نماز پیشین را روز ترویه که روز هشتم ذی الحجه است و مردم از مکه بمنا میروند و وجه تسمیه در باب حجة الوداع در حدیث جابر گذشت قال بمنی کفت انس نماز ظهر بمنی گذارد پس معلوم شد که
آن حضرت از مکه پیش از ظهر برآمد قال فاین صلی العصر یوم النفر گفت ابن رفیع با انس و ظاهر موافق بسیاق این بود که گوید فقلت پس گفتم من پس کجا گذارد نماز عصر را روز
نفر بفتح نون و سکون فا و فتح نیز جائز است نام روز چهارم از روز نحر است که از منی می برآیند فی الصراح نفر بسکون گروه گروه بازگشتن حاجیان از منا قال بالابطح گفت گزارد نماز
عصر بابطح که همان محصب است ثم قال پس تر گفت انس افعل کما یفعل امراؤک بکن چنانکه میکنند امرای تو یعنی آن حضرت خود این چنین کرده و تو همچنان کن که امرای تو می کنند و مخالفت مکن
که باعث تهییج شر گردد و امری ضروری هم نیست متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت نزول الابطح لیس بسنة گفت عائشه فرود آمدن آن حضرت ابطح را نیست
سنت و از مناسک حج و آنچه حضرت آنرا بطریق سنت و تعبد نکرد انما نزله رسول الله فرود نیامد پیغمبر خدا در وی صلی الله علیه وسلم لانه کان اسمح لخروجه اذا خرج
مگر از جهت آنکه نزول در آن موضع سهلتر و آسانتر بود برای بیرون آمدن آن حضرت وقتی که بیرون آید زیرا که چون در ابطح نزول فرمود و اسباب و متاع در آنجا گذاشت و بمکه در آمد و
طواف کرد تا از همان راه بمدینه رجوع نمودن آسان باشد متفق علیه بدانکه اختلاف است در آن که تحصیب یعنی نزول محصب سنت است یا نه بعضی میگویند و این قول ابن
عمر است که آن از سنن حج و تتمه مناسک اوست زیرا که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در منا گفت ما فرود آئیم فردا ان شاء الله تعالی فردا بخیف بنی کنانه که آنجا مشرکان عهد کرده
بودند و سوگند خورده بودند که با بنی هاشم و بنی عبد المطلب مخالطت نکنند و مناکحت و مبایعت نکنند و مواصلت ننمایند تا آنکه محمد را تسلیم نکنند و بما نسپارند پس آن حضرت صلی الله
علیه وسلم خواست که ظاهر گرداند شعائر اسلام را در مکانیکه ظاهر کرده بودند شعائر کفر را شکر نعمت خدا و فضل وی جل و علا را و ابن ماجه و طبرانی در اوسط از عمر بن الخطاب آورده که وی
رضی الله عنه فرمود از جمله سنت است نزول بابطح دلیل یوم النفر و امر میکرد مردم را بدان و در هدایه گفته که اصح آنست که نزول آن حضرت صلی الله علیه وسلم بمحصب بقصد نمودن مشرکان
بود لطف صنیع باری تعالی را پس سنت باشد چنانکه رمل در طواف انتهی و بعضی گفته که سنت نیست بلکه امری اتفاقی بود و ابو رافع مولی آن حضرت که گماشته و متعهد دار و بار خانه وی بود
آنجا فرود آمد و خیمه رسول را صلی الله علیه وسلم آنجا زده بر حسب اتفاق و رای خود نه بر مقتضای امر آن حضرت چنانکه مسلم از ابو رافع روایت کرده است و این قول ابن عباس است چنانکه
بخاری از وی آورده است و عائشه نیز بهمین جانب است چنانکه در حدیث متفق علیه آمد و مخفی نماند که هرگاه آن حضرت صلی الله علیه وسلم در اینجا آمده و نزول فرموده اگرچه بطریق اتفاق
بود اتباع وی احب و احسن باشد و صحابه و خلفای راشدین نیز آنرا میکردند و امام محمد در موطای خود گفته که نزول در محصب احسن است و اگر نکند چیزی لازم نمی آید و این قول ابی
حنیفه است و بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین اصلح الله حاله و احسن مبدءه و ماله چون در خدمت شیخ امام اجل اکرم اوحد عبد الوهاب رحمة الله علیه حج گزارد و نفر نمود با وی از
منا و رسید بمحصب نزول فرمود حضرت شیخ و بگذارد نماز ظهر را و بخواب رفت و گذارد هم در آنجا نماز عصر بعد از آن فرمود سوار شوید این قدر دریافت سعادت اتباع کافی است و فرمود کیفی
بر آمد و این قول شیخ مبنی است بر آنچه گفته اند که نزول بمحصب سنت است و لیکن توقف آن حضرت تا عشا از برای عمره عائشه بود چنانکه بیاید والله اعلم و عنها قالت احرمت
من التنعیم بعمرة گفت عائشه احرام بستم من از تنعیم برای عمره قال خلت مکة پس در آمدم مکه را فقضیت عمرتی پس قضا کردم عمره خود را که از جهت حدوث حیض فوت شده بود
چنانکه در باب قصه حجة الوداع گذشت و انتظرنی رسول الله و انتظار کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالابطح در ابطح که در آنجا نزول فرموده بود حتی فرغت تا آنکه
فارغ شدم من فامر الناس بالرحیل پس امر کرد مردم را بکوچ کردن بجانب مدینه فخرج فمر بالبیت پس بیرون آمد آن حضرت از محصب پس گذشت بخانه کعبه فطاف به قبل
صلوة الصبح پس طواف کرد بخانه کعبه پیش از نماز بامداد و این طواف وداع است و طواف صدر بفتح دال نیز گویند و در وی رمل نیست و بعد از وی سعی نه ثم خرج الی المدینة
پس تر بیرون آمد بسوی مدینه هذا الحدیث ما وجدته مروایة الشیخین مولف میگوید که این حدیث نیافتم من آنرا بروایتی بخاری و مسلم بل بروایة ابی داود بلکه یافتم
بروایت ابی داود مع اختلاف یسیر فی آخره با اندک اختلافی در آخر حدیث و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان الناس ینصرفون فی کل وجه بودند
مردم که بر میگشتند در هر طرف و مقید نبودند آمدن در مکه و بر آوردن طواف وداع مقید نمی شدند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا ینصرفن
احدکم حتی یکون آخر عهده بالبیت باید که بر نیاید یکی از شما و کوچ نکند تا آنکه باشد آخر زمان پیمان و امان وی بخانه کعبه کنایت است از طواف وداع الا انه خفف عن
الحائض مگر آنست که سبک گردانیده است کار بر حائض و ساقط گردانیده شد از وی طواف وداع اگر طواف زیارت کرده است متفق علیه این حدیث دلالت دارد بر وجوب
طواف وداع و این است مذهب ابی حنیفه و احمد و صحیح از مذهب شافعی و سنت است نزد مالک و فرض نیست باتفاق و اما حدیث سابق اگرچه ظاهر وی بدل بر رحیل است بی تقیید
بطواف محمول است برین تقریر این حدیث و عن عائشة قالت حاضت صفیة لیلة النفر حیض کرد صفیه در شب نفر لو همین شب است که آن حضرت در محصب بود
و شب در باب الحج مضاف بروز سابق میکردند آینده چنانکه متعارف است فقالت ما ارانی الا حابستکم میگویم خود را مگر موقوف دارنده و مانع آینده شما یعنی از رحیل بمدینه زیرا که

من حیض کردم و طواف نکرده ام قال النبی صلی الله علیه وسلم عقری بفتح عین وسکون قاف حلقی بفتح حا وسکون لام و این دعا است که بزنان کنند ولیکن حقیقت دعا مراد
نیست هم چنین زبان زد عادت عرب شده است چنانکه در امثال ان وعقر مجروح کردن وقتل کردن و هلاک ساختن بالمعنی نارانشد این و حلق رسیدن درد در حلق یا بدن چیزی در حلق و معنی
گفته که این کلمه است که در محل تعجب استعمال میکنند و این دو کلمه را زیاده بر تحقیق است که در شرح کرده شده است اطاقت یوم النحر ای طواف کرده است روز نحر طواف زیارت قیل
نعم گفتند آری کرده است قال گفت آن حضرت خطاب بصفیه فانفری پس برآی و کوچ کن متفق علیه الفصل الثانی عن عمرو بن الاحوص رضی الله عنه بفتح همزه و
سکون حای مهمله و بصاد مهمله صحابی است روایت کرده است از وی پسر وی سلیمان قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی حجة الوداع ای یوم هذا
گفت شنیدم آن حضرت را که میگفت در حجة الوداع کدام روز است این روز قالوا یوم الحج الاکبر گفتند روز حج اکبر است حج اکبر نام حج است مطلقا چنانچه در قرآن مجید واقع شده است
و میگویند اکبر در مقابله اصغر است که عمره است و او را حج اصغر می نامند و انچه الآن مردم حج را که روز جمعه افتد حج اکبر میگویند متعارف زبان علم و شریعت نیست و حدیثی هم روایت
کرده اند که حج روز جمعه برابر هفتاد حج است و گفته اند که این حدیث موضوع و باطل است نعم حجی که آن حضرت کرده صلی الله علیه وسلم روز جمعه بود و بی شک حج روز جمعه فضیلتی خاص دارد
از جهت اجتماع شرف زمان و مکان قال فان دماءکم واموالکم واعراضکم بینکم حرام کحرمة یومکم هذا فی بلدکم هذا شرح این در فصل اول معلوم شده است الا لا یجنی
جان الا علی نفسه آگاه باشید باید که گناه نکند و ستم نکند هیچ گناه کننده و ستم کننده بر نفس خود مقصود نهی از گناه کردن و ستم کردن است بر غیر چه هر که بر کسی ستم میکند بحقیقت بر خود میکند
که اثم و جزای آن راجع بدو است پس این خبر در معنی نهی است و در روایتی است الا علی نفسه و برین تقدیر معنی خبر است بمعنی نهی الا لا یجنی جان علی ولده آگاه باشید باید که
جنایت نکند هیچ جنایت کننده بر فرزند خود ولا مولود علی والده و جنایت نکند هیچ فرزندی بر والد خود و ذکر این حدیث بجهت آنست که قبح و شناعت این بیشتر است از جنایت بر اجانب
یا بجهت آنکه نیز حکم جنایت بر نفس است بجهت جریان عادت جاهلیت بر اخذ اقارب شخصی بجنایت وی و باین وجه این تاکید حکم سابق است فافهم الا ان الشیطان قد ایس ان یعبد فی
بلدکم هذا ابدا آگاه باشید بدرستیکه شیطان بتحقیق نا امید شد از این که عبادت کرده شود و او کنایت است از بت پرستیدن در شهر شما که این است یعنی مکه همیشه تا روز قیامت ولکن ستکون
له طاعة فیما تحتقرون من اعمالکم فیرضی به ولیکن سرانجام است که باشد مر شیطان را فرمان برداری در چیزی که حقیر و کم میشمارید شما از عملهای خود یعنی کارها می کنید و گناهان می ورزید
و آن را خورد و حقیر می پندارید و در آن عملها طاعت شیطان است که راضی میگردد شیطان بدان و آن عملها مودی بفتن و هیجان حروب و شرور میگردد رواه ابن ماجة والترمذی
وصححه و حکم بصحت کرده است ترمذی این حدیث را وعن رافع بن عمرو المزنی بضم میم و فتح زای و بنون نسبت بمزینه صحابی است روایت کرده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم و حدیث قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب الناس بمنی حین ارتفع الضحی گفت دیدم آن حضرت را که خطبه میکرد مردم را بمنا هنگامی که
بلند شد چاشتگاه علی بغلة شهباء سوار بر استر شهبا و شهبا ماده که بالای پشم وی سرخی بود و درون سفیدی چنانکه شقر اشتر معجمه قاف و علی یعبر عنه و علی مرتضی رضی الله
عنه تعبیر و تفسیر میکرد از آن حضرت و مردم را می شنوانید و می فهمانید و میرسانید بآنکسان که دور بودند آنچه آن حضرت میفرمود والناس بین قائم وقاعد و مردم بعضی ایستاده بودند
و بعضی نشسته در حج سه خطبه مسنون است یکی در روز ترویه بمکه دوم روز عرفه سیوم در منی و در هر جا احکام که بعد آن باید کرد تعلیم و تلقین میفرمود رواه ابو داود وعن عائشة
وابن عباس رض ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اخر طواف الزیارة یوم النحر الی اللیل روایت است از عائشه و از ابن عباس که آن حضرت تاخیر کرد
طواف زیارت را تا شب ظاهر این معارض است بحدیث عائشه که آن حضرت طواف کرد و ظهر بمکه گزارد و این اضطرابی است که در حدیث عائشه واقع شده و بسبب این تقدیم و ترجیح
کرده اند حدیث ابن عمر را که در صحیحین واقع شده که آن حضرت ظهر بمنا گزارد چنانکه گذشت والله اعلم رواه الترمذی وابو داود وابن ماجة وعن ابن عباس رض ان
النبی صلی الله علیه وسلم لم یرمل فی السبع الذی افاض فیه روایت است از ابن عباس که آن حضرت رمل نکرد در طواف افاضت از اینجا معلوم میشود که رمل در
طواف زیارت نیست و رمل در طواف وداع هم نیست پس رمل نیست مگر در طواف قدوم رواه ابو داود وابن ماجة وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال اذا رمی احدکم جمرة العقبة فقد حل له کل شیء الا النساء گفت آن حضرت وقتی که رمی کرد یکی از شما جمرة العقبه را پس بتحقیق از احرام برآمد و
حلال شد مر او را همه چیز مگر زنان و بعد از طواف زنان نیز حلال خواهند شد رواه فی شرح السنة وقال اسناده ضعیف وفی روایة احمد والنسائی عن ابن
عباس قال اذا رمی الجمرة فقد حل له کل شیء الا النساء وعنها قالت افاض رسول الله صلی الله علیه وسلم من آخر یومه حین صلی الظهر گفت
عائشه افاضه کرد و روان گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بجانب مکه برای طواف در آخر روز خود در وقتی که گزارد ظهر را ظاهر این حدیث نیز همین است که ظهر بمنا گزارد ثم رجع الی منی
پس برگشت بسوی منی فمکث بها لیالی ایام التشریق پس درنگ کرد در منی شبهای روز تشریق یرمی الجمرة اذا زالت الشمس رمی میکرد جمره را وقتی که برگشت آفتاب از جانب
مشرق بسوی مغرب کل جمرة بسبع حصیات هر جمره بهفت سنگریزه یکبر مع کل حصاة تکبیر میگفت با هر سنگریزه ویقف عند الاولی والثانیة و می ایستاد نزد
جمره اولی و ثانیه بعد از رمی و یطیل القیام و دراز میکرد ایستادن را و یتضرع و زاری میکرد و دعا چنانکه گذشت ویرمی الثالثة فلا یقف عندها و رمی میکرد جمره سیوم را
پس نمی ایستاد نزد آن رمی میکرد و میگذشت رواه ابو داود وعن ابی البداح بفتح موحده و تشدید دال و حای مهملتین بن عاصم بن عدی ابو البداح تابعی ثقه است و
پدر وی صحابی است عن ابیه روایت میکند از پدر خود قال رخص رسول الله صلی الله علیه وسلم لرعاء الابل فی البیتوتة گفت رخصت کرد آن حضرت برای

چرانندگان شتران در شب باش بمنی یعنی اگر در منا بیتوتت نکنند رخصت است ان یرموا یوم النحر رخصت کرد که رمی کنند روز نحر ثم یجمعوا رمی یومین بعد یوم النحر پس جمع کنند رمی دو روز را که بعد از روز نحر است فیرموا فی احدهما پس رمی کنند در یکی ازین دو روز رواه مالک والترمذی والنسائی وقال الترمذی هذا حدیث صحیح

باب ما یجتنبه المحرم باب در بیان چیزهای که پرهیز میکند از احرام یعنی حرام است بروی کردن آن خواه واجب کردد بروی دم یا صدقه یا نه وصدقه نصف صاع از گندم یا صاع از جو یا چیزی قلیل غیر مقدر بمقداری معین و همه مذکور است در کتب فقه و رسائل مناسک و جمله از ان در رساله فارسی مناسک بیان کرده ایم الفصل الاول عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان رجلا سال رسول الله مردی پرسید از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما یلبس المحرم من الثیاب چه چیز جایز است که بپوشد محرم از جامها و چه چیز نپوشد فقال پس گفت آن حضرت همه چیز بپوشید لیکن لا تلبسوا القمص نپوشید پیراهن ها را قمص بضمتین جمع قمیص ولا العمائم ونپوشید دستارها را ولا السراویلات ونپوشید ازارها و مراد بپوشیدن قمیص و سراویل پوشیدن آنهاست بر وجه متعارف در ان چنانچه پیراهن را در بر افگنند و تنبان را در پاها کنند والا اگر بر تن افگنند مثل ردا چیزی لازم نمی آید زیرا که درین صورت نمیگویند که پیراهن پوشیده و ازار پوشیده ولا البرانس ونپوشید برنس ها را و برنس بضم موحده و نون و سکون را در میان اینها تفسیر کرده اند و ر ابقلنسوة طویلة یعنی کلاه دراز و این تفسیر قاصر است در معرفت آن و آنچه مشهور است این ست که از بلاد شام می آرند تمام بدن و سر و گردن را می پوشد و در وقت باران می پوشند ولا الخفاف ونه پوشید موزه ها را الا احد لا یجد نعلین فلیلبس خفین مگر کسی که نیابد نعلین را پس بپوشد موزه ها را ولیقطعهما اسفل من الکعبین و باید که ببرد هر دو موزه را پایان تر از هر دو پاشنه تا از حد موزگی بر آیند ولا تلبسوا من الثیاب شیا مسه زعفران ونپوشید از جامه ها چیزی را که سوده است آنرا زعفران ولا ورس و نه جامه که سوده است آنرا ورس بفتح واو و سکون را گیاه زرد است که رنگ کرده میشود بدان و آنرا اسپرک گویند متفق علیه وزاد البخاری فی روایة و زیاده کرده است بخاری در روایتی این عبارت را ولا تنتقب المرأة المحرمة نقاب بروی نیفکند زنی که محرم است و در بعضی نسخ لا تنتقب تبا ئین و تشدید قاف و نقاب بکسر نون روی بند ولا تلبس القفازین و نپوشد زن بر دست قفاز را بضم قاف و تشدید فا و زای در آخر پوششی است که زنان عرب برای دفع سرما در دستها پوشند که انگشتان و کف و ساعد همه را می پوشد و در میان آن پنبه است پر کرده شده و بعضی گفته اند نوعی از زیور است که زنان در دستها می پوشند وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب وهو یقول گفت ابن عباس شنیدم آن حضرت را که خطبه میخواند و حال آنکه وی میگفت اذا لم یجد المحرم نعلین لبس خفین وقتی که نیابد محرم نعلین را بپوشد موزه ها را واذا لم یجد ازارا لبس سراویل چون نیابد تهبند را بپوشد تنبان را و لیکن قطع میکند موزه ها را از زیر پاشنها چنانکه در حدیث سابق بیان کرد و جمهور برین اند و اگر بهمان طور درست بپوشد فدیه دهد و امام احمد میگوید قطع نکند که در ان اضاعت مال است و بحکم ضرورت چنانکه هستند بحال خود بپوشد و فدیه نیست و در سراویل نیز خلاف است و نزد امام ابو حنیفه پاره کند و ازار سازد متفق علیه وعن یعلی بفتح تحتانیه و سکون عین مهمله بن امیه بضم همزه و فتح میم و تشدید تحتانیه صحابی است اسلام آورد روز فتح و حاضر شد حنین و طائف را قال کنا عند النبی صلی الله علیه وسلم بالجعرانة اذ جاءه رجل اعرابی گفت بودیم ما نزد آن حضرت در جعرانه که بر یک مرحله از مکه است و آن حضرت از آنجا عمره بر آورده بودند ناگاه آمد او را مردی ساکن بادیه علیه جبة وهو متضمخ بالخلوق بر آن مرد جبه بود و حال آنکه آن مرد آلوده بود بخلوق بفتح خای معجمه و قاف در آخر نام طیبی است که عرب ان میسازند و در ان زعفران می اندازند مشهور است میان ایشان و تضمخ بضاد و خای معجمتین آلودن جسد بطیب چنانکه گویا میچکد از وی فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله انی احرمت بالعمرة وهذه علی بدرستیکه من احرام بستم برای عمره و حال آنکه این جامه بر بدن من بود فقال پس گفت آن حضرت اما الطیب الذی بک فاغسله ثلث مرات اما خوشبوئی که بابست و آلوده است بدن تو بدان پس بشوی آنرا سه بار از جهت آنکه استعمال زعفران حرام است بر مردان نه از ان جهت که بقای اثر طیب بعد از احرام مفسد احرام است فافهم واما الجبة فانزعها واما جبه که تو پوشیده پس برکش آنرا و برار از بدن ثم اصنع فی عمرتک کما تصنع فی حجک پس بکن در عمره تو چنانکه میکنی در حج تو گویا آن مرد عالم بود باحکام حج نه عمره پس تشبیه داد آن حضرت عمره را بحج و فرمود هر چه احکام و ارکان حج است از احرام و شرائط آن احکام عمره نیز همان است و فرق نیست میان حج و عمره مگر بوجود وقوف بعرفه و عدم آن متفق علیه وعن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا ینکح المحرم ولا ینکح ولا یخطب هر سه لفظ برفع و جزم مرویست نکاح نکند محرم خود را و نکند نکاح دیگری را بولایت و وکالت و خواستگاری نکند زن را خطبه بکسر خا زن خواستن و این مذهب شافعی و جمهور علما است لیکن نهی از نکاح و انکاح تحریمی است و از خطبه تنزیهی و نزد ما جائز است همه و دلیل ما تزوج میمونه است رض رواه مسلم وعن ابن عباس رض ان النبی صلی الله علیه وسلم تزوج میمونة وهو محرم روایت است از ابن عباس که آن حضرت نکاح کرد میمونه را رضی الله عنها و حال آنکه آن حضرت محرم بود در برای عمرهٔ قضا متفق علیه وعن یزید بن الاصم ابن اخت میمونة رض خواهرزاده میمونه بعضی گویند که او را روایت است و صحابی است و صحیح آنست که تابعی است ثقه کثیر الحدیث عن میمونة روایت میکند از خالهٔ خود میمونه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم تزوجها وهو حلال که آن حضرت تزوج کرد او را و حال آنکه محرم نبود رواه مسلم قال الشیخ الامام محیی السنة رحمه الله والاکثرون علی انه تزوجها حلالا اکثر ائمه سنت اکثر بر آنند که آن حضرت تزوج کرد میمونه را در حالی که حلال بود وظهر امر تزویجها وهو محرم و ظاهر شد امر تزویج وی در حالی که آن حضرت محرم بود ثم بنی بها وهو حلال پس بنا کرد یعنی دخول کرد میمونه را و حال آنکه وی حلال بود بسرف فی طریق مکة نکاح میمونه و بنای وی در سرف بود بفتح سین مهمله و کسر را و بفا نام موضعی است بر راه مکه بر ده میل از مکه و از عجایب اتفاقات آنکه فوت میمونه نیز درین موضع اتفاق افتاد و الان در آنجا در مرقد وی عمارتیست که بعضی امرا ساخته اند بدانکه حدیث ابن عباس و حدیث یزید بن الاصم هر دو متعارض آمدند حدیث ابن عباس ناطق است بانکه تزوج میمونه در حالت احرام بود و حدیث ابن الاصم دلالت دارد بر آنکه در حالت حل بود

واصحاب

واصحاب ما ترجیح کرده‌اند حدیث ابن عباس را بر حدیث ابن اصم زیرا که ابن عباس افضل و اکمل است در حفظ و اتقان و فقه و حدیث وی متفق علیه است مانند آنکه حدیث امیرالمؤمنین عثمان رضی که
دال است بر نهی ماول است بآنکه مراد آن است که نکاح و انکاح از شان محرم و مناسب بحال او نیست که مشغول است بکار دیگر نه آنکه مراد تحریم است و آنکه حمل کرده‌اند شافعیه حدیث
ابن عباس را بر آنکه ظاهر شد امر تزویج وی در احرام باین اعتبار گفته است تزوج وهو محرم تکلف است و مبنی است که مراد حل اصلی است که قبل الاحرام بود و حال آنکه اکثر روایات در آن است
که حل عارضی بود که بعد از احرام میباشد و برین تقدیر حدیث ابن اصم را نیز حمل میتوان کرد که مراد آنست که ظاهر شد امر تزویج و حال آنکه حلال بود و کلام درینجا در کتب اصول زیاده برینست جمله از آن
در شرح ذکر کرده‌ام فتدبر وعن ابی ایوب ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یغسل رأسه وهو محرم روایت است از ابی ایوب انصاری که بود آن حضرت که می شست سر
مبارک خود را و حال آنکه وی محرم است متفق علیه بدانکه جایز است محرم را شستن سر از برای جنابت باتفاق و در تبرد خلاف است و هم چنین در شستن بخطمی و مانند آن نیز خلاف است
و در هدایه گفته است که لاباس است در غسل کردن بحمام در آمدن و در شرح گفته است زیرا که مجرد شستن نیز و ور و لید کی موی بلکه زیاده کند تلبید شعر وی را و نشوید سر و ریش بخطمی زیرا که وی نوعی
از طیب است و وی میکشد هوام سر وی را وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال احتجم النبی صلی الله علیه وسلم وهو محرم گفت ابن عباس که خون گم کرد آن حضرت و حال
آنکه وی محرم بوده اکثر علما بر جواز حجامت محرم اند اگر موی شکسته نشود متفق علیه وعن عثمان رضی الله عنه حدث عن رسول الله حدیث کرد عثمان رضی الله عنه از پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فی الرجل اذا اشتکی عینیه وهو محرم در حق مردی که چون شکایت کرد مرد چشم خود را یعنی چون چشمان او بدرد آید ضمدهما بالصبر تضمید کند هر دو
چشم را بصبر و قید عینیه اتفاقی است اگر یک چشم نیز بدرد آید درست است بطریق اولی و صبر بفتح صاد و کسر موحده و سکون آن جائز نیست مگر در ضرورت شعر صبر داروی تلخ مشهور است که
در چشم و ابدان دوا کنند و در چشم بکشند و تضمید و تضمد جراحت بستن است بضماده یعنی بعصابه و نهادن دارو را بر جراحت نیز گویند اگرچه عصابه بسته نشود و ظاهر آنست که مراد اینجا
بستن عصابه باشد زیرا که وی می پوشد جزوی از روی را و محتاج است به بیان کردن آنکه این چون بحکم ضرورت است موجب جنایت بر احرام نباشد رواه مسلم وعن ام الحصین
صحابیه است حاضر شد حجة الوداع را قالت رایت اسامة وبلالا واحدهما آخذ بخطام ناقة رسول الله گفت دیدم اسامه و بلال را رضی الله عنهما و یکی از این دو کس گیرنده
بود مهار ناقه پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم والآخر رافع ثوبه یستره من الحر و دیگر بردارنده بود جامه خود را که می پوشید آن حضرت را یعنی سایه میکرد او را از گرمی آفتاب حتی
رمی جمرة العقبة تا آنکه رمی کرد آن حضرت جمرة العقبه را و در روایتی آمده است بردارنده مانند تاج چیزی بر سر وی و این حدیث دلیل است بر جواز استظلال مر محرم را طیبی گفته
که این قول اکثر علما است و مالک و احمد مکروه میدارند آنرا رواه مسلم وعن کعب بن عجرة بضم عین مهمله و سکون جیم و را صحابی انصاری است از اصحاب شجره گویند که او را بتی بود که می
پرستید آنرا و عبادة بن صامت یار او بود روزی بروی در آمد دید که بت را پرستیده از خانه بیرون آمد و عبادة بن صامت در خانه او در آمد بت را بشکست و چون کعب در آمد و بت را شکسته دید خشم آمد
و خواست که دشنام ابن صامت کند باز بفکر رفت و گفت اگر درین بت چیزی بود نگاه میداشت خود را پس مسلمان شد ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر به وهو بالحدیبیة
قبل ان یدخل مکة روایت میکند که آن حضرت گذشت بروی وی با آن حضرت در حدیبیه بود پیش از آنکه در آید بمکه وهو محرم وهو یوقد تحت قدر و حال آنکه کعب محرم
بود و وی آتش می افروخت زیر دیگی والقمل تتهافت علی وجهه و شپشهای افتادند بر روی وی فقال اتؤذیک هوامک پس گفت آن حضرت آیا آزار میکنند ترا شپشهای
تو قال نعم گفت کعب آری آزار میکنند قال فاحلق راسک گفت آن حضرت پس اگر اینچنین است تراش سر خود را واطعم فرقا بین ستة مساکین و بخوران و قسمت کن فرق را
میان شش مسکین والفرق بفتح الفاء ثلثة اصع و فرق سه صاع است پس هر مسکین را نیم صاع است از گندم بده و آصع جمع صاع و اصل وی اصوع قلب کرده آصع خوانده‌اند
او جمع و او را میکنند او صم ثلثة ایام یا روزه دار سه روز او انسک نسیکة یا ذبح کن ذبیحه را متفق علیه الفصل الثانی عن ابن عمر رضی الله عنهما انه
سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم ینهی النساء فی احرامهن عن القفازین والنقاب وما مس الورس والزعفران من الثیاب ترجمه این از حدیث ابن عمر در
فصل اول ظاهر شد ولتلبس بعد ذلک ما احبت من الوان الثیاب و باید که بپوشد بعد از بر آمدن از احرام هر چه دوست دارد از اصناف جامها و بیان کرد آنرا بقول خود معصفرا
او خزا او حلیا او سراویل او قمیصا او خفا فی الصحاح عصفر رنگ سرخ معصفر معروف و خز بخای معجمه و زای نیز نوعی از جامه و در قاموس گفته عصفر نبت معروف است معصفر جامه رنگ
کرده شده بآن نبت معروف و حلی زیور است او نیز داخل لباس اعتبار کرده رواه ابو داؤد وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان الرکبان یمرون بنا سواران که
میگذشتند بما ونحن مع رسول الله و ما یعنی زوجات آن حضرت صلی الله علیه وسلم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم محرمات محرم بودیم فاذا حاذوا بنا سدلت احدانا
جلبابها پس چون نزدیک آمدندی یعنی مردان از ما و میگذشتند از پیش ما فرو میهشت یکی از ما چادر خود را من راسها علی وجهها از سر خود بر روی خود و لفظ حاذوا همچنین واقع شده است
در سنن ابی داؤد و در مصابیح جاوزنا از مجاوزت و در بعضی الفاظ حاذوا با حای مهمله و ذال معجمه نیز آمده فاذا جاوزونا پس چون میگذشتند از پیش ما کشفناه دور میکردیم ما چادر را از روی
و میگشادیم روی را و برهنه میکردیم روی را رواه ابو داؤد ولابن ماجة معناه وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یدهن بفتح یا و تشدید دال بالزیت وهو
محرم بود آن حضرت طلا می کرد روغن زیت را بر خود و حال آنکه وی محرم بود غیر المقتت اما زیت غیر مقتت یعنی غیر المطیب زیت خوشبوی کرده نشده و مقتت بضم میم و تشدید
تا آنکه ریخته شده در وی ریاحین یا آمیخته شده بروغنهای خوشبو و قت و تقتیت روغن بگل پروردن و نزد امام ابوحنیفه زیت مطلقا از طیب است زیرا که اصل او است کذا قال
رواه الترمذی الفصل الثالث عن نافع ان ابن عمر وجد القر روایت است از نافع که مولای ابن عمر است که ابن عمر یافت سردی و سرما خود را فقال پس گفت

الق علی ثوبا یا نافع بینداز بر من جامه را ای نافع که سرد می‌میخورم نافع میگوید فالقیت علیه برنسا پس انداختم بر بالای ابن عمر برنسی را فقال تلقی علی هذا وقد نهی رسول الله
پس گفت ابن عمر آیا می اندازی بر من این را و حال آنکه بتحقیق نهی کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یلبسه المحرم از آنکه بپوشد برنس را محرم ظاهرا مذهب ابن عمر
اجتناب مخیط بود مطلق بهر نوع که بپوشند و سابقا معلوم شد که اگر مخیط را بپوشند نه بر وجهی که متعارف در آنست باکی ندارد و یا از جهت احتیاط کرده والله اعلم رواه ابوداود وعن
عبد الله بن مالک ابن بحینة مالک بتنوین است و این صفت ثانیه عبد الله است و بحینه بضم با و فتح حای مهمله و سکون یا نام مادر عبد الله است و مالک نام پدر او است
و اگر بی تنوین بخوانند لازم آید که بحینه مادر مالک باشد و حال آنکه زوجهٔ او است و این را در مواضع دیگر ذکر کرده‌ام فتدبر قال احتجم رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو محرم
خون کشید آن حضرت و حال آنکه وی محرم بود بلحی الجمل بفتح لام و سکون حای مهمله و جمل بلفظ حیوان مشهور نام موضعی است میان مکه و مدینه چنانکه گفت من طریق مکة
فی وسط رأسه خون کشید در میان سر خود وسط را اینجا بفتح سین تصحیح کرده اند و فرق میان وسط و وسط بفتح سین و سکون مشهور است و گفته اند که این محمول بر ضرورت است
زیرا که بی قطع شعر نخواهد بود و اگر در بعضی موضعی باشد که در انجا موی نیست جائز است بی فدیه متفق علیه وعن انس رض قال احتجم رسول الله صلی الله علیه وسلم
وهو محرم علی ظهر القدم حجامت کرد آن حضرت و حال آنکه وی محرم بود بر پشت پا من وجع کان به از جهت دردی که بود در پشت پا و پا جای موی نیست غالبا و با وجود
آن دردی هم داشت رواه ابوداود والنسائی وعن ابی رافع مولای آن حضرت و وی نخست غلام عباس بود که بحضرت بخشید قبطی بوده چون خبر اسلام او عباس را بشارت داد
آزادش کرد و حاضر شد احدا و خندق را نامش بعضی مصعب گفته اند و بعضی ابراهیم و بعضی غیر آن و اسلام او پیش از بدر بود ولیکن به بدر حاضر نشده قال تزوج رسول الله
صلی الله علیه وسلم میمونة وهو حلال نکاح کرد آن حضرت میمونه را و حال آنکه آن حضرت حلال بود و بنی بها وهو حلال و دخول کرد آن حضرت میمونه را و حال
آنکه آن حضرت حلال بود وکنت انا الرسول بینهما و بودم من میانجی میان آن حضرت و میمونه رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن باب المحرم
یجتنب الصید بدانکه صید کردن محرم و راه نمودن وی دیگری را بصید و اشارت کردن بدان حرام است باتفاق و اگر چیزی ازین افعال کند لازم میکردد جزا اما در خوردن محرم صید را
تفصیل است اگر خود صید کند یا محرمی دیگر صید کند آن نیز حرام است باتفاق و اگر غیر محرم صید کند برای خود یا برای محرم باذن وی یا بی اذن وی درینجا مذاهب و اقوال است علما را
مذهب بعضی صحابه و تابعین و من بعدهم و ابن عباس و طاوس و ثوری آن است که حرام است بر محرم اکل صید مطلقا بدلیل اطلاق حدیث صعب بن جثامه که بیاید و مذهب
مالک و شافعی و احمد آنست که محرم اگر خود صید کند یا کسی برای وی صید کند باذن وی یا بی اذن وی حرام است و اما اگر غیر محرم صید کند برای خود و چیزی از آن برای محرم هدیه کند
حلال است و مذهب امام ابی حنیفه و اصحاب وی آن است که حلال است اکل لحم صید مر محرم دیگر را مادام که خود صید نکند و امر بدان نکند و دلالت و اشارت و اعانت بران
ننماید وی یا محرم دیگر اگر چه برای وی صید کرده میشود چنانکه حدیث ابی قتاده بران دلالت دارد این است تحریر مذاهب و احادیث درین بحسب ظاهر مخالف و متعارض آمده
و در شرح سفر السعادت این را بتفصیل هر چه تمامتر استیفا کرده شده است آنجا باید نگریست والله اعلم الفصل الاول عن الصعب بفتح صاد و سکون عین مهملتین
بن جثامة بفتح جیم و تشدید مثلثه صحابی است ابن عباس از وی روایت دارد مات فی خلافة ابی بکر الصدیق رض انه اهدی لرسول الله روایت است از وی که هدیه
آورد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حمارا وحشیا گورخر را که شکار کرده بود وهو بالابواء و آن حضرت در ابواء بود بفتح همزه و سکون موحده او بودان یا
بودان بود بفتح واو و تشدید دال نام دو موضع است میان مکه و مدینه نزدیک بمدینه و میگویند که قبر عبد الله والد آن حضرت در ابوا است و ابن صعب بن جثامه در ودان
ساکن بود فرد علیه پس برگردانید آن حضرت بر وی و قبول نکرد فلما رای ما فی وجهه پس هنگامی که دید آن حضرت چیزی را که در روی او ست از ناخوشی و انفعال
واندوه از قبول ناکردن آن حضرت هدیهٔ او را قال گفت آن حضرت انا لم نرده علیک الا انا حرم بدرستیکه باز نگردانیده ایم آن را بر تو مگر بجهت آنکه ما محرمانیم و حرم بضمتین جمع حرام است بکسر
بمعنی حرام کذا فی القاموس و در صحاح گفته که جمع حرام است متفق علیه پوشیده نماند که ظاهر این حدیث دال آن است که صعب بن جثامه حمار وحشی زنده بهدیه آورده و محرم را جایز نیست
قبول آن ولیکن سخن در گوشت شکار است که محرم را خوردن آن رواست یا نه و در روایات آمده است که هدیه لحم حمار وحشی بود پس در روایات مسلم آمده که هدیه کرد سرین حمار وحشی را
که خون از وی میچکید و در روایتی آورده شق حمار را و شق بکسر نیمه هر چیزی و در روایتی آورد عضوی را از وی و در روایتی پای او را پس بقرینهٔ این روایات درین حدیث نیز همین مراد خواهد
بود وعن ابی قتادة رض انه خرج مع رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از ابی قتاده صحابی مشهور که وی بیرون آمد همراه آن حضرت و این در عام حدیبیه بود
در سال ششم از هجرت فتخلف مع بعض اصحابه وهم محرمون پس پس ماند ابو قتاده با بعضی از یاران خود و یاران وی محرم بودند وهو غیر محرم و وی محرم نبود فرأوا حمارا
وحشیا قبل ان یراه پس دیدند یاران وی حمار وحشی را پیش از آنکه ببیند وی آنرا فلما رأوه ترکوه پس هنگامیکه دیدند یاران او گذاشتند او را و دلالت و اشارت نکردند بدان حتی
رآه ابو قتادة تا آنکه دید آنرا ابو قتاده فرکب فرسا له پس سوار شد ابو قتاده اسپی را که مر او را بود فسألهم ان یناولوه سوطه پس سوال کرد ایشان را که بدهند بدست وی تازیانهٔ
او را بعضی گفتند که مراد بسوط اینجا سیف است و در بعضی روایات با سوط رمح نیز مذکور است فابوا پس ابا آوردند یاران از دادن سوط بدست وی بجهت احرام تا لازم نیاید
اعانت بر صید فتناوله پس فرود آمد ابو قتاده از اسپ پس گرفت سوط را و در روایتی سوط و رمح را فحمل علیه پس حمله آورد و بتاخت بر حمار وحشی فعقره پس پی کرد و بیفکند
و بکشت او را ثم اکل فاکلوا پس خورد ابو قتاده پس تر خوردند یاران وی نیز فندموا پس پشیمان شدند بعد از خوردن که چرا گوشت شکار در حالت احرام خوردند و ابو قتاده پاره گوشت را

نکاه داشته بود فلما ادرکوا رسول الله صلی الله علیه وسلم سالوه پس هنگامیکه دریافتند آن حضرت را و بملازمت شریف رسیدند حقیقت حال را عرض نمودند و پرسیدند آن حضرت
را حکم آن که روا بود خوردن آن یا نه قال هل معکم منه شئ گفت آن حضرت آیا هست با شما از ان چیزی قالوا معنا رجله گفتند با ما پای اوست و در روایتی بازوی او فاخذها
النبی پس گرفت آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاکلها پس خورد پای آنرا متفق علیه وفی روایة لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم را هر دو را همچنین آمده که فلما اتوا رسول
الله صلی الله علیه وسلم قال پس چون آمدند نزد آن حضرت فرمود امنکم احد امره ان یحمل علیها آیا از شما هیچ یکی بود که امر کرد ابو قتاده را که حمله کند و بتازد او بر وی او اشار
الیها یا اشارت کرده باشد بجانب وی یعنی اعانت کرده باشد بوجهی از وجوه بر شکار کردن آنرا قالوا لا گفتند نکرده قال فکلوا ما بقی من لحمها گفت آن حضرت پس خوب کردید
که خوردید و بخورید آنچه باقی مانده است از گوشت وی این حدیث دلالت بر اباحت میکند مادامیکه خود صید نکرده یا دلالت و اشارت و اعانت بران نکرده است و حدیث سابق
بر حرمت آن مطلقا دلالت میکند و احادیث و آثار بسیار در هر دو جانب آمده و لا بد بعضی ناسخ بعضی خواهد بود و قد حقق فی موضعه وعن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه
وسلم خمس لا جناح علی من قتلهن فی الحرم والاحرام پنج چیز اند که گناه نیست بر کسیکه بکشد آنرا در زمین حرم اگر چه در زمان احرام باشد الفارة بتخفیف موش والغراب
زاغ والحداءة بکسر حا و فتح دال و همزه بر وزن عنبة جانوری معروف است که آنرا غلیواز میگویند و در صراح خاد گفته والعقرب کژدم والکلب العقور و سگ جراحت کننده
متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم قال خمس فواسق یقتلن فی الحل والحرم پنج چیز از حیوانات فاسق اند کشته میشوند در زمین حل
و حرم و میکشد آنرا محرم الحیة مار والغراب الابقع بموحده و قاف زاغ ابلق که سیاه و سفید باشد و در پشت و شکم وی سفیدی باشد و این در طیر و کلاب میباشد و فی الصراح
ابقع پیسکی در مرغ و در حدیث در شان قاتل سیدنا امام حسین سلام الله علیه و علی آبائه الکرام واقع شده است که گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم که گویا من می بینم بسوی کلب
ابقع که دهان می اندازد در خون اهل بیت من و بود شمر ملعون ابرص والفارة و موش والکلب العقور و سگ گزنده والحدیا بتصغیر حداة است که در حدیث سابق مذکور شد متفق
علیه بدانکه در هر یکی ازین دو حدیث پنج چیز از جنس موذیات مذکور شد لیکن در حدیث سابق عقرب مذکور شده حیه و در حدیث لاحق بر عکس و غراب گاهی مطلق مذکور میشود و گاهی
موصوف بابقع و گفته اند که مقتول در حل و حرم که قاتل وی محرم باشد یا محل منحصر درین پنج نیست بلکه همه موذیات را حکم همین است و سباع همه مانند شیر و گرگ و پلنگ همه داخل کلب
عقور اند و اتفاق کرده اند علما بر جواز قتل محرم مر ایشانرا و هر موذی را جائز است قتل وی در حل و حرم و اما قتل جانی خواه در حرم جنایت کرده باشد یا در حل جائز است نزد شافعی و نزد
مالک اگر در حرم کرده باشد یا پناه بحرم برده تنگ ساخته شود بر وی محال بمنع اکل و شرب تا مضطر گردد بخروج پس قتل کرده شود و حد زده شود الفصل الثانی عن جابر رض ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لحم الصید لکم فی الاحرام حلال ما لم تصیدوه روایت است از جابر که آن حضرت گفت گوشت شکار مر شما را در احرام حلال است
مادام که صید نکنید شما که محرمید او یصاد لکم یا صید کرده شود برای خاطر شما اگر صید کننده محرم نبود و مذهب مالک و شافعی این است و این متوسط است میان دو مذهب دیگر چنانکه مذکور
شد رواه ابو داود والترمذی والنسائی وعن ابی هریرة رض عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الجراد من صید البحر گفت آن حضرت که ملخ از شکار دریاست
یعنی حکم وی حکم صید بحر است وارد شده است که جراد از عطسه ماهی است و بعضی گفته اند که متولد میگردد از ماهی مانند کرمها پس می اندازد ایشانرا دریا بساحل و پرورش می یابد و بعضی
تجویز کرده اند بعضی از علما که صید کند او را محرم زیرا که وی صید بحر است و صید بحر بحکم قول حق سبحانه واحل لکم صید البحر ما دمتم حرما حلال است اما کسیکه تجویز نمی کند میگوید که وی صید بر است که استقرار او
در آنجاست و بیضه میکند در زمین و قوت میکند از آنچه بیرون می آید از زمین از نباتات و ثمرات آن و بعضی گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم او را از صید بحر گفت مراد آنست که در حکم صید بحر است
در حل اکل بی ذبح و تذکیه والله اعلم رواه ابو داود والترمذی وعن ابی سعید الخدری رض عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یقتل المحرم السبع العادی فرمود
بکشد محرم درنده حمله کننده را و وی در حکم کلب عقور است چنانکه گفته شد رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه وعن عبد الرحمن بن ابی عمار بفتح عین مهمله و تشدید میم
تابعی است مکی قرشی عابد بود مشغوف بعبادت مشمول بعفت و سلامت قال سألت جابر بن عبد الله عن الضبع اصید هی گفت پرسیدم جابر را از ضبع بفتح معجمه و ضم موحده
جانور معروف که آنرا کرگ کفتار گویند آیا شکار است وی که حرام است قتل آن محرم را فقال نعم پس گفت جابر آری ضبع از جمله شکار است فقلت ایوکل پس گفتم من آیا خورده میشود و حلال است
خوردن آن فقال نعم پس گفت جابر آری خورده میشود فقلت سمعته من رسول الله پس گفتم من آیا شنیدی تو آنرا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال نعم گفت آری شنیدم از آن حضرت
رواه الترمذی والنسائی والشافعی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح بدانکه اختلاف کرده اند در اباحت لحم ضبع از سعد بن ابی وقاص آمده که وی میخورد و از ابن عباس
نیز اباحت آن مرویست و امام شافعی و امام احمد باین رفته اند و امام ابو حنیفه و امام مالک بکراهت آن رفته اند زیرا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نهی کرده از هر ذی ناب از سباع و حدیث
کراهت لحم او علی الخصوص نیز روایت کرده اند لیکن میگویند که آن حدیث ضعیف است شافعیه میگویند که ضبع مخصوص است از عموم نهی از هر سباع بقرینه حدیث جابر والله اعلم وعن جابر
رضی الله عنه قال سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الضبع قال هو صید گفت جابر پرسیدم آن حضرت را از ضبع که آیا آن صید است که بکشتن آن بر محرم جنایت
ثابت میشود گفت آن حضرت ضبع صید است ویجعل فیه کبشا اذا اصابه المحرم و میگردانند و میدهد محرم در جزای آن قچقار را وقتی که برسد و بکشد آنرا محرم رواه ابو داود و ابن ماجه
والدارمی وعن خزیمة بضم خای معجمه و فتح زای بن جزی بفتح جیم و سکون زای لعلی وی بهمزه و فتح جیم و کسر زای و بیا نیز میگویند و بعضی بتشدید زای میخوانند بی یا قال سألت
رسول الله گفت پرسیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن اکل الضبع در خوردن ضبع قال او یاکل الضبع احد گفت آن حضرت آیا می خورد ضبع را هیچ یکی یعنی وی چیزی نیست که کسی او را

بخورد و سألته عن اكل الذئب و پرسیدم آن حضرت را از خوردن گرگ قال او یاکل الذئب احد فیه خیر گفت آیا می خورد ذئب را هیچ یکی که در وی نیکی است رواه الترمذی و
قال لیس اسناده بالقوی الفصل الثالث عن عبد الرحمن بن عثمان التیمی عبد الرحمن بن عثمان بن عبد الله صحابی است برادرزاده طلحه بن عبید الله رضی الله عنه اسلام
آورد بعد از بیعة الرضوان و بعضی گفته اند روز فتح کشته شد با ابن زبیر در یک روز قال کنا مع طلحة بن عبید الله و نحن حرم گفت بودیم با طلحه و حال آنکه ما محرم بودیم فاهدی
له طیر پس هدیه آورده شد برای طلحه پرندگان پخته و طلحة راقد و طلحه خوابیده بود فمنا من اکل پس بعضی از ما کسی بود که خورد و منا من تورع و بعضی از ما کسی بود که پرهیزگاری
نمود و نخورد فلما استیقظ طلحة وافق من اکله پس چون بیدار شد طلحه با آنها موافقت کرد که خورده بودند بقول موافقت کرد یا از آن چیزی که باقی مانده بود بخورد قال فاکلناه مع
رسول الله گفت طلحه پس خوردیم ما آنرا با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی برای آن حضرت نیز اهدا کرده بودند و بخورد زیرا که برای ایشان صید نکرده بود و این تاویل کسی است که میگوید
بخورد محرم آنچه برای وی صید کرده باشند و ظاهر این مطلق است و تورع کسی که نخورد بجهت احتمالات دیگر است مانند مشارکت محرم در دلالت یا اشارت و اعانت والله اعلم باب الاحصار
و فوت الحج حصر و احصار منع و حبس و باز داشتن کسی را از سفر و کاری و جز آن و تنگ گرفتن بر کسی احصره المرض او السلطان میگویند وقتی که باز دارد بیماری یا پادشاه منع کند از کار و
مقصدی که دارد و هم چنین میگویند حصره هم بهمین معنی و چون محصر شد محرم و نتوانست بمقصد رسید جائز است او را که از احرام برآید لیکن ائمه ثلثه میگویند که احصار نمی باشد مگر بعدو چنانچه
در واقعه حدیبیه شده و مریض نزد ایشان باقی می ماند بر احرام و اگر عذر زائل گشت و حج فوت شد برآید از احرام بعمل عمره و نزد ما احصار بمرض نیز می باشد و در حدیث آمده است که کسی
لنگ شد یا شکست پای او برآید از احرام و بر وی است حج در سال آینده و درین باب خلافی دیگر است و آن این است که هدی پیش فرستد نزد ما بحرم زیرا که شناخته نشده است ریختن
خون قربت و عبادت جز در زمان یا مکان مخصوص و نزد شافعیه موقوف نیست بر حرم و ذبح کند همانجا که محصر شده چنانکه آن حضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه رضی الله عنهم هم
در حدیبیه ذبح کردند و حدیبیه از زمین حل است جوابش آنست که ممکن نبود فرستادن ایشان هدی را بحرم پس بحکم ضرورت همان جا کردند و بعضی گفته اند که حدیبیه پاره از حل
و پاره از حرم است پس شاید که ذبح در حرم وی کرده باشند و در مواهب لدنیه از محب طبری آورده که حدیبیه اکثرش از حرم است و خلافی دیگر آنکه چون محصر شود قضا کند و نزد شافعی
قضا نیست لتسمیه بعمرة القضا مؤید مذهب ما است و ایشان میگویند قضا اینجا بمعنی صلح است الفصل الاول عن ابن عباس رض قال احصر رسول الله صلی الله
علیه و سلم فحلق رأسه و جامع نساءه و نحر هدیه گفت ابن عباس احصار کرده شد آن حضرت یعنی در حدیبیه و منع کردند مشرکان مکه او را از درآمدن بمکه و عمره گزاردن
پس برآمد آن حضرت از احرام و حلق کرد سر مبارک خود را و جماع کرد زنان خود را و نحر کرد شتران خود را که همراه داشت حتی اعتمر عاما قابلا تا آنکه عمره کرد سال آینده بمقتضای صلحی که
با اهل مکه واقع شده رواه البخاری و عن عبد الله بن عمر رض قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت ابن عمر بیرون آمدیم ما با آن حضرت یعنی بعمره
پس نزول کرد آن حضرت بحدیبیه فحال کفار قریش دون البیت پس حائل شدند و درمیان آمدند و مانع شدند قریش نزد خانه کعبه فنحر النبی پس نحر کرد پیغمبر صلی الله علیه
و سلم هدایاه هدیهای خود را که همراه داشت و حلق و حلق کرد آن حضرت و قصر اصحابه و تقصیر کردند اصحاب آن حضرت و حلق نکردند یعنی بعضی از ایشان و بعضی حلق
کردند بعد از توقف بسیار در برآمدن از احرام بجهت غم و اندوه ناشی از منع وصول بیت پس ام سلمه گفت یا رسول الله تو برآی از احرام و حلق کن تا همه خواهند کرد پس آن حضرت از
احرام برآمد و حلق کرد بضرورت متابعت نمودند اصحاب پس حلق کردند بعضی و قصر کردند بعضی دیگر بعد از آنکه بیان کرد آن حضرت فضل حلق را با وجود آن تقصیر کردند رواه
البخاری و عن المسور بکسر میم و سکون سین و فتح واو بن مخرمة بفتح میم و سکون خای معجمه و را قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نحر قبل ان یحلق و امر اصحابه
بذلك نحر کرد آن حضرت پیش از حلق چنانچه معهود است و در هدایه گفته که نیست حلق یا تقصیر در احصار در قول ابی حنیفه و محمد رحمهما الله و ابو یوسف رح میگوید باید کرد و اگر نکند جزای نیست
زیرا که رسول الله صلی الله علیه و سلم حلق کرد عام حدیبیه و ایشان میگویند که حلق قربت و عبادت بر تقدیریست که مترتب کرده بر افعال حج و عمره و پیش از نسک نیست و آن حضرت
و صحابه که کردند برای آن کردند تا دانسته شود استحکام عزیمت بر انصراف والله اعلم رواه البخاری و عن ابن عمر رض انه قال الیس حسبکم سنة رسول الله گفت ابن عمر آیا
کافی نیست شما را سنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سنت آنست که ان حبس احدکم عن الحج طاف بالبیت و بالصفا و المروة اگر منع کرده شد و باز داشته شد یکی از
شما از حج طواف کند بخانه کعبه و بصفا و مروه یعنی عمره کند ثم حل من کل شیء پس حلال شود و برآید از هرچه که حرام شده بود حتی یحج عاما قابلا تا آنکه حج کند سال آینده فیهدی
پس ذبح کند هدی را او یصوم ان لم یجد هدیا یا روزه دارد اگر نیابد هدی را درین حدیث بیان احکام احصار کرد گویا بعضی مردم جاهل بودند بآن یا خلافی میکردند در آن پس گفت
ابن عمر که سنت آن حضرت این است که اگر کسی حصر و حبس کرده شود از حج عمره برآرد و از احرام برآید و بعد از آن حج را قضا کند رواه البخاری و عن عائشة رضی الله عنها
قالت دخل رسول الله صلی الله علیه و سلم علی ضباعة بنت الزبیر گفت عائشه درآمد آن حضرت بر ضباعه بضم ضاد معجمه و تخفیف موحده و بعین مهمله بنت عم آن
حضرت است و زبیر بن عبد المطلب یکی از اعمام او ست که بشرف اسلام مشرف نشده ضباعه صحابیه است از مهاجرات آن حضرت بر وی درآمد فقال لعلك اردت الحج
پس گفت آن حضرت شاید که اراده میکنی حج را استفسار است بر سبیل تلطف و مهربانی قالت گفت ضباعه آری اراده حج دارم ولیکن والله ما اجدنی الا وجعة بخدا سوگند نمی
یابم خود را مگر بیمار و دردناک یعنی در خود ضعفی می یابم و نمیدانم که قدرت بر اتمام حج یابم یا نه وجع بفتح جیم درد و بکسر دردناک چنانکه ورع و ورع فقال لها حجی پس گفت آن حضرت مر ضباعه را
حج کن یعنی احرام حج ببند و اشترطی و قولی و شرط کن و بگو اللهم محلی من حیث حبستنی خدایا مکان برآمدن من از احرام همانجاست که حبس کنی و باز داری تو مرا آنجا محل بفتح



میم و کسر حا مکان یا زمان حل متفق علیه و این حدیث دلالت دارد بر تحقق احصار بمرض لیکن دلالت دارد بر صحت اشتراط و جماعه که میگویند احصار نیست مگر بعدو و میگویند که اگر مرض
مبیح تحلیل می بود احتیاج باشتراط چه بودی و جواب میگویند که اشتراط برای تعجیل تحلل است که اگر اشتراط نمودی متاخر باشد تحلل تا رسیدن هدی در محل خود که حرم است و بر تقدیر اشتراط پیش
از نحر هدی تحلل میتواند کرد و همچنین است مذهب ابی حنیفه و هرکه موافق است بوی در تحقق احصار بمرض و بعضی گفته اند که جائز نیست تحلل با وجود اشتراط و این حکم مخصوص است بضباعة
واللّه اعلم و بصحت نرسیده است از ابن عمر که وی اشتراط را انکار میکرد در حج و قول وی در حدیث سابق الیس حسبکم سنة رسول اللّه بجهت آنست و از اینجا مفهوم میگردد که ابن عمر
قائل است باحصار از جهت مرض نافهم الفصل الثانی عن ابن عباس رضی اللّه عنهما ان رسول اللّه صلی اللّه علیه وسلم امر اصحابه ان یبدلوا الهدی
الذی نحروا عام الحدیبیة فی عمرة القضاء روایت است از ابن عباس که آن حضرت امر کرد اصحاب را که تبدیل کنند هدی را که نحر کرده اند در سال حدیبیه در عمرة
قضا یعنی سابقا در وقت احصار نحر کرده بودند سال آینده که عمرة قضا بجا آرند هدی دیگر نحر کنند تا نحر در حرم واقع شود زیرا که هدی احصار ذبح کرده نمیشود مگر در حرم چنانکه مذهب
امام ابو حنیفه است و این بر تقدیر آنست که نحر در حدیبیه در غیر حرم بود و خطا هر است و اگر گوئیم حدیبیه نیز در حرم بود زیرا که حدیبیه اکثرش در حرم است چنانچه در شرح ترجمه اشارت بدان
کردیم پس تبدیل بجهت احتیاط و ادراک فضیلت است ثانیا و امر برای استحباب است رواه ابوداود و در بعضی نسخ این عبارت زیاده است که و فیه ضعیف و فی
سنده محمد بن اسحق وعن حجاج ابن عمرو الانصاری صحابی است معدود در اهل مدینه و حدیث وی نزد حجازین است روایت کرد از وی عکرمه و جزوی
قال قال رسول اللّه صلی اللّه علیه وسلم من کسر کسیکه شکسته شود بلفظ مجهول یعنی پای او او عرج بکسر الراء بلفظ معلوم یا لنگ شود فقد حل پس بتحقیق حلال
شد یعنی باید که از احرام برآید وعلیه الحج من قابل و بر وی است حج از سال آینده و این حدیث نیز دلالت دارد بر آنکه احصار بغیر عدو هم می باشد چنانکه مذهب ابو حنیفه است و تقیید
باشتراط تکلف است رواه الترمذی و ابوداود والنسائی وابن ماجه والدارمی وزاد ابی داود فی روایة اخری و زیاده کرده است ابوداود در روایت
دیگر او مرض یا بیمار شود وقال الترمذی هذا حدیث حسن و در نسخه حسن صحیح وفی المصابیح ضعیف و در مصابیح گفته است که این حدیث ضعیف است و تورپشتی گفته که
حکم بضعف این حدیث باطل است و گفته که در این حدیث تتمه ایست از قول عکرمه و وی یکی از راویان حجاج بن عمرو است و آن قول این است که گفت فذکرت ذلک
لابی هریرة وابن عباس عکرمه میگوید که بتحقیق ذکر کردم من آنرا مر ابی هریرة را و ابن عباس را که حجاج بن عمرو همچنین میگوید فقالا صدق پس گفت ابو هریره و ابن عباس
رضی را است گفته است وعن عبد الرحمن بن یعمر بفتح تحتانیه و سکون عین مهمله و فتح میم الدیلی بکسر دال مهمله و سکون تحتانیه صحابی است که نزول کرد
بکوفه و وفات یافت بخراسان قال سمعت النبی صلی اللّه علیه وسلم یقول الحج عرفة گفت شنیدم آن حضرت را که میگفت حج عرفه است یعنی ملاک حج
و معظم ارکان وی وقوف است بعرفه اگرچه طواف نیز رکن است اما این عظیم تر است از آنکه بی وی حج اصلا صورت ندارد من ادرک عرفة لیلة جمع قبل طلوع الفجر
فقد ادرک الحج کسیکه دریابد وقوف عرفه را در شب مزدلفه که شب دهم از ذی الحجه است پیش از طلوع صبح صادق پس بتحقیق دریافت حج را اول وقت وقوف بعرفه بعد از
زوال روز عرفه است و آخر وی تا طلوع فجر عید است و معنی وقوف استادن در آن وادی است اگرچه یکساعت بود و اگرچه در خواب باشد اینجا مسئله است می آرند که یکی در جزو
اخیر شب در آنجا رسید و نماز عشا نگذارده است بحیثیتی که اگر وقوف کند نماز از دست رود و اگر مقید نماز شود حج بدست نیاید چه کار کند نماز کند یا حج گذارد بعضی گفته اند نماز
کند که افضل عبادات است و بعضی گفته اند که حج کند که در قضای او عسرتی تمام و مشقتی عظیم است و هو المختار ایام منی ثلثة روزهای منی سه روز است یازده و دوازده
و سیزده که آنهارا ایام تشریق گویند درین سه روز در منی باید بود و رمی باید کرد فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه پس کسی که شتابی کند و دو روز در آنجا باشد و در آخر روز
دوم برآید پس نیست هیچ بزه بروی و نیست در وی ترک واجب ومن تاخر فلا اثم علیه و کسی که پس ماند و روز سیزدهم هم بایستد پس نیست هیچ بزه بروی و نیست در وی
ارتکاب بدعت و مجاوزت یعنی هر دو برابر اند در جواز اگرچه توقف و تاخر افضل است از جهت کثرت عبادت و حصول زیادت مشقت و آورده اند که اهل جاهلیت دو فرقه
بودند بعضی تعجیل را گناه داشته بودند و بعضی تاخیر را پس وارد شد تنزیل که تعجیل و تاخیر هر دو برابر اند و در هیچ یکی اثمی و حرجی نیست رواه الترمذی وابوداود والنسائی
وابن ماجه والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح باب حرم مکة حرسها اللّه تعالی حرم مکه زمینی است که احاطه کرده است بدان
و گردانیده است او را خدای تعالی در حکم آن بجهت تعظیم و تشریف و تسمیه بحرم بجهت آنست که حرام گردانیده است وی سبحانه تعالی در وی بسیاری از آنچه حرام نیست در غیر
وی و سبب تحریم بعضی گفته اند آنست که چون آدم علیه السلام را بزمین فرستادند ترسید از شیاطین تا هلاک نکنند او را پس فرستاد وی سبحانه ملائکه را تا نگهبانی و پاسبانی وی کنند پس
درین مواضع که حدود حرم است از هر جانب ایستادند و هرچه از زمین در میان مکه و مواقف ملائکه بود حرم گشت و بعضی گفته اند که چون حجر اسود را خلیل الرحمن صلوات اللّه و سلامه
علیه و علی نبینا در وقت بنای کعبه نهاد روشن گشت بوی در یمین و شمال و شرق و غرب وی پس هرچه از زمین روشن شد بنور حجر حرم شد و حدود حرم را علامات است و آن
منارها است که بنا کرده شده اند در جمیع جوانب مگر در جانب جده و جعرانه که درین دو جانب اتفاق نیفتاده و اول کسی که نصب کرده ابراهیم خلیل است علیه السلام بدلالت
جبرئیل علم بعد از وی قصی بن کلاب و بعضی گفته اند که اسمعیل علیه السلام کرد بعد از پدرش و بعد از وی قصی و گفته اند عدنان بن اد اول کسی است که نصب کرد انصاب حرم
در وقتی که ترسید که مندرس گردد حرم و بعد از وی قریش کردند بعد از آن حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه وسلم در سال فتح پس تر عمر بن الخطاب پس تر عثمان بن عفان بعد از وی

معاویة بن ابی سفیان و حدود حرم از همه جانب مساوی نیست و نزدیکتر از همه جانب تنعیم است و در تاریخ مکه همه را بتفصیل بیان کرده است والله اعلم **الفصل الاول**
عن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم فتح مکة لا هجرة ولکن جهاد ونیة گفت آن حضرت در روز فتح مکه نیست هجرت ولیکن
باقی است جهاد و نیت بیانش آنست که هجرت از مکه بمدینه فرض بود بر کسی که استطاعت دارد بعد از هجرت آوردن رسول الله صلی الله علیه وسلم بمدینه و چون فتح شد مکه منقطع
گشت آن هجرت که فرض بود زیرا که مکه دار الحرب نماند ولیکن باقی ماند هجرت از دیار کفر بدار اسلام از برای صیانت دین و حفظ احکام اسلام و این داخل است تحت جهاد
و نیت یعنی باقی ماند جهاد که گردآورده شود بدان از فضیلت و ثواب آنچه قوت پذیرفته از هجرت و باقی ماند جهاد که تصحیح نیت و نیک کردن آن در هر عمل و درین معنی
هجرت است یعنی ترک هوای نفس و بیرون آمدن از موطن طبیعت و ترک کردن آنچه نهی کرد شارع از آن **واذا استنفرتم** و چون خوانده شوید و برآورده شوید و
برآورده شوید و برآورده شوید برای جهاد یعنی حکم کند امام که برآئید بجنگ کافران و نصرت دهید مسلمانان را **فانفروا** پس برآئید و اجابت نمائید و امتثال کنید امر او را
وقال یوم فتح مکة گفت آن حضرت روز فتح مکه **ان هذا البلد حرمه الله یوم خلق السموات والارض** بدرستیکه این شهر یعنی مکه حرام کردانیده است او را خدای
تعالی و نهی کرده است از ارتکاب چیزی چند دران روزی که پیدا کرده است آسمانها و زمینها را یعنی تحریم وی امر قدیم و شریعت سابقه است و نیست از آن قبیل که حادث
بوده و مخصوص باشد بشرع یعنی دون شرع یعنی یا مراد آنست که این زمین را در وقتی که پیدا کرده است محرم کرده شده است و این صفت در وی نهاده اگر گفته شود که در باب
حرم المدینة بیاید که ابراهیم عم حرام کردانیده مکه را و ساخته است او را حرم و من حرم کردانیده ام مدینه را و ساخته ام او را حرم و اگر حرم ساختن وی قدیم باشد وجه اسناد
آن با براهیم علیه السلام چه باشد جوابش آنکه اسناد تحریم با براهیم عم از جهت آن باشد که وی رسانید و اعلام کرد حکم الهی را زیرا که حاکم بشرایع و احکام خدای تعالی است
و حکم وی قدیم است و انبیا صلوات الله و سلامه علیهم رسانندهٔ آن احکام اند یا چون برداشته شد خانه بیت المعمور باسمان در وقت طوفان نوح عم و مندرس و
منطمس گشت عمارتی که بنا کرده بود آدم علیه السلام و بر طرف شد حرمت او و گشت شریعت متروکه منسیه تا آنکه احیا کرد او را ابراهیم علیه السلام **فهو حرام بحرمة الله الی
یوم القیمة** پس این بلد حرام است بحرام کردانیدن خدای تعالی تا روز قیامت **وانه لم یحل القتال فیه لاحد قبلی** و بدرستی شان این است که هرگز حلال
نکرده کارزار کردن در این بلد مر هیچ یکی را پیش از من **ولم یحل لی الا ساعة من نهار** و حلال نشد مرا مگر یکساعت از روز اشارت است بوقوع قتال از خالد بن
الولید و لابد آن با مر و اذن آن حضرت صلی الله علیه وسلم خواهد بود و لهذا اکثر علما و امام ابوحنیفه از ایشانست میگویند که فتح مکه بقهر و غلبه است که آنرا در کتب فقه فتح
عنوه میگویند و مذهب شافعی و بروایتی از احمد آنست که فتح او بصلح است زیرا که ایشان متهئ نبودند برای حرب و وقوع آن اتفاقی بود بعد از دخول خالد رضی الله
عنه و تعرض بعضی مشرکان مر او را و اعتذار آنحضرت بحلال شدن قتال مرا و را ساعتی صریح است در وقوع قتال و فتح عنوه و ثمرهٔ خلاف آنست کسیکه میگوید فتح
عنوه بود جایز نمی دارد فروختن خانه و اجارهٔ زمین و خانهای آنها را زیرا که آن حضرت گرفت آنرا از کفار و وقف کردانید میان مسلمانان و کسی که میگوید صلحا بود تجویز میکند
بیع و اجاره را زیرا که برین تقدیر آن مملوک صاحبان اوست و باقی است بر ملک ایشان **فهو حرام بحرمة الله الی یوم القیمة** تکریر از برای تقریر و تاکید است **لا یعضد
شوکه** بریده نشود خار او چه جای اشجار و در هدایه گفته که هر که حشیش حرم یا درخت آنرا ببرد که مملوک نیست و خودرسته است بر وی است قیمت آن مگر آنچه خشک شده از آن
و درانکه خشک شده ضمان نیست زیرا که نامی نیست و چرانیده نشود حشیش حرم و بریده نشود مگر اذخر و امام ابویوسف گفته باکی نیست بچرانیدن از جهت وجود ضرورت
و تعذر منع دواب از آن و دلیل امام ابوحنیفه و امام محمد این حدیث است و نیز برداشتن آن از حل ممکن است پس ضرورتی نباشد و اذخر مستثنی است چنانچه در حدیث بیاید
و جائز است قطع او و رعی او و کماة نیز مستثنی است زیرا که از جملهٔ نباتات نیست و نزد امام شافعی و هر که موافق اوست جائز است رعی بهایم در کلاء حرم و مذهب امام احمد هم چو مذهب
ما است و شیخ امام اجل عارف و اورع بارع عبد الوهاب متقی از عارضه عمی خود که در آخر عمر عارض شده بود حکایت میکرد که از اصحاب ما مردی بود که وی را احمد سقا میگفتند روزی
گلی از حرم آورده بدست ما می داد و بتقدیر الهی سهو شد و ما آنرا بوی کردیم بجبر و بوی کردن الم در بینی ها دوید چنانچه مورچه دوده و بدماغ رسید و از دماغ بهر دو چشم بر آمد هر روز
زیاده شد تا رسید بجائی که رسیده ماشاء الله و یقدره **ولا ینفر صیده** و رمانیده و رنجانیده نشود شکار او و چون تنفیر حرام شد قتل و اتلاف بطریق اولی حرام باشد و اگر
تنفیر کرده بهم در نفار پیش از سکون تلف شد ضامن گردد **ولا یلتقط لقطته الا من عرفها** و برندارد برزمین افتادهٔ حرم را مگر کسیکه تعریف کند و بشناساند آنرا یعنی در لقطه
حرم نیست مگر تعریف تا آنکه یابد مالک آنرا پس خرج نمیکند آنرا و مالک نمیکرده و تصدق نمیکند چنانکه حکم لقطهٔ بقاع دیگر است که تعریف کند و اگر فقیر باشد خرج کند بعد از آنکه
صاحب او را بیابد بدهد اما اینجا نه یعنی در لقطهٔ حرم جز تعریف نیست و این اظهر قولین شافعی است و اکثر علما فرق نکرده اند میان لقطهٔ حرم و غیر وی از اماکن و مذهب ما
نیز همین است و دلیل بران اطلاق احادیثی است که وارد شده اند در لقطه چنانکه در باب لقطه بیاید انشاء الله تعالی و میگویند که معنی قول وی الا من عرفها در حدیث آن است
که تعریف کند تا یکسال درست چنانکه همه جا میکند و مخصوص بایام موسم نیست و این خلاف ظاهر عبارت است و نیز سیاق کلام برای بیان فضل حرم مکه و ذکر خصائص آن است
و اگر حکم لقطهٔ وی حکم لقطهٔ سائر بقاع باشد ذکر آنرا فائدهٔ نمی بینیم فتدبر **ولا یختلی خلاها** و بریده نشود علف تر وی و خلا مقصور علف تر و حشیش خشک را گویند و قطع حشیش نیز
درست نیست زیرا که حکم شوک دارد و بعضی خلا را بمد روایت کرده اند و آن خطا است کذا قال التوربشتی **فقال العباس** پس گفت عباس **یا رسول الله الا الاذخر** مگر اذخر که آن

السقف

استثنا کن از میان خلا و اذخر بکسر همزه و سکون ذال معجمه نام گیاهی مشهور است خوشبوی فانه لقینهم زیراکه اذخر برای آهنگران مردم است و در بعضی روایات لقیوننا قیون بفتح
قین بفتح قاف و سکون تحتانیه آهنگر و صاحب نهایه گفته آهنگر و زرگر یعنی محتاج اند باذخر در گداختن آهن و زر و لبیوتهم و از برای خانهای مردم نیز کار می آید که بدان سقف خانه
میسازند و در روایت صحیحین آمده فانا نجعله فی قبورنا و بیوتنا زیراکه ما میگردانیم اذخر را در قبرها و خانهای ما اذخر را عرب در میان گورها نیز می انداختند فقال چون التماس کرد عباس آن استثنا
اذخر را از آن حضرت وحی آمد پس استثنا کرده فرمود الا الاذخر مگر اذخر که رواست قطع کردن و در مذهب بعضی آنست که احکام مفوض بود بوی صلی الله علیه وسلم هرچه
خواهد و بر هر که خواهد حلال و حرام گرداند و بعضی گویند باجتهاد گفت و اول اصح و اظهر است والله اعلم وفی روایة ابی هریرة لا یعضد شجرها ولا یلتقط ساقطتها
الا منشد برندارد و بر زمین افتاده مکه را مگر منشد و انشاد تعریف گم شده کردن وعن جابر رض قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول لا یحل لاحدکم
ان یحمل بمکة السلاح گفت جابر شنیدم آن حضرت را که میگفت روا نیست مر یکی را از شما که بردارد در مکه سلاح را یعنی بی ضرورت و حاجت و بعضی گفته اند که مکروه است
مطلقا و قول اول صحیح تر است و قول جمهور علما است زیراکه آن حضرت در عمرهٔ قضا بسلاح درآمد و لیکن کافران گفتند که آنها را در قراب دارد و در روز فتح نیز مسلح آمد رواه مسلم
وعن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل مکة یوم الفتح وعلی راسه المغفر روایت است از انس که آن حضرت درآمد مکه را در فتح
و بر سر مبارک وی مغفر بود بکسر میم و سکون غین معجمه و فتح فا زرهٔ خود که در زیر کلاه می پوشند کذا فی الصراح فلما نزعه جاءه رجل وقال ان ابن خطل متعلق باستار الکعبة
پس هرگاه کشید آن حضرت مغفر را از سر آمد نزد آن حضرت مردی و گفت که ابن خطل بفتح معجمه و مهمله آویخته است بپرده های کعبه فقال اقتله پس گفت آن حضرت بکش اورا
و ابن خطل نام او عبدالله است و بعضی گفته اند غالب مرتد شده و مسلمانی را کشته گریخته بود و آن حضرت را و مسلمانان را هجو میکرد و گفته اند که اورا دو راه بود مغنیه که بهجو مسلمانان تغنی میکردند
و نووی گفته که در این حدیث دلیل است مر کسی را که روا داشته است اقامت حدود و قصاص در حرم مکه چنانکه مالک و شافعی و نزد ابی حنیفه جایز نیست و جواب میدهند که حکم ابن خطل
مستثنی است چنانکه از قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم معلوم میشود و من دخل المسجد فهو آمن کسی که درآید مسجد را آمن است و نیز میگویند که اباحت قتل وی در ساعت
اباحت حرم بود و شاید که برآورده کشته باشند والله اعلم متفق علیه وعن جابر رض ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دخل یوم فتح مکة وعلیه عمامة
سوداء روایت است از جابر که آن حضرت درآمد روز فتح مکه و بروی دستار سیاه بود بغیر احرام درآمد بی احرام رواه مسلم در این حدیث دلیل است بر استحباب پوشیدن
سواد چنانکه مذهب حنفی است و بعضی میگویند سیاه نبود بلکه باستعمال دهن و سودن آهن سیاه مینمود و نیز دلیل است بر آنکه واجب نیست احرام داخل شوندهٔ مکه را مگر آنکه
نیت حج و عمره کند و اصح قولین شافعی اینست و جواب مر حنیفه را آنست که حلال کرده شد مر آن حضرت را ساعتی وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یغزو جیش الکعبة غزا میکند لشکری کعبه را تا خراب کنند آنرا و این خبر است از آنچه واقع میشود در آخر زمان و لشکر لشکر سفیانی نیست پادشاه مصر در عهد مهدی
موعود و تفصیل آن از کتب سیر و تواریخ باید جست فاذا کانوا ببیداء من الارض یخسف باولهم وآخرهم پس چون می باشند به بیابان از زمین در زمین خسف کرده میشوند
اول ایشان و آخر ایشان و بعضی میگویند بیداء نام موضعی است میان مکه و مدینه عائشه میگوید قالت گفتم من یا رسول الله وکیف یخسف باولهم وآخرهم وفیهم اسواقهم
و چگونه خسف کرده شود باول ایشان و آخر ایشان و حال آنکه در میان ایشان اند اهل بازارهای ایشان و بعضی گفته اند اسواق اینجا جمع سوق است بمعنی رعیت ومن لیس منهم و کسیکه
نیست از ایشان یعنی شریک در کفر و معصیت و قصد تخریب کعبه و غزا کردن با اهل آن بلکه ضعیف و بندیانند مثلا قال یخسف باولهم وآخرهم گفت آن حضرت خسف کرده
میشوند باول ایشان و آخر ایشان ثم یبعثون علی نیاتهم پس برانگیخته میشوند بر نیات ایشان و همچنین است جریان عادت الهی غرامتهم هلاک میکند اخیار را بشومی اشرار که
مختلط اند میان ایشان بعد از آن تمیز کرده میشود میان ایشان روز قیامت متفق علیه وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یخرب
الکعبة ذو السویقتین من الحبشة ویران میکند کعبه را شخصی که ذو السویقتین میگویند که از حبشه است و سویقة تصغیر ساق و سویقتین تثنیه او است و حبشه را اکثر ساقهای خورد
و نحیف و باریک میباشد و ظاهر این شخص را ساقهای باریکتر و خوردتر از آنها باشد و حکم الهی بر آن رفته است که هلاک کعبه و خرابی وی بدست حبشه است و این محل عبرت است
که کعبه با نقدر و عظمت بر دست احقر الناس خراب میگردد و سفیانیان با آن شوکت و عظمت بقصد تخریب وی هلاک شدند و بزمین فرو رفتند والله علی کل شیء قدیر و چون کعبه
خراب شود قیامت قائم گردد و ملک دنیا خراب گردد که بقای این عالم و آبادانی او منوط و مربوط بوجود این خانه معظم و مکرم است متفق علیه وعن ابن عباس رض عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال کانی به گفت آن حضرت گویا که من می بینم بخراب کنندهٔ کعبه و می بینم اورا و وی حاضر است نزد من اسود سیاه است افحج بفا و بتقدیم حای مهمله
بر جیم آنکه در دو پای وی فرجه گشاده باشد و پایهای او از یکدیگر دور باشند و در مشی وی بالای قدمین نزدیکی باشد و در پاشنها دوری و بعضی گفته اند میان رانهای وی دوری بود چنانکه
شتر و گاو و گوسفند نزد دوشیدن کنند یقلعها حجرا حجرا برمیکند آن شخص کعبه را سنگ سنگ ظاهر حدیث این است که یک کس خواهد بود که خراب خواهد کرد و احتمال دارد که این سردار قوم
باشد و با وی لشکری بود رواه البخاری الفصل الثانی عن یعلی بن امیة قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال احتکار الطعام فی الحرم الحاد فیه
غله نگاه داشتن تا گرانی فروشند در حرم معصیت و نافرموده کردن است احتکار در همه بلاد حرام و منهی است و در مکه سخت تر است حرمت آن و الحاد از دین برگشتن و ارتکاب آنچه
حرام است در حرم رواه ابوداؤد وعن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لمکة ما اطیبک من بلد چه عجب خوش شهری بودی تو و احبک

الي وچه عجب دوست داشته شده تو بسوی من لولا ان قومی اخرجونی منك ما سكنت غيرك اگر نبودی اینکه قوم من بیرون می آوردند مرا از تو سکونت نمیکردم من جز در تو رواه
الترمذی وقال هذا حديث حسن صحيح غريب اسنادا وعن عبد الله بن عدی بن حمراء قرشی زهری است وبعضی گفته اند ثقفی حلیف بنی زهره صحابی است
معدود در اهل حجاز قال رأيت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم واقفا على الحزورة ایستاده بر حزوره بفتح حا وسکون زای معجمه وفتح واو و تا در آخر و بعضی
بفتح زای وتشدید واو روایت کرده اند وعوام مکه تصحیف میکنند وعزوره میگویند بعین مهمله در اصل تل صغیر را گویند والآن نام موضعی است نزد مناره مسجد که متصل باب اجیاد است
فقال والله انك لخير ارض الله الى الله واحب ارض الله الى الله پس گفت آن حضرت خطاب بمکه معظمه کرده بدرستیکه تو بهترین زمینی خدائی ومحبوب ترین زمین خدائی
نزد خدا ولولا انی اخرجت منك ما خرجت واگر نمی بود که من بیرون آورده میشدم از تو بیرون نمی آمدم ودر بعضی روایات بجای الی الله الی است بهتر و دوست داشته
شده تر نزد من وبسوی من و بود این قول از آن حضرت صلی الله علیه وسلم نزد خروج وی از مکه در عمرهٔ قضا زیراکه قریش گفتند که بعد از سه روز برآید ونشنیند و بعضی گمان برده
اند که نزد خروج بهجرت بود واین سخن صحیح نیست زیراکه در بعضی از طرق این حدیث آمده است که آن حضرت گفت ووی سوار بود بر راحلهٔ خود ودر خروج بهجرت باین صفت
نبود بلکه پنهان برآمده ودورتر از این آنست که در تاریخ ازرقی مذکور است که در سال فتح بود زیراکه در فتح اخراج نبود مگر آنکه تذکر حال سابق کرده باشد والله اعلم رواه الترمذی
وابن ماجة **الفصل الثالث** عن ابی شريح العدوی بفتح عین ودال صحابی است روایت است از وی انه قال لعمرو بن سعيد که وی گفت مر عمرو بن
سعید بن عاص اموی را که امیر مدینه بود از جانب عبد الملک بن مروان وهو يبعث البعوث الى مكة وحال آنکه عمرو بن سعید میفرستاد لشکرها را بسوی مکه برای قتال
عبد الله بن الزبیر پس گفت ابو شریح ائذن لی ايها الامير احدثك قولا قام به رسول الله دستوری ده مرا ای امیر تا حدیث کنم ترا سخنی که خطبه خوانده آن پیغمبر خدا
صلى الله عليه وسلم الغد من يوم الفتح فردای روز فتح مکه سمعته اذنای شنیده است این سخن را هر دو گوش من ووعاه قلبی ویاد داشته است آن را دل
من وابصرته عيناى ودیده است هر دو چشم من یعنی در حضور شنیده ام نه در پرده حين تكلم به هنگامیکه تکلم کرد آن حضرت آن سخن را حمد الله واثنى عليه ثنا
کرد مر خدای را و ذکر کرد صفات وی تعالی را ثم قال ان مكة حرمها الله پس گفت آن حضرت بدرستی که مکه حرام گردانیده است او را خدای تعالی ولم يحرمها الناس
وحرام نکردانیده اند او را مردم فلا يحل لامرئ يؤمن بالله واليوم الآخر پس حلال نیست مر مردی را که ایمان می آرد بخدا و بروز آخرت ان يسفك بها دما اینکه بریزد
در مکه خون را ولا يعضد بها شجرة ونه حلال است که ببرد در وی درختی را فان ترخص احد لقتال رسول الله پس اگر رخصت جوید یکی وحجت آرد بکارزار پیغمبر خدا صلی الله
عليه وسلم فيها در مکه وگوید که پیغمبر خدا قتال کرد ما نیز کنیم فقولوا له ان الله قد اذن لرسوله پس بگویید مر او را که خدا اذن کرد پیغمبر خدا را ولم يأذن لكم واذن نکرده است
مر شما را وانما اذن لی فيها ساعة من نهار واذن نکرده است خدای تعالی مرا در وی مگر یک ساعت وزمان قلیل از روز وقد عادت حرمتها اليوم كحرمتها
بالامس وتحقیق باز گشته است حرمت او امروز همچو حرمت او دیروز وليبلغ الشاهد الغائب وباید که برساند این حکم را هر که حاضر است وشنیده است از من هر کرا
که غائب است فقيل لابی شريح ما قال لك عمرو پس گفته شد مر ابو شریح را چه گفت ترا عمرو بن سعید در برابر این سخن قال گفت ابو شریح قال گفت عمرو بن سعید
انا اعلم بذلك منك من دانا ترم باین حدیث که تو گفتی از تو یا ابا شریح یعنی من هم میدانم که مکه حرام است ولیكن ان الحرم لا يعيذ عاصيا بدرستیکه حرم پناه نمیدهد
گناه کار را که خلاف امر والی کند وخروج نماید بروی ولا فارا بدم ونه پناه میدهد گریزنده را بخون یعنی کسیکه خون کسی را ریخته در حرم درآید ولا فارا بخربة
بضم خای معجمه وسکون را وبفتح نیز گفته اند وبموحده فساد در دین وخیانت وبلیه یعنی اگر یکی فسادی در دین کند یا خیانتی دیگر کند چنانکه مال یکی را تلف کند یا حق یکی را
ضایع سازد وبحرم گریزد جزای آن از وی ساقط نکردد ومقصود آنکه عبد الله بن الزبیر عاصی است واز طاعت امام برآمده واگر از حرم برآید آنجا سزایش میدهیم واگر نه در
حرمش میکشیم متفق عليه وفی البخاری الخربة الخيانة یعنی در صحیح بخاری تفسیر کرده خربه را بخیانت وعن عياش بفتح عین وتشدید تحتانیه وشین معجمه بن ربيعة
بفتح را وکسر موحده المخزومی بخای معجمه وزای صحابی است قدیم الاسلام برادر ابو جهل است از مادرش وآن حضرت او را دعا میکرد در قنوت اللهم انج عياش بن ربيعة چنانچه در باب
القنوت گذشت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تزال هذه الامة بخير ما عظموا هذه الحرمة همیشه این امت بخیر وسلامت در دین ودنیا
مادامیکه تعظیم کنند این حرمت را یعنی حرمت مکه وحرم خدا را واجتناب کنند از ارتکاب آنچه نهی کرده اند در آن حق تعظيمها چنانچه باید وشاید تعظیم وی کرده ومبالغه و
احتیاط در آن نموده فاذا ضيعوا ذلك هلكوا پس چون ضایع گردانند آن حرمت را هلاک شوند رواه ابن ماجة **باب حرم المدينة حرسها الله تعالى**
احادیث در تحریم حرم مدینه مطهره آمده واختلاف کرده اند علما در ترتیب حکم تحریم بران ومذهب امام ابی حنیفه آنست که معنی حرمت در ان مجرد تعظیم وتکریم است بی ثبوت
احکام دیگر مثل حرمت صید وقطع شجر ولزوم جزا وهر که بکند چیزی ازان آثم میگردد وجزای نیست بران وامنیت قول مالک وروایتی است از احمد وقولی است
مر شافعی را ونووی گفت که مشهور از مذهب مالک وشافعی وجمهور علما آنست که ضمان نیست در صید مدینه وقطع شجر آن ملکه حرام است بی ضمان وتوربشتی گفته
که قائل نشده اند بتحریم صید مدینه مگر چندین معدود از صحابه وجمهور ایشان منکر نیستند اصطیاد طیور را در مدینه ونرسیده است مارا نهی ازان بطریقی که اعتماد
توان کرد بران وبعضی علما گفته اند که واجب است در وی جزا چنانچه در حرم مکه وبعضی گفته اند که جزا در حرم مدینه اخذ سلب است از جهت حدیث مسلم که از

سعد بن ابی وقاص بیاید و قاضی عیاض گفته که قائل نشده باین مگر شافعی در قول قدیم الفصل الاول عن علی رضی الله عنه قال ما کتبنا عن رسول الله صلی الله
علیه وسلم الا القران ومافی هذه الصحیفة گفت امیرالمؤمنین علی ننوشتیم ما از آن حضرت از وحی مگر قرآن را و چیزیکه درین صحیفه است چون مردم گفتند که علی را رضی الله
عنه رسول صلی الله علیه وسلم مخصوص گردانید بصحیفهٔ دیگر غیر قرآن پس گفت وی رضی الله عنه که ننوشتیم ما از آن حضرت مگر قرآن را و آنچه درین صحیفه است و آن ورقه بود که در وی
احکام دیات و بعضی احکام دیگر بود که در قراب سیف وی رضی الله عنه می بود و این حکم حرم مدینه نیز بود که میگوید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
المدینة حرام ما بین عیر الی ثور مدینه حرام است و حد وی از عیر بفتح عین مهمله و سکون تحتانیه تا ثور بفتح مثلثه و سکون واو این نام دو کوه است بمدینه مطهره
که حرم است فمن احدث فیها حدثا پس کسیکه نو پدید آرد در آن بدعتی را یعنی آنچه نهی کرده اند در ارتکاب آن درین حرم او آوی محدثا یا جای دهد در وی
و پناه دهد و اعانت کند حدث پیدا کننده را و محدث بفتح دال نیز روایت است یعنی امر محدث مبتدع و آوی بمعنی رضی یعنی خود کند بدعت یا راضی گردد ببدعت از
غیر خود فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین پس بر واست لعنت خدا و لعنت فرشتگان و آدمیان همه ولا یقبل منه صرف ولا عدل و
پذیرفته نشود از آن کس فریضه و نه نفل و بعضی تفسیر کرده اند صرف را بشفاعت زیراکه آن باز میگرداند عذاب را از کسی که مستحق عذاب است و بتوبه زیراکه وی باز
میگرداند بنده را از معصیت و تفسیر کرده اند عدل را بفدیه زیراکه وی معادل و مساوی مفدی است و از جملهٔ احکامی که در صحیفهٔ نوشته بود این بود که ذمة المسلمین
واحدة یسعی بها ادناهم عهد مسلمانان یکی است سعی می کند بآن فروترین مسلمانان یعنی هرکه از مسلمانان اگرچه وضیع و حقیر بود مثل بنده و زن امان
دهد کافر را و عهد بندد وی و در پناه خود در آرد و لازم است بر همه رعایت و حفظ آن و جائز نیست نقض آن عهد و عهد را ذمه از آن گویند که نقض آن موجب مذمت
است فمن اخفر مسلما پس کسی که عهد شکنی کند مسلمانی را یعنی عهدی و وثیقتی که با مسلمانی بسته باشد و آن عهد را بشکند و غدر کند یا همین عهدیکه مسلمانی بذمی بسته است بشکند چنانکه سوق
کلام در آنست فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل ومن والی قوما بغیر اذن موالیه وکسیکه دوستی و پیوستگی کند گروهی را
بی اذن و رضای دوستان و پیوستگان وی فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل بدانکه ولا دو قسم است یکی را ولای موالات
گویند و عادت عرب بود که بیکدیگر دوستی و پیوستگی میکردند و عهدی می بستند و سوگند میخوردند که در نیک و بد بیکدیگر شریک و ممد و معاون باشند و با دوستان یکدیگر دوست
باشند و با دشمنان دشمن و در جاهلیت در باطل و ناحق نیز امداد و معاونت میکردند و در اسلام در حق می کردند و اکثر اهل عجم که تابعین و تبع تابعین باشند در عرب آمده
با صحابه عقد موالات می بستند و دوم ولای عتاقه است که هرکه آزاد کرد بندهٔ را آزاد کننده را حق ولائی ثابت شد و نزد عدم وارثان قریب وارث میگردد از وی
احتمال دارد که مراد اینجا موالی بولای موالات باشند و معنی آن باشد که مرد را موالی باشد پس نباید که قومی دیگر را موالی گیرد بی اذن موالی خود که دارد و بی استشارهٔ
ایشان زیراکه درین نوعی از نقض عهد و ایذا است که نباید کرد و بعضی گفته اند هرکه موالات کند کافر را بقصد ایذای مسلمانان و احتمال دارد که ولای عتاقه مراد باشد
پس معنی آن باشد هرکه نسبت کند خود را بغیر معتق خود مستحق لعنت گردد چنانچه اگر نسبت کند بغیر پدر خود مستحق لعنت است متفق علیه وفی روایة لهما من ادعی
الی غیر ابیه او تولی غیر موالیه وکسیکه دعوی کند و انتساب کند بسوی غیر پدر خود یا والی گیرد غیر موالی خود را فعلیه لعنة الله والملائکة والناس
اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل این روایت تائید ارادهٔ ولایت عتاقت میکند چنانچه در حدیث آمده است العتق لحمة کلحمة النسب یعنی عتق پیوندی
و رابطهٔ است مانند رابطهٔ نسب تنبیه اشکالی که در اینحدیث شده است اینست که عیر خود نام کوهیست بمدینهٔ منوره اما جبل ثور پس آن بمکه است نه بمدینه و آن کوهی است که
آنحضرت در غار آن بهجرت مخفی شده بود و اما در مدینه جبلی مشهور نیست که او را ثور خوانند و لهذا اکثر رواة بخاری آنرا مبهم گذاشتند و بعضی علامت کذا نوشته و بعضی بجای ثور بیاض گذاشته
و در فتح الباری گفته که ظاهر آنست که اصل عیر الی احد بوده است و نزد احمد و طبرانی هم چنین واقع شده و بعضی گفته اند که عیر نام جبلی است بمکه و معنی حدیث آنست که حرم مدینه
مقدار مسافتی است که میان عیر و ثور است بمکه و شیخ مجدالدین در قاموس گفته که ثور جبلی است صغیر بمدینه در حذای جبل احد پس ذکر ثور صحیح است و وهم نیست چنانکه ائمه
گمان برده اند و در اثبات آن غایت استقصا و تحقیق نموده است در شرح آنرا نقل کرده ام وعن سعد رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی احرم
ما بین لابتی المدینة ان یقطع عضاهها او یقتل صیدها گفت سعد بن ابی وقاص که گفت آن حضرت بدرستیکه من حرام میگردانم میان هر دو لابه مدینه که بریده
شود درختان آن و کشته شود شکار آن لابه بتخفیف موحده زمین سنگستان و در هر دو طرف مدینه سنگستان است و مدینه در میان آن است و عضاه بکسر عین و ضاد معجمه
و ها در آخر جمع عضه درخت کلان خار دار وقال و گفت آنحضرت المدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون مدینه بهتر است مر ایشانرا اگر بدانند و در حدیث دیگر آمده است
که بلاد و امصار فتح خواهد شد و مردم از مدینه بیرون آمده در آنجا خواهند رفت و مدینه بهتر است مر ایشانرا اگر بدانند لا یدعها احد رغبة عنها
الا ابدل الله فیها من هو خیر منه نمی گذارد مدینه را هیچ یکی از جهت اعراض کردن و روی گردانیدن از آن مگر آنکه بدل میکند و بجای او می آرد خدای تعالی
کسی را که آنکس بهتر است از وی ولا یثبت احد علی لاوائها وجهدها و پا بر جا نماند هیچ یکی و صبر نکند بر سختی و گرسنگی مدینه و مشقت و محنت مدینه
الا کنت له شفیعا او شهیدا یوم القیمة مگر آنکه باشم من او را شفاعت کننده گناهان او را و گواهی دهنده بر طاعتهای او روز قیامت و گفته اند و جهد با در نسخ

بضم تصحیح کرده اند و ظاهر آنست که بفتح باشد بمعنی مشقت و بضم بمعنی وسع و طاقت است و بعضی گفته اند این هر دو لغت است بهر دو معنی رواه مسلم
وعن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یصبر علی لاواء المدینة وشدتها احد من امتی گفت
آنحضرت صبر نکند بر شدت و محنت مدینه هیچ یکی از امت من الا کنت له شفیعا یوم القیمة مگر آنکه باشم من او را شفاعت کننده روز قیامت رواه
مسلم وعنه قال کان الناس اذا رأوا اول الثمرة جاؤا به الی النبی صلی الله علیه وسلم و هم از ابی هریره است که گفت بودند مردم چون میدیدند
اول میوه را که آنرا نوباوه میگویند می آوردند آن را بسوی آن حضرت فاذا اخذه قال پس چون میگرفت آنحضرت میوه را میگفت و میخواند این دعا را
اللهم بارک لنا فی ثمرنا خداوندا برکت ده ما را در میوه ما برکت بفتح را که السیدن و افزون شدن و بمعنی ثبات و دوام نیز آید وبارک لنا فی مدینتنا
و برکت ده ما را در شهر ما وبارک لنا فی صاعنا وبارک لنا فی مدنا و برکت ده ما را در صاع ما و برکت ده ما را در مد ما بضم میم و تشدید دال صاع و مد هر
دو پیمانه است و لیکن مد یک رطل و یک ثلث نزد اهل حجاز و دو رطل نزد اهل عراق و صاع چهار مد مراد توسعه رزق و برکت در آن است اللهم ان
ابراهیم عبدک وخلیلک ونبیک خداوندا بدرستی ابراهیم بندهٔ خاص تست و دوست جانی تست و پیغمبر تست وانی عبدک ونبیک
و بدرستی که من بندهٔ توام و پیغمبر توام اثبات خلت برای خود نکرد با وجود ثبوت آن در ذات شریف وی صلی الله علیه وسلم اکمل و اتم از ابراهیم و نه حب
که اکمل است از خلت زیرا که حبیب محبی است که بمقام محبوبیت رسیده و خاصهٔ ذات شریف او است از جهت تواضع و اکتفا کرد بثبوت عبودیت که خلاصهٔ
اکمل صفات و ارفع مقامات است و عبودیت حقیقیه که اکمل صفات و ارفع مقامات است خاصهٔ مقام محمدیت است و هر که غیر او است فروتر است از
وی صلی الله علیه وسلم درین صفت چنانچه اهل تحقیق بیان کرده اند و احتمال دارد که بعد ازین وقت مخصوص و ملقب بآن مقامات شده باشد والله اعلم
وانه دعاک لمکة و بدرستی که ابراهیم دعا کرد ترا برای مکه و حرم ساختن وی وانا ادعوک للمدینة بمثل ما دعاک لمکة و من دعا میکنم ترا برای مدینه
بمانند آنچه دعا کرده است ابراهیم ترا برای مکه ومثله معه و مانند آن با آن یعنی مدینه را دو چندان میخواهم که مکه راست ثم یدعو اصغر ولید له
پس میخواند آن حضرت خورد ترین خورد سالی که بود مر آن حضرت را از اهل بیت وی فیعطیه ذلک الثمر پس میداد آن خورد را آن میوه و تخصیص خوردان
از جهت زیادت رحم و شفقت بر خوردان و از جهت رعایت مناسبتی که واقع است میان ایشان و نوباوه و از جهت آنکه خوردان راغب تر و مائل تر و خوش
حال شونده تر اند بدان و در ایثار غیر ارشاد و تعلیم است مر امت را بر قمع شرهٔ شهوت و خصوصا در آنچه میل طبع بدان بیشتر و سخت تر است چنانچه نوباوه رواه
مسلم وعن ابی سعید رض عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان ابراهیم حرم مکة فجعلها حراما گفت آن حضرت بدرستیکه ابراهیم حرام
گردانید مکه را پس گردانیدش حرام یعنی دعا کرد حق تعالی را که او را حرام گرداند وانی حرمت المدینة حراما و بدرستیکه من حرام گردانیده ام مدینه را
حرام گردانیدنی ما بین مأزمیها چیزیکه میان دو طرف اوست از کوهها و مأزم بکسر زای تنگی میان کوهها که بیکدیگر پیچیده مراد لابتین است که در حدیث
سعد گذشت ان لا یهراق فیها دم که ریخته نشود دروی خون ولا یحمل فیها سلاح لقتال و برداشته نشود در وی سلاح برای کارزار کردن ولا
یخبط فیها شجرة الا لعلف و ریخته نشود در وی برگهای درخت مگر برای خورش ستور و خبط زدن درخت بعصا تا بریزد برگهای او و خبط بفتحتین برگ که افتد از درخت بمعنی مخبوط
و چون ریختن برگ از درخت جایز نباشد بدین طریق اولا نخواهد بود رواه مسلم وعن عامر بن سعد تابعی ثقه است و مراد بسعد سعد بن ابی وقاص است ان سعدا
رکب الی قصره بالعقیق روایت میکند عامر که سعد پدر او سوار شد بجانب کوشک خود که در جانب وادی عقیق داشت که نام موضعی است مشهور و متبرک که ذکر آن
در اشعار واقع شده است و در حدیث او را وادی مقدس خوانده اند فوجد عبدا یقطع شجرا او یخبطه پس یافت سعد غلامی را که میبرید درختی را و میریزد برگ آنرا
فسلبه پس گرفت سعد جامه و سلاح او را فلما رجع سعد جاءه اهل العبد پس وقتی که باز آمد سعد بمدینه آمدند او را کسان آن غلام فکلموه ان یرد
علی غلامهم پس گفتند سعد را که باز گرداند جامه و سلاح بر غلام ایشان او علیهم یا بر ایشان شک راویست بجای علی غلامهم علیهم گفت یعنی بده باشان
ما اخذ من غلامهم چیزی را که گرفته است از غلام ایشان از جامه و سلاح فقال معاذ الله ان ارد شیئا نفلنیه رسول الله پس گفت سعد پناه میجویم بخدا که
باز دهم چیزی را که عطا کرده است و غنیمت گردانیده است مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی گفته است آن حضرت که هر که ببرد درخت مدینه را سلب وی
غنیمت است مر کسی را که بگیرد او را نفل بفتحتین غنیمت انفال جمع و ی تنفیل غنیمت دادن وابی ان یرد علیهم و اباآورد سعد از این که باز گرداند سلب
او را بر ایشان این جزای تعرض کردن بحرم مدینه است چنانکه در شرح ترجمه اشارت بآن رفت رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت لما قدم رسول
الله صلی الله علیه وسلم المدینة وعک ابو بکر وبلال گفت عائشه وقتی که قدوم آورد آن حضرت بمدینه با تب زده شد ابو بکر و بلال رضی الله عنهما و
عک تب یا درد تب و فی الصراح وعک تیزی تب فجئت رسول الله فاخبرته پس آمدم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس خبر کردم او را فقال پس گفت
آن حضرت اللهم حبب الینا المدینة کحبنا مکة او اشد خداوندا محبوب گردان بسوی ما مدینه را مانند محبت ما مکه را بلکه سخت تر و بیشتر از محبت مکه وصححها

ودرست ونیک گردان هوای مدینه را صحت بمعنی تن درستی است و مراد تن درستی که بساکنان مدینه است وبارك لنا في صاعها ومدها وبرکت ده ما را در صاع مدینه
ومد مدینه وانقل حماها وبجای دیگر ببر تب مدینه را فاجعلها بالجحفة پس بگردان وببر تپ مدینه را بجحفه بضم جیم وسکون حای مهمله وبفا نام موضعی است میان مدینه
ومکه ساکنان او دران وقت یهود نابهبود بوده اند گفته اند که زمین مدینه پیش از هجرت سید البشر صلی الله علیه وسلم زمین وبا وبلا وتپ وبیماری بود پس دعا کرد آنرا که بزمین کفار
رود ودرین حدیث دلیل است بر جواز دعا بر کفار بامراض واسقام وموت وهلاک وفسا وبلا دایشان متفق علیه وعن عبد الله بن عمر رضي عن رؤيا النبي
صلى الله عليه وسلم في المدينة رايت امرأة سوداء ثائرة الراس روایت است از عبد الله بن عمر در حدیث خواب دیدن آن حضرت در شان مدینه
دیدم من زنی را سیاه ژولیده موی خرجت من المدينة بیرون آمد آن زن از مدینه حتى نزلت مهيعة تا آنکه فرود آمد موضعی را که نام او مهیعه است
بفتح میم وسکون هاء وفتح تحتانیه وعین مهمله تا در آخر فتاولتها ان وباء المدينة گفت آن حضرت پس تعبیر کردم من این رؤیا را آن زن را که آن تپ وبیماری مدینه بود نقل الی
مهيعة برده شد بسوی مهیعة وهي الجحفة ومهیعه نام جحفه است که در حدیث سابق مذکور شد في الصراح وبا بمد وقصر بیماری عام که او را مرگی گویند وفي القاموس
وبا طاعون یا هر بیماری عام ودر حرف نون گفته طاعون وبا وفي الصراح طاعون مرگ وبا رواه البخاري وعن سفيان بن ابي زهير بضم زای وفتح ها وسکون
تحتانیه صحابیست معدود در اهل مدینه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يفتح اليمن فياتي قوم يبسون بفتح تحتانیه وضم موحده وتشدید سین
مهمله گفت سفیان شنیدم آن حضرت را که میگفت فتح کرده شود یمن پس می آیند گروهی که سیر میکنند ونرم میسیرند ومیرانند ستوران خود را پس سیر نرم وراندن ستور
چنانکه در قرآن مجید واقع شده است وبست الجبال بسا فيتحملون باهليهم ومن اطاعهم پس کوچ میکنند با کسان خود وباکسانیکه اطاعت وفرمان برداری میکنند ایشانرا
یعنی با اهل وعیال وتوابع ولواحق خود والمدينة خير لهم لو كانوا يعلمون ويفتح الشام فياتي قوم يبسون فيتحملون باهليهم ومن اطاعهم والمدينة خير لهم
لو كانوا يعلمون ويفتح العراق فياتي قوم يبسون فيتحملون باهليهم ومن اطاعهم والمدينة خير لهم لو كانوا يعلمون یعنی ولایتها در اسلام فتح میشوند
ومردم برای طلب سعت معیشت وحطام دنیا وحظوظ فانیه وی از مدینه بیرون می روند واز جوار رسول خدا صلی الله علیه وسلم واقامت در مهبط وحی ومنزل برکات
اعراض می نمایند واگر بدانند وبفهمند حقیقت حال وسعادت مبداء ومآل را اقامت مدینه بهتر باشد پس درین تذمیم وتحقیر حال مردم است وبعضی گفته اند
که مراد آنست که مردم از ولایات وبلاد بر آیند وبمدینه سکونت نمایند پس مقصود مدح مدینه ونازلان اوست واول معنی اصح واوجه است واظهر است از حدیث
والله اعلم متفق عليه وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امرت بقرية تاكل القرى امر کرده شده ام من بهجرت
کردن بقریه که میخورد قریهای دیگر را یعنی غالب می آید وفرو می برد همه را یعنی هر که در وی ساکن میگردد ووطن میسازد غالب می آید وفتح میکند همه بلاد را واین صفت
این بلده عظیم الشان است که هر که در وی آمد بر همه بلاد غالب گردید نخست عمالقه آمده ن غالب شدند وفتح کردند بلاد وولایات را بعد از ان یهود ساکن شدند و
غالب آمدند بر عمالقه پس از ان انصار رسیدند وغالب شدند بر یهود پس سید المرسلین آمد صلی الله علیه وسلم ومهاجران رضی الله عنهم وغالب گشتند وچه
غلبه که ایشانرا حاصل شد که عالم را از مشرق تا مغرب در گرفتند واخبار ساکنان این بلده شریفه در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که تاریخ مدینه مطهره است
ذکر کرده ام ویکی از اسمای این بلده مطهره اكالة القرى واكالة البلدان است از جهت تسلط وغلبه وی بر سائر بلاد وامصار ونفاذ امر وی بر تمامی اهل اقطار وحمل کرده اند
آنرا بعضی بر زیادت فضل وکرامت نسبت بفضائل بسائر اماکن که با فضایل همه مضمحل ومتواری اند در جنب فضائل وی چنانکه مکه را ام القری گفتند از جهت اصالت و
عراقت وی بنسبت بسائر بقاع ارض وگفته اند که مضمون اكالة القرى ابلغ واکمل از معنی ام القری است چه امومت تقاضا میکند محو واهلاک را مگر ثبوت اصالت وحق
امومت را بخلاف اکل که مقتضی تواری واضمحلال است ومر این بلده را اسما والقاب بسیار اند از صد متجاوز وبعضی از آنها در کتاب مذکور نقل کرده ایم يقولون يثرب
میگویند مردم در زمان قدیم این بلده را یثرب وهي المدينة ونام وی الان مدینه است اسم این بقعه شریفه پیش از زمان نبوت یثرب واثرب بود بر وزن
مسجد پس آن حضرت او را مدینه نام نهاد از جهت تمدن واجتماع مردم واستیناس وائتلاف ایشان در وی ونهی کرد از خواندن به یثرب یا از جهت آنکه نام جاهلیت
است یا بسبب آنکه مشتق از ثرب بمعنی هلاک وفساد وتثریب بمعنی توبیخ وملامت است یا بتقریب آنکه یثرب در اصل نام صنمی یا یکی از جبابره بود وبخاری در
تاریخ خود حدیثی آورده که هر که یکبار یثرب گوید باید که ده بار مدینه گوید تا تدارک وتلافی آن کند ودر روایتی دیگر آمده باید که استغفار کند وبعضی گفته اند که تعزیر
باید کرد قائل آنرا وآنکه در قرآن مجید آمده است یا اهل يثرب از زبان منافقان است که بذکر آن قصد اهانت آن میکردند عجب که بر زبان بعضی اکابر در اشعار
لفظ یثرب آمده تنفي الناس كما ينفي الكير خبث الحديد میراند ودور میکند مدینه مردم بد را وپلید را چنانکه دور میکند کوره آهنگران چرک وپلیدی
آهن را وکیر بکسر کاف وسکون تحتانیه کوره که از گل بنا کنند که در وی آهن را بگداز ند یا مشک که بدان بدمند وبعضی گفته اند که بنا کرده شده گل را کوره
گویند ومشک را که بدان در دمند کیر خوانند واین قول اصوب وارجح است ومراد اهل کفر اند وشرک اند که از آنجا بقوت اسلام بر آورده شدند وساحت قدس
این مکان شریف از ان پاک کرده شد متفق عليه وعن جابر بن سمرة بفتح سین وضم میم صحابی مشهور وخواهرزاده سعد بن ابی وقاص است

رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله تعالى سمى المدينة طابة بدرستيكه خداى تعالى نام كرده است مدينه را بزبان حبيب
خود طابه و هم چنين طيبه بفتح طاى و سكون تحتانيه و طيبه بتشديد يه و طايب از جهت طهارت وى از انجاس شرك و موافقت هواى وى طبايع سليمه را و طيب
عيش و خوشى زندگانى در وى و طيب رائحه وى و همه چيز وى و بعضى از عرفا گفته اند كه از خاك مدينه و در و ديوار وى روايح طيبه مى آيد كه درمى يابد آنرا
كسى كه شامه باطن وى بزكام كفر و نفاق و خبث اعتقاد مزكوم نباشد و شايد كه بمشام بعضى از عرفاى مخلص مشتاق نيز از ان رسيده باشد و بحس باطن
و ظاهر آن را دريافته باشد بيت در آن زمين كه نسيمى وزد ز طرهٔ دوست چه جاى دم زدن نافهاى تاتاريست ابو عبد الله عطار گفته است شعر
بطيب رسول الله طاب نسيمها فما المسك والكافور والمندل الرطب رواه مسلم وعن جابر بن عبد الله ان اعرابيا بايع رسول الله صلى الله
عليه وسلم روايت ميكند جابر كه باديه نشينى بيعت ميكرد آن حضرت فاصاب الاعرابى وعك بالمدينة پس رسيد آن اعرابى را تپى بمدينه
فاتى النبى پس آمد آن اعرابى نزد پيغمبر صلى الله عليه وسلم وقال و گفت يا محمد اقلنى بيعتى باز گردان مرا بيعت مرا كه كرده بودم من فى الصراح اقاله
برانداختن بيع فابى رسول الله پس ابا آورد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم از برانداختن بيعت وى و قبول كردن قول وى ثم جاءه پس تر باز آمد آن
اعرابى آن حضرت را فقال پس گفت اقلنى بيعتى فابى ثم جاءه فقال اقلنى بيعتى فابى فخرج الاعرابى فقال رسول الله صلى الله
عليه وسلم انما المدينة كالكير تنفى خبثها وتنصع طيبها نيست مدينه مگر مانند دمهٔ آهنگر كه دور ميكند پليد خود را و خالص ميگرداند پاك خود را يعنى
دور ميگرداند و بدر ميكند مردم پليد را و خالص از هر چيز و برين تقدير طيبها مرفوع است و بعضى گفته اند از نصع بمعنى خالص گردانيدن و برين وجه طيبها
منصوب است و بضم تا و بفتح نون و كسر صاد مشدده از تنصيع نيز روايت است و تبضيع بموحده بجاى نون و صاد مهمله نيز روايت كرده اند از بضع بمعنى
جمع و بموحده و ضاد معجمه نيز از بضع بمعنى قطع لحم كذا فى مجمع البحار و طيبها بكسر طاء و سكون يا و فتح طاء و كسر ياى مشدده هر دو روايت است و
ثانى اصح و اقوى است متفق عليه و گفته اند كه اين نفى و نصع يا در زمان آن حضرت بود صلى الله عليه وسلم يا در آخر زمان خواهد بود هنگام
دجال بيرون مى آيد و جنبانيده و افشانده ميشود مدينه بسه كرت پس بيرون آيد و برود بجانب دجال هر كافر و منافق و احتمال دارد كه در هر
زمان باشد حكايت آورده اند كه چون عمر بن عبد العزيز مدتى از جانب هشام بن عبد الملك حاكم مدينه مطيبه بود و چون بيرون آوردند
او را گفت ميترسم از آنها نباشم كه مدينه نفى آنها مى كند و همچنين ميترسد هر كه از ان مكان شريف برآمده است يا رب مگر بضرورت بحكم شرع و رعايت
حق شرعى برآمده باشد بيت ضرورت است و گرنه خداى ميداند كه ترك صحبت جانان نه اختيار من است دورى ز حضرت تو نجستم
باختيار خود ذره را ز مهر جدائى چه درخور است نسال الله العافية وحسن العاقبة وعن ابى هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لا تقوم الساعة حتى تنفى المدينة شرارها برپا نميشود قيامت تا آنكه نفى مى كند مدينه بدان را كه در وى اند كما ينفى الكير خبث
الحديد اين حديث ظاهر است در آن كه نفى در آخر زمان باشد رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم على
انقاب المدينة ملائكة لا يدخلها الطاعون ولا الدجال بر راههاى مدينه فرشتگان نگاهبان اند كه در نمى آيد مدينه را به نگهبانى آنها وبا و نه
دجال نقب بفتح نون و ضم نيز آمده و سكون قاف راه در ميان دو كوه يا فرجه ميان دو كوه بدر آمدن دجال بى شك در آخر الزمان خواهد بود و نگهبانى
تا در آمدن وبا هم در آن وقت خواهد بود يا هميشه است متفق عليه وعن انس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس من بلد
الا سيطؤه الدجال نيست هيچ شهرى مگر آنكه نزديك است كه پى سپر كند آنرا دجال و در آيد الا مكة والمدينة مگر مكه و مدينه ليس نقب من انقابها
الا عليه الملائكة نيست هيچ راهى از راههاى مدينه مگر آنكه بر وى فرشتگان اند صافين صف زده يحرسونها پاس ميدارند او را فينزل السبخة
پس نزول ميكند و فرود مى آيد دجال شوره زمين را كه بيرون مدينه است و سبخه بسين مهمله و موحده و خاى معجمه مفتوحات و سكون موحده نيز آمده
شورستان فترجف المدينة باهلها پس مى جنباند مدينه ساكنان خود را ثلث رجفات سه بار جنبانيدن فيخرج اليه كل كافر و منافق
پس بيرون مى آيد بسوى او هر كافر و منافق متفق عليه وعن سعد رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يكيد اهل المدينة
احد الا انماع كما ينماع الملح فى الماء بد سگالى نكند و ايذا نكند اهل مدينه را هيچ يكى مگر آنكه بگدازد و فانى گردد عنقريب چنانكه ميگدازد نمك در آب همچنانكه
ظاهر شد از حال يزيد شقى كه بعد از واقعه حره در اندك فرصت هلاك شد و بعقاب الهى والم دق و سل بگداخت و فانى شد متفق عليه وعن انس
رض ان النبى صلى الله عليه وسلم كان اذا قدم من سفر فنظر الى جدرات المدينة روايت است از انس كه آن حضرت چون قدوم مى آورد
از سفر پس نظر ميكرد بسوى ديوارهاى مدينه اوضع راحلته تيز ميراند شتر سوارى خود را وان كان على دابة و اگر سوار مى بود بر دابهٔ ديگر كه مراد بدان اسب و استر
و مانند آن است حركها من حبها مى جنبانيد آنرا بجهت محبت مدينه استعمال ايضاع مخصوص شتر است و در غير شتر تحريك استعمال مى يابد رواه البخارى

پاك را از مردم پليد و تنصيع و عين مهملتين نصوع است بمعنى خلوص و ناصح خالص

وعنه ان النبي صلى الله عليه وسلم طلع له احد وهم از انس است که ظاهر شد مر آن حضرت را جبل احد یعنی نظر شریف وی بران افتاد فقال پس گفت
آن حضرت هذا جبل يحبنا ونحبه این کوهیست که دوست میدارد ما را و دوست میداریم ما او را اللهم ان ابراهيم حرم مكة خداوندا بدرستیکه ابراهیم
حرام گردانید مکه را واني احرم ما بين لابتيها و بدرستیکه من حرام میگردانم زمینی را که میان دو سنگستان مدینه است متفق عليه اثبات محبت
احد را بعضی تاویل می کنند و میگویند که این همه تکلم بمجاز است باعتبار محبت اهل آن که دران مومنان و موحدان باشند از انصار چنانکه شاعر گفته است
مصرع ومن مذهبي حب الديار لاهلها و در مقابل این در بعضی روایات زیاده آمده است که عير جبل يبغضنا ونبغضه وعير
بعين مهمله مفتوحه کوهی است که دشمن میدارد ما را و دشمن میداریم ما او را زیراکه ساکنان وی منافقان بوده اند و تحقیق آنست که این محمول بر ظاهر است
از جهت ابداع علم و فهم و لوازم آن از محبت و عداوت در جمادات بران وجهی که لایق بحال آنها است خصوصا بانبیا و اولیا خصوصا سید
انبیا و سلطان اولیا که محبوب عالمیان و محبوب پروردگار عالمیان و هرکه را خدا دوست داشت همه چیز و همه کس او را دوست دارند زیراکه هر چیز
خلق و محکوم اوست و حنین جذع بمفارقت آن حضرت صلی الله علیه وسلم اول دلیل است بران و حنین جذع حدیث مشهور است که بسر حد تواتر
رسیده است وعن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سهل بن سعد ساعدی که از مشاهیر صحابه است گفت
که گفت آن حضرت احد جبل يحبنا ونحبه رواه البخاري

الفصل الثاني

عن سليمان بن ابي عبد الله تابعی است
بسیاری از مهاجران را دریافته روایت میکند از سعد بن ابی وقاص و ابی هریره و صهیب ثقه است قال رأيت سعد بن ابي وقاص اخذ
رجلا يصيد في حرم المدينة الذي حرم رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت دیدم سعد بن ابی وقاص را که گرفت مردی را که شکار می کرد در حرم
مدینه که حرام گردانید آن حضرت و حد آن تعیین نموده و مردم را از ارتکاب صید و جز آن در آن منع کرده فسلبه ثيابه پس ربود سعد و گرفت جامهای آن مرد
را فجاء مواليه فكلموه فيه پس آمدند صاحبان آن مرد پس سخن کردند سعد را در شان او که جامه های او را بدهد فقال ان رسول الله پس
گفت سعد که پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم حرم هذا الحرم حرام گردانیده این حرم را یعنی حرم مدینه را وقال من اخذ احدا يصيد
فيه فليسلبه و گفت هرکس که بگیرد یکی را که شکار میکند درین حرم پس باید که بگیرد رخت و سلاح او را فلا ارد عليكم طعمة اطعمنيها رسول الله پس باز
نمیگردانم بر شما و نمیدهم خورشی که خورانیده است مرا ان خورش پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و عطائیکه کرده است بمن و فی الصراح طعمه بالضم خورش و وجه کسب یعنی من که
نمیدهم آنرا بجهت آنکه این عطا است از آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر من و کسی است که من بفرموده آن حضرت حاصل کرده ام ولكن ان شئتم دفعت
اليكم ثمنه ولیکن اگر میخواهید شما و بسیار بجد آید میدهم بشما بهای [illegible] پیش خود رواه ابو داود وعن صالح مولى لسعد روایت است از
صالح که مولی بود مر سعد بن ابی وقاص را ان سعدا وجد عبيدا من عبيد المدينة يقطعون من شجر المدينة سعد یافت چندی غلام را از
غلامان اهل مدینه که می بریدند بعضی از درختان مدینه را فاخذ متاعهم پس گرفت رخت و جامه آنها را وقال يعني لمواليهم و گفت سعد یعنی مر موالی
ایشان را وقتی که طلب کردند رد کردن آن متاع بسوی ایشان سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم ينهى ان يقطع من
شجر المدينة شيء نهی میکرد از آنکه بریده شود از درختان مدینه چیزی وقال و گفت آن حضرت من قطع منه شيئا فلمن اخذه سلبه
کسیکه ببرد از درختان مدینه چیزی را پس مر کسی راست که گرفته است آن برنده را متاع او و رخت او رواه ابو داود وعن الزبير روایت است از زبیر بن
العوام بتشدید واو که از عشره مبشره است و ابن عمه رسول الله است صلى الله عليه وسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان صيد وج وعضاهه
گفت آن حضرت که شکار وج و درختان وج بفتح واو و تشدید جیم نام وادی است بطائف حرم حرام است حرم بکسر حای و سکون را بمعنی حرام است
محرم لله حرام کرده شده است برای خدا تاکید حرم است رواه ابو داود وقال محي السنة رحمه الله وج ذكروا انها من ناحية الطائف
وج ذکر کرده اند علمای حدیث که وی از جانب طائف است وقال الخطابي و گفته است خطابی انه بضمیر مذکر بدل آنها بضمیر مونث که در روایت محی
السنة است و بر هر تقدیر راجع بوج است و در اسمای مواضع تذکیر و تانیث هر دو درست است تانیث تاویل بقعه و ناحیه و تذکیر باعتبار موضع و مکان
و گفته اند که حرمت وج بر سبیل حمی بود که آن حضرت برای اهل صدقه قرق کرده بود نه بطریق حرم و اگر بطریق حرم بود در وقتی بود بعد از آن منسوخ
شد شافعیه برین اند و حنفیه مثل این در حرم مدینه نیز گفته اند و اکثر علما بر آنند که حرم مدینه و وج باعتبار رعایت تعظیم و احترام است نه باعتبار تحریم
جنایت و وجوب جزا وعن ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من استطاع ان يموت بالمدينة فليمت
بها گفت آن حضرت کسیکه میخواهد که بمیرد بمدینه پس گو که بمیرد در وی یعنی این قصد و نیت مبارک است باید که بفعل آرد آنرا و اقامت کند در وی تا آنکه بمیرد
در وی فاني اشفع لمن يموت بها پس بدرستیکه من شفاعت میکنم مر کسی را که بمیرد بمدینه و در بعضی نسخ اشفع بتشدید فا یعنی مقبول الشفاعه گردانیده میشوم

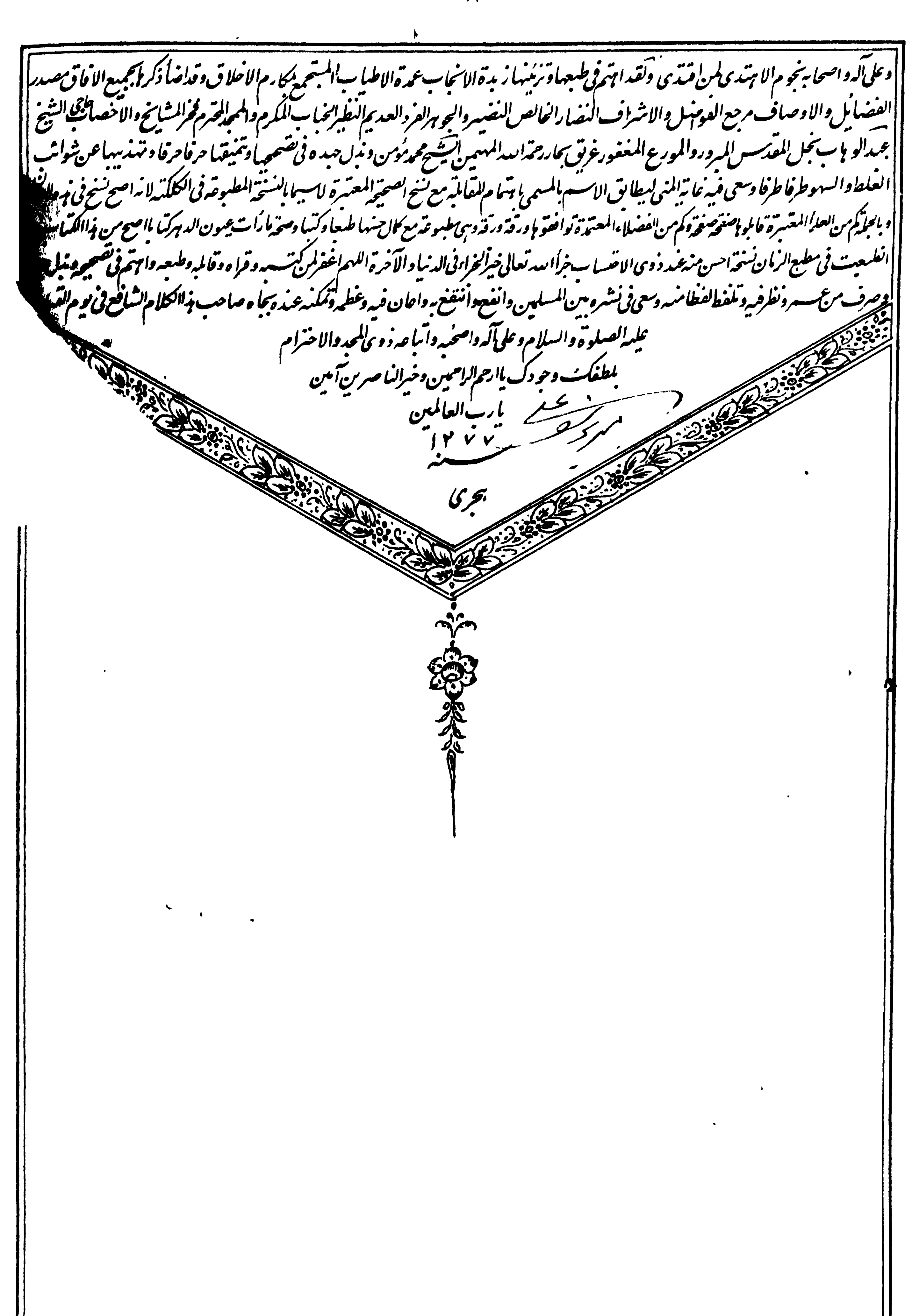
دعای امیرالمومنین عمر است که میکرد اللهم ارزقنی شهادة فی سبیلک واجعل موتی ببلد رسولک وتحقیق مستجاب شد دعای وی رضی الله عنه ما نیز این دعا میکنیم
بامید اجابت آن انشاء الله تعالی رب العالمین شفاعت آن حضرت را صلی الله علیه وسلم تمامه مسلمانان امید دارند و در موت مدینه واجب میگردد
شفاعت یا شفاعت خاص برای بخشیدن تمامه گناهان ورفع مراتب ودرجات عظیمه یا این کنایت است از انکه موت درین بلده مطهره البته برایمان
است چه شفاعت جز مومن را نباشد چنانکه در زوار قبر شریف نیز این توجیهات کرده اند ومثل این بشارت در موت بحرم مکه نیز واقع شده است چنانکه
بیاید رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اخر قریة من قری الاسلام خرابا المدینة فرمود آن حضرت آخر شهری که خراب شود از شهرهای اسلام نزد قیام قیامت مدینه است
همه عالم خراب گردد و مدینه منوره آبادان باشد وبعد از همه بجریان حکم الٰهی تعالی این نیز ویران وفانی گردد وقریه اینجا بمعنی موضع است و
ترتیب اسما برین طریق است که قریه است که بالاتر از وی بلد وبالاتر از بلد مدینه وفوق همه وجامعتر از همه مصر وبعضی بلد ومدینه را در یک مرتبه
نهاده اند ومدینه الآن نام شهر حضرت سید کائنات شده است وبحسب شرف وفضل بالاتر از همه است رواه الترمذی وقال هذا
حدیث حسن غریب وعن جریر بن عبدالله رض صحابی مشهور است شریف ومطاع وجلیل وجمیل بود وبسیار بدیع الجمال بود چنانکه امیر
المومنین عمر گفته است که نمیدانم هیچکس را از امت خوبتر از جریر مگر آنکه حکایت کرده اند بما از حسن یوسف وصفات حمیده وی بسیار است
رضی الله عنه عن النبی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آن حضرت ان الله اوحی الی ای هؤلاء الثلثة
نزلت فهی دار هجرتك بدرستی خدای تعالی وحی فرستاد بسوی من که هرکدام ازین سه جا را که فرود آئی تو پس آن سرای وجای هجرت تست
یعنی مرا مخیر ساختند که هرکدام از اینها که خواهی جای تست المدینة یکی مدینه او البحرین بحرین که جزیره ایست ببحر عمان مشهور او قنسرین به
کسر قاف وفتح نون مشدده وسکون سین وکسر را وفتح آن هر دو وبکسر نون نیز گفته اند نام بلدیست از بلاد شام ودر تاریخ مدینه میگوید که مخیر ساخته
شد آن حضرت را پیش از هجرت میان این سه موضع ودر آخر تعیین کرده شد در مدینه رواه الترمذی **الفصل الثالث** عن ابی
بکرة بفتح موحده وسکون کاف صحابی مشهور است از اهل طائف وچون آن حضرت طائف را محصر ساخته بود وی خود را از قلعه در چرخ چاه افگنده
بجانب لشکر حضرت انداخت واسلام آورد وابوبکره نام یافت وبکره چرخ چاه را گویند عن النبی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
قال گفت آن حضرت لا یدخل المدینة رعب المسیح الدجال درنمی آید مدینه را ترس مسیح دجال لها یومئذ سبعة ابواب علی کل
باب ملکان مر مدینه را دران وقت که دجال آید وبیرون مدینه نزول کند هفت [illegible] خواهد بود بر هر در دو فرشته نگهبان نشسته رواه البخاری وعن انس
رض عن النبی صلی الله علیه وسلم قال روایت است از انس از آن حضرت که گفت اللهم اجعل بالمدینة ضعفی ما جعلت بمکة من
البرکة خداوندا بگردان در مدینه دو چندان آنچه گردانیده در مکه از برکت چنانچه در فصل اول فرمود ومثله معه واین حدیث وامثال آن دلالت دارند بر
افضلیت مدینه بر مکه واین مسئله مختلف فیه است میان علما ودلائل جانبین را در کتاب جذب القلوب ذکر کرده ام فلینظر ثم متفق علیه وعن
رجل من آل الخطاب وروایت است از مردی از اولاد خطاب عن النبی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آن حضرت من زارنی متعمدا کان فی جواری یوم
القیمة کسی که زیارت کند مرا بقصد نه بطفیل کاری دیگر باشد آن کس در همسایگی من ودر پناه من است روز قیامت از بعض عارفان می آرند که وی حج کرد و بزیارت نیامد گفت
زیارت آن حضرت را نمی خواهم که به تبع وطفیل حج کنم واین غایت تشوق وتادب جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم است ولیکن صواب آنست
که قصد حج با قصد زیارت منافات ندارد وعلما وقت زیارت بعد از ادای حج داشته اند مقصود آنست که مشوب بغرض دنیوی وقصد سیر وتفرج نباشد
بیت رفت بر بوی سر زلف تو حقی بچمن ورنه کی بوی نسیم سحری بود غرض وبحقیقت در هر دو مکان ظهور کمال وجمال اوست ومنظور اتباع وامتثال وی صلی الله
علیه وسلم ع هر دو جای تست یا بدر الدجا ومن سکن المدینة وصبر علی بلائها کنت له شهیدا او شفیعا یوم القیمة وکسیکه سکونت ورزد در مدینه
وصبر کند بر بلای وی وشدت ومحنت وی خصوصا چنانکه در زمان آن حضرت بود ودر بعضی روایات علی لاوائها چنانکه سابقا گذشت باشم من مر او را
گواه وشفاعت کننده روز قیامت گفته اند شهادت بر طاعت وشفاعت در معاصی ومن مات فی احد الحرمین بعثه الله من الآمنین یوم
القیمة وکسی که بمیرد در یکی از حرمین مکه یا مدینه برانگیزد او را خدای تعالی از بی بیمان از عذاب روز قیامت وآمده است که مقبره مکه ومدینه را می نشانند در
بهشت همچنین بی سوال وحساب وکما جاء وعن ابن عمر رض مرفوعا من حج فزار قبری بعد موتی کسیکه حج کند پس زیارت کند قبر مرا بعد از موت
من کان کمن زارنی فی حیوتی باشد همچون کسی که زیارت کرد وملاقات نمود مرا در حیات من ویکی از فوائد وثمرات زیارت شریف آنست که زائر را از
نصیبه صحبت معنوی وآنچه از لوازم وآثار آنست حاصل میگردد واین مبنی بر ثبوت حیات است مر آن حضرت را صلی الله علیه وسلم حیات حقیقی دنیاوی

بخلاف

بخلاف شهدا که بحیات معنوی مشرف اند واین مسئله را بتفصیل هرچه تمامتر در جذب القلوب بیان کرده ام وبالله التوفیق رواهما روایت کرد این هردو حدیث را
البیهقی فی شعب الایمان وعن یحیی بن سعید رض یحیی بن سعید دو است یکی یحیی بن سعید قطان از کبار ائمه حدیث وثقات ایشان و روایت میکند
از مالک وشعبه وثوری وغیر ایشان ودیگر یحیی بن سعید انصاری از تابعین است روایت میکنند ازوی مالک وشعبه وثوری ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم کان جالسا وقبر یحفر بالمدینة آن حضرت نشسته بود وگوری کنده میشد در مدینه فاطلع رجل فی القبر پس نظر کرد مردی در قبر فقال بئس مضجع المؤمن
پس گفت آن مرد بد خوابگاه مومن است گور فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بئسما قلت بد حرفی بود که تو گفتی که نکوهش گور کردی
برای مسلمان قال الرجل انی لم ارد هذا گفت آن مرد بدرستی که من مراد نداشتم باین سخن نکوهش موت برای مؤمن انما اردت القتل فی سبیل الله اراده
نکردم مگر مدح وتحسین کشته شدن در راه خدا که اگر کسی در غربت شهید شود بهتر است از آنکه بر بستر بمیرد ودر جای خود بمیرد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا
مثل القتل فی سبیل الله نیست مردن در مدینه مانند کشته شدن در راه خدا بلکه مردن بمدینه افضل واکمل است ما علی الارض بقعة احب الی ان
یکون قبری بها منها نیست بر روی زمین هیچ جای که محبوبتر باشد نزد من که باشد قبر من در آنجا از مدینه ثلث مرات سه بار گفت این سخن را این چنین تقریر
کرد طیبی این حدیث را واز اینجا لازم می آید که مردن در مدینه ومدفون شدن در وی افضل است از شهادت ومدفون شدن در جای دیگر واین حدیث ابلغ و
ادخل است در بیان فضیلت مدینه ومدفون شدن در وی اما پوشیده نماند که ظاهرترین تقدیر آنست که گفته میشد نیست قتل در راه خدا مانند موت بمدینه لفظ
حدیث احتمال این هم دارد که گفته شود ومراد آنست که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وسلم آری نیست موت مؤمن بمدینه مثل قتل فی سبیل الله وقتل فی سبیل الله افضل واعظم است
از همه ولیکن اگر آن روزی نشود موت در مدینه وقبر در وی افضل است از موت در سائر بلاد وقبر در آن وباین تقریر مفهوم میشود افضلیت موت بمدینه از موت
در سائر بلاد ولیکن باقی میماند افضلیت شهید کشتن وکشته شدن در راه خدا والله اعلم بالمراد رواه مالک مرسلا روایت کرده است این حدیث را
مالک بطریق ارسال واز اینجا معلوم میشود که مراد یحیی بن سعید انصاریست که تابعی است واما مالک وهشام بن عروه وشعبه وثوری همه ازوی روایت
دارند نه یحیی بن سعید بن القطان که از ثقات وائمه اهل حدیث واز اکابر ایشان است چه وی روایت میکند از امام مالک واز هشام بن عروه ویحیی بن سعید
انصاری وشعبه وثوری وارد فتدبر وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال عمر بن الخطاب سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت ابن عباس که گفت عمر بن الخطاب رضی الله عنهما شنیدم آن حضرت را وهو بوادی العقیق وحال آنکه آن حضرت در وادی العقیق بود که نام
وادی ست از اودیه مدینه وذکر آن در اشعار واحادیث بسیار واقع شده وآن حضرت آنجا میرفت ونماز میگذارد یقول میگفت آنحضرت اتانی
اللیلة آت من ربی آمد مرا امشب آینده یعنی فرشته از جانب پروردگار من فقال صل فی هذا الوادی المبارک بگزار نماز درین وادی مبارک
وقل عمرة فی حجة وبگو عمره را در حج یعنی حساب کن این نماز را وبرابر کن با عمره که در حج باشد وقول استعمال کرده میشود در جمیع افعال وفی روایة و
قل عمرة وحجة مقصود بیان فضیلت نماز است درین بقعهٔ شریفه که

حکم عمره وحج دارد رواه البخاری تمام شد کتاب
المناسک بعون الله تعالی وحسن توفیقه
ثم یتلوه کتاب البیوع

قد تمت النسخة المبارکة المیمونة الشریفة المسماة بشرح مشکات شریف تصنیف مولانا عبد الحق دهلوی فی احادیث رسول الله الباری فی یوم الخمس عشر من شهر
ذی الحجة الحرام سنة ۱۲۷۷ سبع وسبعین ومائتین بعد الالف من الهجرة النبویة علی صاحبها الف الثناء والتحیة وبعد فان هذا الکتاب المشکوة افضل الکتب
بعد القرآن واخیر الصحف فی الازمان وقد ثبت شرفا وحما عند علماء الفحول بعد کلام الله کلام الرسول وفی الحقیقة ان تیامل فی هذا الکلام بلا
اشتباه انکان کلام الله کلامه ولکن کلامه کلام الله لاسیما هذا الکتاب بترتیب الاجزاء والفصول والابواب کانه سماء بلاغة تلالت فیها کواکب الانوار
وجنة خلد تجری من تحتها الانهار فکم ابتسمت فیها الازهار من مسائل الشرع الغراء الفائق وسجعت اطیار القدس علی قضب براعتها معان رائق وکان
اسطره غصون الاشجار فی روضة الفردوس والفاظه کالثمرات اللذیذة ذات الکوس ومن النقاط فوقهن حمائم ومن الاعراب علیهن جماسم
مداد سطوره اسود من ذوائب الحور والولدان وبیاض طرفی سطره فیها عینان نضاختان وتجری من کل نقطة عیون علوم المعنویة کالسلسبیل واجل نشره
فصحاء العرب وهم کانوا فی الشعر افضل من الخلیل جواهر نظمه المنثورة معلقة بالعرش کالقندیل وقد نسخت من کلمه سبع معلقات البلغاء بلا دلیل وکیف لا
وهو کلام النبی الامی المحترم افصح العرب والعجم ومن علومه علم اللوح والقلم ماینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی رسول الله المجتبی محمد المصطفی صلی الله علیه



وعلى آله واصحابه نجوم الاهتدى لمن اقتدى ولقد اهتم فى طبعها وتزيينها زبدة الانجاب عمدة الاطياب المستجمع لمكارم الاخلاق وقد اضاء ذكرها بجميع الافاق مصدر الفضائل والاوصاف مرجع الفواضل والاشراف النضار الخالص النضير والجوهر الفرد العديم النظير الجناب المكرم والممجد المحترم فخر المشايخ والاخصاء حاجى الشيخ عبد الوهاب نجل المقدس المبرور والمورع المغفور غريق بحار رحمة الله المهيمن الشيخ محمد مؤمن وبذل جهده فى تصحيحها وتنقيحها حرفا حرفا وتهذيبها عن شوائب الغلط والسهو طرفا طرفا وسعى فيه غاية المنى ليطابق الاسم بالمسمى باهتمام المقابلة مع نسخ الصحيحة المعتبرة لاسيما بالنسخة المطبوعة فى الكلكتة لانه اصح نسخ فى هذا الفن وبالجملة كم من العلماء المعتبرة قابلوها صفحة صفحة وكم من الفضلاء المعتمدة توافقوها ورقة ورقة وهى مطبوعة مع كمال حسنها طبعا وكتبا وصحة ما رأت عيون الدهر كتابا اصح من هذا الكتاب انطبعت فى مطبع الزمان نسخة احسن منه عند ذوى الاحساب جزاه الله تعالى خير الجزاء فى الدنيا والآخرة اللهم اغفر لمن كتبه وقرأه وقابله وطبعه واهتم فى تصحيحه وبذل وصرف من عمره ونظر فيه وتلفظ الفاظه وسعى فى نشره بين المسلمين وانفع وانتفع به واعان فيه وعظمه وتمكنه عنده بجاه صاحب هذا الكلام الشافع فى يوم القيام

عليه الصلوة والسلام وعلى آله واصحابه واتباعه ذوى المجد والاحترام

بلطفك وجودك يا ارحم الراحمين وخير الناصرين آمين

يا رب العالمين

سنة ١٢٧٧ هجرى